

تاریخ قرن هیجدهم،

انقلاب کبیر فرانسه

وامپراطوری ناپلئون

تألیف: آلبرماله - ژول ایزاک

ترجمه: رشید یاسمی



تاریخ قرن هیجدهم

و

انقلاب کبیر فرانسه

و

امپراطوری ناپلئون

تالیف :

آلبر ماله - ژول ایزاک

ترجمه :

رشید یاسمی

چاپ پنجم



تهران، ۱۳۶۲



ماه ، آبر
ايزاك ، زول

قاديخ قون هيجهدهم و انقلاب كبير فرانسه

ترجمه : رشيد ياسمي

چاپ سوم : ۱۳۴۵ كتابخانه ابن سينا

چاپ چهارم : ۱۳۵۷

چاپ پنجم ، ۱۳۶۲

چاپ و صحافي : چاپخانه سپهر ، تهران

حق چاپ محفوظ است.

تعداد : ۱۱۰۰۰ نسخه

فصل اول

پادشاهی لوی یانزدهم در فرانسه

نیابت سلطنت . مجالس شوری . اموردینی . مشکلات مالی

تشکیلات نیابت سلطنت

نایب السلطنه

رئود

{ وقایع مهمه دوره نیابت سلطنت
مجالس متعدده

اوضاع مالیه

تدابیر مالی

{ لاس
نقشه لاس بانك

ایجاد بانك

شرکت های تجارتی

سقوط تشکیلات لاس

نتیجه کارهای لاس

{ رشد و بلوغ لوی یانزدهم
وزارت دوک دو بوزبون ، عروسی لوی یانزدهم

صدارت فلوری

لوی یانزدهم

{ محبوبه های پادشاه ، دوشس دوشاتورو
مارکیز دو پیمادور

گشتس دوباری

وزرا

طرز حکومت

اموردینی ژان سینسم

{ ژان سینسم یافرقه مخالف و معترض
مشاجرات{ مشقه اوراق اعترافیه
جنگ بافرقه رزویت

مشکلات مالی

سمی در اصلاح مالیه ، ماشو

صفحه	فهرست مندرجات
۳۶	ترئی و افلاس
۳۷	مخالفت پارلمانها
۳۸	قضیه دِ گویون و لاشالوته
۳۹	موید الغای پارلمانها {
۴۱	سیاست خارجی
۴۳	فصل دوم
	انگلستان در قرن هیجدهم
	تشکیل حکومت پارلمانی ، بحران مشروطیت
	ارتجاع حزب توری (۱۷۸۳-۱۷۶۰)
۴۳	مبادی حکومت پارلمانی
۴۵	جلوس سلاطین خاندان هانور {
۴۶	قیام جا کویتها
۴۷	ژرژهای نخستین
۴۸	احزاب
۴۸	وزرای حزب ویک ، استان هوپ {
۵۰	والیول
۵۰	بحران در انگلستان
۵۱	بیداری حس دیانت ، روشنی
۵۳	ویلیام پیت
۵۴	حکومت انگلیس
۵۵	شاه {
۵۶	کابینه وزرا
۵۶	پارلمان
۵۷	طراز انتخابات
۵۸	طرز عمل مجلس عوام {
۵۹	ژرژ سوم و سیاست شخصی او
۶۰	ژرژ سوم و حزب توری ، افساد و ارتشا
۶۱	نتایج سیاست شخصی شاه
۶۱	قضیه وبلکس
۶۲	توسعه مطبوعات
۶۳	سقوط نورث و انتصاب پیت دوم

صفحه	فهرست مندرجات
۶۵	حریت در انگلستان
۶۸	فصل سوم امپراطوری روسیه در قرن هیجدهم اصلاحات پتر کبیر، سلطنت کاترین دوم
۶۹	ملفولیت پتر اول
۷۰	جلوس پتر اول
۷۱	مقاصد پتر
۷۲	شخص و اخلاق پتر
۷۶	{ جنگ با عثمانیان فتح آزوف
۷۷	{ جنگ با دولت سوئد دولت سوئد اتحاد برضد سوئد
۷۹	{ ناروا نخستین فتوحات روس
۸۰	حله پروسیه، پولتاوا
۸۱	تجدید جنگ با عثمانی
۸۲	انهدام امپراطوری سوئد
۷۳	{ وفات شارل دوازدهم، صلح نیشاد سفرهای پتر
۸۵	تبدیل روسیه
۸۶	مؤسسات سیاسی و اداری و مذهبی
۸۷	قشون بری و بحری
۸۸	بنای سن پترزبورگ
۸۹	مقاومت طایفه استرلنسی، مقهوریت آنها
۹۰	پتر و پسرش
۹۱	{ نتایج جانشینان پتر
۹۳	الیزابت
۹۴	{ پتر سوم جلوس کاترین دوم
۹۵	کاترین دوم

صفحه	فهرست مندرجات
۹۷	فن تبلیغ و کسب شهرت
۹۸	رعایا و شورش یوگاچف
۹۹	{ حکومت داخلی استعمار
۱۰۰	سیاست خارجه
۱۰۲	فصل چهارم
	دولت پروس در قرن هفدهم و قرن هیجدهم
	منتخب بزرگ ، فردريك گيوم اول و فردريك دوم
۱۰۳	اجزاء دولت پروس ، ایالت براندبورگ
۱۰۵	ایالت پروس
۱۰۶	{ دوک نشین گنو ایالات مکتب، دودمان هوئن زولرن
۱۰۸	کیفیت ایالات هوئن زولرن
۱۰۹	نقشه هوئن زولرن ها
۱۱۰	منتخب کبیر
۱۱۱	{ توحيد ایالت پروس استعمار
۱۱۳	{ سیاست خارجه و استقلال پروس فردريك گيوم ولوی چهاردهم
۱۱۴	{ فهرلین تحصیل سلطنت
۱۱۵	شاو سلشور
۱۱۸	{ اداره و استعمار لشکر پروس
۱۲۱	{ فردريك گيوم اول و سیاست خارجه عهد جوانی فردريك ثانی
۱۲۲	تریت و لبعده
۱۲۳	انام توقف و لبعده درینس برک
۱۲۴	سلطنت فردريك دوم
۱۲۶	بدشه سلطنت
۱۲۷	کشور گیری امور داخله

صفحه	فهرست مندرجات
۱۲۹	نتایج سلطنت فردريك
۱۳۰	فصل پنجم
	دولت اطريش در قرن هيچدهم
	وصيت و فرمان پراگماتيك، ماري ترز، اصلاحات ژوزف دوم
۱۳۱	قلمرو دولت اطريش
۱۳۲	خصايس دولت اطريش
۱۳۴	شارل ششم
۱۳۵	وصيت شارل ششم
۱۳۷	ماري ترز
۱۳۸	اصلاحات ماري ترز
۱۴۰	ژوزف دوم
۱۴۲	اصلاحات اجتماعي
۱۴۳	اصلاحات سياسي
۱۴۴	اصلاحات مذهبي
۱۴۵	مقاومت
۱۴۶	نتايج
۱۴۷	فصل ششم
	سياست دول در داخله اروپا از ۱۷۱۵ تا ۱۷۶۳ - سياست دولت
	فرانسه - خصوصيت پروس و اطريش - رقابت فرانسه و انگلستان
	پليتيك فرانسه - تصفيه نزاع وراثت سلطنت اسپانيا - جنگ
	توارث لهستان - رقابت پروس و اطريش و فرانسه و انگليس
۱۴۷	ابهام و بيچيدگي سياست اروپا در قرن هيچدهم
۱۴۹	صفات كليته سياست خارجي فرانسه
۱۵۱	I
	سياست فرانسه، تنظيم قطعي طرز توارث سلطنت اسپانيا،
	جنگ وراثت تاج و تخت لهستان
۱۵۱	علل دوستي فرانسه و انگليس

صفحه	فهرست مندرجات
۱۵۳	اتحاد هانور
۱۵۴	اتحاد دول ثلاث و ترتيب توارث تاج و تخت اسپانيا
۱۵۶	آليروني
۱۵۷	عزل آليروني
۱۵۸	صلحنامه وين { اتفاق فرانسه و اسپانيا وراثت سلطنت لهستان
۱۵۹	مداخله فرانسه
۱۶۰	جنگ با امپراطور
۱۶۱	صلح وين
۱۶۲	نتايج جنگ وراثت لهستان
۱۶۲	II
	خصومت پروس و اطريش و فرانسه و انگلستان با يکديگر
۱۶۲	امپراطور و جنگ با عثمانيان
۱۶۳	وراثت سلطنت اطريش { حلل جنگ
۱۶۵	دشمنان و دوستان ماري تيرز
۱۶۶	فردريك دوسيلزي
۱۶۷	دخاله فرانسه
۱۶۸	ماري تيرز و اهالي هنگري
۱۶۹	خروج ساردني و پروس از صف محاربين { جنگ فرانسه
۱۷۰	جنگ دوم سيلزي
۱۷۱	جنگ هالاند { فوئتنوا
۱۷۵	فتوحات ديگر { صلح اگس لاشاپل
۱۷۶	صلح مسلح
۱۷۷	تهيه جنگ در فرانسه
۱۷۸	تجهيزات جنگي در پروس
۱۷۹	تداركات جنگي اطريش
۱۸۰	انعكاس اتحادها { هممهدی فرانسه و اطريش

صفحه	فهرست مندرجات
۱۸۲	اتحاد انگلیس با پروس
۱۸۳	معاهده ورسای
۱۸۴	جنگ هفت ساله
۱۸۵	میدانهای جنگ جنگ در آلمان غربی
۱۸۶	جنگ در آلمان مرکزی جنگ روسباخ
۱۸۸	جنگ لوتن
۱۹۰	جنگ از ۱۷۰۸ تا ۱۷۶۳ کونزسندرف
۱۹۱	صلح هوبر تسبورگ
۱۹۲	علل فتح فردریک
۱۹۴	کارهای فرانسه
۱۹۶	فصل هفتم
	سیاست استعماری
	مناقشات در امریکا ناسئ ۱۷۶۳ . کمیانیهای تجارتی در هندوستان
	تشکیل امپراطوری انگلستان
۱۹۷	انگلستان و علل عمده منازعه
۱۹۸	آغاز تجارت بحری و استعماری
۱۹۹	تشکیل شرکتهای تجارتی
۲۰۰	آغاز شرکتها
۲۰۲	هندوستان در قرن هجدهم
۲۰۳	ترقی کمیانی فرانسه
۲۰۴	مستعمرات مستعمرات انگلیس
۲۰۵	مستعمرات فرانسه ، کانادا
۲۰۶	اکتشافات
۲۰۸	کالیه دولاسال و اکتشاف لوئیزیان
۲۰۹	ایر ویل ، تصرف لوئیزیان امریکای فرانسوی
۲۱۰	جنگ ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۸
۲۱۱	دویلکس

صفحه	فهرست مندرجات
۲۱۲	فتح مدرس
۲۱۳	فتوحات دوبلکس
۲۱۴	عزل و احضار دوبلکس
۲۱۵	عهدنامه گودمو
۲۱۶	جنگ هفت ساله ، از دست رفتن هند
۲۱۷	جنگ در امریکا
۲۱۸	دفاع از کانادا { مون کالم
۲۱۹	از دست رفتن کانادا
۲۲۰	جنگ در اروپا ، معاهده پاریس
۲۲۱	علل شکست فرانسه
۲۲۲	بی اعتنائی بمستعمرات
۲۲۳	کوشش انگلستان
۲۲۴	تسلط انگلیس بر هندوستان
۲۲۵	کلایو ، فتح بنگاله
۲۲۶	قانون تشکیلات کمپانی
۲۲۷	واین هاستینگس
۲۲۸	قانون هندوستان
۲۲۹	
	فصل هشتم
	شورش مستعمرات انگلیس
	تأسیس دول متحده امریکا تا سنه ۱۷۸۷
۲۲۹	سیزده مستعمره امریکا
۲۳۰	تشکیلات سیاسی
۲۳۱	{ اوضاع اقتصادی مبدأ شورش
۲۳۲	تبر و جای
۲۳۳	اتحادیه منع واردات
۲۳۴	اعلان استقلال
۲۳۵	{ جنگ واشنگتون
۲۳۶	تسلیم سازانوگا

صفحه	فهرست مندرجات
۲۳۷	دولت فرانسه و شورشیان
۲۳۸	فرانکلن ، اتحاد با فرانسه .
۲۳۹	جنگ فرانسه و انگلیس
۲۴۰	جنگ در امریکا ، فتح یورک‌نئون جنگ بحری
۲۴۱	صلح ورسای
۲۴۲	نتایج جنگ امریکا .
۲۴۳	بحران حکومت امریکا
۲۴۴	مجلس ۱۷۸۷ .
۲۴۵	فانون اساسی ۱۷۸۷
۲۴۷	فصل نهم سیاست شرفی تاریخ لهستان و عثمانی تا سال ۱۷۹۵
۲۴۷	جمهوری لهستان
۲۴۹	اوضاع جامعه لهستانی ، دهقانان
۲۵۰	نجیا
۲۵۱	روحانیون تشکیلات سیاسی شاه
۲۵۲	مجلس دیت
۲۵۳	لشکر
۲۵۴	لهستان و همسایگانش روسها در لهستان
۲۵۶	اتحادیه بار جنگ عثمانی و روسیه قشون ترك
۲۵۷	جنگ
۲۵۸	جنگ چشمه
۲۵۹	فردريك و تقسیم لهستان
۲۶۱	اولین قرارداد تقسیم صلح فینار جی
۲۶۲	طرح ریزی تجزیه عثمانی
۲۶۳	جنگ دوم عثمانی

صفحه	فهرست مندرجات
۲۶۴	دومین تقسیم لهستان
۲۶۶	سومین تقسیم لهستان {
۲۶۷	نتایج تقسیم لهستان }
	فصل دهم
	صفات عامهٔ قرن هیجدهم
	جامعهٔ فرانسه - محافل - مصادر امورمالیه - صنایع - علوم
	ادبیات - افکار فلسفی و اقتصادی «استبداد منور» ادارهٔ نظار
۲۶۷	I
	اوضاع اجتماعی فرانسه - محافل - عمال مالیات - صنایع - علوم
۲۶۷	وضع دهقانان
۲۶۹	زراعت
۲۷۰	شهرها
۲۷۱	پاریس
۲۷۲	نویسندگان {
	متصدیان امورمالی }
۲۷۴	عمال بزرگ مالیه
۲۷۶	کلوب آنتروپوسول
۲۷۷	محافل
۲۷۹	آداب و رفتار
۲۸۰	صنعت معماری
۲۸۲	تزئینات و اثاث البیت
۲۸۳	نقاشی و حجاری
۲۸۴	نقاشان
۲۸۷	حجاران
۲۸۸	صنعت در اروپا
۲۸۹	فن موسیقی
۲۹۰	علوم
۲۹۲	فیزیک
۲۹۳	بخار {
	برق }

صفحه	فهرست مندرجات
۲۹۴	شیمی
۲۹۵	علوم طبیعی
۲۹۶	II
	ادیبّات - افکار فلسفی و اقتصادی - استبداد متّور - اداره نظّار
۲۹۶	اختصاصات ادیبّات فرانسه در قرن ۱۸
۲۹۸	اصول قدیمه { مبای اصول جدیده
۲۹۹	فلاسفه و علمای اقتصاد
۳۰۱	مونتنسکیو
۳۰۲	وُلتِر، آغاز کار او
۳۰۶	روسو
۳۰۸	علمای اقتصاد
۳۰۹	لغو یون
۳۱۱	استبداد، متّور
۳۱۳	القای فرقه رُزویت
۳۱۵	امنا
۳۱۶	یکی از مصلحین نظّار، تور کو { تور کو در لیوژن
۳۲۰	
	فصل یازدهم
	لوی شانزدهم
	بحران مالی
۳۲۰	لوی شانزدهم
۳۲۱	مارئی آنتوانت
۳۲۴	وزارت تور کو { وضع مالیه، مقاصد تور کو {
۳۲۵	صرفه جوئی { اصلاحات، فرمان غلات {
۳۲۶	القای نظامات اصنافیه و حق سخره
۳۲۷	پیشنهاد بلدیه
۳۲۸	مخالفت با تور کو { اعتراضات پارلمان {

صفحه	فهرست مندرجات
۳۲۹	عزل تورگو
۳۳۱	بنکر { صورت مجانبه
۳۳۲	انجمنهای ایالتی
۳۳۴	کالون
۳۳۵	بحران مالیه { مجلس بزرگان
۳۳۶	بری ین، مخالفت پارلمان
۳۳۷	بیانیه ۳ مه ۱۷۸۸
۳۳۹	دعوت مبعوثان، سقوط بری ین { بازگشت بنکر، نمایندگان طبقه سوم
۳۴۱	فصل دوازدهم
	فرانسه در ۱۷۸۹
	دربار - دولت - ادارات - مالیه - عدلیه
	اوضاع اجتماعی - روحانیون - نجبا - بلاد - دهقانان
۳۴۱	I
	دربار - دولت - ادارات - مالیه - عدلیه
۳۴۲	شاه و قدرت او
۳۴۳	دربار
۳۴۵	حکومت مرکزی { حکومت ایالات
۳۴۷	عدم وحدت
۳۴۹	قضایات
۳۵۰	مالیه
۳۵۱	مالیاتهای مستقیم
۳۵۳	مالیاتهای غیر مستقیم
۳۵۵	رنجش عمومی
۳۵۶	II
	اوضاع اجتماعی - روحانیون - نجبا - بلاد - دهقانان
۳۵۶	روحانیون

صفحه	فهرست مندرجات
۳۵۷	ثروت روحانیون
۳۵۸	بدهی روحانیون
۳۵۹	نجبا
۳۶۰	بزرگان
۳۶۲	نجبای ولایتی
۳۶۳	نجبای اهل قلم
۳۶۴	طبقه سوم بورژوازی
۳۶۵	صنعتگران برزیگران
۳۶۶	بدهی رعایا
۳۶۷	فقر عمومی
۳۶۹	فصل سیزدهم
	سلطنت در زمان انقلاب
	مبعوثان ملت - مجلس مؤتسان - الغای طرز حکومت سابق
	قانون اساسی سال ۱۷۹۱
	مجلس مقنن - مقاومت شاه - تأسیس حزب جمهوری طلب - سقوط سلطنت
۳۶۹	I
	مجلس طبقات ثلاثه و مجلس مؤتسان - الغای طرز قدیم حکومت
۳۷۰	انتخابات
۳۷۱	کتابچه های دستور العمل
۳۷۳	شاه
۳۷۴	افتتاح مجلس مبعوثان طبقات ثلاثه
۳۷۵	مجلس ملی
۳۷۶	منازعه شاه و مجلس
۳۷۸	مجلس مؤتسان مقدمات کودتا مداخله مردم یاریس
۳۷۹	تسخیر قلعه باستیل
۳۸۰	نتایج حوادثی که در ۱۳ و ۱۴ ژویه واقع شد

صفحه	فهرست مندرجات
۳۸۱	رعب معظم (شب ۱ اوت)
۳۸۲	ایام اکتبر
۳۸۴	ملت و مجلس
۳۸۵	اتحاد عمومی
۳۸۷	فرار شاه
۳۸۸	وایرن
۳۸۹	حزب جمهوریخواه
۳۹۰	تیرباران در میدان مشق
۳۹۱	ختم مجلس مؤسسان
۳۹۱	II
	قانون اساسی ۱۷۹۱
۳۹۱	کارهای مجلس مؤسسان
۳۹۲	ضبط دارائی روحانیون
۳۹۳	اسکناس
۳۹۴	{ قانون اساسی ۱۷۹۱ اعلان حقوق بشر
۳۹۵	مقدمه
۳۹۷	حکومت انتخابی
۳۹۸	{ طرز انتخابات قوة مقننه قوة مجریه
۳۹۹	{ قوه قضائیه تشکیلات اداری
۴۰۰	امداد مالی
۴۰۱	معايب قانون اساسی ۱۷۹۱
۴۰۲	قانون انتصاب رؤسای روحانیون
۴۰۳	معايب قانون تشکیلات روحانیون
۴۰۴	احزاب
۴۰۵	خطبا
۴۰۸	روابط احزاب با یکدیگر

صفحه	فهرست مندرجات
۴۰۸	III مجلس مقنن - مقاومت شاه - تشکیل حزب جمهوری طلب سقوط سلطنت
۴۰۹	مجلس احزاب فویانها { زیر و نقد آنها
۴۱۰	ذاکوبین‌ها
۴۱۲	کوردلیه
۴۱۳	علت اختلاف شاه با ملت { دسایس شاه و ملکه
۴۱۵	مهاجرین { قرارداد پیل نیتر
۴۱۶	احکام
۴۱۷	جنگ
۴۱۸	بیستم ژون
۴۱۹	وطن در خطر
۴۲۰	اعلان پروتسویک
۴۲۱	مقدمه شورش { دهم اوت
۴۲۳	تملیق شاه { حکومت بلدی
۴۲۴	توقیف مظنونین
۴۲۵	قتل عام میتمبر
۴۲۷	فصل چهاردهم
	جمهوری
۴۲۷	I مجلس کنوانسیون - احزاب - شورشها - حکومت انقلابی ارتجاع‌ماه ترمیدور - قانون اساسی سال سوم - کارهای کنوانسیون کنوانسیون { احزاب
۴۲۸	

صفحه	فهرست مندرجات
۴۲۹	<div> <div> روئسای حزب ژیروند روئسای فرقه مونتانی اختلاف فرقه ژیروندن با حزب مونتانیار </div> </div>
۴۳۱	<div> <div> جمهوری حاکمه وقت شاه </div> </div>
۴۳۳	<div> <div> نتایج سیاست شاه منازعه فرقه های سیاسی </div> </div>
۴۳۴	سقوط ژیروندتها
۴۳۵	قانون اساسی ۱۷۹۳
۴۳۶	حکومت دیکتاتوری، مجلس کنوانسیون
۴۳۷	<div> <div> حکومت انقلابی کمیته نجات ملی </div> </div>
۴۳۸	<div> <div> محکمه انقلابی هیئت منتخبه نمایندگان </div> </div>
۴۳۹	مجامع عمومی
۴۴۰	<div> <div> کارهای کمیته نجات ملی ترور </div> </div>
۴۴۲	<div> <div> فرقه های جدید اعتدالیون فرقه آنراژه و حزب ضد مذهب </div> </div>
۴۴۳	اضمحلال فرقه آنراژه
۴۴۴	<div> <div> سقوط فرقه اعتدال فرمانروائی روبسپیر </div> </div>
۴۴۶	<div> <div> عید خدای متعال قانون پرریال </div> </div>
۴۴۸	<div> <div> خونریزی عظیم سقوط روبسپیر </div> </div>
۴۵۰	روزیکشنه ۹ ترمیدور
۴۵۱	عکس العمل ماه ترمیدور
۴۵۲	<div> <div> نهضت شاه طلبان آخرین ایام شورش ملی شورش روزاول پرریال </div> </div>
۴۵۳	<div> <div> ترورایش احکام دوتلث </div> </div>
۴۵۴	<div> <div> ۱۳ ماه واندیمیر، مغلوبیت شاهپرستان کارهای کنوانسیون، دفاع ملی </div> </div>

صفحه	فهرست مندرجات
۴۵۵	کفرهای داخله
۴۵۶	توختش انقلابی
۴۵۷	II
	هیئت‌مدیره
۴۵۸	قانون سال - سوم { علل افشاش {
۴۶۰	جدال بازا کوبنها { جدال باسلطنت طلبان {
۴۶۱	کودتای ۱۸ فروکتیدر
۴۶۲	کودتای ۲۲ غلور - لال { افکار حلقه در ۱۲۹۹ {
۴۶۳	سیاست می‌پیش { تجدید خونریزی {
۴۶۴	مراجعت بنایارت { تهیه کودتا {
۴۶۵	کودتای ۱۹ بروبر
۴۶۷	III
	تغییر احوال جامعه فرانسه در نتیجه انقلاب کبیر
۴۶۷	مساوات سیاسی واجتماعی
۴۶۸	پروستانها ویهودا { دهقانان {
۴۶۹	اصل مساوات وقوانین اساسی { مساوات مدنی ، مجموعه قوانین {
۴۷۰	قوانین وراثت { ازدواج وطلاق { مقرراتجنائی {
۴۷۱	انقلاب وآزادی
۴۷۳	فصل پانزدهم جنگ با اروپا فتوحات - معاهدات

صفحه	فهرست مندرجات
۴۷۴	I
	فتوحات
۴۷۴	فرانسه و اروپا در ۱۷۸۹
۴۷۵	عمل عمده جنگ
۴۷۷	پهانه جنگ اسرائی آلاس
۴۷۸	تجهیزات مهاجرین اعلان جنگ
۴۷۹	هجوم بفرانسه عبور از آرگون
۴۸۰	والمی
۴۸۱	اهمیت جنگ والمی
۴۸۲	حمله فرانسویان، جنگ ژماپ
۴۸۳	آغاز فتوحات و سیاست تبلیغ
۴۸۴	سرحدات طبیعی
۴۸۵	انگلستان و تصرف بلژیک
۴۸۶	نخستین اتحاد نقشه تجزیه فرانسه جنگ
۴۸۷	هجوم ثانی بفرانسه
۴۸۸	دفع حمله فتح ثانی بلژیک
۴۸۹	تسخیر هلاند انحلال اتحادیه دول، عهدنامه بال
۴۹۰	فرار داد لاهه علل شورش وانده
۴۹۱	رؤساء شورشیان جنگ وانده
۴۹۲	تقسیمات لهستان
۴۹۳	جنگ با اطیش
۴۹۴	بایلتون بنایارت
۴۹۶	لشکرکشی ایتالیا
۴۹۷	مبارزه دریمون
۴۹۸	اعمال جنگی درلمباردی

صفحه	فهرست مندرجات
۴۹۹	معاهده تولنتینو
۵۰۰	حمله به وین علل پیشرفت بنایارت ، اسلوب جنگی او {
۵۰۲	معاهده کامیو فورمبو
۵۰۳	اوصاف و اختصاصات عهدنامه بال و معاهده کامیو فورمبو
۵۰۴	کنگره راشاتات جنگ با انگلستان {
۵۰۵	بنایارت و مصر
۵۰۶	حمله بمصر
۵۰۷	حمله بشام
۵۰۸	انجام تصرف مصر
۵۰۹	نتایج اتحاد ثانی دول اروپا و علل آن {
۵۱۱	از دست رفتن ایتالیا
۵۱۲	فتح زوریخ
۵۱۳	رفتار صلح جویانه بنایارت
۵۱۴	جنگ ۱۸۰۰ ، زن ، مارانگو
۵۱۶	هوهن لیندن صلح لونویل {
۵۱۷	انگلستان و صلح
۵۱۸	صلح آمین تغییرات سرحدی {
۵۱۹	تغییرات داخلی آلمان و قطعنامه ۱۸۰۴ مجلس دیت
۵۲۰	تغییرات در ایتالیا
۵۲۰	II
	لشکرها و سردارها
۵۲۱	داوطلبان قشون خدمت نظام عمومی {
۵۲۲	نظام وظیفه
۵۲۳	سرج و اختلاط تشکیلات قشون و تقسیمات آن {
۵۲۴	تسلیح و تجهیز نظامی

صفحه	فهرست مندرجات
۵۲۶	اسلوب جنگ در عهد انقلاب
۵۲۸	فنون جنگی در زمان انقلاب
۵۲۹	کلانو
۵۳۰	فصل شانزدهم
	حکومت قنسولی و امپراطوری
	قانون اساسی سال هشتم و تغییرات آن
	مشخصات حکومت امپراطوری - تشکیلات داخلی - قرارداد کنکردا
	و متممات آن - منازعه با پاپ
۵۳۱	I
	حکومت قنسولی
۵۳۱	اوضاع فرانسه در ۱۷۹۹
۵۳۲	<div> <div> راهنزی خرابی صنایع و تجارت هرج و مرج و شورش افکار عامه </div> { </div>
۵۳۳	<div> تدوین قانون اساسی قانون اساسی ، قوه مجریه قوه مقننه </div> {
۵۳۵	<div> مجلس سنا فهرست اسامی منتخبین صفات قانون اساسی جدید </div> {
۵۳۶	تشکیلات اداری
۵۳۷	صفات تشکیلات جدید اداری {
۵۳۸	تشکیلات قضائی
۵۳۹	تشکیلات مالبه
۵۴۰	<div> اجرای قانون جدید بنیاد و مسائل فقهی </div> {
۵۴۱	کنکردا
۵۴۲	<div> مواد منشأ کنکردا مجموعه قوانین مدنی </div> {
۵۴۳	<div> مؤسسات دیگر تغییر حکومت قنسولی </div> {

صفحه	فهرست مندرجات
۵۴۴	قنول مادام الحیات تغییر در قانون اساسی
۵۴۶	بنایارت و سلطنت طلبان توطئه کادودال
۵۴۷	اعدام دوک دانگین استقرار امپراطوری
۵۴۸	II
	حکومت امپراطوری
۵۴۸	قانون اساسی امپراطوری
۵۵۰	سوگند امپراطور
۵۵۱	نایبلتون
۵۵۴	حکومت امپراطور
۵۵۶	تشکیلات دولت امپراطوری دربار امپراطوری
۵۵۷	نجای دوره امپراطوری
۵۵۸	حکومت استبدادی
۵۵۹	پلیس وزندانهای دولتی مطبوعات
۵۶۰	نایبلتون و تعلیمات عمومی
۵۶۱	دارالعلوم (اونیورسیتی)
۵۶۲	انحصار تعلیمات امپراطور و روحانیت
۵۶۳	اختلاف نظر باپاپ
۵۶۴	توقیف و تبعید باپ مجمع دینی ۱۱۸۱
۵۶۵	باپ در فونتن بلو
۵۶۶	ناخرسندی عمومی مالیاتهای غیرمستقیم
۵۶۷	نظام اجباری
۵۶۸	امور عام المنفعه

صفحه	فهرست مندرجات
۵۷۰	فصل هفدهم سیاست خارجی ناپلئون نزاع با انگلستان - جنگها تا معاهده تیل سیت - اوستریلیتز - ینا فریدلند - قرق و محاصره بری - مقاومت ملل - اسپانیا - اطریش
۵۷۲	I مخاصمه با انگلستان
۵۷۲	علل عمده جنگهای عهد امپراطوری
۵۷۳	عزت قطع روابط با انگلستان { مسائل تجاری
۵۷۵	مسئله جزیره مالک
۵۷۶	قطع روابط
۵۷۷	اعمال بحری و سفاین جنگی انگلیس { فوای فرانسه
۵۸۱	نتایج جنگ ترافالگار
۵۸۲	II جنگهایی که بمعاهده تیل سیت منتهی گردیده اند اوستریلیتز ، ینا ، فریدلند
۵۸۲	منشأ اتحاد ثالث اروپا
۵۸۳	تشکیل اتحاد دول { مکر و خدعه اطریش
۵۸۴	سپاه بزرگ
۵۸۶	جنگ اولم
۵۸۷	جنگ اوستریلیتز { اوستریلیتز
۵۹۱	مصالحه پرسبورگ { امپراطور غرب
۵۹۲	تغییر مملکت آلمان { اتحاد رن
۵۹۳	انجام امپراطوری مقدس { مذاکرات ناپلئون با روسها و انگلیسها درباریس
۵۹۴	سیاست پروس ، فردریک گیتوم ثالث

صفحه	فهرست مندرجات
۵۹۵	ترديد رأى وتلون فردريك كيوم
۵۹۶	اتحاد رابع
۵۹۷	مقدمه قطع روابط
۵۹۸	جنگ ساكس
۵۹۹	پنا
۶۰۱	اورشناث
۶۰۳	هزيمت سپاه پروس
۶۰۴	لشكر كشى به اهستان
۶۰۵	ايلو تداركات نظامى وتدابير سياسى {
۶۰۶	فريولند
۶۰۹	صلح تيلسيث
۶۱۰	اتحاد فرانسه وروس آلمان ناپلئون {
۶۱۱	علل اتحاد روس و فرانسه
۶۱۲	III
	فرق و محاصره برى - مقاومتهاى ملل : اسپانيا - اطريش
۶۱۲	منشأ محاصره برى و مقصود از آن
۶۱۳	اقدام در فرق برى { فرمان برلن
۶۱۴	فرمان ميلان نتايج اقتصادى محاصره {
۶۱۵	نتايج سياسى
۶۱۶	دولت اسپانيا
۶۱۷	ناپلئون و اسپانيا { واقعه بايون
۶۲۰	جنگ اسپانيا و اهميت آن { صفات ممتازة جنگ اسپانيا
۶۲۲	تسليم قشون فرانسه در بيلن
۶۲۳	نتايج واقعه بيلن
۶۲۴	ملاقات در ارفورت
۶۲۵	خيانت ناليران

صفحه	فهرست مندرجات
۶۲۶	نایلیون در اسپانیا {
۶۲۷	اتحاد خامس جنگ ۱۸۰۹
۶۲۸	محاربه اِکول
۶۳۰	اسلینک
۶۳۲	اردوگاه جزیره لوبو
۶۳۳	واگرام
۶۳۴	صلح وین
۶۳۵	صفات مختصه محاربات ۱۸۰۹، نهضت ها
۶۳۶	کمال ترقی نایلیون
۶۳۹	فصل هیجدهم
	انجام امپراطوری
	اصلاحات پروس - لشکر کشی بروسیه - اتحاد عام
	هجوم نخستین - دوره تجدید سلطنت - صدور - واترلو
	معاهدات پاریس و وین - تغییرات ارضی در ممالک اروپا
۶۳۹	علل انحطاط امپراطوری
۶۴۰	I
	اصلاحات پروس
۶۴۰	پروس بعد از نیل سیت { وطنخواهان
۶۴۱	طرز تجدید حیات پروس
۶۴۲	اصلاح اجتماعی
۶۴۳	اصلاحات لشکری
۶۴۴	کروم - برها
۶۴۶	دارالعلوم برلن
۶۴۷	II
	لشکر کشی بروسیه
۶۴۷	قطع رشته اتحاد میان فرانسه و روس
۶۴۸	آلکساندر

صفحه	فهرست مندرجات
۶۴۹	قطع روابط
۶۵۰	اتحاد سادس
۶۵۱	لشکر کشی بروسه، قشونها
۶۵۳	حله
۶۵۴	مسکو
۶۵۵	حریق مسکو
۶۵۷	بازگشت
۶۵۸	دسیه ژنرال ماله
۶۵۸	III
۶۵۸	اتحاد عام - لشکر کشی بآلمان
۶۵۸	نهضت ملی در پروس، اتحاد هفتم
۶۵۹	لشکر کشی ۱۸۱۴
۶۶۰	لوئژن و بوئژن
۶۶۲	کنگره پراگ
۶۶۳	درسدن، لیبزیک
۶۶۴	لیبزیک
۶۶۵	هانو
۶۶۵	از دست رفتن اسپانیا
۶۶۶	IV
۶۶۶	مهاجمه - تجدید سلطنت بوربون دفعه اول
۶۶۶	مجوم
۶۶۸	محاربه در فرانسه
۶۶۹	جنگ فوریه
۶۷۱	جنگ در ماه مارس
۶۷۳	ملت و جنگ
۶۷۴	دسایس سلطنت طلبان
۶۷۵	انقراض امپراطوری
۶۷۶	استعفای ناپلئون
۶۷۷	اولین معاهده پاریس
۶۷۷	صالح و افکار عامه
۶۷۷	خطای بوربونها

صفحه	فهرست مندرجات
۶۷۹	V
	صدر روز - واترلو - معاهده دوم پاریس
۶۷۹	بازگشت از جزیره ایال
۶۸۰	مقدم قانون اساسی
۶۸۱	جنگ بلژیک
۶۸۲	لبنی
۶۸۳	واترلو
۶۸۸	دومین استمفا تجدید سلطنت بوربون باردوم
۶۸۹	مهاجرت ثانیه معاهده دوم پاریس
۶۹۰	انجام کار ناپلئون
۶۹۱	VI
	سپاه امپراطوری
۶۹۱	سر بازگیری
۶۹۲	تشکیلات قشون
۶۹۳	اصناف نظامیان
۶۹۴	تجهیزات و تدارکات
۶۹۵	سربازان ، پرستش امپراطور
۶۹۸	VII
	کنکرة وین - تغییرات ارضی در ممالك اروپا
۶۹۹	موضوع کنکرة وین مقصود متحدین متحدین و فرانسه
۷۰۰	کارهای تالیران
۷۰۱	مسئله ساکس ولهستان
۷۰۲	کمیته رسته اتحاد
۷۰۳	کارهای کنکرة وین اروپا در ۱۸۱۵
۷۰۶	ناراضیها
۷۰۷	اهمیت انقلاب کبیر و امپراطوری

صفحه	فهرست گراورها و نقشه‌ها
	فصل اول
	پادشاهی لوی پانزدهم در فرانسه
۵	فلیپ دورلثان نایب‌السلطنه
۲۱	لوی پانزدهم پادشاه فرانسه
۳۶	لامار کیزنو پیادور
	فصل دوم
	انگلستان در قرن هیجدهم
۴۴	نقشه انگلستان در قرن هیجدهم
۵۳	بیت اوّل
۵۹	زدرسوم پادشاه انگلیس
۶۴	بیت دوم صدراعظم انگلستان
	فصل سوم
	امپراطوری روسیه در قرن هیجدهم
۷۳	پتر کبیر
۷۸	شارل دوازدهم
۹۶	کاترین دوم ملکه روسیه
	فصل چهارم
	دولت پروس در قرن هفدهم و قرن هیجدهم
۱۰۳	نقشه دولت پروس
۱۱۲	فردریک گئوم ملقب به منتخب کبیر
۱۱۷	فردریک گئوم اوّل ملقب به شاه سلعشور
۱۲۵	فردریک دوم ملقب به کبیر
	فصل پنجم
	دولت اطریش در قرن هیجدهم
۱۳۱	نقشه دولت اطریش در قرن هیجدهم
۱۳۹	ماری تریز
۱۴۳	ژوزف دوم امپراطور اطریش
	فصل هفتم
	سیاست استعماری
۲۰۱	نقشه منصرفات انگلیس و فرانسه در هندوستان «قرن هیجدهم»

صفحه	فهرست کراورها و نقشه‌ها
۲۱۱	دویلکتن
	فصل هشتم
	شورش مستعمرات انگلیس
۲۳۶	ژرژ واشنگتن
۲۳۹	بنیامین فرانکلین
	فصل نهم
	سیاست شرقی
۲۴۸	نقشه اروپای شرقی و تغییرات آن در قرن هیجدهم
	فصل دهم
	صفات عاقله قرن هیجدهم
۲۹۰	لاووازیه
۳۰۱	موئنکیو
۳۰۳	والتر
۳۰۷	ژان ژاک روسو
۳۱۰	جست دینرو
	فصل یازدهم
	لوی شانزدهم
۳۲۲	ماری آنتوانت
۳۳۳	تالارد نوویله زیر
	فصل سیزدهم
	سلطنت در زمان انقلاب
۴۰۶	میرابو
	فصل چهاردهم
	جمهوری
۴۳۲	لوی شانزدهم
۴۳۹	حکمه انقلابی
۴۴۷	ماکیملین رویس بیر
	فصل پانزدهم
	جنگ با اروپا
۵۰۶	نابلشون بنایارت در ۱۷۹۸

صفحه	فهرست گراورها و نقشه‌ها
۵۱۴	توپ کوهستانی قشون فرانسه در ۱۸۰۰
۵۲۰	نمونه تفنگ در اواخر قرن هجدهم
	فصل شانزدهم
	حکومت قنسولی و امپراطوری
۵۳۴	نایلتون بنایارت در زمان قنسولی
۵۵۳	قالب سر و روی نایلتون کبیر
۵۶۵	یابپی هفتم
	فصل هفدهم
	سیاست خارجی نایلتون
۵۷۸	نلسون امیرالبحر انگلیس
۵۸۴	فرانسوی اوّل
۶۰۷	لان از سرداران معروف نایلتون
۶۱۲	آلکساندر اوّل تزار روسیه
۶۱۸	ژواشیم مورا از سرداران نایلتون
۶۲۱	نقشه میدان جنگ سپاه نایلتون در آسیانیا و یرتقال
۶۲۷	آرشیدوک شارل اطریش
۶۳۷	نقشه امپراطوری فرانسه در سنه ۱۸۱۰
	فصل هیجدهم
	انجام امپراطوری
۶۴۳	اشتین وزیر اعظم پروس
۶۵۲	نقشه میدان جنگ نایلتون در روسیه ۱۸۱۲
۶۶۱	بلوخر سردار بزرگ پروس در میدان جنگ واترلو
۶۸۷	ولینگتون سردار بزرگ انگلیس در میدان جنگ واترلو
۷۰۱	پرنس دوالتایران وزیر خارجه نایلتون

تاریخ

قرن ہجدهم و انقلاب کبیر فرانسمہ

و امپراطوری ناپلئون

فصل اول

پادشاهی لوی پانزدهم در فرانسه

نیابت سلطنت . مجالس شوری . امور دینی . مشکلات مالی

سلطنت لوی پانزدهم پس از عهد پادشاهی لوی چهاردهم طولانی‌ترین ادوار سلطنتی تاریخ فرانسه است . مدت آن ۵۹ سال بود (از اول سپتامبر ۱۷۱۵ تا ۱۰ مه ۱۷۷۴) و بدو دوره تقسیم می‌گردد : اول از ۱۷۱۵ تا ۱۷۲۳ که زمان صغر لوی پانزدهم و نیابت سلطنت دوک دورلئان^(۱) است ، دوم از ۱۷۲۳ الی آخر که عهد سلطنت شخصی لوی پانزدهم است .

این پادشاه در دوره سلطنت شخصی خود زمام امور را ابتدا در کف کار دینال دوفلوری^(۲) ، سپس در دست محبوه‌های خود از قبیل مادام دو پمپادور^(۳) نهاد بقسمی که وزرا بفرمان آنها معزول و منصوب می‌گردیدند . در داخله مملکت این پادشاه از قدرت مطلقه که میراث لوی چهاردهم بود سوء استفاده کرد و بسبب اسراف و تبذیر در اموال دولتی مشکلات عظیمه در امور مالیه تولید نمود و باینجهت کرا را مورد اعتراض پارلمان گردید و مفساد سلطنت مطلقه بر عموم مردم ظاهر و ثابت شد ، در روابط خارجی هیچ زمانی باین درجه برای مملکت فرانسه مشغوم و بد عاقبت نبود . در این زمان بزرگترین و عالی‌ترین اراضی مستعمره مثل مملکت کانادا در امریکا و هندوستان در آسیا از دست فرانسه خارج شد و نسبت بمقام سلطنت هم این دوره بسیار بد نتیجه و مشغوم بود زیرا که مقدمات انقلاب کبیر و برباد رفتن دستگاه سلطنت را فراهم آورد .

(۱) - duc d' Orléans (۲) - Cardinal de Fleury (۳) - Mme de Pompadour

تشکیلات پس از لوی چهاردهم نواذ او که پسر منحصر بفرد دوک -
دوبورگونی^(۱) بود ویش از پنجسال نداشت بنام لوی پانزدهم
نیابت سلطنت بسلطنت رسید، پدرش در اینوقت در حیات نبود.

لوی چهاردهم قبل از وفات وصیت نامه رسمی در تعیین نایب السلطنه ترتیب داده
و پاران پاريس سپرد و تعلقنهم نیابت سلطنت را بانجمنی وا گذاشت که خود قبلاً
اعضاء آنرا معین کرده بود، ریاست این انجمن را بر عهده نزدیکتر خویشان یعنی
داماد خود دوک فیلیپ دورلثان گذاشت. ریاست دوک دورلثان بر انجمن مزبور
بکلی افتخاری بود و اکثریت انجمن صاحب قدرت حقیقی بشمار میرفت. در این
جمع بنابر وصیت لوی چهاردهم دوتن از فرزندان نامشروع او موسوم به کنت دو تولوز
و دوک دومن^(۲) عضو بودند، این دو فرزند را لوی چهاردهم از داماد دومونتسپان^(۳)
داشت و آنان را لقب پرنسی تفویض کرده بود. دوک دومن فی الحقیقه شخص اول
انجمن محسوب میگشت چه بنابر وصیت لوی چهاردهم نظارت در تربیت پادشاه
جدید باو محول بود و در واقع سمت اتابیکی داشت، همچنین فرماندهی لشکر نیز
باو متعلق بود.

با وجود این پیش بینی هائی که لوی چهاردهم کرد کار بر وفق خواست او
صورت نگرفت و نخستین واقعه تاریخی دوره نیابت سلطنت کودتائی بود که کارها
را واژگون ساخت. وصیت لوی چهاردهم نیز مثل وصایای پدرش لوی سیزدهم
ملفی شد، یکروز پس از فوت لوی چهاردهم (۲ سپتامبر ۱۷۱۵) بنا بر تقاضای
دوک دورلثان پاران پاريس وصیت را نقض و نایب السلطنه را مجاز کرد که بمیل
خود انجمن را تشکیل دهد و فرماندهی لشکر را از دوک دومن منتزع سازد.

دخالت پاران در امور سلطنت پادشاه صغیر یکی از وقایعی است که نتایج
بزرگ داشته است، میدانیم که سه ربع قرن پیش از این تاریخ در زمان صغر لوی
چهاردهم پاران پاريس چه ادعاهای مالایطاقی مینمود و در دوره فروند^(۴) چه

(۱) - duc de Bourgogne (۲) - Comte de Toulouse و duc du Maine

(۳) - Mme de Montespan (۴) - Fronde

اغتشاشانی از آن بروز کرد. لوی چهاردهم چون بحدّ رشد رسید پارلمان را باین طریق تنبیه نمود که حقّ اعتراض را از او سلب کرد (۲۴ فوریه ۱۶۷۳) متجاوز از ۴۰ سال پارلمان پاریس جز بموضوعات قضائی بکاری نمیتوانست دست بزند.

در سال ۱۷۱۵ نایب السلطنه در مقابل همراهی و همدستی که پارلمان با او کرد حقّ اعتراض را مجدداً باو تفویض نمود: و از اینوقت پارلمان خود را قادر یافت که در امور سیاسی دخالت کند و این حال تا پایان سلطنت لوی پانزدهم برقرار بود.

نایب السلطنه فیلیپ دورلثان که مطلقاً بنایب السلطنه مشهور است پدرش موسیوبرادر لوی چهاردهم و مادرش یکی از خانمهای آلمانی موسوم به پالاتین^(۱) بود. این خانم در ذکاوت فطری و عفت و خشونت ذاتی و صدق و سراحت جبلی معروف است، روزی در حضور گروهی از درباریان پسر خود را سیلی زد چرا که میخواست مادموازل دوبلوا^(۲) یکی از دختران لوی چهاردهم و مادام دومونتسپان را بزنی بگیرد. نایب السلطنه هنگامی که بزمادمداری رسید چهل و دو سال داشت و صاحب صفات عالیّه بود، هوش تند و سرشارش بر معضلات امور احاطه مییافت و مسائل مشکله را بسهولت حلّ و عقد مینمود، طبعاً کریم و سخی و مؤدّب و خوش مشرب و بسیار دلیر بود و این صفت اخیر را از هانری چهارم ارث برده بود.

نخستین بار شجاعت خویش را در سنّ هجده سالگی هنگام جنگ اُکسبورک^(۳) بمنصّه بروز رسانید و در اشتین کرک^(۴) در سنّه ۱۶۹۲ جراحتی یافت. سال بعد فرمانده چند ستون لشکر بود و پنج بار بقریه نیرویندن^(۵) حملات مردانه کرد، در جنگ جانشینی سلطنت اسپانی در ظاهر تورن^(۶) بار دیگر مجروح شد. بدبختانه صفات حمیده اش مقهور اخلاق رذیله بود، مادرش میگفت: «پسر من هر هنری را داراست مگر هنر استفاده و بکار بردن هنر های خود». مردی

(۱) - Palatine (۲) - Mlle de Blois (۳) - Augsburg (۴) - Steinkerque

(۵) - Neerwinden (۶) - Turin

لاابالی بود ، ' در هیچ کار قوه مداومت و ممارست نداشت حتی باور نمیکرد که کسی دارای پشتکار باشد . ' تنبل و هوس ران و عشرت طلبم بود . این جوان



فیلیپ دورلیان نایب السلطنه

(۱۶۷۴-۱۷۰۳)

هوشیار پسر عموی خود رئیس بزرگ کلیسای واندوم^(۱) را بحدی دوست میداشت که قریب بستایش و پرستش بود و سبب این محبت فوق العاده را این میگفت که مشارالیه چهل سال است هیچ شبی خالی از مستی سر بر بالین خواب ننهاده است ، چون بنیابت سلطنت نایل آمد در همین قبیل لذات پست فرو رفت چنانکه هیچ روزی بی می و مطرب بسر نمیرد و شبی بی محفل بزم بروز نمیآورد ، میگساران و مهمانان مجلس او هر شب چنان سرمست میشدند که

هنگام خروج باستعانت ملازمان بخانه های خود باز میگشتند .

سرمشقی که نایب السلطنه بمردم داد بزودی پیروی شد ، دربار رنود شاهی ناکهان برخلاف رسوم دوره سابق قیام کرد ، درسی سال آخر سلطنت لوی چهاردهم از حسن اداره مادام دومنتن^(۲) وضع دربار و رنای در کمال اُبّهت و انتظام و موافق وقار و شرافت بود ، پادشاه اظهار قدس و تقوی میکرد و اهل دربار نیز متابع شهریار خود بودند که گفته اند : التّاس علی دین ملو کهم . لایروپر^(۳) که یکی از نویسندگان بزرگ فرانسه است گوید ' پرهیز کار کسی است که اگر پادشاهش کافر و خدا شناس باشد او نیز کفر و خدای شناسی را شعار

(۱) - Vendôme

(۲) - Mme de Maintenon

(۳) - La Bruyere

خود قرار دهد. باری لوی چهاردهم اگر چه برای ظاهر سازی هم بود اظهار کمال پرهیز کاری میکرد. اما در عهد نیابت سلطنت بجای درباریان مقدس مآب مردمان بی عقیده و متظاهر بفسق تقرب یافتند و خود دوک دورلثان نایب السلطنه هم این مقلدین عشرت رانی و شاگردان هوسبازی خود را رنود^(۱) نام نهاده بود.

وقایع مهمه این تبدیل آداب و رسوم نخستین واقعه اساسی بود که در زمان

نیابت سلطنت وقوع یافت، این تغییرات از دربار شروع شد

دوره نیابت و در میان مردم خاصه طبقه متوره شیوع گرفت بعدی که تمام قرن

سلطنت هیجدهم تاریخ فرانسه از آن متأثر شد و از این جهت در قرن

مزبور بیش از سایر قرون جدیده بیدینی و تظاهر بضدیت مذهب رواج گرفت.

دو حادثه دیگر نیز در عهد نیابت سلطنت رخ داد که از مختصات این زمان محسوب

میشود یکی ارتجاع طبقه عالیّه بر ضد حکومت مطلقه که لوی چهاردهم تأسیس کرده

بود بنحوی که دولت مجبور شد طرز دیگر از حکومت قائم کند و منشئت بطرز

پُلّی زی نودی^(۲) بشود (۱۷۱۵-۱۷۱۸)، دیگر مشکلات مالی که محض دفع

آنها دولت بوسایل خطرناک متوسل گردید و تشکیلات لاس^(۳) را معمول و مجری

داشت (۱۷۱۶-۱۷۲۰).

مجالس متعدده چنانکه دیدیم لوی چهاردهم تدریجاً دست اعیان و متنفذین

را از امور دولتی کوتاه نمود و فقط پنج نفر از توانگران

را بکار گماشت: یکی از آنان مفتش کل مالیه شد و چهارتن دیگر شغل وزارت

یافتند. این پنج نفر هر چند در نظر پادشاه آلات کار و ملازمان فرمانبرداری

(۱) Roués وجه این تسمیه آن است که ظرفاً در حق فساد و فحار مزبور میگفتند.

این مردم برای نبل بهر مقامی و دخالت در هر مهمتی لایقند خاصه برای بالا رفتن بر ماشین سیاست و چون چرخه که مقصرین را با آن سیاست میکردند رو Roue نام داشت نایب السلطنه از تسمیه این اشخاص به روه قصدش این بود که بارها بر چرخ سیاست نشسته اند و سالم فرود آمده اند، فی الحقیقه معنی این کلمه با اصطلاح عوام «کرک باران دیده» یا شخص بخور و باردم سائیده است و از این رو لفظ رنود که در صورت و معنی شباهت باروم داشت در ترجمه اختیار شد مترجم

(۲) - Law (۳) - Polysynodie (۲)

یش بودند لکن در چشم مردم مقامی بس ارجند داشتند چرا که مجری اراده پادشاهی بشمار میرفتند. یکی از نویسندگان موسوم به دوک دوسن سیمون^(۱) که با این پنج تن خصومت داشت در کتاب خود آنانرا « پنج سلطان فرانسه » نام نهاده است. همچنین پوشیده نیست که در سی سال آخر عهد لوی چهاردهم افراط در استبداد و ناکامیابی هائی که در سیاست خارجی نصیب آن پادشاه شد مردم خاصه نجبای درجه اول را بانتقاد و عیب جوئی واداشت و جمعی کثیر بر آن شدند که حکومت مطلقه نتایج ناگوار دارد و اصلاح امور دولتی در نهایت لزوم است. فنلون^(۲) و قتیکه در کتاب تلماک^(۳) شرح تشکیلات فرضیه شهرسالت^(۴) را میداد در واقع غرضش این بود که در پرده نیات اصلاح طلبان فرانسه را بیان کند، خصوصاً حزبی که اشخاص عالیمقام در او عضویت داشتند مانند دوک دو بولییه^(۵) و دوک دو شولن^(۶) و دوک دوسن سیمون. این حزب اصلاح طلب به دوک دو بورگونی نوۀ لوی چهاردهم امید داشتند که فنلون سابق الذکر مرتباً مخصوص او بود، در نوامبر سنۀ ۱۷۱۱ که مردم حدس میزدند دوک دو بورگونی بسطنت برسد فنلون طرحی از کلیات اصلاحاتی که باید صورت انجام پذیرد بنگارش در آورد، اساس این طرح اصلاحی آن بود که از شدت و قدرت حکومت مطلقۀ پادشاه کاسته و بر نفوذ و قوت نجبا و اعیان افزوده شود. لکن دوک دو بورگونی پس از سه ماه از این مقدمه جهان را وداع گفت و نقشۀ اصلاح طلبان ناگهان محو و منهدم گردید (فوریه ۱۷۱۲).

اما دوک دورلثان از اصول این طرح اصلاحی آگاهی یافت و بمحض وصول بمقام نیابت سلطنت خود را طرفدار آن معرفی کرد و در ۱۵ سپتامبر در پارلمان پاریس فرمانی قرائت نمود که بموجب آن مشاغل مفتش کل مالیه و چهار وزیر سابق الذکر محذوف گردید و بجای آنها مجالسی چند تأسیس گشت و از قول پادشاه

(۱) - duc de Saint-Simon

(۲) - Fénelon

(۳) - Télémaque

(۴) - Salente

(۵) - duc de Beauvilliers

(۶) - duc de Chaulnes

فرانسه بو کلای مجلس اخطار شد که « این ترتیب جدید را شاه ماضی پیش بینی و توصیه فرموده بود و چون مرگ او را مجال نداد اینک ما بموقع اجرا میگذاریم » .

عده این مجالس در ابتدا شش بود از اینقرار : مجلس وجدانیات مخصوص رنق و فتق امور دینیّه ، مجلس مهم خارجّه ، مجلس حرب ، مجلس بحرّیه ، مجلس مالیه و مجلس داخله . پس از چندی مجلس دیگر نیز بآنها الحاق شد که آنرا مجلس تجارت نام نهادند .

هریک از این مجالس ده عضو داشت و با کثرت رئیس خود را انتخاب میکرد . اعضاء مجالس را از طبقات عالیّه و نجبا اختیار نمودند و طرفداران اصلاح نخستین مقام را در آنها احراز کردند ، نایب السلطنه که دشمن بسیار داشت باینطریق دارای هواخواهان و دوستان فراوان شد . این طرز حکومت را که زمام امورش در کف مجالس متعدّد بود بولی زی نودی نام نهادند که مرگب از دو کلمه یونانی است و ترجمه تحت اللفظش کثیر المجالس میشود و باید دانست که این قسم حکومت نازکی نداشته و از مخترعات آن عهد نیست . در اسپانیا از قرن شانزدهم متداول بود و دولت اسپانی جز تمویق کارها و سستی جریانات نتیجهای از آن نبرد ، در فرانسه هم بهتر از اسپانیا نتیجه نداد . یکی از اهل آن زمان موسوم به مارکی دارژانسون^(۱) گفته است که این مجالس متعدّد : « فی الحقیقه مراکز اغتشاش گشتند ، اعضا مباحثات و مذاکرات بسیار میکردند ، ولی هیچوقت توافق نظری حاصل نمیشد و نتیجهای جز هرج و مرج و اغتشاش بدست نمیآمد ، مینشستند و میگفتند و بر میخواستند » . لکن محض تکمیل تجربه تاسه سال این طرز را دوام دادند ، بعد منسوخ شد . در آخر قرن هیجدهم و زمان انقلاب کبیر نیز همین طرز بنام کمیته متداول گردید . باری در ۲۴ سپتامبر ۱۷۱۸ مجالس مذکور منحل گشتند و بجای آنها مجدداً « پنج سلطان^(۲) » را برقرار کردند .

(۱) - marquis d' Argenson

(۲) - مقصود مفتش کلّ مالیه و چهار وزیر است .

اوضاع مالیّه از مجلسی که نایب السلطنه تشکیل داد هیچیک کارش بدشواری مجلس مالیّه نبود زیرا که وضع مالیّه در عهد لوی چهاردهم بسبب اسراف پادشاه و مصارف سی سال لشکر کشی بعدی دچار اغتشاش گردیده بود که فرانسه کمتر چنان وضعی را بخود دیده است. دوک دورلثان در ماه دسامبر ۱۷۱۵ خود بیمارلمان حاضر شد و اوضاع مالیّه را چنین تشریح کرد: «دیناری وجه نقد در خزاین سلطنتی و صندوقهای عایدات نداریم که لازمترین مصارف را بتوان پرداخت، چون بامور مالی رسیدگی میکنم می بینم خالصجات دولتی فروخته شده، عواید دولتی تقریباً معدوم گردیده و عایدات عادی نیز مساعدتاً بمصرف رسیده و انواع واقسام اسناد دولتی در دست مردم است که بمبالغ هنگفت بالغ شده و حتی محاسبه و تعیین میزان آن نیز از امکان خارج است.»

در این بیان بهیچوجه مبالغه‌ای نیست در روز وفات لوی چهاردهم صندوقهای سلطنتی محتوی ۸۰۰،۰۰۰ لیره بود ولی قروض سه میلیارد بالغ میشد - تخمیناً مطابق قرضی است که دولت فرانسه در سنه ۱۹۱۴ داشت - از این مبلغ تقریباً دو میلیارد و نود میلیون قرض منفعتی و ثابت بود که طلبکاران حق نداشتند از دولت تأدیه آنرا تقاضا نمایند و فقط سالیانه مبلغ هشتاد و شش میلیون ربح آنرا دریافت میکردند^(۱). اما قریب هشتصد میلیون دیگر قرض عندالمطالبه بود زیرا که این قسمت از وجوه را دولت یا بمصرف خرید لوازم جنگی رسانیده یا مدّت نزدیکی برای پرداخت تعیین نموده یا محض تأدیه قیمت بلیت‌هایی که در ایام جنگ جانیشینی سلطنت اسپانی رواج داده و بجای وجه نقد بکار برده بود (چنانکه پیش از این دیدیم). سند این قرض اوراقی بود موسوم به بلیت دولتی که طلبکاران در دست داشتند و از فرط احتیاج دست بدست میگردانند و وسیله معامله قرار میدادند

(۱) - وضع کنونی مالیّه فرانسه که نتیجه جنگ عمومی است علی الظاهر وخیم تر از آن زمان است زیرا که قرض ملی ببلنلی عجیب و فوق العاده یعنی دویست و هفتاد و پنج میلیارد بالغ میشود که هشت برابر قرض فرانسه است در سنه ۱۷۱۵. معذک اگر این دین را با مبلغ کل ثروت فرانسه مقایسه کنیم خطر در نظر کوچکتر و متناسب تر میشود چه قبل از جنگ عمومی ثروت مجموعی فرانسه را قریب سیصد میلیارد تخمین کردند ولی در سال ۱۷۱۵ محققاً پچهل میلیارد نمیرسیده است.

لکن دارندۀ آنها ضررهای هنگفت میدید زیرا که بواسطۀ عدم اطمینان بدولت مردم سهولت وبدون کسر بلیت را قبول نمیکردند .

از طرف دیگر عایدات خالص دولت سالیانہ مبلغ ۷۵۰,۰۰۰,۰۰۰ بود و این حتی برای پرداخت ربح قروض نیز کفایت نمیکرد (۱) مخارج عمومی بانضمام ربح قروض بمبلغ صدو چهل میلیون میرسید از اینقرار کسر سالیانہ شصت و پنج میلیون بود ولی در نفس الامر بایستی کسر سال ۱۷۱۶ را صد و چهل میلیون محسوب داشت یعنی درست معادل میزان مخارج زیرا که عواید آن سال را قبلاً بمصرف رسانیده بودند (۲) و چیزی در محل نبود و بهمین جهت در سنہ ۱۷۱۷ نیز کسر را بایستی از همین قرار محسوب کرد .

تدابیر مالی
برای تخلیص دولت بعضی اشخاص بفکر اعلان ورشکست افتادند اما بنا بر قول سن سیمون « کسی حاضر نشد که قدم پیش گذارد و همه از عظمت ظلم و جوری که نتیجۀ این امر میشد بو حشت افتادند » هیئت مالیه که ریاستش بادوک دوئوای (۳) بود بنا بر مشورت برادران پاری چاره‌ای

(۱) - عایدات واقعی ۱۶۶ میلیون بود لکن بیش از نصف این مبلغ ۸۴ میلیون دردست متصدیان مالیات غیر مستقیم میماند .

(۲) - جدول ذیل خلاصه ارقام مالی است که درابتدای جلوس لوی پانزدهم معین شده و در ستون دیگر میزان هر رقم به فرانک تعیین گردیده و این مطابق تسعیری است که اخیراً از لیرۀ آن زمان نموده اند .

نقد	۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰	لیرہ تقریباً	۹۰۶,۰۰۰,۰۰۰	فرانک
دین ربحی Dette Consolidée	۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«	۲۴۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«
قرض عندالمطالبہ	۷۸۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«	۹۰۳,۷۲۰,۰۰۰,۰۰۰	«
دین متحرک	۱۳۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«	۱,۰۷۳,۴۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«
جمع کل قروض	۲,۹۱۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«	۳,۵۰۹,۰۶۰,۰۰۰,۰۰۰	«
منافع دین Intérêts be, La Consolidée	۸۶۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«	۱,۰۰۳,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«
عایدات خالص سالیانہ	۷۵۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«	۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«
جمع کل مخارج سالیانہ	۱۴۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«	۱,۰۶۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«
کسر سالیانہ	۶۵۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«	۷۸۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	«

(۳) - duc de Noailles

اندیشید که در مملکت سابقه داشت و پیشراستی آن نیز چندان ظاهر و بارز نبود و آن چاره عبارت بود از معاینه و تجدید ضرب مسکوکات و تحقیق در منشأ عایدات و ثروت توانگران چنانکه در ادوار انقلاب معمول است.

معاینه نوعی از ورشکست شدن بود یعنی ورشکستگی ناقص، دارندگان بلیت دولتی بایستی اوراق خود را برای ملاحظه و معاینه ارائه بدهند، ششصد میلیون بلیت محض معاینه بدولت تسلیم شد اما دولت فقط دویست میلیون از آنرا تصدیق کرده و اوراق جدید بصاحبانش داد، در واقع باین ترتیب طلبکاران از دولت طلب خود محروم ماندند و بچیران این محرومیت دولت بآنها وعده داد که تا موقع پرداخت سالیانه از قرار صدی چهار تنزیل خواهد پرداخت.

این ورشکست و توقیف دو ثلث از اسناد قروض هر چند مبلغ کل دیون عندالمطالبه را تنزل میداد لکن وجه نقدی بخرانه خالی وارد نمیشاخت. ناچار دولت محض تحصیل پول نقد بتجدید ضرب مسکوکات تمسک جست و این اقدام نیز جز اختلال امور تجارتی نتیجه نبخشید، از طرفی دولت اشخاصی را که از مال دولت متمول شده بودند تعقیب کرد. در مارس ۱۷۱۶ محکمه قضائی تشکیل گردید بنام محکمه مشتمله^(۱) سی نفر از مشاورین پارلمان در آن عضویت داشتند باین قصد که بسابقه اشخاصیکه لوازم جنگی بدولت فروخته بودند رسیدگی کنند و در احوال آنان که و بان^(۲) به لوی چهاردهم معرفی کرده و آنها را «زالوهای دولت» مینامید و مستوجب «اعمال شاقه» میدانست تحقیق نمایند. مقصود تحصیلداران و صاحبان ابواب جمعی مالیات غیر مستقیم بود که بیش از نصف مالیاتی که مودیان باستی پرداختند در دست آنها میماند. محکمه مشتمله دامنه تحقیقات را تا سنه ۱۶۸۹ که ابتدای جنگ اتحاد اوکسبورک باشد توسعه داد یعنی شروع تحقیق را از آن سال نمود. محض رهائی از تمغیش بعضی از صرافان و مالداران مبلغی نقد تقدیم کردند مثلاً کروزا^(۳) هفت میلیون و شموئیل برنار^(۴) نه میلیون تأدیه نمود. تقریباً پانزده هزار

(۱) - Chambre ardente (۲) - Vauban (۳) - Crozat (۴) - Samuel Bernard

نفر متهم باختلاس و خیانت در اموال دولتی شدند و مبلغی که باید از آنها مسترد کرده بدویست میلیون بالغ میگشت اما محکومین بیش از هفتاد میلیون نپرداختند و از این مبلغ هم بیش از پانزده میلیون بخزانة عاید نکردید.

لاس (۱) چون بتجربه ثابت شد که تکرار تدابیر سابقین برای اصلاح مالیه فایده ندارد یکنفر از اهالی اسکاتلند موسوم به لاس پیشنهادی بنایب السلطنه تقدیم کرد که فوراً و کاملاً نقایص مالیه را رفع نماید. لاس پس از صرافای بود از اهل ادنبورگ که زرگری نیز میکرد پس از برانداختن قسمت اعظم میراث پدری در ممالک اروپا سفر کرد و در بلاد عظیمه و مراکز تجارت و صرافای از قبیل آمستردام وژن و فلورانس و ونیز چندی توقف مینمود و بوسیله قمار درصد جبران خسارات خود برمیآمد. در سال ۱۷۰۰ نخستین بار بفکر این نقشه افتاد و خیال خود را در اسکاتلند ابراز نمود و در فرانسه به لوی چهاردهم نیز همان پیشنهاد را تقدیم داشت لکن مؤثر نیفتاد و در سنه ۱۷۱۵ نیز عین همان طرح اصلاح مالیه را بانجمن نیابت سلطنت تقدیم کرد و چندان وضعی بآن نگذاشتند اما لاس دوک دورلثان را با فکر خود همراه نمود و در نهان مقدمات اجرای آنرا از طرق غیر مستقیم فراهم ساخت.

نقشه لاس بانک یکی از فروع نقشه وی این بود که شیوه معامله مختصه بتجّار را تعمیم بدهد. میدانیم که تجّار همیشه قیمت مال التجاره دریافتی خود را نقداً نمیدراند غالباً در مواردیکه خریدار معتبر باشد پرداخت قیمت را بوعده قرار میدهند مثلاً قید میکنند که پس از سه ماه « کارسازی » خواهد شد. در این مورد خریدار سندی بفروشنده میدهد که روز انقضای وعده را در آن قید کرده است. این سند که حاکی از قبول پرداخت وجه است بلیت نام دارد. اگر بایع در این ضمن معامله ای بکند سند فوق را بطلبکار میدهد و او نیز بدیگری تسلیم مینماید و بهمین ترتیب سند بگردش میافتد تا روز وعده برسد و در واقع حکم وجه نقد پیدا میکند. بر حسب اعتبار امضای

(۱) - تلفظ صحیح این کلمه لا است ولی چون در فرانسه از قرن هجدهم تا کنون بلفظ لاس تلفظ میشود در این ترجمه متابعت از استعمال شد (مترجم).

صاحب سند دفعه‌آ این ورقه کاغذ بمثابه مسكوك واقعی میشود .

چیزی که هست این طرز معامله فقط میان اشخاصی صورت میگیرد که باحوال یکدیگر معرفت داشته باشند . برای اینکه سند مذکور را همه کس بجای وجه نقد بپذیرد بایستی امضای کسی را داشته باشد که نزد عموم معروف و معتبر است .

لاس بفکر تشکیل مؤسسه‌ای افتاد موسوم ببانك مرکب از جمعی مردمان توانگر که اهل مملکت در ثروتمندی و اعتبار آنان تردیدی نداشته باشند و بامضای آنان اعتماد کنند و این بانك پس از دریافت مختصر تنزیلی قبوض و اسناد تجار را خریده و تا انقضای مدّت نگاه بدارد . در عوض اوراقی بدارندگان قبوض بدهد بامضای مدیر بانك که بجای وجه نقد دست بدست بگردانند و محض مزید اعتماد عمومی قید بشود که وجه این اوراق نقداً پرداخته میگردد برخلاف حواله تجار که مدّت داشت . این طرز معمول بانك دوفرانس است و همین ترتیب در بانك انگلستان نیز از بیست سال قبل (۱۶۹۴) معمول بود .

لاس در نظر داشت پس از آنکه بنا بر اطمینان عمومی بلیت بانك قایم مقام وجوه نقد شد و عیناً مثل مسكوكات بجزریان افتاد قروض دولت را باهمان اوراق بپردازد .

ایجاد بانك
بانك در ماه مه ۱۷۱۶ با شش میلیون سرمایه تشکیل یافت این وجه عبارت بود از دوازده هزار سهام پانصد لیره‌ای که

یکربع نقد و سه ربع بلیت بانك محسوب میشد . ابتدا این مؤسسه صورت خصوصی داشت و دولت در آن دخالتی ظاهر نمیداشت . فقط دولت متعهد بود که امتیاز بانك را تا بیست سال محفوظ داشته و از رقابت رقبای مصون نماید . مردم بزودی دریافتند که بلیت بانك از حیث سبکی و سهولت انتقال بر مسكوكات سنگین فلزی رجحان دارد . بنا بر پیشنهاد لاس از طرف نایب السلطنه مقرر شد که دوایر دولتی بلیت بانك را بجای وجوه مالیات بپذیرند (اکتبر ۱۷۱۶) و در هر مورد که شخصی بلیت بانك را بیک از صندوقهای خزانه ببرد فوراً تبدیل بوجه نقد بکنند (آوریل ۱۷۱۹) از این تاریخ دیگر مردم جز بلیت بانك چیزی نخواستند . پس از دو سال که از

عمل بانك گذشت و جریان معاملاتش بدورهٔ تعالی و ترقی رسید در ۴ دسامبر ۱۷۱۸ اسم آنرا بانك شاهی نهادند و کاملاً منتسب بدولت شد. در ژانویه ۱۷۱۵ لاس بسمت مفتش كل مالیه معرفی گردید.

بانك یكی از فروع نقشه‌ای بود كه لاس برای اصلاح مالیه در شركت‌های تجارتی نظر داشت. محض توسعهٔ تجارت و احیای صناعت و رفع قروض پیشنهاد كرد كه شركت هائی ایجاد شود با حق انحصار در امور مختلفه خاصه در حق تصرف و تفحص اراضی مستعمره. در سنهٔ ۱۷۱۷ لاس شركتی بنام شركت غرب و میسی‌سی‌بی^(۱) تشکیل داد - كه بعدها بكمپانی هند غربی موسوم گشت - این شركت حق انحصاری مستعمرهٔ جدیدی را كه در زمان لوی چهاردهم در امریكای شمالی كشف شده بود و لوئیزیان^(۲) نام داشت همچنین حق مالكیت جمیع اراضی كه در اطراف شط عظیم میسی‌سی‌بی بعد ها كشف بشود از دولت گرفت. همین شركت در سنهٔ ۱۷۱۹ صاحب امتیاز تجارت هندوستان و چین شد و پس از چندی انحصار ضرب سكه و فروش تنباكو و نمك و وصول مالیات مستقیم نیز باو تعلق گرفت.

سرمایهٔ این شركتهای مختلف بسهامی تقسیم شده بود كه هر كس میخواست از آن میخريد و شريك منافع كمپانی میشد. لاس این سهام را هريك ۵۰۰ لیره بفروش میرسانید و مثل سهام بانك یك ربع نقد و سه ربع بلیت بانك قبول میكرد و این قبول بلیت بجای وجه نقد متضمن دو خدمت بدولت بود هم براعتبار او راق بانك میافزود و هم از میزان قروض دولت ميكاست.

از آنجائیکه منافع كثیره بمردم نوید میدادند و از معادن طلا و جبال احجار كریمه در مستعمرهٔ لوئیزیان سخن بمیان میآوردند همه كس طالب خرید سهام شد. از ولایات فرانسه حتی از ممالك خارجه مثل آلمان و هالاند و انگلستان مشتریان بیابرس روی نهادند. میگویند در ظرف دو ماه سی هزار نفر وارد پاریس گردید

(۱) - Mississipi (۲) - Louisiane

کالسکه های چاپاری که از ولایات بیاربرس آمد و شد داشتند هفت الی هشت هفته قبلاً کرایه میشدند. لاس با کمال مهارت شرکت های مختلف را باهم متحد و مخلوط میکرد ولی حق اتباع سهام کمپانی هندوستان و شرکت تنباکورا که منافع حتمی و قطعی داشتند باشخاصی میداد که دارای سهامی از شرکت میسی سی پی باشند. هر کس چهار سهم از شرکت میسی سی پی داشت يك سهم از شرکت هندوستان باو داده میشد یا بنا بر تعبیر آن زمان « هر کس چهار مادر داشت يك دختر باو تفویض میکردید ». دلالت آن از اطراف بازار ریخته و چنان همه در انداختند که نرخ سهام بزودی ترقی فاحش کرد. در ماه سپتامبر ۱۷۱۹ لاس شروع بامر خطیری کرد و بوسیله کمپانی های مختلف مبلغ هزار و شصت میلیون استقرض نمود که باین وجه دولت قروض خود را بپردازد و مردم بجای دولت از کمپانی ها طلبکار باشند. در مقابل دولت سروکارش فقط با کمپانی ها بوده و تنزیل این مبلغ هنگفت را از قرار صدی سه بکمپانیها بپردازد در صورتیکه بطلبکاران مختلف سابق از قرار صدی پنج و صدی شش تنزیل داده میشد. این عمل را امروز ما تبدیل میگوئیم و فایده اش آن بود که تنزیل سالیانه قروض دولت را از ۸۶ میلیون به ۴۸ میلیون تنزل میداد

سقوط

چند هفته بعد قیمت هر يك سهم کمپانی به بیست هزار لیره که چهل برابر قیمت اصل است بالغ گردید اشخاصیکه سهام را باین مبلغ اتباع کردند و قتیکه منافع حاصله تقسیم شد (۳۰ دسامبر ۱۷۱۹) دیدند که صدی يك بیشتر عاید نگردیده است. پس ناگهان بهمان حرارت و سرعتی که سهم خریده بودند شروع بفروش کردند قیمت سهام تنزل نمود و اعتماد از شرکتها حتی از بانک هم سلب گردید. جمعی از معامله گران محتاط که سهام شرکت را فروخته و در مقابل بلیت بانک گرفته بودند مشغول تبدیل بلیت بمسكوك شدند. در فوریه ۱۷۲۰ خبری شایع شد که یکی از شاهزادگان بلا فصل موسوم به دوک دوبربون^(۱) یکدفعه مبلغ شصت میلیون طلا از بانک خارج کرده

(۱) - Duc de Bourbon

و در سه کاری بخانه برده است. وحشت بر همه غالب شد و هر کس محض تبدیل بلیت بنقد روی بجانب بانك نهاد.

بانك سه میلیارد بلیت صادر کرده بود و در مقابل وجه نقد کافی نداشت زیرا که تمام مسکوکات مملکت فرانسه بنا بر حسابی که پانزده سال قبل و بان کرده بود بقریب ۴۸۰،۰۰۰،۰۰۰ یعنی کمتر از نیم میلیارد میرسید. پس ادای وجه بلیت‌ها برای بانك غیر ممکن شد. در نتیجه علی‌رغم مساعی و تبلیغات دولت دیگر کسی بلیت نمیپذیرفت حکم عمومی دولت هم که مردم را مجبور بقبول بلیت بانك میکرد مؤثر نیفتاد و اینکه هیچکس حق ندارد بیش از مبلغ پانصد لیره طلایانقره نگاهدارد همچنین بیفایده شد. دولت محض مشغول کردن و دلسرد نمودن عامه از مسکوکات دستور داد که در ظرف یکسال چهارده دفعه عیار مسکوک را در ضربخانه تغییر بدهند لکن این هم تأثیری نبخشید و مردم را بلیت بانك متوجه نساخت. در ماه دسامبر ۱۷۲۰ قیمت بلیت نود در صد تنزل کرد یعنی بلیت صد لیره‌ای را بده لیره قبول میکردند. نرخ سهام نیز از پانصد لیره بدویست رسید. نقشه لاس منجر بوزشکست شد و خودش مجبور بقرار از فرانسه گردید (دسامبر ۱۷۲۰) هنگام ورود بفرانسه چندین میلیون ثروت داشت و چون بیرون رفت بکلی خراب و فقیر شده بود و عاقبت در شهر ونیز در کمال فلاکت زندگانی را وداع گفت.

نتیجه کارهای
لاس
تصفیه مطالبات و قروض بانك و کمپانیها و ختم دعاوی مردم بر آنها بیرادران پاری محوّل شد که از دشمنان و مخالفان لاس بودند. نقشه لاس با اینکه منجر بوزشکست گردید باآمال

نتایج خوب بخشید. اولاً از دیون دولت قریب ۳۵۰،۰۰۰،۰۰۰ تأدیه شد و تنزیلی که دولت میپرداخت بنصف رسید و در سال ۱۷۱۷ دولت موفق شد که مالیات عشریه را ملغی سازد و این آخرین تحمیلی بود که در زمان لوی چهاردهم بمردم شده بود. علاوه بر اینها لاس چند قسم عوارض مالیاتی دیگر را هم که هیچ فایده در بقای آنها نبود حذف کرد و از جمع کل حقوق مستمری که دولت میپرداخت

مبلغی کاست. اما خدمت بزرگش ایجاد کمپانیها بود که موجب احیاء صنعت و ترقی تجارت گردید. اراضی لوئیزیان در امریکا آباد شد و بنادر فرانسه از قبیل بُردو و نانت و هاوَر بحدی آبادان و معمور گشتند که حتی در بهترین ایام وزارت کلیر (۱) نیز بآن درجه نرسیده بودند.

در مقابل این فوایدی که گفته شد مضراتی چند عاید گردید منجمله رواج سهام معاملات را شبیه ببرد و باخت قمار نمود و چنان سهولتی در خرید و فروش و ترقی و تنزل ثروت ایجاد کرد که مال و ملک اشخاص بسرعت فوق العاده ازدستی بدستی منتقل میشد. بقول سن سیمون یکی از نتایج مهمه تشکیلات لاس این بود که مال عمرو را در جیب زید داخل کند. جای بانک در کوچه ای بود موسوم به کنکامپوا (۲) که از فرط باریکی در بعضی نقاط يك کالسکه هم بزحمت میتوانست عبور کند. این کوچه شبیه بیورس امروز شده بود و طبقات عماراتش از فرش تا بسقف منزل دلالان و معامله گران بود. در همین کوچه باندک مدتی منافع بیشمار و نژدهای محتر العقول کسب شد. گویند شخصی که شغل سابقش خرازی فروشی بود پس از چند هفته دارای میلیونها گردید و مرد نو کربابی در ظرف هشت روز ده میلیون بچنگ آورد و عطاری صاحب یکصد و ده میلیون گردید. مکنت و ثروتی که باین سهولت و باین سرعت دست بدست میگشت در نفوس مردم آن زمان همان تأثیر ناپسندی را بخشید که امروز شرط بندی ها و مسابقه ها در اهل این زمان میبخشد. هر کسی میل کرد که توانگر بشود نه بکند یمین و عرق جبین بلکه از طریق قمار و این پیش آمد اطمئه سختی بر شرافتمندی و عزت نفس عمومی زد. از طرفی نو دولتان هم جز صرف گنج باد آورد خود آرزوئی نداشتند و برای اقناع شهوات و اطفای هوسهای زشت خود مثل ریگ پول پاشیدند و عامل مؤثر فساد اخلاق شدند.

(۱) - Colbert

(۲) - Quincampoix

رشد و بلوغ خلاصه حوادث دوره نیابت سلطنت در داخله تشکیل هیئتهای
 متعدده و اجرای نقشه لاس بود و در مناسبات خارجه و ازگون
 لوی پانزدهم شدن ترتیبات سیاسی سابق و عقد اتحاد با انگلستان و هلاند
 (۱۷۱۷) و قطع روابط با اسپانیا (۱۷۱۹) چنانکه بعد از این خواهیم دید.
 چون در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۷۲۳ لوی پانزدهم بسن سیزده سالگی رسید و رشد
 او اعلام شد علی القاعده اختیارات نایب السلطنه پس از هفت سال خانمه یافت لکن
 باز هم چند ماهی در واقع دوك دورلثان دوره فرمانروائی خود را دوام داد. باین
 ترتیب که صدراعظمی انتخاب نمود و موسوم به کاردینال دوبوا^(۱) که فی الحقیقه
 کارها را بامر او انجام میداد و چون کاردینال وفات کرد خودش صدارت یافت
 و مستقیماً حکمرانی نمود. اما مرگ او را مجال نداد بسبب افراط در فسق و فجور
 مزاجش علیل گردید و در سن ۴۹ سالگی بسکته بدرود جهان گفت (۲ دسامبر
 ۱۷۲۳).

وزارت لوی پانزدهم آموزگاری داشت موسوم به فلوری^(۲) که کشیش
 دوك دوبوربون فرزند^(۳) بود. پس از فوت دوك دورلثان پادشاه را واداشت
 که دوك دوبوربون را بصدارت بردارد این شخص مقدم شاهزادگان
 عروسی لوی پانزدهم بلا فصل و نوه^(۴) کننده بزرگ بود. بسبب معاملات بزرگی
 که در خرید و فروش سهام کرده بود ثروتی هنگفت داشت و از این جهت میان
 مردم بیکنام نبود. قریب سه سال صدارت را تکفل کرد یکی از کارهایش این بود
 که محض پیدا شدن وارثی برای تاج و تخت لوی پانزدهم را در سن پانزده سالگی
 با ماری لکزینسکا^(۵) دختر استانیسلاس^(۶) پادشاه مغلوع لهستان که هفت سال از
 داماد بزرگتر بود وادار بمزاوجت نمود. این پادشاه مغلوع در ویسمبورک^(۷) از
 بلاد آلتزاس مسکن داشت و از خزانه شاه فرانسه شهریه برایش فرستاده میشد

(۱) - Cardinal Dubois

(۲) - Fleury

(۳) - Fréjus

(۴) - Condé

(۵) - Marie Leczinska

(۶) - Stanislas

(۷) - Wissembourg

کسی آنوقت از نتیجه این ازدواج مستحضر نبود لکن بعدها منجر بالحقایق آیالت لورن بفراشه شد.

صدارت فلوری ده ماه پس از مزاجت پادشاه غفلتاً دوک دوبوربون تبعید شد (۱۱ ژوئن ۱۷۲۶) علت این بود که مشارالیه میخواست فلوری را که نفوذ قوی داشت از پادشاه دور کند. اما قضیه معکوس شد لوی پانزدهم او را تبعید کرد و فلوری را بجایش بصدارت نشانید و مقارن همانوقت وی را برتبه کاردینالی ارتقا داد.

فلوری بواسطه ملائمت و سادگی که داشت عقل شاگرد خود را فریفته و قلب او را مفتون خویش ساخته بود. او از جمله عدّه قلیلی بود که لوی پانزدهم نسبت بآنها محبت صمیمانه داشت و او را تا زمان مرگ (ژانویه ۱۷۴۳) بشغل وزارت باقی گذاشت. در مدت ۱۷ سال پادشاه حقیقی او بود لکن لوی پانزدهم در ظاهر بنا بر اشاره و تعلیمات استاد خود «اراده سنیه» خویش را در تمشیت امور ظاهر میساخت و علناً میگفت ما مطابق سرمشقی که از جد بزرگوار خود لوی چهاردهم یافته ایم جهاندار میکنیم. فلوری که طبعی محتاط و سلیم داشت و تجربه ۷۳ ساله نیز وی را محتاط تر کرده بود غالباً میگفت: «من دعوی ندارم که زمان صدارتم عهدی تاریخی بشود» در امور کشور باقتصاد تمام رفتار میکرد و حتی از تبذیر و اسراف پادشاه نیز جلو گیری مینمود و بکمک او ری (۱) که محاسبی دانا و مدیری امین بود و از ۱۷۳۰ بعد شغل مفتشی کل داشت در اصلاح و تنظیم مالیه بذل جهد کرد. در سال ۱۷۳۸ صدر اعظم موقتاً بمقصد خود نایل گشت زیرا که در این سال بودجه تعادل یافت و نظیر این امر را از سال ۱۶۷۲ و دوره وزارت کلبیر بعد کسی بخاطر نداشت و از آن پس هم تا قرن نوزدهم و عهد ناپلئون اول تکرار نشد. در دوره صدارت فلوری اگرچه فرانسه وارد جنگ جانشینی سلطنت لهستان گردید لکن اوضاع طوری شد که این مملکت نفسی باسراحت کشید و چنانکه

شانوبریان^(۱) نویسنده معروف گفته است « آسایش این دوره فرانسه را مجال داد که بقوت بنیه نیرومندی خویش دفع کسالت و رفع ضعف از خود نماید » .

لوی پانزدهم چون فلوری در هشتاد و نه سالگی وفات یافت مردم غالباً گمان میکردند که لوی پانزدهم عاقبت زمام امور را بدست خویش خواهد گرفت معروف شد که چون خبر فوت کلردینال را باو دادند گفته است : « بسیار خوب آقایان اینك صدارت بمن رسید . »

لوی پانزدهم سی و سه سال داشت و بسیار جمیل بود بنا بر قول یکی از وزرای او موسوم بمارکی دارژان سون « وقتیکه او را حسب المرسوم برای مسح و تذهین برهنه کردند بسیار شباهت برب التوع عشق داشت » عموم رعیت محبت و عشقی مغرط باو داشتند در ۱۷۴۴ که در Metz^(۲) مبتلا بمرضی سخت گردید مردان و زنان فرانسه در همه جا بکلیسا شتافتند. اهل پاریس فقط در کلیسای نوتردام ۶۰۰۰ مجلس دعا برای سلامتی پادشاه نذر کردند . در همین اوقات بود که شاه لوی محبوب لقب یافت .

هیچ پادشاهی برای چنان علاقه و محبت عامی بقدر او نالایق و ناسزاوار نبوده است . طرز تربیت لوی پانزدهم بسیار نابسنده بود . از بدبختی در سن پنجسالگی بیادشاهی رسید و پدر نیز نداشت . در اطرافش درباریانی بودند که از همان سن قلیل هم میخواستند خود را مطبوع شاه نمایند . از حرکات و کلمات این متملقان حس خودخواهی و نخوت در او انبساط یافت . روزی مارشال دوویلروا^(۳) که لاله او بود از روی ایوان عمارت اهل پاریس را که بدیدن شاه آمده بودند باو نموده و گفت : « قربان ، این مردم همه مال و مملوك اعلیحضرت هستند . »

کسی آن قدرت نداشت که در رفع معایب اخلاقی او قدمی پیش بگذارد علاوه بر نقص تربیت طبعاً نیز شریر و موذی بود . در دوازده سالگی هوس کرد که شخصاً بُز کوهی رام و خانگی را بکشد تیر انداخت و بُز مجروح شد آن حیوان دوان دوان

(۱) - Châteaubriand

(۲) - Metz

(۳) - Maréchal de Villeroy

نزد او آمد و دستش را شروغ کرد بلیسیدن لوی در همان حال کارش را تمام کرد .
مدّت العمر سنگدل و مستهزء باقی ماند یکی از وزرا موسوم به شوازل (۲) چند
سال قبل از وفات در وصف شاه میگفت : « مردی بی عاطفه و بی عقل است مانند



لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه

در سی و پنج سالگی

(۱۷۱۰ - ۱۷۷۴)

جميع سلاطين ممالك اروپا از بندل جان و مال در طريق تعالى ملك و رعيت خود مضايقه
نداشتند مانند فردريك دوم در پروس و ماری تزر (۳) و ژوزف دوم در اتریش
و کاترین دوم در روسيه . تقصير پادشاه فرانسه در اين بود که برای العین حدوث
خطرات عظيمه را میدید و میگفت « اين چرخهای محکم تا ما زنده ایم برقرار

اطفال که از آزار جانوران لذّت
میبرند او نیز از ارتکاب شایع تفریح
میکند گوئی تمام عیوب و نقایص
پست ترین مردمان و نادان ترین
خلایق در او جمع است . »

هوشیار ولی تنبل بود و بایستی
فی الحقیقه بجای لوی محبوب لوی
تنبل لقب مییافت مادام دو تانسن (۲)
از قول برادرش کلردینال که عضو
هیئت بود در سال ۱۷۴۴ راجع
بپادشاه چنین مینویسد « که طبع
جامدش او را بطرفی که مشکلات
کمتر باشد میکشاند اگر چه آنرا
بدترین راه ها باشد . » این کمال
بدبختی فرانسه بود که چنین پادشاهی
بروی حکمران باشد . در زمانی که

(۱) - Choiseul

(۲) - Mme de Tencin

(۳) - Marie Thérèse

خواهند ماند! « و همینقدر که برای شخص او خطری متصور نباشد بیاقی کارها کاری نداشت و زمام امور را به محبوبه ها و وزرا خود وا میگذاشت و وزرا هم بنابر قول مادر کی دارژان سون در ظرف هفته نیمساعت بزمحت میتوانستند بحضور شاه رسیده و در مهمام مملکت سخن برانند. نادر اتفاق میافتاد که بر شورای دولتی ریاست کند « بانهایت لاقیدی « هرچه نزد او میآوردند امضا میکرد و چنانکه مادام دوتانسن مینویسد « مثل شاگرد مدرسه ای است که عجله دارد زودتر تکلیف خود را انجام داده و راحت شود. »

شاه وقت خود را بچند چیز صرف میکرد: شکار و صحبت محبوبان و صرف قهوه در عمارت دختران و تماشای بافتن قالی و مطالعه اخبار جزئی و راپرتهای نالایقی که از اداره پلیس باو داده میشد و قرائت مراسلات مخصوص که باو خطاب میکردید این مکاتیب را نخست دفتر خاص او که کابینه سیاه نام داشت باز میکرد و بعد بنظر او میرسید. خلاصه کلام این شاه فرانسه عادات و اخلاق ملازمان فرومایه و نوکران خیانت پیشه را داشت. بعد از سنه ۱۷۵۰ لوی پانزدهم در منجلا ب زشت نامی فرو رفت دیگر ملت نسبت باو جز تنفر و کینه و تحقیر چیزی ابراز نمیداشت. در ماه مه ۱۷۵۰ چهار روز در پاریس انقلابی بزرگ شد بخشی که پلیس از جلو گیری عاجز ماند و نظامیان مجبور بدخالت شدند اهل پاریس میخواستند بقصر ورسای هجوم برده و عمارات سلطنتی را بسوزانند. از این تاریخ آتش کینه مردم دائماً رو بتزاید نهاد و شاه دیگر جرئت نکرد بیاریس بیاید و چون در ۱۰ ماه مه ۱۷۷۴ بمرض آبله وداع زندگانی گفت ممکن نشد که تابوت او را از معابر پاریس عبور داده بمقبره سلطانی سن دنیس^(۱) برسانند ناچار شبانه از پشت حصار جسد او را گذرانیدند. در وقتی که کالسکه بتاخت تابوت را از جنگل بولونی^(۲) عبور میداد در کنار جاده تماشاگران فریاد میزدند تابو! تابو! و این بانگ مخصوص سیادان است در موقعیکه سگ را از پی شکار میاندازند.

(۱) - Saint-Denis

(۲) - Boulogne

محبوبه های پادشاه از سالی که فلوری صدر اعظم فوت شد تا آخر سلطنت لوی پانزدهم یعنی مدت سی و یکسال از ۱۷۴۳ تا ۱۷۷۴ چند دوشیس دوشاتورو^(۱) تن از محبوبه های شاه بجای او فرمانروائی میکردند. وزرا عموماً دست نشانده و آلت اجرای مقاصد آنان بودند. نخستین محبوبه ای که نفوذ کامل یافت دوشیس دوشاتورو نام داشت. این زن میخواست قدرت خود را در مصالح و فواید فرانسه صرف کند مشاور او شخصی بود موسوم به دوک دو زیشلیو^(۲) که نمونه کامل ظرافت فاسقانه و فساد اخلاق و بی اعتقادی آن زمان بشمار میروید. مادام دو تانس هم از تحریک کنندگان او بود و میگفت: «نمیدانم چطور ممکن است مردی که میتواند در عالم چیزی باشد خود را عمداً هیچ کند.» مقصودش لوی پانزدهم بود. دوشیس دوشاتورو محبوبه شاه هم میخواست کاری بکند که پادشاه بکار سلطنت پیردازد و شغل خسروی را انجام بدهد. در اینوقت جنگ جانشینی اطریش در کمال اشتداد و اشتغال بود و کار دولت فرانسه رو بخرابی داشت. دوشیس مذکور شاه را وادار کرد که شخصاً ریاست قشون اعزامی به هالاند و بلژیک را عهده دار شود. اما حمله ناگهانی اطریشی ها بایالت آلزاس شاه را مجبور نمود که رو بجنب متز گذارد. این عشق و شوق بدفاع مملکت در مردی که تا آنوقت خود را بهر چیز لاقید و لاابالی نشان داده بود محبت سرشار ملکت را تحریک کرد بعدی که چون شاه در شهر متز مریض و مشرف بموت شد مردم عموماً نمایشهای شاه پرستانه دادند چنانکه سبق ذکر یافت. مقارن این حال مردم دوشیس دوشاتورو را هو کردند و از دربار دور ساختند و ملکه را از قصر ورسای با جلال تمام بیاریس وارد کردند (ماه اوت ۱۷۴۴) محبوبه شاه چهار ماه بعد مجدداً قدرت کامل یافت لکن بمرگ ناگهانی در گذشت (دسامبر ۱۷۴۴).

مارکیز
دو پمپادور

بعد از دوشیس دوشاتوروژان پواسن^(۳) که زنی بیست و چهار ساله از طبقه متوسطین بود و هوش و جمال و هنر و کمالی داشت و در آتش جاه طلبی میسوخت فرمانروای حقیقی فرانسه

(۱) - Duchesse de Chateauroux (۲) - duc de Richelieu (۳) - Jeanne Poisson

شد. شوهرش یکی از صاحبان ابوابجمعی جزء مالیات موسوم به لونورمان دتیول^(۱) بود. لوی پانزدهم این زن را ملقب به مارکیز دوپمپادور ساخت. فردیک دوم از روی استهزاء او را «علیا حضرت کوتیون سوم» مینامید. دردربار فرانسه نیز این رفتار پادشاه موجب غوغا و آشوب شد معذک شاه او را علناً «مترس رسمی» خود معرفی کرد و در قصر ورسای عمارتی باو تخصیص داد. این زن تا وفات یافت سلطان حقیقی مملکت بود و دوره قدرتش قریب بیست سال طول کشید از ۱۷۴۵ تا ۱۷۶۴. وزرا را عزل و نصب میکرد و هر وزیرى پیش از هر کار بایستی از وی کسب اجازه نماید. فرماندهی لشکرها نیز بمیل خود باین و آن میداد. از جمله کارهای مهم این زن در داخله فرانسه انحلال حزب دینی ژزویت بود. در امور خارجه نیز اقداماتی کرد مثلاً شاه را واداشت که با اطرش هم عهد شود و در نتیجه فرانسه را وارد جنگ مششوم هفت ساله نمود. ارباب صنایع و هنرمندان را بسیار مینواخت خود نیز در حاکمى و گراورسازى مهارت داشت. نویسندگان را هم از قبیل ولتر^(۲) و مخصوصاً مؤلفین دایرة المعارف بسیار اکرام میکرد و از این جهت در مجامع ادبا شهرت و خوشنامی تحصیل نمود وادبا در باب دقت فکر و لطف ذوق او غلو کردند. اما ملت او را مسبب مغلوبیتهای فرانسه در سیاست خارجی میدانست و از وی متنفر بود.

کنتس دوباری^(۳) آخرین محبوبه پادشاه ژان بکو^(۴) نام داشت که شغلش تهیه و اختراع کلاه و لباس زنانه بطرز و سلیقه جدید بود عاقبت به دربار شاهی راهی یافت. محض اینکه شاه بتواند مطابق رسوم جاریه این زن را علناً بدربار راه بدهد او را باینکی از نجبا گیوم دوباری نام که از حلیه غیرت و شرافت عاری بود عقد بست سپس وی را لقب کنتس داد (۱۷۶۹) و بعد از آنکه شوهرش وفات یافت گویند قصد داشت او را بمقد خود درآورد (۱۷۷۲) این زن برخلاف مادام دوپمپادور چندان دخالتی در سیاست نمیکرد و میل مفرطی

(۱) - Jeanne Bécu (۲) - La comtesse du Barry (۳) - Voltaire (۴) - Le Normand d'Étiolles (۱)

باین قبیل مسائل نداشت معذلك یی تأثیر هم نبود. هر چند معروف است که عزل و نصب آخرین وزراء لوی پانزدهم با اختیار او بوده ولی چنین نیست همینقدر میتوان گفت که در عزل و نصب آنها دستی داشته و در حفظ وزیران اعمال نفوذی میکرد است. این زن تا زمان انقلاب کبیر حیات داشت و بوسیله کیوتین^(۱) سیاست شد.

بعضی از وزراء لوی پانزدهم مردان لایقی بودند مانند کنت
وزرا دارژان سون و ماشو^(۲) و دوک دوشوازل و مویو^(۳).

کنت دارژان سون چهارده سال وزارت جنگ داشت (۱۷۴۳ - ۱۷۵۷) و در مدت جنگ جانشینی اطیش لوازم و وسایل لشکری را بخوبی فراهم آورد و قبل از جنگ هفت ساله اصلاحات مفیده در قشون نمود.

ماشو دارنویل مردی عفیف و سختگیر بود او را «آهنین سر» میگفتند مفتش کل مالیه (۱۷۴۵) و مهرداد (۱۷۵۰) و وزیر بحریه (۱۷۵۴) شد و مدت دوازده سال (از ۱۷۴۵ الی ۱۷۵۷) خدمت کرد باهتمام اودولت فرانسه دارای یحربه‌ای گردید که بسیار محتاج آن بود. اما خدمت مهم او چنانکه خواهیم دید در امور مالیه بود که افکار مبتکر و عاقلانه از خویش ظاهر ساخت.

اتفاقاً شبی از شبهای ماه ژانویه سنه ۱۷۵۷ در ورسای شاه میخواست بکالسه بنشیند دامین^(۴) نام پیشخدمت که معروف بخفت عقل بود بضرب کارد شاه را مجروح نمود قصد کشتن نداشت میخواست «شاه را بتکالیف خود متوجه سازد». دامین را قطعه قطعه کردند و بدیفر خراشی که بر پهلوی شاه وارد کرد بیچاره یکساعت و نیم سخت‌ترین عذابها گرفتار بود تا جان داد. در این حیص و بیص که شورش در دربار افتاده بود ماشو بر آن شد که مادام دو پمپادور را از میان بردارد و تبعید کند. چون غوغا فرو نشست کار معکوس شد مادام دو پمپادور شاه را واداشت که ماشو و دارژان سون را که او نیز نسبت بمادام ابراز خصومت مینمود معزول کند.

(۱) - Guillotine (۲) - Machault (۳) - Maupeou (۴) - Damiens

چون این دو وزیر از کار خارج شدند مادام دو پمپادور یکی از طرفداران مطیع خود را موسوم به دوکدو شوازل بوزارت منصوب کرد. شوازل از اهل ولایت لورن



لامارکیز دو پمپادور (۱۷۲۱ - ۱۷۶۴) در سن سی و یک سالگی بود و در قشون پادشاه فرانسه خدمت مینمود. ابتدا او را کنت داوستن ویل (۱) می نامیدند، دختر کروزا (۲) از مدیران مالی مرا بزی گرفت و از این راه بروت هنگفت

(۱) - comte de Stainville

(۲) - Crozat

رسید و فرمانده لشکر شد اتفاقاً روزی اطلاع یافت که جمعی میخواهند شاه را معدوم نموده یکی از خویشان او را بر تخت بنشانند او این خبر را بمادام دو پُمپادور رسانید و از اینجا همای سعادت بدام او افتاد. از شغل نظام بامور سیاسی پرداخت و مکرر بسفارت رفت نخست در دربار پاپ (۱۷۵۳-۱۷۵۷) پس از آن در دربار هاری تر ز ملکه اتریش (۱۷۵۷-۱۷۵۸) عاقبت درسۀ اخیر وزیر امور خارجه شد و معاهدۀ خانوادگی را میان سلاطین اروپا که از دودمان بوربون بودند درسۀ ۱۷۶۱ او منعقد ساخت و هم او بود که از سوء حظ قرارداد پاریس را با انگلیس ها امضا نمود و جنگ نامبارک هفت ساله را در سنۀ ۱۷۶۳ خاتمه داد.

بعد از این عهدنامه شوازل دائم ب فکر انتقام بود و با اینکه وزارت امور خارجه داشت وزارت جنگ و بحریه را نیز بدست آورد لشکر را مجدداً تنظیم بخشید و بحریه را ترمیم نمود و کمر بجنگ انگلیس بست. لکن چون شاه مخالف این تصمیم بود اصرار شوازل در اجرای خیال خود موجب عزل او گردید (۱۷۷۰) این عزل و خانه نشینی شوازل را در انظار عامه بزرگ کرد بعدی که پیش از اندازه لیاقت ذاتی شهرت یافت و در ردیف مردان بزرگ سیاست قرار گرفت.

پس از شوازل قدرت کامل به مویو رسید که از سنۀ ۱۷۶۸ منصب مهرداد سلطنتی و ریاست کل هیئت های دولتی را داشت. مویو بشرکت دو نفر دیگر: آبه تری (۱) و دوک د گویون (۲) وزارت بی تشکیل داد که معروف بحکومت وزراء ثلاث است (۳) از وزرای لوی پانزدهم هیچیک بحسارت و قوت عزم و اراده او نبودند چنانکه بعد ذکر خواهد شد. مویو درصدد برآمد که تشکیلات عدلیه را زیرو ورو و اصلاح نماید و بهمین نظر پارلمان ها را منحل ساخت و خرید و فروش مناصب و مشاغل عدلیه را موقوف نمود (۱۷۷۱) لکن مرگ لوی پانزدهم او را از کار انداخت و اصلاحاتش بی نتیجه و ناقص ماند.

(۱) - Prabbé Terray

(۲) - duc d' Aiguillon

(۳) - Triumvirat

طرز حکومت اسباب حکمرانی در عهد لوی پانزدهم بعینه مثل زمان لوی چهاردهم عبارت بود از وزرا و مجالس و حکام و نظار همچنان تصورات لوی پانزدهم نسبت بمنشأ قدرت و مبنای سلطنت با تصورات لوی چهاردهم تفاوتی نداشت یعنی او هم خود را آمر مطلق و فرمانروای یگانه در مملکت میدانست و در پارلمان میگفت: « این تاج را خداوند بمانع عطا فرموده حق قانونگذاری منحصر بمانست و در این حق تابع و شریک هیچکس نیستیم » (۱۷۷۱) میخواست این قدرت مطلقه را بمیل خود و محض اقتناع هوسهای خویش بکار ببرد و تا امکان داشت همین قسم رفتار میکرد.

امور دینی لکن این خود رایی و خود کلامی بی عایق و مانع نبود و انواع اشکال در داخله داشت که سر تاسر تاریخ سلطنت او را فرا گرفت ژان سنسیم اول مسائل مذهبی دنباله کار ژان سنست ها و دفع حزب زریت. دوم مسائل مالی. این دو موضوع موجب مخالفت ها و جدال هایی شده که پارلمانهای پاریس و ولایات مراکز آن محسوب میگشتند. مشکلات دینی که پیش آمد دنباله جدالی بود که در اواسط قرن هفدهم زریت ها که طرفداران تفویض و اختیار بودند برخلاف طایفه ژان سنست و عقیده ضالّه جبر و قسمت ازلی برپا کردند.

در سال ۱۷۱۳ فتوایی از پاپ صادر گردید معروف به بول اوئی ژنی توس (۱) که مدلول آن ردّ و تکفیر یکی از کشیشان فرقه اوراتوار (۲) موسوم به پیر کئل (۳) مؤلف کتاب تفکرات اخلاقی بود و این فتوی ضربتی دیگر بر فرقه ژان سنست وارد آورد. لوی چهاردهم با این نظر موافقت کرد و دوهزار مکتوب سر بهمر نیز در تأیید فتوای پاپ از نقاط مختلفه واصل شد.

چون لوی چهاردهم وفات کرد در زمان نیابت سلطنت مجوسین رها شدند و طریقه ژان سنسیم رواج گرفت. چندین مدرسه علوم دینیّه و علمای مدرسه سوربون (۴)

(۱) - Bulle Unigenitus (۲) - Oratoire (۳) - Père Quesnel (۴) - Sorbonne

و کشیشان معتبر مثل کاردینال دو نوای مطران پاریس موافقت خود را نسبت بفرمان پاپ نقض کردند و مساعدتاً نسبت بتصمیمات انجمن بزرگ روحانی که یقیناً بر ضد آنها رأی میداد استیفاف دادند. این دسته از معترضین را بهمین مناسبت مستأفان نام نهادند و در مقابل فرقه‌ای که نسب بامر پاپ وفادار و راضی بودند راضیان نام یافتند.

ژان سنیسم
یافرقه مخالف
و معترض
این واقعه ابتدای جدالی بود که قریب نیم قرن یعنی تا اواخر عهدلوی پانزدهم دوام یافت و مملکت را سخت منقلب ساخت. پارلمانها نیز بحکم اعتقاد مذهبی در این کار مداخله کردند لکن علت اصلی دخالت آنها دو چیز بود یکی میل باستقلال کلیسای کالیکان^(۱) (هیئت مذهبی فرانسویان) و دیگر ضدیت با اعتقادات ماوراء الجبل یعنی دستگاه پاپ که نسبت بخواك فرانسه در ماوراء جبل آلپ واقع است و چون ژرژیت‌ها در فرانسه نمایندگان حقیقی پاپ بودند و پارلمانها در دفع آنان همرأی شدند ملت هم خاصه اهل پاریس با پارلمانها همراه بودند. یکی از کلاهی دعاوی موسوم به باریبه^(۲) که خود شاهد واقعه بوده مینویسد: «جمع اهل پاریس از مردان و زنان و کودکان خردسال تابع پارلمانند اگر چه نمیدانند مطلب چیست». همچنین یکی از مقاصد پارلمان این بود که شکستی بدولت بدهد زیرا که دولت با ژان سنیست‌ها دشمن بود و تقویت فرقه ژان سنیست تضعیف دولت محسوب میگشت که گفته اند «نباشد دشمن دشمن مگر دوست». این جدال گاهی بسیار سخت میشد. نویسندۀ سابق الذکر میگوید «این جمعیت چنان دیوانه وار حرکت میکنند که کوئی شیطان در پوست دارند زنان محترم و نساء طبقه پست حتی خدمتکاران منازل چنان گرم جدالند که از قطعه قطعه شدن باك ندارند.»

مشاجرات
یکی از وقایع برجسته این جدال در فاصله ۱۷۲۶ الی ۱۷۳۲ واقع شد. از آنجائیکه نایب السلطنه طالب صلح و امنیت

(۱) - Gallicane (۲) - Barbier

مذهبی بود بوسیلهٔ وزیر خود دوبوا وسیلهٔ آشتی دو فرقهٔ مستأنفان و راضیان را فراهم آورد که اصول عقاید خود را در يك مجموعه توفیق داده و رفع گفتگو بکنند. عموم کشیشان با این نظر موافقت کردند. اما در سال ۱۷۲۶ سونن^(۱) نام کشیش سنز^(۲) که یکی از قصابات آلپ سفلی است و معروف بقوی و پرهیز بوده موافقت خود را نقض کرد. این کشیش را در مجمع ملی امور مذهبی که در امبرون^(۳) تشکیل یافت و ریاست آن با کاردینال تانسن بود محاکمه و محروم از جمیع مناصب خود کردند (۱۷۲۷). تمام فرقهٔ مستأنفان بر ریاست کاردینال دو نوای مطران پاریس بحمايت محکوم برخاستند و نمایندگانی بیارلمان پاریس فرستادند و بر عدم انتظام و نامشروعیت مجمع محاکمه اعتراض کردند.

در این اثنا شماس پاریس که از روحانیون متمول و بسیار کریم بود در میان فرقهٔ ژان سنیست مقام قدس داشت بدرود زندگانی گفت. کمی بعد در پاریس ولوله پیچید که در سر مزار کشیش متوفی واقعه در سن مدار^(۴) کرامات و خوارق عادت مشهود میگردد. دستهٔ مستأنفان فوج فوج بمقبره رفتند و عدهٔ کثیری بحال غش و صرع افتادند این حال تنفر انگیز کم کم مثل امراض مسریه در تمام پاریس سرایت کرد چنانکه دولت محض سد منبع فساد مجبور شد در سنهٔ ۱۷۳۲ بوسیلهٔ قوای قهریه در مقبره را ببندد.

در این بین نوای و علمای مدرسهٔ بزرگ علوم دینی پاریس که از این غش و ضعف ها منزجر شده بودند مجدداً داخل اتحاد اصول دو فرقهٔ سابق الذکر شدند. چند تن از روحانیون که متهم باعتقاد ژان سنیسم بودند از مشاغل خود محروم گشتند و شاه بوسیلهٔ اخطار عمومی جمیع روحانیون را ملزم نمود که بلا شرط فرمان پاپ را اطاعت کنند (مارس ۱۷۳۰) لکن پارلمان اعتراض کرد و بکشیشانی که از شغل دنی خود محروم گردیده بودند اجازه داد که بکار مشغول شوند. این رفتار پارلمان دخالت در امری بود که بهیچوجه جزء وظایفش شمرده نمیشد. چند

(۱) - Soanen (۲) - Senez (۳) - Embrun (۴) - Saint - Médard

تن از اعضاء انجمن ها مجبوس و بعضی نفی بلد شدند (۱۷۳۲). پس از آن شاه عفو عمومی داد و کم کم صلح و سلام برقرار شد و علی الظاهر رفع نگرانی گردید .

مسئله اوراق هفده سال بعد در سنه ۱۷۴۹ باز جدال تجدید شد و این بار بکمال سختی رسید مطران پاریس که آنوقت کریستف دو بومون (۱) اعترافیه نام داشت بکشیان تابع خود امر داد که اعمال مذهبی را نسبت

باشخاصیکه ورقه اعترافیه در دست ندارند بجا نیاورند حتی از تلقین و ذکر اسرار مذهبی بامواتی که دارای آن ورقه نباشند خودداری کنند این ورقه حاکی بود از اظهار اطاعت کامل بقتوای پاپ (موسوم به بول اوئی ژنی توس) . در آن زمان بنا بر رسم عمومی هر مرده ای که این اسرار را بشکل تلقین باو نمیگفتند از دفن شدن در خاک ممالك نصارا ممنوع بود . پارلمان این مطلب را بانه کرد و با اینکه مسئله بکلی روحانی و از حیطة وظایف او خارج بود در قدرت خود اسراف نمود . در مارس ۱۷۵۲ کشیش سنت اتین دومون (۲) از تلقین گفتن بر جنازه یکی از روحانیان فرقه مستأنفه خودداری کرد پارلمان امر بتوقیف شخص و اموال او داد . سپس حکم نمود که مال و منابع دخل مطران بزرگ را نیز توقیف کنند . اما شاه احکم پارلمان را نقض کرد و اکثر اهل پاریس بمدد پارلمان برخاستند . پارلمانهای بلاد تولوز و اکس هم تأسی بیارلمان پاریس کردند این زد و خورد چهار سال طول کشید و هزاران حادثه در این ضمن اتفاق افتاد . پارلمان در صدور احکام و اعتراضات اصرار نمود و پادشاه گاهی اعضاء پارلمان و گاهی مطران پاریس را نفی بلد میکرد . این بحران داخلی تا ۱۷۵۶ باقی بود در این سال پاپ از روی کمال عقل و نهایت ملایمت واسطه شد و گفتگو را ختم نمود .

جنگ دوام این مناقشات موجب انزجار خاطر اعضاء پارلمان از طایفه ژزویت شد زیرا که این فرقه را محرک مطران پاریس و دامن زنده جنگ ضد ژان سنیت میدانستند . در فرانسه با فرقه ژزویت

(۱) - Christophe de Beaumont

(۲) - Saint - Étienne - du - Mont

بلکه در تمام اروپا ژزویت‌ها دشمن بسیار داشتند. یکی از اعداء آنها فرقه‌زنان سنیست بود که مدعی بودند در ظرف سی و هشت سال (از ۱۷۱۵ تا ۱۷۵۳) طایفه ژزویت ۴۵،۰۰۰ مکتوب سر بهمر برخلاف آنها تهیه دیده است. دیگر از دشمنان ژزویت فرقه گالیکن را باید شمرد که طرفدار استقلال روحانیت فرانسه و عدم تبعیت از پاپ بودند و ژزویت‌ها جداً با این عقیده مخالفت می‌ورزیدند. دیگر از مخالفین آنان عبارت بود از مردمان بیدین و بی اعتقاد و همچنین اشخاصی که بفیلسوف و انسیکلوپدیست^(۱) (یعنی اتباع مؤلفین دایرة المعارف) شهرت داشتند پیشرو این حکما و لثر بود که در تخریب بنیان دین بجان می‌کوشید. دشمنان ژزویت با هم متحد شدند و بدفع آن فرقه بوسایل مختلفه همت گماشتند از جمله بوسیله رسالانی که بیول اتحادیه ضد ژزویت طبع و نشر میشد.

در سنه ۱۷۶۰ چهار سال بعد از ختم مناقشانی که در باب اوراق اعترافیه وقوع یافت هر دو طرف دست از کینه‌کشی و انتقام‌جویی برداشتند. اما دولت پرتغال اولین سرمشق را در سرکوبی ژزویت‌ها داد: در نتیجه کشف سوء قصدی که نسبت بشاه پرتغال شده بود دولت امر باخراج عموم ژزویت‌ها صادر کرد (۱۷۵۹). یکی از ژزویت‌های فرانسه هم که در جزایر آنتیل^(۲) تجارت مینمود در جنگ فرانسه و انگلیس ورشکست و سه میلیون مطالبات مردم سوخت شد ۱۷۵۵. چون مقام روحانی پاپ همواره کشیشان را از آرایش بتجارت و سوداگری منع مینمود و اخیراً پاپ موسوم به بنوای چهاردهم^(۳) نیز این حکم را تجدید کرده بود ورشکستن ژزویت مزبور از دو لحاظ لیاقت تعقیب و توبیخ داشت هم مالی و هم دینی. تجار ماری که ضربت این ورشکست مستقیماً بآنان وارد شده بود برخلاف فرقه ژزویت قیام کردند و عموم فرقه را مسئول قروض آن کشیش شمردند (۱۷۵۶). چون در شهر ماری فرقه ژزویت محکوم و موهون شد بیدارلمان پاریس التجا برد و محض اثبات اینکه عموم فرقه دخالتی در تجارت پرالوال^(۴)

(۱) - père La Valette (۲) - Antilles (۳) - Benoit XIV (۴) - Encyclopédiste

نداشته‌اند و ورشکستن او امری شخصی است نه مذهبی اساسنامه خود را پارلمان عرضه داشتند. اما پارلمان پاریس اعتنایی نکرد و فرقه را محکوم بتأدیه قروض نمود (۱۷۶۱). بعلاوه نسخه اساسنامه فرقه را تحت مطالعه قرار داد و اخطار کرد که این اصول مخالف قوانین مملکتی است زیرا که مطابق این اساسنامه طایفه ژزویت جز پاپ هیچ مرکز مطاعی را برسمیت نمی‌شناسند. در نتیجه این اخطار پارلمان عموم فرانسویان را ممنوع کرد که من بعد داخل فرقه ژزویت بشوند و ژزویتها را هم از تدریس و تعلیم در خاک فرانس باز داشت (مات ۱۷۶۱) پارلمانهای ایالات و ولایات نیز در اساسنامه مطالعات لازمه نموده و پارلمان پاریس تأسی جستند.

پادشاه فرانسه به رُم رجوع کرد که اصلاحات لازمه در اساسنامه حزب ژزویت بعمل آورد لکن ژنرال ژزویتها جواب داد: «یا همین است که هست یا هیچ نخواهد بود». چون این پاسخ بیارمانها واصل شد فرقه ژزویت را در سرتاسر خاک فرانسه ممنوع و موقوف ساختند. از آنجائیکه ژزویتها از مسح و تدهین مذهبی مادام دوپمپادور خودداری مینمودند و از این جهت مادام نسبت بآنها کینه داشت همچنین شوازل وزیر نظر بدوستی با فلاسفه مخالف این فرقه بود این دو نفر گویا کوشش بسیار نمودند تا لوی پانزدهم پس از دو سال تردید فرمانی بر طبق حکم پارلمان صادر کرد (فوریه ۱۷۶۳). معذک ژزویتها مجاز شدند که در فرانسه بعنوان شخصی و مثل کشیشان عادی مسکن نمایند.

از این پیش آمد دو طایفه ضد ژزویت که گالیکان و ژانسنیست باشد شادمانی بسیار نمودند از فرط مستی ظفر و شوق کامیابی و کوری از حس کینه خواهی از این نکته غافل بودند که در حقیقت بدشمنان و مخالفان اساسی دین خود خدمت کرده‌اند و چنانکه دالامبر^(۱) به ولتر مینویسد: «طایفه ژانسنیست مجری اوامر عادلانه حکمت و فلسفه هستند و بدون اینکه بدانند از احکام حکمت اطاعت میکنند

(۱) - d' Alembert

باین معنی که هر قدر فرق دینی ضعیف کردند علم و حکمت قوت می‌یابد و مخالفت این فرقه‌ها موجب پیشرفت طرفداران حکمت و دشمنان دین خواهد شد.

مشکلات مالی در وقایع مشاجرات مذهبی در کار بود و شاه و محبوبه‌های او بخود رائی و هوسبازی حکمرانی میکردند مالیّه نیز دچار مشکلات بسیار سخت گردید. یکی از آفات مالی کثرت مخارج بنائی را باید شمرد در ظرف سی و شش سال ۳۵۰ میلیون لیره صرف ساختمان قصور و جشن‌های با شکوه و موجب درباریان شد و این مبلغ با آنچه در سه جنگ بزرگ خارجی یعنی جنگ جانشینی لهستان، جنگ جانشینی اتریش و جنگ هفت‌ساله خرج شد مالیّه مملکت را بسرعت تمام دچار اختلال و فلاکت کامل ساخت.

هرگز خزانّه هیچ مملکتی باینقسم بیاد نرفته است یکی از وزراء آن عهد موسوم به برنيس^(۱) مینویسد: «ما پول گزافی خرج میکنیم و کسی نمیداند بچه مصرف میرسد و هیچگاه نتیجه مفیدی از این مصارف بدست نمی‌آید مگر تأیید آسمانی بطور خارق‌العاده مارا از این گرداب بیرون بکشد» نه تنها بی حساب خرج میکردند بلکه بنا بر ترتیبی که لوی پانزدهم داده بود در مقابل مختصری وجه نقد مفاصاحساب کُلّی بیدهکاران میدادند و باین ترتیب دیگر رسیدگی بحساب پرداخت خزانه هم مفید فایده ای نبود. اینقسم پرداخت فقط در سال ۱۷۴۵ بالغ به ۲۱۰ میلیون لیره شد. در خانه پادشاه آن زمان مثل سرای سلطان عثمانی در سنوات اخیر هر سال بهترین و نقدترین عایدات مملکت که عبارت بود از ۶۸ الی ۷۰ میلیون بمصرف میرسید در صورتیکه جمع کل عایدات از ۱۴۷ میلیون تجاوز نمینمود. شاه محض رفع دلتنگی و بیکاری علاج ناپذیر خود که نتیجه تنبلی ذاتی او بود دائم بتغییر مکان و نقل و انتقال امر میداد. در بعضی سنوات دوماه هم در قصر ورسای نمیمانند. مصارف انتقال دستگاه شاهی بطور خیلی ساده از ورسای به عمارت تریانون که در سمت دیگر باغ بود بصدهزار لیره بالغ میکردید. دارژانسون مینویسد:

(۱) - Bernis

« هر وقت با اعلیحضرت از اقتصاد و صرفه جوئی و حذف مخارج دربار گفتگو میشود شاه پشت به وزیری که مشغول صحبت است میکند و همین شخص در سنه ۱۷۵۱ مینویسد: «این دربار دخمه ملت است» مادام دوپمپادور در ظرف ۱۹ سال سی و شش میلیون گرفت و مادام دوبارئی در مدت سه سال ۱۸ میلیون دریافت کرد. پرنس دو کُنده سالیانه مبلغ پانصد هزار لیره مستمری میگرفت و دفعاً هم يك میلیون و نیم لیره برای تأدیه قروض خود اخذ نمود. دوک دوشارتر پسر دوک دورلثان سالی ۹۰۰،۰۰۰ لیره مأخوذ میداشت. در يك جشن که مادام دوپمپادور گرفت فقط قیمت تزئینات ظروف چینی آن دویست هزار لیره شد و دو میلیون بمصرف يك شب آتش بازی رسید (۱۷۵۱).

در نتیجه حتی در موقع صلح نیز وجهی برای پرداخت حقوق و جیره نظامیان نداشتند همانطور که دیروز در عثمانی اتفاق افتاد صاحبمنصبان و افراد لشکر و بحریه چند ماه در انتظار حقوق بسر میبردند. مارکی دارژان سون در اکتبر سال ۱۷۵۳ مینویسد: «هشت ماه است بحریه چیزی پرداخته نشده نه بصاحبمنصبان و نه با افراد و نه بملاحان. اما دو میلیون کنار گذاشته اند که در وقت تفرج فونتن بلو (۱) بمصرف جشن برسانند» حتی مستخدمین سلطنتی هم گاهی سه سال حقوقشان عقب میافتاد و در ماه دسامبر ۱۷۵۳ عیالات مهتران اصطبل شاهی را دیدند که مثل زمان قحطی بزرگ ۱۷۰۹ در کوچه های ورسای گدائی میکنند. کسر و نقصان عایدات دائمی بود معذک عواید سنوات آتیه را پیش خور میکردند. در نوامبر ۱۷۵۳ عواید مالیاتی دوسال بعد یعنی مالیات ژانویه ۱۷۵۵ را «خورده بودند».

یکی از مصلحین ماشو بود که در اصلاح امور مالیّه بذل جهد سعی نمود. در سال ۱۷۴۵ مقارن جنگک جانشینی اطرش ماشو سعی کرد که تزايد و ترقی قروض را جلو گرفته و بار سنگین تنزید سالیانه دیون را تخفیف بدهد پس متشبث بوسیله

سعی

در اصلاح مالیّه

ماشو

استهلاك يعنى پرداخت تدريجى و منقّم ديون گرديد . محض حصول اين مقصود مالياتى وضع كرد كه بروضيع و شريف و عالى و داني از طبقات سه گانه روحانيون و اعيان و رعايا تحميل شود . اين ماليات عبارت بود از نيم عشر عايدات هر كس (ماه مه ۱۷۴۹) . اما اشخاصى كه سابقاً ماليات نميدادند بمخالفت برخاستند و پارلمان از ثبت و قانونى كردن اين طرح مالياتى خوددارى نمود اهالى ايالت برتاني شورش كردند و انجمن دينى روحانيون اعتراض شديد نمودند . لوى پانزدهم تسليم شد و روحانيون را معاف كرد و ترتيب آيونمان را قبول نمود اين طرز عبارت بود از پرداخت مبلغ معينى وجه نقد كه از ميزان ماليات بمراتب كمتر ميشد . نتيجه اين حوادث اين شد كه ماليات نيم عشر بالتّمام بر رعايا تحميل گرديد و دو طبقه نجبا و روحانيون معاف گشتند .

چيزى نگذشت كه ماليات نيم عشر مضاعف شد و حتى در سنه
 ۱۷۵۹ سه برابر گرديد عوايدى كه از اين محل بدست آمد
 وافلاس
 و بنا بود فقط بمصرف استهلاك قروض برسد كم كم جزء
 عوايد عمومى مملكت و داخل مجراى مخارج سابق الذّكر گرديد .

آبه و برئيس وزير امور خارجه نوشته است : « چنانكه شبنم از هوا نوقّع دارند همانطور هم انتظار پول ميكشند . » در سال ۱۷۵۹ كسر به ۲۱۸ ميليون رسيد . در آخر عهد لوى پانزدهم آبه تّرى كه مردى وقيح و مقبض بود متصدّى امور مالي گرديد و بزودى معروف بكيسه بر شد زيرا كه در اغلب موارد دولت را بآدعاى افلاس و اميداشت و هرجا وجهى سراغ ميكرد دست روى آن ميانداخت حتى وجوهى را كه اشخاص متفرقه در خزانه امانت ميگذازدند ضبط ميكرد و در مقابل وعده ميداد كه منفعتى از قرار سالى چهار در صد بآنها خواهد پرداخت هر وقت او را از اين اعمال شبیه بدزدى ملامت ميكردند جواب ميداد : « شاه صاحب اختيار همه است و الصّورات تبيح المحذورات . » در باب اوضاع ماليّه با كمال وقاحت بشاه چنين ميگفت : « طريق منحصر بفرد پرداخت ديون اظهار

مخالفت
پارلمانها

سلطنت زشت لوی پانزدهم موجب وباعث حوادثی شد که در عهد لوی چهاردهم هرگز کسی بفکر آن نمیافتاد . افراد ملت بسختی باشاه مخالف شدند وحتی بعد از سنه ۱۷۵۰ سعی بلیغ کردند که در مقابل اراده شاهی مقاومت کامل بخرج بدهند . مثل یکقرن پیش در عهد مازارن^(۱) وزیر مرکز مخالفت در پارلمان بود اما در سال ۱۶۴۸ پارلمان پاریس بتنهائی علم ضدیت را برداشته بود لکن در این وقت دوازده پارلمان ایالات فرانسه هم با پارلمان مرکز متحد شدند و گفتند پارلمانهای ولایات شعب مختلفه پارلمان پاریس هستند و جدائی ندارند و در اعتراضات ماه آوریل ۱۷۵۶ اظهار داشتند که تمام پارلمانهای خاک فرانسه « بمنزله یک پیکر متحد و متفقند دارای روح واحد و پیرو اصل واحد و جویای مقصد واحد . » این مقصد بنا بر اظهارات پارلمان پاریس عبارت بود از « اجرای کلیه قوانین و نظامات ملکی و تطبیق سیاست و روش دولت با قوانین موضوعه . » و بنا بر این اظهارات قدرت شخص پادشاه هم مشمول نظارت پارلمان واقع میشد . در یکی از اعتراضنامه های پارلمانی بشاه چنین خطاب شده بود: « اعلیحضرتا شما از جانب قانون پادشاه هستید و جز مطابق قانون نمیتوانید حکمرانی کنید . » پارلمان که ایجادش برای رسیدگی بامور قضائی بود کم کم مدعی حق دخالت در سیاسیات شد و « علاوه بر حق اساسی او که عبارت باشد از رسیدگی و تفیش قوانین موضوعه قبل از اجرا » حق تفیش و تحقیق اعمال دولت را نیز ادعا میکرد بنا بر این اصل نظری پارلمان پاریس و پارلمان روان^(۲) در سال ۱۷۶۳ با کمال جسارت از شاه تقاضا کردند که « صورت مقایسه عایدات و قروض مملکت را بیارلمان بفرستد تا علاج و چاره ای یابند . »

پارلمانها ابتدا متمسک بوسایل مخالفتی شدند که از قدیم الایام مرسوم بود یعنی از ثبت فرمان های مالی و احکام مربوطه بامور مذهبی در دفتر قوانین خودداری

(۱) - Mazarin

(۲) - Rouen

کردند و در موارد بسیار با شجاعتی روز افزون تا سه دفعه اعتراض خود را تکرار نمودند و در اعتراضاتی که در سال ۱۷۶۳ کردند نهایت دلسوزی را نسبت بحفظ اموال عمومی و صیانت حدود منافع شاه و مملکت اظهار داشتند شاه از ترتیب معموله تجاوز کرد و بنا بر مرسوم خود در پارلمان حضور یافته بر سربری که در مواقع رسمی مخصوص بسلطان است جلوس مینمود و امر میداد در حضور خودش احکام صادره را در دفتر پارلمانی به ثبت برسانند. این سریر را کرسی عدالت می‌گفتند چون پارلمان از اینکار هم حاصلی نبرد محض اعتراض بحضور پادشاه و ترتیب کرسی عدالت « متمسک باعتصاب گردید. اعضاء پارلمان متفق الکلمه از قضاوت در امور خودداری کرده و با هم استعفا دادند. این نوع اعتصاب از سال ۱۷۵۰ تا ۱۷۷۰ پنج مرتبه در پاریس و روان ورن اتفاق افتاد. ابتدا شاه بخشم آمده مستعفیان را نفی بلد کرد لکن هر دفعه از ترس ناخشنودی ملت مجبور میشد تبعیدشدگان را بوطن مراجعت بدهد.

قضیه دِ گویون
ولاشالوته (۱)
اقتا در سال ۱۷۷۱ مشاجره‌ای میان شاه و ملت اتفاق افتاد که بطرز دیگر خاتمه گرفت. علت این مناقشه رقابت بخواه طلبی دوک دِ گویون حاکم موقتی ایالت برتانی و لاشالوته مدعی العموم پارلمان رن بود که مخالفت‌های مسلکی هم بآن افزوده شده بود. حاکم مزبور بجرم عدم لیاقت پسر لاشالوته را از انتخاب شدن بجای پدرش منع کرد. از طرفی هنگام جدال پارلمان با فرقه ژزویت لاشالوته شکایتنامه‌ای برخلاف ژزویتها فراهم آورد که در میان دشمنان این طایفه انعکاس و شهرت عجیبی نمود. بالعکس دوک دِ گویون با ژزویتها موافقت داشت. دیگر از علل مخالفت آنکه پابجاء طلبی لاشالوته بآنجا رسید که کتبه وزارت میکشید و حاکم مذکور راقیب خود میدانست از قضا نظر بسنگینی مالیاتی که بدون رضایت مردم وضع شده بود رعایای ایالت برتانی بهیجان آمدند و پارلمان رن هم با آنها همراهی کرد ۱۷۶۵. مکاتیب سرپادشنام

به وزرا نوشتند این تعریکات را به لاشالوته نسبت دادند و چون ثابت گردید که مشارالیه و کلا را بمقاومت واداشته است (۱۷۶۶) اورا محبوس ساختند. اگرچه دگوییون والی ایالت برتانی دخالتی در این امر نداشت لکن لاشالوته بکمک فلاسفه و ولتر چنان وانمود کرد که فدای ظلم دولت و حقد و کینه ززویت ها شده است. از طرفی هم پارلمان رن مدعی بود که دگوییون از قدرت حکومتی خود سوء استفاده کرده و وسایل زهر دادن به لاشالوته را فراهم ساخته است (۱۷۶۹) دگوییون مستدعی محاکمه و تحقیق قانونی شد. چون مشارالیه لقب دوکی و منصب عضویت دائمی مجلس و سمت امارت داشت شاه فرمان داد که پارلمان پاریس باین امر رسیدگی نماید (آوریل ۱۷۷۰). اتفاقاً بدون هیچ مقدمه و باوجود بیمیلی خود دگوییون شاه محاکمه را تعطیل کرد و بیارلمان امر نمود که بهیچوجه این قضیه را تعقیب نکنند (ژوئن ۱۷۷۰) پارلمان بر شدت عمل افزود.

در اینوقت صدراعظم مویبود که سابقاً ریاست پارلمان پاریس را داشت و او خوب میدانست که اعضاء پارلمان با ایندخالتهائی مویبو که در امور سیاسی میکنند قدرت شاه را بچه پایه از ضعف خواهند رسانید و او در این باب نوشته است که « این اقدامات پارلمان يك موضوع اداری نبود بلکه قوانین اساسی مملکت و تاج و تخت شاه را در خطر میانداخت مقاومت و مخالفت عجیب پارلمانی بجائی رسید که شخص از خود سؤال میکرد آیا فرانسه يك پادشاه دارد یا دوازده حکمران ؟ »

الغای پارلمانها در ماه دسامبر ۱۷۷۰ شاه فرمانی صادر کرد که بموجب آن پارلمانهای ایالات و مرکز حق نداشتند بایکدیگر مکاتبه کنند و جریان قضاوت را بهیچ تأویل قطع نمایند شاه این فرمان را شخصاً بیارلمان برد و در کرسی عدالت جلوس نمود امر داد آنرا در دفتر قوانین ثبت رسانند. پارلمان اعتصاب کرد و شوازل وزیر که متمایل بحفظ پارلمان بود مغضوب و معزول گردید (۲۴ دسامبر ۱۷۷۰). شاه امر داد که پارلمان بکار خود مشغول شود لکن عموم

اعضاء رسماً فرمان را رد کردند آنگاه شاه در شبهای ۱۹ و ۲۰ ژانویه ۱۷۷۱ دسته‌ای از تفنگداران را مأمور نمود که دومین بار جواب قطعی از اعضاء پارلمان بگیرند و حکم داد که باید « بدون تعلل و ابهام صریحاً اظهار بدارند که اطاعت میکنند یا نه » باز عموماً رد کردند و شب بعد همگی تبعید شدند. موبو بجای این پارلمان شش هیئت عالیّه تشکیل داد که عهده‌دار رتق و فتق امور باشند. خرید و فروش مشاغل و مناصب در این هیئت‌ها لغو شد. اعضا را شاه معین میکرد و هیچک حق نداشتند بهیچ اسم و رسم از عارض و معروض وجهی بگیرند (۲۳ فوریه ۱۷۷۱).

نسبت به پارلمان‌های ایالتی هم که با پارلمان پاریس اتحاد داشتند همین معامله شد و حتی پارلمانهای روان و دوه (۱) بکلی ملغی گشتند. این اصلاحات بد نبود لکن چون بدست وزیری اجرا میگردد که پادشاهش منفور عاقه بود حس از جار عمومی را تحریک کرد. افکار عاقه طرفدار پارلمانها شد زیرا که با کمال دلیری مقاومت کرده بودند. در ابتدا مشکلاتی در تشکیل محاکم رخ داد طرفین دعوی و وکلای مراغه هم خیال داشتند بمتابعت قضات پارلمانی اعتصاب کنند. حملات شدید بموبو شد و شاهزادگان بلا فصل او را دشمن منافع عمومی خواندند لکن مشارالیه از جا بدر نرفت و میکوشید تا در سال ۱۷۷۱ تمام مخالفین را مقهور کرد و تشکیلات قضائی جدید بخوبی در جریان افتاد.

اما خشم عمومی نسبت بشاه و وزراء سه گانه همانطور رو با افزایش بود اهل پاریس از غضب میلریدند و فردای آروزیکه شوازل وزیر معزول شد اعلانی باین مضمون انتشار دادند « نان دوشاهی. صدراعظم بدار آویخته یا شورش در پاریس » و چنانکه برنیس نوشته است مملکت در باتلاقی دهشتناک فرو رفته و دستوپا میزد و تشکیلات جدید از هر طرف گسیخته میشد و مردم کمابیش از حقیقت اوضاع اطلاع داشتند اشخاصیکه در اواخر دوره سلطنت فرانسه بیاد داشتهای دارژان سون که بیست

و چهار سال قبل نوشته بود رجوع مینمودند البته با کمال حیرت میدیدند که این وزیر از آنوقت وقایع را پیش بینی کرده و افکار عمومی را خوانده بوده است مثلاً در یادداشت ماه سپتامبر ۱۷۵۲ چنین میخوانند: « رفتار ناهنجار حکومت مطلقه ما بالاخره تمام فرانسه و اروپا را متصرف میکند که بدترین طرز حکومت است.... همه چیز بجانب فتنای ملکی رهسپار است. همه چیز علی الدوام قطعه قطعه و پراکنده میشود..... فقط افکار عامه است که رو بقوت و اعتلا نهاده و عاقبت ممکن است بیک انقلاب عمومی منجر شود. »

در زمان سلطنت لوی پانزدهم فرانسه داخل سه جنگ بزرگ سیاست خارجی شد: جنگ جانشینی لهستان، جنگ جانشینی اتریش و جنگ هفت ساله. در این نزاع اخیر که میدانش اروپا و امریکا و آسیا بود تمام مستعمرات، وسیعه فرانسه از دستش رفت.

لکن در اواخر دوره سلطنت این پادشاه زمانی که شوازل وزارت داشت ایالت لورن و جزیره کرس بفرانسه ملحق گردید. الحاق لورن مطابق قرارداد بود که ۲۸ سال قبل در موقع ختم جنگ جانشینی اسپانیا منعقد گردیده بود اما ضم جزیره کرس بطریق ذیل بعمل آمد: این جزیره اگر چه اصولاً باهالی ژن تعلق داشت لکن عملاً همواره در شورش بود و اگر یکی از ممالک صاحب بحریه نیرومند بآن جزیره دست مینیافت سواحل خاک فرانسه در خطر عظیم میافتاد. چون دولت لوی پانزدهم مطلع شد که انگلیسها خیالی دارند در سال ۱۷۳۷ با اهل ژن قرارداد بست که بیهانه کمک در دفع شورشیان جزیره کرس دولت فرانسه حق وارد کردن قشون پیدا کرد. در ابتدای جنگ هفت ساله موافق قرارداد جدیدی فرانسه مجاز شد که در قلاع ساحلی آن جزیره ساخلو بگذارد. در ماه مه ۱۷۶۸ مطابق عهدنامه دیگر چنین مقرر شد که قلاع مزبور وثیقه خارجی باشد که پادشاه فرانسه برای دفع شورشیان جزیره خواهد کرد باین ترتیب تدریجاً فرانسه صاحب آن جزیره گردید. اما این تصاحب بسهولت انجام نگرفت قریب یکسال قشون فرانسه

با پاولی^(۱) که رئیس شورشیان جزیره بود و انگلیسها او را تحریک میکردند
جنگ کرد. فتح جزیره در وقتی خاتمه یافت که ناپلئون بناپارت در آژاکسیو^(۲)
قدم بدنیا مینهاد (۱۵ اوت ۱۷۶۹).

(۱) - Paoli

(۲) - Ajaccio

فصل دوم

انگلستان در قرن هیجدهم تشکیل حکومت پارلمانی، بحران مشروطیت

ارتجاع حزب توری (۱۷۶۰ - ۱۷۸۳)

قرن هیجدهم قرن بزرگ تاریخ انگلستان است. وقوع سه واقعه اساسی موجب امتیاز آن از سایر قرون گردیده است. در خارج انگلیسیان بفتح ممالك هندوستان و کانادا که بنیان مستعمرات وسیعه انگلستان محسوب میگردد موفق شدند.

در داخل حکومت پارلمانی (یعنی فرمانروائی ملت بوسیله نمایندگان) تشکیل شد. این تأسیس حکومت پارلمانی نتیجه صحیحه انقلاب ۱۶۸۸ بود که بموجب تشدید مبانی حکومت ملی و بتخت نشستن خانواده جدید سلاطین انگلیس موسوم بخاندان هانور^(۱) گردید. دویادشاه اول این خاندان تقریباً در انگلستان بیگانه بودند سومین موسوم به ژرژ سوم^(۲) بر آن شد که قدرت پادشاهی را در مملکت بیفزاید؛ و همین اقدام باعث بحرانی در حکومت مشروطه شد که متجاوز از بیست سال طول کشید (۱۷۶۰ - ۱۷۸۳) ولی بالاخره نتیجه آن استحکام طرز حکومت پارلمانی شد.

در قرن هیجدهم ترقی صنعتی انگلستان آغاز گشت بطوریکه در قرن بعد نخستین دولت اقتصادی عالم گردید.

انقلاب ۱۶۸۸ عملاً ثابت کرد که ملت انگلیس حکمران مبادی حقیقی است. ملت خاندان سلطنتی را تغییر داد، ماری^(۲) حکومت پارلمانی و کیوم درانژ^(۴) را ملکه و پادشاه ساخت. قبل از انتخاب

(۱) - Hanovre (۲) - George III (۳) - Marie (۴) - Guillaume d' Orange

ملکه و شاه را مجبور نمود که سوگند یاد نمایند همواره حافظ حقوق ملت باشند و شرایط و مقدمات این قسم را در اعلامیه رسمی ثبت نمود بنابر این سوگند



پادشاه نمیتوانست بدون تصویب پارلمان مانع اجرای قانونی بشود یا در موقع صلح بتجهیز و ترتیب قشون دائمی بپردازد یا مالیاتی جدید وضع نماید. انتخابات و مذاکرات پارلمانی بایستی بکلی آزاد باشد و محض رفع مناقشات و اصلاح و تقویت قوانین موضوعه بایستی پارلمان اغلب اوقات انتخاب و تشکیل گردد.

کلیتة اصول پارلمانی در همین اعلامیه منطوقی بود و پادشاهان انگلیس نهایت احترام را نسبت بآن مرعی میداشتند. در ابتدای قرن هیجدهم سلاطین مزبور ناچار بودند این احترام را بجا بیاورند زیرا که خاندان جدید هانور ریشه ای در مملکت انگلیس نداشت و دودمان پادشاهان سابق موسوم به استوارتها (۱) هنوز دارای هو اخوان بسیار بود.

جلوس سلاطین چون ملکه انگلیس که آن (۲) نام داشت تا کهن وفات یافت و نتوانست جاك سوم (۳) برادر خود را که مدعی سلطنت بود خاندان هانور بجانشینی اعلام نماید انتخاب کننده ایالت هانور که از طرف مادر نواده جاك اول بود مطابق فرمان استقرار (۴) پیداشاهی انگلستان دعوت شد و ژرژ اول نام یافت (ماه اوت ۱۷۱۴).

قیام جا کویتها هوا خواهان جاك سوم در ولایات شمالی قیام کردند و در مملکت اکوس (۵) قسمتی از رعایای کوهستانی قریب ۶۰۰۰ نفر به ادنبرگ حمله ور شدند. اما جا کویت ها شجاعت و جالاکی از خود بروز ندادند و خود جاك سوم هم که مدعی تخت و تاج بود بسیار دیروارد اکوس شد و بمحض ورود امر بیازگشت لشکر داد و خود بشتاب هر چه تمامتر فرار اختیار کرد (سپتامبر ۱۷۱۵ - مارس ۱۷۱۶).

معذلك اهالی اکوس دست از دودمان استوارت برنداشتند بطوریکه سی سال بعد در سپتامبر ۱۷۴۵ هنگامیکه دولت انگلیس مشغول جنگ جانشینی اطریش بود شورش عظیم در اکوس رخ داد رئیس انقلاب شارل ادوارد (۶) پسر جاك بود. پس از فتح ادنبورگ بمملکت انگلیس روی آور شدند اما بی نظمی شورشیان مانع پیشرفت شد چون به ۱۲۰ کیلومتری لندن رسیدند دیگر جلو نرفتند و همین وقفه باعث شد که در کولودن (۷) شکستی عظیم بآنها وارد گردید (۲۷ آوریل).

(۱) - Stuarts (۲) - Anne (۳) - Jacques III (۴) - L'acte d'Établissement (رجوع شود به جلد قبل)
(۵) - Écosse (۶) - Charles-Édouard (۷) - Culloden

۱۷۴۶). فانیچن چنان کشتاری کردند که دوکدو کمبرلند^(۱) پسرانی ژرژ دوم در نتیجه همین قتل عام قصاب اکوس لقب یافت. پس از شکست کولودن حق استوارت‌ها بکلی پامال و فراموش شد.

این شورش‌های بی‌نمر در واقع نتایج عمده بخشید زیرا که خانواده سلاطین جدید از این وقایع درس عبرت گرفتند و دانستند که نباید با افکار و عواطف ملت مصادمه نمود و لازم است که سیاست خود را با آمال و مقاصد ملّی وفق بدهند همین نظر که سلاطین داشتند بعلاوه خصوصیات دوره سلطنت هر یک از آنها موجب شد که حکومت پارلمانی با کمال سهولت استقرار پذیرد.

ژرژ‌های نخستین پادشاهان خاندان هانور همه ژرژ نام داشتند. سه تن از آنها در قرن هیجدهم سلطنت کردند. پادشاهی ژرژ اول از (۱۷۱۴ الی ۱۷۲۷) و سلطنت ژرژ دوم از (۱۷۲۷ تا ۱۷۶۰) و ژرژ سوم از (۱۷۶۰ تا ۱۸۲۰) بود.

ژرژ اول چون پادشاهی رسید ۵۴ سال داشت مردی عامی و درشت بود که در اطرافش همیشه جمعی پیرزن که محبوسه‌های ایام جوانی او بودند اجتماع داشتند تقریباً هر شب مست لایعقل میافتاد و عاقبت بسبب خوردن خربوزه نارس مبتلا بسوء هضم گردید و وفات یافت. ژرژ اول آلمانی محض بود و یک کلمه انگلیسی نمیدانست و هر وقت بایستی با وزیرا مذاکره کند بزبان لاتین متوسل میشد. پسرش ژرژ دوم انگلیسی میفهمید لکن نمیتوانست حرف بزند این پسر و پدر چون پس از عروج بر تخت سلطنت انگلستان هنوز سمت قدیم خود را که عبارت بود از انتخاب کنندگی هانور داشتند بحوزه انتخابیه خود بیش از مملکت انگلیس توجه میکردند و چنانکه پیت^(۲) وزیر ژرژ دوم گفته است در نظر این دو پادشاه مملکت انگلیس یکی از مضافات ایالت فقیر هانور محسوب میگردد. از آنجائیکه ژرژ اول و دوم سخن وزرا را نمی‌فهمیدند و مقاصد خود را هم چنانکه شاید و باید نمیتوانستند با آنها بفهمانند و چندان ذوقی هم در مسائل مربوطه به انگلستان نداشتند بلکه هم خود

(۱) - duc de Cumberland

(۲) - Pitt

را مصروف حوزه انتخابیه هانور مینمودند در هیئت وزرا حضور بهم نمیرسایندند و در مذاکرات شرکت نمیکردند و وزرا مطلق العنان بکار حکومت اشتغال میورزیدند و چون این دوری و پرهیز شاه از دخالت در امور مملکت قریب سی و شش سال دوام یافت بالطبع این قول حقیقت پیدا کرد که گفته اند در انگلستان «شاه سلطان است لکن سلطنت نمیکند».

احزاب پس قدرت بدست رؤسای احزاب قویّه مملکت که در پارلمان اکثریت داشتند افتاد. بطوریکه گفته شد در زمان جاک دوم دو حزب معتبر تشکیل گردید: حزب ویگ^(۱) و حزب توری^(۲).

حزب ویگ بهمراهی کیوم دوراثر موجب انقلاب سال ۱۶۸۸ شد. این حزب مرگب بود از چند خانواده اشراف و متمولین بلاد و سرمایه داران بنادر و تجار و صنعتگران. اما طبقه صنعتگر در اوایل قرن هیجدهم چندان وسیع نبود. در تمام ممالك متحده انگلستان فقط يك کارخانه پارچه بافی در شهر نورث ویج^(۳) وجود داشت. دیگر از طرفداران حزب ویگ عبارت بودند از مخالفین مذهب رسمی از قبیل فرقه پوریتن^(۴) و فرقه مستقله و پیروان کالون^(۵) که از فرانسه بخاک انگلیس پناه آورده بودند و تمام این فرق در ضدیت با کاتولیکها و آنکلیکانها^(۶) متفق الکلمه بودند. از آنجائیکه رواج صنعت و تجارت منوط بامنیت داخلی است طرفداران حزب ویگ نفع خود را در آزادی ملت و مصونیت از تعدیات مستبدانه سلاطین میشناختند. بعبارت اخری حزب ویگ مدافع اقتدار ملت بود و بنام حفظ منافع و تشدید قدرت ملی میخواست اقتدار پادشاه را محدود سازد.

حزب توری مرگب بود از ملاکین، اشراف و عموم اشخاصیکه صاحب اراضی بودند همچنین نجای ده نشین و پیروان مذهب آنکلیکان. حزب توری مدافع و محافظ قدرت پادشاه و طالب تشکیل سلطنتی بود که با کمال قوت در سراسر مملکت فعال مایشاء باشد.

(۱) - Whig (۲) - tory (۳) - Northwich (۴) - puritains
(۵) - calvinistes (۶) - Les anglicans

علی القاعده سلاطین انگلیس باستی حزب توری راپیش کشیده و طرفدار خود میساختند اما از افراد این حزب بعضی بهواداری سّری استوارت ها یعنی سلسله سلاطین مخلوع متّهم بودند استوارت‌ها را وارث تاج و تخت میدانستند بشرط آنکه مذهب کاتولیکی را رفض و انکار نمایند. پس سلاطین جدید ناچار افراد حزب ویک را بکار گماشتند و باین ترتیب قدرت شخص سلطنت را فدای حفظ تاج و تخت خویش کردند. بعبارت اخری راضی شدند که سلطه پادشاه انگلستان ازین رفته قدرت بدست ملت بیفتد بشرط آنکه کسی مزاحم عنوان سلطنتی آنها نکرده.

وزرای حزب ویک
 ۱۷۱۴ الی ۱۷۶۰ که سال جلوس ژرژ سوم است. وزرای
 مشهوری که از این حزب برخاست استان هوپ، روبرت
 استان هوپ^(۱) والپول^(۲) و ویلیام پیت^(۳) بودند.

استان هوپ در جنگ جانیشینی اسپانی بنبوت رسانید که یکی از سرداران بزرگ قشون انگلیس است. چون ژرژ اول او را بوزارت برداشت در امور خارجه نهایت سلامت روی و صلح طلبی بخرج داد. از کارهای او الغای عهدنامه و دادیه فیما بین فرانسه و انگلیس بود (۱۷۱۷). در داخله انگلستان کار عمده او عبارت بود از پیشنهاد (قانون هفت سال) که بموجب آن مدت دوره اجلاس مجالس از سه سال بهفت سال رسید و پارلمان هم آنها تصویب نمود، نتیجه این قانون آن شد که فرقه ای که اکثریت را حائز بود یعنی حزب ویک مدت مدیدی افرادش در کرسی نمایندگی میماندند. چون استان هوپ در سال ۱۷۲۱ وفات یافت وزارت به والپول رسید و نظر بهمین اکثریتی که حزب ویک در مجلس داشت مدت مدیدی درمسنند وزارت باقی ماند.

والپول
 این وزیر ۲۱ سال وزارت کرد. (از ۱۷۲۱ تا ۱۷۴۲).
 اصلاً از نجبای ده نشین و بالطبع جزء حزب توری بود لکن

(۱) - Stanhope

(۲) - Robert Walpole

(۳) - William Pitt

مرام حزب و بنگر را پذیرفته و از افراد مبرز آن فرقه شد. هوشی متوسط و معلوماتی قلیل داشت لکن دماغ نیرومند و متفکر و مهارت عملی او جبران قلت معلوماتش را میکرد. چون خود اراضی بسیار داشت سیاستش هم از نوع سیاست ملاکین و سرمایه داران بود. جدّ بلیغ کرد که انگلستان را بجلب ثروت و جمع سرمایه نایل سازد. برای اجرای این مقصود کمال مسالمت را در سیاست بخرج داد. با فرانسه عهد اتفاق بست و در داخله صنعت نوزاد را قوت و توسعه بخشید. افکار اقتصادی او نسبت بآن زمان بسیار فوق العاده و دلیرانه بود. در دوره ای که تمام ممالک بواسطه وضع تعرفه کمرکی تجارت خود را در چهار دیوار محبوس نموده بودند و صادرات و واردات را منع میکردند و مستعمرات سایر ممالک حق نداشتند جز با مرکز خود یعنی مملکتی که آنجا را استعمار کرده است وارد تجارت شوند و الیول ابواب تجارت را بر روی همه باز کرد و طرفدار آزادی مبادلات گردید و مستعمرات را از نعمت آزادی تجارتی برخوردار گردانید. تجار داخله را اجازه داد که هر قدر بخواهند مواد اولیه را که برای صنایع لازم است وارد کنند و سهولت هائی برای صدور اشیاء مصنوعه کارخانه های انگلیس ایجاد نمود. توفیقی که در این راه نصیب او شد صحت نظر او را ثابت کرد. بلاد بریستول (۱) و لیور پول (۲) و منچستر (۳) و بیرمنگام (۴) که امروز مرکز صنعت و تجارت انگلستان هستند بهمت این وزیر آباد شدند. از ابتدا نا انتهای وزارت او صادرات انگلستان مضاعف شد یعنی از شش میلیون به دوازده میلیون رسید و بهمین جهت قیمت املاک سه برابر شد.

اما این وزیر در حینی که مردم انگلیس را متمول میساخت در افساد آنان هم میکوشید. در مواقع مشکله رای و کلا را میخرید. مدعی بود که هرجدانی قابل اتباع است تفاوتی که هست در قیمت وجدان هاست. همچنین ادعا میکرد که نرخ وجدان جمیع وکلارا میدانند.

عاقبت مردم حتی آنان که در ظل سیاست و الیول غنی شده بودند سیاست این

(۱) - Bristol

(۲) - Liverpool

(۳) - Manchester

(۴) - Birmingham

وزیر را خطرناک یافتند چه دیدند طریقهٔ مسالمت والیول همانقدر که اسباب استفادهٔ مملکت انگلیس است سایر دول نیز از آن فایده میبرد. چنانکه دیدیم تشکیلات لاس فعالیت جدیدی در تجارت فرانسه ایجاد کرده بود. در هندوستان و امریکا شمالی مؤسسات تجارتی فرانسه توسعه یافته و حس رقابت و حسد انگلیسها را تحریک مینمود. دولت اسپانیا بهمت وزیران کاردان مثل آلبرونی (۱) و ژوزه پاتینو (۲) از فلاکت اقتصادی بیرون میآمد چنانکه میخواست انگلستان را مجبور کند که کاملاً مطابق مقررات عهدنامهٔ اوترک (۳) رفتار نماید و چون انگلیس ها موافق عهدنامه مجاز بودند که فقط سالی یکدفعه کشتی موسوم به رخصت را در مقابل بنادر مستعمرات اسپانیا نگاهداشته و امور تجارتی خود را فیصله بدهند لکن کشتی مزبور علی التوام در مقابل بنادر مزبور لنگر انداخته و بقاچاق امتعه مشغول بود دولت اسپانی میخواست از این کار خلاف عهدنامه جلوگیری کند. اما تجارت نامشروع یعنی قاچاق در مستعمرات اسپانیا واقع در امریکا یکی از منابع استفاده و شعب ترقی اقتصادی انگلستان محسوب میشد. خلاصه همانطور که کلیر وزیر فرانسه میخواست منع و جلوگیری هلندیها را که از تجارت فرانسه میکردند «بضرب گلوله توپ درهم بشکنند» همانطور هم در انگلستان قسمتی از حزب ویک که معروف بوطن خواهان بودند بنام منافع تجارتی انگلستان طالب جنگ شدند و بالاخره موفق گشتند نخست در سال ۱۷۳۹ با اسپانیا و سپس در سنه ۱۷۴۲ انگلستان را بجنگ عمومی وارد کردند.

در اینوقت والیول از وزارت افتاد علت سقوط او حملات وطن خواهان بود که حزب توری هم با آنها مساعدت کرد. وزیر مزبور يك دسته دشمن جدید هم داشت موسوم به ول گردها که رئیس آنها و بلیام پیت نام داشت و مخالف طریقهٔ افساد و ارتشاء و «وجدان خری» والیول بودند.

هنگام سقوط والیول چندین سال بود که بحران مذهبی و بحران در انگلستان اخلاقی در مملکت انگلیس حکمفرمایی میکرد و از این جهت

(۱) - Alberoni

(۲) - José Patino

(۳) - Utrecht

خیلی شباهت به فرانسه داشت در زمان نیابت سلطنت. یکی از هنرمندان بزرگ انگلیس هوکارث (۱) نام (۱۶۹۷ - ۱۷۶۴) که در نقاشی و حکاکی بی نظیر بود در آثار خود موسوم به احوالات یک نفر فاسق بیدین (۱۷۳۵) و عروسی معمول این زمان (۱۷۴۵) همچنین یکی از نویسندگان ارجند انگلیس بنام سویفت (۲) (۱۶۶۷ - ۱۷۴۵) در افسانه عجیب و غریب و خیالی خود موسوم به سرگذشت گولیور (۳) شرح کاملی از این پستی اخلاق و فساد دیانت انگلیس ها بیادگار گذاشته اند که هیچوقت کرد فراموشی بر آن نخواهد نشست.

مونتسکیو (۴) فیلسوف فرانسوی گوید: «هر کس در زمان اقامت خود در لندن از دین سخن بمیان آورد تمام حصار باو میخندند» هم او مینویسد: «اینجا نه تنها شرف و تقوی وجود خارجی ندارد بلکه وجود ذهنی را هم در اذهان مردم فاقد است» مستی یکی از عیوب عمومی شده بود. طبقه اشراف های گران بها از مملکت پرتغال وارد میکردند و عوام الناس پادشاهی هر شب مقداری جین که نوعی از عرق حبوبات است میخوردند. در این ملت که مبتلا بامراض مزمنه قمار و فسق و فجور بود کوئی تصوّر وطن پرستی هم زوال پذیرفته بود. یکی از انگلیس ها گفتند ممکن است قشون فرانسه بمملکت شما حمله بیاورد در جواب گفت: «من حاضرم پول بدهم اما اگر بخواهند مرا بمیدان جنگ بفرستند هرگز هرگز!» یکی از سیاحتیون موسوم به لرد چستر فیلد (۵) که دوست ولتر و مونتسکیو بود با اندوه و حزن فراوان مینویسد «گذشت! مادیکر ملتی محسوب نمیشویم!» اگر فرانسه غیر از لوی پانزدهم پادشاهی داشت انگلستان در قرن هیجدهم دچار بدترین مشکلات و عظیم ترین مخاطرات میکردید.

چون ناقابلی لوی پانزدهم خطری متوجه انگلستان ننمود و	بیداری
آن مملکت بحال خود باقی ماند تدریجاً انقلابی در احوال مردمش	حس دیانت
پدید آمد و حس دیانت و وطن پرستی از خواب گران سر	
بر آورد و چیزی نگذشت که نظر بهمین بیداری انگلیسها	و نسلی

(۱) - Hogarth (۲) - Swift (۳) - Gulliver (۴) - Montesquieu (۵) - Chesterfield

گوی سبقت وفاتحیت را در جنگ هفت ساله در بودند .

ابتدا حس دیانت‌بیدار شد. جمعی از طلاب مدرسهٔ کسفورد^(۱) مثل ولگردهای سابق الدگر از سیاست افساد و خرید و فروش وجدان و آرا و عقاید اظهار انزجار کردند. این طلاب ابتدا بکشیشهای انگلیکان که مخصوص مملکت انگلیس است حمله‌ور شدند و آنان را از تحمل فساد و بی‌اعتنائی نسبت بامور دینی ملامت نمودند و گفتند کشیش‌های انگلیکان بالتسبه بکشیشان سایر ممالک در امر دین غافل تر و در رفتار و اخلاق سهل‌انگار ترند. رئیس این دسته طلاب که در ۱۷۳۰ تشکیل شد کشیش بیست ساله‌ای بود موسوم به وِسلِی^(۲) (۱۷۰۳ - ۱۷۹۱) این دسته متشبه بمذهب پروتستان بودند لکن ریاضات مذهبی کاتولیکها را میکشیدند و در امور معاش و معادسختگیری فوق‌العاده میکردند چنانکه آنان را از فرط زهد و رعایت دقایق احکام دینی متودبست^(۳) نامیدند. این طایفه در سال ۱۷۳۸ بلندن آمدند و چون نمیتوانستند در کلیساها وعظ کنند در کوچه بموعظه پرداختند چنانکه امروز وعظ «سپاه‌رستگاری» در معابر بموعظه مشغولند تدریجاً در تمام انگلستان منتشر شدند. در مزارع برای برزگران و در معادن برای عملجات ذغال‌سنگ وعظ میکردند و در احوال ملت انگلیس تأثیری عظیم نمودند. اهمیت این طایفه در کثرت عدد نبود زیرا که هر چند امروز بچند میلیون میرسند در وقت وفات و سلی پنجاه سال بعد از تأسیس (۱۷۹۱) عدهٔ آنان از صد هزار نفر تجاوز نمیکرد. اهمیت آنان در حس تقلید و رقابتی بود که در سایر فرق مذهب پروتستان تولید کردند و طوایف دیگر را نیز بتبعیت خود در امر دین جاهد و ساعی ساختند. بر اثر مجاهدات این فرقه تعطیل روز یکشنبه که یکی از خصوصیات انگلستان است در نهایت سختی تعمیم یافت و حس احسان و انفاق چنان رواج گرفت که اکنون بنام نهضت «نوع پرستی» معروف است. مریضخانه‌های بسیار با موقوفات معینه ساخته شد و مجبوس‌ها مرمت و اصلاح گردید. اما کار عمدهٔ آنها مخالفت بابرده‌فروشی بود که بالاخره در اواخر قرن هیجدهم و ابتدای قرن نوزدهم بمنجر بمنع تجارت سیاهان افریقائی گردید که مقدمهٔ منع عمومی

(۱) - Oxford

(۲) - Wesley

(۳) - methodistes

برده فروشی محسوب میشود و نیز از نتایج اقدامات ابن فرقه تجدید خصوصیت و عناد با مذهب کاتولیک بود که در اثر تعقیب و بغض این طایفه کاتولیکها در غالب امور بیگانه و مستثنی شمرده شدند و این حال تا سال ۱۸۳۹ در انگلستان باقی بود.



و ایام بیت
اما بیداری
حس وطن -

پرستی بوسیله ویلیام بیت صورت گرفت (۱۷۰۸ - ۱۷۷۸). بیت هم مثل والپول از نجبا و ملاکین ده نشین محسوب میشد. ابتدا صاحب منصب سواره نظام بود ولی در ۲۶ سالگی مبتلا بنقرس شد و ناچار خدمت قشون را ترك گفته وارد سیاست گردید و از طرف قصبه ألسارم (۱) عضویت مجلس عوام انتخاب گردید (۱۷۳۴).

بیت اول (۱۷۰۸ - ۱۷۷۸)

بیت در عزت نفس و شرافتمندی

و بی طمعی سرآمد اقران شمرده میشد چنانکه مدت ده سال صندوق دار قشون بود (۱۷۴۶ - ۱۷۵۵) و برخلاف دیگران دیناری ثروت نیندوخت و قناعت ذاتی که داشت او را از هر خیانتی بیزار و بی نیاز میساخت. چون نماینده مجلس عوام شد کمربندشمنی والپول بر بست و بشیوژارنشا و فساد اخلاق که آن وزیر پیش گرفته بود حملات شدید نمود. در این وقت دسته ولگردان سابق الذکر او را بریاست خود قبول کردند. نظر بحسن بیان و فصاحت گفتار معروف «بوکیل بزرگ» شد و در میان عامه

شهرتی فوق‌العاده یافت. حس وطن پرستی شدید و تعصب آمیزی در قلب او زبانه میکشید. کافی نمیدانست که وطنش فاتح باشد بلکه آرزو داشت دشمنان انگلیس خاصه فرانسه بکلی معدوم الاثر شوند. غرور پیت بدرجه وطن پرستی او میرسید. متکبرانه میگفت: «میدانم که رهائی وطن فقط بدست من است و جز من کسی از عهدۀ این امر بر نخواهد آمد.» فعالیت و عشق او بکار چنان بود که در حال نزاع امرداد او را بمجلس اشراف ببرند تا در مذاکرات شرکت بجوید. مذاکرات این جلسه راجع به پیشنهاد ترك جنگ با مستعمراتی بود که شورش کرده بودند و پیت آن پیشنهاد را برای انگلیس مضّر و مشثوم میدانست. بعد از این جلسه چهار روز بیشتر در حیات نبود. اقدامات پیت نیروئی جدید بانگلستان بخشید. از کلمات اوست که گوید: «شما هم ملتیی بشوید، هر چیز را فراموش کنید جز سود عمومی را.» مردم قول او را در گوش گرفتند. در سال ۱۷۵۷ با اینکه ژرژ دوم او را دوست نداشت و مایل بوزارتش نبود وزارت یافت مقارن این احوال قشون فرانسه در دریای مدیترانه و کانادا و خاک آلمان شکست‌های بزرگ بقوای انگلیس داده و در حال پیشرفت بود چنانکه بعضی لشکر فرانسه را در دروازه لندن میدیدند یعنی در دشت «سالیسبوری»^(۱) ولی پس از چهار سال (اکتبر ۱۷۶۱) که پیت دوره وزارت خود را ختم کرد و مستعفی شد انگلیسها کانادا و هندوستان و تقریباً باقی مستعمرات را از چنگ فرانسویان خارج کرده بودند.

حکومت روزی که پیت از کار کناره جست یکسال از وفات ژرژ دوم

گذشته و سلطنت بنسوه او ژرژ سوم رسیده بود (۱۷۶۰).

انگلیس ژرژ سوم خیلی با اسلافش اختلاف داشت میخواست طرز

حکومتی را که سابقین مستقر ساخته بودند از میان بردارد از وقتی که سلاطین

خاندان هانور بر سر پادشاهی انگلستان نشستند قانون اساسی جدیدی بر مجموعه قوانین

اساسی انگلستان که یادگار قرون ماضیه بود افزوده نکردید. این مجموعه عبارت

بود از شارت بزرگ که ژان سان تر^(۲) در (۱۷۱۵) عطا کرد و قانون موسوم به

(۱) - Salisbury (۲) - Jean sans Terre

درخواست حقوق که یادگار عهد شارل اول است (۱۶۲۸) و قانون مستی به اعلام حقوق که در سال (۱۶۸۸) وضع گردید. اما علاوه بر این قوانین اساسی بمرور زمان رسوم و آدابی مستحکم شده بود که فقط بحکم سابقه منزلت قوانین موضوعه داشتند و بنابراین سوابق تاریخی قوای دولتی انگلیس مشترک میان شاه و وزرا و پارلمان بود.

شاه
شاه وزرا و عمال درجه اول دولت و صاحبمنصبان ارشد و غیره را اختیار و بکار منصوب میکرد. بنا بر تصویب وزرا قوانین موضوعه پارلمان را صحه میگذاشت و قوت قانونی میبخشید. عبارتی که شاه در روی قوانین مینوشت این جمله فراسه بود که از قرن سیزدهم و زمان سلاطین نورمان^(۱) بیادگار مانده و امروز هم متداول است: «شاه تصویب میکند» و عبارتی که بالاخص روی قوانین مالی مینوشت این جمله فراسه بود که اکنون نیز مرسوم است: «شاه از رعای صدیق خود متشکر و حسن نیت آنانرا پذیرفتار است و این قانون را تصویب میکند.» چون از سال ۱۷۰۷ بعد سلاطین کلیه قوانین را بلا استثناء صحه گذاشته و هیچیک را رد نمیکردند رسم بر این جاری شده بود که گویا صحه گذاشتن برای شاه اجباری است و حق رد قوانین را ندارد. شاه را اصولاً جایز الخطا نمیدانستند اگر دولت خطائی میکرد البته از ناحیه وزرا بود نه شخص پادشاه بنا بر این شاه انگلیس هیچ نوع مسئولیتی نداشت.

کابینه وزرا
شاه وزرا را از میان نمایندگان انتخاب میکرد چرا که حضور وزرا در موقع مذاکرات و رأی گرفتن در باب وضع مالیات و سایر قوانین لازم بود و جز وکیل کسی حق حضور در پارلمان نداشت بنابراین وزیر بایستی سمت نمایندگی هم داشته باشد تا بتواند در موقع رأی حاضر شود. طبعاً وزرا از دسته صاحب اکثریت انتخاب میشدند و تا زمانی که اکثریت مذکور بآنها اعتماد و همراهی داشت در مقام خود ثابت میماندند. وزرا هیئتی

تشکیل میدادند که بکابینه موسوم شده و یکی از آنان بعنوان رئیس الوزرا یا شخص اول بر آن ریاست میکرد. غالباً رئیس الوزرا لیدر وقائد اکثریت پارلمان نیز بود. چون زرژ اول و زرژ دوم هیچوقت در هیئت وزرا حضور بهم نمیرساندند سابقه بر این جاری شده بود که باید کابینه وزرا دور از حضور پادشاه تشکیل بیابد. رئیس الوزرا نتیجه مذاکرات را از طرف وزرا دیگر بعرض میرسانید وزرا مسئولیت مشترکی داشتند یعنی همه مسئول اعمال یکدیگر بودند. اگر رأی عدم اعتماد نسبت بیک یکی از آنها داده میشد وزرا بالا جماع بایستی استعفا بدهند. اگر وزیری متهم بتقصیری میشد مجلس عوام میتوانست اقامه دعوی نماید و مجلس اشراف بایستی محاکمه کرده حکم صادر کند. در مقابل این حق که مجالس داشتند وزرا هم میتوانستند پارلمانها را منحل نموده و تجدید انتخاب بعمل آورند. در این صورت اگر و کلائی انتخاب میشدند که نسبت بوزرا حسن نظر نداشتند هیئت دولت بایستی از کار کناره کند این طرز حکومت که وزرا از میان اکثریت پارلمان انتخاب شده و زمامداری نمایند موسوم است بحکومت پارلمانی و عبارت است از حکومت مملکت بوسیله نمایندگان اکثریت اهل مملکت.

پارلمان در قصر وست مینستر^(۱) لندن مقام داشت. مذاکرات و کلا تا اواسط قرن هیجدهم سری بود لکن بعدها منتشر گردید. تماشاگران که در اثنای مباحثات و مذاکرات در مقام خود جای داشتند چون نوبت برآی دادن میرسید بایستی از مجلس خارج شوند و تا سال ۱۷۷۱ جراید ممنوع بودند که شرح مذاکرات پارلمان را چاپ کنند.

پارلمان مرکب بود از مجلس اشراف (لردها) و مجلس عوام. انتخاب لردها با شاه بود و هر قدر اراده میکرد میتوانست منصب لردی عطا نماید. در سال ۱۷۱۴ عده نمایندگان اشراف ۲۰۸ نفر بود و زرژ اول و دوم نیز صد و پنجاه لرد جدید ایجاد کردند. منصب و لقب لردی موروثاً انتقال مییافت.

مجلس عوام تشکیل میشد از دو صنف وکیل و کلای ایالات و نمایندگان بلاد و قصبات. جماعۀ آنها ۵۵۸ نفر میرسید بعد از قانونی که استان هوپ وزیر وضع کرد مدت و کالت آنها هفت سال شد هر ایالت یا شهر یا قصبه ای دو نفر وکیل انتخاب مینمود. مجلس عوام با این طرز انتخاب کاملاً نماینده ملت انگلیس طرز انتخابات محسوب نمیشد. اولاً در خارج شهر تنها ملاک و متصرفان خالصۀ انتقالی و در شهر و قصبات فقط اعضاء اتحادیه ها و شهر نشینان معاف از مالیات حق انتخاب وکیل داشتند. در خارج شهر عدۀ متصرفان خالصۀ انتقالی روز بروز کم میشد زیرا که صنعتگران متمول که حق انتخاب در شهر نداشتند اراضی دهات را بقیمت گزاف خریده جزء ملاک معتبر محسوب میشدند و باین وسیله حق انتخاب می یافتند. نقص دیگر این بود که صورت قصبات و حوزه های انتخابیه در قرون وسطی مرتب شده و یادگار زمان شارژ بزرگ محسوب میگردد و آخرین اصلاحی که در آن کرده بودند در ۱۶۷۳ بود. بنابر این بلاد عظیمه مانند لیور پول و منچستر و غیره که در قرن هیجدهم بعمران و آبادی نایل گشتند در آن صورت منظور نبودند و نماینده نمیدادند. بالعکس بعضی از قصبات معمور و پر جمعیت قرون وسطی در قرن هیجدهم رو بخرابی نهاده و سکنه آن به پنج خانوار رسیده بود. قسمی که در تمامه جز یک نفر که حائز شرایط انتخاب کنندگی باشد وجود نداشت و همان یک نفر هم بحکم قانون دو وکیل انتخاب مینمود. مثلاً قصبه یا قریه الدسارم که پیت اول از آنجا انتخاب شد همین حال را داشت.

این قصبات خالی السکنه را قصبات فاسده میگفتند و غالباً ملک اشراف درجه اول بودند. یکی از اشراف موسوم به دوک و نیو کاسل (۱) بقدری از این قصبات فاسده داشت که ثلث نمایندگان مخصوص قصبات را او انتخاب میکرد. طبعاً کار بخرد و فروش میرسید. علناً بازار بیع و شری دایر میگردد و هر کس بیشتر میداد نمایندگان مال او میشد. قیمت هر کرسی گاهی بچهار هزار لیره بالغ میگشت. رو به مر فته از هشت میلیون جمعیت فقط صد و شصت هزار نفر حق انتخاب کردن داشتند و باقی مردم

(۱) - Duc de Newcastle

محروم بودند. در زمان پیت دوم سی قریه که جمعاً ۳۷۵ نفر انتخابات کنندگان داشتند شصت نفر نماینده بمجلس میفرستادند. چنین طرز انتخاباتی البته بایستی اصلاح بشود. اکثر مردم با این اصلاح موافقت داشتند معذک پیشنهادی که پیت در سنه ۱۷۸۵ ترتیب داد بتصویب نرسید و تاسنه ۱۸۳۲ بموقع اجرا در نیامد.

تشکیلات داخلی مجلس عوام و ترتیب اداری آن از اینقرار طرز عمل مجلس عوام بوده و هنوز هم هست: مجلس یکنفر ناطق برای اداره جلسه و ریاست انتخاب میکرد. این شخص نماینده تمام وکلا و خطیب عمومی بود. هر وقت نطقی لازم میشد او بایستی حرف بزند و سایر ناطقین هم که شروع بکلام میکردند. روی سخن باو داشتند. این ناطقین فقط در محل خود ایستاده و صحبت میکردند. منبر نطق خاصی در میان نبود. مجلس دستور اعمال و مذاکرات را خود تهیه میکرد. مسائل مهمه مخصوصاً طرح قوانین مربوطه بمالیه و تجارت قبل از مطرح شدن در مجلس در کمیسیونها تحت مطالعه قرار میگرفت و پس از ختم تحقیقات خبر آن بمجلس عمومی تقدیم میگردد. اخذ رأی بوسیله بلند کردن دست صورت میگرفت و اگر اشتباهی رخ میداد تمام نمایندگان از مجلس خارج شده و مجدداً باز میگشتند. موافقین از یک در و مخالفین از در دیگر و هنگام دخول شماره هر دسته را یادداشت میکردند. اگر مطلبی فوریت نداشت مجلس بزودی در آن رای نمیداد بلکه معمولاً طرحها و پیشنهادها را سه مرتبه تحت شور قرار داده و در سه جلسه بفاصله چند روز سه بار اخذ رأی میکرد. پس از اخذ رأی در مجلس عوام قانون بمجلس اشراف فرستاده میشد و عاقبت بعد از توشیح بصبح هما یونی قوت قانونی و قابلیت اجرا مییافت.

ژرژ سوم و سیاست شرایط انتخاب وکلا بطوریکه ذکر شد کار ژرژ سوم را که از سال ۱۷۶۰ تا ۱۷۸۳ در صدد تأسیس حکومت مطلقه شخصی او شخصی و تغییر حکومت پارلمانی بود آسان میکرد. ژرژ سوم خیلی با اسلاف خود اختلاف داشت. تولد و تربیتش در انگلستان صورت گرفته و از این جهت یکنفر انگلیسی واقعی بشمار میآمد. این پادشاه بیست و دو ساله

بسیار ساده بود و بهمان سادگی باقی ماند. او را بنجای صحرانشین تشبیه می کردند. شرافتمند و دارای رفتار پسندیده بود و از این لحاظ کاملاً با نیاکان خود اختلاف داشت هوش و فکرش محدود و خیره سری و استبدادش بکمال بود.



مادرش که زنی جاه طلب از اهالی آلمان بود شخصاً در تربیت فرزند مراقبت کرد تا زنده بود بر او تسلط کامل داشت و این فکر را در مغز پسرش جای داد که باید « پادشاه واقعی » بشود چند لحظه قبل از وفات پسر را گفت : « سعی کن که در پادشاهی لایق این عنوان باشی » قصد مادرش آن بود که ژرژ برخلاف اجدادش عملاً در سیاست دخالت کند و خود را بالاتر از احزاب و وزرا قرار بدهد یا بنابر قول گرین (۱) مورخ شاه رئیس - الوزراء مملکت بشود. معنی این اقدام تبدیل حکومت پارلمانی به سلطنت مطلقه شخصیه بود و ژرژ نهایت کوشش در نیل باین آرزو مینمود.

ژرژ سوم (۱۷۳۸-۱۸۲۰)
 ۶۰ سال در انگلستان پادشاهی راند
 در سنه ۱۸۱۰ مجنون شد
 تبدیل حکومت پارلمانی به سلطنت مطلقه شخصیه بود و ژرژ نهایت کوشش در نیل

باین آرزو مینمود.
 حزب توری در این مقصود با شاه مساعدت کرد زیرا که چون در سنه ۱۷۴۵ جا کویت ها یعنی طرفداران جاک سوم مدعی افساد و ارتشا سلطنت بکلی مغلوب و معدوم شدند امید حزب توری در

اعاده سلطنت استوارتها مقطوع شد و مجبور گشتند که بسلسله هانوری یعنی سلطان حاضر مملکت متوسل و متوجه شوند. جز اینهم وسیله ای نداشتند تا بارادیکر زمام امور حکومت را در دست بگیرند زیرا که متجاوز از هفتاد سال دستشان از هر منصب و مقام مهمی بریده بود. علاوه بر این چون مرام آنها عبارت بود از طرفداری قدرت ممتازه پادشاه، در این مورد از مساعدت بشهریاری که درصدد توسعه اقتدار خویش است و بعنوان خشک و خالی اکتفا نداشته طالب سلطنت حقیقی است نقضی در مرام آنها رخ نمیداد سهل است ماده اساسی مرام بموقع اجرا و عمل گذاشته میشد. پس زرژ سوّم از طرفی حزب توری را بحکم مرام خودشان بیاری خود آورد و از طرف دیگر چند نفر از حزب و یگک را نیز با خود مساعد گردانید باین طریق که طرز سیاست و الپول را یش کشید و دست بدامن ارتشا یا « خرید و جدان » زد. محض اینکه جمیع و کلا با او همداستان باشند شاه عموم منتخبین را ابتیاع کرد تا صمیمانه با او یار وفادار باشند و این را « حمایت مقام سلطنت » مینامند. شاه شخصاً هر روز بنا بر رائی که و کلا در مجلس میدادند صورت اسامی نمایندگان که بایستی پادشاه داد یا تنبیه نمود مرتب میکرد. مناصبی که مورد دخل بود بوکلای موافق عطا میشد و دیگران از آن مقامات محروم بودند. کار و قاحت بجائی رسید که در روزهای مهمّ قبلاً آراء را بوجه نقد میخریدند. بعضی جلسات مجلس باین ترتیب بیست و پنج هزار لیره استرلینگ برای شاه تمام میشد.

این طرز حکومت تقریباً از ابتدای سلطنت زرژ سوّم شروع شد و در این وقت پیت از وزارت افتاد و مقام او به گُردیوت (۱) شخصی شاه مرّبی سابق پادشاه تفویض شد. معذّاک نه سال طول کشید تا شاه هیئت وزرائی کامل عیار و مطابق دلخواه و آلت دست و مطیع اراده خویش بدست آورد. این کابینه که ریاستش با لرد نورث بود ۱۲ سال دوام یافت (۱۷۷۰-۱۷۸۲).

در سیاست خارجی این حکومت شخصی نتایج و خیمه داد و موجب عدم رضایت و اعتراض امریکای شمالی^(۱) که آنوقت مستعمره انگلستان بود گردید (۱۷۶۵ - ۱۷۷۴) و کار بجائی رسید که آن مستعمره دم از استقلال زد و بکمک فرانسه مستقل شده بممالك متحدہ امریکای شمالی موسوم گردید (۱۷۷۴ - ۱۷۸۳).

در داخله هم این سیاست شاه باعث مناقضات ملت و سلطنت شد و یکی از مواردی که کاملاً امیال ملت و مدعیات پادشاه باهم مقابله کردند قضیه وبلکس^(۲) است که هفت سال تقریباً طول کشید (۱۷۶۳ - ۱۷۶۹) و دو نتیجه از آن بدست آمد: یکی توسعه مطبوعات، دیگر اثبات لزوم تغییر طرز انتخابات.

قضیه وبلکس وبلکس نماینده مجلس عوام که مردی زشت اخلاق بود از رئیس الوزراء موسوم به بیوت تقاضا کرد که او را سفارتی بدهد چون مقبول نیفتاد برای ضدیت بارتیس الوزرا جریده ای بنام نورث برایتون^(۳) تأسیس کرد. این جریده اهمیت و مقبولیت تمام یافت. در آوریل سال ۱۷۶۳ وبلکس نطق پادشاه را انتقاد کرد عباراتی که در نظر پادشاه توهین آمیز بود. هیئت وزرا مشارالیه را توقیف نمود لکن چون توقیف موافق نظامات جاریه صورت نگرفت قضات محبوس را رها کردند ووزرا و مأمورین مربوطه را پیرداخت جریمه سنگینی محکوم ساختند. مردم شهرلندن را چراغان کردند نه محض خصوصیت و محبت به وبلکس بلکه برای اینکه میدیدند در این قضیه حق آزادی انتقاد و حریت مطبوعات در خطر زوال و حقوق آنها دستخوش استبداد است. دولت هم بسختی مشغول تعقیب قضیه شد و این بار لکت قانونی را کاملاً رعایت نمود. وبلکس که در این اثنا بفرانسه گریخته بود محکوم بمنع حضور گردید (فوریه ۱۷۶۴). مشارالیه در موقع انتخابات ۱۷۶۸ به انگلستان مراجعت کرد و از طرف یکی از مهمترین ایالات موسوم به میدل سکس^(۴) به عضویت مجلس عوام انتخاب شد.

(۲) - Wilkes

(۳) - North - Briton

(۱) - بفصل هشتم رجوع شود.

(۴) - Middlesex

شاه طرد و اخراج او را از مجلس خواست و پذیرفته شد و در حینى که ویلکس شخصاً بمحکمه رفته و سعی میکرد که خود را از محکومیت سابق الذکر مبرا سازد مجلس او را محکوم کرد و بحبس انداخت آنگاه انتخاب کنندگان بر ضد مجلس قیام کردند و آتش جدال بالا گرفت .

در مدتی کمتر از سه ماه (از فوریه تا آوریل ۱۷۶۹) سه مرتبه مجلس ویلکس را اخراج کرد و محرومیت او را از انتخاب اعلام نمود معذلتك سه مرتبه از طرف انتخاب کنندگان برگزیده شد و هر دفعه دارای اکثریتی بیش از پیش بود . عاقبت مجلس تهوّر بخرج داد و نمایندگی رقیب او را تصویب نمود .

ملت انگلیس با دقت و شوق تمام مراقب این جدال بود . اجتماعات عظیمه در هوای آزاد برای دفاع ویلکس تشکیل یافت زیرا که اهل انگلیس قضیه ویلکس را مربوط بهیئت جامعه و متعلق بآزادی و حقوق اساسی ملت میدانستند . دفعه اول کمکی که مردم باو کردند محض صیانت آزادی مطبوعات بود لکن این بار دفاع ملت برای حفظ حق انتخاب طبقه انتخاب کننده بود که مجلس میخواست حق انحصاری برگزیدن و کیل را از آنها سلب نماید . پیت که تازه بمنصب عضو دائمی مجلس اشراف رسیده بود و لقب لرد چام (۱) داشت مجلس عوام را در این رفتار غاصب حقوق ملت و پامال کننده قانون معرفی نمود و گفت « این مجلس نماینده حقیقی ملت نیست » و با این انتقادات فکر تغییر و اصلاح قانون انتخابات را در مردم ایجاد کرد . اهالی لندن ویلکس را بسمت مشاوران بلدیّه انتخاب کردند و در سال ۱۷۷۴ به بلندترین مقامات بلدی بالا برده ملقب به لرد مئیر (۲) شیخ البلد ساختند سال بعد ویلکس وارد مجلس عوام شد و ملت عاقبت الامر بر پادشاه غلبه نمود .

هیجانی که از قضیه ویلکس در انگلستان رخ داد موجب توسعه مطبوعات و تقویت مطبوعات گردید . در حینى که آتش جدال از

(۱) - Lord Chatham

(۲) - Lord Maire

دو طرف مشتعل بود مطبوعات استفاده عظیمی کردند و آن حق درج مذاکرات پارلمانی بود که تا آن زمان حق انتشارش را نداشتند و فقط گاهی مختصراً نتیجه مذاکرات مجلس را درج مینمودند آنهم از بیم اعتراضات در هزار پرده و بعنوان اخبار واصله از پارلمان ممالك موهمه مثلاً مذاکرات مجلس اشراف لی لی بوت (۱).

در ۱۷۷۱ مجلس عوام که گاهی از حدود خود تجاوز کرده بکارهائیکه در حیطه تکالیف او نبود دست میزد یکی از مدیران مطابع را بجرم انتشار مذاکرات پارلمانی حبس نمود. قضات لندن مداخله نمودند و محبوس را رهائی بخشیده در مقابل مأمور پارلمان را که برخلاف ترتیب بتوقیف اقدام کرده بود حبس نمودند. این واقعه موجب هیجان و شوق عمومی شد و چون مجلس درجه حرارت و اضطراب عمومی را ملاحظه کرد دست از تعقیب برداشت و اجباراً خاموشی گزید. از این تاریخ بیحد ملت انگلیس روز بروز مراقب سیر حوادث بود و از تصمیمات مجلس و دولت آگاهی یافته فوراً بقضاوت میپرداخت و با ابراز میل و اظهار اراده خویش پارلمان را مجبور میساخت که بخواهش او رفتار نماید. جراید مهمه که در آن زمان تأسیس یافت عبارت بودند از: نورث برایتون و مخبر عمومی (۲) در این جریده اخیراً بامضای مجعول جونیوس (۳) مقالات آتش باری بر ضد شاه و وزرا انتشار یافت که امروز جزء اسناد مهم ادبی محسوبند و تا حال کسی کشف نکرده است که اسم حقیقی نویسنده چیست. بعضی از روزنامه‌های بزرگ امروز انگلستان هم یادگار آن دوره هستند از قبیل تایمز، مورینگ پست، مورینگ کرونیکل و مورینگ هرالده (۴).

سقوط نورث
جنگی و تأثیر سلطنت شخصی پادشاه در انگلستان احزاب
و انتصاب پست دوم
در ایام جنگ امریکا (۱۷۷۴ - ۱۷۸۳) نظر بحوادث
بدسته‌های معین تقسیم شدند. بعضی از افراد فرقه ویک بحزب

(۱) - Lilliput

(۲) - Public Advertiser

(۳) - Junius

(۴) - Times, Morning Post, Morning Chronicle, Morning Herald.

توری ملحق گشتند و همچنین جمعی از ویک و توری باهم اتحاد کردند و دسته جدیدی تشکیل دادند .

یکی از جاعات متّحده مرگب از ویک و توری که عده ویک ها در آن بیشتر بودند را از صدارت ساقط ساخت (۱۷۸۲). متّحدین مزبور پیشنهادی تهیه دیدند راجع بکمپانی هندوستان که آن کمپانی را کاملاً تابع وزارت خانه قرار میداد و این پیشنهاد موجب شد که تمام تجار برضد متّحدین قیام کردند .



شاه این ناخشنودی تجار را بهانه کرد و وزیرا را باستعفا مجبور نمود و پسر لرد چثام را که به پیت دوّم معروف است و آنوقت بیست و چهار سال داشت (دسامبر ۱۷۸۳) بوزارت اختیار کرد . این انتخاب پادشاه قاعدتاً بایستی

پیت دوّم (۱۷۵۹-۱۸۰۶)

درس ۲۱ سالگی نماینده پارلمان و در ۲۴ سالگی صدراعظم انگلستان شد و قریب ۲۰ سال سلطان حقیقی آن مملکت و دشمن بزرگ فرانسه بشمار میآمد

موجب خرسندی عمومی بشود زیرا که پیت در طی سه سال نمایندگی با فصاحت بیان عامه را کاملاً فریفته و بخود متمایل ساخته بود و آثار صحت عمل و اراده و عزم

راسخ از جبین او ظهور کامل داشت . اما برخلاف این واقع شد اعضأ مجلس عوام اظهار خصومت شدید کردند و در ظرف سه ماه شانزده مرتبه آن وزیر جوان را در اقلیت گذاشتند .

معذلك علی رغم رسوم جاریه پیت استعفا نداد زیرا که میدانست افکار عامه با او همراه است تدریجاً مخالفت نمایندگان را محو و باطل ساخت و چون یقین حاصل کرد که غلبه محقق است بانحلال پارلمان مبادرت نمود . در انتخابات جدید دشمنان پیت ۱۶۰ کرسی پارلمانی را از دست دادند و عدهٔ آنها بسیار قلیل شد و اکثریت مجلس عوام هواخواه و فدائی پیت گشت (۱۷۸۴) . پس از این تاریخ و بلیام پیت که هم طرف توجه شاه و هم مورد اعتماد ملت بود تقریباً حکمران حقیقی مملکت انگلیس گردید و بیست سال بر آن مسند باقی ماند . در این مدت انگلستان وارد جنگهای خونین برضد فرانسه و تشکیلات انقلابی آن مملکت شد .

حریت
در انگلستان
باری بحران مشروطهٔ انگلستان که از سال ۱۷۶۰ شروع شد و اقداماتی که ژرژ سوم برای تأسیس سلطنت شخصی کرد عاقبت پس از بیست و چهار سال کشمکش بقلبهٔ حکومت پارلمانی خاتمه یافت . باید دانست که در سخت ترین وقت بحران که پارلمان در نهایت ضعف و شاه در کمال قوت بود باز دولت انگلیس را اگر با سایر دول آن زمان مقایسه کنیم خواهیم دید که بیش از سایر ممالک حکم قانون نافذ و هوس مستبدانه شاه بی تأثیر بوده است . برخلاف دول دیگر در انگلستان صورت خرج سالیانه را نمایندگان تعیین و تریب میدادند . اهالی از نعمت نظامات مدنی برخوردار و در ادارهٔ امور مملکت سهم و شریک و مال و عرض و حریت آنها در حمایت قانون از دست برد امنای دولت محفوظ بوده است . مثلاً در قضیهٔ وبلکس دیدیم که چون پارلمان او را برخلاف قانون توقیف کرده بود بیدرتک رهائی یافت و وزرائی که بچنین توقیف غیر قانونی حکم داده بودند از طرف قاضی بتأدیهٔ مجریمهٔ بسیار سنگینی محکوم گشتند در صورتیکه امروز هم حتی فرانسویان چنین مصونیت قانونی ندارند .

مقارن آن احوال در فرانسه یکی از نجبا^۱ و لتر را بچوب بست و چون او تقاضا نمود که از طریق عدالت یا بقوه^۲ قهریه چوب زننده را مجازات کنند خود را بزدانان افکندند. اتباع خارجه خاصه فرانسویانی که در انگلستان اقامت داشتند براسطه محاکم تشکیلات و انتظام امور این مملکت غبطه میخوردند. مونسکیو مینویسد: «هر فردی از افراد این کشور خود را سلطانی تصور میکند» آزادی نطق و تحریر و طبع و حق تجمّع و شرکت برقرار بود این دوحق اخیر را مثلاً فرانسویان در اواخر قرن نوزدهم توانستند بدست بیاورند. مشاهده حریت و مساوات انگلستان موجب شد که فرانسویان حکومت استبدادی پادشاه خود را کمتر تحمل نمایند. دارژانسون وزیر در سال ۱۷۵۱ مینویسد: «از کشور انگلستان نسیمی بجانب ما میوزد که آمیخته بحکمت و نوید حکومت آزاد و مبشر ختم دوره استبداد است». آزادی اسباب آبادی عمومی انگلستان شد. غنای اقتصادی فوق العاده این مملکت از قرن هجدهم خاصه از سال ۱۷۶۰ شروع گردید. کم کم این مملکت زراعتی مبدل بکشوری صنعتی شد. یکی از علل نیرومندی او ازدیاد نفوس بود که از ۱۷۰۰ تا ۱۷۸۰ مضاعف گردید. مخترعین طریقی یافتند که فلزات را در عوض آتش هیزم بوسیله ذغال سنگ ذوب نمایند و چون انگلستان صاحب معادن وافر ذغال سنگ است این طریقه بزودی رواج یافت و مملکت انگلیس را در صنعت فلز سازی بدرجه ای رسانید که مدتهای مدید هیچ دولتی رقیب او نمیشد. بعد از سال ۱۷۶۷ بحرای رودخانه ها را اصلاح و جداول بسیار حفر کردند و جدولی عظیم فیما بین شهر لیورپول و منچستر ساختند. باین ترتیب انگلستان دارای طرق و معابر کامل گردیده وسایل ارتباطیه بنحویتم فراهم شد و مصالح بنائی و مواد و اشیاء ثقیله که سابقاً حمل آنها بعلت گرانی و نبودن وسایط نقلیه بسیار دشوار بود بآسانی حمل و نقل گردید. در همین اوقات چندین ماشین پنبه زنی از جمله ماشین نخ تابی معروف به میول جنی^(۱) (۱۷۶۴ - ۱۷۷۶) اختراع شد. وات^(۲) نیز با تکمیل ماشین

(۱) - Mule-Jenny

(۲) - Watt

بخار وسیله تحريك آلات و اسباب سابق الذكر را فراهم آورد (۱۷۶۹-۱۷۷۹).
بهجت این دانشمند ماشین بخار که تا آزمان بازیچه‌ای بیش نبود و از اطاقهای
امتحان علما خارج نمیشد در دسترس عموم افتاد و سرچشمه جاویدان تولید قوی
و تحريك آلات گردید. با این اختراع وات مثل این بود که چندین میلیون کارگر
توانا تقدیم ملت انگلیس کرده است. باین ترتیب مردم انگلستان در تولید قوای
صنعتی ترقی عجیب و فوق العاده نمودند و از این حیث بر جمیع ملل عالم برتری یافتند.

فصل سوم

امپراطوری روسیه در قرن هیجدهم اصلاحات پتر کبیر

سلطنت کاترین دوم

در قرن هیجدهم نقشه سیاسی و توازن دول اروپای شمالی و شرقی کاملاً دیگرگون گردید و کمتر میتوان در تاریخ واقعه‌ای نشان داد که از حیث اهمیت و عظمت با این وقایع برابری کند. دو دولت یعنی روسیه و پروس قدم در مدارج ترقی نهادند و دو دولت دیگر یعنی سوئد و ترکیه روی بنقص و انحطاط گذاشتند. سوئد که در اواسط قرن هفدهم بر ممالک اطراف بحر بالتیک تسلط یافته و قریب پنجاه سال بزحمت بسیار این سلطه و اقتدار را حفظ کرده بود در این قرن قدرت مکتسبه را از دست داد. عثمانی هم که از اواخر قرن پانزدهم پیعده چشم اروپا را ترسانیده و برای ملل مسیحی خطری عظیم محسوب میشد با آنکه دوست سال تفوق خود را نگاهداشت در این قرن رو بضعف و انحطاط گذاشت. سومین مملکتی که در این عصر ضربت مهلك یافت لهستان بود که همسایگانش پروس و روس و اطیش آنرا تجزیه و تقسیم کردند.

روسیه که قبل از قرن هیجدهم در ردیف دول آسیائی محسوب میگشت در عهد سلطنت خاندان رومانف در صدد وصول بتمتدن اروپای غربی برآمد و در این قرن همدوش دول معظمه گردید. آن دولت پس از طی دو مرحله بسر منزل مقصود نایل شد: ابتدا بشمشیر پتر کبیر رشته اقتدار سوئد را در سواحل بحر بالتیک از هم کسبخت، سپس بتدبیر کاترین دوم^(۱) دولت لهستان را از صفحه سیاست محو کرد. پتر کبیر در حینی که روسیه را از حیث سیاست قرین دول اروپائی مینمود جد

(۱) - Catherine II

بلیغ داشت که رسوم و اخلاق ملت را کاملاً تغییر بدهد و تمدن اروپائی را براهل
روسیه تحمیل کند. کاترین دوم کارهای پتر را تعقیب نموده با تمام رسانید.

تسار فئودور^(۱) سومین پادشاه سلسله رومانوف در سال ۱۶۸۲
طفولیت

بلا عقب فوت شد. برادری داشت پانزده ساله ایوان نام که
پتر اول عاجز و علیل و تقریباً ابله و احمق بود. اما برادر صلبی او پتر

که طفل نه ساله از بطن زن دوم تسار آلکسیس^(۲) بود مغزی هوشیار و دلی بیدار
داشت. تسار متوفی غیر از این دو برادر چندین خواهر نیز داشت از جمله صوفی
که دختری ۲۶ ساله و بسیار جاه طلب بود. بوئیارها^(۳) چنین مصلحت دیدند
که پادشاهی از آن پتر باشد و تا بسن رشد نرسیده است مادرش زمام امور را
در دست بگیرد. اما صوفی سترلتسی^(۴) ها را بشورش تحریک نمود و ایوان را
در عنوان سلطنت با پتر شرکت داده خود نیابت سلطنت یافت و هفت سال در آن
مقام باقی ماند.

این کودتائی که صوفی کرد بنفع پتر تمام شد و باب سعادت را بر روی او
بگشود پس از این واقعه پتر از قصر سلطنتی کرملین^(۵) که بمنزله سیاه چال
اولاد تسار بود و یکی از مورد خین روسیه آنرا «قصور زندان» نام نهاده است رهائی
یافت و از تربیت و تعلیمی که اولاد تسار در این قصر مییافتند و در نتیجه خوی
حیوانات و درایت احمقان میگرفتند معاف شد. خواهرش او را به پیر آب -
راجنسکوی^(۶) که قریه ای بود در مقابل دروازه شهر و تقریباً مجاور با محله خارجیان
مسکو فرستاد. این محله اسلوبودا^(۷) نام داشت و اتباع خارجه مجبور بودند
فقط در این محله مسکن اختیار کنند. سکنه این محله بسیار مختلف و مختلط
بود. اتباع آلمان و اکوس و هلند بیش از سایر ممالک در آن جا مقام داشتند.
سیاستیون و سرمایه داران معتبر و معماران و صاحب منصبان نظامی که منتظر شغل بودند

(۱) - Le tsar Féodor (۲) - tsar Alexis (۳) - Boiards (۴) - Streltsi

(۵) - Kremlin (۶) - Préobrajenskoie (۷) - Sloboda

و پیشه‌وران و عتق کثیری از مردمان فرومایه و در بدر در پهلوی هم منزل گرفته بودند. پتر با چند تن از خارجی‌ان آشنا شد. ابتدا دو نفر هلندی را شناخت یکی معماری موسوم به تیمرمن^(۱) که مختصری از مبادی علوم باو آموخت. دیگر نجاری براند^(۲) نام که محض تفریح خاطر پتر کشتی کوچک شراعی ساخته و در آب مردابی افکند و این اولین سفینه‌ای بود که تزاری از تزاران روس در آن مینشست. اما پتر سربازی را بیش از ملاّحی دوست داشت. با مهران اصطبل امپراطوری (که سه هزار اسب در آن بود) و با شاگرد آشپزها و اطفال همسال خود و عتدای از جوانان خارجی فوجی بعنوان بازی ترتیب داد (۱۶۸۲). این فوج تدریجاً رو باز یاد گذاشت تا اینکه هفت سال بعد لشکری آراسته شد دارای پیاده و سواره نظام و توپخانه و در واقع اولین هسته سپاه کشونی روسیه گردید. روزی محض امتحان یکی از قلاع واقع در قریه حمله بردند و آنرا فتح کردند. بازی این اطفال جدی بود پس از هر جنگی که واقع میشد چندین مجروح و گاهی مقتول در میدان جنگ میماند چون خبر بصوفی خواهر پتر میرسید میگفت «طفل است بازی میکند»

در ماه اوت ۱۶۸۹ که آن طفل جوانی هفده ساله شده بود جلوس باو خبر دادند که خواهرش صوفی پس از آنکه خود را ملکه پتر اول روسیه خوانده عزم جزم کرده است که مادام العمر سلطنت را در دست خویش نگاهدارد. پتر بکمک همبازی هایش از حقوق خود دفاع نمود. استرلتسی‌ها که حامی صوفی بودند خود را کنار کشیدند و او را بی‌یاور گذاشتند. پتر خواهر را در یکی از صوامع محبوس کرد و خود زمام امور را در دست گرفت (سپتامبر ۱۶۸۹). این مصادف بود با سالی که گیوم دورانت انگلستان را منقلب ساخت و لوی چهاردهم جنگ معروف بدلیک دو کسپورک^(۳) را شروع نمود.

پتر بمحض اینکه مالک القاب روسیه شد بیش از پیش بمحلّه اسلو بودا آمد

(۱) - Timmerman (۲) - Brandt (۳) - Ligue d'Augsbourg

و رفت کرد و رابطه مستحکم با بعضی از خارجیان ساکن آن جابست مخصوصاً با گوردون^(۱) و لوفور^(۲). گوردون از نجبای قدیم اکوس و از سرهنگان قشون اطیش بود که سی سال اخیراً در مسکو بسر میبرد. چون روسها او را مرد جنگ میدانستند صوفی او را در یکی از جنگها سرداری لشکر داد. لوفور پسر دوافروشی بود از اهل سویس که برای تحصیل معاش بروسیه آمده و پانزده سال مانده بود او نیز مثل گوردون در قشون خدمت میکرد و چون ثروتی هنگفت داشت مهمانیهای بزرگ بخارجیان هم محلّه خود میداد و پطر هم هفته چند روز خود را بخانه او دعوت میکرد و در آنجا نخستین بار منظرهای از تمدن و عیش و عشرت اروپائیان را مشاهده کرد و تفاوت آنرا با زندگانی اهل روسیه دریافت.

ارتباط پطر با اروپائیان مقیم مسکو اساسی ترین وقایع دوره جوانی و مهمترین حادثه تغییر دهنده زندگانی او محسوب میشود. از این اروپائیان کمی لغت آلمانی و هلاندی و قدری از مبادی حساب و هندسه و سایر علوم را آموخت و این معلومات در بچه‌ای از تمدن مغربی بر روی او باز کردند بقسمیکه مغز جوان او فریفته شده در همان اوقات با خود عهد کرد که حتی الامکان بهتر با آن تمدن درخشان آشنا شود و ملت نیمه آسیائی خود را هم طوعاً و کرهاً همراهی کند.

مقاصد پطر
محض حصول باین مقصود بایستی روسیه سهولت و آزادی کامل بتواند با مغرب زمین مرتبط گردد. لکن دولت سوئد ایالات لیونی و استونی و انگری و کلرلی و فنلاند را در تصرف داشت و میان روسیه و بحر بالتیک حائل بود. دولت عثمانی نیز مصعب رود دنیپر و رود دون را متصرف بود و مانع از ورود کشتی روسیه ببحر سیاه میشد. لهستان هم روسیه را از اروپای مرکزی جدا میساخت. پطر کبیر میگفت از میان یکی از این سه دیواریکه سوئد و عثمانی و لهستان بین ما و اروپا کشیده‌اند بایستی «پنجره‌ای باز کنیم». پس انجام دو کار لازم بود: تبدیل کیفیات داخلی و تغییر اوضاع خارجی روسیه

(۱) - Gordon

(۲) - Lefort

و پتر در مدت سی و شش سال سلطنت (۱۶۸۹ - ۱۷۲۵) هم خود را مصروف نمود که این دو مقصود را با هم پیش ببرد و هر دو را یکدفعه قرین انجام سازد. **شخص و اخلاق** پتر از مردانی است که میتوان گفت از وجود آنان تغییری در روی کره زمین حاصل شده است. پس لیاقت دارد که احوال پتر
 او را قدری مفصلتر بنگاریم.

پتر مردی عظیم الجثه بود قامتش بدومتر و چهارسانتیمتر میرسید. حرکاتی چست و چالاک و پستی مختصر خمیده داشت. قوت او مثل پهلوانان افسانه بود. در مهمانی اکوست درسا کس پادشاه لهستان بشقاب نقره مقابل خود را برداشته و چون موم بدور انگشتان پیچید. تحمل او در خستگی خواه از زحمت و خواه از افراط در شرب و غیره بحدی است که بصورتی گنجد. گاهی اتفاق میافتاد که يك شبانه روز حتی چهل و هشت ساعت بلاانقطاع در میخانه ای بشرب شراب باؤد کا (عرق روسی) مشغول میشد و چون بیرون میآمد سه چهار ساعت بیشتر استراحت نمیکرد و همین مقدار راحتی برای رفع کسالت و تجدید نشاط او کافی بود. بنیه ای داشت که از هیچ صدمه ای بستوه نمیآمد قوت و فعالیت از سر تپای او ظاهر بود کار و کوشش برای او همانقدر لزوم داشت که تنفس برای دیگران لازم است و غالباً اعمال او مثل عمل تنفس انجام میگرفت یعنی بی تفکر و تأمل لحظه ای نمیتوانست بیکار بنشیند دائم در حرکت بود و از این سرحد بسرحد دیگر مملکت سیر مینمود یا فرمان صادر میکرد یا لشکر عرض میداد یا کشتیرانی مینمود یا نقشه شهر میکشید یا در کارخانه های ساحلی تیشه ورنده برداشته نجاری میکرد. در کار بنائی عمارات مداخله داشت با علما بشریح اجساد، با سلمانیهاتر اشیدن ریش، با خیاطان بپردن لباس اشتغال میوزید بدست خود ریش و لباس روسهای کهنه پرست را کوتاه میکرد که شبیه باروپائیان شوند هنگام لزوم در میر غضب خانه بشکنجه محبوسین و بریدن سرمقصرین بوسیله آلات مختلفه سیاست، مشغول بود.



پتر کبیر در سن ۲۶ سالگی
(۱۶۷۲ - ۱۷۲۵)

پتر قریحه و رفتار وحشیان داشت تا گهان چنان بخشم میا مد که هر کس راحتی سفرای خارجه که در مقابل خود میدید میزد. بکر و زسفر هلا اندر ایاد مشت گرفت و ملازمی را که سرعت کلاهش را برنداشته بود بضرب عصا هلاک کرد. از مسخرگیهای بسیار پست و بازیهای مضحك عامیانه که گاهی بجا های ناپسند و زشت میرسید خوشش میآمد؛ در سفر اروپا عماراتی را که میزبانان منزل او قرار میدادند بیاد غارت میداد؛ پنجره را خراب میکرد، مبل و اثاثیه را میشکست؛ تابلوهای نقاشی را میدرد

و اشیائی را که میپسندید بر میداشت و اگر کسی مانع میشد آنها را ضایع و خراب مینمود. این کار چنان بالا گرفت که پادشاهان اروپا که اموال خود را دوست داشتند مثل فردریک گیوم اول پادشاه پروس چون از مسافرت پتر در سن ۱۷۱۸ خبردار شدند عماراتی را که برای پذیرائی او مهیا کردند قبلاً امر دادند که آنچه اشیاء تجملی در آن است بمحل دیگر انتقال بدهند که از دستبرد پتر مصون باشد.

هوش تند پتر کبیر شبیه بهوش مخصوص وحشیان بود که بسوق طبیعی مفید را از غیر مفید فوراً تمیز میدهند و قیمت عملی هر چیز را بر سرعت ادراک میکنند لکن نمیتوانست از ظواهر با عمق مسائل فرو رود و باین جهت چیزهای جدیدی را که بر مملکت خود وارد و بر مردم تحمیل کرد نتوانست با اوضاع خاص روسیه وفق بدهد و مناسب احوال روسها در اخذ آثار تمدن انتخابی بعمل آورد فقط

تقلید میکرد و غالباً تقلید هایش سطحی بود. بقول والیس زوسکی^(۱) نویسنده روسی کارهای پتر « مثل منتبت کاری و ظاهر سازی » از ابتکار خالی و عاری بود و فی الحقیقه چون کار اصلاحات بانجام رسید روسیه دارای قشونی آلمانی و جهازاتی هلندی و اداراتی سوئدی گردید. بازار آثار توحش که در پتر دیده میشد فقدان نظم و ترتیب و عجله در مبادرت به همه چیز و بی صبری در اتمام همه کار بود.

ممذلك این مرد وحشی از بزرگان عالم بود از علائم بزرگی او بقای عزم و کوشش متمادی و مستمر در انجام مقاصد را باید شمرد. نه از شکست خارجی نومید میشد، نه از توطئه داخلی میترسید، نه از تنبلی و سستی زیردستان خسته و دلسرد میکردید. همیشه بمحض شکست خوردن قوه سعی و مجاهدت او تجدید و تحریک میشد اصرار در کار و نیروی طبیعی بالاخره جمیع موانع را از پیش پایش برداشتند. برای اینکه کاملاً بدانیم که ابرام و اصرار او در کار بچه پایه و چه اندازه بود لازم است باین عبارت دقت نمائیم که از قول پتر نقل میکنند که بعد از یکی از سخت ترین مغلوبیت های خود بر زبان رانده است: « سوئدی ها دیرزمانی ما را شکست خواهند داد لکن عاقبت از بس ما را شکست میدهند طریق شکست دادن را بما میآموزند. »

دیگر از علامات بزرگواری او این بود که میزان و ظایف پادشاهی را احساس میکرد و در امر مملکت داری خود را زیر بار مسئولیتی گران میدانست و حتی المقدور این نظر بلند را باعمل توافق میداد. پتر نیز مثل لوی چهاردهم خود را صاحب اختیار مطلق و مالک مال و جان رعابای خویش دانسته و مانند او « هر چیز را از لحاظ نفع مملکت ملاحظه میکرد » اما از این حیث پتر از آن سلطان بزرگ فرانسه بالاتر بود که خود را اولین خادم مملکت میشمرد و کلیه قوی و وسایل و جمیع فکر و هوش و تمام نیروی کار و حیات خویش را وقف خدمت مملکت ساخته بود و فقط شخصی که از حیث عظمت فکر و بلندی همت در آن عصر باو میرسید

فردريك كيوم صاحب پروس و براندبورگ بود. بمحض اينكه صوفي در صومعه
 بزرندان افتاد و زمام اختيار بدست پتر در آمد نخستين كارش اين بود كه ميراث
 پدري را به مملكت بخشيد. اين بخشش عبارت بود از پنجاه هزار خانوار و دويست
 هزار روبل عايدى ساليانه كه بحساب امروز به سه ميليون فرانك بالغ ميشود.
 فقط مزرعه اى داراى هشتصد نفر رعيت براى خود نگاهداشت كه از عوايد آن و
 مواجبي كه دولت در عوض خدماتش ميداد معاش ميكرد و اين مواجب از اينقرار
 بود: چند وقت ۲۶۶ روبل ميكرفت بنام استاد نجار يعنى بعنوان خدماتى كه در
 نجارخانه دولتى انجام ميداد و ۴۰ روبل بنام پتر ميخالويچ از صندوق نظام باو
 ميرسيد و پس از آنكه در قشون بدرجه سرهنكى ارتقاء يافت (سنه ۱۷۰۷) اين
 حقوق بمبلغ ۴۶۰ روبل بالغ شد. نظر باین قلت عايدات تسارلباس ژندهاى دربر
 ميكرد و به قبائى از ماهوت مندرس ساده و چكمه پاره پاره و جورابى خاكستري رنگ
 پرازوصله و پينه اكتفا ميكرد و باز بسبب همين فقرمالى اشخاصى را كه ميخواست
 ملاقات نمايد نزد خود نميخواند بلكه بخانه خدمتگزاران عزيز خویش دعوت ميكرد
 از قبيل منچيكوف^(۱) كه سابقاً شاگرد شيرينى پز بود و لوفورو كوردون وغيره
 و مصارف مهمانى را صاحب خانه ميپرداخت. پتر يك دينار از وجوه مملكتى را
 جز در راه مملكت بمصرف نميرسانيد و يكشاهى براى كسب لذات و اراضاى هوسهاى
 خویش خرج نميكرد. در شب تاجگذارى بعضى از زينتهاى نقره اى كه موقتاً
 بلباس رسمى او دوخته بودند بزمين افتاد پتر بخشم تمام فرياد برآورد: «آه كه
 در وقت جاروب كردن اينهارا با خاك بدور خواهند ريخت در صورتيكه با اين نقره
 ممكن بود مواجب يكى از نظاميان خود را بپردازم!» با اين صرفه جوئى و خرده بينى
 كه موجب خنده سياستمداران آن عهد اروپا ميشد روسيه تدريجاً صاحب قشون
 برى و بحرى گرديد و دو وسيله مؤثر ترقي خویش را بدست آورد.

(۱) - Menchikoff

جنگ با عثمانیان
 پنج سال اول سلطنت پتر ایام خوشگذرانی بود که از جمله
 عرض لشکر و مانور و مشق نظامی را باید شمرد در این زمان
 میل مسافرت به اروپا و مطالعه اوضاع آن سامان در پتر پیدا
 شد. اما قبل از مبادرت بسفر لازم دید که کاری بزرگ و درخشان بکند تا در
 اروپا معروف او باشد از این رو در سنه ۱۶۹۵ نظری سیاست خارجی انداخته
 و سعی کرد که از سمتی به اروپا راهی باز کند و این منظور جز با گرفتن یکی
 از بنادر متعلقه بسوئد در بحر بالتیک یا از متصرفات عثمانی در سواحل بحر سیاه
 صورت انجام نمیدیافت.

پتر بدو جهت حمله به عثمانی را مقدم داشت نخست آنکه عثمانیان را ضعیف تر
 از سوئدی ها میدانست زیرا که سلطان عثمانی با اطریش و ونیز جنگ داشت
 دوم آنکه عثمانیان مسلمان بودند و کینه آن دولت اسلامی که شهر قسطنطنیه یعنی
 مرکز مذهبی ارتدوکس ها را در تصرف داشت عمیق ترین کینه های ملی اهالی روسیه
 مخصوصاً پیروان مذهب ارتدوکس محسوب شده و هنوز هم میشود. بنابراین جنگ
 با عثمانی مقبول عامه و بمثابه جهاد بود.

فتح آزوف
 پتر بر آن شد که بندر آزوف را در مصب رود دون به چنگ
 آورد. در نخستین جنگ که لشکر روسیه فقط از راه خشکی
 حمله بردند مجبور بمقرب نشینی گشتند (۱۶۹۵). تسار سفاین چند نهیه دید و سال
 بعد از طریق آب نیز قلعه آزوف را در محاصره افکند و در (ژوئیه ۱۶۹۶)
 مفتوح ساخت.

فتح آزوف در سر تاسر اروپا مشهور گردید. در این لشکر کشی گوردون و لوفور
 فرماندهی داشتند و پتر که آنوقت ۲۳ ساله بود در یکی از چهار فوج طرز اروپائی
 خود سمت توپچی ساده ای داشت. پتر تا آخر سلطنت همین سادگی و احتیاط و فرد تنی
 را حفظ کرد مثلاً در ترقیات نظامی درجه بدرجه مطابق قواعد معموله بالا رفت
 تا بر تبه سرنهنگی نایل شد و در هیچ جنگی شخصاً فرمان نمیداد.

جنگ با دولت

نسخیر آزوف با وجود تمام اهمیتش روسیه را بطور خیلی ناقص به اروپا متصل میساخت. قلعه آزوف در پشت دو بندر مسدود و محصور

سوئد

بود یکی دریای آزوف، دیگر بحر سیاه که عثمانیان در قسطنطنیه گذرگاه آنرا در اختیار خود داشتند بعلاوه جمیع سواحل بحر سیاه در تصرف عثمانیان بود و بالعکس بحر بالتیک فیما بین آلمان و لهستان و سوئد و دانمارک مشترك بود و جنبه بین المللی داشت و بنابراین رسیدن بباتیک در نظریط خیلی مفیدتر از بحر سیاه میآمد. پس چهار سال بعد از آنکه دیوار عثمانیان را از جانب دریای سیاه سوراخ کرد روی بجانب بالتیک آورد که در حصار سوئدی هانیز رخنه ای بکند. جنگی که در این طرف شروع شد بیست و یکسال دوام یافت از سال (۱۷۰۰ تا ۱۷۲۱).

دولت سوئد

گوستاو آدلف^(۱) پادشاه سوئد در قرن هفدهم آرزو داشت که بحر بالتیک دریاچه سوئدی باشد یعنی تمام سواحلش بتصرف سوئد در آید و آن دولت تقریباً آرزوی پادشاه سابق خود را بر آورده و بر آن دریا مسلط شده بود. در ساحل شرقی فنلاند و انگری^(۲) و کارلی^(۳) را از دولت مسکوی (یعنی روس) گرفت و ایالات لیونی^(۴) و استونی^(۵) را از لهستان در ربود. در ساحل جنوبی یعنی در خاک آلمان مصب رود اُدر^(۶) و استرال سوند^(۷) و یمرانی^(۸) شرقی را مستخر ساخت و ناحیه اسکانی^(۹) یعنی منتهی الیه جنوبی شبه جزیره اسکاندیناوی را در مقابل تنگه ای که بحر بالتیک را باوقیانوس اطلس متصل میسازد بعلاوه چند جزیره از قبیل گوتلاند^(۱۰) و داکو^(۱۱) و اوسل^(۱۲) از دولت دانمارک گرفت.

اتحاد برضد سوئد

دولتی که ایالات و نواحی مذکوره را از دست داده و مغلوب سوئد شده بودند طبعاً کینه دولت غالب را در دل گرفته در پی فرصت میگشتند و این فرصت در اواخر قرن هفدهم بدست آمد چه در این وقت (۱۶۹۹) شارل دوازدهم پادشاه سوئد بیش از هفده سال نداشت و طفل محسوب

- | | | | |
|-----------------------|-----------------|-----------------|-----------------|
| (۱) - Gustave Adolphe | (۲) - Ingrie | (۳) - Carélie | (۴) - Livonie |
| (۵) - Esthonie | (۶) - Oder | (۷) - Stralsund | (۸) - Poméranie |
| (۹) - Scanie | (۱۰) - Gottland | (۱۱) - Dago | (۱۲) - CEsel |

میشد. پس بطر
 اوّل تسار روسیه
 و اگوست دوّم
 پادشاه لهستان که
 انتخاب کنندۀ
 ساکس نیز بود و
 فردریک چهارم
 پادشاه دانمارک
 عزیمت بر آن
 نهادند که باشارل
 دوازدهم پنجه
 در انداخته و
 مشترکاً آن
 جوان را از میان
 بردارند پس سه
 پادشاه سابق الذکر
 برای حمله بسوئد
 سه عهد نامه در
 کپنهاگ و مسکو
 بستند (۱۶۹۸) -



۱۷۰۰) و در

سنه ۱۷۰۰

شارل دوازدهم (۱۶۸۲ - ۱۷۱۸)

خصوصت آغاز نهادند. پتر لشکر به لیونی کشیده شهر ناروا (۱) را محاصره کرد.

(۱) - Narva

ناروا اما از قضا پادشاه هفده ساله سوئد جوانی تیز هوش و دلوری
 ذاتاً سلحشور و بی باک بود. بواسطه سرعت حرکت و شدت
 حمله تمام دشمنان را بیچاره کرد. در ماه مه ۱۷۰۰ ناگهان لشکریبای حصار کپنهاگ
 آورد و دانمارکی‌ها را بمقدور ارداد تر اوندال (۱) مجبور کرد و در ماه نوامبر باستغلاس
 شهر محصور ناروا شتافت و با کمتر از نه هزار نفر که دوروز بدون راحتی طی مسافت
 کرده بودند بصوف خصم حمله برد و چون برف و مه نیز از طرفی کار را بر دشمن
 تنگ کرده بود چهل هزار قشون روس را که قسمت عمده آن هنوز بترتیب نظام
 اروپائی آشنائی نداشتند در ظرف نیم ساعت درهم شکست.

نخستین اگر شارل پس از این فتح نمایان بروسیه روی می‌آورد پطر
 در خطر عظیم می‌افتاد اما پادشاه سوئد بجنگ لهستان شتافت
 فتوحات روس و در مدت شش سال از ۱۷۰۱ الی ۱۷۰۶ بتعاقب پادشاه
 آن مملکت پرداخت. نخست او را از لهستان آواره کرد و استانیسلاس لکزینسکی
 رادر (ژوئیه ۱۷۰۴) بجای او سلطنت داد سپس پادشاه فراری لهستان را در ایالت
 ساکس که حوزه انتخاب او بود تعقیب کرد و او را مجبور نمود که استانیسلاس را
 بیادشاهی لهستان بشناسد (سپتامبر ۱۷۰۶).

پطر از این شش سال فرصت استفاده کامل کرد. شکست ناروا بهیچوجه اسباب
 دلسردی او نشده بود و چون میدانست که شارل دوازدهم در اینموقع چه اوقات
 گرانبھائی را ضایع و تلف می‌سازد لاینقطع موجبات گرفتاری او را فراهم می‌آورد
 و هر قدر اگوست پادشاه لهستان شکست می‌خورد پطر مجدداً او را بمال و لشکر
 مدد میکرد و خود بتقویت و ترقی قشون همت میگماشت و محض آسانی اخذ
 نفرات لشکری خدمت نظام اجباری را مرسوم کرد و برای تهیه توپ باوجود همه
 و ممانعت روحانیون ناقوسهای کلیسا را ذوب نمود و بلاد رنگ لشکر بجانب بحر
 بالتیک رانده ایالات انگری و لیونی و استونی را مستخر ساخت (۱۷۰۱ - ۱۷۰۴).

در این اوقات شارل باصرار و جهد هر چه تمامتر در صدد خلع پادشاه لهستان بود از دشمن بزرگ خود غفلت داشت. پطر در ۱۶ مه ۱۷۰۳ در اراضی که تازه از دشمن گرفته بود یعنی در ساحل رود نوا (۱) و منتهی الیه خلیج فنلاند شالوده و اساس پایتخت جدید خود موسوم به سن پترزبورگ و قلمه کر نشاند (۲) را میریخت و در عین حال چون میدانست که شارل دوازدهم او را آسوده نخواهد گذاشت به تحکیم قلاع جنگی آن نواحی میپرداخت.

حمله بروسیه این حمله در ژانویه ۱۷۰۸ شروع شد. شارل با ۳۳ هزار نفر روی بروسیه نهاد پطر درخواست صلح کرد و متمهّد شد پولتاوا (۳) که تمام ایالات مفتوحه را به شارل پس بدهد مشروط بر اینکه بندری از بنادر بالتیک را باو واگذارد. اما شارل در پاسخ گفت: «در مسکو قراری خواهیم داد.»

پس پطر همان خدعه ای را که چندی بعد در (۱۸۱۲) اخلافش نسبت به ناپلئون کردند پیش گرفت یعنی از جنگ روی بر گردانده بداخله روسیه گریخت و در راه هر چه آذوقه که حملش مقدور نبود ضایع کرد و چیزی از پس خود بجای نگذاشت. لشکر سوئد بی آذوقه و بی منزلگاه مراحل دراز میپیمودند و درمانده و مفلوک میشدند. شارل بجای اینکه مستقیماً بسمت مسکو براند روی بجانب جنوب و ایالت اوکرانی نهاد چه یکی از رؤسای طایفه قزاق بمدد خود آماده سازد دعوت کرده بود و شارل امید داشت که تمام طوایف قزاق را بمدد خود آماده سازد لکن ماز پایش از سه هزار سوار بیاری او نیاورد. لشکری که بریاست یکی از بهترین صاحبمنصبان شارل دوازدهم موسوم به لوون هویت (۵) بمدد میآمد در کنار رود دنیپر شکست خورد و تمام لوازم و آذوقه جنگی خود را از دست داد (نهم اکتبر ۱۷۰۸). زمستان معروف ۱۷۰۹ در روسیه بسختی هر چه تمامتر شروع گردید. هزاران نفر از لشکر سوئد تلف و تمام اسبان قشون هلاک شد و توپها در صحرا

(۱) - Néva (۲) - Kronstadt (۳) - Poltava (۴) - Mazeppa (۵) - Lœvenhaupt

ماند بجز چهار عدد که هر قسم بود با خود میبردند. وقتی که این لشکر در مانده و خسته بیای قلعه کوچک پولتاوا رسید بیش از ۱۹۰۰۰ تن از آن باقی نبود (مه ۱۷۰۹) بطر با شصت هزار نفر و ۷۲ توپ در رسید و روز هشتم ژوئیه ۱۷۰۹ جنگی خونین و صعب روی داد. تسار شخصاً ریاست فوج پیاده را داشت و جانبازی میکرد. لشکریان سوئد که بار و نشان تمام شده بود بجنگ تن بستن و سر نیزه و شمشیر پرداختند و در اندک وقتی همه با کشته و یا اسیر گشتند. خود شارل در این جنگ شرکت نداشت چرا که دهم روز قبل گلوله پاشنه پایش را شکسته بود و نمیتوانست سوار شود. از بیم گرفتاری جمعی از سپاهیان او را بر چهار چوبی نهاده بنزدیکترین سرحدات خاک عثمانی که (بندر) نام داشت رسانیدند. شارل پنج سال در این مکان توقف نمود (۱۷۰۹-۱۷۱۴).

کمتر جنگی چنین نتایج مهمه داشته است. بیک ضربت شوکت و قدرت سوئد بخاک افتاد و دیگر بر نخاست و روسیه نخستین دولت اروپای شمالی و خطرناک گهانی ممالک اروپا گشت. آلفرد رامبو^(۱) مبالغه نکرده است در این کلام که گوید: جنگ پولتاوا در تاریخ عمومی مبدأ جدیدی محسوب میشود.

تجدید جنگ معذک نزدیک بود که دو سال بعد نتایج فتح پولتاوا در یک روز بر باد برود. عثمانیها بتحرک شارل دوازدهم و تأیید و مساعدت سفیر فرانسه بروسیه اعلان جنگ دادند (نوامبر ۱۷۱۰). بطر بشتاب تمام حمله ور شد و چون تصور میکرد که جمع کثیری از مسیحیان خاک عثمانی بمدد او قیام خواهند کرد متهورانه بسایالت مولداوی^(۲) داخل شد و تا ساحل رود پروت^(۳) پیش راند. در آنجا قشونش که قسمتی از قحط آنوقه تلف شده بود دچار لشکری پنج برابر از او تر شد. بطر هلاکت و شکست را در برابر میدید ناگاه بخاطرش آمد که از فساد اخلاق و رشوه خواری تر کها استفاده کند زش کاترین هم با او مساعدت کرد. این کاترین ابتدا پرستار اطفال

(۱) - Alfred Rambaud

(۲) - Moldavie

(۳) - Pruth

وچندی «مترس» و شش ماه قبل زن پطر شده بود. در این گیرودار هر چه الماس باخود داشت به تسار داد و نیز هر قدر طلا در اردو بود گرفته بر آن افزود و بفرمانده اردوی ترك كه وزیر اعظم محمد بلتجی بود تقدیم داشت. این هدیه با «بخشش» دویست هزار روبل وزیر اعظم را بمذاكره و آشتی مجبور نمود و عهدنامه معروف به پروت منعقد شد باین ترتیب پطر و لشکریانش از خطر جستند و بندر آزوف مجدداً جزء ممالك سلطان عثمانی شد (۲۳ ژوئیه ۱۷۱۱).

انهدام امپراطوری پطر قوای خود را بجانب بالتیک متوجه ساخت. بمحض ختم جنگ پولتاوا متحدین سنه ۱۷۰۰ تجدید اتحاد کردند. سوئد امپراطور و فريديك گيوم اول پادشاه پروس نیز بسلاطین سابق الذکر ضمیمه شدند و دندان برای دریدن شکار خود یعنی مملکت سوئد نیز کردند. تسار جزایر آلاند^(۱) را گرفته و تسخیر ایالت لیونی و فنلاند را انجام داد. اگوست دوسا کس پادشاه فراری لهستان هم وارد مملکت خود شده و استانیسلاس-لکزنسکی دست نشاندۀ شارل دوازدهم را بیرون نمود (۱۷۰۹) و شاه دانمارک تهیه سفاین میدید که بخاک سوئد لشکر پیاده کند و شاه پروس ایالت پومرانی^(۲) غربی را بتصرف درآورد.

با این تفصیل شارل دوازدهم از عثمانی بیرون نمیآمد و سعی داشت که سلطان را بتجدید اعلان جنگ وادارد و چون مجلس سنای سوئد از او درخواست کرد که یا خود بوطن باز گردد یا اجازه نصب نایب السلطنه بدهد جواب داد که عنقریب موزه پای خود را خواهم فرستاد که شمارا اداره کند. در نوامبر سال ۱۷۱۴ شارل از عثمانی مأیوس شد و فرار اختیار نمود لکن در این موقع از متصرفات سوئد در جنوب بالتیک جز قلعه استرال سوند^(۳) چیزی باقی نمانده بود و شارل این قلعه را هم که بقیة السیف امپراطوری بزرگ سوئد محسوب میشد نتوانست نجات یبخشد و نگاهدارد. شاه پروس آنجا را محاصره کرد و در دسامبر ۱۷۱۵ مستخر گردانید.

(۱) - Aladn

(۲) - Poméranie

(۳) - Stralsund

وفات

شارل دوازدهم

صلح نیشاد^(۱)

شارل دوازدهم در استرداد ایالات از کف رفته کوشش نکرد و بسمت دیگر یعنی جانب اوقیانوس اطلس متوجه شده با دولت اسپانیایی بیامانی بست و بر آن شد که مملکت نوروز را از تصرف دانمارک خارج سازد اما بمحض شروع جنگ درخندق مقابل قلعه فردریک شارل بقتل رسید (۱۱ دسامبر ۱۷۱۸) خواهرش اولریک - اِلِه اِنور^(۲) که بجای او سلطنت یافت با سلاطین لهستان و پروس و دانمارک عهد دوستی بست و اراضی را که دودشاه اخیر گرفته بودند بآنها وا گذاشت و پس از چندی در سنه ۱۷۲۱ که قشون روس در نواحی استکهلم پیاده شد سوئدی ها بتوسط دولت فرانسه عهدنامه نیشاد را با روس منعقد ساخته ایالات لیونی و استونی و انگری و کارلی و قسمتی از فنلاند را به پتر کبیر واگذار نمودند (۳۰ اوت ۱۷۲۱) .

خلاصه این جنگ ۲۱ ساله بفتح درخشان پتر خانمه یافت و خیلی بیش از آنچه در ابتدا آرزو داشت نصیب او شد . اوّل میخواست پنجره ای بسمت دریای بالتیک بگشاید عاقبت صاحب جلوخانی بطول چندین صد کیلومتر گردید .

سفرهای پتر

پتر بمقارن اوقاتی که بفتح ممالك همسایه اشتغال داشت اصلاحات و تغییرات داخلی روسیه را از نظر نمیکذاشت . چند ماه بعد از تسخیر آزوف تسار محض دیدن تسدن اروپای غربی و رفع نقایص مملکت خود سفری بممالك اروپا کرد و این عبارت را شعار خود قرار داده بود : « من محصلم و به استادان محتاج » آوریل ۱۶۹۷ . بنام پتر میکائیلویچ قسمتی از خاک آلمان را سیاحت نمود ، چهار ماه در هلاند ماند و از این مدت فقط هشت روز در ساردم^(۳) توقف کرد لکن ولتر و غیره مدت ماندن او را در آنجا یکسال نوشته اند و این روایت مجعوله در میان مردم شیوع تام دارد . چون پتر میل مخصوصی بدیدن کارخانهای کشتی سازی داشت و شنید که انگلیس ها بر خلاف هلندی ها طریق علمی در ساختن سفاین دارند بانگلستان سفر کرد و سه ماه متوقف شد و چون

(۱) - Nystadt

(۲) - Ulrique - Éléonore

(۳) - Saardam

لوی چهاردهم بتدایر مؤدبانه اورا از ورود بفرانسه منع کرد بجانب برین رهسپار گردید. چنانکه سن سیمون بعد از سفر ۱۷۱۷ پطر به پاریس نوشته است حس کنجکوی او « بهمجا میرسید و از دانستن هیچ چیز روگردان نبود » و در هر موضوعی از بی فایده عملی میکشت . باحرارتی که مخصوص سن بیست و پنجسالگی او بود بکارخانهای بحری و کارگاههای صنعتی و موزه ها و مجموعه های آثار علمی سرکشی میکرد . بعنوان نجار در نجارخانه و بسمت کارگر در کارخانه کاغذسازی مشغول خدمت میشد . مجموعه قوانین و ابزار و ادوات صنعتی و نمونه و نقشه کشتی و ماشین های مختلف و غیره را میخرید . از خریدن يك پوست تمساح پرگاه معلوم میشود که پطر در ضمن کنجکوی های با فایده خودقدری بسوالهوسی نیز داشته است . چندین مهندس و معمار و صاحب منصب و طبیب و ملاح و استاد فن طبع حتی سر عمله و عمله های مختلف استخدام نمود . عده اشخاصی که فقط در هلاند اجیر کرد بیانصدفر میرسید و در واقع چنانکه در این عصر معمول است که برای آبادی و اعمار ممالك جدید هشتی از مراکز متمدنه استخدام و اعزام میدارند پطر نیز برای تعلیم ملت روس گروهی عظیم از معلمین و استادان مختلف باخود برد . دومین سفر پطر پس از بیست سال درسنه ۱۷۱۶ شروع گردید . ممالك آلمان و دانمارك و هلاند را سیاحت نموده دو ماه در پاریس اقامت گزید (مه و ژوئن ۱۷۱۷) . چون در این اوقات پطر نام و شهرتی بسزا داشت رسماً سفر میکرد و در فرانسه بیشتر برای انجام مقاصد سیاسی متوقف شد شاید بانایب السلطنه فرانسه عهدنامه ای ببندد که دولتین در حمله و دفاع پشتیبان و مددکار یکدیگر باشند اما جز بعقد يك معاهده تجارتنی که موادش سابقاً در امستردام بامضا رسیده بود موفق نکشت (اوت ۱۷۱۷) . در اثنای عقد این قرارداد پطر در پاریس نیز مشغول مطالعه و کنجکوی اوضاع کلی و جزئی بود و بقول سن سیمون « تفحصات پطر در امور مربوطه بطارز حکومت و مسائل تجارت و تعلیم و تربیت و انتظامات بلدی » بعبارت آخری در مجموعه و سایل حسن تشکیلات مملکتی بود .

تبدیل روسیه بطر کبیر اقداماتی را که برای تغییر اوضاع داخله میکرد
 «تبدیل روسیه» میخواند و بنا بر قول یکی از مورخین روسی
 این تبدیلات نتیجه اقدامات کثیره‌ای بود که بدون نظم و ترتیب انجام میگرفت و جز
 احتیاجات متفرقه و هوس نامرتب یا خیالات اتفاقی تسار مقیاسی نمیتوان برای
 آن فرض نمود. لکن محض سهولت ضبط و نظر به هدف این خیالات میتوان اقدامات
 بطر را در تحت سه عنوان کلی جمع کرد.

برخی از کارهای بطر متوجه تغییر رسوم جساریه و اخلاق موروثی روسها
 بود، تسار میگفت میخواهم: «کله حیوانات خود را بلباس انسان در آورم» یعنی
 بجای لباس نیمه آسیائی که از لحاظ سختی سرما بی تناسب هم بود میخواست جامه
 اروپائی متداول کند. فرمان مورخ ۱۶۹۹ داشتن ریش و زلف بلند و قبا بلند را
 ممنوع میداشت و پنج سال مهلت میداد که در این مدت جمیع اهالی روسیه شکل و لباس خود
 را مناسب میل تسار قرار بدهند اما تسار تا انقضای مدت صبر نکرد. قبل از وقت
 مکرر مأمورین و عمال دولتی را بجرم نهان در اجرای اوامر شلاق و چوب فراوان
 زد. از سنه ۱۷۰۵ بیعد سلمانیان و خیاطان موقوف در دروازه شهر ها منتظر
 وارد و صادر بودند. ریش و زلفهای بلند را کوتاه میکردند و قبا ها را باندازه لباس
 معمول اروپائیان میبردند. بامر تسار حجاب نسوان ممنوع شد و مقرر گردید که
 زنان از حرمانها بدرآمده با مردان معاشرت کنند (۱۷۱۸). هر کس در حضور
 تسار مخالف رسوم جدید رفتار میکرد فوراً بمجازات میرسید. گاهی تسار متخلفین
 را شخصاً چوب میزد و گاهی آنان را مجبور میساخت که لاجرعه مقداری کثیر
 عرق بنوشند و این اندازه مشروب غالباً اشخاص را مست لایعقل و قریب بهلاکت
 میساخت.

اقدامات اقتصادی از قبیل تشویق زراعت، استکشاف و استخراج معادن و تأسیس
 قریب دویست کارخانه و حفر جداول بسیار و غیره بفرمان بطر انجام پذیرفت و باین
 ترتیب روسیه آباد و ثروت خیز گشت و تجارتش رو بترقی نهاد. تسار منافع حاصله

از این اقدامات را در کار جنگ و سیاست خارجی بمصرف میرسانید . پطر در امور تعلیمات هم از همین قسم مساعی مبذول داشت اگر چه تعلیمات ابتدائی و متوسطه رواجی نیافت و فقط دستور تشکیلات آن برشته تحریر در آمد لکن مدارس عملی چند مثل مدرسه بحریه و مدرسه جزّاحی و مدرسه مهندسی تأسیس شد . از این مدارس هم چندان سودی حاصل نگردید چرا که شاگردان اطلاعات ابتدائی نداشتند و بعضی از واردین بمدرسه حتّی الفبا هم نمیدانستند .

مساعی جمیله و مهمّه پطر در امور سیاسی و اداری و مذهبی صورت گرفت . مقصود از این مساعی آن بود که روسیه دارای تشکیلاتی بشود نظیر ممالك معظمه اروپا و در نتیجه قدرت و نفوذ شخص تسار روی باز دیاد بگذارد . غالب تأسیساتیکه پطر کبیر در این سه رشته کرد تا عصر حاضر یعنی تاسقوط سلطنت تسارهای روسیه در ۱۹۱۷ باقی بود . مهمترین آنها از اینقرار است :

مؤسسات سیاسی پطر حکومت مرکزی و حکومت ایالات و ولایات را متمایز ساخت ، حکومت مرکزی مرکب بود از سنا که در حقیقت منزلت شورای دولتی داشت و وظیفه او مطالعه امور و تهیّه پیشنهاد ها و تدارك نقشه تصمیمات لازمه بود و در غیاب تسار بحلّ و عقد امور میپرداخت . بعد از سنا ده کلّتر یا کمیته بجای وزارتخانه های معمول دایر بود . حکومت ایالات بولات و حگام سپرده میشد ، در زمان پطر دوازده ایالت تعیین گردید که هر يك بچندین ولایت و ناحیه تقسیم میگشت ، عموم عمّال بشدت هر چه تمامتر مربوط بحکومت مرکزی بودند .

پطر کبیر محض تهیّه مستخدم امر داد که کلّیه نجبا موظفند از سیزده سالگی تا آخر عمر به تسار خدمت نمایند . هر کس برای گریز از خدمت تشبّثی میکرد خائن محسوب میشد و فوراً دارائی او توقیف و خودش از ازدواج محروم میگردد . بالعکس هر کس بخدّمت تسار در میآمد سمت نجات مییافت و نیز فرمان داد که عموم عمّال را اعم از اصیل التجابه یا جدید التجابه بموجب اهمّیت شغلی که دارند بدوازده

درجه قسمت کنند که هر درجه را به روسی يك .چین می‌گفتند .

برای توسعه نفوذ و بسط اطلاع و تشدید مبانی حکومت پترلیس نیرومندی تأسیس کرد و تشکیلات قدیمه روحانیت روس را تغییر داد . اداره اصلی پلیس عبارت بود از شانسلی سَرِی که اداره تحقیق و تفنیش دولتی محسوب میشد . این اداره پلیس که وظایفش مافوق قوانین جاریه بود از آن زمان تا کنون رکن اعظم استبداد و حکومت مطلقه روسیه بشمار میرود .

ریاست روحانیون روسیه با بطریق^(۱) بزرگ بود که از جانب طبقه کشیش‌ها انتخاب می‌گردید . پتر مقام بطریقی را حذف کرده بجای آن مجمعی موسوم به سن سینود^(۲) مرکب از اساقفه مستقر گردانید که بکنفر مدعی العموم بوکالت از جانب تسار در آنجا حضور مییافت .

باین طریق پتر روحانیون را که در قلوب رعایا نفوذ داشتند باختیار آورده وسیله اجرای مقاصد خویش گردانید . لکن پتر اقدام بانقلاب مذهبی شبیه باقدام هانری هشتم در انگلستان ننمود و هیچ عنوان مذهبی اختیار نکرد و برخلاف آنچه معروف بود و دوز بروز در اذهان راسخ تر میشود نه پتر کبیر و نه جانشینان او هیچیک ریاست کل مذهبی روسیه را عهده دار نشدند .

قشون روسیه تدریجاً من البدو الی الختم تغییر یافت و بتقلید سپاه آلمان تشکیل و تربیت شد . در آخر سلطنت پتر قشون برّی و بحری روس باستثناء قزاق‌های چرمکی بقرب صد هزار بالغ گردید که از این عدد پنجاه و هشت هزار نفر پیاده نظام بود و بچهل فوج تقسیم میشد و سی و شش هزار سواره نظام که بسی و سه فوج توزیع می‌گردید . مبالغ هنگفت در تهیه سفاین بحری بمصرف رسید و عدّه کشتیهای کوچک و بزرگی را که از زهرنوع و هر قسم در زمان پتر کبیر ساخته اند منجاوز از هزار می‌شمارند . اما اکثر این جهازات که با شرایط نامناسب و وسایل نادرست می‌ساختند بزودی ضایع و بیفایده

(۱) - Patriarche

(۲) - Saint - Synode

میگردید. در پایان شهریاری پطر دولت روس فقط یازده سفینه بزرگ و دوازده کشتی کوچک و کم ظرفیت در بحر بالتیک داشت.

بنای
سن پترزبورگ
یکی از یادگارهای پطر شهر سن پترزبورگ است که بتنهایی حکایت از عزم راسخ و اراده قوی و میل عمران و مقاومت با حوادث و ناملازمات طبیعی و سیاسی این تسار بزرگ میکند و اگر بدیده عبرت در آن پایتخت جدید بنگرند خلاصه ایست از تمام کارهای پطر کبیر.

محلّی که پطر برای بنای شهر جدید معین کرد عبارت بود از زمینی در ساحل دریای بالتیک و سر راه اروپا و در اراضی که تازه از دشمن گرفته بود روی جزایری پست و فرو رفته که شعب پراکنده رود نوا در آنجا بدریا میریخت. در آن مکان و اطرافش جز مرداب و چند قطعه جنگل و اراضی لم یزرع دیده نمیشد همه چیز را بایستی در آنجا حاضر بلکه ایجاد کرد. کارگران حتی ابزار و وسایل حفر هم نداشتند، با چوب زمین را میکنند و با چنگک و مشت خاک را بیرون کشیده و در دامن قبا بدور میریختند. عمله های نخستین که عبارت بودند از چهل هزار رعیت که بجبر از دهات گرفته بودند شب بی غذا در زیر آسمان میخوابیدند و یکهاز یکهاز تلف میشدند و دائم مأمورین بجای آنها رعیت تازه نفس بکار و امید داشتند. ساختمان شهر در سنه ۱۷۰۳ شروع شد و تا آخر عهد پطر کبیر دوام داشت چنانکه گفته اند این شهر « بزور حکم و صدور فرمان » از خاک بالا آمد. عمارات این پایتخت ابتدا همه از چوب بود و تساریکخانه چوبین بطرز ابنیه هالاندی برای خود ساخت اما چیزی نگذشت که فرمان صادر شد هر کس در غیر شهر سن پترزبورگ بنائی از سنگ بسازد محکوم ب تبعید خواهد شد. هر يك از ملاکین بایستی در آنجا عمارتی دو طبقه بنا گذارند. هیچ کشتی را بآن حدود راه نمیدادند مگر این که مقداری سنگ بنا آورده تحویل نماید. تسار خودش هم دو قصر دستور داد بسازند و یک نفر معمار فرانسوی با حقوق سنگین استخدام شد که شهر جدید را از هر حیث باشکوه و عظمت نماید. تسار که با اراده آهنین خود مراقب کارها بود و اغلب وجود خویش را هم

بخطر میافکند برهرمانی ^{الب آمد} . اگر بر فرض در مدت سلطنت پطر جز بنای سن پترزبورگ کاری انجام نمیگرفت باز این مرد توانا سزاوار لقب کبیر بود که ملت روسیه بکروز پس از انعقاد عهدنامه صلح با دولت سوئد باو داد .

مقاومت طایفه پطر کبیر در مقابل خیره سری و مقاومت روسهای کهنه پرست که با تبدیلات او مخالفت میورزیدند سیاستهایی میکرد که استرلتسی واقعاً سزاوار لقب « پطر قسی القلب » میشد .

مقهوریت آنها او امر پطر کبیر راجع بترك عادات قدیمه و اخلاق مورد نه به تنبلی و کهنه پرستی روسها گران میآمد متعجبانه از خود میپرسیدند « این تسار کیست که هیچ چیز را مقدس نمیشمارد و آنچه قرنهای متمادی اساس اعتقادات و حیات ممالك مقدسه روس بود در چشم او ارزش و مقامی ندارد ؟ » این تسار کیست که سیگار میکشد و در دریا کشتی میراند و « خوراك قورباغه صرف میکند ! » آیا اصلاً عثمانی است یا آلمانی است یا دجال است ؟

در ۱۶۹۷ که پطر کبیر بسیاحت اروپا رفته بود طایفه استرلتسی که از تشکیل افواج جدید و نظامات مقررّه رضایت نداشتند و گویا صوفی خواهر پطر هم آنانرا تحریک میکرد سربطغیان برداشتند . چون پطر باز گشت هر چند مدتی از خاموش شدن آتش عصبان گذشته بود معذلك دست بکشتار و قصابی قوم استرلتسی بر آورد . چهارده سیاستگاه دایر شد و پانصد تن از آنطایفه بانواع شکنجه و عذابهای جانگداز گرفتار گشتند . آنگاه تسار فرمان داد که محکومین را در میدان سرخ مسکو سربینند و خود نیز چند سر از تن جدا نمود و مقربین درگاه را جبراً واداشت که باین عمل زشت مبادرت ورزند . دوستان از آن قوم را در زیر پنجره های صومعه ای که صوفی در آن محبوس بود بدار آویختند . آنگاه حکم قتل عام استرلتسی صادر گردید و تا چند ماه هزار هزار از آنها بهلاکت رسیدند و سالها کله ها بر سر نیزه و اجساد از دار آویخته ماند . خشم تسار بخانواده محکومین هم سرایت کرد ، زنان و فرزندان شان را از مسکو خارج نمودند و امر شد کسی کاری بآنان رجوع نکند و لقمه نانی بدستان ندهد .

پس از این قتل عام مخالفتها صورت سَرّی گرفت، کهنه‌پرستان
 روس امید در پسر و ولیمهد پطر موسوم به آلکسیس بستند.
 و پسرش مشار^۱ الیه بواسطه قلّت اطلاع و تبلی و کودنی فطری و بسبب
 سختیها و بدرفتاریهایی که از پدر میدید با افکار تسار مخالفت داشت و گاهی هنگام
 سرمستی از باده ناب میگفت که پس از وفات پطر «جهازات جنگی طعمه آتش
 خواهند شد و سن پترزبورگ در قعر مرداب فرو خواهد رفت» تسار از کندی
 و کودنی پسر سخت غضبناک بود و در سال ۱۷۱۵ باو نوشت «میبینی که من بر
 جان خود و بر حیات هیچیک از تبعه و رعیت رحم نمیکتم، گمانمدار که در حق
 تو استثنائی قائل شوم، باید خودرا اصلاح کنی و برای مملکت مفیدسازی و گرنه
 از وراثت تاج و تخت محروم خواهی شد».

در ۱۷۱۶ که آلکسیس بسن بیست و شش رسید اقداماتی برای منزوی
 ساختن او در یکی از صوامع بعمل آوردند. آلکسیس فرار کرد و با امپراطور
 شارل ششم پناهنده گشت. لکن مأمورین پدرش در ناپل باو رسیدند و بمسکو
 مراجعتش دادند (ژانویه ۱۷۱۸). پطر پس از آنکه وی را مجبور ساخت که از
 وراثت تاج و تخت استعفا بدهد در سن پترزبورگ محکمه عالی تشکیل داده و او را
 تحت محاکمه آورد و بدون دلیل متقن و مدرك محکمی او را بارتباط با خارجیان
 و آرزو کردن مرگ پدر و اندیشه انهدام تشکیلات و اصلاحات جدیده متهم و
 محکوم باعدام ساختند. آلکسیس در قلعه محبوس شد و در ظرف پنجروز پیش چشم
 پدر پنج دفعه او را شکنجه کردند و عاقبت در روزیکه بنا بود او را سیاست نمایند
 در زیر آلت شکنجه موسوم به کنوت^(۱) که تازیانه است بر سر آن سرب آویخته
 جان داد (۲۶ ژوئن ۱۷۱۸). پس فردای آنروز جشن بزرگی بمناسبت آب‌انداختن
 جهاز بزرگی گرفته شد و بنابر یادداشت منچیکوف که از مقربان حضرت تسار
 بود پطر در این جشن حاضر شد و شادمانی و تفرّج بسیار نمود.

(۱) - Knout

آلات شکنجه مثل کنوت و تبر و دار و دولاب و غیره در دست
نتایج پتر کبیر اسباب ترقی و تعالی روسیه محسوب میشد. فردربک

اول درست میگوید که پتر در احوال رعایای خود همان تأثیر را کرده است که
« تیزاب در آهن » میکند و این تأثیر از لحاظ سیاست بسیار عمیق بود. روسیه در
آخر عهد پتر در ردیف دول معظمه اروپا قرار گرفت، اما تأثیر اقداماتی که در
تبدیل اوضاع تمدنی روسیه کرد بالعکس چندان عمقی پیدا ننمود، صورت ظاهر تغییر
یافت و تصویری سطحی از تمدن نمایان گشت، لکن بنا بر قول کونت دوسگورسفر
فرانسه در زیر این قشر نازک روح و قلب و مملکت ملت بحال سابق برقرار ماند، قبای
بلند بلباس کوتاه مبدل گشت اما روس جدید همان مستکوی پیش بود.

جانشینان پتر در ۲۸ ژانویه ۱۷۲۵ در سن پنجاه و سه بمرض ذات الریه
وفات یافت و علت مرض آن بود که در عین زمستان برای
پتر کمک در نجات قایقی که مشرف بغرق بود خود را برودنوا افکند.

پتر کبیر برای اینکه مبادا پسر فرزند مقتولش آلکسیس وارث سلطنت بشود
در سال ۱۷۲۱ اصول و رسوم مربوطه بورانت تاج و تخت را ملغی کرده اعلام
نمود که من بعد تعیین ولیعهد بمیل خود تسار است و در این انتخاب تابع هیچ
سابقه و رسمی نخواهد بود، لکن مرگ مجال نداد که جانشین خود را معین کند.
زنش کاترین بممد منچیکوف که سابقاً کاترین رخت شوی خانه او بود بهربک
از افراد قراولان خاصه سی روبل رشوه داده و بکمک آنها امپراطریس یا ملکه
روسیه شد، تا سال ۱۷۶۲ تقریباً هر وقت تغییری در سلطنت رخ میداد بهمین
روش بود و تا ۲۷ سال قانون جانشینی تسار و وراثت تخت و تاج عبارت بود
از زور و رشوه و در وصف این احوال یکی از سفرای فرانسه مقیم روسیه چه
درست گفته است که: « اینجا مالک الرقاب کسی است که یاسر نیزه با زر ناب یا
انباری پر از عرق دارد. »

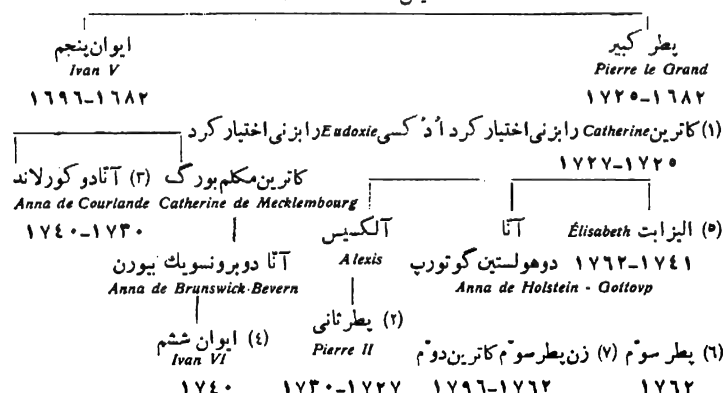
دوره فرمانروائی کاترین شش ماه بود، پس از او تاج سلطنت به پسر آلکسیس

موسوم به پتر ثانی رسید (۱۷۲۷ - ۱۷۳۰) که دوازده سال بیش نداشت و منچیکوف میخواست او را داماد خود سازد اما منچیکوف مغضوب و به سیریه تبعید گردید و پتر ثانی در سن پانزده سالگی جهان را بدرود گفت. پس از آن جمعی از بویاردها محض شکست قدرت خانواده پتر تخت و تاج را به یکی از اعیان ایوان برادر پتر کبیر دادند. دختر ایوان که آنا دوشس دو کورلاند^(۱) نام داشت از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ پادشاهی کرد و نواده ایوان موسوم به ایوان ششم که طفلی دو ساله بود از ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۱ سلطنت نمود جمعاً دوازده سال امپراطوری در خانواده ایوان باقی ماند^(۲) آنا همان اشخاص را که در رسیدن او بقدرت مساعدت نموده بودند از دم تیغ آبدار گذرانید چنانکه روسها وی را آنای خونخوار لقب داده اند. در این اقدامات همدست و مساعد آنا مردی بیرن^(۳) نام بود که سابقاً مهتر اسبان و پس از چندی مقرب درگاه و محرم اسرار آنا شده و جمعی مسلح

(۱) - Anna duchesse de Courlande

(۲) - ذیلاً سلسله نسب تسارهای روسیه را در قرن هجدهم مینگاریم، اشخاصی که سلطنت رسیده اند در کنار اسم آنها عددی گذاشته میشود که هم از اشخاصی که سلطنت نیافته اند ممتاز باشند و هم ترتیب پادشاهی آنها پس از پتر کبیر معلوم گردد.

آلکسیس ۱۶۴۰ - ۱۶۷۰



(۳) - Biren

از اهل آلمان در اختیار خود آورده و اشغال مهمه مملکتی را بخود و هواداران آلمانیش اختصاص داده بود. نفوذ آلمانیها چنان بالا گرفت که این دوره تاریخ روسیه را عهد سلطه آلمانی نام داده اند و رسوم و آداب آلمان در این برهه از زمان در روسیه سخت جایگیر و مؤثر شد.

الیزابت (۱) اما این اقتدار اتباع آلمان دوامی نیافت. روسها انتقام سخت کشیدند و دختر دوم پتر کبیر و کاترین را که الیزابت نام داشت بتخت نشاندند. الیزابت در میان نظامیان قبول عام داشت چرا که با صاحبمنصبان برفاقت و صمیمیت معاشرت میکرد و محفل شرب و عیش میآراست و افراد لشکر او را روس حقیقی میگفتند. پس با این زمینه مساعد الیزابت برای عروج بر سریر سلطنت مصادف با مشکلاتی نشد. بنا بر قول سفیر فرانسه مشارالیها همینقدر که بسربازخانه رفت و خود را معرفی کرده مبلغ قلیلی طلا و مقدار کثیری عرق توزیع نمود بالاتفاق او را پیادشاهی برداشتند. اما این تبدیل سلطنت مستلزم سختگیری و سیاستی نسبت بمخالفین نکردید. الیزابت برخلاف پدرش پتر کبیر شخصی ملایم و رحیم بود و در تمام مدت دولتش یکنفر را بجرم سیاسی مجازات نکرد. این امپراطریس هوشی متوسط و دانشی قلیل داشت و اوقات را صرف آرایش صورت و لباس خویش میکرد. گویند روزی چهار پنج مرتبه جامه و زینت خود را عوض میکرد و پس از وفاتش هزار و پانصد دست لباس در صندوقخانه او یافتند. در زمانی که پتر بفرانسه رفته بود خیال داشت الیزابت را بحباله نکاح لوی پانزدهم در آورد و کاترین اول هم در دوره سلطنتش چون فرانسه پادشاه نداشت میخواست دخترش را بیکی از شاهزادگان درجه اول فرانسه موسوم به دوکدوشارتر پسر نایب السلطنه بدهد. اما چون فرانسویان از سابقه و مبدأ و منشأ کاترین اطلاع داشتند به پیشنهاد او وقتی نگذاشتند. الیزابت نظرباین پیشنهاها و خیالاتی که پدر و مادرش داشتند بالطبع تمایلی بفرانسه پیدا کرد و چون زمام امور بدستش افتاد (از ۶ دسامبر

۱۷۴۱-۵ ژانویه ۱۷۶۲) نفوذ فرانسه بجای سلطه آلمان در روسیه مستقر گردید و در پترزبورگ و مسکو زبان فرانسه زبان رایج محافل عالی و مجالس ظریفه گردید. اگرچه این امپراطریس شخصی متوسط و عادی بود لیکن سیاست روس در عهد او بالا گرفت و روسها در امور خارجه مداخلات مؤثره کردند. لشکر روس باتفاق سپاه اطریس در جنگ هفت ساله کارهای مهم انجام داد چنانکه پس از این خواهیم دید.

الیزابت پتر سوّم را که پسر خواهرش آنا بود جانشین خود
 پتر سوّم قرار داد. پندر پتر پرنس هولستین گوتورپ^(۱) نام داشت که

از مردم آلمان بود. این پتر که نوه پتر کبیر محسوب میشد جوانی دایم الخمر و کم عقل و خیره سر بود. به نسب آلمانی خود بیش از نژاد امپراطوری روسیه افتخار میکرد و روسها را بچشم حقارت مینگریست و فردریک دوّم را ستایش مینمود و بدون هیچ پرده پوشی دعا میکرد که فردریک در جنگ مظفر شود. هنگامی که آتش قتال میان لشکر روس و فردریک اشتعال داشت در خفیه نقشه جنگی روس را نزد فردریک میفرستاد. امپراطریس چون از این وقایع آگاهی یافت پتر را از حضور در جلسات شورای نظامی منع نمود، چون نوبت امپراطوری به پتر سوّم رسید نخستین کار او صلح با فردریک و وا گذاشتن قوای جنگی روسیه بود در اختیار مشارالیه که مطابق نظام پروس بترتیب و تنظیم آنان همت گماشت.

پتر سوّم شش ماه پادشاهی کرد، زنی داشت بنام کاترین که جلوس کاترین دوّم بر حسب عدم تجانس فطری و بعلت برتری فکر و هوشش پتر او را دوست نمیداشت و اهانت و خواری بسیار بر او وارد میکرد و در ملاطعام او را ناهفهم و بی شعور خطاب میکرد و میگفت روزی کاترین را از نزد خود رانده و محبوبه روسی خویش را بمقام اوارتقاء خواهم داد و یکی از سفرای فرانسه راجع بمحبوبه مذکوره نوشته است که «این زن بیکی از خدمتکاران مهمانخانه های پست شباهت دارد». کاترین با چند تن از صاحبمنصبان مخصوصاً سه برادر موسوم به «ارلف»^(۲) همدست شده روز ۹ ژوئیه ۱۷۶۲ صبح بسیار زودی که پتر از

(۱) - Holstein - Gottorp

(۲) - Orloff

پترزبورگ خارج و در یکی از قصور اطراف ساکن بود افواج گارد را حرکت داد و بنیروی آنها خود را امپراطریس خواند.

پتر که ناگهان چنین ضربت هولناکی خورد بکلی خود را باخته و مقاومت چندانی نکرد از جایی که بود در کشتی نشسته رو به شهر سن پترزبورگ نهاد چون میخواست قدم بخشکی گذاشته وارد ادک شود قراولی فریاد بر آورد « سیاهی کیستی؟ » پتر جواب داد « امپراطور است » قراول گفت: « امپراطوری در کار نیست بدریا برگرد! » پتر اطاعت نمود. پس از آن به کاترین پیشنهاد کرد که سلطنت روسیه را تقسیم کنند، کاترین جوابی نداد و پتر مجبور شد استعفا بدهد یا بقول فردریک دوم « مثل طفلی که او را بخوابگاه میفرستند » سر بریزد یا بفرستد. رو بستر نهد، چهار روز بعد خبر مرگش منتشر شد و علت آن را « قسمی از قولنج بواسیری که عوارض آن متوجه دماغ گردیده » ذکر کردند و در حقیقت اعوان کاترین او را زهر داده بودند.

کاترین دوم در سی و سه سالگی بیادشاهی رسید و سی و سه سال هم سلطنت راند (۹ ژوئیه ۱۷۶۲-۱۷ نوامبر ۱۷۹۶).

هوشی سرشار و جسارت و عزمی بکمال و حرص و جاه طلبی فوق العاده داشت. در اوقاتی که ملکه الیزابت حیات داشت و کاترین زن ولیمهد بود بخیال سلطنت افتاد و بسفیر انگلستان چنین میگفت: « من مصمم شده ام یا بمیرم یا بسلطنت برسم، پس جدّ بلوغ میگرد که نسب آلمانی را مستور داشته خود را محبوب القلوب روس ها کند. عاقبت بمقصود نایل شد و این زن آلمانی از تمام ملکه های روسیه روسی تر گردید.

کاترین در زندگانی بسیار ساده بود، غالباً محض اینکه زن خدمتکار را صبح زود از خواب بیدار نکند خود چراغ را روشن میساخت و هیچوقت از خاطر نمی برد که هنگام دخول بروسیه از خانم های درجه ادنی و مبتلا بفقر و فاقه بوده است و اظهار خضوع و فروتنی کامل میکرد از این جهت ملازمانی که در خدمتش محرمیت

داشتند بشوق هر چه تمامتر با خدمت میگردند و فدائی او محسوب میشدند. کاترین معلومات کافی داشت چون یک نفر زن فرانسوی بنام مادموازل کاردل (۱) او را



کاترین دوم ملکه روسیه (۱۷۲۹ - ۱۷۹۶)

تربیت کرده بود با ادبیات فرانسه مأنوس و نویسندگان فرانسه عاشق بود. در یافت حکمرانی هم از هیچیک از معاصرین خود مثل فردریش دوم و ماری تیرز و

(۱) - Mlle Cardel

زوزف دوم عقب نمی ماند. گاهی در روز پانزده ساعت کار میکرد و در تمام مدت سلطنتش بقول یکی از شعرای روسیه «دیدهبانی بود که هیچوقت عوض نمی شد» یعنی در کارها چنان مراقبت داشت که لمحهای فارغ از دیده بانی نمی گردید. در عزم و ثبات نظیر پتر کبیر بود و بعلاوه در خویشمن داری و وقار بحدی مهارت و قدرت داشت که زیردستان را نیز با احترام اوامر و تقلید حفاظ و وقار خود وادار میکرد. نومیدی و یأس در او راه نمی یافت و حتی در مقابل عظیمترین مخاطرات وسخت ترین شکست ها چنان ثبات و امید نشان میداد که اتباع مرده خود را هم دلیر و مصمم ساخته نایل بفتح و فیروزی میکرد.

فن تبلیغ
داشته. مثلاً محض آنکه صیت قدرت و عظمت خود را در
و کسب شهرت اقصای ممالك فرنگستان منتشر سازد پانزده سال مرتباً با ولتر
مکاتبه مینمود (۱۷۶۳ - ۱۷۷۸) و از این نویسنده معروف تمجید فراوان میکرد
و قیمت رسالتهایی که در حق او مینوشت باضعاف میپرداخت و چون خبر یافت که
دیدرو^(۱) از نویسندگان فرانسه تنگدست شده است محض مساعدت باو کتابخانه اش
را خریداری کرد مشروط بر اینکه کتب مزبور در پاریس بماند و دیدرو کماکان
مستحفظ آن بوده و از طرف امپراطریس وظیفه کتابداری را منظمأ دریافت بداد
و دالامیر^(۲) نویسنده فرانسوی را نیز مرتباً پسر خود پول اول^(۳) قرار داده
و باینوسیله تمام فلاسفه فرانسه را که آنوقت مجرای نشر شهرت و تبلیغات محسوب
میشدند طرفدار خویش ساخت و واقعاً فلاسفه مزبور نیز اجر کانرین را ضایع
نکردند و بخوبی او را پاداش دادند.

کانرین در سالهای اول سلطنت خود (۱۷۶۷) هیئتی مرکب از ششصد نفر
نماینده جمیع طبقات و اصناف روسیه فراهم آورد و تشکیل این هیئت را اهمیت
بسیار داده در عالم مشهور نمود. دستور این هیئت نهی قانونی مبتنی بر اصول آزادی

(۱) - Diderot

(۲) - d'Alembert

(۳) - Paul I

و حریت مذهبی و مساوات اجتماعی بود که فلاسفه و مؤلفین دایرة المعارف فرانسه مبلغ و ناشر آن محسوب میشدند. کاترین شخصاً مقدمه‌ای بر این قانون نوشته بود بنام «دستور» که مطالبش مأخوذ از کلمات مونتسکیو فرانسوی و بکاریا (۱) ایتالیائی بود مثلاً این عبارت «ملت برای سلطان نیست بلکه سلطان برای خدمت او است» مساوات افراد ملت یعنی مطیع بودن بقانون واحد.

یکی از روسهائی که طرفدار حکومت قدیمه بود میگفت: «این عبارت حصارهای بلند را از پای میافکند!» در فرانسه انتشار «دستور» کاترین ممنوع شد. این هیئت دو سال دوام یافت و چون متن دستور امپراطریس را در مجلس قرائت کردند همگی از فرط رقت و شوق بگریه افتادند. آن انجمن دویست بار جلسه رسمی تشکیل داد و در هر باب مباحثات طویل کرد لکن تصمیمی نگرفت. سفرای فرانسه و انگلستان بدون اینکه صراحتاً بر زبان بیاورند این هیئت را فیما بین خود انجمن بازیگران و مجمع شوخی و تقلید مینامیدند. لکن ولتر و مؤلفین دایرة المعارف فرانسه که ظاهر امور را میدیدند کاترین را ستایش نموده و برا سمیرامیس شمال (۲) و شهریار آزادی‌خواه بزرگوار میخواندند.

اما در نفس الامر عهد سلطنت کاترین برای رعیت موجب
 رعایا و شورش
 مزید بدبختی و سنگینی بار اسارت شد و کار رعیت ببندهی
 پوگاچف (۳)
 و بردگی کشید. مثلاً دهقانان را از حق تظلم مستقیم پادشاه محروم داشتند یعنی مردم دهات حق نداشتند در مقابل ظلم و جور ارباب و ملاکین خود شکایتی بپادشاه بکنند و مالکین را حق دادند که بلا شرط و بلا حد هر قسم سخره و بیگاری که بخواهند از رعیت بگیرند و آنان را مثل حیوانات بفروشد و از زمین و زراعت خود دور سازند و بموجب فرمانهای کاترین خرید و فروش رعیت چنان مرسوم شد که در جراید اعلان میکردند. مثلاً در ۱۷۹۸ روزنامه سن پترزبورگ این اعلان را منتشر ساخت:

(۱) - Beccaria

(۲) - Sémiramis du Nord

(۳) - Pougatchef

« یکنفر سامانی ویک رأس گاو اصیل بفروش میرسد . »

شورش رعایا که از سنه ۱۷۷۱ تا ۱۷۷۳ بالا گرفت و مشرق روسیه را برهم زد و نزدیک بود منجر با انقلاب عمومی بشود و در نتیجه فقر و بدبختی طبقه موجیک^(۱) بظهور پیوست . دامن زن این اغتشاش یکی از قزاقهای فراری بود پوگاچف نام که میگفت من پتر سوّم هستم که از چنک جلّاد رها شده و باین نواحی آمده ام . پوگاچف از ناحیه اورال طلوع کرد و در اطراف رود ولگا قریب پنج سال با سپاه روس مقاومت نمود . رعیت آن نواحی با او یار شدند و بمدد او برخاستند . پوگاچف قسمتی از قشون دولت را مغلوب ساخت و شهر قازان^(۲) را متصرف شده بیاد غارت داد و ملاّکین را بدار آویخت و هر جا گذشت حکومت محلی تأسیس نمود . وقتی چنان قوت گرفت که میترسیدند بمسکوحله بیاورد و بنا بر حسابی که کرده بودند اگر پوگاچف بآن حدود میآمد صد هزار رعیت بمدداو برمیخواست عاقبت همراهان پوگاچف خیانت کردند و او را تسلیم نمودند . مأمورین دولت او را به سن پترزبورگ آورده بمجازات رسانیدند .

حکومت داخلی مهمترین کار کاترین تنظیم ادارات کشوری و قضائی بود . مملکت را به پنجاه ایالت تقسیم کرد و این تقسیم تا زمان ما برقرار ماند . در روسیه مثل انگلستان امور قضائی و اداری مخلوط و مشته بود . کاترین وظایف هر قسمت را جدا و معین کرد و بمأمورین مخصوص سپرد (۱۷۷۵) . کاترین در مورد تشکیلات قضائی اصول مساوات و عدالتی را که اظهار میکرد فراموش نمود و برای هر طبقه از طبقات مردم محاکم خاصی تشکیل داد مثلاً نجبا و توانگران و رعایای آزاد هر یک محکمه ممتاز و مخصوص داشتند اما برای رعایای زرخید بهیچوجه محکمه ای تعیین نشد .

استعمار
از کارهای درخشان و پرفایده کاترین مسکون کردن ولایات خالی السکنه روسیه بود ، کاترین نیز بشیوه امرای پروس اتباع

مالك خارجه را بمملكت خود دعوت نموده و در ايالات جنوبي مثل او كرن (۱) و وُلگا (۲) جای میداد. مأمورین موظف دائمی از طرف کاترین در آلمان بدعوت مردم اشتغال داشتند و هزار هزار مردمان زارع و صنعت پیشه را بروسیه کوچ میدادند. این مهاجرین که بخرج دولت مسافرت کرده وارد خاک روسیه میشدند هر يك خانه و باغی و دوابی چند و اسباب و ابزار کشت و زرع مییافتند. پس از ده سال توقف خانه و باغ ملك طلق آنها میشد و در سال اول ورود كمك خرج روزانه‌ای که معاش آنها را تأمین کند از دولت دریافت میکردند. باین ترتیب قریب دویست شهر و قصبه در جنوب روسیه آباد شد.

مدیر امور مربوط بمهاجرت پوتامکین (۳) نام داشت که از محارم و محبوبان کاترین محسوب میشد و بعد از پوتامکین مقربان و محارم ملکه سمت رسمیت یافتند و اشتغال رسمی مملکتی بعهده آنان محوّل شد. چنانکه در دربار لوی پانزدهم زنان مقرب و محبوب پادشاه زمامدار امور گشتند. پوتامکین که از دودمانی نجیب بود در موقع طلوع انقلاب ۱۷۶۲ در فوج گارد درجه صاحبمنصبی جزء داشت. کاترین او را ابتدا بر تبه کنت سپس بمقام پرنسی رسانید و در اسرار خود محرم ساخت. افکار پوتامکین متشتت و بی انتظام بود لکن هوشی تند و قوه ابتکار و اختراعی فوق العاده داشت. پوتامکین قورخانه خرسون (۴) را در کنار رود دنیپر ساخت و شهر سباستوپول (۵) را در شبه جزیره کریمه بنا نهاد. وقتی که پوتامکین شروع بجلب مهاجرین کرد در تمام اراضی جنوبی روسیه دویست هزار نفر سکنه نبود و چون او در سال ۱۷۹۱ وفات نمود جمعیت آن نواحی بهشتصد هزار نفر رسید. سیاست خارجه اهمیت و عظمت دوره سلطنت کاترین در سیاست خارجه اوست.

کاترین بمتابعت پتر کبیر همت بر آن گماشت که روسیه را باروپای غربی نزدیک کند. عثمانی و لهستان را که چون سدی سدید میان روسیه و اروپا حایل بودند از میان برداشته و مملکت را از طرف جنوب بدریای مدیترانه

(۱) - Ukraine (۲) - Volga (۳) - Potemkin (۴) - Kherson (۵) - Sébastopol

و از جانب مغرب باطرش و آلمان برساندها نطوز که غلبه بر سوئد پطر کبیر را دارای «جلو خانی» مشرف بر بحر بالتیک ساخت در زمان کاترین دوم هم روسیه دارای «جلو خان» دیگر شد و پس از تجزیه دولت لهستان که میان پروس و اطریش و روس تقسیم گردید (۱۷۷۲ - ۱۷۹۵) کاملاً با اروپای مرکزی ارتباط و اتصال یافت.

اما در مقابل اقدامات کاترین در سمت جنوب و سرحدات عثمانی به نتیجه مهمی نرسید. میخواست عثمانی را هم مثل لهستان تجزیه کند و در اسلامبول دولتی یونانی تشکیل بدهد که سلطنتش بانوه دوم او باشد. لکن موفق نشد چرا که دول معظمه که از سرعت ترقی و توسعه روس بیمناک بودند بالاتفاق در صدد جلو گیری او برآمدند. عاقبت کاترین دو جنگ بزرگ با عثمانیان کرد یکی (از سال ۱۷۶۸ تا ۱۷۷۴) و دیگر (از سال ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۲) و اگرچه نتوانست راهی بدریای مدیترانه باز کند اما شبه جزیره کریمه و تمام سواحل شمالی بحر سیاه را از قفقاز الی رود دنیپر بتصرف درآورد.

کاترین در سن ۶۷ سالگی سکنه کرد. و مرگ او مصادف شد با ۱۷ نوامبر ۱۷۹۶ که ناپلئون بناپارت بفتح معروف آرکول^(۱) نایل آمد. در عهد سلطنت این ملکه روسیه از سمت جنوب و مغرب مالک اراضی وسیعی شد که جمعاً وسعت آن با خاک فرانسه برابر و جمعیتش قریب هفت میلیون بود.

فصل چهارم

دولت پروس در قرن هفدهم و قرن هیجدهم

منتخب بزرگ

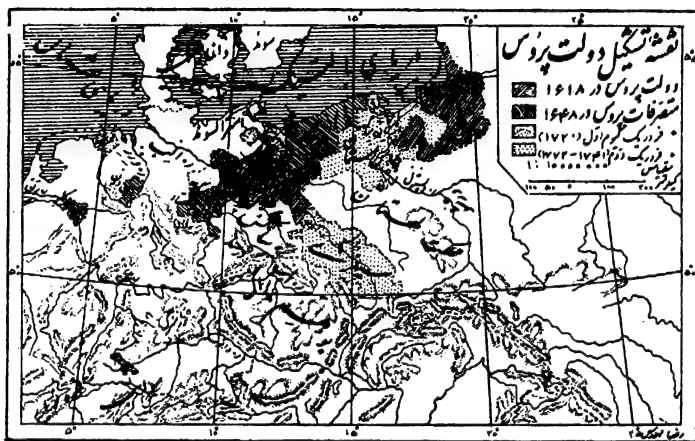
فردريك كيوم اول و فردريك دوم

دخول پروس در صف دول معظمه یکی از حوادثی است که مانند ورود روسیه در ردیف ملل قوی اروپائی در تاریخ قرن هیجدهم نخستین درجه اهمیت را حائز است.

پروس مملکتی نیست که مهندس طبیعت حدود و ثغور آنرا معین کرده باشد بلکه نتیجه خیال و اندیشه یکی از خانواده‌های بزرگ است که بقوت عزم و نیروی لشکر جرار خویش آن اندیشه را از قوه بفعل رسانیده و مملکت پروس را ایجاد کرده‌اند. رؤسای این خاندان که موسوم به هوهن زولرن^(۱) است مثل سلسله سلاطین کاپسین^(۲) فرانسه در قرون وسطی هم‌خویش را مصروف بترقی و توسعه ملک نمودند و هر يك از آنها که زمامدار امور شد کار سلف خود را تعقیب کرد و نقشه پیشینیان را اجرا نمود بقسمی که تمام رؤساء خاندان هوهن زولرن مقصد و منظور واحد داشتند و بلا انقطاع در وصول بآن میکوشیدند. این مقصدها بود از توحید ایالات متفرقه که در تصرف آنان بود مثل دوک نشین کلو^(۳) و حوزه انتخابیه براندبورگ^(۴) و دوک نشین پروس و غیره که در چهار گوشه مملکت وسیع آلمان از سواحل رود رن تا کنار شط و استول و از کوهستان مرکزی اروپا تا ساحل دریای شمال و بحر بالتیک متفرق بودند. اقدامی که خانواده هوهن زولرن در

(۱) - Hohenzollern (۲) - Capétiens (۳) - Clèves (۴) - Brandebourg

توحید و مزج این ولایات پراکنده کردند در قرن هفدهم بدست فردریک کیتوم
منتخب کبیر^(۱) شروع گردید (۱۶۴۰-۱۶۴۸) و در قرن هیجدهم فردریک کیتوم
اول ملقب بشاه سلحشور^(۲) (۱۷۱۳-۱۷۴۰) و فردریک دوم (۱۷۴۰-۱۷۸۶)
آنها را تعقیب کردند لکن اتحاد و ارتباطی که در نظر داشتند بعمل نیامد و تاسنه
۱۸۶۶ صورت انجام نگرفت.



این پادشاه اخیر که آلمان ها او را فردریک بیهمال لقب داده اند ولایت
سیلزی را متصرف شد و پروس را بعظمت نایل کرده از رتبه دولت درجه دوم
بدرجه اولی رسانید. اسباب این ترقی سپاه بود که خاندان هوهن زولرن آنها
« اصل و غایت هر چیز میدانستند » و وسیله این عظمت جنگ بود که « حرفه ملی
قوم پروس محسوب میشود. »

اجزاء اولیه ای که دولت پروس بعدها از آن تشکیل یافت بترتیب
زمانی که بتصرف خانواده هوهن زولرن در آمدند عبارتند از
حوزه انتخابیه براندبورگ و دوک نشین پروس و دوک نشین کلو
ایالت براندبورگ
دولت پروس
براندبورگ در اصل یکی از اراضی جنگلی و قطعات سرحدی

(۱) - Frédéric - Guillaume, le Grand Électeur

(۲) - Le roi Sergent

بود (مارش) که ظاهراً در عهد شارلمانی برای جلوگیری از قوم اسلاو تأسیس شده بود و آنرا (مارش کهن) می‌گفتند. در قرن دهم زمان هانری لوازور^(۱) (۹۱۹ - ۹۳۶) و پسرش موسوم به اوتون کبیر^(۲) (۹۳۶ - ۹۷۳). مهاجین اسلاو^(۳) موسوم به واند^(۴) اراضی ماوراء رود الب را تا ساحل شط^(۵) اودر^(۶) تصرف آوردند. این اراضی دنباله (مارش کهن) شد و (مارش میانه) نام یافت. لکن قوم واند در اواخر قرن دهم سر از اطاعت آلمان ها باز زدند (۹۸۳). آلمان نتوانست کاملاً آن قوم را مقهور سازد مگر صد و پنجاه سال بعد در زمان فردریک باربروس^(۷) که آلبر لورس^(۸) از سلسله آسکانین^(۹) مارش کهن و قلعه براننبورگ^(۱۰) را که اکنون براننبورگ نام دارد تصرف آورد و این قلعه از استحکامات معتبره قوم واند بشمار می‌آمد (۱۱۵۷) آن پادشاه فاتح ساحل یمین رود اودر را نیز ضمیمه تصرفات خویش ساخته آنرا (مارش نو) نام نهاد. در ابتدای قرن سیزدهم این سه مارش را منضم ساخته ایالت براننبورگ را تشکیل دادند (۱۲۰۳). صدویست سال بعد از این تاریخ ایالت مذکور بفرمان امپراطور لوی دوبویر^(۱۱) مبطل بحوزه انتخاب شد چون در اواسط قرن چهاردهم امپراطور شارل چهارم فرمان موسوم به فرمان زرین^(۱۲) را صادر کرد و تقسیمات رسمی مملکت خود را معین ساخت ایالت براننبورگ کاملاً و بطور دائم از حوزه های انتخابیه شمرده شد.

ایالت براننبورگ یکی از فقیرترین نواحی دشت آلمان بود. فردریک دوم آنجا را «ریگزار آلمان» میخواند سراسر آن اراضی غیر قابل زرع و سکونت و پوشیده از خار و نیزار بود. مرداب و باتلاق بسیار با آبهای راكد و متعفن سطح آن ایالت را فرا گرفته بود. در بعضی نقاط درختان كم قوت و نزاری بنظر میرسد. در عوض این اوضاع ناپسند طبیعی ایالت براننبورگ موقعی بسیار مناسب داشت که از

(۱) - Henri l'Oiseleur (۲) - Otton le Grand (۳) - slaves (۴) - Wendes
 (۵) - Oder (۶) - Frédéric Barberousse (۷) - Albert l'Ours (۸) - Ascanienne
 (۹) - Branibor (۱۰) - Louis de Bavière (۱۱) - Bulle d'Or

حیث ممکن جغرافیائی کمتر زمینی بآن اهمیت تواند بود . در دو جانب این ایالت دوشط^۱ بزرگِ اِلب و اودر که طرق طبیعی ارتباطیّه آلمان در سمت شمال هستند در جریانند . در واقع این ایالت مرکز طبیعی مملکت آلمان محسوب میشود و جمیع طرفی که از شرق بغرب و از شمال بجنوب اراضی رن را برود و استول و کوهستان مرکزی اروپا را بدریای شمالی مربوط میسازد از این ایالت میگذرند .

ایالت پروس ناحیه ایست مستور از جنگل انبوه و باتلاقهای وسیع و آن هم مثل ایالت براندبورگ ابتدا مارش یعنی ناحیه سرحدی بود که محض جلوگیری از قوم بوروس^(۱) که جزء طوایف اسلاو بودند تأسیس یافته بود . مؤسّسین این ناحیه سرحدی که در ماوراء اراضی آلمان و لهستان جای داشت دو فرقه جنگجوی مذهبی بودند موسوم به شوالیه های پورت کلو^(۲) و شوالیه های توتونیک^(۳) که در قرن سیزدهم میلادی ناحیه مذکوره را بتصرف آوردند . فرقه اول که از اهل محل بودند در نواحی پرگل^(۴) مسکن اختیار کردند (۱۲۰۱) و فرقه دوم یعنی شوالیه های توتونیک در ایام جنگهای صلیبی در فلسطین بودند و چون از مسلمانان شکست خوردند باروپا آمده در کنار رود و استول منزل گزیدند (۱۲۳۰) . این دو فرقه در سنه ۱۲۳۷ متحد و مخلوط شده بجهاد پرداختند و سواحل بحر بالتیک را از مصب شط و استول تا مصب رود نیمن^(۵) مسخر کردند . قلاع مهمّه این مجاهدین یکی کونیگسبرگ^(۶) بود در مصب پرگل (۱۲۵۴) و دیگر مارین بورگ^(۷) در روی رود و استول (۱۲۸۰) . این طایفه با دولت لهستان مدتی مدید زد و خورد کردند و عاقبت در نیمه دوم قرن پانزدهم فرقه توتونیک مغلوب گشته و بموجب عهدنامه تورن^(۸) (۱۴۶۶) تابع و رعیت دولت لهستان محسوب شدند . در قرن شانزدهم رئیس کل این طایفه موسوم به آلبر دور اند بورگ که از خاندان هوهن زولرن بود بمذهب لوتر^(۹) گروید . دارائی و املاک شوالیه ها

(۱) - Borusses (۲) - Les Chevaliers Porte-Olaives (۳) - les Chevaliers Teutoniques
(۴) - Pregel (۵) - Niémen (۶) - Königsberg (۷) - Marienbourg
(۸) - Thorn (۹) - Luthéranisme

را از توقیف شرعی خارج کرده و ملک شخص خود ساخت. این اراضی وسیع
 دوک نشین پروس نام یافت و کماکان در تحت سلطه دولت لهستان باقی ماند (۱۵۲۵).
 دوک نشین کلو از نواحی غربیه آلمان و در دوجانب رود رن
 دوک نشین در مجاورت کلونی^(۱) و جمهوری ایالات متحده واقع بود.
 کلو وسعت بسیار نداشت لکن بر خلاف پروس و براندبورگ
 زمینش حاصلخیز بود و از حیث قدمت تمدن با ممالک مغرب اروپا برابری میکرد
 ایالات مکتسبه خانواده هوهن زولرن این ایالات را که نام بردیم از قرن
 پانزدهم تا هفدهم متدرجاً بتصرف درآوردند.
 دودمان هوهن زولرن هوهن زولرن که تا دیروز مالک الرقاب امپراطوری
 زولرن آلمان بودند در ابتدا امرای کوچک و حقیری در جنوب
 آلمان بشمار می آمدند. قلعه آنها در مکانی مرتفع از روه آلپ^(۲) در ولایات
 سواب^(۳) درست در میان نکار^(۴) و دانوب واقع بود. این قلعه قدیم را در
 زمان ما تعمیر و تجدید کرده اند. در تاریخ ۱۲۷۳ یکی از افراد خانواده
 هوهن زولرن موسوم به فردریک ثالث هنگامیکه موقع انتخاب امپراطور شد
 خدمات نمایان کرد و چون رودلف دوهابسبورگ^(۵) بامپراطوری آلمان رسید^(۶)
 ایالت نورمبرگ^(۷) را باو بخشید و مالکیت آنها در دودمانش موروثی نمود. افراد
 خانواده هوهن زولرن باین طریق صاحب ملکی وسیع و حاصلخیز شدند و چون
 طبعاً صرفه جو بودند کم کم مالی فراوان اندوختند. یکی از آنان که
 فردریک ششم نام داشت مبلغی خطیر بامپراطور آلمان سیگیسموند^(۸)
 (۱۴۱۱-۱۴۳۸) که پول لازم داشت قرض داد. این امپراطور همان شخصی بود
 که در جنگ هوسیت^(۹) ها از او نام بردیم^(۱۰) و برای تأمین دین خود حوزه
 انتخابیه براندبورگ را در ابتداء قرن پانزدهم بطلبکار خود تفویض کرد (۱۴۱۵).

(۱) - Cologne (۲) - Rouhe Alp (۳) - Souabe (۴) - Neekar
 (۵) - Rodolphe de Habsbourg (۶) - رجوع شود به مجلد قبل
 (۷) - Nuremberg (۸) - Sigismond (۹) - Hussites (۱۰) - رجوع شود به مجلد قبل

ویش از این گفتیم که چگونه در قرن شانزدهم یکی از هوهن زولرن ها درک نشین پروس را تهیه دید و ملک خود گردانید . در آغاز قرن هفدهم (۱۶۰۹) خاندان مزبور بواسطهٔ وصلت و از طریق ارث مالک ولایت کلوشدند و ده سال بعد یکی از آنان موسوم به ژان سیکسموند ایالت پروس را هم بارت برد (۱۶۰۸ - ۱۶۱۸) و در این سنهٔ اخیره ایالات براندبورگ و پروس و کلو در تحت سلطهٔ مالک واحد درآمدند .

مقارن این احوال جنگ سی ساله شروع شد و ژان سیکسموند سابق الذکر وفات یافته حکومت به ژرژ گیوم^(۱) رسید (۱۶۱۸ - ۱۶۴۰) فردریک کبیر که نوهٔ ژرژ گیوم است صفات جد خود را چنین می‌شمارد: «ضعیف النفس» قابل ترحم، تنبل، کم هوش، دائم الخمر، مرقد و بی تجربزه، از بدبختی ژرژ گیوم بیش از ۲۳۰ سرباز نداشت در صورتیکه ایالتش در قلب آلمان واقع و معبر منحصر بفرد اقوام جنگی و ملل محارب بود خاصه در عهد گوستاو آدلف^(۲) و ورود لشکر سوئد . در این جنگ ایالت براندبورگ ویران شد و نصف جمعیتش بهلاکت رسید . یعنی از سیصد و سی هزار نفر یکصد و چهل هزار تلف شد و بنا بر روایت فردریک دوم بعد از ختم جنگ ایالت براندبورگ «بیابانی دهشتناک شده بود که بزحمت کسی میتواند آثار آبادیهای سابق را کشف کند و از سکنهٔ نقاط مختلفه نمونه‌ای بدست آورد .

در سال ۱۶۴۸ که معاهدات مستقلی^(۳) منعقد گردید جانشین ژرژ گیوم فردریک گیوم در مقابل ضررهائی که عاید او شده بود ولایت کامل^(۴) و پورمرانی شرقی را در ساحل یسار رود آورد و ایالت اسقف نشین ماگدبورگ و ولایت هالبرشتاد^(۵) را در کنار رود الب و اسقف نشین میندن^(۶) را در ساحل وزر^(۷) منصرف شد . این نواحی که از مشرق و مغرب بقلمرو خاندان هوهن زولرن افزوده

(۱) - Georges - Guillaume (۲) - Custave Adolphe (۳) - Westphalie

(۴) - Camin (۵) - Halberstadt (۶) - Minden (۷) - Weser

گردید اهمیت فوق‌العاده درس‌نوشته دودمان مزبور داشت. فی‌الحقیقه این ولایات بمنزلهٔ مراحل بود که میان ایالت مرکزی یعنی براندبورگ و سایر ایالت متعلقه بآنان مثل پروس و کلو واقع شده و پیش‌ازین ایالات پراکنده را با اتصال و ارتباط نوید میدادند. خانواده هوهن زولرن بعد از این اضافات مصمم شدند که هر طور هست نقاط دیگر را هم بتصرف آورند که مملکتشان یک پارچه و متصل بشود. همان کیفیت ایالات اختلافی که از حیث وضع جغرافیائی میان ایالات براندبورگ و پروس و کلو و پومرانی و غیره بنظر میرسید در اواسط قرن هوهن زولرن هفدهم از لحاظ سیاست نیز فیما بین آنها مشهود بود. این ایالات مملکتی واحد محسوب نمیشدند بلکه ممالکی ممتاز و تابع دول مختلفه بودند. مثلاً براندبورگ و کلو جزء امپراطوری آلمان و پروس ضمیمهٔ دولت لهستان بود. میان این ایالات متفرقه جز پادشاه مابه الاشتراکی دیده نمیشد و از این جهت هوهن زولرن‌ها خیلی بخانواده هابسبورگ شباهت داشتند.

این ایالات با وجود اختلافات مذکوره اوضاع متشابهی هم دارا بودند. چون استقلال داخلی و تشکیلات اداری خاص داشتند هر ایالتی بحد و شوق تمام مایل بحفظ استقلال خود بود و ابداً نمیخواست با ایالت دیگر در ترتیب اداری شریک باشد بلکه میخواست بوسیلهٔ هموطنان خود اداره بشود. مایل بشناختن احوال یکدیگر و اختلاط و ارتباط نبودند. اهالی ایالت کلو که در سال ۱۶۴۸ در خطر مهاجمات دشمن افتادند اظهار کردند که در موقع لزوم دست بدامن هلندیها میزنند ولی هیچ مساعدتی از اهل براندبورگ نخواهند پذیرفت و در سنه ۱۶۷۳ که ایالت پومرانی مضرب خیام دشمن شد اهل براندبورگ و پروس از مددفرستادن خود داری نمودند.

پادشاه در هر ایالتی چند هیئت از نمایندگان اهالی در مقابل خود میدید که هر هیئتی را یک اشتاند (۱) میگفتند و مثل مجالس دیت (۲) اطریش کارشان نظارت

در امور مالی بود. بفرمان این انجمنها مالیات وصول و اصال و توزیع و خرج میشد. تا دینار آخر نظارت میکردند که وجوه مالیاتی فقط بمصرف احتیاجات ولایت خودشان برسد. دست پادشاه از این پولها کوتاه بود و بایستی فقط از عواید املاک شخصی خود امرار معاش نماید. چنانکه امراء قرون وسطی نیز به همین طریق زندگی میکردند.

هیچیک از این ایالات سرحدّ طبیعی نداشتند. چون همه در دشت واقع بودند هیچ سدّی آنها را از هجوم همسایگان حفظ نمیکرد اما از آن طرف هم هیچ سدّی همسایگان را از هجوم اینها محفوظ نمیداشت بمقتضای قوت وضعف نظامی ایالات گاهی کوچک و گاهی بزرگ میشدند.

باستثناء دوک نشین کلو باقی ایالات فقیر و کم جمعیت بودند. در هر یک اراضی وسیعه غیر مسکون دیده میشد که یکی از سلاطین آنجا موسوم بفرهريك کیوم اول آنجاها را « مناطق لم یزرع و بیابان » میخواند.

از جمله وجوه مشابهت آنها این بود که هیچکدام استقلال تام نداشتند بلکه تابع مملکتی بزرگتر از خود بودند. انتخاب کننده براندبورگ و دوک کلو در تحت اوامر امپراطور و ملّتزم بخدمتگزاری او بودند و دوک پروس رعیت پادشاه لهستان و خادم مطیع او محسوب میشد. فی الحقیقه سلاطین هوهن زولرن در هیچیک از ایالات خود نمیتوانستند خود را پادشاه مستقل شمرده و بعد از خدا مالک القاب رعیت بدانند.

نقشه سلاطین هوهن زولرن در اواسط قرن هفدهم چون نظری بقلمرو خویش افکنده و از حقیقت اوضاعی که بر شمر دیم مستحضر هوهن زولرن ها گشتند بالطبع نقشه عاقلانه ای برای اعمال خود کشیدند. میخواستند قلمرو خود را از هجوم همسایگان محفوظ داشته حتی الامکان توسعه بدهند پس بایستی لشکری نیرومند تدارک کنند. میخواستند که سپاهی بسیار فراهم آورند پس بایستی مناطق غیر مسکونه را مسکون ساخته باستعمار بپردازند.

میخواستند که در این لشکر وحدت نظم و نسق باشد پس بایستی ایالات خود را متحد و دارای تشکیلات واحد کنند. این وحدت تشکیلات مقدمه وحدت خاک و ارتباط اراضی بیکدیگر شد. مقصود اصلی از جمیع این اقدامات آن بود که استقلال و قدرت کامل یافته و مثل امپراطور آلمان جز خدا کسی را بالاتر از خود نبینند. خلاصه اصول این دستور و نقشه عبارت بود از لزوم قشون بعبارت آخری آغاز همه چیز را از سپاه و انجام هر کار را از سپاه میدانستند. سلاطین خانواده هوهن-زوگرن که از سنه ۱۶۴۸ تا ۱۷۸۶ بلا انقطاع با عزم راسخ و رأی وزین در صد اجرای این نقشه و انجام این دستور بزرگ برآمدند از قرار ذیلند:

منتخب کبیر فردریک کیوم (۱۶۴۰ - ۱۶۸۸).

فردریک اول (۱۶۸۸ - ۱۷۱۳).

فردریک کیوم ملقب بشاه سلحشور (۱۷۱۳ - ۱۷۴۰).

فردریک دوم ملقب بکبیر (۱۷۴۰ - ۱۷۸۶).

فردریک کیوم معاصر لوی چهاردهم مؤسس سلطنت پروس
منتخب کبیر و سزاوار لقب منتخب کبیر است. امیری ساده و بی پیرایه،

متجسس و مایل بکسب دانش. متکبر و مغرور و در حفظ استقلال خویش بسیار ساعی بود و چون پیش از هر کار خود را موظف بصیانت استقلال دولت و توسعه مملکت میدانست و همایکان قوی پنجه داشت ناچار بوسایل مختلف دست میزد و غالباً بقدر و خیانت مجبور میشد. باندک ناملایمی بخشم میآمد لکن چنان نبود که زمام اختیار از دستش بدر رود و آرزو را از حیز امکان تجاوز بدهد و بکاری دست بزند که از قوه او خارج باشد.

یست ساله بود که بسلطنت رسید و در چهل و هشت سالی که پادشاهی کرد (۱۶۴۰ - ۱۶۸۸) به بسی کارهای مفید دست زد و همواره جنبه نفع و فایده را در کارها منظور داشت ولی مفیدترین و اساسیترین کارهایش دو چیز بود: یکی توحید و دیگر استعمار.

توحید
 فردریک گیوم برای توحید تشکیلات اداری مملکت خود بیست و سه سال با اهالی ایالات زد و خورد کرد (۱۶۶۰-۱۶۸۳).
 ایالت پروس بقوت عزم ثابت عاقبت همه را مجبور بقبول تشکیلات واحد نمود و بقول خودش با ایالات متفرقه فهمانید که «همه اعضا پیگیری واحد هستند» و حق وصول مالیاتهای درجه اول را از آنها سلب کرد. مثلاً مالیات آب جو و مالیات مستقیم که بتناسب جریب از اراضی اخذ میشد. این مالیاتها ابتداء بطور موقت و بعنوان تأدیة قروض شخصی پادشاه پرداخته میشد. بعدها بعنوان نگاهداری قشون دائمی بمالیات دائمی تبدیل یافتند. این لشکر دائم السلاح را اهالی دوست نداشتند و آنرا اسباب اجرای مقاصد استبدادی پادشاه بشمار میآوردند. پدر فردریک گیوم ۲۳۰ نفر بیشتر سرباز نداشت. خودش یک لشکر بیست و چهار هزار نفری ترتیب داد، هیچیک از امراء مملکت آلمان چنان قشونی نداشتند.

استعمار
 فردریک گیوم هم خویشرا مصروف بعمران نواحی خالی السکنه کرد و بنحوی که امروز در مستعمرات افریقا یادرمالک وسیعۀ امریکای شمالی و جنوبی مثل برزیل و آرژانتین و کانادا معمول است از خارجه مهاجرین بسیار جلب نمود و بوسیله اعطای امتیاز و تفویض اراضی و معافیت از مالیات و حتی مساعدۀ نقدی جمعی کثیر از خارجه بداخله آورد و ایالت براندبورگ را مأمّن و ملجاء فراریان و مقصّران ممالک همجوار قرارداد.

از هلند و از سایر نقاط آلمان و از فرانسه مردم بآنجا روی نهادند. یکسال قبل از نقض فرمان نانت^(۱) (۱۸ اکتبر ۱۶۸۵) و فرمان پوتسدام^(۲) (۲۹ اکتبر ۱۶۸۴) اعلامی چاپ کرده در فرانسه منتشر ساخت خطاب به پروتستانها که لوی چهاردهم در صدد آزار و تبعید آنان بود باین مضمون که: منتخب براندبورگ ابواب مملکت خود را گشاده است و خرج سفر مهاجرین را میدهد و تاده سال آنرا از هر عوارضی معاف میکند و خانه و زمین و شغل به آنان عطا مینماید. بزودی

(۱) - Nantes

(۲) - Potsdam



فردريك گيوم ملقب به منتخب كبير

(۱۶۸۸-۱۶۴۰)

براندبورگ دارای بیست هزار رعیت مهاجر شد که ولایت را آباد کردند و در پایتخت برلن تغییرات مهمه دادند. پنج فوج سرباز با اختیار فردریک گذاشتند و اولین کارخانه های صنعتی را در پروس دایر کردند. از خیالات فردریک گیوم یکی این بود که درخارج ازقاره اروپا هم مستعمرانی بدست آورد پس ابتدا سعی کرد که در دریای شمال بحریه ای تشکیل بدهد و برای اکتشافات و تجارت در سواحل کینه آفریقا شرکت تجارتی واستعماری تأسیس نمود.

سیاست خارجه فردریک گیوم همانقدر که در عمران داخلی مهارت وقوت عزم بخرج داد درمهام خارجه نیز لیاقت ظاهر ساخته ونتایج معتدبهی تحصیل کرد. چون در این هنگام دولت سوئد ودولت لهستان و استقلال پروس باهم جنگ داشتند وقلمرو فردریک گیوم در میان آن دو خصم واقع بود شیوه دو زوئی پیشگرفت و بدون هیچ ندامت وشرمی گاه با شاه سوئد شارل دهم گوستاو و زمانی با پادشاه لهستان ژان کازیمیر^(۱) عقد اتحاد بست ودر ظرف یکسال ازدوستی آن بموافقت این منتقل شد (۲۰ نوامبر ۱۶۵۶ - ۶ نوامبر ۱۶۵۷) ومزد حمایت ومهدستی خودرا از این واز آن گرفت. مثلاً دولت لهستان درمقابل یاربهای فردریک گیوم اورا از تابعیت لهستان معاف داشته ریاست وامارت مطلقه اورا بر ایالت پروس رسماً شناخت. پس از آنکه صلح اولیوا^(۲) (۱۶۶۰) منعقد شد این استقلال خانواده هوهن زولرن هم رسمی شد.

فردریک گیوم پس از این وقایع منتخب کبیر محض حفظ استقلال خویش بمناسبت اینکه والسی ایالت کلو بود وارد سیاست عمومی ولوی چهاردهم اروپای غربی شد وچنان مهارت بخرج داد که با وجودحقارت قلمروش تعادل سیاسی دول معظمه اروپا را درمقابل فرمانروائی مطلق ولوی چهاردهم باختیارخود آورد. بمحض اینکه جنگ هلند شروع شد وهلندیها مشغول دفاع کشتند فردریک گیوم اول شخصی بود که بحمايت آنان برخاست وبقدری کوشید که

(۱) - Jean - Casimir

(۲) - Oliva

تمام دول اروپا را باستانهای سوئد برضد لوی چهاردهم متحد و متفق ساخت . در سنه ۱۶۷۴ در هجومی که بایالت آلزاس شد شرکت کرد و در پایان مصاف های مشهور تورن (۱) در تورخیم (۲) مغلوب شد (۵ ژانویه ۱۶۷۵) .

فهربلین (۳) شش ماه بعد از این واقعه منتخب کبیر متوجه سوئدی ها شد و در محلّ فهربلین در پنجاه کیلومتری برلن فتحی نمایان کرد (۲۸ ژوئن ۱۶۷۵) . این فتح پروس و شکست سوئد همان نتایج مهمّه را داد که ظفر یافتن لشکر فرانسه بر سپاه اسپانیا در محلّ روکروا (۴) داد و پس از این واقعه تفوق و برتری آلمان چنان بر سوئد ثابت شد که من بعد هیچوقت معکوس نگردید .

در ظرف دو سال (۱۶۷۶ - ۱۶۷۸) ایالت پومرانی متعلّقه بسوئد بدست فردریک گیوم افتاد اما بعد از صلح نیمکه (۵) لوی چهاردهم محض رعایت دولت سوئد که نسبت با وفاداری کرده بود فردریک گیوم را مجبور نمود که بموجب معاهده سن زرمین اراضی متصرفه را بدولت سوئد مسترد دارد (۱۰ اوت ۱۶۷۸) . نتیجه ای که از این فتوحات برای منتخب کبیر باقی ماند همان عنوان معنوی و شهرت بزرگی بود که درسرتاسر امپراطوری آلمان کسب کرد .

تحصیل سلطنت نظر باین اقدامات عاقلانه و تدابیر و دوراندیشی که منتخب

کبیر نمود پس از بیست سال در اوایل قرن هیجدهم پسرش فردریک اوّل توانست که دولت پروس را همدوش ممالک معظمه قرار دهد (۱۶۸۸ - ۱۷۱۳) یا بنا بر قول فردریک کبیر « پروس را بر تخت شهرباران مستقر سازد » فردریک اوّل فکری محدود داشت و برخلاف اسلاف نه در جمع مال و نه در تجهیز سپاه کوشش نمود . عاشق تجملات و سرمست از عجب و پندار بود بمحض وصول بامارت با امپراطور لئوپولد (۶) مشغول مذاکره شد که اجازه بدهد عنوان پادشاهی بر خود بگذارد . لکن با اینکه در جنگ امپراطور با عثمانیان

(۱) - Turenne (۲) - Turckheim (۳) - Fehrbellin (۴) - Rocroy
(۵) - Nimègue (۶) - Léopold

مبالغ هنگفتی تقدیم داشت امپراطور تا سال ۱۷۰۰ عنوان پادشاهی را باو تفویض نکرد. در این تاریخ جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا شروع میشد و امپراطور برای تفویض یافتن بر رقیب خود لوی چهاردهم بیش از پیش محتاج به مال و لشکر بود و فردریک اول که لشکری جرّار و مالی بسیار از پدر خود منتخب کبیر ارث برده بود ده هزار سرباز و شش میلیون تالر که معادل شصت میلیون فرانک است با امپراطور لئوپولد تقدیم کرد و در عوض این مدد معتدبه امپراطور بموجب قرارداد موسوم بتاج (۱۶ نوامبر ۱۷۰۰) بفردریک اجازه داد که خود را پادشاه پروس بخواند.

پس فردریک در ۱۸ ژانویه ۱۷۰۱ در کونیگسبرگ جشنی عظیم ترتیب داد که چندین میلیون بمصرف آن رسید، لباس ارغوانی مرصع بالماس پوشیده و در حالتیکه صدتن پیشخدمت و خدمتکار اطراف او را داشتند تاج سلطنت را بدست خود بر سر نهاد. دول معظمه در اوترک این پادشاه جدید را برسمیت شناخته (۱۷۱۳) باینکه خاندان هوهن زولرن شهر برلن را که کرسی ایالت براندبورگ محسوب میشد پایتخت قرار دادند مملکت آنانرا دولت پروس میگویند.

فردریک اول کمی قبل از ختم قرار داد اوترک (در ۲۷ شاه سلحشور فوریه ۱۷۱۳) زندگی را وداع گفت و پسر بیست و پنج ساله او فردریک کیوم اول بجای او نشست و همانروز اول از صد نفر پیشخدمت خاص سلطنت نودوشش تن را منفصل نمود و در جشن تاجگذاری بیش از ۲۵۴۷ تالر قریب سی هزار فرانک خرج نکرد. اسبان سلطنتی و کالسکه های تجملی و احجار کریمه و اشیاء مرصعه را بمزایده گذاشت و قسمتی از ظروف زرین و سیمین پدرش را ذوب کرده بمصرف ضرب مسکوکات رسانید اما هنوز دوماه از جلوسش نگذشته دو فوج بمب انداز بر لشکر پروس افزود.

فردریک کیوم فرد کامل خانواده هوهن زولرن و معرف حقیقی جمیع صفات اعضاء آن دودمان است. ذاتاً و طبعاً سرباز بود و هر قدر بد دیگران سختگیری میکرد

بخود نیز صعوبت میداد بقول خودش میخواست او را فرمانفرمای مطلق بدانند و در مقابل امرش کسی استدلال و احتجاج نکند، میخواست فرمانش چون کوهی آهنبین استوار و بی تغییر باشد، در کارها طالب فواید عملی و حقایق محسوسه بود و در حفظ مال و صرفه جوئی کلاش بخت و لثامت میکشید، از عهد طفولیت حساب پول خود را بدقت هر چه تمامتر نگه میداشت و هر چه بدست میآورد بر مایه میداد و بقول خودش همتش مصروف بود که بجه تدبیر دیناری بردینارهای خود بیفزاید. در سالی که اگوست دوساکس پادشاه لهستان ببرلن آمد فردريك از وی پذیرائی کرده و در این باب مینویسد: « چون شاه لهستان از برلن بازگشت امر دادم که کافی السابق نهایت صرفه جوئی را در مخارج منظور بدانند. مقرر کرده ام که روزی ۹۳ تالر (۳۴۰ فرانک) بیشتر بمصرف نرسانند و نظرم این است که از این مبلغ هم حتی الامکن چیزی بکاهم. و قتی که علیاحضرت ملکه هم اینجا بیایند این مبلغ را به پنجاه و پنج تالر (۲۰۰ فرانک) میرسانیم. »

فردريك رفتار و احوالی شبیه با واسطه الناس و ذوقی چون روستائیان داشت. جز کشیدن سیگار تفریحی نمیشناخت، شبها در محفلی موسوم بمحفل تنباکو حضار بسلامتی او چیق میکشیدند و حتی المقدور برای صرفه جوئی در شرب آب جو امساک میکردند. این پادشاه هم مثل لوی چهاردهم نسبت بو ظایف سلطنتی خویش تصوّراتی عالی داشت و میگفت « خداوند پادشاهان را سلطنت نمیدهد که در تحصیل لذات وقت بگذرانند، تفویض قدرت بآنان برای نمشیت امورات، پادشاهان برای کار کردن خلق میشوند و اگر طالبند که شرافتمندانه سلطنت برانند باید شخصاً کارهای خود را اداره کنند. » این فکر در دماغ او و جانشینانش راسخ شده بود که « رئیس کل قوی و وزیر مالیه و نخستین خدمتکار پادشاه پروس هستند » عبارت اخری افراد خاندان هوهن زولگرن يك سلطان خیالی تصوّر میکردند که بر ملك پروس حکمفرماست و بر خود واجب میدانستند که مانند مطیع ترین خدمتکاران باین سلطان خیالی خدمت کنند، در واقع سلطان پروس خدمتگزار سلطنت پروس محسوب

میشد، وزرا و مستشاران در ساعت هفت صبح بایستی سر کار حاضر باشند و تا وظیفه خود را بانجام نمرسانیدند حق خروج از اداره نداشتند، از دیر بادره آمدن یا زود



فردريك گيوم اول ملقب به شاه سلحشور

(۱۶۸۸ - ۱۷۴۰)

رفتن جريمه ميشدند، اگر وزيری از يك جلسه هيئت وزرا غائب ميشد شش ماه حقوق او را توقيف ميكردند. و در صورت تكرر از خدمت منفصلش ميساختند.

اداره

و استعمار

فردريك گيوم نیز مثل اسلاف خود هیچ چیز از وسایل ترقی

و آبادی پروس را از نظر دور نمیداشت . در طرز تشکیلات

مملکتی تغییرانی داد و جلیع شعب را تحت اختیار هیئت در آورد

موسوم به هیئت عالیه مالیه و جنگ و خالصه که خود غالباً ریاست آنرا عهده دار میشد . بواحی کم جمعیت را بوسیله جلب مهاجران و فراریان ممالک اطراف آباد کرد .

از ایالت سالزبورگ (۱) یکدفعه بیست و پنجهزار مهاجر به پروس کوچ نمود

و فردريك این مهاجرت را «نعمت خدائی» نام نهاد . اعلانی بزبان آلمانی و فرانسه

چاپ و در اطراف و اکناف اروپا منتشر کرد که هر کس مایل بمهاجرت بخاک

پادشاه پروس باشد کرایه و توشه راه او پرداخته میشود و بمحض ورود وجهی

بعنوان مساعد و زمین و ابزار کار و دواب و بذر کافی مجاناً باو داده خواهد شد .

فردريك گيوم باین تدبیر توانست ۳۳۲ قریه و یازده شهر فقط در پروس آباد کند

و جمعیت آن ایالت را از ۴۴۰۰۰۰ به ۶۰۰۰۰۰ برساند . کارخانه ها را توسعه و

ترقی داد خاصه دستگاه های ماهوت بافی که بزودی رفع احتیاج لشکر را از

اجناس خارجی کرد و فردريك با کمال تکبر و افتخار میگفت امروز سپاه ما

بماهوت وطنی ملبّس میشود و سالی ۴۴۰۰۰ توپ پارچه هم بخارجه میتوانیم بفروشیم ،

باین تدابیر عایدات خود را باضعاف بالا برد ، سالی هفت میلیون و نیم تالر (متجاوز

از صد میلیون فرانک) بدست میآورد و بواسطه صرفه جوئی دقیقی که داشت در

خزانه قشون نیز همین مقدار ذخیره میکرد .

کار عمده فردريك گيوم ترقی لشکر بود و بهمین جهت او را

لشکر پروس

شاه سلحشور لقب داده اند . از روزگار کودکی شوق سربازی

در او پیدا شده بود و مثل پطر کبیر که در قریه یراب راجنسکوی فوجی از

کودکان را نظام خود ساخت فردريك گيوم هم دسته ای از اطفال را فراهم آورد

چون بتخت شاهی نشست چنانکه دیدیم هیچ هوس بتجملات سلطنتی نداشت مگر

یک هوس که در راه آن دوازده میلیون تالر (متجاوز از ۱۲۰ میلیون فرانک)

(۱) - salzburg

بمصرف رسانید و آن عبارت بود از جمع آوردن فوجی مردان قوی بنیه و درشت اندام که فوج قراولان و بمب اندازان او باشند. بعضی از این غولان را با صرف سیصد هزار فرانک بدست آورد.

فردریک کیوم میخواست لشکر را بسیار نیرومند کند چرا که سپاه را اساس هر امنیت و پایه هر اطمینانی میدانست و در دستوری که راجع بطرز تربیت و لیعهد خود موسوم به فردریک ثانی نوشته است این عبارت دیده میشود: «عشق حقیقی حرفه سربازی را در دل فرزند من جای بدهید و او را معتقد سازید که در عالم هیچ چیز پادشاهان را بافتخار و ظفر نایل نمیسازد مگر شمشیر. پادشاهی که این تیغ آبدار را دوست ندارد و افتخار بی نظیر را در سایه شمشیر و بوسیله شمشیر نجوید حقیرترین و پست ترین مخلوقات روی زمین است، عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد.» چون میخواست که پروس وسعت بیابد روز بروز در تقویت سپاه میکوشید و میگفت: «باقلم جهان گیری نتوان کرد، پادشاهان فتح ممالك و ضبط مسالك باستعانت شمشیر کنند.»

سکنه قلمرو فردریک کیوم به دو میلیون و نیم میرسید، عدد قشون که در ۱۷۱۳ ۴۵۰۰۰ نفر بیشتر نبود بهمت این پادشاه در سنه ۱۷۴۰ بهشتاد و سه هزار بالغ شد در صورتیکه خانواده سلاطین اطیش با داشتن بیست و چهار میلیون رعیت صد هزار نفر سرباز نداشتند.

این سپاه جرّار مثل سایر قوای نظامی آن زمان بوسیله منادبان مخصوص جمع آوری میشد، این منادبان در آلمان و ممالك همجوار خاصه ایالات شرقی فرانسه گردش کرده داوطلب میگرفتند با نظامیان دول دیگر را بفرار از خدمت و هجرت به پروس و امید داشتند. اما اخذ نفقات در خارجه گران تمام میشد و گاهی تولید مشکلات سیاسی میکرد. از این راه نتیجه کافی بدست نیامد و فقط چهل هزار نفر سرهم رفته داوطلب گرفته شد. پس فردریک کیوم بر آن شد که از خود پروس سرباز بگیرد و این اصل را وضع نمود که «جميع افراد مملکت موظف بخدمت در نظام هستند.»

این فرمان در قرن هیجدهم مطلب تازه‌ای بود. اما امروز اساس تجهیز نظام ملی و تشکیلات لشکری ما محسوب میشود. لکن در عمل تمام اهل پروس مشمول نظام نمیشدند، اکثر اهالی بلاد و ارباب حرف و صنایع را معاف کردند و تقریباً فقط از دهقانان سرباز می‌گرفتند. از لحاظ سربازگیری مملکت را بچندین ناحیه تقسیم نمودند؛ هر فوجی بیک یا چند ناحیه اختصاص داشت و هر ساله بقدر لزوم از اهل آن نواحی سرباز می‌گرفتند، اشخاصی که باین طرز وارد قشون میشدند اصولاً دوره خدمتشان بیست سال بود لکن در عمل بعد از یکسال خدمت غالب آنانرا مرخصی میدادند و در مقابل افراد داوطلب که هسته و مغز لشکر محسوب میشدند مدت خدمتشان انتهائی نداشت، چنانکه در زمان فردریک دوم افراد پنجاه ساله در لشکر پروس بسیار دیده میشد.

این سپاه نیمه ملی که افراش تقریباً از مملکت گرفته میشد در نفس الامر لشکر اشرافی بود چرا که فردریک گیوم جز نجبا و اشراف هیچکس را بر تبه صاحب منصبی نمیرسانید. مایل نبود که سربازان عادی هر قدر هم لایق و شجاع باشند از درجه صاحب منصب جز تجاوز کرده بدرجات عالیه ارتقا بیابند و این ترتیب هنوز هم بدقت کامل در نظام آلمان محفوظ و منظور است. فردریک گیوم لازم میدانست که صاحب منصبان عالم باشند از این جهت مدارس چند برای تعلیمات نظامی تأسیس نمود. بزور تمرین و مشق که هزاران بار تکرار میشد فردریک گیوم سربازان خود را مثل آلات بیروح و متحرکین بالا راده کرد تا بعدی که چندین هزار نفر هنگام مشق چنان بانوا فو و انتظام اعمال نظامی را اجرا میکردند که گوئی نفس واحد هستند. در باب چابکی و چالاکی لشکریان و دقت آنان در حرکات و سکنات و پر کردن تفنگ و تیراندازی مورخین راه مبالغه و اغراق پیموده‌اند، آنچه مسلم است پیش از آن زمان هیچ سپاهی بآن پایه از حسن انتظام نرسیده بود و پیشرفت پروس در جنگهای اواسط قرن هیجدهم بیشتر مبتنی بر این کار آزمودگی و یختگی نظامیان بود و دول اروپا طرز تعلیم و تربیت لشکر پروس را در نظام خود تقلید کردند.

فردريك گيوم اول فردريك گيوم سپاهی را که با آن عشق مفرط درمَدَت سی

سال سلطنت خود تدارك دیده بود داخل هیچ نوع جنگ

سختی نکرد و آنرا از اتلاف قوی محفوظ داشت. مثلاً اگر با

سیاست خارجی دولت سوئد وارد جنگ شد از آن جهت بود که لشکر سوئد

در میدان پولتاوا (روسیه) مضمحل شده و شارل دوازدهم در عثمانی متواری بود

و فردريك گيوم مانعی برای حمله به ایالت پومرانی نمیدید پس قلعه استرالسوند

را (در دسامبر ۱۷۱۵) محاصره و فتح کرد و بموجب عهدنامه استکهلم در سنه

۱۷۲۰ بطور قطع مالك آن شد. در حقیقت این لشکر کشی را از آن جهت کرد

که خطری تصور نمیشد و از این رو در حق او گفته اند که «تصور جنگ را دوست

میداشت لکن از حقیقت آن گریزان و محترز بود.» هم خود را فقط مصروف

تدارك سپاه و فراهم آوردن وسایل نیرومندی پروس کرد و استعمال آن وسایل را

بفرزند خود فردريك ثانی وا گذاشت.

با وجود این کار فردريك گيوم خالی از اهمیت نبود و فردريك ثانی در حق پدر

خود از روی انصاف چنین میگفت: «آن پادشاه کارهای بزرگ کرد تا آب و خاک

پروس را بقائی هست آثار تدابیر حسنه او برملت پروس باقی خواهد ماند.»

فردريك ثانی معاصر لوی پانزدهم و لوی شانزدهم چهل و شش
عهد جوانی

سال پادشاهی راند (۱۷۴۰-۱۷۸۶) وی از مردانی است که

فردريك ثانی صفحه اروپا را تغییر داده و دولت کوچک پروس را بساطنتی

عظیم مبدل ساخته است.

فردريك ثانی ایام کودکی را در سختی گذرانید زیرا که خلق و ذوق و طرز

فکر و جنس خیالات او موافق میل پدرش نبود. فردريك گيوم نمیخواست که

پسرش بهره او مایل نیست متمایل باشد و از هر چه او میخواهد بگریزد. آن

پادشاه سلحشور از لطایف و ظرایف متنفر و از علوم و فنون بی بهره و گریزان بود،

جز بحسن ترتیب امور و انشاء ساده اداری بچیزی توجه نداشت، فلسفه را حقیر

میشمرد و جزء « باد هوا » میداشت. اما هیچ چیز برای ولیعهد مطبوع تر از شعر و فلسفه نبود و از همان روزگار کودکی باوجود منع و تهدید پدرش بهادرهان کتاب میخواند و نورچراغ رادرزیر روپوش بخاری مستور میداشت، ولیعهد بیشتر بکتاب فرانسه مایل بود یکی بواسطه ذوق فطری، دیگر بسبب آنکه دایه اش مادموازل را کول (۱) ولله اش دوهان دوزان دون (۲) پسر یکی از منشیان تورن هر دو فرانسوی بودند. فردریک دوم از استعمال دود و مهمانیهای مفصل و مجالس شرب و بزم و شکار تنفر داشت، خسیس و ضربه جو نبود و عشقی مفرط بامور نظامی نداشت و معلوم است که هر يك از این اخلاق و افعال در چشم پدرش خطائی منکر و جرمی عظیم مینمود و پسر را از روی تحقیر و توهین «مارکی کوچك» یعنی آقازاده خطاب میکرد و میگفت تو کارهای مرا بر باد خرابی خواهی داد و محض اینکه عادات و اخلاق فرانسویان را ترك کند پسر را در ملأ عام با مشیت و عصا كتك میزد و گاهی او را بزمین افکنده و مجبور بیوسیدن پای خود میکرد.

این رفتار خیلی برو ولیعهد گران آمد، در سن ۱۸ سالگی عازم فرار با انگلستان شد و با یکی از دوستانش که صاحب منصب ژاندارمهای گارد و پسر یکی از سرداران کهنسال فردریک گیوم بود و کات نام داشت رخت سفر بربست (اوت ۱۷۳۰). اما هر دو گرفتار و بعنوان فراری قشون بمحکمه نظامی جلب شدند. محکمه ازدادن رأی مضایقه و از خود سلب صلاحیت نمود، پس شاه شخصاً مبادرت بصدور حکم کرد و پسر را از خدمات نظامی خارج و در قلعه کوسترین (۳) محبوس نمود. در موضوع کات محکمه حکم بحبس ابدی داد اما پادشاه محکمه را باعدام مبدل ساخت، فرمان داد محکوم را بیای قلعه کوسترین برده پیش چشم ولیعهد سر بریدند (نوامبر ۱۷۳۶).

تاریت ولیعهد چندی بعد حبس قلعه را مبدل بتوقیف در شهر نمود و یکسال تقریباً ولیعهد را بشغل مستشار خاصه منصوب کرد. در این

(۱) - Rocoul

(۲) - Duhan de Jandun

(۳) - Custrin

مَدَت و لیمهد یکی از اعضاء مالیّه و سرپرست املاک پدری بود. صورت محاسبات را نزد او می‌آوردند و او مفتیش و رسیدگی میکرد و ترتیب زراعت مزارع را کاملاً می‌آموخت و عملاً از رشته‌های مختلف امور ملکی پروس استحضار یافت. پس از آن مجدداً وی را بدرجهٔ سرهنگی وارد قشون کردند و ریاست فوج ساخلوی نیور وین^(۱) را که از بلاد صغیرهٔ ایالت براندبورگ است بوی سپردند. فردریک دوم در این محل چون رئیس یکدسته از نظامیان بود از جزئیات امور لشکری و قوف یافت و بحقایق امور مطلع شد. پدرش میگفت قصدم این است که بدانی: «کفش نظامیان چطور است و در خارج چقدر دوام دارد.» فردریک شخصاً در اخذ نفقات و توزیع اسلحه و مهمات و تقسیم غذای افراد و مشق و تعلیم و سان قشون حضور داشت. یکی از علل خفیه لیاقت فردریک همین تربیت عملی بود بر خلاف ولیمهدهای فرانسه که در کنج خانه تعلیمات می‌گرفتند. بعد از آنکه کاملاً لیاقت خود را نشان داد و بکمال رسید پدر او را اجازه داد که چندی بمیل خودزندگی کند و او هم دور از شهر برلن و دور از پدر قلعهٔ رینس برگ^(۲) را مقام خویش قرار داد. ایام توقف فردریک در این محل در ضمن رسیدگی بامور فوج خود که نمونهٔ عالی افواج پروس محسوب میشد و در عین مراقبت بکار املاک ولیمهد خالصه و رسیدگی باجاره و استجاره مزارع قوای جوانی و در رینس برگ سَن بیست و سه سالگی خویش را وقت آموختن علوم و فنون و حکمت و ادب کرد «بیش از یک نفر راهب» کتاب میخواند و از این وقت با مطالب معقول خو گرفت چنانکه بعدها در عین جنگ و لشکر کشی هم روزی یکی دو ساعت وقت خود را صرف مذاکرات ادبی و محاورات فلسفی میکرد و بصدای بلند قضاای کرنی^(۳) و راسین^(۴) شعرای فرانسه را که محبوب او بودند میخواند و تفسیر و تأویل مینمود و لغت فرانسه را هم مثل زبان مادری آموخت و از آن پس چون بیادشاهی رسید غالباً بآن زبان صحبت میکرد و گاهی احکامی

(۱) - Neu - Ruppin (۲) - Reinsberg (۳) - Corneille (۴) - Racine

هم بفرانسه صادر مینمود. شعر میساخت، نئی میزد و قطعات موسیقی ترکیب میکرد با و لتر مرتباً مکتبه داشت ولی در عین جستجوی لذات و خوشگذرانی ب فکر فایده مملکت بود، یکشاهی خرج تجمّلات نمیکرد و دیناری به بهای تابلو نقاشی و مجسمه نمیداد، حتی وقتی شروع به بنای یونسدام و قلعه سان سوسی^(۱) نمود که مبلغ وجوه پس انداز خودش کفایت آن مصارف را میکرد، آنگاه محض افزایش جلال و شکوه مملکت دست بساختن آن عمارت زد. تفرّج و تفریح در عمارت رینس برگ او را از توجه بامور سیاسی باز نمیداشت، بدقت تمام احوال ملل را مطالعه مینمود و از منابع ثروت و مراکز قوای آنان استخبار میکرد و از نقشه های مخفی دول استکشاف مینمود، بقاء و توجه و تفکر در این قبیل امور خود را حاضر میساخت تا چون پدرش چشم بهم گذارد و سلطنت باو برسد عاری و بیگانه از عمل نباشد.

واقعهای که ولیعهد انتظار داشت واقع شد و پدرش در سی و سلطنت یکم ماه مه ۱۷۴۰ مملکت را باو گذاشت و رفت. سه هفته بعد فردریک دوم فردریک دوم در کاغذی که به و لتر نوشته چنین مینگارند: «من از یکطرف ۱۶ گروهان» و ۶ اسکادرون سوار و یک اسکادرون کارد بقوای خود افزوده ام و از طرف دیگر شالوده آکادمی جدید را ریخته ام». تمام شخصیت فردریک از این دو کار او معلوم میشود.

در این وقت ۲۸ سال داشت، فکرش در روشنی و طلاق نظیر فرانسویان بود و مسیو لاریس در حق او گفته است: «هیچ فرانسوی ساکن در مملکت فرانسه هم باندازه او دارای روح فرانسوی و صاحب ذوق در ادبیات قدیمه فرانسه نبوده است». قوای دماغ او بر سرعت تصوّر و تصمیم و عمل بی نظیر بود و در غالب مباحث نیشی و کنایه ای بکار میرد، ابداً وفا و مهر و عاطفه را نمی شناخت، هیچوقت در مسائل سیاسی تصوّر عزّت نفس و منع وجدانی و مقتضای شرافتمندی را بخاطر

خطور نمیداد، تاپای نفعش در میان بود بعهد خود وفامیکرد و چون کار اندکی از سود او منحرف میشد پیمانرا میشکست. فردریک دوم تابع این عقیده خلاف اخلاق



فردریک دوم ملقب به کبیر در سن ۲۸ سالگی
(۱۷۱۲ - ۱۷۸۶)

بود که ظفر و غلبه حق شکنی و ظلم را پامال و محو میسازد و میگفت: «در مسائل ملک و ملت شخص باید هر وقت فرصت مییابد بهره بردارد، فقط وقتی مردم او را مقصر و خطا کار خواهند گفت که مجبور شود هر چه گرفته است مسترد بدارد.»

فردريك مجيل و دسيسه كار بود، در تحريك حسد و رقابت و بسط دایره سوء ظن و عدم اعتماد دستی قوی داشت، بمناسبت جلوس خود سفیری بانگلستان و سفیری بفرانسه فرستاد، نخستین موسوم به تروچس^(۱) و دوم موسوم به سرهنك كاماس^(۲) بود. در دستوری که ب سفیر انگلیس نوشت این عبارت دیده میشد: «هروقت بمردم فرانسه میرسی نسبت بانگلیسها خیلی اظهار دوستی بکن اگر چه عده فرانسویان بسیار قلیل هم باشد، مخصوصاً اعزام سرهنك كاماس را خیلی اهمیت بده و از روی حسد و رقابت بگو که سرهنك مزبور طرف توجه و محل اطمینان پادشاه است و مأموریتش بفرانسه بسیار اهمیت دارد.»

و همچنین ب سفیر فرانسه دستور میداد که «چون بفرانسه رسیدی بکار دینال فلوری احترام کامل بجا بیاور، اگر تعارف و الفاظ میان نهی بخرج تو دادند تو نیز مقابله بمثل بکن و اگر دم از راستی زدند دم از صداقت بزن، مخصوصاً آتش رقابت میان فرانسه و انگلیس را دامن زده و تحريك کن.»

فردريك دوم هم باندازه پدرش مقتصد و صرفه جو شد و حتی پیشه سلطنت در اواخر عمر کار حرص او بدنائت و لثامت کشید. خزانه دولت را بمنزله ثابوت العهد بنی اسرائیل محسوب میداشت که «لا یمسه الا المپهرون». خزانه شخصی خود را گنجی میدانست که هیچوقت نبابستی دیناری از آن خرج شود مگر «محض دفاع مملکت و رفع آلام ملت». فردريك دوم هم مثل پدرش خود را خدمتگزار پادشاه ذهنی و خیالی پروس معرفی میکرد و میگفت «من اولین خادم رعیت خود هستم.»

این شهریار بسیار کار میکرد، فصل تابستان ساعت سه بعد از نصف شب و فصل زمستان ساعت چهار بر میخواست و مراسلات چاپاری را شخصاً باز میکرد و میخواند و چهار نفر منشی را که در یرکاری مثل سیاهان افریقا بودند برای صدور جواب خسته و درمانده میکرد. چون هر چیز را خود رسیدگی مینمود و در هر کاری

(۱) - Truchess

(۲) - Camas

شخصاً تصمیم میگرفت اورا « وزیر واحد و وزیر عام » مملکت گفته اند . بکروز هم در مدت عمر از این پرکاری و کوشش خسته نشد ، این طرز تمرکز امور در دست شخص واحد و فلج کردن سایر مراکز مهمات نتایج بسیار بد عاید مملکت پروس ساخت ، تادستی قوی چون دست فردریک چرخ کارها را میگردداند همچنین منظم بود ، لکن بمحض رفتن او چرخ از کار بازماند و فترها گسیخته شد بطوری که بیست سال بعد از وفات فردریک دوم دولت پروس بیک ضربت ناپلئون در محل بنا (۱) مضحمل گردید (۱۴ اکتبر ۱۸۰۶) .

کشور گیری فردریک دوم با گرفتن ایالت سیلزی از دولت اتریش و تجزیه پروس لهستان از دولت لهستان مملکت خود را وسعت کافی بخشید .

مناقشات مربوطه بالحق ایالت سیلزی در بیست و سه سال اول سلطنت فردریک دوام داشت و موجب سه جنگ شد که موسوم بجهنگهای سیلزی هستند (۱۷۴۰-۱۷۶۳) . دو جنگ اول مصادف با منازعات بر سر وراثت تاج و تخت اتریش و ستم معروف بجهنگ هفت ساله بود . در این زد و خورد اخیر دولت پروس با ممالك متحدۀ اروپا (اتریش ، فرانسه و روسیه) مواجه شد و اگرچه فائق بیرون آمد لکن قوایش ضعیف و توانائیش مبتل بناتوانی گردید . (۲)

اما تصرف پروس لهستان تا این درجه موجب درد سر برای فردریک نشد ، مدتی مدید بمذاکرات سیاسی و ارسال رسل صرف شد و جنگی اتفاق نیفتاد ، الحاق این ایالت چون اسباب اتصال براندبورگ به پروس شد در واقع آمال خانواده هوهن زوگرن را که عبارت بود از توحید قلمرو خوش بانجام رسانید .

امور داخه بیست و سه سال آخر عهد فردریک دوم بجهنم خسارات جنگ هفت ساله و آبادی و استخراج منابع ثروت داخلۀ مملکت گذشت . ابتدا فردریک دوم خزانه خالی قشون را معمور ساخت و قورخانه ها و

(۲) - برای اطلاع از تفصیل این جنگها فصل ششم این کتاب رجوع شود Iéna - (۱)

انبارهای جدید برای مهتات جنگی تهیه دید آنگاه بتبعیت اجداد خود شروع باستعمار کرد. دو مأمور دائمی در شهر هامبورگ و فرانکفورت قرارداد که کارشان جلب مهاجرین بود و باین ترتیب سیصد هزار مهاجر بداخلهٔ مملکت آورد و نهصد قریه آباد کرد. فقط در ایالت سیلزی که در جنگ هفت ساله خرابی بسیار دیده بود شصت هزار نفر جای داد و مالکین معتبر را مجبور نمود که در اراضی خود هر يك قریه‌ای بسازند. گاهی کار استعمار و جلب مهاجرین بفارت و نرکناز منجر میشد، مثلاً در ابتدای سال ۱۷۷۱ که قشون پروس قسمتی از اراضی لهستان را بتصرف در آورد فردريك فرمان داد که هفت هزار دختر از لهستان گرفته بابالت یومرانی برده و آنجا بشوهر بدهند. اولیای دختران مجبور بودند برسم جهیزيك گاو و دو خوك و يك تخت خواب و سه دو كا (مسكوك طلا) بصیبه خود بدهند.

فردريك سعی بلیغ داشت که جنس مزروعات را خوب کند و تا ممکن است باراضی زراعتی بیفزاید، از این جهت باطلاقیهای وسیعی را خشك کرد و قریب پانصد کیلومتر مربع بر اراضی قابل زرع افزود. صنایع را هم ترویج مینمود و بوسیلهٔ ازدیاد ثروت ملی عواید دولتی را هم نکثیر میبخشید. همچنین فردريك جد وافی در تعلیم و تربیت ملت بخرج میداد و این کار او در آن عهد کمتر نظیر داشت. مدارس بسیار باز کرد و اگر چه کاملاً عملی نشد تعلیمات را اجباری نمود. ژزویت‌هایی که از ممالك مغربی اروپا نفی بلد میشدند به پروس پناه آورده در مدارس بتعلیم مشغول میکشند. فردريك محض تکمیل وحدت ایالات خود مقرر داشت که قوانین مختلفه و مختصهٔ محلی را منسوخ داشته و قانون واحد بجای آنها وضع و مجری نمایند. اگر بدقت در اعمال این پادشاه حکیم بنگریم می‌بینیم که اصلاح اساسی نکرده و تغییری عمیق در اوضاع اجتماعی سابق نداده است. ترتیب طبقات ممتازه و اصناف مختلفه را کما فی السابق محفوظ داشت بقسمی که هیچکس از طبقهٔ خود نمیتوانست تجاوز کند. رعیت بطبقهٔ (بورژوا) کسبه و توانگران شهری نمیرسید و آنان هم برتبهٔ نجبا نایل نمیشدند. در واقع پروس مثل قرون وسطی بحال خان خانی باقی

ماند و مهمترین طبقات اهالی آن نجبا یا یونکرس بودند و اراضی و املاک مملکت بشاه و دولت و این طبقه تعلق داشت. تمام صاحبمنصبان و عمال درجه اول کماکان از این طبقه استخدام میشدند و سایر مردم (توده رعایا) که اکثریت هم داشتند در حال عبودیت و رقیت ماندند کارشان بیگار و سخره بود و با مزارع بمعرض بیع و شری درآمد و اباً عن جدّ توقف در قرای معینه بآنها ارث میرسید هیچوقت حقّ تبدیل مکن و مهاجرت نداشتند مگر با اجازه مالک که اختیار تغییر محل و نفی و مصادره با او بود. اما طبقه بورژوا که کسبه و توانگران مقیم شهر باشند در هیچ يك از نقاط مملکت حتی در ولایات مشرقی هم اهمیت سیاسی و اجتماعی نداشتند زیرا که مملکت اساساً فلاحی بود.

نتایج
از زحمات فوق العاده فردريك دوم در مدت چهل و شش سال
سلطنت او نتایج ذیل بدست آمد: جمعیت مملکت سه برابر و
سلطنت فردريك وسعت خاك دو برابر شد، در سال ۱۷۴۰ که فردريك دوم
بتخت نشست مساحت مملکت ۱۲۰،۰۰۰ كيلو متر مربع بود و در سال وفاتش
(۱۷۸۶) بدویست هزار بالغ شد. همچنین عدد سکنه از دومیلیون و نیم
به میلیون رسید. لشکر از هشتاد هزار بصد و شصت هزار نفر بالا رفت و چون
جنود متحده ممالك اطریش و فرانسه و روسیه را درهم شکست نخستین مقام اهمیت
را در اروپا احراز نمود. در خزانه قشون ۵۵ میلیون تالر ذخیره شد که بحساب
امروز ۱۷۰۰ میلیون فرانك میشود. در موقع تنظیم مسائل بین المللی شاه پروس
را در ردیف سلاطین فرانسه و انگلستان و اطریش و روسیه قرار میدادند. عجب
این است که چنین ترقی و افزایش قدرتی در کمتر از نیم قرن حاصل شد پس رعایای
فردريك حق داشتند که او را فردريك بیهمال نام بدهند.

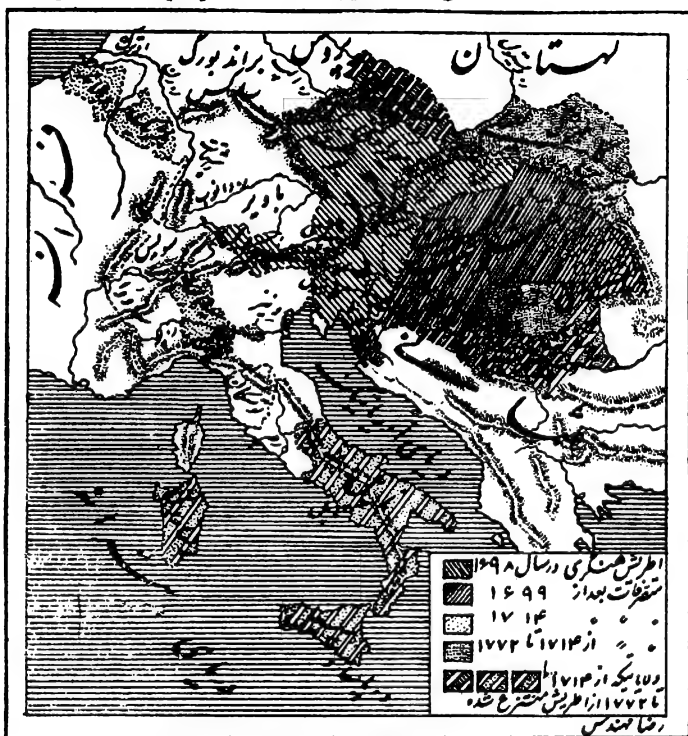
فصل پنجم

دولت اطریش در قرن هیجدهم وصیت و فرمان پراگماتیک . ماری ترز اصلاحات ژوزف دوم

در قرن هیجدهم عادت بر آن جاری شد که مجموع ایالات و ممالک متعلقه به خانواده هابسبورگ را دولت اطریش بگویند در صورتیکه اطریش یکی از جمله ممالک کثیره ای بود که این خانواده بر آن فرمانروائی داشتند . دولت اطریش در آغاز قرن هیجدهم هنگام جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا وسعت فوق العاده یافت لکن در اواسط همین قرن بنا بر مناقشاتی که راجع بوراثت سلطنت اطریش فیما بین دول معظمه برخاست این مملکت میدان ناخ و ناز دول و مرکز سیاست اروپا گردید . در سنوات (۱۷۴۱ - ۱۷۴۸) پروس و فرانسه و اسپانیا و امراء آلمان برای اضمحلال اطریش متحد شدند و اگر ثبات قدم و نیروی اراده ماری ترز نمی بود اطریش بکلی تجزیه میشد . اما فقط ایالت سیلزی را از دست داد و در جنگ هفت ساله کوششهایی که برای استرداد آن کرد مفید واقع نگردید (۱۷۵۶ - ۱۷۶۳) در سال (۱۷۷۲) دولت اطریش قسمتی از مملکت لهستان را ضمیمه قلمرو خویش ساخته فقدان ایالت سیلزی را جبران نمود .

پس از ختم آن جنگهای طولانی و نافر از پادشاهان اطریش یکی ملکه ماری ترز و دیگر ژوزف دوم (۱۷۸۰ - ۱۷۹۰) دست بآبادی و اصلاح مملکت خویش نهادند و همانطور که خانواده هوهن زولرن در پروس موفق با اصلاحاتی شده بودند اینان نیز در کارهای خویش کامیاب گشتند . مقصود عمده سلاطین اطریش هم مثل پادشاهان پروس ایجاد تشکیلات واحد و مزج ایالات مختلف و منشئت بیک مملکت متحد بود و این خیال را صد و پنجاه سال قبل هنگام جنگهای سی ساله فریدراند دوم نیز در محبله خطور میداد .

قلمرو
دولت اطریش در آغاز قرن هجدهم دولت اطریش مرگب بود اولاً از ایالات
موروته یعنی ایالت اطریش و دوك نشینهای استی ری (۱)
و کارنتی (۲) و کارنیول (۳) و کنت نشین تیرول (۴). ثانیاً مملکت



کیلومتر

دولت اطریش در قرن هجدهم

بوهم (۵) و مملکت هنکری (۶). در آخر قرن هفدهم بموجب عهدنامه کارلوتسی (۷)
(۱۶۹۹) مقداری از اراضی عثمانی هم باین مملکت اخیر الحاق شده بود.

- (۱) - Styrie (۲) - Carinthie (۳) - Carniole (۴) - Tyrol (۵) - Bohême
(۶) - Hongrie (۷) - Carlovtsi

همچنین ولایت میلان و ایالت ناپل و ساردنی در ایتالیا و هلاند هم بموجب عهدنامه اوترک و راشاتاز جزء قلمرو اطریش محسوب میشد و در واقع سهمی بود که از حق وراثت سلطنت اسپانیا باطریش رسید.

در عهد شارل ششم این تقسیمات اراضی کراراً تغییر یافت (از ۱۷۱۵ تا ۱۷۴۰). خانواده اطریش در سنه ۱۷۲۰ بموجب قرار داد مادرید برای ختم مناقشات جدید که با دولت اسپانیا پیش آمد (۱۷۱۷ - ۱۷۲۰) ساردنی را در ایتالیا با سیسیل معاوضه کرد. سپس نظر بدخالتی که اطریش در نزاع وراثت تاج و تخت لهستان کرد بموجب عهدنامه وین (۱۷۳۵) سیسیل و ناپل را از دست داد اما در مقابل دوک نشین پارم (۱) را در جوار میلان ضمیمه قلمرو خویش ساخت. اطریش در جنگ جدیدی که با عثمانیان کرد (۱۷۱۵ - ۱۷۱۸) پس از فتح پرنس اوزن (۲) در ظاهر شهر بلگراد (۱۶ و ۱۷۱۷) بنا بر مقررات عهد نامه پوجاروات (۳) مجبور شد که ولایت سرحدی تمسوار (۴) را که جزء مملکت هنگری است به عثمانیان واگذار د.

عهدنامه ای که حدود قطعی متصرفات عثمانی را ساحل جنوبی رود دانوب قرار داد قسمتی از ایالت والاشی (۵) تا حدود آلوتا (۶) و ساحل یمن دانوب را از آلوتا (۷) تا تیموک (۸) بعبارت آخری قسمتی از بوسنی (۹) و بلگراد و تقریباً تمام صربستان کنونی را بدولت اطریش ملحق ساخت.

اما در نتیجه جنگ دیگر که با عثمانیان پیش آمد (۱۷۳۷ - ۱۷۳۹) بموجب عهد نامه بلگراد (۱۷۳۹) این قسمت اخیر از اراضی ملحقه از تصرف دولت اطریش خارج شد.

پس از این تغییرات، مملکت اطریش دارای ۲۴ میلیون جمعیت خاصایص و ششصد هزار کیلومتر مربع مساحت شد در آن زمان جمعیت دولت اطریش فرانسه از نوزده میلیون تجاوز نمیکرد اما چنانکه دیدیم

(۱) - Parme (۲) - prince Eugène (۳) - Pojarevats (۴) - Temesvar

(۵) - Valachie (۶) - Aluta (۷) - Una (۸) - Timok (۹) - Bosnie

امتیاز عمده دولت اطریش فقدان کامل وحدت بود. قطعات قلمرو اطریش در سرتاسر اروپا پراکنده بود از پادوکاله^(۱) تا ابتدای دشت روسیه و از دشت آلمان شمالی تا ولایت پو^(۲) در ایتالیا. حتی بعضی از قطعاتش مثل هالاند و میلان در میان ممالک خارجه جای داشت. ناپل^(۳) با سایر قسمت های مملکت اطریش جز از طریق بحری ارتباط مستقیم نمی یافت. سکنه امپراطوری اطریش دارای السنه مختلفه و نژادهای متباین بودند مانند فرانسوی و فلامان و ایتالیائی و آلمانی و چک و مجارستانی و صربی و رومانی و غیره. در واقع دولت اطریش بسبب ترکیب از اینهمه نژادهای مختلف نمونه کوچکی از تمام قاره اروپا محسوب میشد.

هریک از این قطعات پایتخت خاص و دولت و مجلس مخصوص داشتند، امپراطور کلاماً محتاج مساعدت مجالس مختلفه ایالات بود چه در تجهیز سپاه و چه در وضع مالیات و چه در اجرای قوانین. مملکت بوهم و هنگری تشکیلات مستقلی داشتند مثلاً در هنگری دو مجلس بود: مجلس بزرگان و مجلس نجبا^(۴) دولت اجباراً بایستی نمایندگان این مجالس را سالی یکبار انتخاب کند و حتی گاهی دفعتاً هم مجلس بطور فوق العاده تأسیس مییافت. ماده ۳۱ از فرمان زرین مخصوصاً باهل هنگری حق میداد که اگر امپراطور برخلاف قوانین موضوعه رفتاری بکند قیام مسلح نمایند. ایالات و قطعات دولت اطریش هیچ مابه الاشتراکی نداشتند جز وحدت امپراطور که صاحب تاج و تخت چندین مملکت بود. ولی در حقیقت همانطور که قطعات خاک پراکنده و مختلف بود فرمانفرمای واحدی در سرتاسر اطریش دیده نمیشد، هر ولایتی فرماندهی داشت. در واقع مملکت اطریش مرکب میشد از قطعات پراکنده ای که یک هیئت مرکزی مرکب از شاهزادگان و سلاطین بر آن فرمانروائی داشت. امپراطور علاوه بر تاج سلطنت ممالك سابق الذکر افسر شاهنشاهی آلمان را نیز دارا بود و این افسر را در مدت سه قرن انتخاب کنندگان ایالات آلمان مرتباً با فراد خانواده هابسبورگ تقدیم میکردند. عبارت اخیری بنابر انتخاب امراء منتخب

(۱) - Pas de Calais

(۲) - Pô

(۳) - Naples

(۴) - Nonces

آلمان از تاریخ (۱۴۳۸) بیعد یکی از اعضاء خانواده هابسبورگ عنوان شاهنشاهی آلمان را مییافت .

سرحدات قلمرو اطریش بدولت عثمانی و لهستان و پروس و ساکس و باویر و سویس و فرانسه و هلاند و دوك نشین ساووا^(۱) و جمهوری وینز میپیوست و نظر بكثرت همسایه اطریش دوچار مناقشات کثیره بود . پس بحکم احتیاط خانواده سلطنتی هابسبورگ دو منظور را تعقیب میکردند : یکی تشکیل لشکر نیرومند و دیگر توحید و تنسیق اجزاء پراکنده مملکت . اما لشکر را دونفر از امپراطوران موسوم به لئوپلد و ژوزف اول بکمک پرنس اوژن شروع بتجهیز کردند . در ۱۷۱۵ عدد سپاهیان به دویست هزار رسید که از آن جمله نود هزار پیاده بودند . اما در باب توحید تشکیلات ممالك بنا گذاشتند که در شهر وین نمونه ای از ادارات مرکزی که میان جمیع ممالك امپراطوری مشترک باشد تشکیل بدهند پس يك مجمع عالی جنگی برای امور حربیه و يك دیوان برای انجام مسائل مالی و يك انجمن برای مهام خارجه تأسیس کردند . این تشکیلات در حین عمل چندان عمومیت و تفادحکمی نداشتند بلکه بمنزله بذری بودند که بایستی تدریجاً آبیاری شدمرور و بکمال بگذارند .

اما شارل ششم باین امر توجهی نکرد؛ این امپراطور در موقع شارل ششم جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا بتأیید دول اروپا با فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا مقابله کرد و بعد از آنکه ژوزف اول (آوریل ۱۷۱۱) وفات یافت ریاست خانواده اطریش با او شد . شارل ششم شاهزاده کم خرد و صاحب خیالات واهی بود ، چون میل داشت بیادشاهی اسپانیا برسد در عالم خیال و آرزو گمان میکرد که بمقصود رسیده و بر تخت اسپانیا واقعاً جای دارد و بنابراین در دربار خود هیئتی بنام شورای اسپانیا تشکیل داده بود . مردی لجوج و بی اراده بود مثلاً امضای يك عهد نامه را چهار ماه بتأخیر میافکند و این مدت ورقه عهد نامه را روی میز خود نهاده مردّد بود که امضا کند یا مسترد دارد . تمام حواسش متوجه تربیت و پرورش دخترش ماری تریز بود ، شغل شاغل و جنون دائم او که محور سیاست

داخلی و خارجی او محسوب میشد عبارت بود از فراهم آوردن وسایل جانشین کردن ماری تروز و یافتن طریقی برای شکستن سوگند خود و نقض وصایای سلاطین سلفه. تفصیل آنکه در اطریش قانونی اساسی که بموجب آن بطور حتم ترتیب توارث تاج و تخت و ولایت عهد معین شده باشد وجود نداشت. هر يك از سلاطین اطریش مختار بودند که بنا بر مقتضیات وقت و رعایت صرفه خانواده گوی ترتیب خاصی در تعیین و اختیار جانشین خود بدهند مگر اینکه قبلاً بموجب قوانین و فرامین یا تمهیدات دیگری این حق را از او سلب کرده باشند. مثلاً امپراطور لئوپلد که میخواست سلطنت باولاد ذکور او برسد در سال ۱۷۰۳ وصیتنامه ای نوشته و پسران خود ژوزف و شارل را با احترام و رعایت آن سوگند داد. مقرر آنکه پس از او سلطنت به ژوزف برسد و اگر از او پسری بوجود نیاید پادشاهی بیرادرش شارل منتقل گردد و در صورتیکه شارل هم پسری نداشته باشد امپراطوری بدختران ژوزف برسد بر حسب ارشدیت و بر فرض که از ژوزف دختری بجای نماند سلطنت بدختر شارل داده شود. بنا بر این وصیت در سال ۱۷۱۱ چون ژوزف اول بدرود زندگانی گفت شارل امپراطور شد و دختران ژوزف اول محروم ماندند و از اینقرار شارل هم بنوبه خود بایستی این مقررات را محترم شمرده پادشاهی را پس از خود بدختران ژوزف برساند.

وصیت در سال ۱۷۱۳ شارل ششم سوگند خود را نقض کرد و فرمانی صادر نمود موسوم به پراگماتیک سانکسیون^(۱) که برخلاف شارل ششم وصیتنامه پدرش حق وراثت برادر زادگان خود (دختران ژوزف) را سلب کرده و تقدّم را بدختر خود میداد.

شارل ششم جمیع قوای خویش را صرف کرد که این وصیت بعد از وفاتش محترم شمرده شود. نخست برادر زادگان را سوگند داد که آن حکم «لابتغیر» را اطاعت نکنند و چون دختر بزرگ ژوزف را به آگوست دوساکس پسر پادشاه لهستان شوهر

(۱) - Pragmatic Sanction

داد و دختر دوم را بمقد شارل آلبر^(۱) پسر انتخاب کننده باویر^(۲) در آورد شوهران آنها را هم قسم داد که مطیع وصیت مزبور باشند.

شارل ششم باین طریق فرمان پراگماتیک را دستور العمل خانواده گی ساخت و بر آن شد که آنرا قانون اساسی مملکت نماید. جمیع ممالك قلمرو اطریش از سال ۱۷۲۰ تا ۱۷۲۲ آن وصیت را برسمیت شناختند. لکن بعضی از ایالات در مقابل این شناسائی امتیازات و عطیاتی گرفتند که موجب ضعف امپراطور میگردد مثلاً اهل هنگری در عوض تقاضا کردند که امپراطور آنها را کاملاً مطمئن سازد که من بعد دولت مرکزی دخالتی در امور داخلی ادارات آنها که ریاست آن موروثی بود نداشته باشد.

پس شارل ششم مصمم شد که از دول معظمه اروپا هم شناسائی وصیت مزبور را تقاضا نماید و این قرارداد را بین المللی سازد و در ظرف ده سال تمام دول اروپا متعهد حفظ وصیت او شدند (۱۷۲۵ - ۱۷۳۵). اما شارل ششم مجبور گشت که در عوض پذیرفتن بعضی دول تعهداتی هم بکند از جمله در مقابل قبول اگوست - دوساکس و پادشاه روسیه تعهداتی نمود که منجر بدو جنگ گردید: یکی با فرانسه و اسپانیا (از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۸) در مورد تعیین جانشین پادشاه لهستان، دیگر جنگی بادولت عثمانی (۱۷۳۷ - ۱۷۳۹). نتیجه جنگ اول چنانکه یش گفتیم از دست رفتن ولایت ناپل و سیسیل بود و نتیجه جنگ دوم از دست شدن ایالت والاشی و صربستان. این دو جنگ موجب اختلال عظیم در مالیه و لشکر اطریش گردید. شارل ششم در سن پنجاه و شش سالگی بمرض نفرس و سوء هضمی که از خوردن قارچ عارض شده بود وفات یافت و چندین طومار از معاهدات و اسناد راجعه بشناسائی جانشین امپراطور برای دختر خود ماری ترز بیادگار گذاشت (۲۰ اکتبر ۱۷۴۰). اما مدارك و اسناد فوق را بایستی قوای نظامی عملی کند یعنی صاحبان امضاء را با احترام امضای خویش ملزم و مجبور سازد و دولت اطریش

(۱) - Charles - Albert

(۲) - Bavière

این قوا را فاقد بود یعنی در سرتاسر مملکت هشتاد هزار سرباز و در اعماق خزاین سلطنتی سیصد هزار فرانک موجود نداشت.

از ظواهر احوال چنین مستفاد میشد که دولت اطریش با این ماری تریز ضعیف لشکر و فقر خزانه در عهد ماری تریز رو بزوال خواهد نهاد. دول پروس و باویر و ساکس و فرانسه و اسپانیا متفقاً بجنگ کمر بستند این پیکار معروف بجنگ وراثت امپراطوری اطریش است و از ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۸ دوام یافت لکن اطریش جز ایالت سیلزی که فردریک دوم تصرف نمود یک ذراع از خاک خود را از دست نداد. علت بقای دولت این بود که ممالک مختلفه قلمرو امپراطوری اطریش پشت بهم دادند و تفرقه حاصل نکردند و همچنین ماری تریز پشت کار و قدرت فوق العاده از خود بمنصه ظهور رسانید.

هنگام جلوس ماری تریز بیست و سه سال داشت و کاملاً مہیای سلطنت و آگاه از دقائق امور بود در وقتیکه این ملکه بهیچده سالکی رسید سفير انگلیس آثار لیاقت در چهره او یافته و چنین نوشته است: «در این سن ماری تریز بدقایق و تفصیل کارها دخالت و از هر چیز کسب اطلاع میکند.»

از عهد کودکی ماری تریز نسبت بعظمت و شرافت خانواده خود تصورات عالیه داشت، مملکت را و دیعه خدائی و خود را مسئول ترقی آن میدانست، پس شخصاً زمام امور را در دست گرفته و در کثرت کار از جمیع سلاطین زمان در گذشت. شبی که در حال نزع افتاده بود ناصبح با پسر خود ژوزف دوم راجع بمهام مملکتی سخن میراند و چون پسر التماس میکرد که قدری استراحت کند جواب میداد: «چند ساعت دیگر من در پیشگاه عدل الهی حاضر خواهم شد باز تو میخواهی که آرام باشم و بخوابم!» فکری تند و رائی صائب، عزمی راسخ و دلی قوی داشت، نیروی اراده و ثبات قدم او هیچوقت متزلزل نشد، حتی در سخت ترین واقعات و معضلتین مشکلات. این ملکه بسیار خیر و منصف و خوش نیت و مهربان بود، در سادگی بدهقانان و اوساط الناس شباہت داشت. بشوهرش نوشته است که: «در دوری شما من سگی ضعیف

بیش نیستیم. « برای سادگی اطوار و رفتار او همین بس که ولادت نوه خود را شخصاً در تئاتر اعلام نمود یعنی از اطلاق خود برخاسته بحضار فریاد زد که «خدا به ثلویلد پسری عنایت فرمود. « جمیع خصال حمیده و اطوار پسندیده در این ملکه جمع بود و بنا بر قول بروکلی^(۱) « روز بروز همت شاهانه و نظر و رای خسروانه او در ترقی و تعالی سیر میکرد. « فردریک دوم که مدت بیست و سه سال از دشمنان ماری ترز محسوب میشد و طرفین در آرزوی تخریب ملك يكديگر بودند راجع باین ملکه مینویسد: « زنی بزرگوار است که وجودش موجب شرافت جنس او و سعادت تاج و تخت اطیش است. « و هم او مینویسد: « کارهایی از این زن سر میزند که لایق مردان بزرگ عالم است « الفضل ما شهدت به الاعداء. تاریخ هم این اظهارات فردریک دوم را تصدیق و تأیید کرده است.

چون در سنه ۱۷۴۸ ولایت سیلزی از دست رفت و جنگ وراثت تاج و تخت اطیش خاتمه پذیرفت ماری ترز قوای فوق العاده خود را صرف اصلاح خرابیها و جبران شکستها کرد. مدت ده سال باقی عهد سلطنت را تمام بکار اصلاح مالیه و لشکر اشتغال ورزید و عدد لشکر را بدویست هزار نفر بالغ نموده در جنگ هفت ساله (۱۷۵۶-۱۷۶۳) پیشرفتهای مهم نمود معذلك نتوانست ایالت سیلزی را دوباره بدست آورد.

آنگاه ماری ترز مصمم شد که بدون ایجاد انقلاب باصلاح اصلاحات ماری ترز اوضاع داخله ببردازد. بنا بر این عناوین و مراسم قدیمه و مؤسسات سالفه را بهمان اسم باقی گذاشت و فقط کار آنها را عوض نموده تابع اصول جدید ساخت. این اقدام موجب افزایش قدرت مرکز امپراطوری اطیش شد و مؤسسانی در پایتخت دایر گردید که مملکت را بجانب وحدت میبرد.

مثلاً در ایالات موروثه خود ماری ترز مجالس محلی را وادار کرد که قانونی راجع بمالیات مخصوصه بقشون وضع کنند و مدت آنرا بر خلاف سابق که یکسال بوده ده سال

قرار بدهند . باین طریق ماری نرز بدون آنکه حق خاص مجالس محلی را که عبارت از



ماری تیرز در سن ۳۵ سالگی

(۱۷۸۰ - ۱۷۱۷)

وضع قوانین مالیاتی و نظارت در جمع و خرج مالیات بود لغو کند حق مجالس مزبوره را
موقتاً نادمه سال خنثی و معلق ساخت و محض ازدیاد عایدات مقرر داشت که از املاک

معافی نجبا که تا آنوقت هیچ قسم عوارضی نمی پرداختند مالیات گرفته شود و در مقابل رعایای فقیر و مؤدیان ضعیف را از مالیات معاف دارند. در دوره جنگ وراثت سلطنت اطیش مالیاتی اخذشد که مثل سرشماری فرانسه عمومیت داشت. از نجبا سری ششصدفلورن (هیجده هزار فرانک) و از خدمتکاران و پیرزنان سری بیست و چهارشاهی مأخوذ میگردد. اجرای این اصلاحات و بهبودی وضع وصول مالیات و افزایش عوارض غیرمستقیم عایدات دولت را ترقی داد چنانکه در موقع جلوس ماری ترز (۱۷۴۰) ششصد میلیون فرانک بود و در وقت وفات او (۱۷۸۰) دو هزار و چهارصد میلیون فرانک شد.

اما خدماتی که ماری ترز در باب توحید ایالات پراکنده اطیش کرد از این قرار بود: ابتدا دروین سه اداره مهم دایر نمود، يك دیوان محاسبات که جمیع دخل و خرج ایالات را بایستی رسیدگی و تفتیش کند، يك عدالتخانه که محکمه عالیہ امپراطوری بود و يك هیئت مدبره داخلی که مراقب طرز اداره هریک از قطعات مملکت بود و در هریک از مجالس محلی شحنةای مستقر گردانید که نماینده هیئت مدبره داخلی محسوب میشد. در سال ۱۷۷۶ پس از بیست سال زحمت قانونی وضع و در تمام قلمرو اطیش بحری داشته اساس قضاوت را در همه جا یکسان نمود.

باید دانست که اصلاحات ماری ترز بهیچوجه نتیجه نقشه منظم و مرتبی نبود که قبلاً تهیه دیده باشند بلکه هر طور مقتضیات زمان حکم میکرد با احتیاط تمام در مدت چهل سال تدریجاً اجرا میشد و در همه ایالات هم یکسان و یکدفعه بموقع اجرا نیامد و در ولایات ایتالیا و بلژیک وهلاند و هنگری ابدأ معمول نگردید چرا که این نقاط خاصه هنگری علاقه محکم باستقلال و آزادی و بقای مؤسسات سابقه خود داشتند پس سیاست ماری ترز بمقتضای مکن و زمان تغییر پذیر بود. امپراطور ژوزف دوم پسر ماری ترز در ۲۹ نوامبر ۱۷۸۰ ژوزف دوم بسن سی و پنج سالگی جانشین مادر شد. اگرچه ژوزف از سال ۱۷۶۵ شریک سلطنت مادر محسوب میگردد ولی ماری ترز او را از دخالت

در امور داخلی منع مینمود ژوزف فقط بکار سپاه و سیاست خارجه میبرد و اقامات مهم بمنعمه ظهور میرسانید. ژوزف در مشاغل خود کاملاً تابع حقایق محسوسه عملی بود و از فلسفه نظری احتراز میکرد باینکه غالباً تکیه کلام او کلمه «عقل» بود و خود را تابع عقل میشمرد ابداً از عقل سلیم هم تبعیت نمیکرد. جز غلبه کامیابی منظوری نداشت هر چند از جنایت و معاصی بزرگ حاصل شود. ژوزف بود که در ۱۷۷۲ عاقبت ماری ترز را از تردید بیرون آورده و مصمم نمود که شریک جرم فردریک ثانی و کاترین دوم شده دست بچپاول مملکت لهستان و تقسیم و تجزیه آن خوان یغما بکشایند.

ژوزف بسیار فعال و ساده بود و در این صفات از فردریک دوم تقلید میکرد مادرش اگر چه شخصاً زندگانی ساده ای داشت لکن تجملات درباری اسلاف را کاملاً حفظ کرده بود. اما ژوزف بمحض عروج بر تخت سلطنت دربار را بمبدل بارکان حرب کرد و چند نفر نظامی را بجای هزار و دوست تن درباریان عهد ثوئیل بد خدمت خود آورد. همواره لباس نظام دربر داشت یکی از سفرا مینویسد «جامه این پادشاه لباس نظامیان و صندوقخانه او شبیه جامه خانه یکی از صاحبمنصبان است» تفریحش کار و حیانت عبارت از حرکت دائم است. «غالباً تنها به همراهی یک نفر نظامی سوار شده در سرتاسر مملکت گردش میکرد ناگهان و بیخبر وارد مهمانخانه یا قهوه خانه شده با کمال سادگی منزل میگزید. ژوزف هم مثل مادرش و مانند فردریک و کاترین بانهایت دقت و از روی عقیده حرفه سلطنت را انجام میداد.

ساعت پنج صبح بر میخاست و تا ظهر کار میکرد بعد از سه ساعت استراحت باز تا پنج بعد از ظهر مشغول کار میشد. ده سال مدت سلطنتش تماماً وقف ترتیب اصلاحات گردید و عقیده داشت که این اصلاحات موجب سعادت مملکت خواهد شد چرا که ملهم و تلقین کننده این افکار عقل است (این کلمه را ژوزف غالباً بر زبان میراند) بزرگترین تفاوت این امپراطور با مادرش همین بود که ژوزف موافق نقشه معین و از روی نظریات کلیه دست با اصلاحات میزد و مادرش چنانکه گفتیم

نقشه خاصی نداشت. چون ژوزف با افکار نویسندگان فرانسه خاصه آنانکه بفلسفه قرن هجدهم معروفند آشنائی کامل داشت میخواست که «فلسفه قانون گذاری حقیقی کشور او باشد.» پس اصول معینی را دایر مدار سیاست خود ساخت و همان طور که دمسال بعد مجلس مؤسسان فرانسه در موقع انقلاب کبیر میخواست از روی اصول منطقی تشکیلات مملکتی را اصلاح نماید ژوزف هم طالب بود که وضع دولت اطرش را در اندک مدتی بزور فرامین مکرر مطابق نقشه نظری و عقلی تغییر بدهد بدون ملاحظه حقایق جاریه و رسوم و عادات سالفه و احساسات و عواطف اقوام مختلفه و بدون توجه باین قول کاترین که به دیدرو نوشته است «فرق است میان آنچه شخص بر کاغذ مینگارد با تأثیری که واقعاً در روی پوست بدن انسان باید بکند.» باری اگر نقشه ژوزف کاملاً عملی میشد موجب تقویت حکومت مرکزی و افزایش عایدات ویدشرفت سیاست خارجی میگردید و در واقع فلسفه نظری نتایج عملی میداد. اصلاحات او بر سه نوعند: اجتماعی، سیاسی، دینی.

اصلاحات اجتماعی ژوزف ابتدا شروع با اصلاحات اجتماعی کرد. در اطرش هم مثل پروس اوضاع ملوک الطوائفی برقرار بود. رعایا بییدمالکین بودند و هفته ای سه روز لا اقل بایستی بسخره بروند جز مالک و ارباب خود مرجع تظلمی نداشتند و حتی در موقع ازدواج هم بایستی کسب اجازه از او بکنند. این مثل که در آلمان رایج بوده خوب وضع حقارت رعایا را نشان میدهد «دهقان برای گریه خوب است ولی هنگام خنده تنفر انگیز است».

ژوزف يك ماه و نیم پس از جلوس بحکم «عقل و انسانیت» عبودیت رعایا را لغو نمود «زیرا که منافی حریت نوع بشر بود» (۱۵ ژانویه ۱۷۸۱). مقارن این احوال رعایا را مالک اراضی خود ساخت یعنی مزارعی که قرن ها محل کشت و زرع رعایا بود و حتی از آن نداشتند بآنها تعلق گرفت فقط مقرر شد که حق بی مالکین سابق خود بدهند پس از آن ژوزف تساوی جمیع افراد مملکت را در مقابل قانون اعلام داشت. فزدريك دوم که در پروس جرئت نکرده بود چنین اصلاح مهمی دست بزند

میگفت « این کار موجب انتظام و آبادی خزینه و خرسندی دماغ فلسفی ژوزف خواهد شد. »



ژوزف دوم
(۱۷۴۱-۱۷۹۰)

اصلاحات موضوع اصلاحات
سیاسی سیاسی
و عدنی برقرار سازد و قدرت امپراطور را
مثل سلاطین فرانسه در تمام قلمرو خود نافذ
کند و میگفت « ممالکی که تابع سلطنت اطریش
هستند همه اعضای پیکری واحد محسوب
میشوند و من بمنزله سر آن تن هستم. » پس
جز يك تاج و يك پایتخت که شهر وین باشد
نمیخواست. قصر سلطنتی پراگ^(۱) پایتخت
بوهم^(۲) را بمبدل بمركز صاحبمنصبان و ارکان
حرب نمود. تاج سلطنت هنگری را از بوداپست
کرسی آن مملکت به وین انتقال داد که جزء
مجموعه تاجها قرار گیرد.

چون ژوزف عنوان امپراطوری آلمان
داشت و اکثر اهل ایالات موردونی او آلمانی
بودند عزم کرد که ولایات خود را که دارای السنه و نژاد مختلف بودند متحد ساخته
و يك امپراطوری آلمانی تشکیل بدهد پس زبان آلمانی را رسمی کرده و بر محارها
و کروانها و صربی ها و ابطالیائیها آموختن آذربان را اجباری نمود. در مقابل
اعتراض طوایف مجار ژوزف جواب داد که: « هر اعتراضی باید متکی بدلائل
متقنه و مبتنی بر برهان عقلی باشد ... اگر ایالت هنگری بزرگترین و مهمترین قسمت
ایالات امپراطوری ما بود البته ما بلاشک زبان هنگری را بردیکر ولایات تحمیل
نمیکردم. » ژوزف کم کم از انتخاب مجلسهای ایالات خود داری کرد و تقسیمات

(۱) - Prague

(۲) - Bohême

جدید در سرحد بندی ولایات و نواحی معمول ساخت، مملکت را بسیزده والی نشین که هر يك بچندین حوزه تقسیم میشد بخش کرد، جمیع عمال و مأمورین محلی از کار برکنار شدند و شغل آنها بعمال پادشاهی واگذار گردید.

اصلاحات مذهبی ژوزف در ۲۰ اکتبر ۱۷۸۱ قریب یکسال پس از جلوس با اینکه پیرو مذهب کاتولیک و دارای اعتقاد و ایمان کامل بود فرمان آزادی مذاهب را صادر کرد، خلاصه اینکه مذهب کاتولیک مذهب رسمی مملکت است لکن اتباع سایر مذاهب نیز در معتقدات و اعمال دینی خود آزادند و ممکن است بمشاغل دولتی برسند زیرا که «عقل حکم میکند که افکار و اعتقادات و اعمال مذهبی هر کس را محترم بشماریم.»

اما این آزادی مطلق نبود و امپراطور بنابر مقتضای «عقل» خود بعضی حدود و قیود در آن قائل میشد. چون در بوهم جمعی بودند که خود را «الهیون» خوانده و جز بخدا بهیچ چیز اعتقاد نداشتند ژوزف فرمان ذیل را راجع بآنان صادر نمود: «اگر مردی یازنی بخواهد اسم خود را بعنوان فرقه الهی در دفتر ایالتی ثبت کند باید بلاذرنگ ۲۴ شلاق باو زد نه از این جهت که از فرقه خداپرستان است بلکه چون مدعای خود را نمیفهمد و طالب مجهول مطلق است.» همچنین درهای صوامع سلسله متاملین^(۱) را بست باین بهانه که «چون از این فرقه نفعی بنوع نمیرسد البته خداوند هم از آنان راضی و خرسند نیست.»

از جمله اصلاحات مذهبی مهمتر از همه این بود که قدرت امپراطور را در هیئت روحانیون و تشکیلات کلیسا نافذ و جاری سازد. ژوزف میخواست همانطور که در فرانسه فرقه کالیکان موجود است و سلسله آنان مستقل از پاپ شمرده میشود در اطریش هم هیئت روحانی مخصوصه باطریش تشکیل گردد که از لحاظ اصول مذهبی تابع پاپ و از حیث تشکیلات مطیع اراده امپراطوری باشد این اصلاح را در تاریخ ژوزفسم (منسوب به ژوزف) نامیده اند. پس کشیشهای جدید را مجبور نمود که قبل از سوگند خوردن در خدمت پاپ در حضور او قسم یاد کنند همچنین قدغن

(۱) - Ordres Contemplatif

کرد که هیچ حکمی از طرف پاپ در قلمرو او انتشار نیابد مگر آنکه قبلاً بنظر او رسیده باشد و تمام رؤسای صوامع و کنایس را از مکاتبه بامراکز روحانی خارجه ممنوع داشت و از فرق مختلفه مذهبی جز فرقه‌ای که کلر شان تعلیم و تربیت یابرساری مرضی بود بقیه را منحل ساخت. دو هزار صومعه بسته شد و از مجموع اوقاف آن صوامع خالصه مخصوصی مهیا شد که آنرا (اوقاف مذهبی) نام نهاده مختص بتأسیس مدارس طلاب دینی برای تربیت و تعلیم کشیشان کرد و از این محل قریب ۱۵۰۰ دارالخوری (مسکن کشیشان) در دهات ایجاد نمود.

این اقدامات از سال ۱۷۸۰ تا ۱۷۸۲ انجام گرفت، فردریک دوم مینویسد که: «برادرم ژوزف سزوار لقب قیم کنیسه و ناظر کلیسا است.»

پاپ پی ششم از این رفتار امپراطور مضطرب و شخصاً در فوریه ۱۷۸۲ بعوین آمد مگر شاه را از بعضی تصمیمات خود منصرف سازد. امپراطور وی را با کمال احترام پذیرفت اما هیچ يك از تصمیمات خود را باطل نکرد.

اصلاحات سریع و عمومی ژوزف دوم نه تنها پاپ را پریشان مقاومت کرد بلکه از خیلی جهات با رسوم و عادات ملل تصادم نمود. هیجان و اغتشاش بسیار تولید کرد که عاقبت منجر بقیام هنگری و شورش اهل هلاند گردید.

مردم هنگری نمیخواستند که زبان آلمانی بر آنها تحمیل شود و مملکتشان از استقلال سابق افتاده در هر چیز تابع پادخت وین باشد که جمعی آلمانی در آنجا زمام امور را در دست گرفته اند. چون مقارن این احوال امپراطور سرگرم جنگ عثمانیان بود اهل هنگری لشکر و آذوقه باو ندادند. ناچار ژوزف مجبور شد که اجرای احکام خود را در هنگری موقوف ساخته (۲۰ ژانویه ۱۷۹۰) و ناج سلطنت را مجدداً به بوداپست بازگرداند.

علت شورش هلاند (ژانویه ۱۷۸۹) آن بود که اجرای اصلاحات مذهبی و سیاسی موجب تقیید آزادی بلاد فلاماند و والون میشد در صورتیکه قرنها امور

اداری و مالی آنان در دست خودشان حل و عقد می‌پذیرفت. ژوزف تصمیم گرفت که بهر قیمت باشد مقاومت آنان را درهم شکند این عبارت را او مینویسد که: « باید یکباره بکارهای دینی آن نواحی خاتمه داد، در چنین اقدامی هر قدر خون ریخته شود قابل اعتنا نیست. » اما شورشیان بر لشکر اطریش غلبه کردند (۲۷ اکتبر ۱۷۸۹) و استقلال خود را اعلان نموده مصمم شدند که ممالك متحدۀ بلژیک را تشکیل دهند (ژانویه ۱۷۹۰) بالاخره خاتمه شورش باین نحو شد که امپراطور لئوپلڈ برادر و جانشین ژوزف پس از غلبه بر شورشیان آزادی قدیم را مجدداً بآنها تفویض کرد.

نتایج
کوبند ژوزف دوم وصیت کرد که این عبارت را بر سنگ
مزارش بنویسند « اینجاست آن پادشاهی که نیت خالص داشت
اما از سوء حفظ تمام اصلاحاتش عاطل و باطل ماند. » لکن ژوزف راه مبالغه میبیمود
اصلاحاتش فقط در دو نقطه هنگری و هلند به هدف کامیابی نرسید ولی در ایالات
موروثی و مملکت بوهم (یعنی در نقاطی که تا سال ۱۹۱۸ مملکت اطریش را تشکیل
میداد) قرین انجام شد این ایالات را که قبل از ماری ترز دارای استقلال بودند
و هیچ ارتباطی باهم نداشتند سعی این ملکه و ژوزف دوم مبدل بیک امپراطوری
آلمانی شدند. این اتحاد چنان استوار و مستحکم بود که طوایف چک با آنکه
یک قرن تمام مجاهدت ورزیدند نتوانستند خود را از سلطۀ اطریش رهائی بخشند
تا اینکه از حسن اتفاق « متفقین » در سال ۱۹۱۸ ممالك ژرمانی را درهم شکسته
و چک‌ها را آزاد ساختند. بعلاوه از نتایج اصلاحات مالیاتی و اقتصادی این بود
که عایدات دولت چهار برابر گردید و قشونی نیرومند و مجهز تشکیل یافت این
مالیه و قشون جانشینان ژوزف دوم را قادر ساختند که دول اروپا را متحد ساخته
و دو سال بعد از وفات آن امپراطور بسرحدات فرانسه روی آورده و در اطفای
نایرة انقلاب کبیر فرانسه بجان بکوشند.

فصل ششم

سیاست دول در داخله اروپا از ۱۷۱۵ تا ۱۷۶۳
سیاست دولت فرانسه - خصومت پروس و اطریش - رقابت
فرانسه و انگلستان - پلیتیک فرانسه - تصفیه نزاع
وراثت سلطنت اسپانیا - جنگ توارث لهستان -
رقابت پروس و اطریش و فرانسه و انگلیس

قرن هیجدهم یکی از قرون است که جنگ بسیار در آن واقع شده است،
مهمترین آنها گذشته از جنگ وراثت تخت و تاج اسپانی که در آغاز این قرن
در گرفت (۱۷۰۱-۱۷۱۴) و جنگهای انقلاب فرانسه که در پایان قرن رخ داد
(۱۷۹۲-۱۸۰۲) عبارت بودند از: جنگ توارث سلطنت لهستان (۱۷۳۳-
۱۷۳۸) جنگ وراثت تاج و تخت اطریش (۱۷۴۱-۱۷۴۸) جنگ هفت ساله
(۱۷۵۶-۱۷۶۳) جنگ استقلال ممالك متحده امریکای شمالی (۱۷۷۶-۱۷۸۳)
و محاربات ترکیه و لهستان (۱۷۶۸-۱۷۷۲) (۱۷۸۷-۱۷۹۲).

ابهام و پیچیدگی تاریخ جنگهای این قرن خیلی پیچیده تر از تاریخ حروب قرن
هفدهم است بعلل ذیل: اول آنکه در قرن هیجدهم دولت
سیاست اروپا مقتدر و مسلطی وجود نداشت. در قرن هفدهم زمان لوی
در قرن هیجدهم چهاردهم فرانسه بر سیاست اروپا مسلط و مشرف و محور و
مرکز یگانه پلیتیک بود. اما در قرن هیجدهم قوای فرانسه و انگلستان و اطریش
و روسیه تقریباً تساوی داشت و هر یک از این دول از طریق در فکر یش بردن
مقاصد خود بودند چنانکه در اروپا چهار کانون سیاست دیده میشد.
دوم آنکه در این قرن عده مبارزین افزوده شده بود. در قرن پیش باز یکران

معتبر سیاست اروپا فرانسه و اطریش و اسپانیا و انگلستان و هلاند بودند و در قرن هیجدهم روسیه و پروس با آنها ملحق گشتند.

فرق سوم آنکه میدان جنگ توسعه یافته و حتی بخارج قاره اروپا هم رسید در قرن هفدهم بزرگترین محاربات در عرصه اروپای مرکزی و غربی رخ میداد لکن در قرن هیجدهم علاوه بر این اراضی مشرق اروپا و امریکای شمالی و جنوب آسیا نیز آوردگاه مبارزین شد.

چهارم رقابت‌هایی که قبل از قرن هیجدهم میان فرانسه و انگلستان و فرانسه و اطریش وجود داشت در این قرن دنباله آن کشیده شد و مناقشات فرانسه و انگلیس حتی از اروپا هم تجاوز کرده بجنگ مستعمراتی تبدیل یافت علاوه بر خصومت قرون سالفه دشمنی‌های جدید هم میان ملل بظهور پیوست و مسائل تازه‌ای افکار مردم را متوجه خویش ساخت: منجمله عداوت پروس و اطریش و مسئله لهستان و عثمانی که میان دول روسیه و اطریش و پروس موضوع مناقشات گردید.

علت عمده پیچیدگی امور سیاسی در قرن هیجدهم این است که فرانسه و انگلستان اگرچه در خارج اروپا سرگرم جدال بودند دست از مداخله در سیاست اروپا برنمیداشتند و در اغلب منازعات دول دخالت میکردند مخصوصاً در محادلات پروس و اطریش. باینجهت مسائل مربوطه بمستعمرات با وقایع داخلی اروپا به یکدیگر مخلوط شدند میتوان جنگ وراثت سلطنت اطریش و جدالهای هفتساله را بمنازعه فیما بین انگلیس و فرانسه و فرانسه و اطریش و پروس تعبیر نمود و محض تکمیل اشکال و ابهام دول اسپانیای سیه و امراء آلمان و هلاند و خانواده ساوا و نیز بعنوان متحد و یاور در یکی از دو صف مبارزین قرار گرفته بودند. خانواده ساوا در شمال ایتالیا شروع بدست اندازی کرده و همان بازی را که پروس در شمال آلمان میکرد او در شمال ایتالیا انجام میداد.

صفات کلیه اگر از دوره انقلاب فرانسه صرفه نظر کنیم این دولت در سیاست خارجی سیاست اروپا در قرن هیجدهم کامیابی حاصل نکرد و دوره های سختی را گذرانده است.

فرانسه در چهار جنگ عظیم دخالت نمود از این قرار : جنگ وراثت سلطنت لهستان (۱۷۳۳ - ۱۷۳۸) ، جنگ جانشینی امپراطور اتریش (۱۷۴۱ - ۱۷۴۸) ، جنگ هفت ساله (۱۷۵۶ - ۱۷۶۳) و جنگ استقلال امریکا (۱۷۷۶ - ۱۷۸۳) در زمان لوی شانزدهم . در این منازعات فرانسه قوای خود را صرف کرده و جز يك ایالت «لورن» چیزی بدست نیاورد اما در مقابل خسارانی عظیم یافت و مستعمرات هندوستان و کانادا را از کف داد . در قرن هیجدهم دو سیاست برای فرانسه پیش آمد که زمامداران امور نتوانستند حسن انتخاب بکنند یکی سیاست داخلی اروپا دیگر سیاست مستعمرات .

سیاست داخله اروپا سابقه طولانی داشت و از دو قرن پیش در جریان بود و بدو جله میتوان آنرا خلاصه نمود یکی «تنزل دادن خانواده امپراطوری اتریش» این عبارت از قرن شانزدهم ورد زبان سیاسيون فرانسه شده بود . دیگر این جله که از ریشلیو بیادگار مانده است : «باید فرانسه را بحدودی رسانید که سابقاً دولت مملکت با آنجا میرسید .» یعنی فرانسه را چندان باید توسعه بخشید که بحدود طبیعی برسد و سه ایالتی را که در دست بیگانگان بود یعنی لورن و ساووا و هلند را بفرانسه ملحق ساخت . این دو منظور سیاسی لوی پانزدهم را در جنگ وراثت اتریش و وراثت لهستان وارد کرده و ایالت لورن را نصیب فرانسه کرد .

اما سیاست مستعمراتی موضوع جدیدی بود هر چند ریشلیو ب فکر آن افتاده و کلبردست بکار استعمار زده بود . مقصود از این سیاست بسط مستملکت فرانسه بخارج اروپا و ماوراء بحار و تصرف قسمتی از امریکای شمالی (کانادا و لوئیزیان) و افتتاح راه تجارتی در هند بود که بزرگترین بازارهای عالم محسوب میگردد . بنابراین مرام دولت فرانسه در حینی که سرگرم جنگ وراثت امپراطوری اتریش و جدال هفت ساله بود (۱۷۶۳) با انگلستان هم که رقیب منافع و مانع تعالی

او بشمار میآمد دومر تبه مضاف داد .

درست در وسط قرن هیجدهم (۱۷۴۸-۱۷۵۶) که جنگ وراثت اطریش خانمه پذیرفته وجدال هفت ساله درشرف افتتاح بود دولت فرانسه بایستی از دو سیاست سابق الذکر (پلیتیک داخلی اروپا و پلیتیک استعمار) یکی را اختیار کند. جمعی از عقلا بر آن شدند که سیاست سابقین که عبارت از شکستن امپراطوری اطریش باشد موضوعی ندارد چرا که اطریش دیگر برای فرانسه خطر محسوب نمیکرد و هر کوششی که در تنزیل قدرت او بعمل آید مددی است بترقی دولت جدید پروس پس بایستی فرانسه فقط بنظارت و حفظ تعادل سیاسی اروپا اکتفا کرده و هم خود را کاملاً مصروف سیاست استعماری ساخته و بدفع انگلستان بپردازد . بنا بر همین نظر سیاسی یکی از وقایع مشهوره تاریخ آن عهد که معروف به انعکاس اتحادها^(۱) است واقع گردید و دو خصم قدیم مثل فرانسه و اطریش باهم دست اتحاد داده و در یک صف بجنگ پرداختند .

اما چون در رأس دولت فرانسه يك اراده نیرومند و ثابتی وجود نداشت که بدون قنور مراقب مسائل استعماری باشد و سیاست کهنه سابق الذکر هم هنوز در فرانسه طرفدار بسیار داشت دولت مزبور بی اختیار درجنگ بین اطریش و پروس مداخله کرد . این جنگ مشهور بهفت ساله است و هم در داخله اروپا و هم در خارج برای فرانسه گران تمام شد و مستعمرات کانادا و هند از دست آن دولت رفت . ملّت و شاه فرانسه از این خسران عظیم بینهایت اندوهگین و خشمناک شدند و بدولت اطریش که باعث این شکست محسوب میشد نفرین کردند و از جار عمومی بجائی رسید که اطریش را زالوی خونخوار فرانسه نام دادند و مسئول خسارات خود شمردند و کینه دیرین ملّت نسبت به اطریش چنان تحریک شد که عاقبت بقتل ملکه ماری-آنتوانت که از خاندان اطریش بود منجر گردید . همچنین نسبت بانگلیس حس انتقام فرانسویان بجوش آمده و لوی شانزدهم برای کشیدن انتقام ساکنین مستعمرات انگلیس را مدد فرستاده و بشورش واداشت و بجنگ جدیدی که منتهی باستقلال ممالك متحده امریکا گردید مبادرت ورزیده و فاتح گردید .

(۱) - renversement des Alliances

اگر فقط از لحاظ سیاست داخلی اروپا بتاریخ فرانسه بنگریم میبینیم که روز بروز سلطه و اقتدار آن دولت در حیات و تمشیت سیاست بین المللی روی بنقصان گذاشته است. در عهد لوی پانزدهم فرانسه مبادرت به جنگ وراثت تاج و تخت لهستان نمود و در جنگ تعیین جانشین امپراطور اطریش هم بزرگترین عامل اتحاد دول بود لکن در نفس الامر هنگام جنگ هفت ساله فقط معاون و یاور اطریش محسوب میگشت و چون نوبت بتجزیه دولت لهستان رسید ابدأً فرانسه را بیازی نکرفته و هیچ سهمی برای او منظور نداشتند.

یکی از مشخصات سیاست خارجی فرانسه در عهد لوی پانزدهم این بود که در هر پیش آمدی و در هر عقد قراردادی روز بروز ضعف دولت فرانسه ظاهر تر و نفوذ سیاسی او ناقص تر میگردد. در اتحادی که با انگلستان و اسپانیا و اطریش کرد همواره منافع فرانسه در درجه دوم بود و این کاملاً با جریان قرن هفدهم که منافع فرانسه در هر مورد مقدم محسوب میگردد مبنایت داشت. در حقیقت اتحاد فرانسه با اسپانیا بجای قوت مورد ضعف فرانسه گردید و فشار دشمنان و بار خسارات و تلفات جنگی بیشتر بر فرانسه وارد شد مثلاً در پایان جنگ وراثت امپراطوری اطریش که فرانسه مملکت هلاند را بتصرف آورده بود محض همراهی با اسپانیا در معاهده اکس لاشاپل (۱) (۱۷۴۸) مجبور بترك ولایات مستخره گردید.

I

سیاست فرانسه - تنظیم قطعی طرز توارث سلطنت اسپانیا -

جنگ وراثت تاج و تخت لهستان

بعد از وفات لوی چهاردهم تا ده سال که فرانسه پادشاهی	علل دوستی
نداشت و نایب السلطنه برنق و فتح امور میپرداخت (۱۷۱۵ و ۱۷۲۵)	فرانسه
و تاریخ اروپای غربی در نهایت تیرگی و ابهام است.	وانگلیس
وقایع عمده این مدت اتحاد فرانسه و انگلستان و قطعی شدن	

(۱) - Aix - la - Chapelle

طرز وراثت خانواده سلطنتی اسپانیا بود. این دو واقعه کاملاً بیکدیگر ارتباط داشتند و یکی علت دیگری شمرده میشد یعنی موجب اصلی اتحاد فرانسه و انگلستان این بود که بطور قطع ترتیب توارث پادشاهی اسپانیا را معلوم نمایند و نتیجه منظوره هم بدست آمد.

چون صلح اوترک صورت گرفت فرانسه وانگلیس که در جنگ جانیشینی اسپانیا دو مبارز عمده بودند در یافتند که احتیاج کامل باسراحت و صلح دارند. چنانکه پیش از این گفتم در همین اوقات فرانسه شش میلیارد فرانک مقروض بود و دیون انگلیس هم اگر چه ظاهراً نمایش نداشت در باطن به بیست و چهار میلیارد فرانک میرسید و آندولتر مثل فرانسه در فشار داشت مخصوصاً از این لحاظ که انگلستان در آن زمان ثروت و جمعیتش خیلی از فرانسه کمتر بود. پس عهد نامه های اوترک و راشتات که بنابر تقاضای اکثر دول اروپا طرز انتخاب پادشاه اسپانیا را معین میکرد بالطبع ثابت و استوار میماند چرا که دول جنگجو از کارزار خسته شده بودند. اما دو پادشاه ذی نفع که مدعی حقیقی بودند یعنی شارل ششم امپراطور اتریش و فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا باین قراردادها رضایت نداشتند. دول اروپا آن دو مدعی را مجبور بسکوت کردند. ولی میان آنها پیمانی بسته نشد و آشتی صورت نگرفت امپراطور اتریش که در ایتالیا سیسیل را از دست داده و بجای آن ساردنی را قسمت برده بود رضایت نداشت و بادعای خود یعنی تقاضای تاج و تخت اسپانیا برقرار بود و چنانکه گفتیم در اتریش وزارتخانه های بنام وزارت اسپانی تشکیل داد. از طرف دیگر فیلیپ پنجم نمیخواست ولایات ایتالیا را مثل ناپل و سیسیل و ساردنی و میلان که دول اروپا از اسپانی منتزع ساخته و به امپراطور اتریش و دول ساووا داده بودند از دست بدهد.

یکی دیگر از مواد عهد نامه اوترک این بود که پادشاه اسپانی من بعد حق ندارد ادعائی نسبت بتاج و تخت فرانسه بکند. این ماده را قدرت و نفوذ فوق العاده لوی چهاردهم تحمیل کرده و قبولانده بود و چون لوی چهاردهم وفات یافت پادشاه

اسپانی حاضر نمیشد که بماده مزبور تن بدهد. نایب‌السلطنه فرانسه دوک دورلثان این مطلب را میدانست و بسیار بیمناک بود چرا که بموجب این ماده پس از وفات لوی پانزدهم سلطنت باو میرسید. پس ابتدا نایب‌السلطنه روابط حسنه با فیلیپ پنجم مستحکم گردانید ولی هر حسن استقبالی را که نایب‌السلطنه میکرد پادشاه اسپانیا با سوء نیت تلقی مینمود مثلاً قلاع سرحدی اسپانیا را بحال دفاع قرار داد و امتیازات و تسهیلاتی را که سابقاً تجار فرانسه در قلمرو اسپانیا داشتند ملغی ساخت و با انگلستان قرارداد تجارتی که مقدمه معاهده سیاسی بود منعقد گردانید (دسامبر ۱۷۱۵).

نایب‌السلطنه چون اوضاع را باین منوال مشاهده کرد در صدد عقد اتحاد با انگلستان برآمد. ژرژ اول شاه انگلیس از طرف مادر با نایب‌السلطنه قرابت داشت و قبل از وفات لوی چهاردهم پیشنهاد بستن قرار دادی باو کرده بود در این وقت حال و موقع ژرژ شباهت تامی بوضع نایب‌السلطنه داشت زیرا که دوک دورلثان از پادشاه اسپانیا میترسید و ژرژ از شورش اهل اِکوس و حمله ژاک استوارت مدعی سلطنت بیم داشت. پس نظر بشباهت وضع و سنخیت خطرهای طرفین حاضر شدند که عقد دوستی ببندند.

اتحاد هانور
اول کسی که باین خیال افتاد یکی از محارم دوک دورلثان موسوم به دوبوا بود که سابقاً سمت معلمی او را داشت. راجع بشخص دوبوا و احوال و صفات او اهل فرانسه تا مدتی دراز در اشتباه بودند زیرا که او را از روی توصیفات سن سیمون میشناختند. در حقیقت دوبوا مردی بیوجدان و عاری از ندامت اخلاقی بود اما فکری متین و آرام و رایی صائب و نافذ داشت در این اقدام که کرد هم منافع شخصی نایب‌السلطنه و هم سود عمومی ملت فرانسه را در نظر گرفت. نایب‌السلطنه دوبوا را که در این وقت شصت سال داشت مأمور مذاکره با دولت انگلیس نمود و او با لباس مبدل به هلند رفته و استان هوپ وزیر انگلیس را ملاقات نمود (ژوئیه ۱۷۱۶) سپس در حوزه انتخاباتی هانور بخدمت

ژرژ رسید (۱۰ اکتبر ۱۷۱۶). در اینجا قراردادی منعقد گشت که سه ماه بعد مبدل با اتحاد دول ثلاثه گردید و هلاند هم که تا آنوقت بنا بر قول فردريك دوئم «دنباله انگلستان محسوب میشد و مثل قایقی از پی کشتی جنگی روان بود» تشخیص یافت (۴ ژانویه ۱۷۱۷).

شرایط عمده قرارداد از قرار ذیل بود: نایب السلطنه متعهد شد که ژاک استوارت مدعی سلطنت انگلستان را مجبور بترك آن مملکت و فرار با ایتالیا نماید. دول ثلاثه تعهد نمودند که سلطنت انگلیس را در خانواده هانور موروثی شناخته و وراثت تاج و تخت فرانسه را مطابق مقررات عهدنامه اوترک محترم بشمارند. این عهد اتفاق مدت یکربع قرن (تا ۱۷۴۰) فیما بین انگلستان و فرانسه برقرار ماند.

چون خبر اتحاد هانور در میان اهالی فرانسه مشهور شد و از دوستی فرانسه با دشمن قدیم و رقیب بزرگش یعنی انگلستان اطلاع حاصل گردید عموماً این اقدام را خیانت محسوب داشتند و بخطا معروف گردید که دوبوا از انگلیس پول گرفته و مملکت فروشی کرده است اما حقیقت بعکس این بود اتحاد هانور بنفع فرانسه بود و پولی که در این کار بمصرف رسید مبلغی بود که خود دوبوا با انگلیسها و هلندیها رشوت داد. اما نفع شخصی دوبوا این شد که نایب السلطنه وی را عضویت شورای مهم خارجه انتخاب کرد و چندی بعد بمقام کاردینالی و صدارت عظمی رسید (۱۷۲۲).

اتحاد دول ثلاث موجب حقیقی اتحاد هانور اغراض شخصی و حفظ منافع و ترتیب توارث سلسله سلاطین بود. اما از ابتدا دوبوا در نظر داشت که این اتحاد را وسیله صلح کل قرار بدهد و یکماه پس از مبادله تاج و تخت اسپانیا عهدنامه ها در مکتوبی که به استان هوپ فرستاده مینویسد: «بهترین ثمره این اتحاد آن خواهد بود که سعی کنیم میان امپراطور و شاه اسپانیا دوستی ثابتی برقرار گردد.»

اما این دوستی ثابت ظاهراً بمشکلات جدیدی مصادف میشد. در ایتالیا دو

نزاع پی‌درپی راجع بوراوت دوک دوپارم و دوک بزرگک تُسکان (۱) اشتغال یافت. زن فیلیپ پنجم موسوم به الیزابت فارنر (۲) در این دو میراث سلطنتی حق ثابت و مشروعی داشت و چون اولاد الیزابت امید وصول بسلطنت اسپانیا را نداشتند چرا که فیلیپ پنجم از زن اوّل خود (ماری لویز دوساوا) (۳) دو پسر داشت و طبعاً جانشین او محسوب میشدند. پس الیزابت میخواست هر قسم هست امارت پارم یا تُسکان را برای اولاد خود متصرف شود. اما امارت های مزبور وراثت و مدعیان دیگر نیز داشت که امپراطور اطریش محض رقابت با شاه اسپانیا آنها را تقویت میکرد.

پس علی‌الظاهر این ادّعا های متقابل موجب ازدیاد اشکال و تأخیر مصالحه امپراطور و شاه اسپانیا میشد. لکن دوبوا و استان هوپ مصمم گشتند که همین وقایع جدید را وسیله عقد اتفاق و پیشرفت مقصود قرار دهند. پس دول معاهد مقرر داشتند که کدورت و نزاع اطریش و اسپانی بطریق ذیل تصفیه شود. بیادشاه اسپانیا وعده دادند که مسئله وراثت امارات پارم و تُسکان را بمیل او خاتمه بدهند مشروط براینکه از مستملکات خود در قطعه ایتالیا بکلی دست بکشند. بامپراطور اطریش ولایت سیسیل را میدادند بشرط آنکه هیچوقت نسبت بسلطنت اسپانیا ادّعائی نکنند و فیلیپ پنجم را رسماً بشهریاری آن مملکت بشناسد. در این میان تمام فشار را بیادشاه ساووا که سیاست دو پهلوی و مکر و غدر او تمام دول اروپا را خشمناک کرده بود وارد کردند و ایالت حاصلخیز و ثروتمند سیسیل را از او گرفته سرزمین بی‌حاصل ساردنی را بوی وا گذاشتند.

فرانسه بعهد گرفت که فیلیپ پنجم را مجبور بقبول کند و انگلیس ملزم شد که شارل ششم را بپذیرفتن این مقررات وادارد. اما شارل این اقدامات انگلیس را بسر دی تمام تلقی کرد و فیلیپ پنجم مقررات پیشنهادی دولت فرانسه را اصلاً رد نمود. هر يك از طرفین ادّعا های بزرگتر داشتند.

(۱) - Toscane

(۲) - Élisabeth Farnèse

(۳) - Marie - Louise de Savoie

آلبیرونی

در آنوقت وزیر فیلیپ پنجم مردی ایتالیائی موسوم به آلبیرونی^(۱) بود این شخص پسر باغبانی از اهل پازم بود که فرقه ژزویت او را تربیت و داخل مسلک خود نمودند. در ایام جنگ وراثت تاج و تخت اسپانیا بادوک و اندم روابط صمیمانه حاصل کرد و بتوسط او جیره خوار لوی چهاردهم گردید و باین وسایل در حوزه خدام خاص پادشاه اسپانیا درآمد. چون زن فیلیپ پنجم فوت شد آلبیرونی بیش از هر کسی کوشید تا الیزابت فارنزا را بجهالة نکاح او در آورد (۱۷۱۴) و از آنجائیکه این ملکه جدید در پادشاه نفوذ قوی داشت آلبیرونی را بصدارت رسانید. آلبیرونی مردی بسیار فربه و کوچک اندام و فوق العاده فعال و مصروف بود. در این وقت پنجاه سال داشت میخواست اسپانیا را از رخوت و کسالت بدر آورده مجدداً همدوش دول معظمه سازد. پس در ظرف دو سال لشکری دارای شصت هزار سرباز تدارک دید، توپخانه مفصل و بحریه نیرومند فراهم آورد و در تشکیلات عمومی ادارات خاصه مالیه و فلاحت و صنعت ترقیات نمایان ظاهر ساخت. چنان مینماید که آلبیرونی بیش از هر چیز حب وطن خود ایتالیا را در دل داشت میخواست وطنش را صورت وحدانی بدهد و از سلطه خارجیان خلاصی بخشد پس دولت اسپانیارا وسیله دفع امپراطور اطریش قرارداد میخواست سلطنت ایتالیا را باولاد الیزابت فارنزا که ایتالیائی نژادند برساند.

از ماه آوریل ۱۷۱۷ آلبیرونی شروع با اجرای نقشه خود کرد در موقعیکه امپراطور اطریش با عثمانیها سرگرم جنگ بود بیهانه اینکه اتباع اطریش یکی از روحانیون اسپانیول را بقتل رسانیده اند نه هزار سرباز بجزیره ساردنی پیاده کرده و آن نواحی را متصرف شد (۱۲ اوت ۱۷۱۷). چون انگلیس و فرانسه اعتراض کردند آلبیرونی برای مشغول کردن آن دول و از کار انداختن آنها دیسیه مغربی نمود. اولاً ژاک استوارت مدعی سلطنت انگلیس و شارل دوازدهم پادشاه سوئد را

(۱) - Alberoni

از دو طرف بمقابله دولت انگلیس واداشت . در فرانسه سفیر اسپانی موسوم به
 سلامار^(۱) را مأمور نمود که باتفاق شاهزاده خانم من^(۲) اهالی برتانی و پواتو و
 ناوار را بدولت بشورانند و حتی در صدد قتل و از میان برداشتن نایب السلطنه
 بر آیند . علت مخالفت شاهزاده خانم مذکور با نایب السلطنه این بود که شوهرش
 را از عضویت شورای نیابت سلطنت معزول کرده بود و این پیش آمد بحسب جاه طلبی
 و غرور فوق العاده او گران می آمد .

عزل آلبرونی
 در اوّل ژوئیه ۱۷۱۸ سی هزار نفر اسپانیولی بسییل وارد شده
 بالرم و مسین را بتصرف در آوردند .

اما این آخرین فتح و پیشرفت آلبرونی بود . امپراطور اطریش از جسارت
 و تهور اسپانیولی ها بیمناک شده بشرایط متحدین ثلاثه رضایت داده جزیه اتحادیه
 مذکور گردید . از آن پس آنها را متحدین اربعه یا اتحاد دول اربعه خواندند
 (دوم اوت ۱۷۱۸) . چند روز بعد در دریای جنوب سیسیل (دماغه پاسارو^(۳)) بینک^(۴)
 امیرالبحر انگلیس ۲۳ کشتی اسپانیولی را غرق یا دستگیر کرد (۱۱ اوت ۱۷۱۸)
 و از طرفی هم عثمانیان شکست یافته و عهدنامه پوجاروات را با امپراطور اطریش
 امضاء نمودند (۲۱ ژوئیه ۱۷۱۸) شارل دوازدهم نیز در نوروز بقتل رسید (۱۱
 دسامبر ۱۷۱۸) .

در فرانسه هم خیانتکاری و دسایس سلامار کشف گردید (۵ دسامبر ۱۷۱۸)
 و نایب السلطنه بنا بر اصرار و تحریک انگلیس به فیلیپ پنجم اعلان جنگ داد
 (۲ ژانویه ۱۷۱۹) . قشون فرانسه بخاک اسپانیا وارد شد و لشکری که فیلیپ
 پنجم بقصد پیاده کردن به اگوس اعزام داشت بسرشت آرمادا^(۵) دچار گردیده
 مغلوب شد پس ناچار شاه اسپانیا درخواست صلح کرد و آلبرونی را که دول اربعه
 متّحده او را مانع صلح و عایق آرامش عمومی میدانستند معزول ساخت (نوامبر
 ۱۷۱۹) و مقرّرات دول اربعه متّحده را راجع باوضاع ایتالیا پذیرفتار شد (۲۶
 ژانویه ۱۷۲۰) .

(۱) - Cilamare (۲) - Maine (۳) - Passaro (۴) - Bing (۵) - Armada

معذلك كلربكلى خاتمه نيافته بود بايستی مشكلات درجه دوم
 صلحنامه وين و جزئيات مصالحه وطرق اجراى آن تصفيه يابد . براى اين
 مقصود هيئتي در كلمبره تشكيل دادند . محض تثبيت صلح و دوام آشتى فرانسه
 واسپانيا مقرر شد كه لوى پانزدهم بادرخر كوچك فيليب پنجم واليزابت فارنازادواج
 كند پس عروس را كه سه سال ييش نداشت براى تربيت و تعليم بفرانسه بردند .
 هيئت سابق الذكر بعد از سه سال مذاكره ومباحثه كارش بجائى نرسيد وعاقبت
 (در ۱۰ ماه فوريه ۱۷۲۵) دو ك دوبوربون محض تحصيل اطمينان از امر وراثت تاج
 و تخت مزاجت مذكور را بهمزده ودختر فيليب را باسپانيا باز گردانيد . فيليب
 بخشم آمد ونماينده خود را ازپارسى خواسته سفير فرانسه را اخراج نمود ومستقيماً
 با امپراطور اطرش عقد اتحاد بست . اين عهد نامه كه در وين منعقد شد نسخه
 بدل قرارداد دول اربعه متحده بود وجميع مشكلات درجه دوم را ازوين برميداشت
 (۳۰ آوريل ۱۷۲۵) بموجب اين عهد نامه پس از ۲۵ سال جنگ و مذاكرات
 سياسى ترتيب وراثت تخت و تاج اسپانيا معلوم و منظم گرديد .

اتفاق فرانسه دوسال ميان فرانسه واسپانيا متاركه بود چون فلورى بصدارت
 رسيد چندان كوشيد تا فيليب پنجم ولوى پانزدهم را آشتى
 و اسپانيا داد (۱۷۲۷) آنگاه دو مملكت نيز بموجب معاهده سويل
 اتفاق كردند (۹ نوامبر ۱۷۲۹) . اين قرارداد چون حاكي از امر جديدى نبود
 و همان مقررات دول اربعه متحده را تكرر و تأييد ميكرد پس اصلاً اهميتش در
 درجه دوم محسوب ميشود لکن براى فرانسه نتايج فوق العاده عظيم داشت زيرا
 كه اولين ظهور اتفاق و اتحاد بين فرانسه و اسپانيا بود كه نيم قرن يعنى تا آخر
 سلطنت فرانسه دوام بافت و در سرتاسر عهد لوى پانزدهم دولت فرانسه فقط محض
 حفظ منافع معاهده خود (اسپانيا) جنگ ميكرد وبادول اروپا زد وخورد مينمود .
 وراثت سلطنت اگرچه معاهدات وين و سويل على الظاهر اروپا را بآرامش
 دائم نويد ميداد لکن در حقيقت اين صلح دوامى نيافت و ييش
 از ۸ سال باقى نبود (از ۱۷۲۵ تا ۱۷۳۳) سبب عمده اين
 لهستان

صلح موقت هم دوستی فرانسه و انگلیس و عقل و مناعت و صلح طلبی وزراء و دوله مملکت والپول و فلوری بود. این شخص که وزارت فرانسه را داشت کراراً میگفت « من نمیخواهم دوره وزارت من تاریخی باشد » لکن چون سال ۱۷۳۳ فرا رسید اوضاع چنان شد که صلح طلبی فلوری هم کاری از پیش نبرد و دولت فرانسه در جنگ وراثت تاج و تخت لهستان داخل شد.

تفصیل آنکه پس از وفات اگوست دوم (فوریه ۱۷۳۳) سلطنت لهستان بی پادشاه ماند، دو فرامزد این مقام شدند یکی اگوست سوم پسر اگوست دوم که در ولایت ساکس منصب انتخاب کنندگی داشت که از اقربای شارل ششم امپراطور اتریش بود. دیگر استانیسلاس لکزینسکی پدر زن لوی پانزدهم که سی سال قبل شارل دوازدهم چنانکه دیدیم او را بر جای اگوست دوم نصب کرد و پس از جنگ پولتاوا معزول گردید. استانیسلاس بشتاب تمام خود را به ورشو رسانیده و با کثرت ۶۰،۰۰۰ رأی منتخب شد. اگوست سوم فقط چهار هزار رأی داشت (سپتامبر ۱۷۳۳).

اما دو دولت قوی مثل روسیه و اتریش طرفدار اگوست سوم بودند. روسها از همین اوقات نسبت به لهستان نظری داشتند و نمیخواستند پادشاهی در آن کشور حکمرانی کند که بدولت فرانسه متکی است. اما علت حمایت امپراطور اتریش این بود که اگوست سوم بسلطنت لهستان رسیده و از ادعائی که ممکن بود نسبت بوراثت تاج و تخت امپراطوری بنماید صرف نظر کند و وصیت پراگماتیک را امضا نماید. قشون روس و اتریش وارد خاک لهستان شدند، استانیسلاس لکزینسکی پس از مختصر مقاومتی در دنازیک محصور شد و بعد از شش ماه محاصره بزمخت بسیار توانست راه فرار پیش گیرد و جان از ورطه هلاک برهاند (فوریه تا ژوئیه ۱۷۳۴). لوی پانزدهم بحمايت پدرزنش برخاست اما علت این مداخله مداخله فرانسه فقط عواطف قرابت نبود بلکه علل مهمه سیاسی در زیر پرده وی را بجنگ و امیداشتند. از قرن شانزدهم جریان سیاست بر این بود که دولت

فرانسه همواره همعهد و یاری در اروپای شرقی داشته باشد که در مواقع لازمه از طرف شرق بدولت اطریش حمله کند پس گاهی با عثمانیان و زمانی با سوئدی ها عهد اتفاق بست . چون عثمانیها عقب نشستند و بموجب معاهدات کارلوتسی (۱۶۹۹) و یوجاروات (۱۷۱۸) از متصرفات خود دست کشیده و بضعف خویش اقرار نمودند و همچنین دولت سوئد مضمحل شد و مستملکت خود را از دست داد (۱۷۲۱) دولت فرانسه در مشرق اروپا بی‌یار و یاور ماند و از طرفی هم امپراطوری اطریش بر قوت سابق افزوده و دولتی جدید بنام روسیه قدم در عرصه سیاست نهاد . پس فرانسه بایستی برای حفظ سوابق سیاسی نفوذ خود را در لهستان بسط بدهد .

جنگ با امپراطور اعزام قشون به لهستان از راه دریا ممکن نمیشد چرا که مستلزم مخارج گزاف و مشکلات مالا یطاق بود پس فرانسه مستقیماً با امپراطور حمله برد و در ماه اکتبر ۱۷۳۳ اعلان جنگ داد لکن فرانسه و ممالک امپراطوری اطریش در هیچ نقطه سرحد مشترک نداشتند مگر از طرف هلاند که اگر لوی پانزدهم بآبجا لشکر میفرستاد موجب اضطراب و نگرانی خیال انگلستان که دولت متحد فرانسه بود میگردید پس میدان جنگی باقی نمی ماند مگر ایالات ایتالیا .

محض تسهیل لشکر کشی بایطالیا لوی پانزدهم از طرفی با دوک دوساوا که شاه ساردنی بود و از طرف دیگر با پادشاه اسپانیا پیشنهاد عقد معاهده کرد . شاه ساردنی میخواست انتقام ازدست رفتن سیسیل را بکشد و ایالت میلان را بدست آورد و لوی پانزدهم بموجب قرارداد تورن متعهد شد که ولایات مطلوبه را باو تفویض کند بشرط آنکه ولایت ساوا و بفرانسه ملحق شود (۲۶ سپتامبر ۱۷۳۳) .

اما فیلیپ پنجم و الیزابت شاه و ملکه اسپانیا هر چند فرزندان آنها دون کارلوس از ۱۷۳۱ بعد یارم و پلزانس را در تصرف داشت بهیچوجه راضی و خرسند نبودند و میخواستند مملکتی عظیم را به پسر خود بدهند و بموجب قرار داد خانوادگی

اسکوربال (۱) (۷ نوامبر ۱۷۳۳) ناپل و سیسیل نیز به دون کارلوس بایستی تعلق بگیرد.

این جنگ اگرچه نسبت بمحاربات سابقه بسیار کوتاه بود و دو سال بیشتر طول نکشید (۱ اکتبر ۱۷۳۳ - ۱ اکتبر ۱۷۳۵) در اطراف رود رن و در ایتالیا بدست هرچه تمامتر اشغال یافت و باوجود امداد چندین فوج لشکر روس شارل ششم در تمام مصاف ها مغلوب شد. در نواحی رن قشون فرانسه کهل (۲) و فیلپس بورگ (۳) (ژوئیه ۱۷۳۴) را مستقر کرد. در ایتالیا که مهمترین میدان های جنگ بود آتش محاربات هم در سمت شمال یعنی دشت پو و هم در جنوب یعنی شبه جزیره ایتالیا مشتمل بود. درجه شمالی فرانسیان ولایت میلان را بدست آورده و در حوالی پارم در کاستالا (۴) (۱۹ سپتامبر ۱۷۳۴) فتحی نمایان کردند. در جنوب لشکر اسپانیا بهسولت ناپل و سیسیل را مستقر ساخت (از مارس تا سپتامبر ۱۷۳۴) پس در سال ۱۷۳۵ شارل ششم تن بمغلوبیت داده و مقدمات صلح را با فرانسه در وین فراهم آورد (۳ اکتبر ۱۷۳۵) اما صلح قطعی نظر بحسد و رقابت شاه اسپانی و شاه ساردنی تا سه سال بتأخیر افتاد.

این مصالحه که بموجب عهدنامه دوم وین برقرار شد (۱۸ صلح وین نوامبر ۱۷۳۸) شامل مواد ذیل بود: استانیسلاس لکزینسکی از ادعای سلطنت دست برداشته و فقط باسم بلارسم پادشاهی اکتفا نمود و بجبران تخت و تاج لهستان ولایت ناسی و دودک نشین لورن و کنت نشین بار را باو دادند. این دو محل اخیر بدوک فرانسا و لورن تعلق داشت که تازه با ماری ترز دختر امپراطور شارل ششم عقد مزاجت بسته بود و نیز مقرر شد که پس از فوت استانیسلاس تمام ولایات مقوضه باو پیادشاه فرانسه تعلق بیپذیرد.

شارل ششم ناپل و سیسیل را به دون کارلوس داد باین طریق مشارالیه پادشاه هر دو سیسیل گردید ولی از ایالات پارم و پلترانس و از حق خود نسبت بامارت

(۱) - Escorial (۲) - Kehl (۳) - Philipsbourg (۴) - Guastalla

تسکن صرف نظر نمود. این چند ولایت اخیر را در عوض ولایات مأخوذ به دوك فرانسوا دولورن سپردند.

امپراطور، نوار^(۱) را بشاه ساردنی داد و باین ترتیب سرحد شرقی قلمرو این پادشاه بساحل راست رود تسن رسید اما چون نقاطیکه بایستی بموجب عهدنامه تورن باو تعلق بیابد نیافت ولایت ساووا را بفرانسه نداد.

دولت فرانسه هم وصیت (پراگماتیک سانکسیون) امپراطور را بعد از سالها تأخیر و مسامحه پذیرفتار شد و حتی متعهد صیانت و حسن اجرای آن گردید.

نتایج در واقع جمیع خسارات جنگ را امپراطور ادا نمود و در

جنگ وراثت ایتالیا بهترین ایالات قلمرو خود را از دست داد. جنگ

وراثت تاج و تخت ایتالیا نتایج غیر مترقبه داد اولاً سومین

لهستان شعبه خانواده بوربون در ناپل پادشاهی یافت. ثانیاً دولت

فرانسه از جانب مشرق سرحد طبیعی خود رسید و ایالت لورن را ملحق بمملکت

ساخت اگر کاردینال دو فولوری صدراعظم فرانسه متابعت از هوس و جاه طلبی خود

نکرده و در عقد مصالحه با امپراطور عجله بخرج نمیداد و قول وقراری را که میان

فرانسه و شاه ساردنی رفته بود محض خاطر امپراطور بهم نمیزد ولایت ساووا هم

بمملکت فرانسه ملحق میشد تکمیل و توحید سرحد آن مملکت در سمت مشرق

صدسال بیشتر انجام میگرفت. خلاصه اینکه جنگهای جانشینی سلطنت لهستان برای

فرانسه منافع کثیره داشت و این واقعه در عهد لوی پانزدهم مستثنی و بی نظیر بود.

II

خصوصیت پروس و اطیش و فرانسه و انگلستان با یکدیگر

امپراطور و جنگ اگر چه علی الظاهر نتایج وخیمه جنگ وراثت لهستان برای

امپراطور اطیش با صلح وین خانمه یافت لکن در حقیقت

با عثمانیان باز وخامت آن جنگ باقی بود. امپراطور در مقابل مددی که

لشکر روس باو نمود و در ۱۷۳۶ در جنگ با فرانسه و براکمک کرد و عده داد که هنگام بروز جنگ روس و عثمانی قشون بمدد روسیه بفرستد. اتفاقاً در همان سال جنگ شروع شد و روسها وفای وعده را از امپراطور خواستند او نیز بامید اینکه در بالکن بعضی ولایات را بصرّف آورده جبران اراضی از دست رفته ایتالیا را بکند بطیب خاطر پذیرفت. اما لشکر اطریش بواسطه عدم مهارت و لیاقت سرداران خود خاصه پرنس دو هیلدبورقوسن^(۱) پی در پی شکست خوردند و عثمانیان تا پشت دیوار بلگراد رسیدند. چون امپراطور مملکت هنگری را در خطر دید استدعای صلح کرد دولت فرانسه بمیان افتاد و در بلگراد دو دولت را صلح داد اما با شرایطی که برای امپراطور در نهایت وخامت بود (۲۱ سپتامبر ۱۷۳۹). تمام ولایاتی که بموجب قرارداد پوجاروات بیست سال قبل باطریش تعلق گرفته بود با والاشی و بلگراد و صربستان از دست رفت. فقط ولایت سرحدی تمسوار باقی ماند آنهم بشرطی که تمام قلاع و استحکامات نظامی آنجا را خراب کنند و در واقع مملکت هنگری را بلامانع و بی حفاظ نمایند. دشوار تر از تجزیه قطعات ولایات این بود که لشکر اطریش پس از جنگ عثمانی بکلی مضمحل و بی پا شده و خزانه سلطنتی در وین کاملاً خالی و فقیر گردیده بود.

وراثت باوجود این شکستها و خسارات و تلفات شارل ششم خرسند بود که در نتیجه عهدنامه وین جمیع دول اروپا حتی فرانسه سلطنت اطریش و عثمانی وصیتنامه رسمی او را در باب جانشینی دخترش ماری ترز پذیرفته اند اما چون پس از دو سال از عهدنامه وین شارل ششم ناگهان وفات یافت (۲۰ اکتبر ۱۷۴۰) جانشین او ماری ترز دفعهء مواجه شد با دول متّحده که بالاتفاق کمر بجنگ او بستند و هشت سال تمام این محاربه را ادامه دادند (دسامبر ۱۷۴۰ - اکتبر ۱۷۴۸).

علل جنگ این منازعه سه علت عمده داشت: اولاً قانون اساسی که بموجب آن طرز توارث و ترتیب جانشینی امپراطوران اطریش را معلوم

(۱) - le prince de Hildburghausen

کند وجود نداشت بالعکس نظامات خاصی هم قبل از شارل ششم وضع شده بود که منافای انجام مقصود این امپراطور بشمار می‌آمد، ثانیاً سابقه قدیمه سیاست فرانسه، ثالثاً جاه طلبی و حرص فردریک دوم.

نظامات خاصی که گفته شد عبارت بود از یک وصیت و یک قرار داد.

در قرن شانزدهم امپراطور فردیناند اول برادر شارل کن (۱۵۶۶ - ۱۵۶۴). وصیت کرد که اگر در خاندان سلطنتی اولاد ذکور نباشد اثاث باید پادشاهی برسند و در قرن هفدهم امپراطور فردیناند دوم نماینده شعبه خانواده هابسبورگ اطریش (۱۶۱۹ - ۱۶۳۷) با فیلیپ سوم نماینده شعبه هابسبورگ اسپانیا (۱۵۹۸ - ۱۶۲۱) قراردادی منعقد کردند که بموجب آن هرگاه در یکی از دو شعبه مزبور اولاد ذکوری نباشد سلطنت با اولاد ذکور شعبه دیگر باید برسد.

در سنه ۱۷۴۰ شارل آلبر انتخاب کننده بایر بموجب وصیت فردیناند اول مدعی امپراطوری شد زیرا که نسب او بدختر فردیناند می‌پیوست و فیلیپ پنجم از اعقاب فیلیپ سوم که جانشین شارل دوم شده بود مطابق قرارداد سابق الذکر دعوی امپراطوری داشت و نیز بموجب همین «قرار تبدیل میراث» شارل امانول پادشاه ساردنی که از اعقاب فیلیپ دوم بود مدعی امپراطوری شد یعنی قرار داد فیلیپ سوم را معطوف بماسبق کرد.

مرام سیاسی فرانسه از قرن شانزدهم ببعد ضعیف کردن خانواده اطریش بود که حتی در سال ۱۷۴۰ هم این سابقه دوام داشت. مارکی دارژان سون که در این اوقات بوزارت خارجه رسید مینویسد: «برای سیاستون این نکته در کمال اهمیت است که باید امپراطور اطریش را چنان ضعیف و ناتوان کرد که بیش از یکی از امراء آلمان نفوذ و قدرت نداشته باشد.»

اما فردریک دوم که در این وقت ۲۸ سال داشت میخواست خود را لایق جانشینی نیاکش نماید و بافتخارات عظیمه نایل گردد «نظر بقوتی که در لشکر و ثروتی که در خزانه و ضعفی که در کار دشمن خود» میپنداشت مانعی برای

حمله به اطریش نمیدید زیرا که ملکه اطریش « زنی جوان و بی تجربه و دوچار مدعیان بیشمار و گرفتار فقر مالی و ضعف نظامی بود. » فردریک بنظر این عبارت استدلال نموده و خود را در حمله باطریش محق میشمرد.

دشمنان و دوستان ماری ترز با دوتن از مدعیان سلطنت (یعنی انتخاب کننده باویر و شاه اسپانیا) و پادشاه فرانسه و سلطان پروس و انتخاب ماری ترز کننده ساکس و شاه لهستان و چندین امیر از امراء آلمان بایستی جنگ کند .

پس برای مقابله با این همه دشمن درصدد تهیه معاهدین و متحدین برآمد و روسیه و انگلستان و هلاند را باخود یار نمود و یکی از مدعیان امپراطوری را هم که پادشاه ساردنی باشد بزور رشوه باخود همراه کرد . روسیه محض آن وارد جنگ شد که در زمره دول معظمه داخل شده و از عوامل مهمه سیاست اروپا محسوب گردد . انگلیس چون فرانسه را دشمن ماری ترز دید با او از دوستی زد و همانطور که دیدیم دوستی میلان انگلیس و فرانسه که مدت يك ربع قرن بواسطه مراقبت والپول و فلوری و وزراء طرفین ثابت و برقرار مانده بود بواسطه رقابت های اقتصادی و مستعمراتی در شرف تبدل بدشمنی بود اتفاقاً مقارن این احوال جنگ وراثت اطریش هم شعله ور گردید . در این وقت یکسال بود که انگلیس بدولت اسپانیا دوست و متحد فرانسه اعلان جنگ داده بود (اکتبر ۱۷۳۹) و فرانسه هم در نظر داشت که با اسپانیا مدد بفرستد . هلاند نیز پس از قلیل مدتی نظر باصرار دولت انگلیس جزو یاران اطریش گردید زیرا که می ترسید نظر سابقه تاریخی فرانسه درصدد تصرف آن برآید .

این محاربه از جمله پیچیده ترین وقایع تاریخی محسوب میشود چرا که دشمنان متحد اطریش هریک پیرو هوای نفس و مقصود خاص خود بودند . فردریک ابالت سلیزی را میخواست ، فیلیپ پنجم ولایات جدیدی را در ایطالیا طلب میکرد ، لوی پانزدهم میخواست در هلاند لطمه ای باطریش و انگلیس متفقاً وارد آورد . بنابراین

در نزاع جانشینی اطرش میتوان سه جنگ مجزای و معین تشخیص داد. جنگ اطرش و انگلیس و فرانسه، جنگ اطرش و پروس و جنگ اطرش و اسپانیا. از این حروب سه گانه پیکار اطرش و پروس مهم تر از همه بود چرا که نتیجه اساسی آن که عبارت از الحاق ایالت سیلزی بیروس باشد موجب عظمت و شوکت دولت پروس گردید و تعادل ایالت آلمان را برهم زده و مقدمه جنگ عظیم دیگری شد که بجنگ هفت ساله مشهور است.

فردریک خصومت از جانب فردریک دوم شروع شد همان روزی که
خبر فوت شارل ششم باورسید با اینکه جانشینی ماری ترزا را
در سیلزی تصدیق داشت فرمان داد که لشکر بقصد تصرف ایالت سیلزی
حرکت کند.

خاواده هوهن زولرن از زمان پیشین حقّی بر این ایالت داشتند اما در موقع معاهده تاج^(۱) فردریک اول رسماً از حقوق مزبور صرف نظر نمود. چون نوبت شاهی بنوه او فردریک دوم رسید بهیچوجه اعتنائی باین صرف نظر رسمی نکرد و بوزیر خارجه که بیش از پادشاه مراعات حقّ و عدالت را میکرد نوشته است: « سیاست رانی کار وزرا است، ما فرمان حرکت بقشون داده ایم، شما هم بکارها رنگ و روی سیاسی داده وسایل مطلقاً سازی را فراهم آورده حبّ های خود را زرتکار بسازید که ظواهر امر آراسته باشد. »

الحاق ایالت سیلزی برای فردریک دوم بسیار لازم بود زیرا که مقدار کثیری بوسعت خاک و قریب يك میلیون بر جمعیت قلمرو او میافزود و از همه مهمتر دولت پروس را صورت وحدانی میداد زیرا که پروس در سواحل دو رودخانه اودر و کوسترین واقع بود و بایستی بهر قیمت هست قسمت علیای آن دو رودخانه را نیز که عبارت از خاک سیلزی باشد بآن ملحق سازد تا از هر حیث کامل عیار و دور از گزند و دستبرد دولت امپراطوری اطرش باشد.

(۱) - بصفحه ۱۱۰ رجوع شود.

پس فردريك ناگهان بدون مقدمه و اعلان جنگ در آخرين روزهای سال ۱۷۴۰ (۲۲ دسامبر) لشکر به سيلزی داخل کرد و به ماری ترز پیشنهاد نمود که اگر این ایالت را باو واگذارند جزء همراهان و یاران او خواهد شد و چنین نوشت: « رجاء واثق و افتخار کامل دارم که آن علیاحضرت از اقدامات من کمال رضایت را خواهند داشت و این خدمتگزاری من موجب سرور خاطر ایشان خواهد شد » ماری ترز جواب داد: « مندام که يك تن از نظامیان پروس در خاك آن ایالت باقی است ماحلاکت را بر دوستی و عقد قرارداد ترجیح میدهم » پس بزحمت فراوان لشکری فراهم آورد و سه ماه بعد از این واقعه در محل مولوتز (۱) به فردريك حمله برد لکن لشکرش مغلوب و فراری شد (۴ آوریل ۱۷۴۱).

دخالت فرانسه سیاستون فرانسه به این سرعت تصمیم نگرفتند. ابتدا بنا بر سیاست حقّه و نظر صائبی که بدان اشاره کردیم لوی پانزدهم دخالت در جنگ را جایز نشمرد و گفت خانواده اطرش مثل سابق خطری برای فرانسه محسوب نمیشود که ما کما فی السابق در صدد سرکوبی او بر آئیم. فلوری هم با این نظر موافقت داشت بدو علت: یکی آنکه طبعاً مردی صلح جو بود دیگر اینکه چون دو سال قبل دولت فرانسه وصیت پراگماتیک را امضا کرد بایستی اگر در حفظ آن کوشش نمیکند لااقل بیطرف بماند. پس به ماری ترز اخطار نمودند که دولت فرانسه بر سر قول و پیمان خود خواهد ایستاد.

اما چنانکه گفتیم در فرانسه طرفداران جنگ با خاندان اطرش و حفظ سابقه خصومت بین دولتین بسیار بودند و فلوری را که طالب صلح بود استهزاء میکردند. قائد طرفداران جنگ با اطرش مارشال دو بل ایل (۲) نوّه فوکه (۳) بود که پنجاه و شش سال از عمرش میگذشت، فعالیتت فوق العاده، هوش سرشار و قوه تخیلی تند و تیز داشت. عاقبت فلوری را متقاعد کرد که بایستی امپراطوری اطرش را انتخاب کنند و باو بر داده شود و برای حصول مقصود لازم است که با فردريك دوّم همدست گردند.

(۱) - Molwitz (۲) - le maréchal de Belle - Isle (۳) - Fouquet

پس خود او را مأموریت دادند که به آلمان رفته انتخاب کنندگان را ملاقات نموده راضی با انتخاب شارل آلبر بنماید. از جمله اقدامات این سفیر آن بود که بنا بر توسط فرانسه در نمغن بورگ^(۱) بین شاه اسپانیا و انتخاب کنندۀ باویر قراردادی منعقد شد (۱۸ مه ۱۷۴۱) ر عهدنامه ای هم میان فرانسه و فردریک دوم بسته شد (۵ ژوئن ۱۷۴۱) و انتخاب کنندۀ ساکس هم جزو متحدین قرار گرفت. بموجب این معاهدات انتخاب کنندۀ باویر صاحب تاج و تخت امپراطوری و سلطنت مملکت بوهم میگردد و شاه اسپانیا نیز در ایتالیا و لایاتنی را متصرف میشد که سلطنت آنرا به پسر دوم الیزابت فانتز موسوم به دون فیلیپ میداد و فردریک هم ایالت سیلزی را به مملکت خود ملحق میساخت.

محض اجرای این مقررات دولت فرانسه بدون اینکه اعلان جنگی بمملکت اطریش بدهد یا سفیر خود را از پایتخت آن مملکت احضار کند دولشکر وارد آلمان کرد که بمعاهدین او یاری بدهند یکی از این دولشکر که مرگب بود از چهل هزار نفر سیاهی بفرماندهی مارشال دوبل ایل بقشون شارل آلبر ملحق گردید و در اول سپتامبر ۱۷۴۱ لنز^(۲) و اطریش علیا را متصرف شد اما بجای اینکه مستقیماً به وین روی آورده و ماری ترز را مجبور به مصالحه کند مارشال دوبل ایل بنا بر اصرار شارل آلبر کمر بفتح مملکت بوهم بست. در اواخر نوامبر ۱۷۴۱ شهر پراگ مسخر شد و عوامل این فتح سرهنگ شور^(۳) و موریس دوساکس^(۴) بودند که تهور فوق العاده بخرج دادند. انتخاب کنندۀ باویر سلطنت بوهم معرفی گردید (۱۹ دسامبر) و چند هفته بعد در فرانک فور امپراطور شد و شارل هفتم نام یافت (۲۷ ژانویه ۱۷۴۳).

ماری ترز
و اهالی هنگری
علی القاهر ماری ترز بکلی مغلوب و مضمحل شده بود زیرا که
سه قسمت بزرگ از قلمرو امپراطوری مثل سیلزی و اطریش
علیا و بوهم را دشمنان گرفته و تاج امپراطوری را هم بر سر

(۱) - Nymphenbourg (۲) - Linz (۳) - Chevert (۴) - Maurice de Saxe

شارل آلبر نهادند لکن در باطن بر خلاف این بود، اراده قوی و چابکی ملکه اطریش راه نجات را برای او باز گذاشت.

ملکه نخست از رعایای هنگری استمداد کرد و بمجلس ملی هنگری که در شهر پرسبورگ^(۱) تشکیل گردید چنین خطاب نمود « اکنون که یاران مرا ترك کرده اند پناهی جز وفاداری و دلیری سلحشوران نامدار هنگری ندارم و امید بیازوی توانای آنان بستم » بنا بر حکایتی که ولتر جعل نموده اهل مجلس نجبا و توانگران از شنیدن سخنان تضرع آمیز ملکه جوان و مشاهده بدبختی او چنان بهیجان آمدند که بالاتفاق شمشیر از نیام بر کشیده و فریاد بر آوردند « که در راه ملکه خود ماری ترز جان بر کف دست نهاده ایم » اما حقیقت امر قدری با حکایت معموله^۱ و ولتر اختلاف دارد. سه ماه تمام میان ملکه و اهل هنگری ارسال رسل و مکاتبه شد تا اینکه مصمم گشتند و عبارت مذکور را بر زبان راندند و صد هزار سپاهی بمدد او فرستادند مشروط بر اینکه مملکت هنگری کاملاً مستقل شود و از تحت الشعاع ممالك موروثه امپراطوران اطریش بدر آید.

خروج ساردنی تدبیر دیگر ماری ترز این بود که با بعضی از دشمنان خود و پروس از صف مذاکره نموده آنانرا از صف خصومت خارج ساخت مثلاً شاه ساردنی را بدشمنی اسپانیا برانگیخت و وعده داد که قسمتی محاربین از میلان را باو واگذارد (فوریه ۱۷۴۲) از طرفی هم با فردریک دوم در برسلو معاهده ای بست و ایالت سیلزی را باو واگذاشته او را بنقض پیمان با فرانسه وادار کرد (ژوئیه ۱۷۴۲). فردریک دوم محض حفظ احترام معاهدین خود تفصیل معاهده برسلو را به فالوری صدراعظم فرانسه اطلاع داد و بدون هیچ شرمی از شکستن عهد و میثاق، چنین نوشت: « معذک من بیش از پیش حاضر به مساعدت با شاه فرانسه و حفظ منافع آن مملکت هستم. »

تمام بار جنگ بردوش فرانسه افتاد. قشون فرانسه مجبور شد جنگ فرانسه که اطریش علیا و بوهم را تخلیه کند. بل ایل فرمانده قشون

(۱) - Presbourg

فرانسه در پیراگ محصور گشت و بزحمت فوق العاده با ۱۴۰۰ نفر توانست راه گریز را پیش گرفته و هشت روز تمام از طرق کوهستانی پوشیده از برف و در زیر حلقه دائمی لشکر دشمن طی طریق نموده عقب بنشیند (۱۷-۲۵ دسامبر ۱۷۴۲) و این عقب نشینی یکی از مشهورترین و مهمترین اعمال نظامی قرن هجدهم محسوب میشود. اطریشی ها ایالت باویرا گرفته شهر مونیخ را اشغال کردند (ژوئن ۱۷۴۳) و تا سواحل رود رن رانده ایالت آلزاس را تهدید نمودند.

فردریک از این پیشرفت سریع قشون اطریش بر خود بیمناک شده در پاریس با فرانسه مجدداً عهده بست (ژوئن ۱۷۴۴). لوی پانزدهم با شاه اسپانیا نیز بموجب عهد نامه خانوادگی فوتن بلو تجدید موذت نمود (۲۵ اکتبر ۱۷۴۳) و رسماً با انگلستان متار که کرد (۱۵ مارس ۱۷۴۴) چرا که سپاهیان این مملکت در آلمان با اعداء فرانسه همدستی داشتند و چون تا آنوقت قشون فرانسه بعنوان امداد بدشمنان ملکه اطریش وارد جنگ شده و دولت فرانسه به ماری تریز رسماً اعلان جنگی نداده بود لوی پانزدهم جنگ رسمی را اعلان کرد و ماری تریز را (ملکه هنگری) خطاب نمود. (۲۷ آوریل ۱۷۴۴).

چند ماه بعد از تجدید عهد فرانسه و پروس امپراطور شارل هفتم بدرد زنده گانی گفت (۲۰ ژانویه ۱۷۴۵). پسرش که سمت انتخاب کنندگی باویر داشت بشتاب هر چه تمامتر با ماری تریز قرارداد بست از هر ادعائی نسبت بوراثت شارل ششم و تاج و تخت امپراطوری صرف نظر کرد حتی در موقع انتخاب فرانسوا دولورن که بنام فرانسوا اول با امپراطوری رسید رأی موافق داد (ژوئن ۱۷۴۵). از این تاریخ ببعد جنگ وراثت امپراطوری فی الحقیقه خاتمه یافت و جنگهایی که شد بر سر تصرف سیلزی و هلاند متصرفی اطریش و ایتالیا بود.

جنگ دوم
سیلزی

در باب سیلزی دو مرحله باید تشخیص داد: در مرحله اول فردریک بسرعت فوق العاده وارد بوهم شده هم شهر پیراگ را تصرف آورد و هم ایالت آلزاس را که نزدیک بود بچنگ سپاه

اطرش^(۱) یافتند نجات داد (سپتامبر ۱۷۴۴). سال بعد فردریک پس از فتح نمایانی در فریدبرگ^(۲) (۴ ژوئن ۱۷۴۵). ایالت ساکس را کسبه امپرش از همدستان ماری تیرز بود مستخر ساخت و پس از فتح جدیدی در ظاهر شهر درسد^(۳) (در کسلسدورف^(۴)) ۱۵ دسامبر ۱۷۴۵ بار دیگر با فرانسه نقض عهد کرد و با ملکه اطریش عهد نامه تازمای در درسد بسته و مفاد قرارداد برسلو را تأیید و تجدید نمود (۲۵ دسامبر ۱۷۴۵).

در هلاند قوای لوی پانزدهم بالشکر اطریش وانگلیس و هلاند جنگ هلاند مقابل شد.

اگرچه فرمانده قوای فرانسه یکی از جنگ آوران بزرگ موسوم به موریس دوسا کس بود معذک چهار سال این جنگ دوام یافت چرا که برخلاف فردریک دوم و تعلیمات سرداران قدیم مثل تورن و ویتار و علی رغم میل موریس دوسا کس که میگفت باید بقلع و قمع سپاه خصم همت گماشت لشکر فرانسه محض اینک شاه مثل لوی چهاردهم با شکوه و جلال خسروانه در میدان حضور بیابد بمحاصره قلاع دشمن پرداخت و بتأتی و طمأنینه هر چه تمامتر مبادرت به جنگ حصار نمود. و تدریجاً جمیع قلاع هلاند را مستخر ساخت. منازعات عمده عبارت بودند از جنگ فونتنوا^(۵) (۱۱ مه ۱۷۴۵) و جنگ روکو^(۶) (۱۱ اکتبر ۱۷۴۶) و جنگ لارفلد^(۷) (۲ ژوئیه ۱۷۴۷) که بیشتر بقصد تسخیر استحکامات بعمل میآمد.

بزرگترین این فتوحات جنگ فونتنواست که آخرین فتح نمایان دولت استبدادی فرانسه شمرده میشود. در آخر ماه آوریل فونتنوا

۱۷۴۷ مارشال دوسا کس با نود هزار سپاهی بسرعت از رود اسکو گذشته توره را بمحاصره افکند. این محل یکی از قلاع کثیره ای بود که مجموع آنها را (سد) مینامیدند و مقصود از ایجاد آنها حفظ هلاند از تطاول فرانسه بود و از سال ۱۷۱۴ بعد لشکر هلاند بخرج دولت اطریش در آن قلاع مسکن داشتند. قلعه توره تسلیم گردیده

(۱) - Friedberg رجوع شود (۲) - Lawfeld (۳) - Rocoux (۴) - Kesselsdorf (۵) - Fontenoy (۶) - Dresde (۷) - (۲)

و خندق آن بتصرف درآمده بود که موريس دوساکس از ورود ۵۱۰۰۰ نفر لشکر انگلیسی و هلندی آگاهی یافت. این قشون در تحت فرماندهی دوک دو کمبرلند پسر دوم ژرژ ثانی که بیست و دو سال داشت از فاصله خط سرحدی و اردوگاه فرانسه یعنی از طریق مونس^(۱) پیش آمد.

موريس بدون اینکه دست از محاصره بردارد با پنجاه هزار نفر بمقابله خصم شتافت و سی هزار نفر را در اطراف حصار باقی گذاشته خود در یکفرسنگی شهر توره رو بطرف خاک فرانسه بحال دفاع ایستاد. در این محل که دشتی سر اشیب بود از طرفی محدود برود اسکو و از سمتی بجنگلی انبوه که لشکر انگلیس بایستی از آنجا گذشته خود را بشهر توره برساند.

موريس سپاه خود را صلیب وار قرار داده معبر را مسدود ساخت، یکی از جناح های لشکر او بطور عمودی برودخانه اسکو اتصال مییافت و میدانی را بطول ۱۶۰۰ متر از قریه آنتوان تا رود اسکو فرا میگرفت. این قریه برجسته ترین نقطه میدان و بمنزله مفصل اساسی صفوف فرانسه محسوب میشد. سه برج و سنگر مرتفع ساخته و خانه های فونتنوا را هم بشکل جان پناه کنشگره دار گردنبد ب قسمی که آتش توپ و تفنگ سنگرها تقاطع نمایند.

جناح دوم در میدانی بطول یک کیلومتر بموازاات رود اسکو امتداد یافت. منتهی الیه آن جنگلی بود موسوم به (باری) که دو برج در آنجا ساخته و درختان جنگلی را از محاذات آن افکنده بودند.

در این میدان اکثر قوای موريس تجمع داشت و در پشت یک برآمدگی مختصری که از جنگل به فونتنوا میرسید صف پیاده نظام بانضمام بریگاد گارد همایونی شاه واقع بود و بمنزله قلب لشکر بشمار میآمد. پانصد متر پشت سر این صف پیاده دو صف سواره نظام جای داشت که آنها هم پانصد متر از یکدیگر فاصله داشتند. قسمت ذخیره هم بموازاات سواران و پیادگان ایستاده و پشت جنگل را حفظ میکردند

(۱) - Mons

این قسمت احتیاطی هر گب بود از اقواچ پیاده نظام قدیم و اسکادرون خانواده شاهی و قراولان خلصه و امنیه و بمب اندازان و تفنگداران و زره پوشان . در جلو این صف سواره نظام محل مرتفعی بود که سیاستگاه قریه آنتوان (۱) محسوب میشد و از بالای این محل شخص میتواند تمام میدان جنگ را که بیش از دو کیلومتر درازا نداشت بیک نظر به بیند . لوی پانزدهم که خبر مقابله دولشکر را شنید از قصر ورسای خود را بمیدان جنگ رسانیده و تا آخر زدو خورد بر فراز آن بلندی قرار داشت .

در ساعت پنج صبح سه شنبه ۱۱ مه ۱۸۴۵ نایره جنگ اشتعال یافت . هلاندها بایستی جبهه جنوبی لشکر فرانسه را که قراء آنتوان و فونتونا باشد مورد حمله قرار دهند در ساعت ۹ با کندی و سستی هر چه تامتر روی به آنتوان نهادند و بزودی از پیشرفت باز ایستادند زیرا که از قضا در سر راه آنها و در کنار رود اسکو توپ بزرگی واقع بود که مهاجمین را در زیر آتش شدید گرفت . پس هلاندها با حرارت و قوت فوق العاده به فونتونا حمله آوردند و سه مرتبه حملات نشان بی نتیجه ماند آنگاه از ساعت ده تا پایان روز فقط به تیراندازی بیهوده اکتفا کردند و کار مهمی از پیش نبردند .

در این ساعت پیادگان فشنون انگلیس که عده آنها به شانزده هزار میرسید و از وزون (۲) میآمدند به ستون تقسیم شده و در فاصله جنگل باری و فونتونا حمله شدید نمودند . ارتفاعاتی که ذکر شد پیاده نظام طرفین را از یکدیگر مستور و محجوب میداشت . انگلیس ها چون از آن ارتفاعات گذشتند ناگهان دسته قراولان را در پنجاه قدمی خود یافته و ایستادند . یکی از صاحب منصبان انگلیس از صف جدا شده و سلام داد صاحب منصبان فرانسه هم کلاه از سر برداشته باستقبال او رفتند . صاحب منصب انگلیسی گفت : « آقا بایان بنظامیان خود فرمان شلیک بدهید . » فرانسویان جواب دادند : « خیر شما بفرمائید . » این تعارف خشک و خالی با ادب و احترام نظامی

(۱) - Antoin

(۲) - Vezon

نبود بلکه تبعیت از فرمان موریس بود که گفته بود در موقع شلیک عمومی بایستی قسمتی از نظامیان از خالی کردن تفنگ خود داری کنند مبادا که دشمن پس از شلیک باسرنیزه و اسلحه غیر آتشی حمله بیاورد و قشون مستأصل و مضطرب گردد. شلیک انگلیسی ها قریب نهصد نفر را بظاک هلاک افکند، قراولان رو بفرار نهادند و از محلی که تخلیه کرده بودند انگلیس ها پیش رفتند ناگاه بصفت سواره نظام برخوردند از یکطرف تیرباران سواران و از طرفی آتش توپ و تفنگ برج ها باعث شد که جناحین قشون انگلیس عقب نشست و محض مقاومت در مقابل حملات پیاده نظام فرانسوی بشکل مرتب که ضلع پشت سر آن باز بود قرار گرفتند.

افواج فرانسه این مرتب را لاینقطع هدف تیر ساختند و حتی بعضی دسته های قشون تاهشت مرتبه بخالی کردن تفنگ خود موفق شدند اما چون میانه ستونهای انگلیس فاصله خالی بود تیرباران فرانسویان بجائی نرسید فقط پیش آمدن آنها را منع کرد چنانکه انگلیسها در ظرف دوساعت بیش از ۵۰۰ متر جلو نیامدند معذک چون ساعت يك بعد از ظهر شد از فوئنتنوا هم تجاوز کردند و اطرافیان لوی پانزدهم زمزمه فرار را شروع نمودند. دلاوری موریس وقوت قلب پادشاه قشون را نجات داد. مارشال دوساکس که استسقا داشت و تازه از زیر عمل اطباء برخاسته بود او را در سبیدی نهاده بمیدان آورده بودند در این موقع براسب نشست و فرمان داد که جمیع قوا دفعتاً بدشمن حمله کنند و خود فرماندهی عتد احتیاط را گرفته و امر بشلیک داد. چهار توپ بزایه ستونهای انگلیس شلیک کردند و آتس را سوراخ نمودند مقارن همانوقت از طرف دیگر سواره نظام روی آور شد پس از دوساعت و نیم جنگ مرتب انگلیس ها آشفته شد و روی بفرار نهادند لکن تا آخر جنگ باز عتد ای از آنها دلاورانه ایستادگی میکردند. تلفات اردوی انگلیس عبارت بود از ۹۰۰۰ نفر مقتول و دو هزار اسیر و چهل عدد توپ، فردای آنروز سه هزار نفر دیگر باسارت گرفته شد. اما از فرانسویان فقط شش هزار تن از کار افتاده بود.

فتوحات دیگر فتح فونتنوا نصرف قلاع جنوب و مغرب خاک بلژیک را آسان کرد و فتح روکو در شمال لیژ موجب تسخیر حصار های سمت مشرق گردید و فتح لافلد باب دخول بداخله مملکت هلاند را باز کرد . مستحکمترین حصارهای آنجا مائستریک (۱) بود که یکماه محاصره آن طول کشید (۱۲ آوریل تا ۱۰ مه ۱۷۴۸) و چون مفتوح گردید موجبات ترك جنگ و انعقاد صلح فراهم شد .

صلح مبارزین مدتی بود که بترك جنگ میل داشتند مخصوصاً دولت انگلیس زیرا که شارل ادوار مدعی سلطنت آتش جنگ را در جزایر انگلستان روشن کرده (۲) و اهالی مستعمرات علم استقلال طلبی برافراشته بودند و قشون دولت از سرکوبی آنان عاجز داشت . باین ملاحظات انگلیس مایل بصلح بود ، همچنین ماری ترز بختم جنگ علاقه داشت چرا که فتوحات اطرش را در خاک ایتالیا نسبت به هلاند که از دست میرفت بچیزی نمیشمرد . بنابراین قبل از سقوط حصار مائستریک هیئتی در شهر اکس لاشاپل تشکیل یافت که در شرایط صلح گفتگو کنند ، فرانسه موقع بسیار خوبی داشت زیرا که مملکت هلاند در دست او بود و نفاق در دشمنانش راه یافته هر يك میخواست در عقد دوستی با فرانسه بر سایرین سبقت بجوید ، نماینده مختار انگلستان لرد سندویچ (۳) و نماینده مختار اطرش کونیتز (۴) بودند و مأمور لوی پانزدهم موسوم به کنت دوسن سورن (۵) محل شور طرفین و صاحب نفوذی فوق العاده بود بعدیکه میتواند مقاصد خود را بنمایندگان مختار فوق تحصیل کند اما نتوانست از این حسن موقع استفاده نماید و تا اندازه ای هم اراده لوی پانزدهم آزادی را از او سلب میکرد و او را و امید داشت که بنابر میل دولت اسپانیا مسائل را بجریان انداخته و بمجله خاتمه دهد . این صلح در ۱۸ اکتبر ۱۷۴۸ انجام گرفت و از تمام معاهداتی که فرانسه بادول عالم منعقد ساخته شرم آورتر و بی معنی تر است . لوی پانزدهم از جمیع متصرفات

(۲) - بصفحه ۴۰ رجوع شود

(۱) - Maëstricht

(۴) - Kaunitz

(۵) - Saint-Séverin

(۳) - lord Sandwich

خود در هلاند و ساووا ونیس و آلات و ادوات جنگی که در قلاع و سنگرها نصیب قشون فرانسه شده بود صرف نظر نمود و متعهد شد که بنا بر تقاضای دولت انگلیس شارل ادوار مدعی سلطنت را از خاک فرانسه طرد کند و در دوئیکرک بندر نظامی نسازد و سیاست مستعمراتی موافق ترتیب قبل از جنگ برقرار دارد.

در عوض ولایات پارم و پلزانس از طرف ماری ترز به دون کارلوس پسر دوم الیزابت فارتز ملکه اسپانیا تفویض شد و فرانسه در مقابل همین تفویض دست از متصرفات هلاند برداشت. سرحدات شرقی مملکت شاه ساردنی برود تسن رسید و فردریک بتملک قطعی ایالت سیلزی نایل آمد.

چون مواد این عهد نامه در فرانسه انتشار یافت مردم بخشم آمدند و گفتند این عهدنامه يك دولت فاتح نیست بلکه دول مغلوبه چنین قرارداد میبندند و بیشتر علت غضب عامه این بود که میگفتند شاه فرانسه این همه اموال و نفوس را تلف کرد که پادشاه پروس بمنظور خود نایل شود. درباریس زنان در بازار بسریکدیگر کوبیده و بجای دشنام یکی بدیگری میگفت «تو مثل صلح دولت بی معنی و بیشعور هستی». مارشال دوساکس پیاداش هنگفت فتوحات خود نایل شد لکن چون از او کیفیت جنگ را میپرسیدند بان تلخکامی فوق العاده و از روی انصاف میگفت: «چنین که فرانسه دست از تصرفات و فتوحات خود بر میدارد در واقع با خود بجنگ است، دشمنان فرانسه بهمان قوت و نیروی سابق باقیند و فرانسه تنها دچار ضعف شده است، يك میلیون از جمعیتش کم گشته و تقریباً خزانه اش هم تهی شده است.»

این صلح برای امضا کنندگان اصلی و مبارزان درجه اولی بمنزله تنفس و تعطیل موقتی جنگ بود، هیچیک از مسائل مبتلا به مستعمرات میان فرانسه و انگلیس حل نگردید و نظربجاء طلبی و غیرت ذاتی و علاقه ای که ماری ترز بشئون خانوادگی و شرافت امپراطوری داشت هیچوقت راضی نمیشد که ایالت سیلزی در دست فردریک دوم بماند، قلباً این عهدنامه را باطل میدانست و از او نقل میکنند که هر وقت بکتن از اهالی سیلزی

را میدید از گریه خودداری نمیکرد و همانوقت که عهدنامه اکس لاشاپل را امضا مینمود در فکر این بود که بچه تدبیر میتواند ایالت سیلزی را از چنگال خصم بیرون آورد، پس در اینصورت صلح مذکور فقط مهلت کوتاهی بود که در آن مدت مبارزین بتجدیدقوا و تکمیل سلاح خود پرداخته آماده کارزار جدیدی شوند. **تهیه جنگ در فرانسه** کمتر از سایر دول در فکر تجهیزات تازه بود زیرا که لوی یانزدهم و مادام دوپمپادور و مقریان حضرت عموماً صلح طلب بودند و همه کس در مملکت از تنبلی و بیکاری پادشاه تنفر داشت، لوی یانزدهم تمام همت خود را بتهیه وسایل اقناع شهوات و هوی و هوس خود میگماشت و در هیچ کاری از کارهای مملکت ثبات قدم وجدّ و جهد دائم نشان نمیداد، یکی از اعضاء شوری موسوم به مارشال دونوای در سال ۱۷۵۶ هنگامی که وقایع جدید پیش آمد تنبلی شاه را چنین توصیف کرده است: در دربار شاهی «کسی بفکر کاری نیست و اگر یکی باشد که نسبت بمجاری امور تأملی کرده و اظهار نماید همه او را تکذیب میکنند».

باوجود این احوال مساعی جمیله در توسعه بحریه بکار رفت، در زمان دونن از وزراء صاحب فطانت یکی روبه (۱) (۱۷۴۷ - ۱۷۵۴) و دیگر ماشو (۱۷۵۴ - ۱۷۵۷) قریب پنجاه کشتی ساخته شد. لکن نسبت بکلیات امور قشون برّی هیچ کاری صورت نگرفت فقط کنت دارژان سون که آنوقت وزیر جنگ بود بعضی خدمات مفیده انجام داد. مثلاً پیاده نظام را توسعه بخشید و دسته بمب اندازان شاهی را تأسیس نمود و از افواج چریکی که بنا بر تجارت جنگ جانشینی اطراش عدم لیاقت آنها ثابت شده بود و جز برای بدرقه موکب سلطنتی بکاری نمیتواند گرومی را برگزیده و دسته منتخبی تشکیل داد. افواج پیاده نظام را دارای اسلحه متحدالشکل کرد و همه را بیک قسم تفنگ نوع ۱۷۵۴ مسلح نمود. پیش از این اقدامات در

سنه ۱۷۳۲ مطابق نقشه ژنرال والیر^(۱) آلات توپخانه و توپ ها را متحدالشکل کرده و پنج قسم توپ اختیار نموده بودند که هر چند نسبت باسلحه سابق خفت و سهولتی داشت لکن بقیاس توپخانه پروس بچیزی شمرده نمیشد. برای تربیت مهندسين نظامی مدرسه مخصوص در می زیر^(۲) تأسیس گردید (۱۷۴۹). اما مدرسه نظام یاریس که از مؤسسات مخصوصه مادام دوپمپادور بود مدرسه متوسطه عادی بشمار میآمد و فارغ التحصیل های آن حاضر برای دخول در مدرسه صاحبمنصبی بودند. در مقابل این کارهای مفید اقدامات بدن نتیجه و مضری نیز شد. قوای فرانسه که در موقع صلح تقریباً به (۱۸۰،۰۰۰ نفر) میرسید پراکنده و در نقاط ساخلوی متلاشی بودند و انتظام سابق را از دست دادند بنابراین رؤسای قشون که اشخاصی متوسط و کم لیاقت بودند و بنا بر استبداد لوی پانزدهم یا جانبداری مادام دوپمپادور یادسایس درباریان بمقامات عالیّه نظامی میرسیدند بهیچوجه قشونی را که در تحت فرمان داشتند نمیشناختند مثلاً سوبیز^(۳) از صاحبمنصبانی بود که هیچوقت فرمانی بلشکر خود نمیداد و طریق سوق الجیش را ابداً نمیدانست. از طرف دیگر بتقلید فردریک دوم و بنا بر اصرار و کوشش مارشال دوساکس طرز جدیدی برای جنگ سوار و پیاده نظام اتخاذ شد و در حینی که مشغول آموختن این طریقه جدید بودند ناگهان جنگ هفت ساله شروع گردید و سپاهیان فرانسه در اثناي تحول و تبدل دچار جنگ شدند و بنا بر قول ناپلئون دو علت عمده برای مغلوبیت لشکر فرانسه میتوان تصور کرد: اول بی لیاقتی کامل صاحبمنصبان، دوم همین عدم استقرار طرز جدید نظام و ناپختگی سپاهیان.

تجهیزات جنگی این صلح فردریک دوم را محال داد که تدارکات جنگی را کامل نموده افراد قشون را کار کشته و منظم ساخته اسلحه را در پروس باعلی درجه اتفاق استحکام برساند. مثلاً عده قشون بصد و چهل و هفت هزار مرد رسید و ۶۵،۰۰۰ از آنچه هنگام جلوس فردریک بود

(۱) - Vallière

(۲) - Mézières

(۳) - Soubise

بیشتر شد. صاحبمنصبان ارشد و صاحبمنصبان جزء قشون پروس از جمیع دول فرنگستان بهتر بودند. در توپخانه طرز جدیدی اتخاذ نمود، توپ ها را طوری سبك وزن ساخت كه توپچی و راننده اسب هم سوار میشدند، در سایر ممالك توپچی و اشخاص راننده بایستی لكام اسب را گرفته و در پهلوی عژاده توپ پیاده طی طریق نمایند باین ترتیب توپخانه هم در سرعت بیای سواره نظام میرسید و بتاخت چهارنعل ممكن بود كه عژاده توپ را از يك طرف میدان بجانب دیگر برد و نظر بهمین سرعت كه در آن زمان محیر العقول بود توپخانه فردريك معروف به توپخانه طیار گردید و یکی از علل مهمه فتوحات پروس محسوب شد.

پادشاه پروس برای اینکه نظامیان خود را به جنگ عادت دهد اردوگاهائی تشکیل داد كه سالی چند مرتبه جمیع افراد لشكر باعمال جنگی مبادرت میورزیدند و در واقع قشون پروس همیشه مجهز و در حال جنگ بود و بنابراین قول خود فردريك لشكرش « هر ساعت حاضرند كه بفرمان او وارد میدان جنگ شوند. »

تداركات جنگی در اطریش بایستی هر چیز را از نوتدارك دید. ماری ترزبنیروی عزم راسخ و جهد مستمر علی رغم تباین نژاد اهالی قلمرو اطریش امپراطوری و اختلاف تشکیلات و آداب و رسوم آنها موفق

شد كه تمام نقایص را مرتفع سازد و لشكری مرگب از صد و سی هزار مرد جنگی در سرحد پروس متمرکز ساخت و توپخانه ای بقشون خود داد كه از حیث كمیت و كثرت نظیرش در اروپا نبود. صاحبمنصبان در مدرسه حریبه كه از مؤسسات خود ملكه بود تربیت میشدند و بتقلید فردريك كه اردوگاه هائی در ایام صلح تعیین کرده بود او نیز میدانهای برای تعلیمات نظامی معین نمود كه رؤساء و افراد قشون در آنجا مشق میکردند و ترتیب استفاده از اراضی جنگی را میآموختند بقسمی كه چالاکی و زبردستی آنها در این رشته موجب حیرت و شگفت فردريك شد. افراد نظام را تجدید کردند و جوانان را بكار گماشتند و صاحبمنصبان خارجی را مناصب

عالیه بخشیدند. از جمله لودون (۱) از اهل لیونی و لاسی (۲) از مردم ایرلاند و دون (۳) اطریشی که تربیت یافته پرنس اوژن بود از صاحبمنصبان بسیار لایق آن زمان محسوبند.

اما دولت انگلیس چون اهمتامی در توسعه قشون بری بخرج نمیداد هم خود را مصروف تقویت قوای بحری نمود و در ظرف چهار سال صد و پنجاه کشتی بسفاین خود افزود.

همانطور که اولیاء امور حربی در فکر تکمیل قوای جنگ انعکاس اتحادها بودند سیاستون نیز از پای ننشسته و قبل از اشتغال جنگ هفت ساله ترتیب اتحاد های سابق را بکلی بهم زدند.

در سال ۱۷۴۸ که صلح اکس لائپل واقع شد ترتیب اتحاد دول بقرار ذیل بود: در يك صف فرانسه و پروس و در صف دیگر اطریش و انگلستان قرار داشتند. اما در سنه ۱۷۵۶ فرانسه با اطریش متحد شد و پروس دست اتحاد بانگلستان داد.

این تبدیل اتحادیه های سابق و انعقاد اتفاق فیما بین فرانسه و اطریش که دو قرن بخون هم تشنه بودند موجب حیرت عامه شد و همان قسم که در مورد دوستی فرانسه با انگلستان جمعی اظهار تعجب میکردند در این موقع نیز مردم بهیجان آمدند و دیری نگذشت که در فرانسه مناقشات و محادلات قلمی و کینه ورزی شدید راجع به معهدی فرانسه و اطریش رخ داد. این اتحاد هر چند علی الظاهر در مدت کوتاهی صورت گرفت (از ژانویه تا مه ۱۷۵۶) لکن در نفس الامر اثر تکامل تدریجی و نتیجه هشت سال گفتگو بود که بطریق ذیل انجام گرفت:

همعهدی فرانسه جمعی از درباریان و رسای متوجه این مطلب بودند و میدانستند که اگر فرانسه سیاست مستعمراتی را تعقیب کند دارای چه مقام ارجندی در عالم خواهد شد و میخواستند بهر نحو و اطریش

(۱) - Loudon

(۲) - Lascy

(۳) - Daun

هست دولت را منحصرأ متوجه این سیاست کنند. این کار مستلزم صلح در داخله اروپا بود که انگلیس نتواند اخلاقی کرده و فرانسه را از آن سمت مشغول سازد. اگر ممکن میشد که دوستی باپروس را حفظ کرده و در عین حال با اطریش نیز عهد اتفاق ببندند مسئله حل و مقصود حاصل میگردد.

در جنب آن دسته که طرفدار سیاست مستعمراتی بشمار میرفتند گروهی بودند که از ترقی سریع فردریک اظهار اضطراب کرده و در وفاداری و ثبات دوستی او تردید مینمودند و موافق قول یکی از وزراء خارجه بودند که میگفت: «دیر یا زود باید اقداماتی کرد که جلوگیری از خیالات جاه طلبانه و حرص و آرزو فردریک بشود.» پس بایستی با اطریش در این باب قراری داد.

از طرفی درباریان و رسای معتقد بودند که برای پیشرفت سیاست استعماری باید اطریش را از انگلستان بریندواز طرف دیگر ماری ترز اندیشه میکرد که برای پس گرفتن ایالت سیلزی لازم است فرانسه را از دوستی پروس برکنار داشت. همچنین ماری ترز از انگلیسها خرسند نبود زیرا که آن دولت علناً از وجوهی که در ایام جنگ وادنت امپراطوری باطریش قرض داده بود سخن بعیان آورده و مکرراً اهمیت این قرضه را خاطر نشان میکرد و در ایام جنگ هم ملکه اطریش را مجبور کرده بود که بتقاضای پادشاه پروس سرفرو آ آورده سیلزی را باو واگذارد. علت دیگر این است که ملکه اطریش در مذهب تعصب فوق العاده داشت و قلباً مردد بود آیا از لحاظ دیانت چه صورت دارد که با انگلستان پروتستان یار شده و کمربخسومت فرانسه کانولیک بسته است بنا بر این مقدمات ماری ترز در سال (۱۷۴۹) بنمایند لوی پانزدهم میگفت: «از قول من بدربار و رسای بنویس که اوضاع امروزه بادویست سال قبل بکلی تفاوت کرده و قوای طرفین تعادل کامل یافته و اگر برخلاف سابق عقد دوستی ببندیم صلح عمومی تأمین خواهد شد.» از دربار و رسای در سنه ۱۷۵۰ چنین جواب آمد که «شاه فرانسه بهیچوجه دارای افکار سابقین نیست و معتقد است که اگر پای دوستی صمیمانه در میان بیاید اطمینان کافی و موثرت

وافی برقرار خواهد شد . ۴

با وجود این اظهار میل که طرفین بدوستی میکردند و از ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۵ مکرر بطور رسمی و من غیر رسم ابراز میداشتند کسی احتمال نمیداد که اتحاد فرانسه و اطریش سر بگیرد. دولت پروس عایق بزرگ این اتفاق محسوب میگردد زیرا که اصل مقصود ماری ترز این بود که لوی پانزدهم دست از فردریک بردارد و پادشاه فرانسه مایل باین امر نبود . ملکه اطریش محض حصول مقصود خویش حاضر بود که مملکت هلاندر را بفرانسه تقدیم و درمء اوت ۱۷۵۵ که فیما بین فرانسه و انگلیس جنگ شروع گردیده بود این پیشنهاد را بفرانسه کرد اما لوی پانزدهم عطیة ملکه اطریش را رد کرد .

اتحاد انگلیس فردریک چون بادولت انگلیس متحد شد فرانسه را واداشت که با اطریش عقد اتفاق ببندد .

با پروس از آنجائی که انگلیس ها میخواستند بهر قسم هست مستعمرات فرانسه را از دستش بگیرند در ژوئن ۱۷۵۵ بدون اعلان جنگ خصومت را شروع کردند و در مستعمره امریکا بتاخت و تاز مشغول شدند و از بیم اینکه مبدا فرانسه بولایت هانور که خالصه شخص ژرژ دوم پادشاه انگلیس و در چشم او از سایر قطعات مملکت عزیزتر و مهمتر بود حمله ببرد یا فردریک را بتصرف آنجا وادارد از ماری ترز تقاضا کردند که قشونی به هلاندر بفرستد تا چشم فرانسه را بترساند و از دست اندازی به هانور باز دارد و محض اینکه فردریک هم نتواند از محل خود حرکتی بکند در صدد عقد اتحاد با دولت روسیه بر آمدند که از پشت سر فردریک را تهدید نماید . ماری ترز از اعزام قشون خود داری کرد اما وزراء الیزابت ملکه روسیه در مقابل مبلغی هنگفت که گرفته حاضر شدند که ۵۵۰۰۰ سپاهی آماده همراهی با انگلیس کند (۳۰ دسامبر ۱۷۵۵) .

چون فردریک از اتحاد انگلیس و روسیه خبردار شد از بیم حمله آن دو مملکت و اطریش باندیشه افتاد . از تنبلی و بی لیاقتی لوی پانزدهم خشمگین بود و میدانست

هممهدی چنین پادشاهی برای صیانت ملك او کافی نیست باین لحاظ درصدد تقرب بانگلیستان برآمد. مذاکرات بین الدولتین در سال ۱۷۵۶ به معاهده وایت هال ختم گردید و هر يك از سلاطین معاهدین ملزم شدند که مملکت دیگری را از دستبرد اجانب محفوظ بدارند و مخصوصاً فردريك متقبل گردید که هانور را از هجوم هرمهاجی صیانت کند (۱۶ ژانویه ۱۷۵۶).

معاهده ورسای هرچند ماری ترز قبلاً خیر داده بود که فردريك بانگلیسها قرارداد بسته است لکن هنگامیکه فردريك شخصاً خبر معاهده وایت هال را بفراanse داد حیرت و وحشت عظیمی دربار را فروگرفت. نوبت ترس پادشاه فرانسه رسید که از اتحاد دول انگلیس و پروس و اطریش و روسیه برضد خود بیمناك گردد. در اول مه ۱۷۵۶ آبه برنيس (۱) وزیر خارجه فرانسه و استارم برگ (۲) سفير اطریش اولین عهدنامه ورسای را امضا کردند طبعاً در اینموقع فرانسه خود طالب اتحاد بود برخلاف سابق که اطریش از او استدعای عقد اتفاق میکرد در اینصورت فرانسه هیچ حق و امتیاز خاصی نمیبرد و جانب او بهیچوجه رعایت نمیشد. فقط ماری ترز متقبل شد که در جنگ انگلیس و فرانسه بیطرفی اختیار نماید و طرفین متعهد شدند که در حفظ ممالك یکدیگر کوشیند و هنگام لزوم تاییست و چهار هزار قشون بمدد یکدیگر بفرستند.

قراردادی چنین نامتساوی تا آنوقت کسی بخاطر نداشت تمام مخاطرات متوجه فرانسه و منافع متعلق باطریش میشد و دولت فرانسه در جنگی که بانگلیس شروع کرده بود هیچ استفاده واقعی از این معاهده نمیکرد و در آیه هم امید سودی نداشت زیرا که در داخله اروپا بیم هیچ حمله ای نمیرفت و سروکار او در مستعمرات بود اما بالعکس اگر میان ماری ترز و فردريك جنگ شروع میشد فرانسه بدون هیچ نفعی مجبور بود که قشونی بداخله اروپا سوق دهد.

(۱) - l'abbé de Bernis

(۲) - Stahremberg

هنوز سه ماه از معاهده ورسای نگذشته نزاع پروس و اطریش آغاز نمود (۲۸ اوت ۱۷۵۶) و فرانسه قشون مددی را اعزام داشت. فردریک ابتدا ولایت ساکس و شهر درسد را مستقر ساخت چون دختر اگوست سوم انتخاب کننده و امپراتور ساکس عروس لوی پانزدهم بود از خبر حمله فردریک به ساکس دربار ورسای بهم برآمد و اغلب بتقلید شوازل گفتند که: «این دزد تاجدار را (مقصود پادشاه پروس است) باید چنان سرکوبی کرد که من بعد نتواند آسایش عمومی را برهم بزند» جمعی دیگر از سیاستمداران بر آن شدند که محض دفع انگلستان بهتر است که به هانور حمله کنند تا در مالک بعید کانادا و هندوستان از پی سپاه انگلیس بشتابند. باین مقدمات میل جنگ با آلمان در دلها قوت گرفت و بوسیله معاهده دوم ورسای عهد مودت را با اطریش مستحکمتر ساختند (اول مه ۱۷۵۷) ماری ترز ملتزم شد هر گاه مجدداً بیاری فرانسه ایالت سیلزی را بدست آورد قسمتی از بلژیک را به فرانسه ملحق سازد و لوی پانزدهم در مقابل متقبل گردید که صد و چهل هزار مرد جنگی و سی میلیون لیره در کار جنگ آلمان بمصرف رساند در واقع تمام قوایی را که بایستی نگاهداشته و در جنگ مستمراتی با انگلستان بکار ببرد بدون هیچ استفاده در جنگ آلمان مصرف کرد.

جنگ ماری ترز با اتحاد فرانسه اکتفا نکرد با اگوست سوم انتخاب کننده ساکس و شاه لهستان و اغلب امراء آلمان و پادشاه سوئد هفت ساله و ملکه روسیه عقد اتفاق بست. الیزابت ملکه روسیه که کینه فردریک را در دل داشت و از سخریه و استهزاء وی خشمناک بود بمحض استحضار از دوستی زرر دوم و پادشاه پروس پیمان خود را بادولت انگلیس شکست و بلادرنگ بدست اندازی و ترکناز شروع کرد و انتظاری که داشت این بود که قشون اطریش کاملاً حاضر شود آنگاه بجنگ بپردازد.

در اینوقت فردریک بوسیله یکی از منشیان سفیر اطریش مقیم برلن که اجرای خوار او بود از اتحاد دول آگاهی یافت از آن جائیکه میدانست اگر دشمنان را

زمان بدهد که تجهیزات خود را کامل سازند ، خرابی و هلاک او حتمی است فوراً به ماری ترز اعتراض نموده خواستار شد که علت تجمّع قوای اطیش را در مملکت بوم توضیح بدهد . چون ملکه از جواب دادن مسامحه نمود فردريك بدون اعلام جنگ مبادرت ب لشكر كشی كرد (۲۸ اوت ۱۷۵۶) شهر درسد را بچنگ آورد و قشون ساكس را در میدان پیرنا درمداخل دره های كوهستان بوم محاصره نمود و بمهلت يكماهه آنها را مجبور بتسلیم كرد (۱۵ اکتبر ۱۷۵۶) وبا كمال بی انصافی هفت هزار تن از مغلوبین را در لشكر پروس وارد نمود .

میدان های جنگ
این محاربه که بنا بر تسمیه مورخین آلمانی سومین جنگ سیلزی نام دارد فی الحقیقه عبارت بود از دو جنگ متضایف یکی بین پروس و روسیه ، دیگر میان فرانسه و انگلستان و از اول تا آخر هفت سال طول کشید . میدان این صف آرایی و نبرد آلمان غربی و اراضی میانه رود رن و الب و همچنین آلمان مرکزی و بوم و ساكس و سیلزی و پروس و غیره بود .
جنگ
زد و خورد های مغرب آلمان عبارت از مقابله قوای فرانسه و انگلیس بود و نتیجه آن فتح ایالت و حوزه انتخابی هانور شد .
رن آلمان غربی
مهمترین وقایع در اوایل جنگ یعنی در سنه ۱۷۵۷

رخ داد . دو ك دوریشلیو بیک حمله سرتاسر هانور را بقصر ف آورد ، در آخر ماه او قشون انگلیس بفرماندهی دو ك دو كمبرلند در شمال هانور محصور و تسلیم گردید و بموجب قرارداد كلوسترزون (۱) متعهد شد كه تا آخر جنگ پادرمیدان نگذارند . ریشلیو هم پذیرفته و از خلع سلاح كردن آنها صرف نظر نمود لکن بنا بر دسایس فردريك این قشون انگلیس خلاف عهد كرده مجدداً وارد جنگ شدند و ناكهان لشكر فرانسه را در میان گرفتند بقسمی كه مجبور بتخلیه هانور گردید .

بعدا از این واقعه حوادث مهمه جنگی در فاصله رود رن و مین و وزیر رخ داد و از طرق مختلفه قشون فرانسه را از ورود به هانور مانع شدند چند مرتبه قلاع

کلس و میندن بدست فرانسه افتاد و باز پس گرفته شد (۱۷۵۸-۱۷۵۹-۱۷۶۰).
 ۱۷۶۲) سردار فرانسه مارشال دو بروگلی و سرکرده فردریک فردینان دو برونسویک
 بود که بیاری قشون انگلیس با فرانسه جنگ میکرد، با وجود محاهدات بسیار
 قشون لوی پانزدهم دیگر موفق بفتح ایالت هانور نگردید.
 جنگ در مهمترین عرصه جدال آلمان مرکزی یعنی ایالات ساکس و
 سیلزی بود.

آلمان مرکزی

در ابتداء بهمان حمله اول فردریک به بوهم وارد شده
 شهر پراگ را در محاصره افکند اما دون او را در محل کولین^(۱) شکست داده و
 مجبور بتخلیه بوهم نمود (۱۸ ژوئن ۱۷۵۷). فردریک چون از طرف قشون فرانسه
 در مغرب و لشکر اطریش در ساکس مورد حمله واقع شده بود بسهولت بوهم را
 تخلیه نمود. قشون روس هم در پروس شرقی یکدسته از سپاهیان فردریک را شکست
 داد و شهر برلن را تهدید نمود. اما از خوشبختی فردریک دشمنانش نتوانستند
 بالاتفاق حمله کنند و اقدامات خود را توافق بدهند و فردریک را محال دادند که
 گاهی بمقابلۀ این و گاهی بمقابلۀ آن پردازد و فرانسه را در روسباخ^(۲) و اطریش
 را در لوتن شکست بدهد (۵ دسامبر ۱۷۵۷).

جنگ روسباخ در آغاز ماه نوامبر قشون فرانسه و آلمانی های متحد او شهر
 لایپزیک را تهدید نمودند و ۲۲،۰۰۰ لشکریان پروس محض
 دفاع و حفظ شهر مزبور بسه ستون از رودسال^(۳) گذشته در سوّم نوامبر سه ستون
 مذکور در حوالی قریه روسباخ بهم پیوسته و در مقابل قشون فرانسه صف قتال
 آراستند. قشون فرانسه مرگب بود از ۵۵،۰۰۰ فرانسوی که مختصر نقصی در تربیت
 نظامی داشتند و سی هزار آلمانی که عبارت بود از چندین گروه نامرتّب و بی تعلیم
 که از سی چهل ناحیه آلمان فراهم آمده بودند. رئیس کلّ این قوا یکی از پرنسهای
 آلمانی موسوم به هیلدبورگ قوسن^(۴) بود، فرمانده قشون فرانسه نیز در تحت ریاست
 پرنس مزبور بود این فرمانده سوبیز^(۵) نام داشت، از درباریان بود و چون آجودان

(۱) - Kollin (۲) - Rossbach (۳) - Saale (۴) - Hildburghausen (۵) - Soubise

لوی یانزدهم محسوب میگشت ریاست قشون باو تفویض گردید. ناپلئون او را نمونه کامل: «بی لیاقتی و بی استعدادی» خوانده است.

قشون متحدین (مقصود فرانسه و امراء آلمان است) در بالای تپه‌ای که در شمال غربی قریه روسباخ واقع شده سنگربندی کامل نمودند. فردریک چون میدانست که موافق برانندن دشمن از ارتفاعات مذکوره نخواهد شد در شب چهارم ماه قوای خود را به پشت رودخانه باتلاقی کشید که از روسباخ بقریه برونسدورف در طرف شمال می‌رود.

این اظهار ترس و عقب نشینی عمدی فردریک متحدین را دلیر کرد و بر آن شدند که از جناح چپ پیش رفته از پشت سر راه فرار را بر لشکر فردریک قطع کنند. در روز شنبه پنجم نوامبر ساعت ده صبح متحدین یکدسته از قشون را در مقابل فردریک بجا گذاشته و بقیه از مأمن خارج شدند و سه ستون سنگین و نامنظم تقسیم گشتند. سواره نظام در جناح یمن و توپخانه در پیش و پیاده نظام در عقب برآه افتادند بدون طلایه و پهلو دار بشکل نیم دایره علناً شروع به پیشرفت کرده اراضی جنوب روسباخ را پی‌موندند. چون ساعت دو بعد از ظهر شد قشون فردریک کاملاً از نیات دشمن و خط سیر آن استحضار یافت و بحرکت آمد.

فردریک فوجی را بسمت روسباخ روانه کرد و بقیه لشکر را از اردوگاه شب گذشته رو بعقب رانده و در جانب شمال روسباخ بموازات خط مشی دشمن شروع بطنی طریق نمود و برخلاف متحدین که آشکار در حرکت بودند پادشاه پروس پیادگان خود را باستتار حرکت مأمور کرد. در آن حوالی تپه‌ای است موسوم به ژانوسبرگ^(۱) که دامنه آن بطور ملایم فرود آمده و باندازه بیست متر بر سطح دشت روسباخ مشرف است. پیاده نظام پروس خود را بآن نقطه رسانیده و فردریک ۵۳ عراده توپ در آنجا مستقر گردانید. سواره نظام با توپ‌هایی که اسبان قوی آنها را میکشیدند مقدمه اردو را تشکیل میدادند و در پناه تپه‌ها بسمت جنوب غربی رو نهاده و در پناه بعضی نقاط از ستون قوای متحدین جلو افتادند.

(۱) - Janusberg

در ساعت چهار و نیم سواره نظام پروس از زره‌پوش و اسلحه سنگین و غیره مشیرها از نیم کشیده ناگهان بسواران متحدین که نزدیک تپه مذکور آمده بودند حمله‌ور گشتند. این سواران بدون اینکه بتوانند آماده جنگ شوند از حمله سواره نظام پروس ترسیده رو به عقب نشینی گذاشتند و دوستون پیاده نظام را هم از گریز خود بو حشت انداخته پراکنده ساختند. از طرفی پیاده نظام پروس جناح چپ و مقدمه این پیاده نظام را مورد حمله قرار داده و در زیر آتش توپخانه بالای تپه ژانوسبرگ پیشرفت میکردند، سپس قسمتی از سواران هم با تاجا روی آور شدند. آلمانی‌ها در اولین صدای تفنگ رو بفرار نهادند و بقول رئیس خودشان مثل کوسفند پا بگریز گذاشتند، فرانسویان با سر نیزه خواستند پیش بروند اما در چهل متری پیاده نظام پروس متوقف گشتند و تا شب مقاومت کردند، تمام صاحب‌منصبان فرانسوی کشته یا مجروح شدند. در ساعت شش بعد از ظهر که پرده سیاه ظلمت هر لحظه بر تیرگی خود میافزود سواران پروس از پهلو شلیک سختی کردند و صفوف فرانسه پاره شد و هفت هزار اسیر، ۶۳ توپ و ۲۷ یرقی نصیب لشکر فردریک گردید و از لشکر پروس نهصد نفر هم صدمه ندید در صورتیکه از فرانسویان سه هزار تن بر خاک هلاک خفته بودند.

جنگ روس‌باخ که بطور ناگهان شروع گردید بیش از یک ساعت و نیم طول نکشید علت فتح فردریک حسن سوق‌الجیش او بود که قسمتی از قوای خود را از محلی مستور پیش راند و از جاییکه دشمن ابداً انتظار نمیبرد بر او حمله کرد این سبک جنگ مخصوص فردریک است که اگر چه مخترع آن محسوب نمیشود لکن در تمام جنگهای بزرگ خود آنرا بموقع اجرا گذاشت، این طرز حمله در قرن هیجدهم معروف به «حمله مورب» شد.

جنگ لوتن (۱) یکماه بعد در سیلزی فردریک با سردار اطریشی موسوم به دون مقابل شد و بهمین طریق حمله روس‌باخ را تکرار نمود.

ولشكر خصم را شكستى فاحش داد . اين جنگ بنا بر قول ناپلئون « شاهكار حركات جنگى و لشكر كشى و عزم راسخ است و براى ابقاى نام فردريك هين يك واقعه كفايت ميكند . »

دروقتى كه پادشاه پروس از ساكس باز ميكشت قشون اطریش درماه نوامبر در نزدیکی برسلو یکی از سرداران فردريك را شكست داده هشتاد نوپ از او گرفته و شهر برسلو را بدست آورده ده هزارتن ساخلوى آنجا را باسارت بردند (۲۲ - ۲۴ نوامبر ۱۷۵۷) .

فردريك بقیة السیف اين لشكر شكست خورده را جمع آوری كرد و با سی و سه هزار قشون كه در فرمان داشت با هفتاد هزارتن اطریشى مقابل شد . دوشنبه پنجم دسامبر ۱۷۵۷ در ساحل یسار رود او در در پانزده كيلومترى غرب برسلو بدشمن مصادف شد كه جناح چپ خود را روى تپه مرتفعی قرار داده بود كه از نظر نظامی كلید میدان جنگ محسوب میگردید . قلب لشكر اطریش در قریه لوتن و جناح راست در پشت جنگل مستور بود . فردريك تمام سواره نظام خود را پیش انداخته و از مقابل صفوف خصم عبور داد و وانمود كرد كه چون قوت دشمن واستحكام موقع نظامی او را دریافته از میدان روى بر تافته است . دون رئیس كل قوای اطریش فریب خورد و گفت : « این آقایان تشریف میبرند ، آنها را بحال خود بگذاریم . » بمحاذات این صف سوار كه مثل پرده طولانی در صحرا گسترده بود پیاده نظام از پشت ارتفاعات زمین و حجاب مه طى طریق كرده خود را بجناح چپ سپاه اطریش نزدیک میساختند تا اینكه از آخر جناح مزبور هم تجاوز كرده و پیچی خورده پس از یكساعت ناگهان از پهلو حمله ور شدند . دون از این حركت خلاف انتظار حیران شد ولی تمام بعد از ظهر را ایستادگی نمود و مصمم شد كه صف جنگ را تغییر داده قشون را بمحاذات سپاه خصم وادارد یعنی دایره وار بدور مركز به پیچاند . اما در هر قدم قشون پروس بر او سبقت میجست ، مواقع جنگی او یکی پس از دیگری بدست دشمن افتاد و سپاهیانیش بجانب لیزا عقب نشستند و تا ساعت هشت

بعد از ظهر در تیرگی شب روی در فرار نهادند. جنگی که فردای آن روز شد قریب سی هزار اطریشی را از کار انداخت از این عده هفت هزار تن مجروح یا مقتول بودند و یکصد و سی توپ و پنجاه بیرق بدست پروس افتاد. ده روز بعد فردریک برسلو را پس گرفت و هفده هزار نفر اسیر بچنگ آورد (۱۶ دسامبر ۱۷۵۷). جنگ از ۱۷۵۸ در باقی مدت جنگ که فردریک از سمت جنوب دچار حمله تا ۱۷۶۳ اطریش و از جانب شرق گرفتار تاخت و تاز روس بود بحالت دفاع ایستاد، همواره مجبور بود که از ساکس به سیلزی و از آنجا به براندبورگ بتازد و چنانکه خودش مینویسد نجات او بسبب «خطای دشمنان و کندی حرکت آنان بود که موجب مزید پیشرفت او میگردد و همچنین بواسطه غفلت خصم بود که هیچوقت از فرصت و مجال مساعد استفاده نمیکرد» مخصوصاً در ۱۷۵۹ که لشکر او نزدیک بهلاکت و مملکت در سرحد فنا بود باز غفلت دشمن موجب رهایی او گردید.

روسها بفرماندهی سولتی^(۱) کف^(۱) بعد از آنکه یکی از سرداران فردریک را در براندبورگ نزدیک رود او در شکست دادند (۲۳ ژوئیه ۱۷۵۹) بقوای اطریش که تحت ریاست دونیدش میآمد متصل گردیدند. این دوسپاه با اتفاق شهر فرانکفورت را که در روی رود او در است و سه روز تا برلن فاصله دارد متصرف گشتند. فردریک برای استخلاص پایتخت خود بمجله رو بدشمن آمد و در محل کونر سدرف بر لشکر خصم که دارای ۶۳،۰۰۰ سپاهی و دوست و پنجاه توپ بود حمله آورد. در اوایل محاربه همان خدعه جنگی روسباخ و لونن را تجدید نمود و موفق شد. اما قلب سپاه اطریش او را از حرکت بازداشت و پایداری و استقامت سربازان روسی باعث شد که فتح و غلبه فردریک ناتمام ماند و بشکست تبدیل یافت. راجع بمقاومت و لجاج سربازان روسی ناپلئون میگوید «باید آنها را دوباره هلاک کرد» در این جنگ فردریک سعی بسیار و کوشش مالا یطاق نمود و دواسب در زیر او بهلاکت رسید

لکن سودی نبخشید و از چهل و هشت هزار لشکریانش بیش از ده هزار نفر در اطراف او باقی نماند نوزده هزارتن کشته و زخمی و گرفتار شدند و باقی روی بفرار نهاده یکصد و هفده توپ بجای گذاشتند. فردریک در عصر همان روز بیکى از وزراء خود چنین مینویسد: «برای من چیزی باقی نمانده و راستی گمان میکنم کار تمام است، من پس از تسخیر وطنم زنده نخواهم ماند، با شما وداع ابدی میکنم.»

پیش قراولان روس به برلن رسیدند اما انبوه لشکریانجا وارد نگشت و بزودی اطریشی‌ها و روسها از هم جدا شدند اطریشی‌ها به سیلزی و ساکس رفتند و مشغول محاصره و فتح قلاع شدند و روسها بسمت رود ویستول و مملکت لهستان شتافتند. فردریک از این حسن اتفاق حیران و مبهوت شده آن را «کرامت خاندان براندبورگ نام نهاد» و تدریجاً لشکر خود را آماده کارزار ساخت. سال بعد نظر پیراکنندگی لشکر اطریش به سیلزی روی آورد و در لیک بیتز^(۱) و تورگو^(۲) واقع در ساکس با آنان بقتال پرداخت (۲ نوامبر ۱۷۶۰)

صلح هوبرتسبورگ^(۳) اما فتح و ظفر هم موجب اتلاف قوای فردریک بود چنانکه در سال ۱۷۶۱ شصت هزار نفر سرباز از روستائیان نیازموده و مشق نادیده بیشتر نداشت و بنا بر قول خودش «بزحمّت میتوانست خود را بدشمن بنماید» در این موقع وفات الیزابت ملکه روسیه و جلوس پتر سوم موجب نجات فردریک شد. پتر سوم که دلباخته و مجذوب فردریک بود همان افواجی را که تا آنوقت مأمور فتح پروس بودند باختیار فردریک گذاشت. عهد شکنی روسیه از یک طرف و خستگی دولت فرانسه که مشغول امضای مقدمات معاهده فوتتن بلو با انگلستان و عقد قرارداد پاریس (۱۰ فوریه ۱۷۶۳) بود از طرف دیگر ماری ترز را مجبور بمصالحه کرد. در ۱۵ فوریه ۱۷۶۳ عهدنامه ای در هوبرتسبورگ بامضا رسید و فردریک ایالت سیلزی را کمافی السابق در تصرف خود نگاهداشت.

(۱) - Liegnitz

(۲) - Torgau

(۳) - Hubertsbourg

علل
 فتح فردريك شد (ژوئن ۱۷۵۷) فردريك ييكي از سفرای خود نوشته است: «شما چه ميگوئيد در حق اين دول متحده که غرضی جز اضمحلال و شکست امير براندهورگ ندارند. اگر انتخاب کنند کبير زنده بود تعجب ميکرد که چگونه نوۀ او در آن واحد با روس و اطريش و تقريباً تمام آلمان و صد هزار قشون امدادی فرانسه مقابله ميکند. من نيميدانم در صورت مغلوبيت بايد شرمسار باشم يا نه، ولی ميدانم که شکست دادن من اين دول متعدده را سرافراز و مفتخر نخواهد ساخت.»

دول متحده هفت سال کوشيدند و نتوانستند فردريك را مغلوب سازند، اين مقاومت اروپارا بحيرت افکند اما اگر بدقت بنگریم غلبه اخير فردريك چندان حيرت آور نيست زيرا که علل آن واضح است. نخستين علت آن هوش و مهارت نظامی او و اختراع فنون لشکرکشی و جلادت در راندن قشون بود، دوم ثبات قدم و ابرام و اسرار و شجاعت بادوام او که بقول ناپلئون «در سخت ترين مخاطرات عظمت فردريك را بمنصه برور رسانيدند» مثلاً هنگام شکست زوليشو^(۱) ديديم که عزم کرد اگر مملکت بدست دشمن بيفتد دست از زندگانی بکشد. در ۱۷۶۰ که بارديگر از پيشرفت نااميد گرديد چنين نوشته است: «هيچوقت آنروزی را نخواهم ديد که مجبور بمصالحه بيفايده يا زبان آور باشم، بلاشک اين جنگ را ييکی از دونهو با آخر خواهم رسانيد باشاهد مقصود را در بر ميگيرم يا شرافتمندانه هلاک ميشوم و برای تحصيل مقصود از نشئت بهر حشيش و از اقدام بهر کاری باک ندارم.»

همچنين از علل پيشرفت او چنانکه خود قبل از هر کسی گفته است رفتار دشمنانش بود زيرا که اعدای او جز در جنگ زوليشو در ساير محاربات با يکديگر همدمست و متفق نميشدند و کاملاً قوای خود را بکار نيفکندهند. مثلاً صاحبمنصبان روس از يکطرف ميخواستند علی الظاهر مورد توجه ملکه اليزابت که دشمن خونی فردريك

بود بشوند و از طرف دیگر وارث الیزابت موسوم به پتر سوم که دلباخته و مفتون اعمال نظامی فردریک بود میل نداشت که قشون روس به پروس بروند و صاحب منصبان از او احتیاط میکردند و بقول ناپلئون «خود را بگردش مشغول میکردند و زمستانها در دشت یبرف و یخ خود مقام میگزیدند» که حتی الامکان با قشون فردریک مقابله نکنند. دو مرتبه قشون روس وارد برلن شد (۱۷۵۹ - ۱۷۶۰) اما در هیچ دفعه آنجا مسکن نگزید و بجمع سوارات اکتفا کرد.

سرداران اطریش هم مقصودی جز فتح سیلزی و مرقت قلاع آن و تهیه وسایل دفع مهاجمات فردریک نداشتند و همتشان از اینجا تجاوز نمیکرد. حتی بعد از فتح زولیشو با وجود اصرار سولتی 'کف دون سردار اطریش بدفع الوقت قائل شده و از حمله به برلن خودداری نمود و سولتی 'کف در حق او گفته است که «بدست دیگران شاه بلوط را از آتش بیرون میآورد و افراد قشون خود را از صدمات محفوظ میدارد.» اطریشی ها بنا بر قول فردریک بقدری محتاط بودند که هیچ وقت جرئت نداشتند ضربت قطعی بخصم وارد آورند و در این صفت به دوک - دو برونسویک (۱) شباهت داشتند که ناپلئون در حق او گفته است «برونسویک همیشه در فکر شکست خوردن است و هیچوقت اندیشه غلبه را در خاطر نمیگذارد.» اما لشکریان فرانسه باستثناء جنگ روسباخ هیچوقت با فردریک مقابله نکردند و در هانوفر سرگرم جنگ با انگلیسها بودند. علت اخیر فتوحات فردریک مساعدت و یاری انگلیس است که تا ۱۷۶۰ دقیقه ای از تقدیم کمک خرج و ارسال مال خودداری نکرد.

افکار عامه در ۱۷۶۳ متوجه این نشد که علل فتوحات فردریک را باین تفصیل کشف کند فقط بتماشا و استعجاب در اعمال او مشغول بود. خلاصه نتیجه جنگ هفت ساله این شد که پروس بطور قطع جزء دول معظمه محسوب گردید و لشکر فردریک اولین نظام اروپائی بشمار آمد.

کارهای فرانسه بنا بر قول فردریک «قربانی این جنگ فقط فرانسه بود» هم در اروپا و هم در آمریکا و هم در آسیا مغلوب گردید و بقول یکی از اولیاء امور آن زمان موسوم به آبه برنيس «کارهای فرانسویان در این جنگ بوالهوسانه و شرم آور بود» و نیز او گوید که فرانسه «خود را با آخرین قدم اضمحلال خود نزدیک ساخت». دولت خیانتکار فرانسه در این جنگ چندان کوشید که از ملت قریب نیم میلیارد فرانک وصول کرده و رایگان به اطرش تحویل داد و دوست هزار سرباز را در خاک آلمان بـخاک هلاک افکند. اما از این همه فداکاری چیزی عاید نشد زیرا که سپاهیان سردارنداشتند و رؤسای قشون درباریان و مقرّبان پادشاهی بودند که فرماندهی داشتند و نظامیان خوب میدانستند که یا مثل سوبیز فالایق و بیکله هستند یا مثل ریشلیو غارتگر و مختلس زیرا که این شخص از منافع فرماندهی و غارتگری خود مبالغی جمع کرد و درباریس قصری عالی بنام «کوشک هانور» برافراشت. بنا بر این در قشون فرانسه نظمى موجود نبود و دزدی در داخله اردو و چپاول در ممالك مفتوحه رواج یافت.

علاوه بر این سرداران با هم رقابت و حسد بلکه خصومت سخت میورزیدند و رفتار آنها تأثیر عجیبی در نظم قشون نمود. کار حسادت و خصومت بجائی کشید که آن صاحبمنصبانی که تادرجه‌ای طالب انتظام لشکری بودند خود باعث اختلال امور میشدند و مفهوم وظیفه و شرافت نظامی را از یاد میبردند. مثلاً کنت دوسن ژرمن که از سرداران خوب محسوب میگردید و تحت فرماندهی مارشال دوبروگلی از صاحبمنصبان مجرب واقع بود خیمه صاحبمنصب کل را بسربازان خود نشان داده و میگفت: «دشمن آنجاست».

معذلك افراد نظام و صاحبمنصبان از حس فداکاری و ملكه شجاعت بالکل خالی نبودند. ناپلئون راجع بآنها گفته است: «سربازان فرانسه در آن زمان از حیث لیاقت و شجاعت چیزی از قشون دشمن کم نداشتند» شاهد این مدعا پیشرفت و کامیابی است که در حفظ نقاط قراولی و طلایه‌داری برای آنها حاصل گردید ما ست.

هنوز فرانسویان فتوحات و شجاعت‌های سابقین خود را در خاطر داشتند .
در ۱۶ نوامبر ۱۷۶۰ سپیده دم ، قشون انگلیس بفرماندهی فردینان دو برونسویک
لشکر فرانسه را که بقیادت مارکی دو گاستری (۱) مشغول جنگ بود مورد حمله
قرار داد .

فوج اورنی که در منتهی‌الیه یکی از جناحین لشکر فرانسه بود و در تاریکی
شب به تیراندازی اشتغال داشت ناگاه صدائی شنید که دوست است شلیک مکنید
آنان هم بگمان اینکه قشون فرانسه است دست از کار باز داشته و دوتن از صاحب‌منصبان
را پیش فرستادند . چون صاحب‌منصبان قدمی چند جلورفتند لشکر انگلیس آنها را
محصور نموده و گفتند اگر بانگی بزنید شمارا بقتل می‌رسانیم آنان فریادی بلند
بر آوردند که « بداد برسید ما فوج اورنی هستیم و در چنگ دشمن گرفتاریم ! »
بواسطه این فریاد لشکریان فرانسه مطلع شده بمدد آمدند .

(۱) - Marquis de Gastries

فصل هفتم

سیاست استعماری

مناقشات در امریکا تا سنه ۱۷۶۳. کمپانی های تجارتی هندوستان تشکیل امپراطوری انگلستان

مقارن همان اوقات که اطریش و پروس در اروپا صف قتال میآراستند میان فرانسه و انگلستان نیز از سال ۱۷۴۲ تا ۱۷۶۳ هم در اروپا و هم در خارج این قطعه نایره جنگ افروخته بود. این جنگ که بیست سال طول کشید قسمتی از نزاع ممتد و مستمری است که یکی از نویسندگان انگلیس سیلی^(۱) نام آن را جنگ صدساله دوم نامیده است و فی الحقیقه طول این نزاع از یک قرن هم تجاوز کرد زیرا که در اواخر قرن هفدهم (۱۶۸۸) و عهد سلطنت لوی چهاردهم شروع و بعد از انجام قرن هیجدهم در سنه ۱۸۱۵ با جنگ ناپلئون در واترلو ختم شد.

قسمتی از این مدت خصومت که مقارن عهد لوی پانزدهم است علت خاصش همان رقابت اقتصادی و استعماری بود چرا که توسعه تجارت بحری و امپراطوری استعماری فرانسه موجب نگرانی دولت انگلیس میگردد.

میدان جنگ این دو دولت در اروپا چنانکه دیدیم دو قسمت بود: یکی هنگام نزاع وراثت تاج و تخت اطریش و یکی جنگ هفت ساله که نخستین در هلاند و دومین در هانور و سواحل رن در آلمان واقع گردید.

اما در خارج اروپا فرانسه و انگلیس در کانادا (امریکای شمالی) و هندوستان مصاف دادند. بواسطه خطای حکومت فرانسه در عصر لوی پانزدهم که جانفشانی مأمورین خود را قدر ندانست و مساعدت لازم به مون کالم^(۲) در کانادا و دوپلکس^(۳) در

(۱) - Seeley

(۲) - Montcalem

(۳) - Duplex

هندوستان نکرد این جنگ دراز بسود انگلیس و بخرابی دولت استعماری فرانسه و معاهده خسران آور پاریس منجر شد (فوریه ۱۷۶۳).

انگلستان منازعاتی که میان فرانسه و انگلیس واقع شد بنا بر میل انگلستان
و علل عمده اتفاق افتاد. این نکته را باید نصب العین قرارداد که سیاست
انگلستان تابع وضع جغرافیائی آن است. چون مملکت انگلیس
منازعه جزیره است طبعاً اهالی آن از هجوم بیگانگان در امانند اگر چه

دو مرتبه در قرون وسطی مورد حمله واقع و مفتوح گردید لکن عادتاً از این خطری می
ندارد پس هرگاه مناقشات داخلی او را از کار باز ندارد و منصرف نسازد هم اساسی
انگلستان متوجه توسعه قدرت و گستردن دامنه مستملکت خود است. در خارج
جزایر انگلیس و در اننائیکه دول دیگر قسمتی از قوای خویش را مصروف حفظ
سرحدات میکنند این دولت تمام وسایل را میتواند در یک طریق که راه استعمار
است بکار بیندازد.

در سرتاسر قرن هفدهم طرفیت شاه با ملت موجب شد که دولت انگلیس از خارج
چشم پوشیده منحصرأ بامور داخلی خود بپردازد لکن انقلاب ۱۶۸۸ که ملت
را بر شاه تفوق قطعی داد این نگرانی را ختم کرد. در قرن هیجدهم قوه استملاک
او متوجه قاره اروپا شد لکن نتوانست از اراضی آنجا بتصرف بیاورد چرا که
محل بلامتصدی و بی صاحب باقی بود. در قرون وسطی انگلیس ها هم خویش
را بتسخیر فرانسه مصروف کردند که آنجا را جزء مستملکت جزیره خویش کنند
و عاقبت توفیق نیافتند. در قرن هیجدهم چون این قبیل مداخلات امکان نداشت
روی خود را بسمت آسیا و امریکا برگردانیدند چرا که افریقا در آن زمان هم جزء
اماکن مدهشه و طلسمات غیرمفتوحه محسوب میشد و کسی بآن سمت توجهی نداشت
پس بالطبع انگلیس هر دولتی را که میدید در خیال تأسیس مستعمرات ماوراء
بحار است دشمن میداشت و هر ملتی را که در بازار عمومی عالم از حیث تجارت و
صناعت و بحریه دارای نفوذی بود رقیب تجارت و صنعت و بحریه خود میداشت

و این قول مجلس کنوانسیون فرانسه در حق آنان مصداقی مییافت که گفته اند: «سیاست انگلیسان در دفاتر تجّارشان منظوی است و جنگ و صلح خود را تابع افزایش و نقصان کمرکات ساخته اند.»

در اواسط قرن هیجدهم فرانسه در صدد استملاک بهترین مستعمرات عالم بود و بهترین جزایر آنتیل و امریکای شمالی و هندوستان را در تصرف داشت. اما در پهلوی متصرفات فرانسه انگلیس ها هم جای مهری گذاشته بودند. نظر باجرای تشکیلات لاس و سیاست صلح جویانه فلوری حیات اقتصادی فرانسه تجدید یافت و در هیچ زمان بنادر ساحلی اقیانوس از قبیل بوردو و نانت و سن مالو و دون کرک بآن درجه روی آبادی ندیده بودند. همچنین در اسپانیا که دوست فرانسه محسوب میشد روح اقتصادی و تجارتي تازه ای دمیده بود اگر امروز ملاحظه کنیم که از مشاهده ترقیات صنایع و بحریه آلمان چگونه انگلیس که نخستین دولت اقتصادی است باضطراب و هیجان آمده است معلوم میشود که در قرن هیجدهم از ملاحظه وسعت دامنه تجارت و صنعت فرانسه انگلیسها در چه حالی بوده اند. پس انگلیس هم برای وسعت دادن بمستملکات خود و هم برای ذلیل کردن رقیب تجارتي و افزودن مبلغ عواید کمر کی خویش بجنک مبادرت جست.

آغاز تجارت بحری انگلستان و پس از او فرانسه در اواخر قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم در صدد برآمدند که نفوذ خویش را از اروپا بآسیا و استعماری و امریکا بسط دهند. صد سال قبل از این تاریخ انگلستان در عهد هانری تودور^(۱) (۱۴۹۷) و فرانسه در زمان فرانسوای اوّل (۱۵۲۴) دست باین کار زده بودند. دو نفر ایتالیائی ژان و سباستین کابو^(۲) بامر پادشاه انگلیس به دریانوردی شروع کرده در پایان قرن شانزدهم بحریه کلپ برتن^(۳) در مدخل سن لوران رسیده و آنجا را یکی از جزایر آسیا پنداشتند. سی سال بعد یکی از اهالی فلورانس و رازانو^(۴) نام بامر فرانسوای اوّل مصب رود هود سن را کشف کرده و سواحل راتا

(۱) - Hanri Tudor (۲) - Jean et Sébastien Cabot (۳) - Cap Breton (۴) - Verazzano

شبه جزیره آکادی سیاحت نمود. ده سال بعد در موقعی که مناقشات فرانسوی اول و شارل کن در نهایت شدت بود ملاّحی از اهل سن مالوزاک کارتیه^(۱) نام در رود سن لوران کشتی رانی کرد (۱۵۳۴) و اراضی منکشفه را فرانسه جدید نام نهادند معذلک در سرتاسر قرن شانزدهم تجارت عمده در بانی منحصر به پرتغالی ها و اسپانیولی ها بود. پرتغالی ها بیشتر در آسیا و جزایر جنوبی آن تجارت میکردند و اسپانیولی ها در امریکا مستعمره عظیمی که دنباله و متمم مملکت اسپانیا محسوب میشد تشکیل دادند. در عهد الیزابت دولت انگلیس و در زمان هانری چهارم دولت فرانسه شروع بتقلید از اسپانیولی ها و پرتغالی ها کرده در هندوستان تجارت خود را رواج دادند. و در امریکا بفتح اراضی پرداختند. اما با این تفاوت که مساعی در ترویج تجارت هند بوسیله مؤسسات غیردولتی و شرکت های ملی صورت گرفت و اراضی امریکا را دولت بقوة قهریه بتصرف آورد. این اختلاف ابتدائی را باید در نظر گرفت زیرا که منشاء تفاوت فاحشی در طرز منازعات مستملکت گردید یعنی در هند و امریکا کشمکش دول یکسال جریان نیافت.

تشکیل شرکتهای تجارتی فرانسه و انگلیس و همچنین هلاند در این زمان سهامی بود. اشخاص مختلف مخصوصاً تجار بنادر و صرافان شرکتهای تجارتی و توانگران گاهی بلدیّه شهر ها سرمایه های خود را رو به هم میریختند این وجوه برای تجهیز جهازات و استخدام ملاّحان و مأمورین و نمایندگان تجارتی بکار میرفت که یا در اروپا میماندند یا بمستعمرات رفته مشغول تجارت میشدند. کمپانیها بموجب قرارداد از دولت حق انحصاری تجارت در مستعمره معینه و تشکیل پلیس و مستحفظ مسلّح در محل کسب میکردند و در مستملکت هم از پادشاه یا امیر محلی با تقدیم مالیات یا پیشکش حق ساختمان دارالتجاره یا بندرگاه را تحصیل میکردند. این مراکز تجارتی در تحت اداره هیئت و مدیر خاصی بود و مرگب بود از دگاکین و انبارهای مالالتجاره و خانه مسکونی مأمورین که آنرا

(۱) - Jacques Cartier

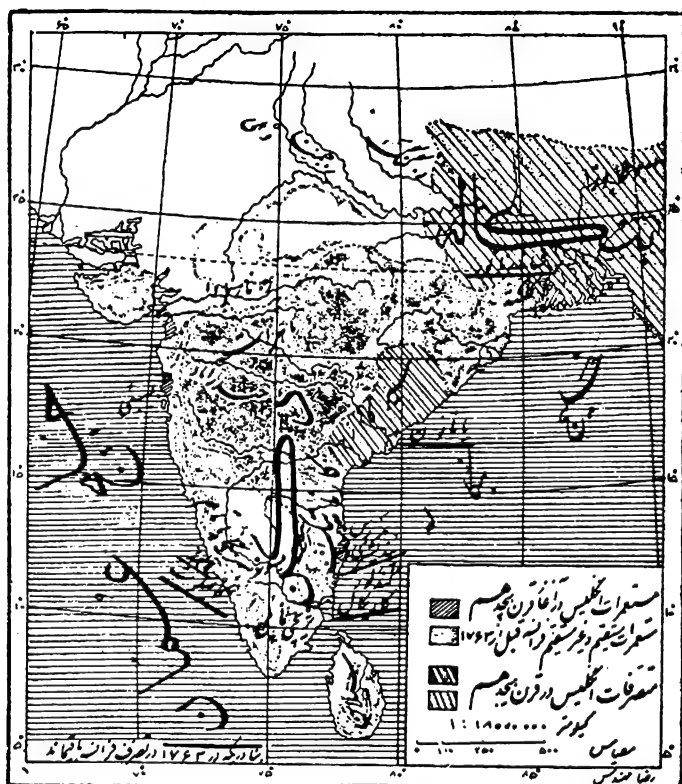
حصاری مستحکم با برج و باروی استوار احاطه میکرد تا در هنگام جنگ و هجوم دشمنان ساکنین بندر گاه مصون از تعرض بمانند تمام این مؤسسات و هیئتهای تجارتی در تحت فرمان حاکم عامی بودند که نماینده بزرگ کمپانی محسوب میشد. اداره امور اساسی شرکت با هیئتی بود مرکب از نمایندگان صاحبان سهام که در وطن تشکیل شده مراقب جریان امور بود. کار عمده کمپانیها خرید مال التجاره خارجی و فروش در اروپا بود و کمتر بصورت متاع داخلی بخارجه میپرداخت. مهمترین امتعه‌ای که از هندوستان وارد میکردند پارچه‌های پنبه‌ای معروف بجنس هندی و اجناس ابریشمی و چای و برنج و ادویه بود. منافع این تجارت در هر سال نسبت سهام میان شرکاء قسمت میکردند و غالباً مبالغ گزافی نصیب میشد. منافع شرکت هلاندی هندوستان غالباً در هر سالی از نصف مبلغ سرمایه میگذشت و گاهی به ربع اصل سرمایه هم میرسید.

آغاز شرکتها
انگلیسان و فرانسویان تقریباً در یک زمان شروع بتجارت کردند.
اولین شرکت انگلیسی برای تجارت هند شرقی در سنه ۱۵۹۹ در پایان سلطنت الیزابت تشکیل یافت و نخستین کمپانی فرانسه در ۱۶۰۴ در زمان هانری چهارم بوسیله تجار سن مالو تأسیس شد.

در ۱۶۳۹ کمپانی انگلیس در ساحل خلیج بنگاله بندر مدرس را بنانهاده که بزودی شهری عظیم و مرکز عمده تجارت کمپانی شد.

فرانسه ابتداء متوجه جزایر اقیانوس هند گردید و در ماداگاسکار در عهد ریشلیو بندر «ولیمهد» را ساخته و اراضی مجاور را بنام جزیره بوربون و جزیره فرانسه موسوم ساخت که اکنون رئونیون^(۱) و جزیره موریس نام دارد. کپرن مجدداً کمپانی را در سال (۱۶۰۵) تأسیس نمود و مصمم شد که تمام ملّت را در آن ذینفع کند و نه فقط تجار بنادر بلکه عموم اهل فرانسه را در آن سهیم سازد. پس ابتداء شاه و خانواده سلطنتی را باین امر مایل ساخت. یکی از اعضای اکادمی موسوم

به‌شاریاتیه مأمور شد که رساله‌ای برای تبلیغ و تشویق تهیه کند و وزیر مزبور متحد المالی خطاب به بلدیّه‌ها و مراسلاتی بعنوان توافکران مملکت بآن جزوه الحاق



کرد و چنین نوشت «آقایان شما باید در اختراعات و منافع اینکار شرکت بجوئید و هر کس بقدر وسع خود در کمپانی سهم شود. من شخصاً بقدری از فواید این امر مطمئن هستم که برای اطمینان شما حاضرم سوگند یاد نمایم پس سرمایه ابتدائی را

پانزده میلیون لیره قرار داده از قرار سهمی هزار لیره . شاه سه هزار سهم و خانواده شاهی و درباریان نیز همین مقدار برعهده گرفتند .

بلدیۀ لیون هزار سهم؛ بلدیۀ روان پانصد و بلدیۀ بور دو چهار صد سهم پذیرفت .
باین ترتیب اساس محکمی در اینکار نهاده شد که تا پنجاه سال تجارت هند در دست این کمپانی اداره میشد . کمپانی بندری در ایالت برتانی ساخت موسوم به لوریان (۱) که امروز از بنادر جنگی است و از اسم او که بمعنی مشرق است مقصود از بنای آنرا میتوان دریافت (۱۶۶۶) در این بندر کارخانه های کشتی سازی و قورخانه و مغازه ها و انبارهای تجاری او تمرکز داشت .

پس از این مقدمات کمپانی روی بتسخیر بازار های تجاری هندوستان آورد و بهمت یکی از مأمورین خود فرانسوا مارتین نام که شاگرد عطاری بود پوندیجری (۲) را متصرف شد . ۲۵ سال بعد فرانسوا مارتین پوندیجری را مبدل بشهری زیبا ساخت دارای چهار هزار سکنه که مدرس فرانسوی محسوب میشد و کمپانی مرکز شرقی خود را آنجا قرارداد . دیگر از مراکز تجاری که بعدها بدست آمد شاندرناگور (۳) بود در مصب یکی از شعب کنک .

در سال ۱۷۱۹ لاس محمداً باصلاح امور کمپانی پرداخت و دوره ترقی فوق العاده برای او پیش آورد و این ترقی مربوط بدو علت بود : نخست آنکه اتحاد انگلیس و فرانسه موجب امنیت طرق بحری شد (۴) ، دوم آنکه اوضاع سیاسی هندوستان بی اندازه با دخول خارجیان مساعد و با توسعه سیاست بیگانگان موافق بود .

هندوستان هندوستان که هفت برابر فرانسه وسعت دارد شامل فلانی مرتفع موسوم به دکن و دو دره بزرگ موسوم به دره کنک و دره سند در قرن هیجدهم است . در قرن شانزدهم و هفدهم سرتاسر هندوستان بدست یک سلسله سلاطین مسلمان از نژاد مغول افتاد از این جهت پادشاهان هند را مغول کبیر نام داده اند . پایتخت عنددلهی در ساحل رود جتنا که یکی از شعب کنک است

(۴) - بصفحه ۱۰۴ رجوع شود (۱) - Pondichéry (۲) - Lorient (۳) - Chandernagor

واقع و از بنا های شاه جهان محسوب است (۱۶۲۷ - ۱۶۵۸). حصار عظیم سرخ رنگ و مساجد و معابد و قصور عالیه که بعضی دارای هزار ستون مرمر بود بواسطهٔ سبک بنا و عظمت ساختمان مسافری را بحیرت میافکند. از جمله عجایب قصور سلطنتی دهلی نالارتختگاه بود که یک نفر زرگر از اهالی پوردوموسوم به اُستن^(۱) سایه بانی سیمین وزرین در آن ساخته بود که دوازده ستون ضخیم طلا در زیر آن واقع و جمله بر روی تختی از طلای قطور با پستی و متکاء مرصع بجواهر و مینا استوار بود و نیز از عجایب این شهر کثرت جمعیت بود که بدو میلیون بالغ میشد. قدرت و شوکت سلاطین مغول کبیر در اواخر قرن هفدهم زمان پادشاهی اورنگزیب (۱۶۵۷-۱۷۰۷) و پسرش شاه جهان بدورهٔ تعالی رسید. این پادشاه که هم عصر لوی چهاردهم بود مثل پادشاه فرانسه با کمال غرور خود را «خداوندگار عالمیان» میخواند که جمیع افراد بشر در ظلّ ظلیل او غنوده اند. پس از فوت او مملکت هند نیز مثل دولت فرانک بعد از عهد شارلمانی رو بترجیزیه و انحلال نهاد. عمال دولت و کارگزاران سلطنت از قبیل نواب و راجه ها دم از استقلال زدند و بر یختن خون یکدیگر مشغول شدند.

ترقی کمپانی فرانسه این اوضاع بعضی از نمایندگان کمپانی را واداشت که طرز کار خود را تغییر دهند. نخست آنکه شرکت را از قید اطاعت و بندگی امپراطور هند بر آورده و قلمرو تجاری و مراکز و بنادر را استقلال بخشند، دیگر اینکه در امور داخلی امراء هند مداخله کرده آتش عناد و لجاج را میان آنان دامن بزنند و در مقابل تقویت از این و آن بکنند و قشونی که بحمايت آنها میفرستند مبالغه گفت یا اراضی وسیعه بدست آورند. باین ترتیب کم کم کمپانی صاحب اختیار هندوستان شده و منافع گزاف میبرد، نه فقط از مال التجاره بلکه از مالیات و باج داخلی هندوستان.

این مقاصد سیاسی کمپانی بزودی انجام نگرفت، بلکه در اواسط قرن هیجدهم.

۱۷۵۲ هنگام اشتعال نایره جنگ هفت ساله دو پلکس عملاً شروع باین اقدام کرد. سابق براین دوپلکس شخصاً اقدامات جزئی و کوچک دراین باب کرده بود لکن از این تاریخ خیالات خود را تعمیم داد. فرانسوا مارتن هم در اوایل امر اشاره بنفوائد سیاست مداخله درامور داخله هندوستان نمود و حاکم عام موسوم به دوما از سال ۱۷۳۵ تا سنه ۱۷۴۱ شروع بانجام نظریات سیاسی او کرده و لشکری از بومیان تجهیز نمود که بطریق نظامی اروپا مشق یافته بودند و موسوم به سپاهی شدند و همین لشکر را بامراء محلی کمک داد و در مقابل کلریکل و کلکته را مالک شد و خود ملقب بنواب گردیده باین ترتیب شخص او و کمپانی از جمله اعیان و وجوه مملکت هند محسوب شدند.

از طرفی تجارت داخلی هندوستان را نیز کمپانی بداره خود آورد و آنچه از بندری به بندری حمل میشد باختیار او بود.

در این موقع کمپانی انگلیس جز دو نقطه در خلیج بنگال مالک نبود یکی مدرس که قریب صد و پنجاه کیلومتر با پوندیچری فاصله داشت و دیگر کلکته که ۲۵ کیلومتر از شاندرناگور دور بود. قرب جوار اسباب اشتداد رقابت بین شرکتها و موجب نزاع بود.

اولین اقدامی که انگلستان و فرانسه برای استعمار کردند مقارن مستعمرات شروع بتجارت بود. انگلیسها بتوسط والتر رالی^(۱) در عهد الیزابت (۱۵۸۴) مستعمره و برترینی را در مرکز سواحل امریکای شمالی بدست آوردند. فرانسویان در عهد هانری چهارم (۱۶۰۴) بوسیله شامپلن قدری در شمال مستعمره انگلیس یعنی در مصب رود سن لوران و شبه جزیره آکادی و در پور روایال (که امروز اناپولی نام دارد) در خلیج فونددی اراضی وسیعه متصرف شدند. انقلابات داخلی انگلستان در قرن هفدهم موجب تکثیر مهاجرین مستعمرات انگلیس و توسعه مستملکات انگلیس در سواحل شرقی امریکای شمالی

(۱) - Walter Raleigh

شد. در زمان جاك اوّل و شارل اوّل مخصوصاً در فاصله ۱۶۲۷ و ۱۶۳۷ و همچنین در اوان سلطنت شارل دوّم فرقه مذهبی یوری تن که از قتل عام فرقه آنکلیکان میگریختند عده کثیری مهاجرت کردند و در جنوب آکادی متعلق بفرانسه پنج مستعمره بنا نهادند که مجموع آنها را انگلستان جدید نام داده اند. در جنوب نزدیک ویرژینی سه مستعمره دیگر بتوسط نجبای آنکلیکان و کاتولیک که بعد از مغلوبیت شارل اوّل غالباً فرار اختیار کرده بودند بنا شد. در میان این مستعمرات جنوبی و انگلستان جدید سه قطعه از سواحل واقع بود که سابقاً تعلق به لاند داشت و در زمان شارل دوّم بنا بر عهد نامه بردا (۱) جزء مستملکات انگلیس شد (۱۶۶۷) و در قرن هفدهم هنگام سلطنت ژرژ دوّم مستعمره جدیدی نیز بر متصرفات انگلیسی افزوده شد.

در سنه ۱۷۴۰ انگلیسها در فاصله کوهستان الکانی و اقیانوس اطلس دارای سیزده مستعمره بودند که مجموع جمعیت آن بیک میلیون مردمان فعال و نیرومند میرسید. این مستعمرات اگرچه هم سرحد بودند لکن از یکدیگر امتیاز داشتند هر يك دارای حکومتی بود از طرف پادشاه انگلیس و دارای مجلسی که از نمایندگان مهاجرین تشکیل مییافت. شهرهای عمده از قبیل بوستون، نیویورک و فیلادلفی در آن اراضی بنا شد.

انگلیسها در شمال کانادا اراضی و خلیج هودسن در مشرق جزیره ترنوو آکادی مالک بودند، این قسمت اخیر را فرانسه در پایان جنگ وراثت اسپانیا بموجب عهد نامه اوترک بآنها وا گذاشت (۱۷۱۳) و پس از تملک این محل ورود به سن لوران که بندر بزرگ کانادا بود برای آنها آسان شد.

مستعمرات فرانسه بمحض آنکه آکادی بدست فرانسویان افتاد بنای سیاحت در داخله کانادا گذاشته از رودسن لوران بالا رفتند، این نقاط را
کانادا
 ژاك کارتیيه در ۱۵۳۵ بفرمان فرانسوای اوّل گردش کرده بود.

در سال ۱۶۰۸ سامول شامپلن^(۱) در روی مکان مرتفعی مشرف بر رودخانه که دنباله آن در مصب رود فشرده و باریک میشود قلعه‌ای برای حفظ دکان‌ها و انبارها ساخته و آنرا بلغت بومیان کبک نامید که معنی آن فشرده‌گی و باریکی است و سرزمینی که باین ترتیب بدست آمد بنابر تسمیه عهد فرانسوای اول فرانسه جدید نامیده شد. سرتاسر این خاک پوشیده از جنگل و مرغزار بود که گله‌های گاو وحشی در آن می‌چرید و رودخانه‌های پر آب مملو از حیوانات مختلفه از آن می‌گذشت. ابتدا جز ماهیگیران و صیادان و تله‌گذاران و تجار پوست یا مرسلین مذهبی بآنجا آمد و رفت نمی‌کردند. معذک در عهد لوی سیزدهم چون ریشلیو میخواست فرانسه را دولتی بحری نماید اهمیت بسیار بمستملکات ماوراء بحار میداد. مثلاً هنگام محاصره ناوای بندر روشل^(۲) که انگلیسها فرصت غنیمت شمرده مستعمره آکادی را تصرف کردند کاردینال ریشلیو استرداد آنجا را یکی از شروط عمده صلح ۱۶۳۰ قرارداد.

استعمار حقیقی با کُبر شروع شد، او کانادارا نه فقط مستعمره بلکه یکی از ایالات فرانسه ساخت و مثل ایالات وطن والی و پیشکاری برای آنجا فرستاد. این وزیر صاحب تدبیر از ۱۶۶۶ تا ۱۶۷۲ چهار هزار دهقان از دهاقین نورمان و برتانی و آنژ و فرانسه جدید گسیل داشت. فرانسویان بابومیان سرخ‌پوست برخلاف سیاست اسپانیا که قتل عام طوایف بومی امریکای جنوبی بود رفتار کردند و در عیسوی کردن و جلب قلوب آنها جدّ بلیغ مبذول میداشتند و هر کس بدین نصارا در می‌آمد او را دارای حقوق و شئون فرانسوی میشناختند. این سیاست در دو طایفه بزرگ موسوم به آل‌گون‌کن و هورون^(۳) که در سواحل دریاچه‌های بزرگ مسکن داشتند تأثیر خوب بخشید.

اکتشافات
فرانسویان بتوقف در این سرزمین اکتفا نمی‌کردند بلکه سیاحان و مکتشفین دلیر بداخله ممالک و اقالیم امریکا گسیل

(۱) - Samuel Champlain (۲) - Rochelle (۳) - Algonquins et Hurons

داشته و سواحل دریاچه ها و نواحی اطراف را سیاحت میکردند و با مشکلات و حوادث طاقت فرسا مقاومت میورزیدند از قبیل اراضی باتلاقی و جنگلهای انبوه و شطوط عظیم و امراض تب و غیره و همچنین دستبرد بومیان سرخ پوست که در دو روئی و غداری و دلیری و چالاکی توانا بودند و سورت سرمای سخت زمستان که شبیه باراضی قطبی میشد و حدت تابستان شدید که هوا چون کوره حدادی نافته میگشت و بارانهای طوفانی و قس علی ذلك .

باوجود این مشکلات سیاحان فرانسه از قبیل ژولیو، پرمارکت، کلویه دولا سال (۱) ازپای ننشستند و بقوت عزم بر موانع غالب آمده و مقدار کثیری بر وسعت مستملکت فرانسه در امریکا افزودند .

تصوّرانی که عرّك این مکتشفین بود و امیدی که این سیاحان را بکار و امید داشت عین تصوّر و امیدی بود که بعد از کریستف کلمب جمیع سیاحان اروپائی را بتحمّل مشاق و مقاسات رنج و ادا میگرد و عبارت بود از « یافتن راهی از جانب امریکا بسمت ژاپون و چین » در سال ۱۶۷۲ حاکم کانادا موسوم به کنت دو فونتناک (۲) که مردی صاحب ابتکار و بلند همت بود یکی از تجّار کبک (۳) را با اتفاق یک نفر زوزیت موسوم به پرمارکت بسیاحت رودخانه عظیمی گماشت که بنا بقول حاکم مزبور « بومیان آن رود را میسی سیبی میخوانند و گمان میرود مصب آن در سمت کالیفرنیا باشد » این دو مسافر با دوازده نفر دیگر بر دقایق که از تنه درختان ساخته شده بود نشسته و از جانب دریاچه میشیگان داخل رود میسی سیبی شده و بجرای آن شط را تا ملتقای رود آرکانزاس (۴) طی نمودند (ژون و سپتامبر ۱۶۷۳) . در اینجا بومیان که مسلّح بتفنگهای اسپانیولی ایتباعتی از مکررک بودند اظهار خصومت کرده و مانع سیر شدند . مسافرن باز گشتند و حاکم را از فواید و منافع نصرف سواحل این رود و اعزام مهاجرین باین نقاط مستحضر ساختند .

(۱) - Jollit, le Père Marquette, Cavalier de la Salle (۲) - le comte de Frontenac

(۳) - Québec

(۴) - Arkansas

کاولیه دولاسال قبل از سیاحت ژولیو جوانی از توانگران روان موسوم به کاولیه دولاسال (۱۶۴۳-۱۶۸۷) که برای کسب ثروت در واکنشافت لوئیزیان کانادا اقامت گزیده بود نواحی اوهیو (۱) را کشف نمود (۱۶۶۹). چون جوان مزبور در نتیجه این اکتشاف بدرجه نجبا نایل شد بعد از مراجعت ژولیو و پرمارکت مصمم گردید که سرزمین اکتشافی آنان را برای لوی چهاردهم مسخر سازد. شاه او را تشویق کرد، در ۱۶۸۱ کاولیه دولاسال باثفاقی چهل و یکتن که یکی از آنها نوتر (ثبات امور شرعی و محرر قبالة) بود حرکت کرد. مقصود از بردن ثبات و محرر مزبور آنکه اراضی مفتوحه را بنام شاه فرانسه قبالة کند و هیجده نفر از بومیان را نیز با خود برد. ما از تفصیل این مسافرت قصد داریم که نمونه‌ای از این قبیل سیاحت‌ها بدست بدهیم. ۷ آوریل ۱۶۸۲ مشارالیه بمصّب میسی‌سیپی رسیده وارد خلیج مکزیك شد و مملکتی را که از آن گذشته بودند بنام لوی چهاردهم لوئیزیان نام نهاد. علی‌الظاهر همه کس اطمینان داشت که از این سفر نتایج مهتمه بدست خواهد آمد. کاولیه دولاسال بفراشه رفت لوی چهاردهم وزیر بحریّه سین‌لی (۲) رسماً از اوشکر گزاری کردند و حکومت تمام اراضی مکشفه باو واگذار گردید و امر شد که در مصّب میسی‌سیپی بندر گاهی بنا کند و در عوض دو کشتی که استدعا نمود شاه چهار کشتی برای حمل عمده و آذوقه باوداد. از سوء حظّ چون کاولیه دولاسال کشتی‌رانی امیدانست فرماندهی جهازات به کاپیتان دوبوژو (۳) سپرده شد که از صاحب‌منصبان طبقه نجبا بود و بر او گران می‌آمد که تحت فرمان یکی از اواسط الناس باشد که تازه بدرجه نجبا رسیده است. دو کشتی از چهار کشتی مزبور از دست رفت یکی بسبب نافرمانی بوژو و دیگری بعلت خیانت یکی از ناخدایان همدست مشارالیه. مسافرین چون بمحاذات محلّ مأموریت رسیدند از آنجائیکه مصّب رود میسی‌سیپی ارتفاعی و نشانه ندارد و آنروز ابر و مه غلیظی سواحل را مستور داشت کشتی‌ها از آنجا رد شدند و هنگامیکه خطای ملاّحان

(۱) - Ohio

(۲) - Seignelay

(۳) - le capitaine de Beaujeu

کشف شد بوژو از مراجعت مضایقه کرد و کاولیه مجبور گردید که خود و ۲۵۰ تن از همراهانش بساحل قدم گذارند (مارس ۱۶۸۵) و بوژو فقط قسمتی از ملزومات و آذوقه را بآنها داده بقتب دریا مراجعت کرد. کاولیه در ساحل تکراس چهارصد کیلومتر در مغرب میسی سیتی سرگردان و متحیر ماند و بسی سعی بیحاصل کرد که خود را برود میسی سیتی رسانیده با کانادا ارتباط پیدا کند. دو سال تمام کوشید و عاقبت بدست یکی از همراهان خود که از طول مدت توقف و سوء خلق کاولیه بجان آمده بود کشته شد (۱۹ مارس ۱۶۸۷) و تقریباً تمام هیئت اعزامی عرضه هلاک شدند.

ایبرویل (۱) تصرف حقیقی دوازده سال بعد صورت گرفت بدست شخصی ایبرویل نام که نوۀ یکنفر مهمانخانه چی و ناخدای کشتی بود. تصرف لویزیان در ایام جنگ اتحاد اکسبورگ ایبرویل با ۹۰ نفر خلیج هودسُن را که از طرف انگلیس ها استحکامات داشت و ۱۶ توپ در آنجا بود مستخر نمود. در این واقعه بایک کشتی که داشت به کشتی انگلیسی حمله برد یکی را اسیر، دومی را غرق و سومی را مجبور بفرار نمود (۴ سپتامبر ۱۶۹۷). این شخص معتقد بود که شرط عمده بقای منصرفات فرانسه در امریکا تصرف لویزیان است و مینویسد «اگر نه مستملکت انگلیس چنان توسعه خواهد یافت که در مدتی کمتر از صد سال سرتاسر امریکای شمالی را فرا گرفته و انگلیسها ملل دیگر را بیرون خواهند راند» پس سه قلعه محکم در سنه ۱۶۹۹ و ۱۷۰۱ بنا نهاد و بر مصب میسی سیتی مسلط و مشرف شد. اما شروع آبادی لویزیان در زمان لاس و دوره نیابت سلطنت بود (۱۷۱۷) که مهاجرین بسیار بآنجا اعزام و شهر نوول اورلئان بنا شد.

امریکای
فرانسوی
از سوء اتفاق در مستملکت امریکائی فرانسه مهاجرین بسیار
قلیل و پراکنده بودند. در (۱۷۴۰) در سرتاسر کانادا بیش از
۸۰،۰۰۰ فرانسوی که بیشتر زارع بودند بشمار نمیآمد. در

کانادا دو شهر مستحکم وجود داشت: کبک و مونترآل^(۱) به علاوه در مصب رود سن لوران و جزیره کپ برونن قورخانه دریائی عظیمی موجود بود بنام لوئیزبورگ که لاس تأسیس نموده و برای حفظ کانادا از جانب دریا و محض تکیه گاه بحریه فرانسه در استحکام آن اهتمام بخرج داده و در ظرف بیست سال قریب سی میلیون لیره بمصرف رسیده بود. این قلعه عظیم که حصار آن از سنگ تراش بارتفاع ۱۲ متر و خندقش بعرض ۲۵ متر بود و دوینست توپ داشت مهمترین مرکز نظامی « ینکی دنیا » محسوب میشد.

اگرچه جمعیت مستعمرات فرانسه کم بود باز بواسطه احاطه و حسن موقع بر مستملکات انگلیس تسلط داشت. در کوهستان آلگانی راه را بر انگلیس سد کرده از ورود باراضی ساحلی منع مینمود. مهاجرین انگلیسی نیز حسن موقع فرانسویان را دانسته و خطر را احساس میکردند پس منازعه فیما بین دولتین چه در امریکا و چه در هندوستان حتمی و قطعی بود.

جنگ نزاع من غیر مستقیم شروع شد؛ ابتدا انگلیسها با اسپانیولیها وارد جنگ شدند زیرا که تجار انگلیسی ازوالیول صدراعظم ۱۷۴۳ تا ۱۷۴۸ خواسته بودند که اعلان جنگ بشود. تفصیل آنکه بنا بر معاهده میان دولتین انگلیسها حق داشتند يك كشتی در سواحل مستعمرات اسپانیا نگاهدارند و بعنوان این كشتی مجاز در سواحل مستملکات مزبور بقاچاق امتعه پرداخته از حق خود سوء استفاده میکردند و تجار اسپانیولی را بصدا در آورده بودند. دولت اسپانیا هم میخواست این قاچاق را خاتمه بدهد. فرانسه که متحد با اسپانی و دشمن ماری ترز بود مجبور شد که با انگلیس وارد جنگ گردد و در ۱۷۴۴ اعلان حرب داد.

تنها واقعه مهمتی که در امریکا رخ داد تصرف قلعه لوئیزبورگ بود (آوریل و ژون ۱۷۴۵) که انگلیسها مقارن محاربه فونتنوا آنرا مستخر ساختند.

قشونی که حمله کرد از طرف دولت انگلیس مأموریت نداشت بلکه حاکم انگلیسی در بوستون و نمایندگان ماساچوست (از ایالات آمریکا) لشکر فرستادند. مهاجرین انگلیسی چهار هزار مرد و صد جهاز و قایق برای حمل و نقل و محاصره قلعه گسیل داشتند. از اینجا خوب معلوم میشود که مهاجرین انگلیسی چه نظریات سیاسی دارا بودند و چگونه بمصالح پلیتیکی خود آشنائی داشته‌اند.



دوپلکس مهمترین ضربتهای این زد و خورد بدست دوپلکس و لاپوردونه (۱) در هندوستان زده شد.

این دونفر که از مستخدمین کمپانی بودند از مردمان بسیار لایق و کارآمد بشمار میرفتند. ماهه دو لاپوردونه (۱۶۹۹-۱۷۵۵) که حکومت جزیره فرانسه را داشت آنجاریکی از غنی‌ترین و مهمترین مستملکات مراکز تجاری کمپانی ساخت و با عواید ناچیز خود يك دسته جهازات جنگی ترتیب داد. اما دوپلکس اصلاً از اهالی شاتلرو و پسریکی از نظار اداره خالصه بود که بعد از مدیران کمپانی هندوستان شد. دوپلکس در سن بیست و پنج سالگی رئیس قشون پوندیچری و بعد از چندی مدیر مستعمره

دوپلکس

(۱۶۹۶ - ۱۷۶۳)

مساعی جيله‌ای که در استعمار هندوستان بکار برد وی را مشهور ساخته است

(۱) - La Beurdonnais

شاندرا ناگور گردید (۱۷۳۰). مشارالیه این محل را که تا آنوقت بایر و بی‌مصرف بود مرکز تجارت داخلی هندوستان و یکی از عمده‌ترین مراکز تجارتی گردانید. دوپلکس دختر یکی از جُراخان کمپانی را که ژان آلبر نام داشت و در هندوستان تولد یافته بود بحالۀ نکاح درآورد. این زن از آنجائیکه بر رسوم و آداب و زبان و لهجات هندی‌ها کاملاً آشنا بود و هوشی سرشار و عزیمی فوق‌العاده داشت از یاران و همدستان بسیار مفید دوپلکس بشمار آمد.

دوپلکس در سال (۱۷۴۱) بعد از فوت دوما حکومت کلّ مؤسسات کمپانی را در هندوستان یافت.

فتح مدرس مدیران کمپانی در پاریس با کمال ساده‌لوحی تصوّر میکردند که باوجود جنگ ژرژ دوم و لوی پانزدهم در هندوستان صلح و صفا کما فی السابق باقی مانده و میان کمپانیهای انگلیس و فرانسه نزاعی نخواهد شد و بنابراین خیال واهی به دوپلکس امر دادند که من بعد از ساختن جهازات و صرف وجوه برای استحکامات خودداری نماید (سپتامبر ۱۷۴۶). اما دوپلکس چون خود را مجبور بمدافعه میدید اندیشه کرد که تا مدرس را از انگلیسها نگیرد کمپانی فرانسه قادر بتوسعه و ترقّی نخواهد شد. برای انجام این مقصود کشتی جنگی لازم بود پس از بوردو نه درخواست مساعدت کرد و با ۱۵۰۰ نفر و هفت کشتی در ظرف چهار روز محاصره بندر مدرس را بتصرّف آورد (۲۱ سپتامبر ۱۷۴۶). عقیده دوپلکس بر این بود که آن بندر را با خاک یکسان کند اما لا بوردو نه بعد از آنکه غلبۀ فرانسویان بر انگلیسها مسلم شد از تخریب آن بندر صرف نظر کرده و باخذ ده میلیون غرامت جنگ اکتفا کرد. علت این عدم موافقت لا بوردو نه با دوپلکس آن بود که اولاً بسبب نخوت راضی باطاعت دوپلکس نمیشد ثانیاً بنابر کشف اسناد صحیح از منابع انگلیسی نفع شخصی لا بوردو نه در امان دادن بدشمن بود چرا که

در خفيه يك ميليون باو داده بودند . (۱)

در سنه ۱۷۴۸ انگلیسها بکین خواهی برخاسته و هشت هزار نفر باسی کشتی بریاست امیرالبحر بوسکلون بمحاصره بندر پوندیچری فرستادند . اما باوجود دو ماه محاصره و چهل و دو روز جنگ و ۲۲،۰۰۰ کلوله که دریک روز بحصار پرتاب کردند بر دوپلکس فایق نگشتند و مجبوره عقب نشینی شدند . چهار روز بعد از ختم محاصره پوندیچری عهدنامه اکس لاشاپل امضا شد و بموجب آن مدرس بانگلیسها مسترد گردید و فرانسه مجددا مالک لوئیزبورگ شد .

فتوحات
دوپلکس
چون صلح استقرار یافت دوپلکس سیاست مداخله که دوما شروع کرده بود مبادرت جست و طرز و نقشه معینی برای آن ساخته تا شش سال لاینقطع درصدا اجرای نقشه خویش برآمد

از ۱۷۴۸ تا ۱۷۵۴ .

در اینموقع که منازعه بین امرای هندوستان مشعل بود یکی نزاع وراثت امارت اناواردی ها که نواب کارناتیک بودند و دیگر جانشینی نظام دکن که مقتدرترین امارتهای آن شبه جزیره و دارای چهل میلیون جمعیت بود . دوپلکس از این فرصت استفاده کرد ، دوتن از مدعیان امارات مزبوره را تقویت نمود و غلبه داد نخستین را در شهر آریکوت کرسی ایالت کارناتیک و دیگری را در حیدرآباد پایتخت دکن مستقر گردانید و در عوض نواب آریکوت شاهنشاهی کمپانی را پذیرفت و امیر دکن تحت حمایتی او را قبول کرده و ولایت سیرکار را باو تفویض نمود (۱۷۴۹ - ۱۷۵۱) اتحادیه

(۱) - لاوردونه را بفرانسه خواسته بجرم خیانت در باستیل محبوس ساختند (۱۷۴۸) و در سنه ۱۷۵۱ بسبب کوشش دوستانش که مقدم بر همه و کثر بود از حبس رهایی یافت . هنگامی که او در زندان بود طرفدارانش افسانه هایی راجع باو در افواه انداختند که هنوز هم مشهور است میگویند وی را در سخت ترین سیاه چال ها افکنده و از دادن وسایل تحریر و مدافعه مضایقه نمودند مشارالیه از سوخته قهوه مرکب ساخت و از یک پول سیاه قلمی تعبیه کرد و دستمالی چند در آب برنج آهار زد و بر آن چیز نوشت اما این افسانه هم مثل سایر روایات مربوطه بیاستیل است و حقیقت برخلاف این بوده حاکم باستیل لاوردونه را اجازه داد که با عده ای ملاقات کند و وسایل نوشتن باو داد که بنگارش سرگذشت خود بپردازد .

مهرات ها که قصد دخالت در امور دکن را داشتند با دو پلکس مقابل شدند و لشکرشان مغلوب و پراکنده شد و خود تابع کمپانی گشتند .

در سنه ۱۷۵۴ اراضی مستملکه کمپانی و ولایاتی که تحت حمایتی او را پذیرفته بودند تمام عرض شبه جزیره را از خلیج بنگاله تا عمان فرو گرفته و ستمش دو برابر خاک فرانسه و جمعیتش سی میلیون بود . این فتوحات نمایان و نتایج حیرت انگیز با وسایل وعده خیلی قلیل انجام گرفت . مجموع قوای دو پلکس عبارت بود از دو هزار اروپائی و چهار هزار سپاهی بومی . معاون دو پلکس موسوم به مارکی دو بوسی (۱) که از جنگ آوران دلیر بود با معدودی همراهان خویش کارهای محیر العقول کرد . در جنگ کارنائیک در ظرف ۲۴ ساعت از حصن حصین معروف بجنگی بالا رفت و آن قلعه را که دارای چهار دیوار بود و گرفتن آن در انظار محال مینمود بتصرف آورد (سپتامبر ۱۷۴۹) . ایالت دکن را با یک آتشبار توپخانه و سیصد سرباز فرانسوی و هزار و هشتصد سپاهی مستقر کرد و با همین عده قلیل صد هزار سوار مهرات ها را شکست داد . لکن سبب عمده پیشرفت دو پلکس اطلاعی بود که از اخلاق هندوها داشت و حسن تدبیری که در هر مورد بکار میبرد . انگلیسها در هر نقطه که خواستند اقدامات وی را باطل کنند مغلوب شدند فقط در یک محل از ایالت کارنائیک موسوم به تری چی ناپالی نظر به بی لیاقتی صاحب منصب فرانسه لاس نام که برادر زاده لاس معروف بود انگلیسها پیشرفت معتنا بهی کرده و لشکر فرانسه را شکست دادند (ژوئن ۱۷۵۲) .

اما اجرای سیاست دو پلکس مستلزم مخارج گزاف بود و عزل صاحبان سهام را در نتیجه خاطر میساخت . مدیران کمپانی میگفتند و احضار دو پلکس « ما مستعمراتی می خواهیم که کمتر از این درخشان و نمایان بوده قرن آسایش و امنیت باشد » میخواستند تجارت کنند نه جهانگیری میخواستند در عوض کشوری پهناور چند مرکز و بندر تجارتی داشته باشند مشروط بر اینکه

(۱) - Marquis de Bussy

هر سال مبلغی بر عایدات آنها افزوده گردد بعبارت اخیری زمین را طالب نبودند و پول را اهمیت میدادند (سپتامبر ۱۷۵۲). از طرفی هم دولت انگلیس که در حفظ منافع کمپانی ملّت خود کمال وفاداری و جهد تبلیغ داشت مکرر بدربارورسای شکایت کرده و اظهار میداشت که دوش سیاست دوپلکس عاقبت منجر بنجدید جنگ بین ملکتین خواهد شد. لوی یانزدهم و وزیرای او طالب صلح بودند و درجه عظمت و اهمیت اعمال دوپلکس را نمیدانستند و لئو با کمال تحقیر این اقدامات را «جنگ تجّار» مینامید. پس همه موافق شدند که دوپلکس را فدای صلح کنند. نظر بشکست تری چی ناپالی و تقاضای کمک و مساعدت مجددی که دوپلکس نمود او را احضار کردند (اوت ۱۷۵۴).

این مردی که کشوری بزرگتر از فرانسه را مستخّر ساخته بود چون بفرانسه رسید دچار دعاوی بر علیه کمپانی گردید و چون نتوانست مطالبات هنگفتی را که از کمپانی داشت وصول نماید پس از ده سال در نهایت فقر و فاقه بدرود زندگانی گفت (نوامبر ۱۷۶۳).

عهدنامه کمپانی بجای دوپلکس مردی گودهو^(۱) نام را منصوب کرد که از احوال هند اطلاعی نداشت و شخصاً از مردمان متوسط گودهو بلکه پست تر از متوسطین هم بود. بمحض ورود با حاکم مستعمرات انگلیس مشغول مذاکره شده مقاوله مدرس یا عهدنامه گودهو را منعقد ساخت. بموجب این قرارداد کمپانی فرانسه متعهد شد که از حقوق خود در امور داخلی ایالات هندوستان دست بردارد. علی الظاهر این تعهد خیلی مشروع مینمود لکن بدترین ضربت و سخت ترین فریبی بود که بکمپانی فرانسه وارد آمد. در واقع کمپانی بیک حرکت قلم خود را از تمام منافع شبه جزیره هندوستان محروم میساخت اما کمپانی انگلیسی که در مقابل از مداخلات صرف نظر کرد ضرر نمیرد زیرا که حقّی و نفعی نداشت که ترك آن موجب خسروانی شود فقط مراکز و بنادر تجارنی

(۱) Godeheu

را دارا بود که بنا بر قرارداد کماکان در دست او میماند (۲۶ دسامبر ۱۷۵۴). جنگ هفت ساله مورخ انگلیسی میل نام که صد سال بعد از این وقایع تاریخ فتوحات هند را برشته تحریر آورده مینویسد: «باید از دست رفتن هند اعتراف کرد که کمتر ملتی محض ابقای صلح و عشق بسکونت و آرامش چنین فداکاری بزرگی نموده است» اما این فداکاری که از تأثیر ضعف نفس و جبن بود موجب دوام صلح نگردید و ششماه بعد از آن جنگ به شدت تمام شروع شد. انگلیسها بدون اعلان جنگ دست به چپاول نهادند و مبادرت به جنگ کردند. در دهم ژوئن ۱۷۵۵ نزدیک ترنوسه کشتی فرانسه حامل قشون اعزامی بکانادا مورد بمباران توپهای انگلیسی شد که ناگهان فرمان امیرالبحر بوسکاون^(۱) شلیک کردند. چند روز بعد بیش از سیصد کشتی تجارتی را انگلیسها در بندار خود توقیف یا در دریا بوسیله سفاین جنگی خویش دستگیر کردند. بعد از تردید و تأمل بسیار دولت فرانسه سه هزار نفر بسرداری لالی - تولاندال^(۲) (۱۷۵۸) به هندوستان گسیل داشت. لالی مردی دلیر اما خشن و کم هوش بود و نسبت با اعتقادات و عواطف هندوها تحقیر فراوان میکرد و آنان را «سیاهان فرومایه» میخواند. ابتدا پیشرفت مهم کرد و بمحاصره مدرس شتافت (دسامبر ۱۷۵۸) اما خشونت و سختگیری او تمام اقوامی را که چند سال قبل دو پلکس مطیع و معاهد فرانسه ساخته بود براو بشورانید. از طرف دیگر کمکی هم به لالی تولاندال فرستاده نشد. عاقبت قوای او به ۷۰۰ تن رسید و دشمن با بیست و دو هزار لشکر و چهارده کشتی جنگی او را در بندر پوندیچری محصور ساخت. بعد از پنج ماه مقاومت و دفاع دلیرانه ناچار تسلیم شد (۱۸ ژانویه ۱۷۶۱). تسلیم پوندیچری آخرین مرحله تسلط فرانسه بر شبه جزیره هندوستان محسوب میشود. در این وقت اهل فرانسه با همیّت واقعه برخوردند و افکار عامّه بر ضد لالی شد.

(۱) - Boscawen (۲) - Lally Tollandal

اگر چه عمدۀ تقصیر او عدم لیاقت و بد رفتاری بود معذک ویرا بزندان افکندند و محاکمه کردند و پس از دو سال محکوم بمرگ نمودند و او را نسبت بحفظ منافع شاه و مملکت و کمیایی خائن محسوب داشتند. وی را در گردونه نهاده پیای دار بردند. چند سال بعد لوی شانزدهم نظر به پیشرفتی که پسر لالی در جنگ کرد و نظر بمساعدت و لثر خانواده او را تبرئه کرده و از وصمت و لگۀ پیشرفتی و خیانت پاک ساخت. جنگ در امریکا مهاجرین فرانسه و انگلیس در امریکای شمالی صلح اکس لاشایل را بمنزلۀ تنفس موقت و فرصتی پنداشتند که در آن بتجهیز وسایل جنگ و تکمیل قوای خویش بپردازند زیرا که عهدنامه مزبور بهیچ امری خاتمه قطعی نداده و حتی خط سرحدی کانادا و مستعمرات انگلیس را معین نکرده بود. این مسئله در درۀ او هیو اشتداد خاصی داشت. این درۀ را که ابتدا فرانسویان کشف و سیاحت کرده بودند را مستقیم کانادا به لوئیزیان محسوب میشد و فرانسویان بالطبع مایل بداشتن آن بودند و مساعی مکررۀ در تصرف آن مبذول داشتند و یکی از حکام آنجا موسوم به لاگالی سونیر (۱) در سرتاسر آن قلاع و برجهای محکم بنا نهاد. اما انگلیس ها هم میخواستند این درۀ را متصرف شده و دایرۀ ای را که فرانسه بواسطۀ مستملکت خود دور آنها کشیده بود بشکافند و مخرجی بیابند و برای اینکه راهی به او هیو پیدا کنند مهاجرین ویرزینی در پایان سال ۱۷۵۳ در صدد ساختن قلعه محکمی در ساحل رودخانه برآمدند فرانسویان آن محل را محاصره و عملجات را خلع سلاح کردند و کار ناتمام را خود ادامه داده آنجا را قلعه دو کسن (۲) نامیدند.

در سال ۱۷۵۴ یک تنفر صاحب منصب فرانسه ژونویل نام با سی نفر بعنوان رسالت بقلعه سه سیته (۳) رفته و مستحفظین آنجا را دعوت بتسلیم کرد. رئیس ساخلو قلعه مازور وراشنگتون که آنوقت بیست و دو سال بیش نداشت چون از آمدن فرانسویان آگاهی یافت در نهان بسر راه رفته در کمین نشست و هنگامی که ژونویل

(۱) - La Galissonnière (۲) - Duquesne (۳) - Nécessité

موضوع آمدن خود را که ایلچی گری بود اظهار می کرد و اشنگتون امر بشلیک داد . ژنوبل و دهنن از همراهانش بخاك هلاك افتادند . فرانسویان این جنایت را بزودی کیفر دادند . دراول ماه ژوئیه ششصد نفر کانادائی قلعهٔ نسه سیته را که و اشنگتون و پانصد نفر در آن بودند محاصره و مجبور بتسلیم نمود بنابراین در حالیکه دولتین فرانسه و انگلیس بخیال خود در صلح بودند جنگ در امریکا شروع گردید .

انگلیسها چه در مستعمرات و چه در مرکز سعی بلیغ و کوشش دفاع از کانادا فوق العاده برای تصرف کانادا کردند و پس از چند سال ۶۰،۰۰۰ لشکری فراهم آوردند . در کانادا فرانسویان بایستی سرحدی بطول ۱،۵۰۰ کیلومتر را حفظ کنند و بیست قلعه را نگاه دارند در صورتیکه قوای فرانسه عبارت بود از ۵،۳۰۰ تن نظامی و دوهزار نفر بحریه و سه هزار چریکی یعنی دهقانان تحت السلاح جمعاً دوهزار و سیصد نفر بودند و چریکیها فقط چند ماه از سال در خدمت میماندند و بقیهٔ سال دهقانان را برای امور زراعتی مرخص میکردند چرا که بایستی آذوقهٔ ساکنین کانادا از همانجا تهیه شود و ممکن نمیشد از جای دیگر حمل کنند . افراد قشون فرانسه بی کفش و بی اسلحهٔ کامل بودند و بزحمت قوت لایموت بدست میآوردند . کانادا در تمام این مدت محصور بود ، قیمت نان در آنجا ترقی فاحش کرد و گوشت منحصر به گوشت اسبان شد . حاکم آنجا مارکی دو وُدروی (۱) دلیر بود اما لیاقت حکمرانی نداشت . ناظر ارزاق عمومی بیگو (۲) نام خیانت را باعلی درجه رسانید . بجای تهیهٔ آذوقهٔ آتش قحط و غلار را دامن میزد و از قیمت آرد مبالغ هنگفت فایده میبرد .

اما قشون کوچک فرانسه دارای سرداری لایق و جنگجویی مون کالم ماهر بود موسوم به مارکی «مون کالم» که او را مقدمهٔ مفسران دلیر عهد انقلاب باید شمرد . مون کالم مردی چهل و چهار ساله ، صاحب نیروی خستگی ناپذیر و شجاعت بسیار ساده و خلق حسن و تدبیر جنگی بود . در فرانسه صاحب منصبان بزرگ او را به لوی پانزدهم چنین معرفی کردند که صاحب منصبی بینظیر و قابل ترقی است .

(۱) - Marquis de Vaudreuil (۲) - Bigot

در آن واحد از سه نقطه خط دفاعی مورد حمله دشمن شد یعنی از ساحل او هیو در جنوب غربی و در شمال شرقی در کنار رود سن لوران و در قلب نزدیک دریاچه شامپلن. این سردار نامدار قلت عدد را با سرعت حرکت و چالاکی در لشکرکشی جبران کرد. تا سه سال (تاسنه ۱۷۵۸) هر جا که بدفاع پرداخت کامیاب و مظفر باز آمد.

در سنه ۱۷۵۷ بیک حمله مردانه قلعه ویلیام هانری را که در مدخل ایالت ماساچوست واقع بود تسخیر کرده دوهزار و پانصد نفر ساخلوئی آنجا را اسیر نمود. درخشان ترین فتوحات او در کنار دریاچه شامپلن در قلعه کاربون اتفاق افتاد (۸ ژوئیه ۱۷۵۸) در این محل با سه هزار نفر بر بیست و پنج هزار قشون انگلیس غلبه کرد و چهار هزار تن دشمن را از میدان جنگ خارج کرد و این عدد بیش از مجموع قوای خود او بود.

از دست رفتن اماچند هفته بعد انگلیس ها قلعه فرونتناک^(۱) را در سواحل دریاچه او هیو بدست آوردند و همچنین قلعه دوکن را که فرانسویان بواسطه قلت نفرت خالی گذاشته بودند اشغال کردند

باین ترتیب میان کانادا و لوئیزیان خط ارتباط منقطع گشت و همچنین دست فرانسویان از اقیانوس اطلس هم کوتاه شد چرا که قلعه بزرگ لوئیزبورگ که چندی قبل بدست انگلیسان افتاده و نیمه خراب بود در این هنگام از طرف چهارده هزار قشون انگلیسی مجدداً محصور گردیده و چهل و دو جهاز جنگی آنرا بیاد کلولة توپ گرفتند و بعد از دوماه مقاومت دلیرانه مستحفظین آن مجبور بتسلیم شدند (۲۵ ژوئن ۱۷۵۸).

آخرین ضربت را انگلیسها در ۱۷۵۹ زدند و قشون جدیدی بفرماندهی ولف که سرداری سی و دو ساله و بسیار متهور بود اعزام داشتند. ولف عازم شد که مستقیماً از سن لوران گذشته بشهر کبک درآید و در آخر ماه ژوئن بظاهر شهر مزبور رسید اما مون کالم کاملاً مواظب و مراقب بود چنانکه بعد از دوماه حملات

(۱) - Frontenac

پی در پی وُلف خود را مجبور بپاز گشتن میدید که ناگاه از حسن اتفاق در ۱۳ سپتامبر قشون او پای بساحل رودخانه گذاشته ارتفاعات (ابراهام) مشرف بر شهر كِبِك را بدست آوردند پس جنگی عظیم افتاد و دوسر دار بسختی مجروح گشتند. عاقبت چریکی های فرانسه در مقابل حملات لشکر انگلیس تاب مقاومت نیاورده مغلوب شدند و شهر كِبِك بدست دشمن افتاد .

با وجود این یکی از نمایان مون کالم ، شوالیه دولویس در مون رِئال یکسال دیگر هم مقاومت کرد و در دروازه كِبِك بفتحی درخشان نایل گردید (آوریل ۱۷۶۰). اما چون از جانب دولت فرانسه هیچ امدادی نمیشد و سه قشون انگلیسی مون رِئال را در محاصره افکندند و محصورین اسلحه و آذوقه و افراد جنگی نداشتند امان آوردند . پس از این واقعه اخیر و دروی مجبور شد که مملکت کانادا را با انگلیسها واگذار کند (۸ سپتامبر ۱۷۶۰) .

جنگ در اروپا مقارن اوقاتی که فرانسه و انگلیس در هندوستان و امریکامصاف میدادند در دریاهای اروپا هم آتش جنگ مشتعل بود . پس معاهده پاریس از فتح درخشانی که بحریت فرانسه در مدیترانه کرد و سفاین لاکالی سونیر در مقابل جزیره مینورک بر انگلیسها ظفر یافته و قلعه ماهون را که تکیه گاه بحری انگلیس در جزایر بالئار بود بدست آوردند (مه و ژوئن ۱۷۵۶) . جنگ دریائی نظر ب عدم لیاقت امیرالبحرهای فرانسه و کثرت عدد سفاین انگلیسها بمغلوبیت و شکست پی در پی فرانسه خاتمه یافت .

در ۱۷۵۹ فرانسویان بر آن شدند که بعزایر انگلیس حمله بیاورند پس کلیمه سفاین را خواستند در دریای مانش متمرکز بسازند اما هنوز قوای بحری بهم نییوسته یکن یکن در نقاط مختلفه دریا دچار حمله جهازات انگلیس گشتند . يك جنگ در لاکوس ساحل اسپانیا (۱۷ اوت ۱۷۵۹) و يك جنگ در بل ایل (۲۰ نوامبر) رخ داد که مجموع تلفات فرانسه به ۶۴ کشتی بالغ شد .

اتلاف بحریت فرانسه و از دست رفتن کانادا و هندوستان جنگ را خاتمه نداد

بلکه نظر بدخول اسپانیا از نو مجادلات تجدید شد. شوازل وزیر امور خارجه خانواده بوربون اسپانیا و ناپل را واداشت که بالوی پانزدهم معاهده خانوادگی جدیدی منعقد سازند (۱۵ اوت ۱۷۶۱).

این اتحاد نتیجه‌ای بجز ائتلاف قطعی و کامل مستعمرات فرانسه نداد زیرا که در حین جنگ شبه جزیره فلورید متعلق با اسپانیا بدست انگلیس افتاد ولوی پانزدهم محض جبران خسارت آن دولت آخرین قطعه و بقیه السیف مستعمرات فرانسه یعنی لوئیزیان را با اسپانیا تقدیم نمود چنانکه گفتیم اتحاد فرانسه و اسپانیا در قرن هیجدهم همیشه منجر بنفع اسپانیا و خسارت فرانسه میشد.

مقدمات این معاهده در ماه نوامبر ۱۷۶۲ در فونتن بلو تهته شده و در پاریس بصورت عهد نامه قطعی درآمد (۱۰ فوریه ۱۷۶۳). لوی پانزدهم تمام کانادا و سواحل یسار میسی سیپی را بانگلیسها وا گذاشته و از هر ادعای سیاسی نسبت به هندوستان صرف نظر نموده فقط پنج شهر که امروز هم در تصرف فرانسه است (پوندیچری - شاندرناگور - کاریکل - بانائون - ماهه) بکمپانی فرانسه مسترد شد مشروط بر اینکه هیچوقت در آنجا تجدید استحکامات نشود و فرانسه هرگز قوای جنگی در آنجا نگذارد. علاوه بر این انگلیسها جزایر آنتیل فرانسه و بنادری را که ریشلیو و کلبیر در سواحل سنگال افریقا بنا نهاده بودند در سالهای اخیر جنگ تصرف کردند.

علل شکست فرانسه که در سال ۱۷۵۳ نزدیک بود دارای بزرگترین و بهترین مستعمرات عالم بشود ده سال بعد ابواب توسعه براو مسدود شد و در تنگنای چهار دیوار اروپا محصور گردید.

عهدنامه پاریس (دهم فوریه ۱۷۶۳) سخت‌ترین و خسران‌آمیزترین معاهداتی است که فرانسه تا کنون بسته است و مبدأ تغییراتی در تاریخ عمومی محسوب میشود زیرا که این عهدنامه منشأ قدرت جهانگیر انگلستان است.

از علل مغلوبیت فرانسه نخست بی‌لیاقتی اولیای امور را باید شمرد. بریس گوید:

« نه حکومت داریم، نه تشکیلات اداری و نه لشکر، هر چه هست در حال انحلال و انقطاع است. » صلح جوئی لبوی پانزدهم و عمال او و این اعتقاد ساده لوحانه برای ادامه صلح کافی است که شخص طالب جنگ نباشد پیش بینی بلکه غیبگوئی وزرای دل آگاه مثل روبه و ماشو را باطل و بیفایده کرد. تجهیزاتی که میکردند بواسطه عدم استمرار و فقدان اعتبار هیچ دردی را دوا نمینمود. در موقعیکه شاه فرانسه اعلان جنگ داد فرانسه فقط ۴ کشتی داشت در صورتیکه انگلیس ۳۴۵ سفینه جنگی دارا بود. قورخانه های فرانسه بتجهیز سفاین جدید و فائمیگردناچار توپخانه کمپانی هند را دولت با اختیار خود آورد. همچنین در قشون بحری مثل لشکر بری صاحب منصب وجود نداشت و در تمام بحریه يك مرد لایق دریا نورد نشان میدادند که گالی سونبر نام داشت و او نیز در آغاز جنگ پس از فتح مینورک وفات یافت، وزیر بحریه هم موجود نبود. در سال ۱۷۵۷ پس از عزل ماشو وزارت بحریه بر رئیس پلیس بریه نام موقوف شد که چندان در کار مستعمرات و بحریه بی علاقگی نشان داد که قسمتی از ذخایر و مواد قورخانه ها و جتخانه هارا بفروش رسانید. بالاخره علت عمده ضعف فرانسه را این باید شمرد که انگلیسها قبل از اعلان جنگ ناگهان سیصد کشتی و هزاران ملاح فرانسوی را توقیف کردند و تأثیر این واقعه در سرتاسر جنگ محسوس بود. وسایل ارتباط بحری نیز بکلی مغشوش و نامرتب گردید.

ملّت فرانسه هم کمتر از دولتش در این امر مسئول نیست، توده بی اعتنائی مردم نسبت بامور مستعمرات بی علاقه و بی اعتنا بودند، جز بمحاربات و فتوحات اروپا به هیچ چیز اهمیت نمیدادند، مثلاً شوازل مینوید: « يك فرسنگ مربع از خاک هلاندر گرانبها را از يك مستعمره است » و این بیان عقیده عموم ملّت بود. جز معدودی تجار کسی حاضر نبود که در هندوستان یا امریکا توطن اختیار کند، مردمان متور و دانشمند بیش از سایرین این امر را بی فایده میدانستند. دارژان سون مینوید « تمام مستعمرات پیش من بقدر سروسوزنی قیمت ندارد » و لئراظهار تعجب میکرد که برای تملک چند جریب برف بادولت

انگلیس باب مجادلات را گشوده اند. مقصود و کُتر درّهٔ پرجایب و سرزمین دلفریب اوهیو بود که ساکنین کانادا آنرا رود زیبا لقب داده و فریفتهٔ حسن مناظر و قوت خاک و کثرت منافع آن بودند و امروز یکی از مراکز صنعتی بسیار عظیم و معتبر روی زمین محسوب است. شوازل در موقع فتح مون ریئال بدست انگلیس بطور مزاح به و کُتر مینویسد: «اگر شما امسال زمستان هم از مایوست خز و سنجاب توقع دارید اینک اطلاع میدهم که من بعد بایستی از انگلستان بخواهید» بعقیده همین نویسنده عهد نامهٔ پاریس «کلاهی بود که بر سر انگلیسها گذاشته شد.»

بنا بر این عقاید مستعمرات را تقریباً بحال خود وا گذاشتند. دوپلکس در ۱۷۵۱ که هنوز جنگی در میان نبود شکایت میکرد که فقط سیصد نفر «اطفال و وا کس چیان و قطع الطریق» را جمع آورده و بکمک او فرستاده اند و واقعاً همینطور هم بود زیرا که اغلب را از کدایان و محبوسین زندان بی ستر^(۱) تحت سلاح میآوردند. در تمام مدت جنگ فقط ۱۷ نفر بمدد لالی تولاندال فرستادند و ۳۲۶ تن بکمک مون کالم روانه نمودند. مون کالم بوزیر بحریه نوشته است «لااقل قدری باروت برای ما بفرستید» بوکن وبل که بعدها از دریانوردان معروف شد در این زمان از جانب مون کالم بفرانسه رفت که احتیاج فوق الطاقهٔ مهاجرین را گوشزد سازد. بریه وزیر بحریه باو جواب داد: «آقا وقتی که کاشانه طعمه حریق باشد کسی متوجه اصطبل نمیشود» مقصود از حریق خانگی جنگ آلمان بود که صدها میلیون لیره و صدها هزار مردان جنگی را در آن عرصه بیفایده بیاد فنا میدادند.

انگلیس بالعکس با شوق و جد تمام مراقب جنگ ماوراء
 کوشش
 بحار و زد و خورد عرصهٔ دریا بود. از همان ابتدای جنگ
 صاحبمنصبان انگلیس بتجربه دریافتند که یاباید فتح کنند
 یا بمیرند. تفصیل آنکه امیر البحر یینک پس از مفلویتی در مینورک دستگیر و
 تیرباران شد. در ایام جنگ لاینقطع دولت انگلیس بر عدهٔ جهازات خود میافزود

و در همانوقت سفاین را از ۳۴۵ به ۴۲۲ بالغ ساخت. بیت علی الدوام بامریکا قشون میفرستاد مثلاً در ۱۷۵۷ بیکدفعه ۲۵۰۰۰ نفر کسبل داشت و در ۱۷۵۹ قوای جدید روانه کرد.

بر این نظامیان مسلح و آزموده که از انگلستان میآمدند در مستعمرات عدّه کثیری از مهاجرین چریکی افزوده میشد. این قشون چریک خیلی از انگلیسها پرهیجان تر و شائق تر بودند و همین قشون محلی از اوایل جنگ وراثت تاج و تخت اطیش شروع بحمله بلویزیان نمودند و قلاع نسه سینه و دوکسن را بنانهادند. علت این کوشش آن بود که میدانستند حیات و مآثشان بسته به پیشرفت است. فرانکلن که یکی از این افراد بود عقیده عمومی را چنین خلاصه کرده است: «تأفرانسهها در امریکا هستند سیزده مستعمره ما روی آسایش نخواهد دید.» از حیث عدّه هم برتری داشتند. مهاجرین انگلیس ۱۲۰۰۰۰ و مهاجرین فرانسه ۸۰۰۰۰ بودند. مون کالم آن سردار دلیر در هیچ میدانی کمتر از پنجاه هزار نفر در برابر خود نداشت و بیست هزار تن از این عدّه همیشه از مهاجرین بودند.

تسلط انگلیس چون کمپانی انگلیس بموجب عهدنامه پاریس از رقابت کمپانی فرانسه فراغت یافت باستوار کردن بنیان سلطنت خود در بر هندوستان هندوستان مشغول شد و چنانکه ما لسون^(۱) نویسنده انگلیس مینویسد: «انگلیس برای انجام این امر جز طی طریقی که سابقاً هوش و عقل فرانسویان بافته و هموار کرده بود چاره ای نداشت» پس انگلیس عین همان روش و دستوری را که دوپلکس پیش گرفته بود سرمشق قرارداد و آن عبارت بود از تهیّه قشون محلی مطابق نظام اروپائی. دخالت در منازعات امراء هندوستان و امداد بطرفی که بیشتر اراضی بکمپانی و امیکگذار یا بیشتر پول میدهد. پس کمپانی ذر کمتر از پنجاه سال بوسیله خود هندوها هندوستان را مستخر کرد و وسیله پیشرفت او دو مرد توانا بود یکی کلایو^(۲) و دیگر وارن هاستینگس^(۳).

(۱) - Malleison

(۲) - Clive

(۳) - Warren Hastings

کلايو فتح بنگاله

در واقع قبل از مغلوبیت بحریه و از دست رفتن مستعمرات
فرانسه و در ابتدای جنگ هفت ساله انگلیس ها بوسیله کلايو
شروع بفتح هندوستان کردند . کلايو (۱۷۲۵ - ۱۷۷۴)

در سن ۱۸ سالگی بعنوان منشی وارد خدمت کمپانی شد . چون از دفتر به لشکر
انتقال یافت در اولین محاصره یوندیچری (۱۷۴۸) لیافت و دلیری خویش را ظاهر
ساخت . در این وقت ۲۳ سال پیش نداشت بعد چند مرتبه در کلراتیک با تحت الحمايه های
دو پلکس جنگ نموده و پیش برد اما وقایع لشکر کشی بنگاله باو فرصت دادند
که لیافت عديم التظير خویش را بمنصه بروز و ظهور رساند .

در ماه ژوئن ۱۷۵۶ سوباب بنگاله بندر کلکته را که مهمترین مرکز کمپانی
در مصب رود گنگک است بتصرف آورد و ۱۴۶ نفر در آنجا اسیر گرفت و بدون قصد
قتل امر داد شب آنها را در سیاه چالی تنگ و تاریک که هوای خارج فقط از يك
منفذ باریک با آنجا وارد میشد محبوس کنند . چون صبح شد ۱۲۰ نفر بدرود حیات
گفته بودند ، مستحفظین در هنگام شب گوش بفریاد تضرع محبوسین نداده و آنها را
گذاشتند که تدریجاً خفه شوند .

کلايو مأمور انتقام کشیدن آنها شد ، با سه هزار تن که ۹۰۰ نفر آنها انگلیسی
بودند روی برزم نهاد و در طی طریق شهر شاندرنا گور را مستخر ساخت (مارس
۱۷۵۷) و در خفیه با یکی از سرداران سوباب که میرجعفر نام داشت همداستان
شد و ۲۳ ژون ۱۷۵۷ سوباب را با هفتاد و هشت هزار مرد در پلاسی ملاقات
نمود . چون اولین توپ صدا کرد میرجعفر و اتباعش باردوی انگلیس ملحق شدند
عاقبت سوباب رو بگریز نهاد و دستگیر شد و بدست میرجعفر سرش از تن جدا
گردید . کلايو میرجعفر را بمقام او منصوب داشت و شش میلیون لیره نقد برای
کمپانی گرفت و مقرّر داشت که سالی ۷۵۰،۰۰۰ لیره نیز بخود کلايو برسانند .
دولت انگلیس بپاداش این خدمت کلايو را ملقب بیارون دیولاسی^(۱) و دارای
منصب لردی کرد .

بعد از فتح پلاسی ده سال تمام در ایالت کنگک بازار افساد و اغوی رواج داشت و انگلیسها سیاست دو رویه تعقیب میکردند، گاهی میرجعفر وزمانی داماد او را بر میکشیدند و زمانی با پادشاه مغولی هندوستان همراهی میکردند. کلايو از سال ۱۷۶۵ حاکم عام شد و دو سال بعد بانگلستان رفت در این وقت خلاصه اوضاع بقرار ذیل بود:

کمپانی اگرچه سو باب را بحال سابق گذاشت لکن پادشاه حقیقی هندوستان او بود، اداره امور مالی و وصول مالیات باو تعلق داشت، قشونی که بسو باب میداد ظاهراً بعنوان حفظ او و باطناً برای مراقبت و تفتیش احوال و افعال او و اشغال پایتخت مرشد آباد بود. باین ترتیب کمپانی پادشاه همان شخص محسوب میشد که چندی قبل براو ریاست داشت، تمام نواحی وسطی و سفلی رود کنگک و ایالت سرکارها تحت الحمايه او بودند.

کلايو در ایام حکمرانی خود را فراموش نکرده و نیروی عظیم فراهم آورده بود اما زیر دستانش را جداً از تعدی و ارتشاء منع کرده و وجوهی را که سابقاً بکیسه عمال کمپانی میرفت قطع کرده بود از اینجهت کینه اشخاص نسبت باو تحريك شده و چون بانگلستان بازگشت اطلاعاتی از رفتار و اعمال اودادند که منجر باقامه دعوی از جانب مجلس عوام شد (۱۷۷۳).

استفاده های کلايو باثبات رسید، اما خدمات مهمه ای که کرده بود مانع از محکومیت او گردید. نظر بخلخامی که از این محاکمات دراوپیدا شد و بیکاری و افراط در کشیدن تریاک عاقبت کارش بانتهار کشید و در سن پنجاه سالگی رشته حیات خود را قطع نمود (۱۷۷۴).

قانون در انثائی که مجلس عوام مشغول تحقیقات و تفتیشات مالی ایام حکومت کلايو بود از طرفی هم درصدد برآمدن از طریق قوه تشکیلات کمپانی مقننه ترتیب متینی در تشکیلات کمپانی هند بدهند.

پس قانون تشکیلاتی وضع کردند که در عین اینکه جمیع شعب و مراکز کمپانی

را در تحت اختیار حکمران عام واحدی قرار میداد هیئتی هم معین میکرد که مراقب اعمال حکمران مزبور باشد. شخص حاکم اگرچه خود در این مجلس عضویت داشت لکن بی تصویب آن مجمع حق اتخاذ هیچ تصمیمی نداشت علاوه براین در کلکته يك عدالتخانه ایجاد نمودند که بکلی از حکمران و هیئت مزبور استقلال داشت. علی الظاهر این نظامات بایستی موجب حسن جریان امور اداری و تضمین شرافت سیاسی در هندوستان بشود.

وارث هاستینگس: نخستین حکمرانی که با این ترتیب مأمور شد و ادن هاستینگس بود (۱۷۳۲ - ۱۸۱۸) او نیز مثل کلایو شروع به خدمت خود را در کمپانی از مقام منشی کرده بود.

او مردی بسیار هوشمند و دلیر و فعال و کاردان بود و چنان در اجرای تدابیر سیاسی تخصص داشت که هندوها او را بیوجدان و بی عاطفه میدانستند. بهمثال خود دستور داده بود که «کدخدا منشانه حکومت کنند و تاملتوانند پول بفرستند.» و ادن هاستینگس حق اداری سوباب را در داخله بنگاله داشت و کلایو همین يك حق را که برای او باقی گذاشته بود سلب کرد اما نسبت بر عایا فشاری وارد نیاورد. در سایر نقاط نسبت با مرء با کمال وقاحت رفتار نمود مثلاً راجه بنارس چون در خزاین خود چیزی نیافت که تقدیم کند کمپانی شهر را از او منتزع کرد. شاهزاده خانمهای عود نیز که صاحب خزاین مشهور بودند بهمین بلامتلا گشتند. انگلیسها خدام و مقر بان خدمت آن شاهزاده خانمها را بزندان افکندند و پس از اخذ يك میلیون و دو یست هزار لیره آزاد نمودند (۱۷۶۲).

این وجوهی که با چنان طرز زشتی بحیطه وصول میآمد میان صاحبان سهام قسمت میشد جنگ مهراتها (۱۷۷۸ - ۱۷۸۱) و منازعه با حیدر علی حکمران میسور و تیپو صاحب پسر او (۱۷۸۰ - ۱۷۸۳) نتیجه همین سختگیریهای کمپانی بود. این جنگ اخیر مصادف شد با دعوی استقلال امریکا و حیدر علی بافرانسه همعهد شده و از آن دولت مدد گرفت. انگلیسها در اینوقت تقریباً دستشان از کارناتیک

خارج شد و پنج مرتبه هم در جنگ دریائی شکست خوردند لکن صلح ورسای (۱۷۸۳) تعقیب اعمال نظامی را در دکن ممنوع ساخت. تیپو صاحب آنچه گرفته بود بانگلیسها باز داد و انگلیسها نیز هر چه فتح کرده بودند بوی مسترد داشتند. مجدداً در اوان انقلاب کبیر فرانسه جنگ هند شروع شد و تا ۱۷۹۵ خاتمه نیافت. در این مدت دو جنگ سخت و خویین رخ داد، قشون تیپو صاحب بکلی مغلوب و خودش در محل سرنگا پاتام محصور و مقتول گردید.

وارن هاستینگس را در سنه ۱۷۸۵ بانگلستان احضار کردند؛ حزب وی یک بقیادت فوکس تقاضا کردند که حکمران مزبور را نیز محاکمه نموده و در باب رفتار او با راجه بنارس و شاهزاده خانمهای عود تحقیقاتی بکنند، محاکمه در مجلس اعیان ۹ سال طول کشید، در سنه ۱۷۹۵ وارن هاستینگس تبرئه شد، چون مخارج محاکمه بکلی او را از پا در آورده و فقیر کرده بود کمپانی هند نظر بخدمات سابقه او مستمری برای او قرار داد.

چون کمپانی انگلیس از یک مؤسسه تجاری مبدل بیک قانون
 قانون
 سیاسی شده بود و بر قومی پنج شش برابر ملت انگلیس حکمرانی
 هندوستان میکرد پارلمان انگلیس تصمیم گرفت که در اعمال و احوال
 او مراقبت و تفتیشی بنماید. پس بنا بر پیشنهاد پیت که آنوقت رئیس الوزرا بود
 پارلمان (قانون هند) را وضع نمود. این قانون اگر چه حق انتخاب حاکم هند
 را برای کمپانی باقی میگذاشت لکن بشاه انگلستان نیز حق میداد که هر وقت لازم
 بداند او را عزل نماید. از طرفی هیئت تفتیشیه هم در لندن معین کرد که جمیع
 اعضاء او را شاه منصوب میساخت. کمپانی بایستی هیئت مزبور را از تمام مکاتباتی
 که با عمال خود مینماید مطلع سازد. این تشکیلات تا آخر عمر کمپانی یعنی تا سنه
 ۱۸۵۷ باقی ماند. در اینوقت چند فوج از سپاهیان هندی شورش کردند و نزدیک
 بود هندوستان از دست برود ناچار دولت کمپانی را ملغی ساخت.

فصل هشتم

شورش مستعمرات انگلیس تأسیس دول متحده آمریکا تا سنه ۱۷۸۷

بیست سال بعد از عهدنامه پاریس دولت فرانسه انتقام خود را گرفته و انگلستان را مغلوب ساخت. موجب غلبه او همان مهاجرین امریکائی بودند که در جنگ هفت ساله و سایل غلبه انگلستان را فراهم ساختند. از آنجا که دولت انگلیس میخواست قسمتی از قروض خود را که در ایام جنگ پیدا شده بود بر مهاجرین مزبور تحمیل کند سیزده مستعمره آمریکا دست اتحاد بهم داده و بر دولت انگلیس شوریده و بمدد فرانسه پس از هشت سال زد و خورد فاتح شدند. بموجب عهدنامه ورسای ۳ سپتامبر ۱۷۸۳ استقلال آنها اعلام شد و دولت جدیدی که در آمریکا تأسیس کرده بودند و نخستین دولت آزاد قاره آمریکا محسوب میشود از طرف دولت انگلیس رسماً شناخته گردید.

سیزده دیدیم (۱) که از اواخر قرن شانزدهم تا اواسط قرن هیجدهم به چه ترتیب مستعمرات سیزده گانه انگلیس در سواحل شرقی مستعمره آمریکا امریکای شمالی تشکیل گردید. قدیمترین آنها عبارت بودند از ایالت ماساچوست و سه مستعمره انگلستان جدید و پن سیلوانی که بانی آنها فراریان فرقه پوری تن و ساکنین آن قومی زارع و هیزم شکن و صیاد بودند که بخشونت آب و هوا و سختی کار عادت داشتند و در حفظ آداب و رسوم خویش نهایت جد و تعصب را نشان میدادند و عاشق مساوات و حریت بودند. تعلیم و تربیت در میان آنها رواج داشت، بموجب قانون هرینجهان خانوار بایستی يك باب مدرسه باز کنند و همچنین مدارس عالیّه نیز مثل هاروارد و غیره دایر بود که امروز مبدل به دارالعلوم گردیده اند.

(۱) - صفحه ۲۰۴ رجوع شود.

معذلك ثروت عمومی درجه عالی نداشت ، در تمام ماساچوست وین سیلوانی که آبادترین ایالات بودند فقط دوشهر بزرگ وجود داشت که کرسی آن دوابالت محسوب میکردیدند . فیلادلفی درین سیلوانی دارای بیست هزارسکنه وبوستون در ماساچوست صاحب پانزده هزار جمعیت . این شهر اخیر بندر تجارنی وصیادی مهمی بود .

اما مستعمرات جنوبی از هر حیث با قطعات شمالی تفاوت داشتند ، بانی آنها اشراف و نجبای انگلیسان و کاتولیک بودند و محل آنها در منطقه گرم و اراضی حاصلخیز بود . صاحبان املاک در وسط مزارع خویش مقام داشتند و بر فاهیت کامل زندگی میکردند . در قدیمترین مستعمرات جنوبی که ماری لاندو و برژنی باشد بیشتر زراعت تنباکو و ذرت رواج داشت و در کارولین برنج و تیل میکشند . زارعین نه فقط مهاجرین اروپائی بودند بلکه گروهی سیاهان افریقائی را نیز بکمک خود میآوردند . در سال ۱۷۷۵ جمعیت این مستعمرات دومیلیون و هفتصد هزار نفر برآورد شد که بیش از یکریع آن یعنی ۶۰۰،۰۰۰ نفر از همین سیاهان بودند . اما سه مستعمره وسط که سابقاً به هلاند تعلق داشت بیشتر در صدد تجارت بر میآمدند نیویورک که پر جمعیت ترین بلاد امریکای شمالی بود و بیست و پنج هزار سکنه داشت بندر مهم این نواحی محسوب میشد و از این نقطه بیشتر صادرات بانگلستان ارسال میکردید .

تشیکیلات سیاسی هریک از این سیزده مستعمره استقلال خاصی داشت وبموجب فرمانی که هنگام تأسیس مستعمره مزبور از جانب شاه انگلیس صادر میشد دارای حکومت مستقلی میکردید . اجزاء حکومت این مستعمرات در همه جا یکسان و عبارت بود از حاکم و هیئت دولت و مجلس . در نه مستعمره مرسوم بود که حاکم و اعضای هیئت از طرف پادشاه انگلیس معلوم گردد . در چهار مستملکه دیگر حاکم و اعضای هیئت را اهالی یا ارباب انتخاب میکرد (مقصود از ارباب اولاد اولین مؤسس مستعمره است) اما نمایندگان مجلس در همه جا از طرف

مهاجرین مبعوث می‌گشتند و از يك تا دوسال و كالت می‌کردند. از وظایف خاص مجلس وضع مالیات و اجازهٔ مخارج محلی بود. قضات را نیز مهاجرین انتخاب می‌کردند. باری از نقطه نظر اداری و سیاسی مستعمرات امریکا تا درجهٔ مهمی دارای آزادی و استقلال بودند.

اما از نظر اقتصادی کاربراین منوال نمی‌گذشت، از این لحاظ اوضاع اقتصادی انگلیسها هم مثل فرانسه و اسپانیا با مستملكت خود رفتار می‌کردند. این دول مهاجرین را مجبور مینمودند كه حتماً با بازار مركزی یعنی با دولت مستملك معامله داشته باشند. تجار بایستی بمستعمرات رفته و موادی را كه انگلستان فاقد است و در كارخانه‌های وطنی بكار میرود خریده حمل كنند از این حیث بزرگترین وزیر انگلستان مثل پیت با كوچكترین وزرای بی‌لیاقت اسپانیا تفاوتی نداشت و میگفت: «اگر امریکا بخیال ساختن يك جفت جوراب یا يك میخ نعل بیفتد من تمام قوای نیرومند انگلستان را بر سر او فرود می‌آورم.»

علت نهایی نزاع مستعمرات با مركز خود همین طرز فكر اولیای امور انگلیس بود زیرا كه مهاجرین نمیتوانستند خود را راضی كنند كه مواد فراوان امریکارا باروپا فرستاده و پس از تبدیل بلوازم زندگانی مجدداً خریداری نمایند در صورتیكه ساختن آنها در خاك امریکا كاملاً مقرون بصرفه بود. از اواسط قرن هیجدهم تمام مستعمرات یقین كردند كه باید باهم متحد شده و بر ضد انگلستان صف آرائی كنند. در ۱۷۵۴ مجلس عمومی نمایندگان مستعمرات در نیویورك تشكيل یافت و در صدد تهیه نظامنامهٔ اتحاد عمومی برآمد اما خطر فرانسه را احساس کرده و در درهٔ او هیو بجنك پرداختند و مذاكرات داخلی قطع شد.

فتوحانی كه انگلستان در جنگ هفت ساله كرد اسباب اختلاف مبدا و شورش نظر میان آن دولت و مستعمراتش گردید. چون مستعمرات از خطر هجوم فرانسه رها شدند دیگر موجهی نبود كه مراعات جانب انگلستان را بنمایند. جنگ مزبور مبالغه‌گزافی بر قروض انگلستان افزوده و دین آن دولت را

به ۳٬۵۰۰٬۰۰۰ لیره رسانیده بود. مالیاتهای مختلف بدرجه‌ای بالا رفته بود که دیگر بر آن چیزی نمیتوانستند بیفزایند. ژرژ سوم و وزیرش کرن ویل (۱) بر آن شدند که بجبران زحمانی که انگلیس‌ها کشیده‌اند ناممکن است از مستعمرات خود منافع تجارتنی بردارند یعنی مستعمرات هم بسهم خود مقداری از بار انگلستان را تحمّل کرده و مخارج قشون ساخلوی امریکا را که محض حفظ آنان گذاشته شده است بپردازند. پس وزرا امر دادند که قوانین راجع بانحصار تجارت در بانی بکشتیهای انگلیس را در کمال دقت و شدت مجری بدارند. پارلمان حکم داد که هر حکمی که از عدلیه‌های مرکز و مستملکات صادر میشود باید در روی کاغذی با نشان مخصوص دولتی نوشته شود و قیمت تهیه آن قسم کاغذ بخزانۀ دولت عاید گردد. این قانون را مالیات تمبر نامیدند (۱۷۶۵) و موجب مناقضاتی شد که شانزده سال طول کشید از این مدت هشت سال آن دعوی قضائی و حقوقی بود و بقیه جنگ سیاسی شده منجر بشورش مستعمرات گردید ۱۷۷۴ و عاقبت پس از هشت سال جنگ منتهی باستقلال امریکا شد.

تمبر و چای
تصمیماتی که راجع بانحصار تجارت گرفته شد موجب هیجان امریکائیان نشد زیرا که نظر بوسعت خاک و طول سواحل اطمینان داشتند که از طریق قاچاق جبران تضییقات را خواهند نمود. اما مالیات تمبر را نتوانستند تحمّل کنند، نمایندگان ایالات مختلفه در فیلادلفی انجمن کرده و بنام آزادی ملت انگلیس بر این قانون اعتراض نمودند (اکتبر ۱۷۶۵). میگفتند که مهاجرین اگر چه قدم از خاک انگلستان بیرون نهاده‌اند از ملت انگلیس خارج نیستند و در ممالك بعیده نیز حقوق ملت خویش را دارا هستند و نمایندگان ایالت ماساچوست مخصوصاً این نکته را بیان کردند که اساس حریت ملت انگلیس که انکار آن مستلزم انکار حق آزادی است این است که هیچ مالیاتی بی رضایت مالیات دهندگان یا نماینده آنها در مجلس عوام نبایستی وضع و وصول شود و چون

مهاجرین نماینده پارلمان انگلیس کسبل نمیدارند نمیتوانند مالیاتی هم بر عهده بگیرند. این نظر در نزد خود انگلیسها نیز مقبول افتاد و در پارلمان افراد حزب ویک مخصوصاً ییت طرفدار آن گردیدند. ژرژسوم که فکر استبدادی او از این مقاومت مهاجرین بهیچان آمده بود میخواست هر طور هست قانون را اجرا کند اما در امریکا کسی پیدا نشد که فروش کاغذ تمبردار را بعهده بگیرد و پارلمان انگلیس مالیات مزبور را نقض کرد (مارس ۱۷۶۶). لکن در اثنای الفای مالیات تمبرداران حق وضع مالیات مستعمرات را بخود اختصاص داد و در (ژوئن ۱۷۶۷) تعرفه جدید کمرکی برای اشیاء صادره از انگلستان معین کرد مثل آهن و کاغذ و شیشه و رنگ و چای. امریکاییها اتفاق کردند که اشیائی را که مورد مالیات جدید هستند اتباع نکنند در نتیجه تجارت صادرات انگلیس يك ثلث نقصان یافت و مخارج اداری وصول مالیات مزبور سه چهار برابر عایدات آن شد.

پس از سه سال زد و خورد دولت مالیات اشیاء فوق را نسخ کرد مگر چای که مشروب عمومی ملّت بود (۱۷۷۰) امریکاییها مصمّم شدند که از ورود چای جداً ممانعت کنند. در دسامبر ۱۷۷۳ سه کشتی با ۳۴۰ کیسه چای به بوستون رسید امریکاییها با لباس سرخ پوستان ناکهان حمله ور شدند و مال التجاره را بدریا ریختند (۱۸ دسامبر) ژرژ از این واقعه بسیار خشمگین شد و در انتظار بهانه و مستمسک نشست و میگفت «مستملکات یا باید کاملاً مرا مغلوب کنند یا سراطاعات فرود آورند» پس امر بمحاصره بندر بوستون داد که تا قیمت چای مزبور را ندهند بندر بکلی بسته باشد. مقارن اینحال پارلمان انگلیس قانون مربوطه بماساچوست را تغییر داد و حق انتخاب قضات و اعضای هیئت دولت را از سکنه آنجا سلب نمود. اتحادیه بوستون و ماساچوست از سایر مستملکات مدد خواستند.

پس پنجاه نماینده در فیلادلفی جمع شده کنسره بری رانشکیل منع واردات دادند و رسماً از نو قانون اساسی امریکا و حقوق ملّت را اعلام نمودند. کتب مطلب در این عبارت مندرج بود: «اساس آزادی اهل انگلیس

و هر ملت آزادی عبارت از حق اشتراك آن ملت است در وضع قوانین خود، سپس
کنگره رسماً مال التجاره انگلیس را تحریم نموده اتحادیه منع واردات را تأسیس
کرد. در هر مستعمره هشتی مأمور مراقبت اعمال تجارت و اهالی شد و برای کمک
باین هیئتهای نفتیش قشون چریکی گرفته و قورخانه در نقاط مختلفه ساختند.

در ۱۹ آوریل ۱۷۷۵ گروهی از قشون انگلیس که مأمور تصرف یکی از
این مراکز اسلحه بودند در لکزینگتون ۱۶ کیلومتری بوستون با قشون چریکی
مصادف شدند از دو طرف جمعی بقتل رسید تلفات انگلیس بدویست نفر بالغ شد.
از این تاریخ جنگ شروع گردید و تا هشت سال دوام یافت (۱۷۷۵-۱۷۸۳).

امریکائها با اینکه قشونی بریاست واشنگتون ترتیب دادند
اعلان استقلال و بنابر بوستون را که انگلیسها مرکز قوای خود ساخته بودند

از طرف خشکی محاصره کردند و قشونی بکانادا فرستادند که اهل آنجا را بشورش
و ادار نماید و در حوالی کبک مغلوب گردید (ژانویه ۱۷۷۴) معذک می گفتند
که «ما قصد شورش بر ضد انگلستان و تشکیل سلطنت مستقل نداریم، زرّ سَوم
در جواب این اظهارات قشون امپریس کاسل را از آلمان استخدام کرده و این لشکر
را که بیانزده هزار میرسید با امریکا گسیل داشت.

در این حیص و بیص مستعمره ویرزینی استقلال خود را اعلان کرد (مه -
۱۷۷۶) سایر مستعمرات هم که دیرزمانی در تردید بودند از وی تقلید نمودند و
روز چهارم ژوئیه ۱۷۷۶ کنگره در فیلادلفی استقلال عمومی را اعلان کرد.

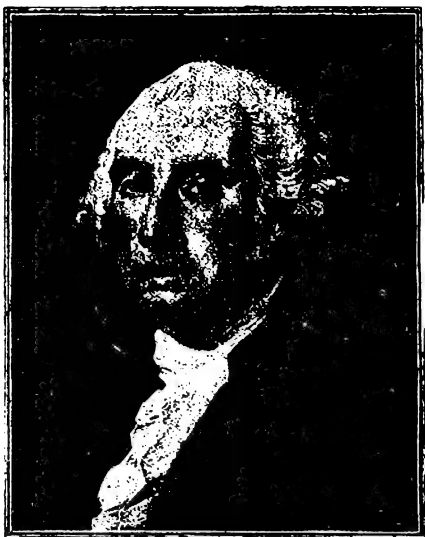
اعلامیه مزبور مقدمه ای داشت بقلم یکی از نمایندگان جوان ویرزینی موسوم
به توماس زفرسون و عبارت بود از يك طرح فلسفی در باب حقوق بشری و اصول کلیه ای
که باید مبنای هر حکومت مشروطه قرار گیرد. در این شرح اظهار نموده بود که
جميع افراد بشر در خلقت یکسانند و «خالق بهر فردی حقوق ثابت و لاینغیری
تفویض فرموده است مثل حق حیات و حق آزادی» و علت غائی تشکیل حکومت ها
حفظ حقوق مزبور است و قوت حکومت و نفوذ کلمه او منوط بر ضایت ملت خواهد

بود ، هر وقت حکومتی برخلاف اصل و غایت خود رفتار کرد ملت حق تغییر و نسخ آنرا خواهد داشت و میتواند حکومت جدیدی جایگزین او سازد ، درواقع این خلاصه اصول حکومت ملی و اعلام مبادی مساوات و حریت بود که پانزده سال بعد سرلوحه قانون اساسی فرانسه و دیباچه اعلان حقوق بشری گردید .

جنگ اگر چه انقلابیون در ابتدا فایق آمدند و واشنگتون شهر بوستون را در مارس ۱۷۷۶ تسخیر نمود معذک جنگ بختی هر چه تمامتر مدت مدیدی دوام یافت و مکرر کار بجائی رسید که هر کس بمغلوبیت امریکائیان معتقد میگردید . در آغاز کار امریکائیا حکومت مرکزی نداشتند کنگره فقط بمنزله رابط بین ایالات بود و نمیتوانست هر سیزده مستعمره را تحت فرمان داشته باشد . بعلاوه جمیع اهالی امریکا اعلان استقلال را تصویب نمیکردند در ایالات مرکزی خاصه شهر نیویورک تجار و ملاک درجه اول طرفدار حفظ ترتیب قدیم و اطاعت دولت انگلیس بودند . از طرف دیگر در امریکا اسلحه و آذوقه حتی کفش و لباس و پول وجود نداشت ، اسکناس رواج دادند اما جز در امریکا مصرف نمیشد باری مشکلات عظیمه در تشکیل قشون داشتند . چریکی ها مردمان داوطلبی بودند که با وجود تشویقات و چیدن مرکبات بسیار بزحمت ۱۶،۰۰۰ نفر آنها راضی بخدمت شدند . مدت خدمت خیلی کوتاه بود ، حداکثر از شش ماه تجاوز نمیکرد قسمی که نظامیان در حینی که کار آزموده ولایت انجام خدمت میشدند مدت کارشان بسر میآمد . معذک امریکائیان مظفر شدند به علت : اولاً واشنگتون را داشتند ، ثانیاً مملکت در دست آنها بود ، ثالثاً فرانسه مساعدت میکرد .

واشنگتون ژنرال واشنگتون یکی از دهقانان و زارعان متمول و برژنی و عضو کنگره نمایندگان بود . در این موقع شش بچهل و سه سال میرسید . چنانکه دیدیم در اثنای جنگ کانادا زد و خوردی با قشون فرانسه کرد و در جنگ های بعد مقامی ارجمند یافت معذک در هیچ میدانی لیاقت فوق العاده و بی نظیری از خود بمنصه بروز نیاورد بقسمی که چون کنگره او را بریاست کل

قوای شورشیان بر گزید جمعی
با او رقابت کرده حسدورزیدند
و در پیشرفت او اشکال تراشی
نمودند. لکن واشنگتون مردی
قوی الاراده، محتاط و بیطمع و
مخصوصاً مصرّ و نومیدی ناپذیر
بود.



واشنگتون در فنون نظام رتبه
عالی نداشت اما بواسطه لیاقت
فطری موفق شد که پس از
هر شکستی بشتاب تمام قشون
جدیدی فراهم آورده باین
طریق هسته و مغز يك لشکر
ورزیده نیرومندی را ایجاد
کند. واشنگتون نه تنها در

ژرژ واشنگتون در سن ۵۰ سالگی

(۱۷۳۲ - ۱۷۹۹)

جنگ ابراز لیاقت نمود بلکه در مسائل سیاسی نیز قدرت نمائی کرد چنانکه کنگره
در موارد بسیار خود را از شنیدن نصایح و پیشنهادات او ناگزیر دید.

از علل پیشرفت امریکائیان در دست داشتن سر زمین امریکا
بود که در آنوقت طول متصرفات بهشتصد کیلومتر میرسید. در
این اراضی جاده خوبی دیده نمیشد، رودخانه بسیار بدون پل

تسلیم
ساراتوگا (۱)

و جنگل‌های کثیر بی معبر دشمن را از پیش آمدن باز میداشت و محتاج بمصارف
گزاف میکرد. امریکائیان نظربهمن سختی میدان جنگ بعد از دو سال شکست
عاقبت در سنه ۱۷۷۷ بفتحی نمایان نایل آمدند.

علی‌الظاهر این جنگ بایستی از سایر محاربات بیشتر برای امریکاییان خطرناک باشد، انگلیسها دولشکر یکی در نیویورک و دیگری در کانادا داشتند و میخواستند مستعمرات منقلبه را از وسط تسخیر کرده و با تصرف دره هودسون روابط ایالات شمال را از جنوب منقطع سازند، گروهی از لشکر انگلیس بفرماندهی ژنرال هاو (۱) بوسیله کشتی بخلیج چسپیک در آمده و شهر فیلادلفی را که کنگره بمجله نخلیه نموده بود بدست آورد. واشنگتون دو مرتبه بقصد پس گرفتن شهر حمله کرد و دو مرتبه مغلوب شد (۱۶ سپتامبر و ۴ اکتبر).

لکن این حمله بفیلادلفی خدعه جنگی بود. انگلیسها میخواستند توجه انقلابیون را بسمت جنوب معطوف داشته و نقشه اصلی خود را که تصرف نواحی هودسون بوسیله قشون کانادا باشد اجرا نمایند. قشون کانادا بفرماندهی ژنرال بورکوبین از سمت دریاچه شامپلن بدره علیای هودسون وارد شد. در این محل نظر بتلفات و خسارات فوق‌العاده که بواسطه سختی راه و جنگل و باتلاق و طول طریق بلشکر وارد شده و آذوقه به آخر رسیده بود اجباراً متوقف شدند و ناگهان دچار طوفانی عظیم و بارانی سیل آساشدند و در محل ساراتوگا نزدیک شهر آلبانی قشون مزبور بمحاصره افتاد چون بیش از سه روز آذوقه نداشت. قحط او را مجبور کرد که بی‌جنگ تسلیم شود (۱۷ اکتبر ۱۷۷۷). این واقعه پانزده روز بعد از دومین شکست واشنگتون در ظاهر شهر فیلادلفی اتفاق افتاد.

دولت فرانسه تسلیم شدن لشکری منظم بیک عده چریک محلی شهرتی عظیم کرد و فتح ساراتوگا موجب نجات شورشیان گردید زیرا که و شورشیان دولت فرانسه را بالاخره مصمم ساخت که با آنها متحد شود. از ابتدای شورش دولت فرانسه متوجه جزئیات حوادث بود. بطوری که مذکور افتاد (۲) بعد از صلح پاریس شوازل وزیر در صدد تجدید حیات قشون و سفاین برآمد و باین امید که انگلیسها در امریکا سرگرم هستند و مواظبت کافی نسبت

بجزایر خود ندارند بفکر حمله به مملکت مزبور افتاد.

با وجود این مقدمات لوی شانزدهم چون بجای پدر بر تخت نشست سه سال بعد از اعلان استقلال امریکا بتدرید گذرانید و علناً با شورشیان اظهار موافقت نمود. جمعی از وزرای فرانسه از جمله تورگو نظر بسوء حال مالیه مملکت جنگ را مصلحت نمیدانستند. چند تن دیگر مثل کنت دوورژن وزیر امور خارجه این عقیده صواب را چنین اظهار میکردند که فرانسه هر قدم هست باید از طریق جنگ نسکی را که در نتیجه انعقاد معاهده پاریس و هنگام تقسیم لهستان باو رسیده است جبران کند.

معدك فرانسه ابتدا بامداد نهانی شورشیان اکتفا کرد و بوسیله یکی از نویسندگان هنرمند که مردی فعال و کارپرداز بود موسوم به بومارشه^(۱) و در امریکا موقتاً تجارتخانه مفتوح ساخته بود دولت فرانسه کمکهای مهم بانقلابیون نمود و از ۱۷۷۶ بیست و دو میلیون وجه نقد و دوست توپ و چهار هزار چادر و سی هزار لباس نظامی را از قورخانه و مخازن دولتی بیرون آورده بامریکاییان داد. چند نفر از صاحبمنصبان و درباریان جوان و نجیب مثل مارکی دولافایت و دوک دولوزون و دوک دونوای داوطلبانه بامریکا رفته خود را باختیار واشنگتون گذاشتند (مارس ۱۷۷۷).

فرانکلن
بعد از فتح ساراتوگا طرفداران جنگ در دربار و رسای پیشرفت
حاصل کردند. شورشیان نماینده ای از طرف خود بفرانسه
اتحاد با فرانسه
فرستادند موسوم به بنیامین فرانکلن. مشارالیه در سال ۱۷۰۶ در
شهر بوستون متولد شده و در این اوقات هفتاد و یکسال داشت. پسر یازدهم یکنفر تاجر
شمع ریز و صابون ساز بود که بنیروی عزم و پشتکار ترقی نموده و پیش خود تعلیم
یافته و بدون معلم فرانسه و ایطالیائی و اسپانیولی و لاتینی را آموخته بود. در واقع
او را نمونه کامل « مردان خود ساخته » یعنی اشخاصیکه پرورده افعال و اعمال

خوش هستند باید شمرد. گاهی چاپچی و زمانی روزنامه نگار و وقتی نماینده مجلس از طرف ولایت پن سیلوانی و ایامی مدیر کل پست شد. زحمت او در باب الکتریسته و اختراع برق گیر آوازه دانش و هنر او را بارو پاهم رسانید.



در سالهای اول نزاع امریکا و انگلیس دو مرتبه بلندن سفر کرد (۱۷۶۶ - ۱۷۷۴) مگر صلح را میان مرکز و کوچ نشین های امریکا برقرار سازد اما نتیجه نگرفت. در فیلا دلفی او و جفرسون صورت اعلان استقلال را تهیه کردند. چون بفرانسه رسید مردم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند و هر کسی طالب ملاقات او شد و مجامع و محافل علما و ظرفا بر سر دعوت او با یکدیگر جدال میکردند و چون فرانکلن سابقاً مقالات خود را بامضای معمول

بنیامین فرانکلن در سن ۷۵ سالگی (۱۷۰۶ - ۱۷۹۰)

بون هم ریشار منتشر ساخته بود همه او را باین اسم میخواندند و از طرز لباس و کلاه پوست و گیوان بلند و عینک های درشت اوسخن میرانندند. مذاکرات فرانکلن با ورژن^(۱) وزیر خارجه بزودی منتهی بعقد قرارداد تجارتي و عهد نامه سیاسي گردید (۶ فوریه ۱۷۷۸).

نزاع امریکا و انگلیس در این وقت مبدل بجنگ انگلیس و فرانسه شد و بتدبیر ورژن وزیر خارجه بزودی مبدل به جنگ انگلیس و اروپا با انگلیس شد. تفصیل آنکه ورژن ابتدا دولت اسپانیا

(۱) - Vergennes

را با خود همراه کرد (ژوئن ۱۷۷۹) و چون دولت انگلیس بعنوان حق معاينه و تفتيش حمل اسلحه با امريكا در كلّيه سفاين تفحصات ميكرد و حتى جهازات دول بيطرف را هم معاينه مينمود و از اين رهگذر عموم دول را از خود ناخشنود كرده بود و رزّن بواسطه كاترين دوم ملكه روسيه دانمارك و پروس و سوئد و هلاند و پرتغال و اطريش را متحد ساخت و نام آن را اتحاد يديطرفانه مسلح نهاد باين ترتيب انگليس بكلي تنها ماند (اوت ۱۷۸۱).

جنگ مدت پنجسال در ايالات متحده امريكا و در جزاير آنتيل و در بحار اروپا در اقيانوس هند دوام يافت .

جنگ در امريكا در امريكا نتيجه اتحاد فرانسه اين شد كه شورشيان از جوش فتح يورك تون (۱) و خروش سابق افتادند بگمان اينكه من بعد دولت فرانسه موظف بدفاع آنها است . پس قشون انگليس پيشرفت كرد و ايالات جنوب را شروع بنسخير نموده ايالت ژورژي و يكي از ولايات كارولين را با كرسي آن موسوم به چارلستون بتصرف آوردند (۱۷۷۹ - ۱۷۸۰).

در سنه ۱۷۸۱ دولت فرانسه ۷۰۰۰ نفر برباست روشامبو (۲) و سي و هشت كشتي تحت فرماندهي اميرال البحر گراس اعزام داشت . اين قواي جنگي را لوي شانزدهم از روي ادب كاملاً باختيار واشنگتون گذاشت و او نيز در ساحل خليج چساپيك قلعه يورك تون را كه جزو ايالت و برژيني بود محاصره كرد و ۸۰۰۰ نفر قشون انگليس را در تحت فرماندهي كورنواليس حصارى نمود (۲۹ سپتامبر ۱۷۸۱) . بعد از بيست و پنج روز محاصره كه قشون خيال حمله آخر را داشت كورنواليس امان آورد (۱۹ اكتوبر ۱۷۸۱) اين فتح كاملاً امريكا را استقلال بخشيد .

جنگ بحري در خارج امريكا محاربات فقط بحري بود ، در اين اوقات بحريّه فرانسه حيات جديدي يافت زيرا كه در عهد وزارت مكبر بدرجه عالي رسيد و در قرن هيچدم نظر بيطماني كه از اتحاد با انگليس و جنگهاي برّي بفرانسه وارد گرديد بحريّه او بدرجه صفر رسيد . در فاصله سنوات ۱۷۷۷

(۱) - Yorktown (۲) - Rochambeau

و ۱۷۸۳ جهازات بسیار ساخته شد (مثلاً در ۱۷۸۳ دولت فرانسه دارای ۳۲۵ کشتی مختلف بود) این بحریه جدید که بشتاب تمام آماده شد و صاحبمنصبان برگزیده توانا پیدا کرد توانست با بحریه انگلیس که نخستین مقام را در عالم داشت روبرو شده و بفتحاتی هم نایل گردد.

در یکی از جنگ های اول در حوالی برست کشتی فرانسه موسوم به بل پول سفینه انگلیسی آرتوز نام را فراری کرد. این فتح مردم فرانسه را بشوق آورد و آن را مقدمه رفع بدنامی و شرمساری جنگ هفت ساله شمردند (۱۷ ژوئن ۱۷۷۸). ماه بعد امیر البحر دورویل (۱) با ۳۲ کشتی در مقابل بندر کسان فاتح شد (۲۷ ژوئیه ۱۷۷۸). در دریای مدیترانه دو کر بون مینورک و پورماهون را گرفت (۱۷۸۲).

در امریکای مرکزی مارکی دوبویه (۲) و امیر البحر استنگ (۳) و امیر البحر گیشن (۴) اغلب جزایر آنتیل را که در ۱۷۶۳ از دست فرانسه رفته بود مجدداً بتصرف آوردند. اما در خشان ترین فتوحات بوسیله بیلی دوسو فرن (۵) در سواحل هندوستان نصیب بحریه فرانسه شد، در جنگی که هفت ماه دوام یافت (فوریه تا سپتامبر ۱۷۸۲) مشارالیه چهار مرتبه قوای بحری انگلیس را شکست داد. در اولین غلبه که در مقابل مدرس نصیب او گردید موفق شد که بندر پوندیجری را که انگلیس ها در آغاز جنگ اشغال کرده بودند پس بگیرد و پس از آن با حیدر علی عقد اتحاد بست. کامل ترین فتوحات سو فرن در کولدلور (۶) بود (۲۰ ژوئن ۱۷۸۳) و بعد از آن چیزی نگذشت که صلح صورت گرفت.

اگر چه یککسته از سفاین انگلیس بفرماندهی امیر البحر صلح و رسای رودنی (۷) در دریای آنتیل قوای امیر البحر دوگراس (۸) را در جزایر سنت درهم شکست (۱۲ آوریل ۱۷۸۲) و اگر چه انگلیسها جبل الطارق را که دو

(۱) - d'Orvilliers (۲) - marquis de Bouillé (۳) - Estaing (۴) - Quichen
(۵) - bailli de Suffren (۶) - Gondelour (۷) - Rodney (۸) - Grasse

سال تمام در تحت محاصره فرانسه و اسپانیا بود خلاص نمودند اما از آنجا که قروض دولت انگلیس در ظرف هفت سال پنج میلیارد افزوده شده بود ناچار در اواخر ۱۷۸۲ پیشنهاد صلح کردند. فرانسه درخواست انگلیس را بحسن قبول تلقی نمود زیرا که پولی در بساط نمانده بود و اقدامات کاترین دوم و ژوزف ثانی در عثمانی نظر فرانسه را بخود متوجه میساخت. با اینکه امریکائی ها متعهد شده بودند که بدون رضایت فرانسه با انگلیس وارد مصالحه نشوند معذک فرانکلن و نمایندگان مختار امریکا مقدمات صلح را امضا کردند (۳۰ نوامبر ۱۷۸۲). اما صلح نام نه ماه بعد در ورسای صورت گرفت (سوم سپتامبر ۱۷۸۳). انگلیس استقلال امریکا را شناخت و اراضی داخلی آنجا را تارودمیسی سیپی در اختیار آن دولت گذاشت و فرانسه را مجاز نمود که بندر دون کرک و بعضی از جزایر آنتیل و سنگال را مستحکم سازد و جزایر مینورک و فلوریدا با اسپانیا باز داد. فواید بزرگی از این جنگ بفرانسه نرسید ولی چیزی که خیلی اهمیت داشت رفع تنگ و عار عهدنامه پاریس بود که صورت گرفت.

نتایج جنگ نتیجه این محاربات نه فقط ایجاد دولت جدیدی موسوم بدولت متحده امریکا یا ضعیف شدن انگلیس یا استرداد بعضی مستعمرات امریکا حقیر بدولت فرانسه بود بلکه در فرانسه نتایج بسیار سخت داد و سرمشق سیاسی شده استعمال نایره انقلاب کبیر را پیش انداخت. فرانسویانی که در امریکا خدمت نظامی کرده بودند چون بوطن باز گشتند فکر آزادی و مساوات در سر داشتند، اعلان آزادی حقوق بشر بوسیله این اشخاص در میان عامه انتشار یافت و بحسن قبول تلقی شد زیرا که عبارت آن اعلان در کمال سادگی و ایجاز و اختصار از افکار فلاسفه و نویسندگان فرانسوی در قرن هیجدهم مثل مونتسکیو، ولتر و روسو حکایت میکرد و صورت عملی آن نظریات فلسفی را نشان میداد. عموم کسبه و توانگران از حقوق ملت و حکومت ملی دم میزدند.

از طرف دیگر این جنگ خیلی مخارج برداشت. متجاوز از یک میلیارد و نیم

بمصرف رسید و کسر عایدات را بالا برد و استقراض جدید را ایجاب نمود ورشته امور مالی را بکلی کسیخته ساخت و پادشاه را مجبور کرد که دست بدامن ملت زده و تشکیل انجمن نمایندگان ملت را تقاضا نماید .

بحران حکومت پس از استقرار استقلال امریکائیان دچار بحران جدیدی شدند که چهار سال دوام یافت و مکرر بجائی رسید که امریکا وجود آن دولت جوانرا از صفحه سیاست محو سازد . علت

این بحران گفتگوی طرز حکومتی بود که بایستی در ممالك متحده مستقر شود . در امریکا دو حزب مهم موجود بود : یکی جمهوری طلبان که طرفدار استقلال کامل ایالات مختلفه بودند و با وجود اختلاف ثروت و سکنه ایالات بتساوی مطلق اعتقاد داشتند ، حزب دیگر که بعدها فدرالیست یا هوا خواهان اتحاد نام یافتند میگفتند که بایالات باید استقلال داخلی داد لکن حکومت مرکزی نیرومندی نیز باید قائم ساخت که این کوچ نشین های پراکنده را وحدت بخشیده و در سیاست عالم صاحب مقامی بنماید .

در ایام جنگ جمهوری طلبان پیشرفتند و همان کنگره ای که استقلال را اعلام داشت در صدد تهیة نظامات حکومتی هم برآمد . این کنگره در ۱۷۷۸ مواد اتفاق ایالات را تنظیم کرده و برای تصویب بایالات مختلفه ارسال داشت که در سال ۱۷۸۱ قبول عموم یافت . بموجب این مواد کوچ نشین های سیزده گانه امریکای شمالی دولت متحدی تشکیل میدادند موسوم با اتحادیه دول امریکا . ایالات مزبور استقلال مطلق و کامل داشتند و نمایندگانی بکنگره مرکزی گسیل مینمودند . اختیارات کنگره منحصر بامور نظامی و سیاسی بود ولی هیچ وسیله ای برای اجرای تصمیمات خود در ایالات نداشت و حتی ترتیب معینی برای اخذ مالیات عمومی داده نشده بود که هنگام احتیاج عمومی بمصرف برسد .

نتیجه این شد که پس از ختم جنگ امریکائیان وجهی که کفایت حقوق عقب افتاده قشون را بکنند نداشتند و چهل و هشت میلیون قرضی را که در فرانسه و

اسپانیا و هلاند بهم زده بودند نمیتوانستند بپردازند. جمعی از اعضای کنسره معتقد باظهار ورشکست بودند. اما قشون تهدیدات شدید کرد و بنا بر اصرار واشنگتون کنسره مصمم شد که حقوق لشکریان را بپردازد و همچنین اکثر نمایندگان دریافتند که اگر دولت امریکا در اولین قدم از عهده تعهدات خود نسبت بدول اروپائی بر نیاید بی اعتبار خواهد شد و لطمه بزرگی تا چند سال بتجارت او وارد خواهد آمد.

پس بر آن شدند که مواد اتحادیه فوق را تغییر داده و يك حکومت مرکزی ثابتی تشکیل دهند اما نظر با اکثریت جمهوری طلبان کنسره تاسه سال نتوانست اغراض خاصه آنان را دفع نموده و کار را بجائی منتهی سازد.

مجلس ۱۷۸۷ استقلال ایالات طوری برقرار مانده بود که هر ایالتی گمرک مخصوصی داشت و تجارت داخلی امریکا چنان در مضيق افتاده بود که بالاخره ایالت ماری لاند در ۱۷۸۷ پیشقدم شده ایالات دیگر را دعوت نمود که اتحادیه تجارتی تشکیل شود. انجمن نمایندگان در شهر آنابولیس فراهم آمد (سپتامبر ۱۷۸۷).

بمحض شروع بمذاکرات نمایندگان اتفاق کردند که اساس اصلاحات تغییر طرز حکومت است پس بتمام ایالات اخطار کردند که نمایندگان خود را بفیلادلفی بفرستند تا راجع بوساین تهیه مقدمات اصلاح حکومت دول متحده مذاکرات شود. ایالات پذیرفتند، در ماه مه ۱۷۸۷ انجمنی مرکب از ۵۵ تن در فیلادلفی فراهم شد که بالاتفاق واشنگتون را بریاست برگزیدند. قریب پنجماه گفتگو دوام یافت و محض اینکه افکار عمقه در آراء و کلا تأثیر نکند جلسات سری تشکیل دادند. بعد از جر و بحث بسیار انجمن موافق شده که طرح حکومت جدیدی بیندازد و این کامیابی بواسطه اعتدال و نفوذ اخلاقی واشنگتون واقع شد. طرح مزبور در ۱۷۸۸ بامضاء جمیع ایالات رسیده طرز قطعی حکومت شده امروز هم اساس آن استقرار دارد (۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷).

قانون اساسی

قانون اساسی ۱۷۸۷ حق حکومت و استقلال مخصوص هریالت

را محترم شمرد، درمسائلی که مربوط بسیاست عمومی نیست

هرایالتی برحسب قوانین خاصه خود اداره میشود. هریالتی

۱۷۸۷

قوة مجریه وقوة مقننه ومحاکم وقوانین قضائی مخصوص دارد.

قانون اساسی مزبور سه قوه مجریه و مقننه و قضائی تشخیص میدهد که قوه

مجریه در دست رئیس جمهور و مقننه متعلق بکنگره است و قدرت این دو قوه منحصر

بامور خارجه وسیاست وقشون ومسائل تجارتی و تعرفه کمرکی است.

مدت ریاست رئیس الجمهور چهار سال است و ممکن است مجدداً انتخاب شود

و انتخاب ابوسیله مجلسی از نمایندگان ایالات که دو برابر وکلای عادی کنگره است

صورت میگیرد. مسئولیت کامل بارئیس الجمهور است، وزرایی که او بکار میگذمارد

بمنزله منشیان او هستند که بنا بر میل او عزل و نصب میشوند و کنگره حق

دخال ندارد. رئیس قوای بری و بحری و امضا کننده معاهدات اوست ولی بایستی

بعد بتصویب مجلس سنا هم برسد، سفرا و مأمورین و غیره را او مأموریت میدهد.

نایب رئیس الجمهور هم با اتفاق او انتخاب میشود که اگر رئیس الجمهور وفات یابد

امور مربوطه باوراد اداره کند، ریاست مجلس سنا با نایب رئیس جمهوری است.

کنگره ای که قوه مقننه با اوست مرکب است از دو مجلس سنا و مجلس مبعوثان

ملت. اعضای مجلس سنا از طرف قوای مقننه خاصه هریالتی انتخاب میشوند و بدون

ملاحظه کثرت و قلت جفیت هریالتی دو نفر سنا تور بکنگره مرکزی گسیل مینماید.

مدت و کالت مبعوثان مجلس ملی دو سال است و عده آنها در هریالتی بنسبت

جمعیت متفاوت است. کنگره در تاریخ معین منعقد میگردد. رئیس الجمهور حق

انتخاب یا تمدید مدت کنگره را ندارد اما میتواند اجرای قوانین مصوبه را موقوف

نموده تقاضای شور مجدد کند.

قوه مقننه در دست دیوان عالی مرکب از نه قاضی است که رئیس جمهوری آنها

را مادام الحیات انتخاب میکند. این دیوان عالی که از مختصات دولت متحده

امریکا است هنگام وقوع اختلاف نظر میان ایالات یا فیما بین رئیس جمهوری و کنگره حکم او قاطع و نافذ است . میتواند هر تصمیم دولتی و هر قانونی را که بنظرش مخالف اساس حکومت باشد بنابر میل خود یا بتقاضای یکی از افراد مملکت ملغی نموده و موقوف الاجراء سازد .

قانون اساسی ۱۷۸۷ امریکا مثل انگلستان حکومت پارلمانی قائم نساخته بلکه حکومت جمهوری دایر نمود و رئیس الجمهور را قدرت و سلطنتی بدرجات از اقتدار سلاطین ممالك مشروطه اروپا بیشتر تفویض نمود .

از آغاز سال ۱۷۸۹ قانون مزبور اجرا شد ، در ماه فوریه واشنگتون بلامنازع و باتفاق آراء ریاست جمهوری یافت .

فصل نهم

سیاست شرقی

تاریخ لهستان و عثمانی تا سال ۱۷۹۵

اروپای شرقی در نیمه دوم قرن هیجدهم محل ارتکاب بزرگترین جرم بین‌المللی بوده است، جرمی که تاریخ نظیر آنرا نشان نمیدهد. مقصود تجزیه و تخریب دولت لهستان است. نظر بهرج ومرج داخلی این مملکت فردريك دوم و کاترین دوم متحد شده با اتفاق دولت اطرش نقشه ارتکاب این جرم را طرح کردند. نخست در سال ۱۷۷۲ یکبار آن دولت را تجزیه کردند و از این عمل خود بشوق آمده در سنه ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ هنگام انقلاب فرانسه آن مملکت را بکلی تجزیه و میان خود تقسیم نمودند.

مقارن این اوقات عثمانی هم دچار همین مخاطره گردید، در نتیجه شکست فاحشی که از لشکر روس بقوای عثمانی رسید در قینارجی^(۱) (۱۷۷۴) مجبور بامضای عهدنامه مشثومی شد که هم قسمتی از خاک او بروسیه رسید و هم جمعی از عثمانیان تحت‌الحمايه آن دولت قرار گرفتند.

عثمانی بار دیگر باروسیه و اطرش بجنک مشغول شد (۱۷۸۷ - ۱۷۹۲) و مجدداً شکست یافت. از سال ۱۷۸۲ ببعد ژوزف دوم و کاترین دوم نقشه تجزیه مملکت عثمانی را بتفصیل رسم کرده بودند اما نظر بانعطاف توجه عموم دول بانقلاب کبیر فرانسه اجرای نقشه مزبور معوق ماند.

دولت لهستان در پایان قرن چهاردهم در صحاری شمال شرقی جمهوری لهستان اروپا تشکیل و ازوجه تسمیه پولونی که بلفت اسلاو بمعنی دشت است معلوم میشود که وضع جغرافیائی آن کشور چیست. در ۱۳۸۶

(۱) - Kainardji

ولادیسلاس -

ژاژ لون (۱)

مملکت لهستان

یعنی اراضی

اطراف رود

و بستول که

کرسی آن

در شو است و

اراضی شرقی

دوک نشین

بزرگ لیتوانی

بعبارت آخری

ولایت نیمن

و پریت را که

شهر عمده آن

ویلناست تحت

اقدار خویش

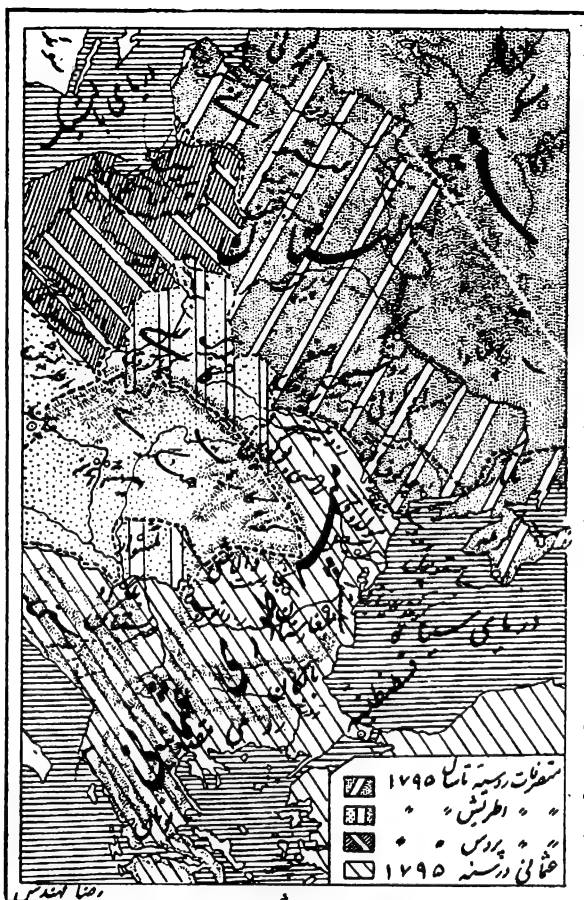
آورد. اگر چه

دوک نشین

لیتوانی از

حیث مساحت

بزرگتر از



----- حدود روسیه و اتریش و لهستان و عثمانی در سال ۱۷۰۰

نقشه اروپای شرقی و تفسیرات آن در قرن بیستم

کشور اصلی پولونی بود معذک اسم این قطعه اخیر بر جیغ خاک لهستان اطلاق شد. این

دولت در قرن شانزدهم بفتوحات پرداخت و در قرن هیجدهم ولایات مفتوحه او بدست سوئدی‌ها و روسها و عثمانیان افتاد معذک در اواسط قرن هیجدهم حدود لهستان بقرار ذیل بود: در شمال بحر بالتیک، در جنوب سلسله کلایات و رود نیستر که حد فاصل این مملکت از هنگری و عثمانی محسوب میشد، از جانب مشرق مسافت بعدی در داخل روسیه حالیه پیش میرفت و از رودهای دونا و دنیپر گذشته تقریباً با سمولنسک می پیوست. از سمت مغرب در طرف آلمان خط سرحد قراردادی او بمحاذات رود اودر پیش رفته بابالات سیلزی، براندبورگ و پومرانی ملحق میشد. در واقع مملکت پروس در قسمت شمالی لهستان محصور بود.

این مملکت که سرحد طبیعی نداشت بمثابه چهارراهی بود که ملل مختلفه در آنجا بیکدیگر تلاقی میکردند، در مرکز لهستانی‌ها و در مغرب (یعنی پروس لهستان) آلمانی‌ها، در مشرق روسها و لیتوانی‌ها اکثریت داشتند و قوم بهود در تمام نقاط ساکن بودند. مجموع اهل لهستان تقریباً هفده میلیون بود، هر قومی مذهب خاصی داشت، آلمانی‌ها پروتستان، روسها اورتودکس و لهستانی‌ها و لیتوانیها کاتولیک بودند و فقط کاتولیک‌ها اکثریت و نفوذ کلمه داشتند. در اوایل قرن هیجدهم از سال ۱۷۱۹ تا ۱۷۳۳ تصمیمانی گرفته شد که هر چه غیر کاتولیک بود از مشاغل دولتی بلکه از جمیع حقوق ملی و سیاسی محروم شدند.

اوضاع
جامعه لهستانی
دهقانان
جامعه لهستانی
دهقانان

جامعه لهستانی مثل ملت روس دو طبقه بود: نجبا و دهاقین. دهقانان مملوک و مطیع و منقاد نجبا بودند که بقول فردریش دوم «مثل چهار پایان با آنها رفتار میکردند» بهر نوع سخره و بیگانه میخواستند رعیت را محکوم میکردند، تمام مالیات را بر رعایا تحمیل مینمودند و هیچ حقوقی برای آنان قائل نبودند، رعایا هرگز از طبقه وزی خود نمیتوانستند خارج شوند، منزل آنان در کوخ‌های گلی بود، همگی گداو ژنده پوش و دارای کفشی از پوست درخت بودند و چنانکه مورخ انگلیس کوکس (۱)

نام که در سال ۱۷۷۸ از آن مملکت میگذشت نوشته است: «فقرتر و ستمدیده‌تر و بدبخت‌تر از این رعایا در عالم وجود ندارد» و قبل از این مورخ هم فقر و فلاکت آن قوم در امثال سایر شده بود. در سال ۱۶۷۵ یکی از نظار بڑی^(۱) در عریضه‌ای که راجع بفقیر اهالی حوزه نظارت خود به لوی چهاردهم نوشته میگوید این مردم «از مالیک ترکیه و رعایای لهستان بدبخت‌ترند».

نجبا مالک اراضی و طبقه آزاد مملکت محسوب میشدند؛ عدّه آنها بیک میلیون و نیم میرسید، اگر چه اصولاً نجبا از یکدیگر امتیازی نداشتند لکن در عمل آنان را هم سه دسته تقسیم میکردند: نجبای درجه اولی (ماگنا)^(۲) و نجبای درجه وسطی و نجبای درجه ادنی.

ماگناها بیشتر در لیتوانی ساکن بودند و عدّه آنها سیصد دودمان میرسید از جمله سه یا چهار خانواده مثل کزار توریسکی^(۳) رادزی ویل^(۴) که از نسل ژازلونها بود و پوتوکی و لوبومیرسکی^(۵) مالک ایالات وسیعه بودند. رؤسای این خانواده‌ها صاحب قدرت پادشاهانه و دارای پانخت و حکومت و عمّال و قشون مخصوص بودند. کزار توریسکی‌ها مالک یازده قلعه و پانزده شهر بودند و لوبومیرسکی‌ها بیست و دو شهر داشتند، قشون رادزی ویل بده هزار نفر بالغ میگردد.

نجبای متوسط از سی هزار خانوار بیش نبودند و هر کدام یک الی دو قریه در تصرف داشتند اما نجبای درجه ادنی که شماره آنان بیک میلیون و سیصد هزار نفر میرسید جز عنوان و امتیاز نجابت و رخصت پوشیدن لباس آبی و نصب مهمیز بچکمه خود چیزی نداشتند، مایملک آنها منحصر بشمشیری واسبی و چند قطعه مزرعه بود که بایستی خودشان شخصاً کشت و زرع نمایند، گاهی فقر آنها بدرجه‌ای بود که مهمیز را روی پاشنه برهنه و بی کفش می‌بستند. راجع بکوچکی مزارع این نجبا گفته‌اند که اگر سگ آنها در مرکز ملکشان بنشیند دم او در مزرعه همسایه قرار خواهد گرفت. این طبقه نجبا نجابتشان بمعرض بیع و شری و درمیآمد و هر کس

(۱) - Berry (۲) - Magnats (۳) - Czartoryski (۴) - Radziwill

(۵) - Potocki Lubomirski

وجهی بآنان میداد و معاش آنها را تأمین میکرد خدمت او را کمر می بستند .
 روحانیون
 روحانیون طبقه خاصی نبودند، کشیشان بزرگ را از خانواده های بزرگ انتخاب میکردند اما عده کثیری از کشیشان درجه ادبی بودند که اطاعت از کشیشان بزرگ کرده و در نهایت سختی میزیستند، در حقیقت نسبت آنان بکشیشان بزرگ نسبت نجبای طبقه ادبی بود به ما گناها . طبقه توانگران شهری وجود نداشت ، در مملکت لهستان علاوه بر ورشو بیش از دوشهر بزرگ نشان میدادند : یکی دانتزیک در ساحل بحر بالتیک و دیگر کرا کوئی در سرحدات اتریش . تجارت را بالتمام یهودیها در دست داشتند .

تشکیلات
 اسم رسمی دولت لهستان جمهوری پولونی بود و پادشاهی بر این جمهوری حکمرانی داشت . ابتدا سلطنت مورونی بود اما سیاسی شاه در قرن شانزدهم هنگام انقراض سلسله ژازلون ها (۱۵۷۲) نجبا سلطنت و انتخابی کردند و چنانکه دیدیم نخستین پادشاهی که انتخاب شد یکی از پرنس های فرانسه برادر شارل نهم بود که بعدها هانری سوم شد .
 اصولاً طرز انتخاب چنین بود که تمام نجبا مسلحاً و سوار اسب در میدان وُلا (۱) در مجاورت شهر ورشو جمع میشدند ، در وسط میدان خندقی دایره وار حفر کرده بودند که نمایندگان طبقه ما گنا و سایر نجبا در آنجا حضور می یافتند ، این دایره را کولو (۲) میگفتند . در حضور این جمع مرکزی اسم نامزدهای سلطنت قرائت میشد و نجبا که بصوف منظم در خارج دایره حاضر بودند بصدای بلند انتخاب خود را اظهار میکردند مثلاً در سال ۱۷۳۳ در مورد انتخاب استایسلاس- لکزینسکی شصت هزار تن از نجبا اظهار رأی کردند .

در سال ۱۵۷۲ که دوک دانزو . بسلطنت انتخاب میشد چون عده رعایای پروتستان زیاد شده بود و اهل لهستان در آنوقت آزادی مذهبی را بیش از زمانهای بعد محترم می شمردند مخصوصاً از دوک دانزو (فرانسوی) تقاضا کردند که تعصب

کاتولیکی را بکنار گذاشته و آزادی وجدانی و مذهبی رعایا را محترم شمارد. این نخستین دفعه بود که در انتخاب پادشاه شرطی و قراردادی بسته میشد و بعدها در هر انتخابی منتخبین با منتخب خود شرایطی میکردند و این ترتیب هم برای پادشاه و هم برای مملکت لهستان نتایج وخیمه داد زیرا که در هر مورد پادشاه مجبور بقبول شرایط و قیودی میشد و این ترتیب روز بروز قدرت پادشاه محدود شد تا پس از دو قرن بدرجۀ صفر رسید. پادشاه هیچ حقی در وضع قوانین و اعلان جنگ و امضاء صلح و تجهیز قشون و وضع مالیات نداشت و تمام این اختیارات در دست مجلس دیت^(۱) بود حتی پادشاه نفوذی در وزرا و عمال دولت هم نداشت زیرا که وزراء و عمال مزبور مادم الحیات انتخاب میشدند. در واقع پادشاه عنوان وزینتی بیش نبود و چنانکه گفته اند پادشاه «تصویر و نقش بیروح و خادم ملّت بود.»

مجلس دیت در ردیف پادشاه در مجلس بود یکی سنا دارای ۱۴۰ عضو که پادشاه از میان ماگناها و وجوه و اعیان بزرگ مملکت انتخاب میکرد، دیگر مجلس نوّس که از وکلای نجبای درجۀ وسطی و درجۀ ادنی تشکیل میشد. اعضای این مجلس که ۱۷۰ نفر بودند هر دو سال یکبار در انجمنهای محلی موسوم به دیه تین^(۲) انتخاب میگشتند و هر يك اعتبارنامه‌ای در دست داشتند که پس از انقضای مدّت بایستی خلاصه اعمال و خدمات خود را راپرت بدهند.

مجلس سنا و مجلس نوّس هر دو سال یکبار مدّت شش هفته انجمن کرده و مشترکاً در مهام مملکت شور مینمودند و این اجتماع آنها را دیت مینامیدند. پادشاه بمعاونت یکنفر نایب که از طرف دیت انتخاب میشد بر آنها ریاست میکرد ولی جز تصویب قوانین و آرای صادره حقی نداشت. جلسات دیت علنی بود و تماشاچیان آزادانه داخل مجلس شده و در ردیف سنا تورها یا نوّس‌ها مینشستند.

در اواسط قرن هفدهم (۱۶۵۲) رسم بر این جاری گردید که مصوّبات دیت بایستی با توافق آرا باشد. مخالفت يك فرد برای منع یا لغو قوانین کافی بود، و قتیکه

(۱) - Diète

(۲) - diettines

یکی از نمایندگان مخالفت خود را اظهار داشته و از حق وِ تو^(۱) استفاده میکرد مجلس پراکنده میگشت و دیگر نمیتوانست کاری بکنند، در اینوقت میگفتند که مجلس کسبخته شد. از ۱۶۵۲ تا ۱۷۶۴ از پنجاه و پنج دیت که تشکیل یافت ۴۸ مجلس آن کسبخته گردید و فقط هفت مجلس بانتهای مدت رسید. با این ترتیب طبعاً حکومت و ادارهٔ مملکت محال بود. پس قرار گذاشتند که هنگام کسبختگی دیت نجبا انجمن اتحادیه تشکیل بدهند. در این هیئت حق وِ تو در کار نبود و اکثریت نمایندگان کار را قطع میکرد.

لشکر اصولاً مقرر بود که مملکت دارای لشکر باشد اما در عمل از آنجائیکه دیت میترسید که پادشاه لشکری قوی تشکیل داده و تسلطی بیابد در ۱۷۱۷ مقرر داشت که قشون مملکت پولونی از ۱۸۰۰۰ نفر و قشون دوك نشین بزرگ از ۶۰۰۰ تجاوز نکند، بعلاوه دو نفر فرمانده عالی لشکری موسوم به هتمان^(۲) از طرف دیت مادام العمر انتخاب میشد که بهیچوجه جز مجلس مقامی را مافوق خود نمیشناخت. نجبا فقط هتمان منحصر، صاحب منصب شدن بود و سعی بسیار در این طریق میکردند. چنانکه در بعضی افواج بهر سه نفر سرباز یک نفر صاحب منصب میافتاد. مخصوصاً نجبا طالب خدمت سواره نظام بودند و در نتیجه پیاده نظام عبارت بود از عدهٔ قلیلی رعایای فقیر و بینوا یا جمعی از اتباع خارجه که بوسیلهٔ دلالان و جارچیان ماورای سرحدات استخدام میشدند. توپخانه بیش از ۱۰۰ نفر عضو نداشت و رئیس این صنف که ارباب بزرگ باو میگفتند جوانی پانزده ساله بود. در قورخانه و جباخانه اگر مسافری تفیش میکرد میدید جز چند توپ کهنهٔ صد سالهٔ زنگ زده موجود نیست که چوب و چرخ آنها را هم مستحفظین بجای هیزم سوزانیده اند. امید لهستان در موقع هجوم دشمن فقط بنهضت عمومی نجبا بود که آنها را باطلی محسوب میکردید.

(۱) - veto

(۲) - Hetmanns

لهستان با این تشکیلات البتّه لهستان محکوم باضمحلال بود . در قرن
هفدهم و ابتدای قرن هیجدهم چهار مرتبه همسایگان او مثل
و همسایگانیش سوئد و پروس و اتریش و روسیه تصمیم گرفتند که این دولت
ضعیف را تجزیه کنند .

بنابر قول فردریک کیوم پادشاه پروس در ۱۷۲۱ دولی که بیش از همه تقسیم
این « نان شیرینی » را تقاضا داشتند روسیه و پروس بودند . روسها محض نزدیک
شدن بارویا و پروسها برای توحید ممالك خود و دوختن پروس لهستانی به پروس
و براندبورگ که در دو جانب او واقع بودند .

برای امکان تجزیه بایستی لهستان بهمین حال هرج و مرج مانده و هیچ قوای
در نجات او سعی نکند . اما در همین اوقات جمعی از ماگناها که احساس خطر
کرده بودند بفکر افتادند که تغییری در تشکیلات مملکتی بدهند و وطن را خلاص
کنند . کاترین و فردریک چون از این مقصود مستحضر شدند بعد از وفات اگوست
سوم (اکتبر ۱۷۶۳) با یکدیگر قرار دادی بستند که نگذارند هیچ اصلاحی
و تغییری در اوضاع لهستان وارد شود (۱۱ آوریل ۱۷۶۴) . همچنین مقرر
داشتند که تاج سلطنت لهستان را یکی از نجبای جوان لهستانی که از مقرران کاترین
ملکه روسیه و موسوم به استانیسلاس پونیاوسکی بود تفویض کنند ، ملکه این
شخص را خدمتگزار مطیع و آلت سیاسی خوبی میدانست . برای اجرای مقصود
کاترین چند فوج بداخله لهستان راند که تا ورشو پیش رفتند (مه ۱۷۶۴) و با این
ترتیب جوان مشارالیه بسلطنت انتخاب گردید (۷ سپتامبر ۱۷۶۴) .

روسها استانیسلاس پونیاوسکی هر چند دست نشانده کاترین بود لکن
از اقرای خانواده بزرگ کزار توریسکی محسوب میشد . پس
در لهستان این طبقه نجبای لهستانی را از تعقیب اصلاحاتی که شروع
کرده بودند منع نکرد . نخستین اصلاح این بود که حق اعتراض یا وِ تو را از
نمایندگان دیت سلب نموده و عمال دولت را مسئول پادشاه قرار دهند . اما حزب

وطنخواهان با این اصلاح مخالفت ورزیدند زیرا که نمیخواستند پادشاه جدید که دست نشاندۀ ملکهٔ روس است صاحب قدرتی بشود. با اینکه دولت اطریش که از عمق قضایا استحضار داشت کوشید که دولت فرانسه را از حقایق مستحضر سازد لکن وزرای این دولت مخصوصاً شوازُل مقصود را نفهمیده فقط بعنوان مخالفت با روسیه حزب وطنخواه لهستان را تقویت و در جلوگیری اصلاحات تشویق کردند، شوازُل جذبلیغ نمود که محض شکست سیاست روسیه طبقات قدیمۀ لهستان بهمان حال بماند و ندانست که این لطمه‌ای است بوحدت و استقلال این مملکت. معذلت نجبای لهستان انجمن اتحاد تشکیل داده و اصول اصلاحات را گذرانیده و مستقر نمودند.

پس کاترین و فردریک دؤم بعنوان حفظ و دفاع ملل متنوّعه لهستان از قبیل ارتودوکس ها و پروتستان ها دخالت کردند و گفتند باید قوانینی که حقوق ملل متنوّعه را پایمال میسازد ملغی گردد و مجدداً قشون روس وارد لهستان شد و بقول فردریک که «لتر مینویسد» «حجّت و برهان باتفاق توپ و سر نیزه وارد آن مملکت شد» در تحت نظر این قشون انتخابات مجلس دیت انجام یافت. سفیر روس کنت رپ‌نین^(۱) که مردی خشن و تند خوی بود و چنان بالهستانی‌ها رفتار میکرد که کوئی رعیت روس هستند. از جمیع وکلای نوّس طوعاً و کرهاً التزام گرفت که در موقع تشکیل مجلس کاملاً مطیع ارادهٔ کاترین دؤم باشند.

اما سولتسکی^(۲) کشیش بزرگ کرا کوئی که مر کزدینی لهستان بود با کمال جرئت برخاست و بمداخلات اجنبی اعتراض نموده یدش نهاد کرد که تقاضای کاترین و فردریک را رد کنند. سفیر روس او را با چند وکیل دیگر دستگیر کرده بانظامیان روس تحت الحفظ از لهستان خارج و به سمولنسک تبعید نمود.

جمعی کثیر از سناتورها و نوّس ها از دیت خارج شدند. سفیر روس حکم داد که باقی نمایندگان باید قوانین راجعه بملل متنوّعه را ملغی ساخته و اصلاحات

(۱) - Repnine

(۲) - Soltyk

اساسی را نقض نموده و حق اعتراض یعنی لیبروم ورتو^(۱) را مجدداً مستقر سازند. رپ نین
سفر روس این حق اعتراض را (پیرایه قانون اساسی) می نامید عاقبت نمایندگان
از بیم جان و مال اطاعت کردند (۲۴ فوریه ۱۷۶۸).

اتحادیه بار وقایع سابق الذکر از هر حیث موجب رضایت حزب وطن خواه
شد اما الغای قوانین راجعه بملل غیر کاتولیک و رضایت آمرانه
اجنبیان در امور لهستان غرور ملی را برانگیخت و در شهر بارقرب سرحد اطیش
جمعیتی بنام حفظ دین و آزادی تشکیل شد (اول مارس ۱۷۶۸). مقصود این جمعیت
تجدید وضع قوانین منسوخه و خلع استانیسلاس پونیاتوسکی بود لکن در همان
اوقات در ایالت او کرانی روسیه ارتدوکس ها نهضت کردند و میان این دو طایفه
جنگ داخلی شدید و خونریزی فوق العاده در گرفت و پنجاه هزار بقلولی دوست
هزار نفر عرضه هلاک شد و روسیه هم بنام حفظ پادشاه و تدمیر شورشیان (مقصود
جمعیت بار بود) قشون به لهستان فرستاد.

جنگ عثمانی در ایام هجوم قشون روس بجنوب لهستان جمعی از اهالی از
سرحد گذشته بشهر بالتا^(۲) که در قلمرو عثمانی بود پناه
بردند. روسها آنان را تعاقب کردند و گروهی از مسلمانان را
بهاک هلاک افکندند (سپتامبر ۱۷۶۸). از آنجائیکه شوازل صدر اعظم فرانسه
میخواست هر قسم هست دولت عثمانی را هم وارد جنگ کرده و باین وسیله شاید
لهستان را نجات ببخشد در این موقع سفیر فرانسه را در استامبول که کنت دورژن
نام داشت و بعد ها بوزارت لوی شانزدهم نایل شد واداشت که سلطان عثمانی را
بهیجان آورده وادار باعلان جنگ کند (۶ اکتبر ۱۷۶۸).

قشون ترک در ژن در باب فوایدی که از دخول عثمانی بجنگ تصور میکرد
چندان بخطا نمیرفت اما امید فتح هم از آنها نداشت چنانکه
به شوازل نوشته است «من عثمانیها را مسلح میکنم اما شکست خواهند خورد»

(۱) - Librium veto

(۲) - Balta

سلطان عثمانی مصطفی ثالث که مردی هوشیار و کار آگاه بود و اوست که خیال حفر کانال سویزر را داشت با وجود کمال سعی و کوشش از عهده تنسیق و تنظیم قشون پراکنده و بحرّیه از هم کسیخته عثمانی بر نیامد. پیاده نظام ینیچری که در سابق ایام محلّ رعب و بیم دول بود در این موقع بیک قشون چریکی مبدّل شده بود که افراد آن در خانه ها بمیل خود زندگانی کرده و جز در وقت پرداخت حقوق روی سربازخانه را نمیدیدند. بهیچوجه انتظام و اطاعتی در میان نبود، افراد پیاده بنام مساوات اسلام اخطار میکردند که صاحبمنصبان هم باید مثل پیادگان باشند و حقّ سوار بودن ندارند. طرز اسلحه بسیار کهنه بود حتی سرنیزه هم بر سر تفنگ نداشتند. صاحبمنصب فرانسوی بارون دوتوت^(۱) که مأمور تنظیم قشون ترك بود در یادداشت های خود چنین مینویسد: در موقع پاك كردن توپها توپچیان چون دیدند که آلت پاك كردن توپ را از موی خوك ساخته اند نظر بنجاست این حیوان در دین اسلام همگی بهیجان آمده و نزدیک بود شورش برپا کنند. بیکی از پاشایان گفتند که محلّ آتشبار توپخانه را تغییر بدهد تا دشمن از عبور تنگه منع و دفع شود اما او توپها را بحال خود گذاشت و گفت «اگر خدا بخواهد در همین حال هم گلوله ما بدشمن خواهد رسید و از تغییر وضع توپها نتیجه حاصل نخواهد شد» در بحرّیه هم نظر بارتفاع جهازات استقراری نبود و سهولت سفاین غرق میشدند همه کس علت را میدانست و لااقل میتوانستند که در جهازات جدید این عیب را رفع کنند اما این اصلاح ممکن نشد زیرا که عملجات میگفتند اگر کشتی را کوتاه بسازیم باید از بزرگی و بلندی عمامه هم کاسته شود تا شخص سهولت عبور و مرور کند و این امکان پذیر نیست و برخلاف رسم قدیم است فردريك راجع عثمانیان گوید «کوری چند از جمعی احوال شکست خوردند».

جنگ شوازل برای انجام مقاصد خود و حفظ متحدین لهستانی گروهی از صاحبمنصبان فرانسه را بریاست دوموریه^(۲) اعزام

(۱) - Baron de Tott

(۲) - Dumouriez

داشت (۱۷۷۱) روسها با جلادت هر چه تمامتر مقام حمله گرفتند و از خشکی و دریا به عثمانی روی آوردند در خشکی قشون کاترین آزوف و ینگی قلموشه جزیره کریمه را تصرف گردیده و بایالات رومن وارد شده تا بخارست پیش رانده پس از تسخیر اسمعیل از رود دانوب گذشتند (۱۸ ژوئیه ۱۸۷۰) .

در دریا سفاین روس از بحر بالتیک گذشته در انگلستان تجدید آذوقه جنگی کرده وارد دریای مدیترانه شد رئیس این سفاین الکسیس اورلوف^(۱) مینویسد : « اگر حریف غیر عثمانیان بود کار مایلی طول نمیکشید ، لکن عثمانیها هیچ قدمی برای جلو گیری برنداشتند چنانکه قشون بحری روس بساحل یونان رسید و چون بیشتر اهل یلپونز یونان را روسها تحریک کرده بودند در این موقع شوریدند ، این نخستین جنبش ملل عیسوی قلمرو دولت عثمانی بود که در قرن نوزدهم منجر بتجزیه آن دولت بزرگ شد . اما شورش یونانیان بزودی خاموش گردید ، اورلوف روسی نتوانست از شورشیان حمایت کافی بنماید ، عثمانیان بسختی وقاوت هر چه تمامتر با انقلابیون رفتار کردند ، سفاین روس ببحریت عثمانی در سواحل آسیای صغیر مصادف شد و در حوالی از میر (خلیج چشمه) جنگی سخت افتاد .

جنگ چشمه اگر چه بحریت عثمانی ۵۰ کشتی جنگی و بحریت روس مرگب از ۲۰ جهاز بیشتر نبود معذک عثمانیها با قوسی نقطه خلیج گریختند . در شب هفتم تا هشتم ژوئیه ۱۷۷۰ ساعت دو بعد از نصف شب روسها دو کشتی نفت انداز پیراز مواد محترقه تهیه دیدند ، این قبیل کشتی در آن عصر که جهازات را از چوب میساختند حکم نوریل اندازهای امروز را داشت ، توپخانه روس هم مشغول باریدن گلوله و بمب شدند چیزی نگذشت که بحریت عثمانی مثل تنوری گذاخته شد که سفاین یکی پس از دیگری در آن مشتمل میگشتند و چون سفاین عثمانی تنگ بهم چسبیده بودند تا صبح از ۵۰ کشتی ده عدد بر روی آب باقی ماند . قریب نه هزار نفر هلاک شد ، بعد از این واقعه ممکن بود که روسها بقسطنطنیه حمله

(۱) - Alexis Orloff

بیرند اما اورلوف باوجود اصرار امیرالبحر انگلیسی الفینستون^(۱) مدتی بتدرید گذرانید، در این مدت توت^(۲) مجال یافته سواحل بوسفور را مستحکم ساخت و حمله باسلامبول را محال نمود.

فردریک شکست پی در پی عثمانی که بفاصله ده روز در چشمه واسمعیل مغلوب گشتند دول را برای تجزیه لهستان مصمم ساخت. غلبه و تقسیم لهستان قشون روس و تسلط بر ایالات رومانی (مولداوی و والاشی) ماری ترز و پسرش ژوزف دوم را سخت باضطراب آورد. ژوزف میخواست تمام سواحل رود دانوب جزو اطریش باشد و سرحد امپراطوری ببحر سیاه برسد و تسلط روسها بر رومانی مانع انجام مقصود او بود.

پس ماری ترز و ژوزف دوم خود را به عثمانی نزدیک کرده و طرح عهدنامه ریختند که روس را اگر چه بجنک هم باشد مجبور بتخلیه ممالک متصرفه نمایند (ژوئیه ۱۷۷۱). این نزدیکی اطریش به عثمانی فردریک دوم را بسیار بوخت انداخت زیرا که بی اندازه مایل بصلح بود و میترسید بواسطه عهدی که با کاترین دوم در ۱۷۶۴ بسته است مجبور شود وارد جنک بزرگی گردد.

اضطراب دیگر فردریک از این راه بود که مبدا روسها و اطریشها باهم ساخته و عثمانی را میان خود قسمت کنند و قوای همسایگان پروس بدرجات افزوده شود و پروس بهمان حال بماند ورشته تعادل دول بضرر او گسیخته گردد. تنها راه دفع این خطر آن بود که روسیه و اطریش خسارت جنک خود را از طریق تقسیم لهستان بدست بیاورند و باین ترتیب نظر بهمسایگی پروس بالهستان سهمی هم باو برسد. فردریک این پیشنهاد را اول بوسیله برادر خود هانری دوپروس بملکه روسیه کرد و بعد جهد بسیار نمود که ماری ترز را هم بقبول آن وادارد. چون این کلام بگوش ماری ترز رسید حس شرافت و غیرت ذاتی او بهیجان آمد و گفت من حاضر نیستم «شریک جنابت آن دو عفريت شوم» و مینویسد: «من این سیاست را نمی فهمم که چون دو دولت بحکم زورمندی خود درصدد خفه کردن دولت بدبخت

(۱) - Elphinstone

(۲) - Tott

بیگناهی برآمدند دولت نالئی هم بنام احتیاط آتیه و رعایت شئون حالیه خود از آن دو دولت ظالم تقلید نموده مرتکب همان ظلم شود « و مکرر میگفت من مصمم هستم که شرافت خود و « احترامات اروپا » را بر باد ندهم .

لکن ژوزف دوم طرفدار پیشنهاد فردریک شد ، ژوزف که باندازه مادر خود ندامت وجدانی و شرم و عزت نفس نداشت میخواست تا میتواند نفع ببرد ، کیسه را پر کند ، پس رفته رفته مادر را موافق کرد . نخست با اصل تقسیم لهستان او را همراه نمود و گفت ممکن است در این حیص و بیص ایالت سیلزی هم بما برگردد زیرا که پادشاه پروس هر گاه دولت اطیش مانع تجزیه لهستان نشود حاضر خواهد بود که سیلزی را پس بدهد پس این پیشنهاد را بفردریک هم عرضه کردند ، چون فردریک از سفیر اطیش این کلام را شنید جستی کرد و گفت : « خیر آقامن قبول ندارم . پایم مبتلا بنقرس است اگر مغزم هم نقرس میداشت شاید این پیشنهادات در من تأثیری میکرد . من در باب لهستان صحبت میکنم و شما از ممالك خود من سخن بمیان میآورید ! »

پس از تردید بسیار و « نوحه سرائی » ییشمار عاقبت در ۱۹ فوریه ۱۷۷۲ ماری ترز مصمم شد و چنین گفت : « باید تدبیر و حسن عمل بخرج داد و برای سود مختصر نام نیک را نباید برباد داد و در پیشگاه عدل الهی و انسانیت خویشتن را نباید شرمسار و محکوم کرد » مقصودش از این عبارت خوش ظاهر این بود که نام نیک و عدالت را نباید برای سود جزئی از دست داد مگر اینکه فایده هنگفتی عاید شود آن وقت جایز است .

معذلك قلباً هم ماری ترز از شرکت در این امر نادم بود و میگفت « شرم دارم که بعد از این واقعه روی خود را برمردم بنمایم . » و به پسر خود نوشته است : « در این مسئله که حقانیت اظهر من الشمس است من بقدری نادم و مضطربم که هیچگاه در عمر نظیر آنرا ندیده ام آیا در معامله ای که شرافت خود را در مقابل مقداری خاک لهستان برباد میدهیم چه سرمشقی بآیندگان خواهیم داد ! » اما فردریک دوم

بهیچوجه نظیر این دغدغه و اضطراب خاطر را احساس نمود و به پرنس هائری از روی استهزا چنین نوشت : « این اقدام موجب اتحاد مذاهب سه گانه کاتولیک و ارتودوکس و کالوینیست خواهد شد زیرا که آن مذاهب مختلفه در سرزمین لهستان تلاقی نموده و توحید می یابند و این اتحاد مذهبی و نصایح عمومی اگر اسباب نجات روح ما نشود البته منجر بخیر و سعادت ممالك ما خواهد گردید . »

اولین قرارداد تقسیم در سن پترزبورگ بتاريخ ۲۷ ژوئیه ۱۷۷۲
 با امضا رسید ، تقسیم کنندگان « بنام مقدس اقا نیم ثلاثه ...
 قرارداد تقسیم و محض حفظ مملکت لهستان از فساد و انحلال کلی ، بترتیب ذیل کشور لهستان را میان خود بخش نمودند : ماری ترز کنت نشین زپس و کالیسیرا با ۲۶۰۰،۰۰۰ سکنه و فردریک دوم پروس لهستان را با استثنای داتریک و تورن با ۷۰۰،۰۰۰ جمعیت و کاترین دوم قسمتی از لیتوانی واقع در ساحل رود دونا و دنپیر را با ۱۶۰۰،۰۰۰ سکنه تصرف کردند .

متحدین دیت لهستان را مجبور بتصویب این قرارداد نمودند ، مجلس مزبور یکسال مقاومت کرد ، عاقبت قشون روس و پروس و اطریش جمیع ایالات را فرو گرفت و مجلس را در ورشو بمحاصره افکند . شاه و دیت ناچار قرارداد را امضا کردند و متمهّد شدند که طرز حکومت و تشکیلات سیاسی لهستان را کما کان باقی گذارند بموجب همین مادهّ اخیر بیست سال بعد دولّ متّحده بهانه پیدا کرده جنایت را کاملاً بانجام رسانیده و لهستان را بالقطع تقسیم نمودند .

صلح قینارجی چون کار لهستان باین منوال خاتمه یافت عثمانی عطف توجه صلح قینارجی کردند ، قشون روس از دانونب گذشته و در خاک بلغار تر کتازی مینمود . اطریش در این موقع بعنوان میانجی وارد عرصه شد ، روس و عثمانی در شهر کوچک قینارجی در حوالی سیلیستری (بلغارستان) صلح کردند (۲۱ ژوئیه ۱۷۷۴) . روسیه از جمیع اراضی متصرفی خود صرف نظر نمود باستثنای آرزوف . شبه جزیره کریمه از امپراطوری عثمانی مجزّی و مستقل گردید و سلطان متمهّد

شد که همواره در حفظ عیسویان و صیانت کلیساها بذل مساعدت نماید و اقدامات دولت روسیه را که در حق سکنه ارتودوکس ایالات رومانی یا درباره کلیسای یونانی بعمل میآورد بحسن قبول استقبال کند. این مقررات اخیر که تحت ماده ۸۷ مندرج شد اهمیت فوق العاده در سیاست اروپای شرقی داشت. در نظر اقوام مسیحی خاك عثمانی که از قرن شانزدهم بپعد مملوك مسلمانان محسوب میشدند دولت روسیه حامی طبیعی و منجی آینده بشمار آمد. همگی روی نیاز بسمت روسیه کردند و امید بآن دولت بستند. بموجب قرارداد قینارجی روسیه مکرر در سیاست عثمانی دخالت کرد و از این تاریخ نفوذ آن دولت در بالکان شروع شد و در قرن نوزدهم آثار غریب از آن ظاهر گردید.

اما اطیش حق میانجیگری خود را بطریق ذیل از سلطان عثمانی دریافت کرد و ناحیه بوکوفین را که جزو ایالت رومانی و در جنوب گالیسی واقع است متصرف شد و بدون انداختن يك توپ بیش از سایر دول باو رسید.

طرح ریزی بعقیده کاترین دوم قرارداد قینارجی بمنزله تنفس و توفی
بود که روسیه در سر خود بجانب دریای سیاه و بسفور مینمود.
تجزیه عثمانی باعتقاد ژوزف دوم موضوع ناحیه بوکوفین چون در متن قرارداد
قینارجی قید نشده و با اصطلاح در ضمن عقد خارجی صورت گرفته عثمانیان حتی الامکان
در عمل آنرا باطیش و اگذار نخواهند کرد و این تعلل عثمانیان را میخواست بهانه
ساخته «بلغراد و قسمتی از ایالت بوسنی را در جیب خود جای دهد.» این اشتراك
منافع کاترین و ژوزف را بهم نزدیک کرد.

پس از ملاقات در سن پترزبورگ ۱۷۸۰ سلاطین مذکور در آوریل و مه ۱۷۸۱ عقد اتحاد بسته و بنا بر اصطلاح خودشان «قرارداد بزرگ یونانی» یعنی طرح تجزیه عثمانی را منعقد ساختند. بنابراین قرارداد متصرفات عثمانی در ساحل دیستربروسیه تعلق میگرفت بعلاوه یکی دوجزیره در دریای مجمع الجزایر و اطیش هم تمام ممالکی که شصت سال قبل بموجب عهد نامه یوجاروات (۱۷۱۸)

باو متعلق شده بود بتصرف میآورد یعنی قسمتی از والاشی نآلوتا در ساحل ایمن رود دانوب - بلگراد و شمال صربستان و بوسنی - و نیز مقرر شد که مولداوی و والاشی را مملکت خاصی قرار داده و تحت حمایت اطیش بگذارند (این مملکت جدید درست مطابق خاک رومانی در ۱۹۱۴ بود) باقی ممالك عثمانی از قبیل بلغارستان و روملی و مقدونیه و یونان مملکتی میشد که بابتختن اسلامبول بود و تحت الحمايه روسیه میگردد و قرار گذاشتند که دول فرانسه و انگلیس و اسپانیا هم هر قسم بخواهند متصرفات عثمانی را در آسیا و افریقا فیما بین خود منقسم سازند و ظاهراً بنا بود مصر نصیب فرانسه شود .

این طرح بمقام عمل نیامد ، ورژن بر بعضی ازین مقررات استحضار یافت و وزیر لوی شانزدهم را واداشت که در مصالحه با انگلستان شتاب نمایند تا هر چه زودتر فرانسه از جنگ امریکا آسوده شده و در صورت لزوم بتواند امپراطوری عثمانی را در مقابل تطاول روس و اطیش حفظ کند . معدلك کاترین از خیال خود منصرف نمیشد ، در سال ۱۷۸۷ شبه جزیره کریمه را بروسیه ملحق ساخت . در مسافرت پریهاو و پریغوغائی کاترین بایالات جنوبی روسیه کرد و تاسباستوپول پیش آمد طاق نصرت هائی که در معبر او بر افراشتند که در روی آنها عبارت « طریق مملکت بیزانس » نقش شده بود (اشاره بدولت قدیم بیزانس است که روسیه میخواست مجدداً در عثمانی قائم ساخته و خود سرپرست آن گردد) کاترین در این سفر مجدداً با ژوزف دوم ملاقات کرد .

جنگ عثمانیها در مقابل این نظاهرات خشم انگیز اعلان جنگ دادند (۱۶ اوت ۱۷۸۷) . ابتدا در چند محل بر قشون اطیش عبور کرده در ایالت تمسوار ترک تازی نمودند (اوت - سپتامبر ۱۷۸۸) لکن روسها در مصب رود بوک در دریای سیاه بحریه عثمانی را درهم شکسته و بحمله حصن حصین اونچا کف را تسخیر نمودند (۱۷ دسامبر ۱۷۸۸) . بعد از چندی اطیشی ها

انتقام خود را گرفته بلغراد را متصرف شدند (اکتبر ۱۷۹۰). روسها بوکارتس و سوورف (۱) را مستخر ساخته بیک حمله شهر اسمعیل را گرفته بیست و شش هزار نفر از قشون عثمانی را کشته و معبر رود دانوب را باختیار خود آوردند.

این فتوحات برای روس و اطیش چندان مفید نیفتاد زیرا که انگلستان و پروس را بهم نزدیک کرد. پروس مثل همیشه از توسعه و ترقی ممالك همجوار بیم داشت بلکه بر همسایگان حسد میبرد. این دودولت پادشاه سوئد گوستاو سوم را تحریک کردند که بایالت فنلاند روسیه هجوم کرد و نزدیک شد که سن پترزبورگ را بچنگ آورد (ژوئیه ۱۷۸۸) و پروس هم ملیون لهستان را بر ضد روسیه بهیجان آورد و حس ملی آنان را تحریک نمود.

اما انقلاب فرانسه که در این هنگام مشتعل شد تمام نقشه ها و قرارداد ها را بهم زد. گوستاو سوم برای اینکه از جنگ فارغ شده و بتواند بکمک لوی شانزدهم بیاید باروسیه صلح کرد (۱۷۹۰). اطیش هم که از رفتار دولت پروس و شورش رعایای بلژیک بیمناک شده بود با عثمانی درسیستوا (۲) صلح نمود (۱۴ اوت ۱۷۹۱) علت هيجان اهالی بلژیک تغییرات و بدعتهائی که ژوزف دوم در آن مملکت معمول داشت (۳). کاترین هم در زاسی با عثمانی مصالحه نمود (۹ ژانویه ۱۷۹۲) و بتصرف قلعه اوچاکف اکتفا کرده تمام همت خود را بجانب اوضاع لهستان معطوف ساخت و در نتیجه اراضی و نواحی وسیعه نصیب او گردید.

تجزیه سال ۱۷۷۲ اکثر نجبای لهستان را آگاه ساخت که دو مین
باید تشکیلات مملکت عوض شود و مجلس دیت محض اجرای تقسیم لهستان
این قبیل تغییرات اساسی در سنه ۱۷۸۸ خود را مجلس مؤسسان معرفی کرد. فردریک گیوم ثانی جانشین فردریک دوم هم این منظور را تقویت نمود و دیت را نوید داد که اگر لازم باشد قشون پروس را برای حفظ اصلاح طلبان بلهستان خواهد فرستاد. بعد از دو سال کوشش دیت در ۱۷۹۱

(۱) - Souvorof (۲) - Sistova

(۳) - بصفحه ۱۴۰ رجوع شود

قانون اساسی را با انجام رسانید و دولت لهستان را حکومت مطلقه موروثی و متمرکز ساخت و علت الملل ضعف و ناتوانی را که حق اعتراض یا لیبروم و توی نمایندگان بود ملغی ساخته و مقدمات تدارك شصت هزار لشکر را فراهم گردانید .

کاترین معترض شد و بموجب قرارداد ۱۷۷۲ بخاک لهستان لشکر کشید ، چون اهل لهستان بفردريك گيوم متوسل شدند پادشاه پروس با کاترین اظهار موافقت نمود زیرا که از اهل لهستان رشوه و تقدیمی که انتظار داشت دریافت نکرده بود . مقصودش از ابراز همراهی و مساعدت در سابق این بود که متجانباً صاحب اراضی مصب رود ویستول و قلعه دانزیک شود اما دیت تقاضای او را رسماً رد کرد (۲۳ مه ۱۷۹۱) .

لهستانی ها از دو جانب با قشون روس و پروس مواجه شدند و جمعی از هموطنانشان که از روی جهالت خود را طرفدار آزادی مشثوم و بی اساس سابق معرفی میکردند بمهاجین کمک کرده و برای احیای طرز حکومت قدیم اتحادیه تارگووینز (۱) را تشکیل دادند (مه ۱۷۹۲) . در نتیجه چون سال ۱۷۹۳ فرا رسید باردیگر لهستان میان روس و پروس تقسیم شد ، تورن و دانزیک بیروس رسید و قسمت اعظم ایالت لیتوانی نصیب روسیه گردید .

برای اینکه تقسیم دوم را نیز صورت قانونی بدهند روسیه و پروس اتحادیه تارگووینز را مجبور بتصدیق و امضای تقسیم نامه کردند و مجلس دیت مرگب از نمایندگان این فرقه تشکیل شد . نمایندگان از این تکلیف مالایطاق بدشست افتادند ، سربازان روس مجلس را محاصره کردند و توپها را بجانب محل جلسه استوار نمودند معذلك نمایندگان بیست روز تمام مقاومت ورزیدند . محاصرین راه آذوقه را بر وکلا بسته و آنها را در فشار گرسنگی افکندند ، عاقبت در شب ۱۳ ژوئیه بمباندازان روس بمجلس هجوم آوردند و یکی از صاحبمنصبان فریاد زد : « آیا دیت قرارداد را امضا میکند یا نه ؟ » هیچکس جواب نداد . روسها این سکوت را موجب رضا شمردند .

سو مین چند ماه بعد وطنخواهان در کراکوی شورش کرده و اسلحه برداشتند (۲۴ مارس ۱۷۹۴)، در این دفعه دهقانان بحماییت تقسیم لهستان اشراف و نجبا برخاستند و داسهای زراعتی را برداشته بدشمن روی آوردند. رئیس شورشیان کوسیوسکو^(۱) بود از صاحبمنصبانی که در امریکا با اتفاق لافایت فرانسوی داد شجاعت داده و شهرت بزرگ یافته بود. سه لشکر از روسیه و پروس و اطریش بر لهستان هجوم آورد. جنگ سه ماه دوام یافت و عاقبت کوسیوسکو در ماسی جوبنر^(۲) شکست سختی خورد (۱۰ اکتبر ۱۸۹۴) چون روسها بسر داری سووروف قصبه پراگارا در نزدیکی ورشو بحمله گرفتند و دوازده هزار نفر را بقتل رسانیدند جنگ خاموش شد (۴ نوامبر ۱۷۹۴).

در اینوقت بار سوّم لهستان تجزیه شد و سرتاسر آن مملکت میان سه دولت مزبور تقسیم گردید، پروس شهر ورشو را بخاک خود ملحق ساخت و روسیه بقیّة السیف ولایت لیتوانی را گرفته و اطریش کراکوی را ضمیمه مملکت خود نمود (۲۴ اکتبر ۱۷۹۵ - ۳ ژانویه).

نتایج بطوری که بعد خواهیم دید^(۳) تجزیه لهستان از لحاظ سیاست فرانسه اهمیتی زایدالوصف داشت زیرا که سه دولت بزرگ تقسیم لهستان شمالی مشغول و سرگرم این تقسیم شده و مجال دادند که انقلاب کبیر فرانسه قوّت یافته و در اروپا منتشر گردد. نتیجه دیگر این بود که دول روسیه و پروس و اطریش که شرکای جرم بودند بایکدیگر متحد شده و اتحادیه دول ثلاثه را تشکیل دادند. این اتحادیه درمذب امپراطوری ناپلئون سختترین دشمن فرانسه محسوب میشد و چون در سنه ۱۸۱۵ ناپلئون مغلوب گردید این اتحادیه بر اروپا تسلط کامل یافت. بعد از آن تاریخ اتحاد مزبور کرا را منحل و باز پیوسته گردید تا سنه ۱۸۷۸ که بکلی منحل گردید.

(۱) - Kosciusko

(۲) - Meciejovitz

(۳) - بفصل یازدهم کتاب رجوع شود

فصل دهم

صفات عامه قرن هیجدهم

جامعه فرانسه - محافل - مصادر امور مالیه - صنایع - علوم ادبیات - افکار فلسفی و اقتصادی «استبداد منور» اداره نظار

جامعه فرانسه در قرن هیجدهم با قرن هفدهم تفاوتی نداشت و بسه طبقه تقسیم میشد: دو طبقه ممتاز یعنی روحانیون و نجبا و یکی غیر ممتاز یعنی رعایا و سنگینی بار بالتمام بر این طبقه ستم وارد میشد. در عهد لوی پانزدهم هیچوجه تغییری در این طبقه بندی رخ نداد فقط باید گفت که بعد از مساعی لاس در اصلاح امور مالیه صنف جدیدی در پاریس روی کار آمد که آنان را ارباب مالیات یا مستوفیان باید نامید و این صنف تشکیل میشد از تحصیلداران بزرگ مالیات غیر مستقیم و مستأجرین جزء و کل مالیاتهای مختلف و صرافان. این صنف در پاریس اهمیت خاصی یافت.

اگرچه در خارج اوضاع اجتماعی هیچوجه تغییری نکرد معذک طرز فکر مردم تبدل و تحوّل عمیقی یافت. حکما و علمای اقتصاد مثل مونتسکیو، ولتر، روسو و مؤلفین دایرة المعارف از قبیل دالامبر و دیدرو مفاهیم جدید آزادی و عدم تعصب دینی و مساوات را منتشر ساخته و اصولاً عیوب و نقایص حکومت مطلقه را اثبات نمودند و وقایع و اعمال حکومت مزبورهم مؤید نظر فلاسفه بود. آثار این نویسندگان و افعال ادارات تابعه پادشاه مقدمات انقلاب ۱۷۸۹ را فراهم میساخت

I

اوضاع اجتماعی فرانسه - محافل - عمال مالیات - صنایع - علوم

وضع دهقانان اکثر مملکت فرانسه قریب هفت هشت ماهالی در خارج شهر میزیستند، راجع بوضع زندگانی سکنه و دهات و مزارع فرانسه در قرن

هیچ‌دم نمیتوان نظر جامع و دقیقی اظهار داشت زیرا که جهت جامعه که بتوان انتزاع کلیت از آن نمود در بین نبود، در هر ناحیه قسمی و در هر بلوک طوری بود، مثلاً در ایالات فلاندر وارتوا و نورماندی و آلزاس و روسیون و دشت لیمانی در اُورنی زراعت کامل میشد و روستائیان تا اندازه‌ای در خصب نعمت می‌زیستند. اما بقیه ایالت اُورنی و لیموزن و پریگور و گاسکونی و برتانی و غیره عبارت بود از اراضی لم یزرع و بایر که سکنه آنها در کمال فقر زندگی کرده و جز شاه‌بلوط یا چغندر یا یونجه و گندم سیاه غذایی نداشتند و در بعضی نقاط این قوت لایموت هم همیشه بدست نمی‌آمد. در ایالت اُورنی در سال ۱۷۴۰ بنا بر قول ماسیون کشیش کلرمون اکثر دهقانان در نهایت پریشانی بودند نصف سال نان جو هم بدست نمی‌آوردند، در خانه آنها اثاث‌الیهت یافت نمیشد، خانه‌های دهات مثل قرون وسطی در اطراف کلیساهای کوچکی دایره‌وار ساخته شده و قبرستانی آنها احاطه میکرد و دیوار آنها از چینه و گل بنا میشد. لکن استثنائاً در بعضی نقاط عمارات سنگی هم بنظر میرسید. در این ابنیه در و پنجره کمتر می‌ساختند و اگر مخرجی باز میکردند دری محکم و بی منفذ بر آن نصب مینمودند. شیشه مرسوم نبود و جز و اشیای تجلی منزل توانگران محسوب میگردید. در بعضی کلبه‌های دهقانی اثاثیه بقدری ساده و ابتدائی بود که شخص گمان میکرد در قرون وسطی زندگی میکند. کف اتاق را بجای چوب از گل فرش میکردند و ظرف را غالباً از چوب می‌تراشیدند اما در برخی نقاط عمارات عالیّه دیده میشد که کف اتاقها را از چوب یا آجر و سنگ مغروش ساخته و تخت خواب و نیمکت و میز و صندلی و کنجه و قفسه و دولاچه بر از ظروف چینی یا هموار گذاشته بودند. در این نواحی روستائیان لباس ماهوت می‌پوشیدند و زنان در ایام مهمانی و اعیاد البسه فاخره در بر میکردند. بعکس سایر نقاط که رعایا زمستان و تابستان جز یکدست لباس ژنده از پارچه درشت در بر نداشتند و فقط در زمستان کفشی چوبی بپا میکردند. در موقع زراعت پارا تا از انور به‌هنه مینمودند و بقدری ناتمیز و کشیف بودند که یکی از سیاحان انگلیسی آرتور یانک در سده

۱۷۸۸ آنها را « مزبله متحرک » نام نهاده است و در بعضی ایالات هنگام عید نوئل هیچ دهقانی نبود که هر سال لاقول خوکى قربان نکنند و در ایالات دیگر اشخاصی که در ظرف سال بخوردن گوشت موافق میشدند و حتی در مواقع عیدهم دستشان بگوشت میرسید انگشت شمار بودند .

من حیث المجموع اگر احوال رعایای فرانسه را ملاحظه کنیم می بینیم در عهد لوی پانزدهم بهتر از دوره لوی چهاردهم بوده اند . معذک در نصف اول قرن هیجدهم مکرر قحط و غلارخ داد . از ۱۷۲۳ تا ۱۷۵۶ که سی و سه سال میشود نه مرتبه قحطی بزرگ واقع شده که اگر چه در فرانسه عام نبود ولی ایالات کثیره را فرو گرفت ایالت اُورنی سه سال پی در پی دچار قحطی شد . بقول دارژان سون در ایالات من وشارتر واورلئان « مردم قوتشان گیاه بود و مثل مکس کرده میزدند » در سال ۱۷۷۰ ایالت اُورنی بار دیگر گرفتار قحطی شد و موتیون ناظر ایالت مزبور شرحی نظیر گفتار دارژان سون در این باب نوشته است .

معذک بعد از ۱۷۶۰ وضع دهقانان رو به بهبودی نهاد ، جمعیت زراعت فرانسه که از اوایل قرن هیجدهم رو با افزایش داشت در ظرف سی سال (۱۷۶۰-۱۷۸۹) از هفده به بیست و پنج میلیون رسید . قیمت غلات تغییر کرد و نرخ ترقی نمود ، مردم بزراعت مایل شدند و برخی از نجبا و اعیان بزرگ در دهات خود ساکن شدند و مراقب زراعت گشتند و نسبت بکار دهقانان و حیات برزیگران تعلق خاطر پیدا کردند . در چندین ایالت بنا بر امر ناظر کل مالیات برتن^(۱) (۱۷۵۹) تحصیلداران و نظار ایالات امور فلاحتی را بمسابقه گذاشته و تشویقات فوق العاده کرده اند و حتی محلی هم برای تعلیم فلاحت ترتیب دادند . پارمانتیه^(۲) زراعت سیب زمینی را رواج میبخشید و این محصول مکرر دهقانان را از چنگال قحط نجات داد . معذک اراضی محصول بسیار نمیآورد زیرا که احشام در دهات زیاد نبود و دهقانان نمیتوانستند کود کافی تهیه کرده زمین را

(۱) - Bertin

(۲) - Parmentier

رشته بدهند. ابزار و اسباب کار قدیمی و ناقص بود، گاو آهن که عبارت از قطعه چوبی بود پوشیده از لوح آهن آنقدر قوت نداشت که زمین را شیار نماید. از طرفی هم وسایط نقلیه برای حمل محصولات وجود نداشت اگرچه در سرتاسر خاک فرانسه شوارع بزرگ بود و در عهد لوی پانزدهم قریب بیست هزار کیلومتر راه ساختند لکن از قریه بقریه دیگر جز طرق باریک وجود نداشت که باندک بارانی از حیز انتفاع خارج میشد و عبور و مرور از آنها امکان نداشت.

از طرف دیگر دهقانان از مالیات جدید ترسیده و چندان اهمیتی در بهبودی زراعت خود نداشتند زیرا که تا اولیای دولت میشنیدند که فلان ناحیه قدری از صعوبت خارج شده و فراخی یافته است فوراً مالیاتی جدید وضع میکردند. دارژانسون حکایت میکند که «یکی از مأمورین مالیه به دهی که خانه ییلاقی من آنجاست آمد و اظهار داشت که باید بر مالیات این ده افزود زیرا که دهقانان قریه در آن دیده و در مدخل بعضی خانها پر مرغ مشاهده کرده است.» آدام اسمیت^(۱) که از علمای اقتصادی بزرگ انگلستان است در ۱۷۶۴ گردش در خاک فرانسه نموده و چنین مینویسد: «دهقانان از بیم آنکه مبادا آنها را قوی دانسته و محکوم بمالیات جدیدی کنند در نمایش فقر خود مبالغه نموده و هنگام زراعت بدترین و سست ترین اسباب شیار را بکار میبرند که دلیل بی چیزی آنان باشد» اما بمحض اینکه موقع وضع مالیات میگنشت روستائیان بسرعت و شدت هر چه تمامتر بکار میپرداختند. لوی شانزدهم چون در سال ۱۷۷۶ مقرر داشت که هر قدر از اراضی لم یزرع و باتلاقی شیار شود تا ۱۵ سال از پرداخت مالیات معاف خواهند بود، رعایای ایالات فقیر بیش از دویست هزار هکتار زمین را قابل زراعت کردند.

مجموع سکنه بلاد از سه میلیون تجاوز نمیکرد یعنی یک ثمن
شهرها
کل جمعیت فرانسه، اما امروز بیش از سه ثمن در شهر منزل دارند. علت آن بود که صنایع و کارخانه ها وسعتی نداشت و مثل امروز هزاران هزار

(۱) - Adam Smith

صحرائشینان را برای عملگی بشهر نمیکشید.

سکنه شهر عبارت بودند از نجبا که در عمارات شهری خود منزل داشتند و دیگر مایل بسکونت در قلعه‌های کهنه و ناراحت خود نبودند و کسبه و توانگران که از عواید خود معاش میکردند و صاحبمنصبان یعنی عمال دولتی و قضا و تجار و صنعتگران و پیشه‌ورانی که مصنوعات آنها از ملزومات روزانه مردم محسوب میکردید مثل خباز و قصاب و خیاط و بنا و تجار و قفل‌ساز و غیره.

جمعیت شهرها نسبتاً بسیار کم بود، پاریس که سواد اعظم محسوب میشد در سال (۱۷۵۰) ۶۰۰،۰۰۰ سکنه داشت و در ایام انقلاب پنجاه هزار بر آن افزوده گشت. شهر لیون که بواسطه صنعت ابریشم بعد از پاریس بزرگترین بلاد فرانسه بود صد هزار نفر بیش نداشت، جمعیت بلاد عظیمه دیگر مثل بنادر ماری و بور دو و نات و روان و هاور از ۵۰،۰۰۰ هزار تجاوز نمینمود. بعد از بنادر مذکوره مهمترین بلاد کرسیهای ایالات بود که پارلمانهای ولایات در آنجا منعقد میگشت مثل متز و استراسبورگ و نالسی و دیژون و کائین ورن و کلرمون و تولوز و مون پلیه و غیره.

اغلب این شهرها وسعت یافته و رو بتغییر نهادند، خندق‌های قدیم را انباشته و خیابانهای مشجر ساختند. در ردیف محلات قدیمه و کوچه‌های کج و تنگ یادگار قرون وسطی محلات جدیده دارای معابر وسیعه و عمارات عظیمه بسبک تازه و ترتیب خاص تدارک گردید. نالسی که پانخت استانیسلاس لکزینسکی بود و همچنین رنس و بور دو و نات و غیره ابنیه‌ای دارند که هنوز هم از ترقیات آن ایام حکایت میکند.

در پاریس بیش از سایر بلاد تغییرات بعمل آمد. از باستیل تا پاریس میدان سنت هونوره خندقهای قدیم را انباشته و خیابانهای بزرگ که هنوز هم باقی است ساختند. این خیابانهای مشجر دارای دکان‌های شیرینی فروشی و رستوران و بازیگر خانه شدند و قهوه‌خانه‌های مجلل که غالباً نوای ساز و آواز از آنها بلند بود تفرجگاه مطلوب اهالی پاریس گردید. قهوه‌خانه‌های

آن زمان که شبیه باطوق چای خوری امروزه اروپائیان است در آن عهد تازگی داشت. اگرچه شراب و سایر مسکرات در آن فروخته نمیشد مردم بقدری بآنها اقبال نمودند که از ۱۷۲۳ تا ۱۷۸۸ عده آنها از چهار صد باب بیک هزار و هشتصد رسید. در منتهی الیه خیابانها کوچه شاه و میدان لوی پانزدهم که اکنون بمیدان کنسرد معروف است ساخته شد و کابریل دو هتل با ستونهای بسیار در آن بنا گذاشت باغ پاله رویال که ملك دوک دورلثان بود دارای ساباط و دگا کین بسیار قشنگ شد و جوانان و ظرفای شهر آنجا را وعده گاه قرار دادند و در مرکز پاله رویال قهوه خانه معروف روتوند^(۱) مرکز نویسندگان و ارباب قلم محسوب گردید. بعضی از شاهزادگان بزرگ و مستوفیان توانگر قصورعالیه بنا نهادند مثل عمارت بیرون و عمارت روهان و عمارت سوبیز^(۲) که امروز محل ضبط ملی شده است.

اما مرکز شهر تادیرزمانی بحال قدیم باقی ماند، قبرستان ایتوسان که درحوالی بازار بود تا ۱۷۸۶ دیده میشد. تا زمان انقلاب کبیرخانه های بسیار در روی پلها باقی بود، در وسط کوچه های تنگ و تاریک بجای مجاری زیر زمینی کنونی برای دفع کثافات و فضولات شهر نهرهای سرکشاده بنظر میرسید، پیاده رو وجود نداشت، در کنار دیوارها سنگهای بزرگ گذاشته بودند که پیادگان هروقت کالسکه میگذرد خود را به پناه آن بکشند و از چرخ کالسکه در امان باشند.

معدلك ترقی روزافزون بود، در دوانتهای کوچه اسم کوچه را درسنگ کنده و نصب کرده و خانه هارا نمره زدند. در شب چراغهای نفتی که بوسیله طناب میآویختند روشن شده و از فواصل بعیده جزئی روشنائی پیش پای عابرین میافکند. بعد از خروج از ثباتر یا قهوه خانه شخص با چندشاهی وسیله نقلیه از قبیل کالسکه و غیره بدست میآورد، یکی از اهالی پاریس چندین قوطی در معابر نصب کرده و مراسلات شهری را روزی سه مرتبه بوسیله قراشان خود توزیع مینمود، این مؤسسه را پست کوچک مینامیدند. هیچ شهری باندازه پاریس آمدورفت و هیاهو و جنجال

(۱) - Rotonde

(۲) - Biron, Rohan, Soubise

نداشت، در کوچه‌ها دوره کردها و کسبه طواف نموده و بفریاد بلند متاع خود را میفروختند. سبب زمینی فروش، بستنی فروش و آب کش و غیر ذلك باقسام و اطوار مختلفه بانگ میزدند و هر يك بنحوی امتعه خود را وصف نموده و بفروش می‌رسانیدند. اهالی شاد و خندان و بسیار مؤدب بودند بحدی که خارجیان از فرط ادب اهل پاریس در عجب می‌ماندند.

نویسندگان در قرن هیجدهم دو طبقه جدید مقامی ارجند در هیئت جامعه حائز شدند یکی نویسندگان و دیگر مستوفیان. طبقات مختلفه و اصناف متباینه اهالی که جهت جامعه نداشتند از حیث اشتراك در مسائل ادبی کم کم بهم نزدیک شدند و مردمان گوناگون از هر حرفه و پیشه و هر طبقه و هرزی بایکدیگر رابطه یافتند مثل درباریان و نجبا و عمال دولت و ارباب سیف و قلم و مستوفیان و توانگران (بورژوا) و فلاسفه و علمای اقتصاد و دانشمندان و صنعتگران و غیره بطوری که از مجموع آنها يك طبقه مخصوص بنام منورین یا متفکرین پیداشد که احترام فضل و هنر تا اندازه‌ای حدود و امتیازات طبقاتی سابق را معو و زایل نمود. در میان این جمع ادبا و متفکران درجه اولی مهمترین مقام را حائز شدند. تفاوت میان نویسندگان قرن هفدهم و قرن هیجدهم آنکه آنان بیشتر در پی زینت الفاظ و تعبیرات لطیفه ادبی بودند و اینان قوای خویش را مصروف بحث در مسائل عمومی و مابه‌الابتلائی جمهور خلق میکردند و در مطالبی قلمفرسائی مینمودند که افکار عامه را بهیجان آورد مثلاً مطالب کلیته‌ای که قرن‌ها اساس حیات اجتماعی بشمار می‌آمد از قبیل مسائل اخلاقی و سیاسی و اجتماعی. مرکز این طبقه از دانشمندان پاریس بود لکن در کرسی ولایات نیز اعضائی داشتند که در اکادمی‌های محلی حضور بهم می‌رسانیدند و این اکادمی‌ها کانون علم و فضل محسوب میشدند.

متصدیان امور مالی نفوذ علمای ثروت و اقتصادم کمتر از ادبا و فلاسفه بود بلکه افکار آنان تازه‌تر از گفتار حکما بنظر می‌آمد. متصدیان امور مالی در عهدلوی چهاردهم نیز بسیار بودند که بعنوان دلالی

یا اجاره و استجاره منابع عایدات مملکت دست در کار بودند و با فروش مشاغل و مقامات دولتی یا معاملات در مالیاتهای غیرمستقیم ثروت هنگفتی فراهم میآوردند و چون این طبقه پست تدریجاً بعلت تمول وارد طبقات عالیه شده و با نجبا وصلت میکردند طرف بغض و کینه عامه قرار گرفته بودند. وضع و شریف متقاوبا این اشخاص نودولت دشمن بودند و چون غالباً در زمان سابق سمت ملازمت و نوکری داشتند این منشأ خسیس را تنگ و عار آنان میدانستند و بنا بر قول و بان این اشخاص را «زالوهای خونخوار مملکت» میگفتند. در ربع اول قرن هجدهم زحماتی که لاس برای احیای اقتصادیات و مالیه مملکت فرانسه کشید مراکز تمول را تغییر داد یعنی بسیاری از متمولین را فقیر و جمعی از بینوایان را ثروتمند کرد و متصدیان امور مالی هم بیش از پیش مورد توجه طبقات عالیه شده و دختران خود را بنجبا دادند زیرا که نجبا و اعیان میخواستند باینوسیله مواجب و مستمری دیوانی خود را تثبیت و احیا کنند. کم کم مردمانیکه از خانوادههای قدیم و نجیب بودند وارد صنف عمال مالیه شدند و حتی نجبای درجه اولی که نام نیک و شرافت موروث داشتند در زمره مأمورین مالیه داخل گشتند و ثروت خود را در طرق پسندیده بکار بردند. این وقایع حسن ظن طبقه منوره را نسبت بمتصدیان مالیه خاصه مهمترین صنف آنها که وزرا (بمعنی مستوفیان کل ایالات) بودند و حق افزودن و کاستن مالیات را داشتند.

مأمورین مالیه که عده آنها روز بروز زیاد میشد در میان خود
عمال
مراستی داشتند. بالاتر از همه مستوفیان بزرگ (وزرا) بودند
بزرگ مالیه
و مادون آنان معاونین مستوفیان و دلالان کل و دلالان جزء
و تحصیلداران و پیشکاران و امناء بودند که جمعاً در تمام فرانسه عده آنها بسیصد
هزار نفر بالغ میشد. مستوفیان درجه اول را کلردینال و دولوری «ستونهای ملک»
لقب داده بود و مردم آنان را غارتگران ملک میخواندند (بنا بر تشابهی که میان
لغت ستون و غارتگر در زبان فرانسه است) در ۱۷۷۶ چهل تن از این مستوفیان

اتحادیه‌ای تشکیل دادند و بعد عده آنها بهشت رسید. وصول مالیاتهای غیرمستقیم و حقوق کمرکی و عایدات فروش نمک و توتون و رسوم مسکرات و اوراق قمار و غیره با این اتحادیه بود. از این مهربندی منفعت میبردند که نخست در سال ۱۷۲۶ مبلغ پنجاه و پنج میلیون مال الاجاره بدولت میبرداختند و در سنه ۱۷۵۵ پذیرفتند که صدوده میلیون تأدیه کنند، در آغاز انقلاب این مبلغ یکصد و هشتاد میلیون هم رسید. بعضی از این مستوفیان صاحب ثروت هنگفت شدند که آنوقت در انتظار بسیار گزاف مینمود. دوفر دارای سی و سه میلیون شدند که امروز معادل ۲۵۰ میلیون است. بالطبع زندگی خیلی عالی و تجمل فوق العاده مثل شاهزادگان بسیار بزرگ داشتند. عمارات عالی و قصور مزینه میساختند و آثار صنعتی گرانها در خانه خود گرد میآوردند و تالارهای مخصوص مزین بنقاشی و غیره میبرداختند که با اصطلاح آن زمان «کابینه» مینامیدند. صنعتگرانرا تشویق و ترغیب میکردند و خود را محور صنایع و آداب معرفی مینمودند (مثل سرافان فلورانس در دوره تجدد بزرگ اوایل قرون جدید). مثلاً یکی از مستوفیان کروزا نام (۱) و اتو (۲) نقاش را که در ابتدای کار خود بود تشویق بسیار نمود. اطاقها و مخازن خود را که بیش از چهار صد پده نقاشی از استادان بزرگ مثل روبن (۳) و تی تی (۴) و واندیک (۵) و ورونز (۶) در آن بود با اختیار آن نقاش جوان گذاشت، همچنین دیگری از این رجال مالیه موسوم به هلوتیوس (۷) پسر یکی از اطبای مشهور که مادموازل دولینویل (۸) از اهل لورن و از منسوبان امپراطور فراسوای اول را بزنی گرفته بود سالی سیصد هزار لیره به صنعتگران و ادبا صله و انعام میداد و اطاق زن او را که انجمن فضا بود در آن زمان «مجلس عمومی فلاسفه اروپا» میخواندند. خود هلوتیوس هم چیز مینوشت کتاب او را که موسوم به «روح بود» چون از عقاید مادیون حکایت مینمود با مر پارلمان در سال ۱۷۵۹ یک نفر دژخیم در آتش افکند. لا ووازیه که موجد علم شیمی جدید است از زمره این رجال بزرگ مالیه محسوب میگردد.

(۱) - Crozat (۲) - Watteau (۳) - Rubens (۴) - Titien (۵) - Van Dych
(۶) - Veronèse (۷) - Helvétius (۸) - Mille de Ligniville

مستوفیان بقدری اهمیت حاصل کردند که شاه نه فقط خود را در امور مالی بآنها محتاج میدید بلکه گاهی آنان را مأمور وزارت مالیه یا وزارت داخله هم میکرد. یکی از سرآفان موسوم به یاری دوزنی مأمور شد که بعد از ورشکست لاس محاسبات او را تصفیه کند و آخرین وزیر پادشاه که قبول عامه داشت و میتوان گفت که بواسطه همین قبول عام در ژوئیه ۱۷۸۹ خاک مذلت و سوگواری بر سر سلطنت استبدادی فرانسه ریخت نکرد^(۱) بود که از جمله سرآفان بشمار میآید^(۲).

کلوب مجامع ادبی و صنعتی که در منازل اعیان تشکیل مییافت موجب تشدید روابط نجبا و نویسندگان و صنعتگران و مستوفیان آتروسول^(۳) گردید. این مجامع یا سالون که از مختصات قرن هیجدهم بنظر میآید از مختصرات این قرن نیست بلکه در قرن هفدهم مجامع مهمی در خانه رامبوه و غیره تشکیل مییافت. این انجمنها موضوع بحث مختلف داشتند، در انجمن نسوان مطالبی و در انجمن رجال مسائل مخصوصی گفتگو میشد، در قرن هفدهم نمونه این اختلاف را بیشتر در مجمع دوستان کونرار^(۴) و کلوب آتروسول میتوان دریافت.

در مجمع دوستان کونرار در باب مسائل ادبی مثل بیان عواطف و احساسات و محاسن و قبیاح اشعار و حسن استعمال اصطلاحات ادبیّه و معانی لغات و غیره بحث میکردند، در واقع همشان مصروف تحسین و تنقیح زبان بود، ریشلیو صدر اعظم فرانسه بطوری که در تاریخ قرن هفدهم مذکور شد از این مجمع غیر رسمی استفاده کرده و آنرا مبدل بیک هیئت رسمی موسوم به آکادمی فرانسه نمود، نخستین کار آکادمی انتقاد تیاتر سید^(۵) تألیف کورنی شاعر فرانسوی بود.

اما کلوب آتروسول بیشتر مذاکراتشان علمی بود و صدسال بعد از تشکیل آن کلردینال فلوری مصمم شد که آن مجمع را مبدل با آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی

(۱) - Necker

(۲) - فصل سیزدهم رجوع شود

(۳) - Entresol (کلمه آتروسول بمعنی طبقه اوّل عبارت است)

(۴) - Conrard (۵) - Cid

نماید. منشأ این هیئت چنین بود که در سالهای ۱۷۲۵ تا ۱۷۳۱ آبه آلاری چند تن را در اطاق کوچک خود واقع در طبقه اول یکی از عمارات قرب میدان و اندام هفته‌ای یک‌دفعه از ساعت پنج تا هشت بعد از ظهر پذیرائی میکرد. اعضای این کلوب عبارت بودند از مارکی دارژان سون، مارشال دو کوانی، هوراس والپول انگلیسی، آبه دوسن‌پیر که طرفدار صلح دائمی بشمار میرفت و مونتسکیو و غیره. این اشخاص سخنی از مسائل ادبی و لطایف غزلیات بمیان نمی‌آوردند بلکه بحث خود را در باب مندرجات جراید مثل روزنامه های هالاند و وقایع سیاسی قرار میدادند و یادداشتهای اعضا را که در خصوص تاریخ سیاسی یا علم ثروت ترتیب میدادند اسفاه میکردند.

موضوع مباحثات کلوب آنتروسل که عبارت بود از تاریخ
 محافل سیاسی و فلسفه و صنایع و بعضی از علوم سر مشق مذاکرات
 غالب محافل ادبی گردید. معروفترین محافل قبل از ۱۷۵۰ انجمن مادام دولامبر و مادام دوتانسن بود. بعد از سال ۱۷۵۰ محافل مادام ژورفرن و مادام دودفان و ماداموازل دولسپیناس و سه نفر از خانمهای مستوفیان مثل مادام هلوتیوس اینینی و دیگر معروف شدند.

مارکیز دولامبر (۱۶۴۷ - ۱۷۳۳) که تاریخ تشکیل محفل او از سایرین مقدم است هر روز سه شنبه چند تن از دوستان صمیمی خود را بصرف غذا دعوت میکرد. این دوستان را عقلای سبعة مینامیدند از جمله آنها یکی فوننتل منشی آکادمی علوم بود که هم در علوم و هم در ادبیات دست داشت و اول شخصی است که مسائل علمی را در لباسی که عامیانه را بکار آید نشر داده است. دیگر ماریو (۱) که از نویسندگان تاثیر و مردی بسیار ظریف و باهوش بود. پس از صرف غذا سایر اعضای محفل از طبقات مختلفه نظامیان و درباریان و روحانیان و مستوفیان و ادبا حضور مییافتند. پس از وفات مادام دولامبر مادام دوتانسن بجای او مشغول پذیرائی شد

(۱۶۸۱-۱۷۴۹) این زن دختر یکی از مستشاران پارلمانِ گِرُنبل و خواهر کاردینال دوتانس بود. از آنجائیکه بسیار جاه طلب و کینه جو بود درصدد دخالت در اوضاع سیاسی برآمد^(۱) و در این راه تا اندازه ای کوشش نمود، اعضای مبرّز محفل اومونتسکیو، مارمون تل، هلوتیوس، فونتئل و ماریو بودند.

مادام ژوفرن (۱۶۹۹-۱۷۷۷) که زنی توانگر بود جانشین مادام دوتانس شد، این زن بسیار نیکو سیرت و صاحب فطانت بود و شعار خود را دو کلمه عطا و عفو یا (بخشیدن و بخشودن) قرارداد. منزلش در کوچه سن هونوره بود و هفته ای دوبار به صرف غذا دعوت میکرد، دوشنبه صنعتگران و چهارشنبه ادبا و نجبا را میهمان میکرد. محفل او در اواخر عهد لوی پانزدهم (بین سنوات ۱۷۵۰ و ۱۷۷۵) بنهایت شهرت رسید و مرکز حکما و علمای لغت بشمار آمد. معارف اعضای این محفل دالامبر و دیدر و مور له و بارون دوهولباخ بودند. این شخص آلمانی اخیر الذکر تبعیت فرانسه را پذیرفته و هوادار فلسفه مادی و انکار خدا بود و روزهای پنجشنبه در منزل خود پذیرائی عمومی میکرد و بسبب حسن پذیرائی او را «میزبان حکمت» لقب دادند. دیگر از اعضای آن محفل گِریم^(۲) بود که از کاترین دوم ملکه روسیه وظیفه میگرفت و بایستی شرح مذاکرات را بتفصیل تمام بملکه بنویسد. کاترین خود هم بامادام ژوفرن مکاتبه ادبی داشت و او را (دوست عزیز) میخواند. استانیسلاس-پونیا توسکی پادشاه لهستان هم با مادام ژوفرن ارسال و مرسول داشت و او را مادر خطاب میکرد. این زن در تمام اروپا شهرت فوق العاده یافت، در سفری که به لهستان و اطریش کرد مورد احترام پادشاهان و وزرا گردید.

اما پذیرائی روز شنبه مارگیزدو دقان (۱۶۹۷-۱۷۸۰) اشرافی تر بود، فلاسفه در آن محفل راه نداشتند مگر در مدت بسیار قلیلی، این خانم کور بودولدت و حظّی جز صحبت و مباحثه نمیشناخت، حدّت ذهن و حضور جوابی که داشت او را در انظار شبیه به وُلتر ساخته بود چنانکه او را (وُلتر خانم) میخواندند. مارکی

و کنت دارژان سون وشوازل و موتسکیو بیش از دیگران در این محفل حضور مییافتند. مدت ده سال مادموازل دولسپیناس کتاب خوان او بود (۱۷۳۷-۱۷۷۶) روزی بفرست دریافت که بعضی از حضار خاصه فلاسفه صحبت مادموازل دولسپیناس را بر کلام او ترجیح میدهند از این سبب آتش حسد او شعله کشید و خواننده خود را اخراج نمود (۱۷۶۳).

لکن دوستان مادموازل دولسپیناس وفاداری کردند و خانه او را ترک نکردند چون مادموازل ثروتی نداشت که بتواند غذا بمهمانان خود بدهد آنها را بسخن غذا میداد و هر روز از پنج تا نه بعد از ظهر پذیرائی میکرد. محفل این دختر و محفل مادام ژوفرن از جمیع مجامع فلسفی مهمتر بود و در عالم ادبیات بحدی نفوذ این دو انجمن تأثیر بخشید که آنها را «دهلیز آکادمی» گفتند.

طرز اجتماع و وضع جلسات این محافل در همه جا یکسان بود، بهیچوجه مذاکرات خصوصی در آن نمیشد سخن در مسائل کلیه بود که صاحبخانه با کمال تسلط و قدرت در حسن جریان آن مواظبت میکرد. مثلاً مادام ژوفرن هر وقت که میدید یکی از حضار از حد لزوم و مصلحت تجاوز کرده است میگفت (بسیار خوب) و این کلام ساده هر ناطقی را اگرچه جسورترین و بیباک ترین مردم بود از سخن باز میداشت زیرا که در این دوره ادب و حسن معاشرت رواج کامل داشت و مغرورترین مردم که عاشق افکار خود بودند نیز در محافل کلام دیگران راقطع نمی نمودند و سخن در میان سخن نمیآوردند، عموم حضار با احترام گوش میدادند و جز بنوبت خود سخن آغاز نمیکردند. در واقع این زمان دوره کمال حسن معاشرت و رواج بازار آمیزش و اختلاط بشمار میآید. مذاکرات مردم در هیچ عهدی باین اندازه مقرون بآداب و لطافت و دارای افکار عالی نبوده است.

همچنین در هیچ عهدی مردم باین درجه طالب حیات اجتماعی آداب و رفتار و سهولت و لطافت زندگانی و خوشگذرانی و مخالف بانضیقات سیاسی و اخلاقی نبوده اند باین سبب خفت و سادگی رفتار و صمیمیت تام در میان

مردم رواج یافت و جانشین وقار و طمأنینه قرن هفدهم شد و بیدینی بشدت تمام ترویج گردید چنانکه میتوان این کلام مسیولانسون را که در حق وُلتر گفته است بر تمام مردم قرن هیجدهم اطلاق کرد زیرا که وُلتر نمونه کامل و جامع معاصرین خویش بوده است. لانسون گوید وُلتر «طبعی حریص و مولع بکسب لذات داشت و اگر عایقی در طریق التذاذ خود مییافت آتش خشم او شعله ور میگشت».

در نصف اول قرن هیجدهم بواسطه بد اخلاقی نایب السلطنه و لوی پانزدهم مردم در آداب و رسوم خود لجام گسیخته شدند و هیچ چیز را مانع اجرای هوی و هوس خود ندانسته پس از سال ۱۷۶۰ در اواخر عهد لوی پانزدهم بنا بر تأثیر گفتار یکی از نویسندگان بزرگ موسوم به ژان ژاک روسومردم بجانب تقوی و پرهیزکاری باز گشتند. در زمان لوی شانزدهم که پادشاهی شرافتمند بوداهل فرانسه تقوی و سادگی طبیعی را با هم وفق دادند و مرسوم داشتند در این جا باید گفت که توده ملت فرانسه خاصه طبقه کسبه و دهقانان در هیچ زمانی تقوای طبیعی را از دست نداده بود و اینکه از فساد اخلاق مردمان قرن هیجدهم در فوق سخن را ندیدم مقصود جمعی مردمان بیکر و شهرت طلب است که این قبیل تظاهرات را هر میشمردند.

صنعت معماری
ذوق و خلق جدید طبقه عالیّه قرن هیجدهم در صنایع مختلفه منعکس شد معذلك باید گفت که ظاهراً معماری از این حکم مستثنی بود و قبول تأثیرات جدید ننمود زیرا که عمارات این قرن بهمان سبك باشکوه قصور عالیّه لوی چهاردهم ساخته شد. معماران در ظاهر بهیچ وجه گرد تجدّد نگشتند و بتقلید اسلاف خود اکتفا کردند. از جمله معماران معروف یکی گابریل بود (۱۷۸۲-۱۷۱۰) که قصور مجلل میدان لوی پانزدهم را در پاریس بنا نهاد (امروز بمیدان کنسکرد معروف است) و مدرسه نظام و تربیانون کوچک را در ورسای و عمارات میدان بورس را در شهر بوردو ساخت. دیگر لوی (۱۷۳۵-۱۸۰۰) بود که گالری های عمارت پاله روايال را در پاریس و تیاتر بزرگ شهر بوردو را

بنا نهاد. دیگر سوفلو (۱۷۱۹ - ۱۷۸۶) که بانی کلیسای سنت ژنویو است که امروز به پان تئون معروف گردیده. دیگر از جمله معماران هره را باید شمرد (۱۷۰۵ - ۱۷۶۲) که موجد میدان استانیسلاس در شهر ناسی محسوب میشود. تمام این استادان تابع سبک معماری عهدلوی چهاردهم بودند، پِرو ومانسار^(۱) بتقلیدستونهای لورو ورسای و کلیسای انوالید بناهای ستون دار بسیار ساختند. حتی در ساختمان عمارات کوچک که بفرمان لوی پانزدهم و بدستور مقربان درگاه و محبوبه های پادشاه و متمولین عتق کثیری ساخته شد مانند عمارات شوازی، بلوو، له لوز، برنوریون^(۲) و غیره که امروز همه منهدم گشته اند. معماران هیچ طرز جدیدی بکار نبردند، مثلاً در قصر معروف به تریانون کوچک که از تمام ابنیه آن زمان باشکوه تر و زیبا تر است کلیات معماری تقلید قرن هفدهم است و ترتیب ستون ها مأخوذ از لوور است. معذلک در تمام ابنیه قرن هیجدهم تجدیدی دیده میشود، آن ظاهر مجلل و خشک و خنک که در ابنیه قرن سابق بنظر میرسید در این قرن تغییر یافته و ظرافت هائی در ظواهر ساختمان ها بکار رفت، جلو خان و کتیبه عمارات را دقیق تر و مرتفع تر ساختند و لطایفی در آن بکار بردند و در تزئین آنها سعی بلیغ نمودند، تغییرات معماری قرن هیجدهم از این حدود تجاوز نکرده است.

اما چون نظری بقصر تریانون کوچک بیندازیم می بینیم که شبیه بعمارات ییلاقی است و ظرافت و حسن تناسب آن نشان میدهد که برای زندگانی خصوصی ساخته شده و شاه میخواسته است در این عمارت طوری زندگی کند که از رسوم و احترامات رسمی محفوظ مانده و آسوده باشد. چون بداخل عمارات نگاه کنیم آثار ذوق و سلیقه اهل آن قرن را از اناث البیت و تزئینات در و دیوار استنباط مینمائیم. ابنیه قرن هفدهم دارای طاقهای بزرگ و تو در تو بود که بکار پذیراییهای مهم و بار عام و عید و جشن میآمد اما کوچکترین عیب آنها این بود که در مواقع عادیه شاه غالباً در اطاق خود محبوس میماند و چون شخص غربی بدربار وارد میشد و

(۱) - Perrault, Mansard (۲) - Choisy, Bellevue, les Loges, Brimborion

در اطاقی مینشست راه آمد و شد شاه بکلی مسدود میگشت. مثلاً لوی پانزدهم بمحض اینکه از اطاق خود بیرون میآمد تمام درباریان مستحضر میشدند. در قرن هیجدهم بجای این عمارات عظیمه که بهیچوجه وسایل آسایش در آنها دیده نمیشد و در زمستان بهیچ وسیله از عهده گرم کردن اطاقهایش بر نمیآمدند بناهای کوچکتر ساختند که بکلی از یکدیگر مجزای و دارای ایوانها و راهروها و پلّهای مخفی بودند. این بناها را عمارات کوچک نام نهادند، شاه در ورسای چند قطعه از این عمارات کوچک فرمان داد ساختند که در آن بسهولت و سادگی زندگانی کرده و مثل مردم عادی از راحتی و آزادی بهره مند باشد.

تزئینات بهمین ترتیب در طرز تزئین اطاقها و ساختن ائانه خانه تغییراتی
 و اثاث البیت رخ داد، اشیاء مرمر و تزئینات سبک رومی و یونانی و قالیها و تابلوهای بزرگ که در عهد لوی چهاردهم زیور عمارات محسوب میشد منسوخ گردید. در عوض آئینه و ائانه چوبی رنگارنگ (خاکستری و سبز و آبی آسمانی) و گچ بری ظریف با نقش های عجیب تیر و کمان و چنگ و مشعل و روبان و گل و برگ و غیره معمول شد. همه چیز را بطرز منحنی ساخته حتی زوایا را هم قوس وار نمودند. این سبک را (روکای) یا طرز (روکوکو) نامیده اند. میتوان گفت که فرانسه بعد از سبک اوژیوال طرزی با این ابتکار نداشته است و بعدی در این هوس کاری افراط نمودند که بخارجه نیز سرایت کرده و در آلمان منشأ سبک نازیبائی در بنائی گردید، نمونه این سوء سلیقه کوشک معروف زیوینر در شهر درسدن آلمان است.

همین ذوق بوالهوسانه موجب تکثیر و تنوع ائانه البیت از قبیل میز و صندلی و غیره گردید چنانکه هم در شکل و هم در ماده این اشیاء تصانیفات نمودند مثلاً چوبهای نایاب ممالک بعیده مثل درختان جزایر دور دست و چوب گل سرخی و بنفشه رنگ و غیره معمول شد و انواع و اقسام میز و صندلی های خفیف و قفسه های ظریف مزین بمفرغ و مس و منقش بنقوش طلائی متداول گردید. این نقاشی ها

را بنام مختصر آنها ورنی مارتن میگویند. محض ازدیاد راحتی شکل صندلی ها و نیمکت ها را تغییر داده دسته صندلیهای راحت را نرم تر ساخته و تکیه گاه آنها را سرایشبتر کردند و نازبالش و مخنه های نرم در تخت ها گذاشتند.

بعد از ۱۷۶۰ در عهد لوی شانزدهم تا اندازه ای از این بوالهوسی و تنوع مفرط کاستند و اجازه داده شد که اشیاء با خطوط مستقیم و زوایای قائمه ساخته شود. در تزئینات طریق اقتصاد و سادگی پیش گرفته و مجدداً ستون سازی و کتیبه های مضرّس را از سبک های قدیم اخذ کرده و معمول داشتند.

نقاشی و حجاری در قرن هیجدهم کاملاً مجلی و مظهر ذوق اهل آن زمان بود. در این قرن حاضر در اواخر عهد لوی پانزدهم نقاشان و حجّاران بکلی تقلید صنایع عهد لوی چهاردهم را ترك کردند و در واقع طرز با وقار و سنگین و نجیب صنایع قرن هفدهم که هر چند غالباً خشک و بی لطف بنظر میآمد لکن عموماً شکوه و عظمت فوق العاده داشتند در قرن هیجدهم بکلی فراموش شد. اغلب صنعتگران این دوره بدرجه ای از انحطاط ذوق و سلیقه رسیدند که لطایف صنعت دوره رنسانس (تجدّد کبیر) را درک نمینمودند مثلاً بوشه که از نقاشان معروف آن عهد بود بشاکرد خود فرا گونا که عازم روم بود چنین گفته است: «تومبروی آثار رافائل و میکل آنژ را تماشا کنی اما بدان که اگر بآثار این اشخاص از روی جدّ بنگری و نسبت بآنها اعتقادی جازم حاصل کنی کالت خراب و نفست بر آب است.»

در مزاج اهل این قرن که مردمانی سبکسار و طالب لذایذ سهل المونه بودند مشاهده آثار بلند پایه قدیم که حکایت از جمال مطلق و افکار اخلاقی درجه اعلیٰ مینمود چنان گران میآمد که گوئی بمزاجی ضعیف شرابی کهن سال و نیرومند داده اند. بجای جمال و عظمت و نجابت عموماً خواستار زیبایی و زیور و پیرایه ظاهری بودند اگر چه استادان این قرن هم مثل قرون سابقه موضوع نقاشی را از حکایات و افسانه های اساطیر یونانی مأخوذ میداشتند لکن تمثال ارباب انواع یونان را از قبیل

ژوپیتر و زنون و مینرو ترك کرده و بجای آنها نقش ونوس و کوپیدون و انباع آنها را که جمعی فرشتگان و پریان باشند میساختند. درواقع ارباب انواع نقاشان قرون سابقه مظهر وقار و قدرت بودند و ارباب انواع نقاشان قرن هیجدهم خدایان خندان و ظریف و مظاهر عشق و جلال بشمار میآمدند. همچنین در این عصر درعوض پرده‌های بزرگ که برای عمارات عالیه ساخته میشد و دیوارهای پهناور را میپوشانید و بجای تصویر جنگهای اسکندر کبیر و سلحشوران زره پوش و سواران با لباس و کلاه خود طرز یونانی و رومی نقاشان قرن هیجدهم تابلوهای کوچک و ظریف مخصوص دیوار عمارات و سر درها میساختند و موضوع نقش آنها عبارت بود از مناظر و وقایع سبک و بیوقار مثل منظره عیدها و مجالس طرب و تفریح در بیرون شهر و احوال چوپانان و دهقانان. اگرچه این آثار هم مثل آثار عهد لوی چهاردهم مخلوق خیال استادان ماهر بود اما لباس و وضع زندگانی که در این تصاویر نقش میشد مأخوذ از سبک و سلیقه زمان بود و گاهی چنان با نفس الامر مطابقت میکرد که بیننده را مجذوب خویش میساخت.

نقاشان مختصر و استادان سبک نقاشی در عهد نیابت سلطنت وائو (۱) بود (۱۶۸۴ - ۱۷۲۱) که رسماً او را نقاش مجالس جشن و مناظر بزم لقب دادند. پدرش از اهالی والانس و کارش پوشیدن سقف عمارات بود. وائو در سن ۱۸ سالگی بیاریس آمد و مشغول بنقاشی پرده‌های تیاتر گردید سپس بفرمایش یکی از تجار پرده‌های نقاشی تجارتی دارای تصاویر بزرگان و پیشوایان دین مسیح میساخت. از حسن اتفاق یکی از مستوفیان بزرگ موسوم به کروزا بتشویق او همت گماشت و شهریه‌ای برای او مقرر داشت. یکی از آثار مشهور او که هنوز هم معروف عالم صنعت است در این زمان که وائو ۳۳ سال بیش نداشت ساخته شد (۱۷۱۷) اسم این پرده معروف (کشتی نشینی بقصد سی تر) است وائو پس از اتمام آن مشهور گردید اما چهار سال بعد جهان را وداع گفت. وائو در صنعت یکانه روزگار بود، درواقع شاعر فن نقاشی محسوب میشد، تأثیر سبک روپن که او نیز

از معارف نقاشان است در آثار واثو ظاهر است زیرا که بسیار در کیفیت نقاشی روین مطالعات و تحقیقات میکرد. اشخاصی که او کشیده است دارای اندام ظریف و لطیفند و مناظر را بسیار غم‌انگیز طرح میکرده است، در واقع حقایق عالم خارجی را با رقایق عالم خیال آمیخته است، اگر چه جمعی کثیر بتقلید او پرداخته و آنان را با اصطلاح استادان خُرد میگویند لکن فقط یکی از اهالی پاریس لایکره^(۱) نام (۱۶۹۰ - ۱۷۴۳) تا اندازه ای با سرار صنعت و هنر نمائی واثو آگاهی یافت اگر چه او نیز بلطایف شاعرانه آن نقاش بزرگ کاملاً واقف نگردیده است.

فرانسوا بوشه (۱۷۰۳ - ۱۷۷۰) از اهالی پاریس وجیره خوار مادام دو پُمپادور بود، این استاد اگر چه از واثو بدرجات پست‌تر محسوب میشد اما در زمان خود معروفترین نقاش مجالس بزم و جشن و تفرّج گردید. سهولت و روانی فوق‌العاده در عمل نقاشی داشت ر قوّه تخیل او نامتناهی و بی‌نظیر بود. علاوه بر نقاشی بمعنای اخص چندین فن دیگر نیز از قبیل گراور سازی و نقشه کشی و رنگ آمیزی و طرح تصاویر برای کتب میدادست و در نقاشی یابند موضوعات خاصی نبود، گاهی وقایع مذهبی و زمانی افسانه‌ها و اساطیر یونانی میساخت و نقوش مقدسه دینی با تصاویر و قیحه اساطیر در نظر او یکسان مینمود، زندگانی دهقانان و تفرّج کنندگان خارج شهر را بخوبی رسم میکرد، هزار تابلو و ده هزار تصویر از آثار كلك خود بجای گذاشت و خود را پرکارترین و تواناترین نقاشان و سبک‌سازترین و کم‌عمق‌ترین استادان قرن هجدهم معرفی نمود.

شاگرد فرانسوا بوشه فراگونارد^(۲) نام داشت (۱۷۳۲ - ۱۸۰۶) پسر یکی از پیله‌وران نواحی گراس بود این شاگرد بدرجات از استاد خود بالاتر شد، خیال سرکش و هرجائی او قرین دست و پنجه بسیار چابك و بی نظیری بود، در حسن رنگ آمیزی و سایه و روشنی که در مناظر طبیعی میپرداخت و شیوه خوش و دلپذیری که بزادگان خیال خود میداد چنان مهارت و استادی ظاهر ساخت که وی را باید

(۱) - Lancret

(۲) - Fragonard

از استادان بزرگ شمرد و او نزدیکترین نقاشی است بسبك واٹو سابق الذکر . فراگو نار علاوه بر بوشه استاد دیگری داشت موسوم بشاردن^(۱) (۱۶۹۹ - ۱۷۷۹) که بکلی مباین و مخالف استاد نخستین بود و او را مقدس ترین و صدیق ترین صنعتگران قرن هیجدهم مینامند . پدرش تجاری پاریسی بود ، شاردن استادی جز خود نداشت ، بدقت تمام وضع زندگانی طبقه متوسط و توانگران پاریس را مطالعه و ملاحظه نمود و وقایع حیات این طبقه را باچنان سادگی و حقیقتی رسم کرد که وی را از این لحاظ جزء اسانید بزرگ و مصوران حقایق خارجی میشمارند و در عهدهی که تصاویر سبك و خوش ظاهر ، پسند عام بود آثار متین و استوار شاردن مقبولیت کامل یافت و چون در اواخر قرن هیجدهم تقوی و پرهیزکاری در طبقه عالیّه بازگشت کرد و مردم از تشكیک و تردید و بیدینی عدول کردند سبك شاردن مقلدان بسیار یافت از جمله گروز^(۲) (۱۷۲۵ - ۱۸۰۵) که از اهالی بورگونی بود . اما این استاد مثل شاردن سادگی و صدق نمایش در آثار خود نداشت و تصاویر معروف او از قبیل كوزه شكسته و زن شیر فروش و غیره و نقاشیهای اخلاقی او مانند تصویر پدر خانواده در حال خواندن انجیل ، عروسی روستائیان ، بازگشت طفل بدخو و غیر ذلك که در آن زمان اعصاب مردم را بلرزه درآورد و خلقی عظیم را متأثر ساخت امروز بنظر ما متصنع و خالی از سادگی صادقانه میآید .

اما مصوّرانی که کارشان ساختن تصاویر اشخاص بود معروفترین آنها ریگو^(۳) ولارژیلر^(۴) بودند که اگرچه از اسانید قرن هیجدهم بشمارند (ریگو در ۱۷۴۳ و لارژیلر در ۱۷۴۶ فوت شده اند) لکن بهترین آثار خود را در عهد لوی چهاردهم ساخته اند ، بنابراین از مفاخر عهد آن پادشاه محسوبند . دیگر ناتیّه^(۵) (۱۶۸۳ - ۱۷۶۶) که مجذوب زیبایی زنان درباری بود ، آثارش اگرچه باصطلاح قدری نرم و ضعیف هستند لکن از دقت و رقت خالی نیستند . دیگر از استادان بزرگ ابن فن موریس کانتن دولاتور است^(۶) (۱۷۰۴ - ۱۷۸۸) که در شهر سن کانتن تولّد

(۱) - Ghardin (۲) - Greuze (۳) - Rigaud (۴) - Largillère

(۵) - Nattier (۶) - Maurice Quentin de La Tour

یافت پدرش مهندس و جغرافی‌دان بود این نقاش در معرفت‌النفس هم مثل نقاشی مهارت داشت و بقول خودش چون بکشیدن صورت اشخاص میپرداخت در ضمیر آنها رسوخ یافته و بدون اینکه خودشان التفات بیابند قلب آنها را میخواند. فی الحقیقه در تصاویری که از معاصرین خود رسم کرده روح اشخاص را از زیر خطوط و نقوش نمایان ساخته است (۱).

حجّاران معروفترین حجّاران قرن هیجدهم عبارتند از لولورن، گیوم-کوستو، بوشاردون، پی‌گال، فالکونه، هودون (۲). لیکن دو نفر اول لولورن و گیوم کوستو بیشتر مدّت عمر خود را در عهد سلطنت لوی چهاردهم گذرانیدند و از این جهت آثارشان دارای عظمت و شکوه است. لولورن در پاریس تولّد یافت (۱۶۶۶ - ۱۷۴۳) شاگرد ژیراردون بود. این استاد مجسمه معروف اسبان آفتاب را که حیرت انگیزترین حجّاری فرانسویان است ساخت و در عمارت روان که امروز مطبّعۀ ملی است جای داد.

گیوم کوستو (۱۶۷۷ - ۱۷۴۶) از اهالی شهر لیون و شاگرد و برادرزاده کوازوکس (۳) بود از جمله آثار مشهوره او مجسمه زیبای رون است و در اواخر عمر مجسمه اسبهای را که اکنون در خیابان شانزله‌لیزه پاریس نهاده‌اند و عاقه آنها اسبان مارلی میگویند ساخت. اما حجّارانی که تمام عمرشان در قرن هیجدهم واقع شده بنا بر تأثیر محیط دارای آثار ظریف و متنوع بودند و مجسمه‌های کوچک و دقیق و مجسمه‌های بزرگ و عظیم از دست آنها بیرون آمد. منجمله بوشاردون از اهل شامپانی (۱۶۹۴ - ۱۷۵۲) که شاگرد کوستو محسوب میشد مجسمه سواره لوی پانزدهم را ساخت که در زمان انقلاب کبیر منهدم گردید. اشکال اساطیری حوض نبتون را نیز در پارک ورسای او ساخته است و مجسمه عیسی و مریم را در کلیسای سن سوپلیس پاریس و مجسمه فرشته عشق که مشغول تراشیدن کمان خود است و مجسمه‌های فواره کوچه کرنبل را نیز او درست کرده است.

(۱) - بگراور لوی پانزدهم صفحه ۲۱ - گراور لامار کبز دویم‌دور صفحه ۲۶ رجوع شود.

(۲) - Le Lorrain, Guillaume, Coustou, Bouchardon. Pigalle, Falconet. Houdon

(۳) - Coysevox

پیکال (۱۷۱۴-۱۷۸۵) و فالکونه (۱۷۱۶-۱۷۹۱) که هر دو از اهالی فقیر پاریس بودند شاهکارهای تاریخی بیادگار گذاشتند. پیکال قبر دوک دار کور را در کلیسای نتردام پاریس و مقبره مارشال دوساکس را در کلیسای سن توماس در شهر اسطراسبورخ بنیاد نهاد و فالکونه مجسمه عظیم پطر کبیر را سواره در شهر سن پطرزبورگ ساخت. همچنین چند مجسمه دیگر از این دو استاد باقی مانده است که هنوز سرمشق استادان حجاری است و گوئی موجودات زنده هستند.

اما حجاری که باید نام وی را در صف اساتید بزرگ قرارداد هودن است (۱۷۴۱-۱۸۲۸) که از اهالی ورسای و شاگرد پیکال بود. علاوه بر مجسمه‌های نیم تنه که همه حاکی از مسائل اخلاقی هستند دو مجسمه ساخته است که از تمام آثار او معروف تر و در عالم خود بی نظیرند یکی رَّب النوع شکار موسوم به دیان که از مرمر ساخته و تقدیم کاترین دوم نموده و درموزه لوور نمونه آن از مفرغ موجود است. دیگر مجسمه ولتر که در حال استهزاء است و در تیاتر کمدی فرانسه دیده میشود. این مجسمه جانب ترین صورتی است که تا کنون از مرمر ساخته شده است.

صنعت
در اروپا
حجاران و نقاشان و بطور کلی تمام صنعتگران و هنرمندان فرانسوی قرن هیجدهم نه فقط در فرانسه معروف بودند بلکه صیت هنرمندی آنها در تمام اروپا منتشر بود. پادشاهان اروپا خاصه فردریک دوم و کاترین ثانی بیش از همه طالب و مشتری آثار آنها بودند. کاملترین مجموعه آثار واتقولا نکره و استادان خرد در شهر یوتسدام است. سلاطین سعی میکردند که بعضی از استادان فرانسوی را بخدمت خود آورند. در واقع نفوذ صنایع فرانسه سراسر اروپا را گرفت و تاریخ قرون وسطی از این حیث تکرار یافت زیرا که در آن دوره هم در زمانی که سبک معروف باژیوال در فرانسه بکمال رسید اشعه ذوق و هنر فرانسوی در اطراف و اکناف اروپا انتشار یافت و تمدن فرانسه در قرن هیجدهم هادی ملل دیگر شد چنانکه یکی از حجاران فرانسوی که در آلمان

بکار مشغول بود در این تاریخ مینویسد که «پاریس امروز همان مقام را دارد که یونان در زمان ترقی صنایع خود داشت، اکنون فرانسه بتمام عالم صنعتگر و استاد میدهد.»

فقط انگلستان دارای صنعتگران و نقاشان مبتکر و مستقل بود مثل رینولد (۱) (۱۷۲۳ - ۱۷۹۲) و کینس بورو (۲) (۱۷۲۷ - ۱۷۸۸) و قبل از این دو نفر استادی بود موسوم به هوگارس (۳) (۱۶۹۷ - ۱۷۶۴) که صاحب هنری شکفت آور و دارای نظری ناقب و نقاد بود اگرچه آثار او از خشونت خالی نیست لکن از جنبه تاریخی و نمایش آداب و رسوم انگلیسها در آن زمان استاد بی بدیلی محسوب میگردد مثلاً پرده انتخابات و عروسی متداول و غیر ذلك.

فن موسیقی در تاریخ موسیقی قرن هیجدهم از قرون بسیار مهم محسوب میشود. چنانکه در باب نقاشی و حجاری فرانسه اولین مقام را حائز بود. در موسیقی آلمان صاحب مقام ارجند است زیرا که در این عهد پنج نفر از استادان معروف موسیقی در آلمان ظهور کرده اند. هندل، باخ، کلوک، هئیدن، موزار (۴).

هیندل (۱۶۸۴ - ۱۷۵۹) و باخ (۱۶۸۵ - ۱۷۵۰) در موسیقی مذهبی متخصص بودند. هیندل غالباً در لندن میزیست و عاقبت در آنجا بدرود زندگانی گفت و باخ دائماً در شهر لایپزیک آلمان زندگانی میکرد.

کلوک (۱۷۱۴ - ۱۷۸۷) از اهالی بایر اوپراهائی ترتیب داده است که تقریباً تمام آنها از قطعات معروفه جاودانی بشمار میآید. کلوک در سنه ۱۷۷۷ بنا بدعوت ملکه ماری آنتوائت پیاریس آمد و دو قطعه از آثار معروف خود را نمایش داد اما بعضی از متذوقین آثار یکنفرابطالائی موسوم به پیک سینی (۵) را براو ترجیح دادند کم کم نزاع بالا گرفت و دو دسته در پاریس تشکیل شد جمعی از اهل شهر و درباریان طرفدار کلوک شدند و گروهی هواخواه پیک سینی گشتند.

(۱) - Reynolds (۲) - Gainsborough (۳) - Hogarth
(۴) - Haendel, Bach, Glück, Haydn, Mozart (۵) - Piccinni

اتفاقاً در همین عصر ما هم نظیر این جدال تجدید شد یکمسته دوستدار موسیقی واکتر و گروهی هوادار موسیقی سبک ایتالیائی شدند .

هئیدن (۱۷۳۳-۱۸۰۹) اطریشی موجد سبک (سن فونی) است و با ترکیب چند آلت مختلف موفق شد که احساسات و هواجس بشری را ترجمانی کند .

موزار (۱۷۵۶-۱۷۹۱) که در شهر استراسبورگ تولد یافت نابغه موسیقی محسوب میشود؛ در تنوع آثار و کمال هنری نظیر است؛ در آغاز کودکی شاهکارهایی بمنصه ظهور رسانید که او را از عجایب روزگار و نوابغ زمانه معرفی میکند، در هشت سالگی قطعات تألیفی او در میان خاص و عام منتشر گشت، چون در سن سی و پنج سالگی جهان را وداع گفت عده کثیری از قطعات موسیقی مذهبی و غیر مذهبی بعلاوه ده قطعه نثار بیادگار گذاشت من جمله عروسی فیکارو، دون ژوان و نی مسحور که معروفترین آثار او بشمار میآیند .

علوم
حرکت قویۀ علمی که در قرن هفدهم شروع شد بهمان کیفیت در قرن هیجدهم نیز دوام داشت . بطور عموم میتوان گفت که علمای این دوره در يك رشته تخصص نداشتند و هنوز تقسیمات و تشخیصات امروزه در مواضع علوم وارد نگردیده بود . جمیع علوم را شعب و فروع يك علم کلی میدانستند و آنرا حکمت میگفتند، اغلب اشخاص که در آن دوره معروف بفلسفه و حکمت بودند از جمله علما بمعنی اخص محسوب میگشتند. مثلاً دالامیر ریاضیدان و مهندس و طبیعی بود، و لوتر که وسیله نشر اقوال و عقاید نیوتون انگلیسی در میان فرانسویان شد خود در علم فیزیک کار میکرد و لابراتواری (معمل) داشت که در آنجا شخصاً بتجربه و امتحان مسائل فیزیکی مشغول بود . مطالب علمی و تجربیات فیزیکی در این زمان مرسوم و متداول بود و غالب اشخاص همانطور که اطاق نقاشی مخصوصی برای خود ترتیب میدادند اطاق امتحانات فیزیکی نیز میساختند . نسوان هم باین آزمایشها اشتغال میورزیدند، و لوتر با اتفاق مارکیز دو شاتله مدتی در باب طبیعت آتش تجربیات نمود . در این قرن هم مثل قرن سابق

علما بنا بر هوس شخصی و محض اشتغال خاطر بکارهای علمی مشغول میشدند .
 لاوازیه که موجد علم شیمی جدید محسوب میشود خود از ارکان مالیهٔ مملکت
 و صاحب تیولات بود . این علما کسی را تعلیم نمیدادند و وسیله‌ای برای نشر معلومات
 خود جز رسایل و کتب نداشتند .

دول هم روز بروز بیشتر بر ترقی علوم مایل میشدند . در پروس فردریک دوم
 آکادمی برلن را که از مؤسسات جدش فردریک اول بود اصلاح کرد و بطوری
 تشکیلات آنرا تغییر داد که حقا میتوان آنرا از تأسیسات مختصهٔ فردریک ثانی دانست .
 فردریک جمعی از علمای فرانسه را وظیفه داده و عضویت آکادمی منصوب نمود یکی
 از این فرانسویان موپرتویس^(۱) نام که در هندسه دست داشت بریاست آکادمی نایل
 شد . دولت انگلیس وسایل سیاحت سیاح معروف جیمس کوک را فراهم آورد
 (۱۷۲۸ - ۱۷۷۹) که در سه نوبت (از سال ۱۷۶۸ تا سنه ۱۷۷۱) دریاهای
 نواحی قطب جنوب را سیاحت نمود و اقیانوس کبیر را در نوردید و جزایر زلاند
 جدید و قسمتی از سواحل استرالیا را کشف نمود . دولت فرانسه در زمان لوی پانزدهم
 مبلغی برای انجام تحقیقات آکادمی تخصیص داد و هیئت‌های علمی را که از طرف
 آکادمی علوم بکار گماشته میشدند بمال مدد نمود . من جمله دو هیئت که بقصد
 شناختن شکل حقیقی کرهٔ زمین در ۱۷۳۵ مأمور شدند و اکتشافات آنها گفتگو
 و جز و بحث علما را در باب شکل کرهٔ خاک‌خامنه بخشید زیرا که بنا باعتقاد نیوتون
 کرهٔ زمین در قطبین مسطح و در استوا برآمده است اما کاسینی بموجب تحقیقاتی
 که سابقاً در فرانسه شده بود قول نیوتون را مردود میدانست (۱۷۲۰) . در سال
 ۱۷۳۵ هیئتی که یکی از اعضای آن کوندامین بود (۱۷۰۱ - ۱۷۷۴) مأمور شد
 که به پرو در امریکای جنوبی رفته در نواحی خط استوا يك قوس نصف‌النهار را
 اندازه بگیرد کار این هیئت ده سال طو کشید . در سال ۱۷۳۶ هیئت دیگر مأمور
 شد که در لایونی مشغول اندازه گیری يك قوس نصف‌النهار شود یکی از اعضای این
 هیئت موپرتویس سابق الذکر و دیگر کلرو^(۲) (۱۷۱۳ - ۱۷۶۵) بود که از

(۱) - Maupertuis

(۲) - Clairaut

ریاضیون مشهور بشمار میآمد و اونیز مثل پاسکال در عنفوان جوانی حائز مقامات عالیہ علمی شد و در ۱۸ سالگی عضویت آکادمی علوم نابل آمد. باری مدت کار این هیئت علمی یکسال بود.

غیر از کلو سه نفر از ریاضیون فرانسوی این قرن را میتوان در ذکا و فطنت هندوش ریاضیون و نوابغ قرن هفدهم قرارداد. یکی لاگرانژ (۱۷۳۶-۱۸۱۳) که بعد از مویرنویس ریاست آکادمی برلن یافت، دیگر مونتر (۱۷۴۴-۱۸۱۸) و سوم لاپلاس (۱۷۴۹-۱۸۲۷) اما باید گفت که کارهای مهم این علما که مذکور شدند بیشتر در زمان انقلاب کبیر بمنصه ظهور رسید، و در حقیقت جزء قرن نوزدهم باید آنها را بحساب آورد.

دو علم ثرقی فوق العاده کرد فیزیک و شیمی. مطالعاتیکه در باب فیزیک طبیعت حرارت شد منجر باختراع آلت میزان الحراره گردید که از آلات سابقه بدرجات بهتر بود. در اروپا سه قسم میزان الحراره ساخته شد. فارنهایت^(۱) در انگلستان ۱۷۲۴ و ریئومور^(۲) در فرانسه (۱۷۳۰) و سلسیوس^(۳) در سوئد (۱۷۴۲) سه آلت میزان الحراره اختراع نمودند شخص اخیر الذکر تقسیمات سانتیگراد را معین کرد که امروز بیش از اقسام دیگر متداول است. در همین اوقات برادران مون گولفیه^(۴) که پسران یکنفر تاجر کاغذ فروش از اهالی آنونی بودند در صدد تجربه نحوه صعود ابخره بر آمدند و اولین بالون را اختراع کردند و این بالون عبارت بود از یک کره کاغذی که در آن بواسطه سوختن پشم و کاه مرطوب تدریجاً تولید هوای گرم شده و بهوا صعود مینمود. تاریخ صعود اولین بالون در شهر آنونی روز پنجم ژوئن ۱۷۸۳ است. پنج هفته بعد از این تاریخ پیلاتر دوروزیه^(۵) (۱۷۵۶ - ۱۷۸۵) نخستین بار موفق بطیران گردید (۲۱ نوامبر ۱۷۸۳) و همین شخص دو سال بعد چون میخواست از بالای دریای مانش طیران کند تلف شد.

(۱) - Fahrenheit (۲) - Réaumur (۳) - Celsius (۴) - Montgolfier
(۵) - Pilâtre de Rozier

بخار

در قرن هفدهم اول شخصی که بفکر استفاده از قوه بخار افتاد
دنی پاین فرانسوی بود که در زمان لوی چهاردهم (۱۷۰۷)

اولین ماشین را ساخت. در قرن هیجدهم یکی از اهالی اسکاتلند (انگلستان) موسوم
به وات مطالعات بسیار در طبیعت بخار نمود و کیفیت تکاثف بخار را بواسطه برودت
و کیفیت انبساط آنرا کشف نمود و در ظرف ده سال اجزای مختلفه ماشین بخار را
اختراع کرده آنرا یکی از عوامل تولید ثروت و پیشرفت اقتصادی قرارداد. در ابتدا
ماشینهای بخار ثابت بودند و فقط در حفر معادن یا ریسمان تابی و غیره بکار میرفتند.
دو نفر فرانسوی یکی کوئیو^(۱) و دیگر مارکی دو ژوفروا^(۲) این اختراع را تکمیل
نمودند. نخستین در سنه ۱۷۶۹ قوه بخار را برای تحریک ارابه ها در خشکی استعمال
نمود و دومین در سال ۱۷۷۶ با بخار کشتی حرکت داد لکن ارابه اختراعی کوئیو
که اولین اتومبیل محسوب میشود سرعتش از یک نفر پیاده کمتر بود یعنی ساعتی
چهار کیلومتر طی طریق میکرد. کشتی بخار ژوفروا در رود دانوب و سائون و سن
حرکت نمود (۱۷۸۳) لکن فقر مخترع مانع شد که اختراع خود را تکمیل کند.
بعضی از مردمان خرده گیر هم بانقصاد او پرداختند و انقلاب فرانسه هم که در این
اوقات اشتعال یافت مانع تعقیب این امر گردید. باید دانست که اختراع کوئیو و
ژوفروا کشف جدیدی در متن علوم و خواص اشیاء بشمار نمی آید بلکه توسعه و
استفاده عملی است که این دو مخترع از اصول و قواعد پیشینیان کردند. همچنین
هرشل^(۳) منجم (۱۷۳۸ - ۱۸۲۲) که اولین تلسکوپ بزرگ را اختراع کرد.
اگرچه اکتشاف اساسی نبود لکن چون اجرام سماوی را بدرجالت بزرگ نشان
میداد منجمین را موفق ساخت که لکه های قرص خورشید را ملاحظه کرده و
هزاران کوکب جدید در آسمان بیابند.

برق

اکتشافات و ترقیات مهمه علمی در قرن هیجدهم در باب قوه
برق بظهور پیوست. علما بواسطه تجربیات عملی موفق بکشف

(۱) - Cugnot

(۲) - marquis de Jouffroy

(۳) - Herschell

حقیقت بسیار مهمی شدند که عبارت از وحدت طبیعت شراره الکتریکی و برق آسمانی است. در اواخر قرن هفدهم اوتودوگریک^(۱) مخترع ماشین تخلیه هوا ماشین بسیار ناقصی اختراع کرد که بواسطه آن تولید قوه الکتریک میکردند. در میان این ماشین کرمای از گوگرد بود که شخصی آنرا بوسیله دسته‌ای بسرعت حرکت میداد و ذرات اجسام خفیفه را جذب مینمود این جذب و انجذاب را قدام نیز درک کرده بودند تدریجاً علما کره کوگردی را مبثّل بکره بلور نمودند و قطعات پشم با پوست را برای اصطکاک بکار بردند و در اثر این تغییرات شراره‌های طولیتر احداث نمودند. از طرفی هم علما کشف کردند که بعضی از اجسام مثل مایعات و فلزات هادی الکتریک هستند و اجسام دیگر مثل شیشه و چینی هدایت نمیکند و اجسام عائقه محسوب میشوند. در سال ۱۷۴۰ یکی از علمای هلاند در شهر لید آلتی برای جمع و حفظ قوه الکتریک اختراع کرد که آنرا بطری لید میگویند. این آلت تولید شراره‌های الکتریکی میکرد که قوت آن برای کشتن حیوانات ضعیفه کفایت مینمود. در امریکا فرانکلن متوجه شد که شراره الکتریک با برق ابر مشابهتی دارند پس بتجربه پرداخت و روزی که هوا بشدت منقلب بود بادیادکی بهوا فرستاد که بر سر آن پیکانی از فلز نصب بود تا گهانه دید شراره چند از ریمان بادیادک نمودار شد (۱۷۵۲) فرانکلن پس از این تجربه آلت برق گیر را ساخت (۱۷۶۰) که اولین آلت مفیدی است از جنس آلات الکتریکی که در حیات عملی بکار رفته است.

شیمی
بانی اساس علم شیمی جدید لاووازیه فرانسوی (۱۷۴۳) -
(۱۷۹۴) بود. در زمان او و قبل از او علمای شیمی بسیار بظهور آمدند که چند قسم املاح و آسیدهای منفرد کشف کردند از جمله پریستلی^(۲) انگلیسی (۱۷۳۳-۱۸۰۴) اکسیژن را تحصیل نمود و شیل سوئدی (۱۷۴۲) -
(۱۷۸۶) کلور را کشف کرد که در همان ایام برای سفید کردن منسوجات بکار

(۱) - Otto de Guericke

(۲) - Priestley



لاوازیه

(۱۷۴۳-۱۷۹۴)

رفت. اما هیچیک از علما طریقه عمومی کشف نکرده بود که اکتشافات علمی برطبق آن انجام گیرد. لاوازیه افتخار کشف قواعد اساسی این طریقه علمی را یافت. مبنای تحقیقات لاوازیه قضیه ذیل است که «اگر چه ماده را میتوان صورتاً تغییر داد لکن هیچوقت وزناً قابل تغییر نیست» پس ترازوی دقیق را اسباب عمده نفحصات و تفحیسات علمی قرارداد. لاوازیه در سن ۲۷ سالگی شروع بتحقیقات مهمه خود راجع بترکیب هوا و احتراقات و

ترکیب آب نمود، پنجسال متوالی در باب تنفس حیوانات تحقیق و تجربه کرد، عاقبت میزان ترکیب هوارا دریافت و اهمیت اکسیژن را در جمله احتراقات معین نمود (۱۷۷۰-۱۷۷۵) پس بتجزیه و ترکیب آب نایل گردید (۱۷۸۳). دیگر از خدمات مهمه او این بود که بشرکت کوئیون دومور و جدول اسامی اجسام را ترتیب داد که جمیع علمای فرنگستان آن تسمیه را پذیرفتند و بمثابه زبان بین المللی علمای شیمی شد. این اقدام از آنجائیکه وسیله تفهیم و تفاهم گردید و علما را از زحمات یکدیگر مستحضر ساخت خدمت بزرگی بترقی و تعالی علم شیمی نمود.

تحقیقات مهمه در علوم طبیعی نیز از قرن هیجدهم شروع علوم طبیعی گردید. یکی از دانشمندان سوئد موسوم به لینه (۱) (۱۷۰۷-۱۷۷۸) که او را «مقتن و مجتهد نبات شناسی» لقب داده اند در تعقیب زحمات

(۱) - Linné

نورن فور^(۱) فرانسوی (۱۶۵۶ - ۱۷۰۸) طبقه بندی نباتات را انجام داد و در کتاب خود موسوم به اساس علم نبات شناسی (۱۷۳۷) تسمیه نباتات را معلوم ساخت و چنان مطبوع واقع شد که در همه جا رواج گرفت و هنوز هم متداول است. یکی از دانشمندان فرانسوی موسوم به برنارد ژوسو^(۲) (۱۶۹۹-۱۷۷۷) که زحانی در علم نبات شناسی کشید و برادر زاده اش لوران ژوسو (۱۷۴۸-۱۸۳۶) در تعقیب کارهای او طبقه بندی جدیدی طرح کرد که بیشتر مقرون بمنطق بود و از این رو آنرا دسته بندی طبیعی نام کرده اند. لینه خود نیز موافقت داشت که از لحاظ علمی و نظری این ترتیب بر طبقه بندی او تفوق دارد.

معروفترین علمای طبیعی کنت دو بوفون^(۳) (۱۷۰۹-۱۷۸۸) پسریکی از اعضای پارلمان دیژون و از نویسندگان و علمای عالیقدر بود. بوفون بکمک چند نفر دیگر کتاب تاریخ طبیعی خود را که ۲۹ مجلد است تألیف نموده و انواع و اجناس موالید ثلاثه حیوان و نبات و جماد را دسته بندی و تعریف نمود. بوفون در آخرین سال عمر خود که پس از انقلاب فرانسه شروع شد کتاب دیگری بنام ادوار طبیعی که فلسفه تاریخ کره زمین است نشر نمود. از خدمات او تأسیس و تنظیم باغ شاه است که امروز بیابان نباتات شهرت دارد. این مؤسسه که از آثار بوفون است در زمان انقلاب ترقی کرد و یکی از مراکز عمده علمی عالم شد. صیت دانش و شهرت فضایل او بعد از رسیدن که در زمان حیاتش مجسمه اش را ساختند و هنوز هم در مداخل باغ نباتات پاریس دیده میشود.

II

ادبیات - افکار فلسفی و اقتصادی - استبداد منور - اداره نظام

اختصاصات	نفوذ صنعتی فرانسه در قرن هیجدهم هر قدر در اروپا زیاد بود
ادبیات فرانسه	تأثیر ادبیات آن بر مراتب بیشتر واقع شد. پاریس در قرن هیجدهم بمنزله مغز اروپا محسوب میگردد و زبان فرانسه تقریباً جنبه بین المللی یافت. یکی از شعرای ایتالیا در ۱۷۵۸ گوید:

(۱) - Tournefort (۲) - Bernard de Jussieu (۳) - comte de Buffon

«زبان فرانسه وسیله ارتباط افراد ملل است زیرا که هر جا برویم فرانسه میخوانند و فرانسه مینویسند».

آثار نویسندگان قرن هیجدهم تفاوت اساسی با تألیفات نویسندگان قرن هفدهم دارد. ادبیات قرن هفدهم جنبه معرفت‌الروحي داشت. ادبا قبل از توجه کامل به صحت و انسجام الفاظ و حسن تراکیب سعی میکردند که کلیات احوال روحی بشر را که در تمام ازمنه و امکانه یکسان است تشریح نموده و صفات ذاتیه نفس ناطقه و میول و شهوات انسانی را در مؤلفات خود توصیف و تعریف کنند. اما در قرن هیجدهم این قسم تشریحات روحی و تعاریف راجع بشهوات و خواهش‌های نفسانی چندان مورد توجه ادبا نبود بلکه درجه دوم را حائز میگشت فقط بعضی افسانه‌سرایان مانند لوساژ^(۱) (۱۶۶۸ - ۱۷۴۷) مؤلف ژیل بلاس و آبه پرُست (۱۶۹۷ - ۱۷۶۲) مؤلف مانون لِسکو و بعضی از نویسندگان نیاتر این قسم تشریحات روحی را معمول می‌داشتند من جمله لوساژ سابق‌الذکر که در تیاتر تور کاره^(۲) و صفا الحالی از مستوفیان مالیه نموده و وُلتر در تیاتر زائیر (۱۷۳۲) و مِروپ^(۳) (۱۷۴۳) و ماریو (۱۶۸۸ - ۱۷۶۳) که تیاترهای مضحک ساخته است، لکن سایر نویسندگان چندان توجهی بتوصیفات روحی و بیان حالات و شهوات انسانی نداشتند مثلاً بومارشه در تیاتر عروسی فیکارو (۱۷۸۴) بهیچوجه توجهی باین مطالب نداشت و همشان مصروف توضیح مسائل سیاسی و اجتماعی بود. ادبا نظری و اعتنائی بصنعت نداشتند و ادب را از حیث ادب نمیخواستند بلکه آنرا وسیله ابراز عقاید سیاسی میدانستند و انسان را باتعلقات او بجامعه و روابط او با مملکت مورد مطالعه قرار میدادند و بحث خود را بیشتر متوجه تشکیلات و تنظیمات کشور میساختند. جمیع عقاید سیاسی را که میراث گذشتگان بود و مثل وحی منزل مطاع و متبع بشمار می‌آمد بیکان‌یکان تجزیه و تحلیل کردند و بنظر انتقاد بمبادی آن عقاید نگریسته صحیح را از سقیم و زشت را از زیبا جدا کردند و بجای اصول منسوخه

(۱) - Lesage

(۲) - Turgot

(۳) - Mérope

سیاسی اصولی جدید پیشنهاد کردند که اساس تشکیلات تازه و عمومی شود.

اصول قدیمه تا آن زمان عموم مردم بر این عقیده بودند که سلطنت و دیمه‌ای است الهی و شاه نایب خدا و ظلّ الله است بنا بر این قدرت پادشاه مطلق و دست سلطان در جان و مال مردم باز و اراده او بر آزادی و حقوق مردم مختار و مسلط است. اصل عدم تساوی حقوق در افراد ملت و طبقات جامعه مقبول عام بود يك طبقه را دارای امتیازات مخصوصه و طبقه دیگر را محکوم به تحمل بارهای گران مالیات و ظلم و جور میدانستند، هر کس در طبقه نجبا متولد میشد از هر تعرضی مصون و هر کس در زمره رعایا وارد بود بهر ذلت و اجحافی محکوم میگردد. و همچنین این اصل متفق علیه بود که جمیع افراد مملکت بایستی در اصول عقاید یکسان باشند و در هر مطلب اساسی خاصه در اعتقادات مذهبی بایستی تابع (التاس علی دین ملوکهم) باشند. در مملکت جز يك دین نباید رایج شود، در باب صنایع معتقد بودند که دولت باید در کسب و کار مردم مراقبت کامل نماید و مزبوران و صاحبان کارخانه را مجبور بر رعایت نظامات دقیقه میکردند، وارد شدن مال التجاره و اجناس خارجی را موجب فقر کشور دانسته و با وضع قوانین گمرکی ورود اجناس خارجه را مشکل بلکه غیر ممکن میساختند. مطابق این اصول در فرانسه و در سایر ممالك اروپا حکومت پادشاه بعنوان دیمه مطلقه الهی در انظار جلوه میکرد و در نظام اجتماعی امتیازات طبقاتی و عدم تساوی حقوق و وظایف معمول بود و در مسائل مذهبی تعصب و عدم تسامح و منع حرّیت دینی رواج داشت و در موضوع اقتصاد و تجارت نظامات سخت گمرکی در میان بود.

مبادی اصول از اواخر قرن هفدهم مردم با این اصول ضد آزادی اظهار مخالفت میکردند. بواسطه فقر عمومی ملت فرانسه در اواخر **جدیده** عهدلوی چهاردهم و بعلمت نهضت ملت انگلیس در عهد سلاطین اخیر استوارت خاصه در زمان جاک دوم فرانسویان چشم از خواب گران گشوده و باوضاع اجتماعی بنظر انتقاد مینگریستند. و بان حمله سختی بر اصل عدم تساوی

مالیائی کرد و تمام افراد ملت را موظف بشرکت در تأدیة مالیات شمرده و هر قسم امتیاز و معافیت را منافی عدالت و حقانیت محسوب نمود. فنلون حکومت مطلقه را « خیانت نسبت باخوت افراد بشر » معرفی کرد. اغلب دانشمندان موافقت داشتند که بایستی قوانینی وضع شود که بارضایت ملت بطور ثابت حدود وظایف عمومی را معلوم نموده و هیچ قومای در نقض آن قوانین قدرتی نداشته باشد بلکه جمیع مراکز قدرت مملکت بحکم آن قانون زمامدار امور گردند. فنلون بامید اینکه روزی آرزوهای سیاسی و مقرون به انجاح شده و شاگرد اودوک دوبورگونی بر تخت سلطنت فرانسه نشیند تشکیلات حکومت انتخابی را طرح ریزی کرد. در انگلستان لاک فیلسوف معروف در کتاب حکومت ملی ۱۶۹۰ مبادی اقسام مختلفه حکومت را تشریح نموده و این اصل را اظهار داشت که آزادی و برابری از حقوق ذاتیه بشر است و دول بمنزله نمایندگان و خدمتکاران ملتند که برای پاسبانی حقوق خود تعیین مینمایند و همین فیلسوف سلطنت حقیقی ملت را ثابت دانسته و بملت حق میدهد که هرگاه دولت بر خلاف وظایف خود رفتار کند « بخدا شکایت نماید » یعنی شورش و نهضت انقلابی کند.

بنا بر این مقدمات مسلم است که قرن هیجدهم در ضمن ارثهائی که از قرن هفدهم برده است یکی هم افکار جدیده انقلابی بوده است از قبیل عدم حقانیت امتیازات طبقاتی و سلطنت مطلقه بی تفتیش ملت و همچنین اصول جدیده ای از قرن هفدهم گرفته است مانند لزوم برابری مردم در تحمل بار مالیات و لزوم شرکت ملت در امور دولتی و مخصوصاً این اصل مهم که منبع هر قدرتی در مملکت ملت است و بس.

فلاسفه و علمای چون هیچیک از موجباتی که در قرن هفدهم موجد افکار جدیده گردید در قرن هیجدهم از میان نرفته بود بلکه نظر اقتصاد بصلح و صفا و عهد و وداد فرانسه و انگلیس در مدت یکربع قرن فیما بین این دو ملت آمد و رفت آزادانه متداول بود بیش از پیش حس انتقاد

دانشمندان تحريك شد و افكار لاک سابق الذکر هم بفرانسه ترجمه شده در طبقات جامعه رسوخ يافت .

جانشين متفكرين قرن هفدهم مانند بُبان و فيلون و لاک در قرن هيچدهم دودسته ازدانشمندان شدند: يکي فلاسفه و ديگر علمای اقتصاد . فلاسفه هم خود را به بحث در مسائل پليتيکي و اخلاقي و مذهبي و اجتماعي مقصور ساختند، سه تن از مشاهير اين حکما مونتسکيو، ولتر، روسو بيش از همه نافذ گشتند . معروفترين علمای اقتصاد کسنی^(۱) و گورنی^(۲) بودند که مبادی ثروت و شرايط کار و صنعت و تجارت و نظامات مالياتي را مورد دقت قرار دادند . اما لغوئون يا نويسندگان دایرة المعارف را هم ميتوان در دودسته فلاسفه و هم در صنف علمای اقتصاد محسوب داشت . دو فائده اين هيئت لغوئون دالامير و ديدرو بودند که پيشرو نهضت برخلاف اصول قديمه و علمدار رواج عقايد جديده بشمار ميآيند .

ما به الاشتراك اين سه دسته يعنی حکما و اقتصاديون و لغوئون^(۳) اعتقاد راسخ و يقين جازمی بود که بقدرت و عصمت و نزاهت ذاتی عقل داشتند بنابر طريقه فلاسفه مدرسيون قرون وسطی که مسائل را از لحاظ تجرد و اطلاق مورد بحث قرار ميدادند اين علما هم در قرن هيچدهم مطالب را بدون توجه بجنبه عملي و احتياجات جزئی و تجارب استقرائي قطع و فصل ميكردند و هيمنقدر که از حيث تجويز عقلي و صحت منطقي نقصی نميديدند آن مطلب را حق ميدانستند و بحکم عقل نظری هر مطلبی را تعميم ميدادند . اين عبارت تورگو که قبل از وزارت جزئه نويسندگان دایرة المعارف بود کاملاً احوال علمای اين قرن را توضيح ميدهد: « حقوق افراذی که يك جامعه را تشكيل ميدهند مبتنی بر سوابق تاريخی نيست بلکه مبتنی بر طبيعت بشری است . » تمام دانشمندان اين عصر رهنمای خود را فقط عقل ميدانستند و بر آن بودند که جميع اصول سابقين را لغو کرده عقل را بر تخت بنشانند . مادام دولامبر در اوایل قرن مینويسد: « حکمت يعنی حقوق حقيقي عقل را شناختن و قدرت از دست رفته عقل را باو باز گردانيدن و طوق عرفيات و سلطه

(۱) - Quesnay (۲) - Gournay (۳) - Encyclopédistes

ساحبان حکم و ریاست را از کردن افکار برداشتن ، درواقع این عبارت را میتوان شمار متفکرین قرن هیجدهم دانست .

از حیث قدمت زمانی نخستین فیلسوف قرن هیجدهم مونتسکیو مونتسکیو است (۱۶۸۵ - ۱۷۵۵) که در حوالی پوردو متولد شد



مونتسکیو

(۱۶۸۹ - ۱۷۵۵)

از نویسندگان بزرگ فرانسه

در قرن هیجدهم

و بلقب بارون دولابرد (۱) ملقب گشته و از طبقه نجبا محسوب شده و بریاست پارلمان پوردو نایل گردید . اشتها را در ابتدا بواسطه مجموعه رسائل ایرانی صورت گرفت (۱۷۲۱) بعنوان مکاتبه دو نفر ایرانی که بیاریس آمده و دوستان خود را دیدار میکردند مونتسکیو انتقادات عمیق از اوضاع اجتماعی فرانسویان نموده و از زبان این دو نفر ایرانی مجهول رسوم و آداب و عقاید و تشکیلات فرانسه را استهزاء و انتقاد کرد . ۱۳ سال بعد از این تاریخ کتاب مهمی در فلسفه تاریخ بنام تحقیق در علل عظمت و انحطاط رومیان منتشر ساخت (۱۷۳۴) . در حقیقت

این کتاب فصلی بود از یک تألیف مهمتر و عظیمتری که شاهکار مونتسکیو محسوب میشود و موسوم است به روح القوانین (۲) . برای تدارک این تألیف منیف بیست سال تمام بلا انقطاع رنج کشید . قسمتی از اروپا را سیاحت کرد . مدتی در هنگری

(۱) - baron de la Brède

(۲) - l'Esprit des Lois

و دو سالی در انگلستان رحل اقامت افکند تا اینکه کتابرا در سنه ۱۷۴۸ بانجام رسانید. روح القوابن کتابی است در فلسفه سیاسی و تجزیه دقیق و منظم کلیه اشکال حکومتها و شرایط و معدّات تولید و استقرار هر يك از این اقسام حکومت. بنابر رأی مونتسکیو بهترین صورت حکومت طرز حکومت انگلیس است که حافظ آزادی سیاسی افراد است. «شاه این مملکت هیچ ظلمی نمیتواند نسبت بفردی از افراد بکند چرا که قدرت او در تحت تقیّدش و نظارت دیگری است» همچنین بر حسب رأی مونتسکیو بایستی در ممالك معظمه سه قوه متمایز و مستقل از یکدیگر وجود داشته باشد: مقننه، اجرائیه و قضائیه و این تمایز و استقلال را وثیقه حتمیه آزادی میدانست. در حقیقت افکار مونتسکیو درست مقابل و مخالف طرز حکومت فرانسه بود که این قوای سه گانه در آن تمایزی نداشتند. مونتسکیو ناشر این فکر شد که نمایندگان ملت بایستی سلطنت فرانسه را محدود ساخته و تحت مراقبت و نظارت قرار دهند.

کتاب روح القوابن اشتهار فوق العاده گرفت، در ظرف ۱۸ ماه بیست و دو دفعه بطبع رسید و بتمام السنه اروپائی ترجمه شد. امیل فا که (۱) درست گفته است که: «این تألیف کتاب ساده‌ای نیست بلکه قانون و سجلّ بزرگ تاریخی محسوب میشود که در افکار و اعمال اهل عالم بتدریج رسوخ یافته و تا مدتی مدید در نفوس خلایق آثار او جاودان خواهد ماند» این تألیف بمحض انتشار عملاً مؤثر نیفتاد بلکه چهل سال بعد نخستین مجالس دوره انقلاب سر مشق رفتار خود را از آن مأخوذ داشتند و از ۱۷۸۹ تا امروز هر قانونیکه در فرانسه وضع میشود مبتنی بر اصل اصیل افکار قوای ثلاثه است.

وُلْتِر
بر خلاف مونتسکیو که تألیفاتش بقصد التیام و عمران خرابیها بود وُلْتِر (۱۶۹۴-۱۷۷۸) جز تخریب کاری نداشت. پدرش یکی از نباتان امور شرعیه پاریس بود. در طفولیت وُلْتِر را آروه (۲) میکفتند، در ایام جوانی از سخت گیری اولیای امر بسیار رنج کشید و در بیست و

(۱) - Faguet

(۲) - Arouet

سه سالگی بجرم هجو نایب‌السلطنه یازده ماه درباستیل محبوس شد، بنا بر روایات



وُلْتِر نویسنده معروف فرانسوی در سن ۲۴ سالگی

(۱۶۹۴ - ۱۷۷۸)

غیرموتقه وُلْتِر را بملت هجوی که از لوی چهاردهم کرده به حبس انداختند لکن
این روایت اصل ندارد و گوینده هجای لوی دیگری بوده است. بازی چون وُلْتِر
از زندان برآمد نایب‌السلطنه هزار و دویست لیبره مستمری برای او مقرر داشت.

هشت سال بعد مجدداً مدت شش ماه در زندان باسئیل توقیف گردید زیرا که روزی یکی از نجبا موسوم به شوالیه دوروهان وُلتر را چوب زد و او باینکه رعیت بود و حق اقامه دعوی بر نجبا نداشت تقاضای جبران یا تصفیة امر بوسیله استعمال اسلحه کرد (۱۷۲۶). چون بار دوم از حبس رهایی یافت بانگلستان گریخت و چهار سال در آنجا اقامت کرد و مانند مونتسکیو آزادی ملت انگلیس را مشاهده کرده و اعجاب تمام نمود و چون بفرانسه باز گشت مجموعه نامه های فلسفی (یا رسائل مربوطه بانگلیسها) را نشر کرد (۱۷۳۴). در این رسائل تمجید و توصیف بسیار از تشکیلات انگلستان کرده و گوید: «شاه انگلیس براعمال نیک قدرت تام دارد و چون قصد شرمیکند دست های خود را بسته می بیند.» همچنین وُلتر اصول عقاید لاک انگلیسی را در این مجموعه وارد کرده حکومت مطلقه عصبیت مذهبی و نفوذ سیادت فوق العاده روحانیون را انتقاد نموده است. این کتاب را محزّب و مضل محسوب داشتند و بنام حفظ اخلاق و احترام مذهب و صیانت قدرت پادشاه پارلمان امر داد که آنرا طعمه آتش ساختند. نزدیک بود باز وُلتر دچار حبس شود لکن فرارجان او را خرید.

وُلتر در این اوقات چندان اهمیتی در طبقات عالیه نداشت و در محافل فلسفی او را لایق نام حکیم ندانسته بچشم حقارت مینگریستند و از نظر فامیشر دندتاییست سال هم که از این مقننه گذشت کار بر همین منوال بود در این مدت وُلتر گاهی مورخ دربار لوی پانزدهم و گاهی ندیم فردریک دوم بود (از ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۳) و بعضی اوقات در صدد وصول بمقامات عالیّه پلیتیکی بر میآمد ولی در این باب تیر آرزویش بهدف مراد نمیرسید و ناچار باز بنوشتن تیاتر و بحث در علوم و نواریع میپرداخت و در هیچ موقع منافع شخصی خود را از نظر نمیگذاشت زیرا که بنابر قول برون تیر^(۱) «وُلتر میدانست که برای ورود بمحافل عالیه چون دارای نجات نژادی نیست بر وی لازم است که ثروتمند شود.» پس دست بمعاملات مختلفه زد

و توفیق کامل یافت چنانکه در پایان عمر سالی یکصد و شصت هزار لیره عایدات او شد. توقف وُلتر در پوتسدام (دربار فردریک) اسباب شهرت او شد. ندیمی پادشاه پروس موجب گردید که از نام بلند و آوازه فردریک قسمتی هم به وُلتر تعلق گیرد بعبارت اخیری ندیمی و رفاقت با پادشاه بزرگی مثل فردریک موجب ازدیاد شهرت او شد بعلاوه در همین ایام وُلتر کتب معتبره خود را نوشت که عبارتند از قرن لوی چهاردهم و بحث در آداب و رسوم و رمان‌های بسیار که بیشتر در نفوس عوام تأثیر بخشیده است. در این وقت نفوذ وُلتر در سرتاسر اروپا منتشر شد و بر نفوس و عقول مردم تسلط یافت بقسمی که او را « وُلتر شاه » لقب داده بودند اشاره باینکه در قلمرو سخن مقام پادشاهی دارد. وُلتر در این وقت متجاوز از شصت سال داشت.

چون میان وُلتر و فردریک شکر آب شد ولوی پانزدهم نیز از وی ظنین بود ناچار در ملک و مزرعه خود که در سرحد سوئیس و فرانسه واقع است مسکن گزید و باین حيله از دستبرد مأمورین لوی پانزدهم که قصد توقیف او را داشتند مصون ماند (۱۷۵۵). در مدت اقامتش در این گوشه انزوا که بیست و سه سال باقی عمرش را شامل بود علی رغم ضعف پیری پشت کار و فعالیت فوق العاده ظاهر ساخت. در واقع کارش جنگ دائمی با اسراف و تبذیر دولت، اختیار مطلق شاه، شکنجه و سیاست، عصبیت و فجایع تعصب دینی و ظلم‌های قضائی بود. یکی از تجار پرستان شهر تولوز که پسرش متهم بقتل شده بود بامر پارلمان محکوم باعدام شد (۱۷۶۲) چون این خبر به وُلتر رسید ابتدا بحال تردید باقی ماند چون عاقبت یقین حاصل کرد برای دفاع از مقتول و اعاده شرف و حقوق او با پارلمان بنای جدال قلمی گذاشت و آخر الامر در (۱۷۶۵) پارلمان را مغلوب و مجبور بامتنال تقاضاهای خویش کرد و همچنین ۱۳ سال بعد در موضوع تبرئه و اعاده حقوق و ارجاع شرافت

لالی تولاندال (۱) با دیگر طرفداران او شرکت جست (۱۷۷۸).

در این ایام پیری وُلتر کتب مفصل کم نوشته است بیشتر هم خود را مصروف بنوشتن نامه و مکتوب نمود و آنچه از او باقی مانده و طبع شده است امروز قریب ده هزار مکتوب است. علاوه بر نامه رسایل بسیار هم نشر داده است که مربوط بحوادث عصر و پیش آمد های زمان بوده اند. در واقع کار یکنفر جریده نگار را کرده است اما جریده نگاری که تا امروز بشدت لهجه و تیزی قلم و بیان او چشم روزگار ندیده است. قصد وُلتر ترتیب دادن شالوده معین و اساس مرتبی در سیاست یادرحکمت نبود، همش مصروف و مقصور بجدال و دفاع بود، خود بمادام دِوِد قان مینویسد «من محزّب بزرگی هستم» در مسائل مذهبی بر ضدّ دین مسیح بجان میکوشید و کینه‌ای که نسبت باین آئین داشت چشم خرد او را بیوشید چنانکه در ردّ دین کارش بتعصب کشید و از هیچ وسیله برای انجام مقصود خود روی گردان نبود حتی تهمت و دروغ و جعل و افترا. از آنجائیکه وُلتر ذاتاً لامذهب و بیدین بود هر چند علی الظاهر خود را موحد میگفت و بخدای یگانه اظهار ایمان میکرد و خود را پیرو (دین طبیعی) میشمرد لکن در واقع هیچ دینی نداشت و با جمیع ادیان مخالف و معاند بود. در باب سیاست اعتقادی با اصول دموکراسی نداشت در یکی از مراسلات (۱۷۶۹) مینویسد «ملت احق و وحشی مانند چاربايان سزاوار یوغ و سیخک و بنجه است، معذک مردم را بخصوص با مراکز قدرت مملکت و بی احترامی بمقدّسات تشویق و تعلیم میکرد.

در مقابل وُلتر که جز تکثیر خرابی و افزایش ویرانه های روسو اجتماعی کاری نداشت ژان ژاک روسو (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸) پیدا شد که بانی طرز نوی در حکومت و مؤسّس تشکیلات جدیدی در جامعه گردید. مونتسکیو و وُلتر که هر دو از طبقات ممتاز بودند در پیشنهاد اصلاحات بتغییراتی چند در اصول سیاسی و محدودیتهای در حکومت مطلقه اکتفا میکردند. اما روسو که پسر ساعت



سازی از اهل ژنو بود و از طبقه رعایا محسوب میگردید و ایام جوانی را ب فقر و فاقه بسر آورده بود بنا بر رنجها و صدماتیکه با او وارد شده بود بر این عقیده شد که باید دولت و جامعه را اساساً زیر و زبر کرده و طرح نوی در انداخت . در سن ۳۷ سالگی جوابی بسؤالات علمی اکادمی دثرون داد که موجب اشتها ر ناگهانی او گردید . در این جواب مبسوط ثابت کرد که ترقی فنون و علوم اسباب افساد اخلاق نوع بشر گردیده است . سپس در کتاب (علل عدم تساوی بشر) (۱۷۵۵) و در تألیف معتبر خود موسوم بمینشاق اجتماعی^(۱) (۱۷۶۲) عقاید سیاسی خویش را انتشار داد . در این

ژان ژاک روسو

نویسنده معروف فرانسوی

(۱۷۱۲ - ۱۷۷۸)

تألیفات روسو هم مثل لاک بحریت و مساوات افراد بشر قائل گردیده و ثابت نمود که کلیه تشکیلات سیاسی و اجتماعی باید از لحاظ حفظ حقوق افراد دایر گردد و از طرف دیگر افراد نیز بایستی خود را محکوم اراده اکثریت بدانند در واقع حکومت حقیقی را مخصوص ملت میدانست . این افکار روسو منجر بتأسیس جمهوری گردید یعنی سی سال بعد در ایام انقلاب کبیر بمعرض عمل آمد . امروز هم اساس جمیع عقاید سوسیالیست گفتار روسو است اما در زمان خود روسو تأثیر سریع و عمیقی نکرد . لکن افکاری که در باب تعلیم و تربیت اطفال بشکل رمانی که موسوم است به امیل تنظیم کرد و در

همان سال انتشار میثاق اجتماعی منتشر ساخت اثر عجیبی بخشید. در این کتاب روسو لزوم تقوی و محاسن پرهیزکاری و احترام خانواده را خاطر نشان کرد و منشأ انقلاب اخلاقی و بازگشت تقوی و صفات حمیده در طبقه عالی ملت فرانسه شد. همچنین کتابی که موسوم است (بشهادت و اعتراف دینی کشیش ساورا) و متمم کتاب امیل محسوب میشود جمعی کثیر را مجدداً بحسب دیانت بازگردانید و عکس العملی بر ضد ارتداد و خدا ناپرستی و مادیّت دیدار و وهلونیوس و سایر مؤلفین دایرة المعارف ایجاد و تحریک کرد.

علمای اقتصاد دو نفر از علمای اقتصاد کسنی و گورنی هم مثل فلاسفه سابق- الذکر بنقض و تخریب اساس تشکیلات اجتماعی قیام نمودند با این تفاوت که حکما مذکور از لحاظ عقل نظری و کلیات مجرّده حکم میکردند و این علما از نظر تجربه و استقراء در جزئیات حوادث و اوضاع مملکت اظهار رأی مینمودند.

کسنی (۱۶۹۴ - ۱۷۷۴) پسر یکی از وکلای پارلمان پاریس بود و ایام جوانی را در یکی از قرائی که مادرش بتمشیت امور دهقانی آن اشتغال داشت بسر برد. چون در علم جراحی مهارتی بکمال داشت در دربار لوی پانزدهم صاحب مقامی ارجند شد و سپس طبیب مخصوص پادشاه گردید. شاه باو «فکر کننده من» خطاب میکرد و غالباً بصحبت او میل نموده ساعات دراز باوی گفتگو میکرد. دو کتاب عمده کسنی که حاوی اصول عقاید اقتصادی اوست موسوم بجدول اقتصادی (۱۷۵۸) و قواعد کلیه حکومت اقتصادی در مملکت فلاحی ۱۷۶۰ در این ایام نوشته شد و میتوان گفت غالب اوراق او بدست لوی پانزدهم تحریر گردیده است. خلاصه اصل عقاید اقتصادی کسنی عبارت بود از اینکه: زمین مخزن ثروت است و جز از طریق کشت و زرع اراضی و حفر و استخراج معادن هیچ ثرونی برای ملت بدست نخواهد آمد. از اینرو یکی از شاگردانش موسوم به دوپون دو نامور مسلک او را فیزیوکراسی یا (حکومت اراضی) نامیده است و پیروانش را فیزیوکرات گفته اند.

گورنی (۱۷۱۲-۱۷۵۹) پسر یکی از تجار سن مالو بود و تا چهل سالگی بشغل تجارت اشتغال داشت و باین عنوان اغلب مراکز مبادلات اروپا را تفرّج کرد. موریبا وزیر بحریه وی را ناظر تجارت ساخت (۱۷۴۹). گورنی با کسنی آشنائی یافت و تابع عقیده او گردید باین تفاوت که علاوه بر منبع ارضی که کسنی منحصر آ خزینۀ عایدات میدانست وی صنعت را هم جزء منابع ثروت قرار داد. گورنی کتابی تألیف نمود لکن یکی از شاگردانش موسوم به تورگو افکار وی را منتشر ساخت.

کسنی و گورنی و شاگردان و پیروانشان که متعدد بودند و اغلب شهرتی بسزا یافته مثل تورگو و غیره بر این عقیده متفق گشتند که سختی کمرکات و صعوبت اجرای نظامنامه هائی که برای دستجات و اصناف کارگر تدوین شده موجب تحدید زراعت و تخریب صناعت است. علمای اقتصاد عموماً تحقیقات خود را باین نتیجه منتهی میساختند که بایستی آزادی تجارنی و صنعتی و فلاحتی داده شود و در واقع افکار خود را در اینخصوص بدو عبارت ذیل خلاصه مینمودند کسنی میگفت: «در حکومت و فرمانروائی نباید افراط کرد و بحکم حکمرانی نظامات طاقت فرسا وضع نباید نمود.» گورنی میگفت: «بگذارید انجام دهند و بگذرند» و قصدش آزادی صنعتی و سهولت عبور از کمرکات سرحدی بود.

لغویون عقاید فلاسفه سابق الذکر و علمای لغت (۱) بوسیله کتب و رسالات انتشار گرفت و توسعه این انتشارات به نسبت سختگیری پارلمان که در صدد منع و توقیف آنها بود تفاوت میکرد. هر قدر بیشتر پارلمان سختگیری میکرد مردم و محافل ادبی و علمی بیشتر توجه مینمودند و مبلغ و ناشر آن میشدند، دایرة المعارف هم که چاپ شد افکار علماء و مؤلفین خود را در جامعه رواج بخشید.

مؤلف حقیقی دایرة المعارف دیدرو (۱۷۱۳-۱۷۸۴) بود که نخست بفکر این تألیف عظیم افتاد و با وجود مشکلات طاقت فرسا سالیان دراز با حوادث مقاومت



ورزید و کار خود را تعقیب کرد
و هم خود مقالات متعدده نوشت و
در آن درج نمودهم سایرین را وادار
بشرکت و مساعدت کرد . دیدرواز
اهالی لانگر بود و پدرش در آنجا شغل
چاقوسازی داشت مثل تمام اهالی
جنوب دارای طلاق و بیان و قدرت
اختراع و انشاء و سهولت استحضار
مطالب مشکله و اقتباس مسائل مختلفه
بود . او نیز مثل ولتر در دفع ورفض
عقاید قدیمه مجاهدت و تعصب داشت
با این تفاوت که او صراحت لهجه

مجمعه دیدرو

(۱۷۱۳ - ۱۷۸۴)

نشان میداد و ولتر جای آشتی باقی

گذاشته غالباً در لافه تملق و مجامله عداوت خود را پوشیده میداشت . دیدرو در
سنه ۱۷۴۹ مکتوبی باین عنوان نوشت : « این مکتوبی است در باب کورها برای
استفاده اشخاصی که چشم دارند » در این رساله به بیدینی و مادیت اعتراف کرده
و بهمین ملاحظه چندی در قلعه و نس محبوس شد .

دایرة المعارف بنابر اعلامیه‌ای که مرده انتشار آنرا میداد عبارت بود « از فهرست
مجاهدات و مساعی مغز بشری که در قرون ماضیه برای اکتساب مسائل مختلفه
نموده است » عبارت آخری فرهنگ جامع و مفصلی بود حاوی جمیع معلومات آن عصر
که در خصوص جزئیات و کلیات مطالب و موضوعات خرد و بزرگ سخن میراند .
از طرز ساختن سرخاب و غازه تا ترتیب تشکیل دول و تنظیم طبقات اجتماع را
ذکر میکرد ، مسائل تاریخ و غوامض علوم و اصول و فروع ادیان و صحیح و سقیم
رسوم و آداب و غیره را تشریح و تعریف میکرد . معاون دیدرو دالامبر نام داشت

که مؤلف فرهنگ مقدّماتی و نویسنده غالب فصول راجع بر ریاضیات و فیزیک کلی است. لکن سایر فلاحه و علمای بزرگ و نویسندگان عصر هم با آنها کمک میکردند. در هر جاشخصی را مییافتند که در یکی از شعب تخصص داشت و بر اِمساعت خود دعوت مینمودند. مونتسکیو و ولتر و روسو و بوفون و کسنی و تورگو و نکر و مارمون تل و هلوتیوس و هولباخ و غیره مقالات متعدّد بدایرة المعارف فرستادند. بالطبع اجزای این تألیف بزرگ بایکدیگر اختلاف بسیار داشتند. دالامبر در نامه‌ای که به ولتر نوشته «دایرة المعارف را از حیث نباین اجزاء و پست و بلند مندرجات بجامه بازیگران (یا خرقه درویشان) تشبیه کرده است که چند قطعه از پارچه گرانها در آن دوخته‌اند و مابقی قطعات بی‌قیمت و ناچیزند» این کتاب بسهولت منتشر نشد؛ تاریخ شروع سال ۱۷۵۱ بود و بیست و یکسال بعد در سنه (۱۷۷۲) انتشار پذیرفت، علت این طول زمان این بود که دو مرتبه دچار توقیف گردید یکی هنگام نشر دو جلد اول بجرم اینکه «مردم را بمصیان پروردگار و نافرمانی شهریار و امیدارد» دفعه دیگر پس از وقوع حادثه آمین، در اینوقت دیدرو مدت هشت سال از طبع کتاب ممنوع شد. دیدرو این تألیف را سلاح قاطعی میدانست که بوسیله آن هر چه خود و سایر فلاسفه نمی‌پسندیدند و مانع ترقی مملکت میدانستند بایستی قطع و معدوم شود و عمده چیزی که محرّک بقض و کینه آنها بشمار می‌آمد یکی دین بود که آنرا عایق انبساط قوای بشری و مانع التذاذ و خرسندی میول نفسانی و شعور حیوانی انسان میدانستند. دیگر قدرت مطلقه پادشاه که آزادی افراد را تهدید نموده و متفکرین را از نشر افکار و طبع گفتار خود جلو می‌گرفت، دیگر آن که دیدرو و یارانش طرفدار آزادی صنعت و تجارت بودند و این مطالب را نیز در دایرة المعارف درج و در جامعه نشر کردند.

فلاسفه و مؤلفین دایرة المعارف و علمای اقتصاد با اینکه دشمن استبداد منور
بزرگ و خصم صریح حکومت استبدادی بودند هیچیک بآبودن پادشاه در مملکت مخالفتی نداشتند و علمدار مرام دموکراسی بشمار نمی‌آمدند. غالب

آنها در این باب با ولتر هم‌رأی بودند که ملت بواسطهٔ جهلش قابل اداره کردن خود نیست و بهتر آن است که همیشه در این جهل باقی باشد زیرا که بنا بر قول ولتر «در مملکت وجود جهال واجب و لازم است». مونتسکیو طرز حکومت انتخابی انگلستان را بالاترین اقسام حکومتها میشناخت و ولتر هم باین نوع حکومت تمایل داشت لکن روسو ابداً آن حکومت را نمی‌پسندید و ملت انگلیس را در قبول این شیوه گول و احق میشمرد و حکومت انتخابی را یکی از شقوق و فروع ملوک‌الطوایف دانسته و مبتنی بر ظلم و بیخردی محسوب میکرد. اما جمهوری و فرمانروائی ملت را برای ممالك صغیره مناسب میدانست که بشکل بلاد عهد قدیم خود را اداره کنند. در حقیقت شعار علما و فلاسفه را میتوان این عبارت قرارداد: «همه چیز برای ملت و هیچ چیز بتوسط ملت» یعنی وظیفهٔ هر شخصی آن است که جمیع خیرات و ترقیات را برای ملت خود بخواهد لکن نباید خود ملت را وسیلهٔ کسب این خیرات بکند و آنرا در امر دخالت بدهد زیرا که جهل ملت موجب ندامت خواهد شد. مرام آنان سلطنت پادشاه عادل بود، شاهی که بنا بر تعریف مارکی دارژانسون «قدرت مطلقهٔ سلطنت را بانیروی عقل و فرط خرد قرین سازد» بعبارت اخیری همه‌طالب «فرمانروای متور الفکری» بودند زیرا که بنا بر قول دوپون دومنور (۱) «متقاعد کردن و برآه آوردن يك شخص آسان تر از يك ملت است» و «حصول نتایج و آمال بوسیلهٔ قدرت سلاطین زودتر میسر میشود تا بانظار ترقی عقلانی مردم». فلاسفهٔ فرانسه طالب پادشاهی مثل فردريك ثانی و کاترین دوم و مخصوصاً ژوزف دوم بودند و نام این پادشاهان را غالباً بر زبان داشتند لکن باید دانست سلاطین مزبور در اصلاح امور و ترقی ملت خود منحصر نبودند بلکه در آن دوره پادشاهان ممالك دیگر مثل پرتغال و اسپانیا و ایالات ایتالیا ناپل و پارم و نسلکن هم عادلانه و خردمندانه باصلاح قلمرو خود پرداختند و وزرای حکیم و دانا اختیار کردند. در پرتغال ژوزف اول (۱۷۵۰ - ۱۷۷۷) خود چندان لیاقتی نداشت

لکن وزیر مقتدر و مستبد او موسوم به کاروالو (مارکی دویمبال^(۱)) کارهای بزرگ کرد. در ناپل و در اسپانیا دون کارلوس فرزند فیلیپ اول که ابتدا پادشاه ناپل بود و از ۱۷۳۵ تا ۱۷۵۹ شارل چهارم لقب داشت و پس از آن در مادرید مستقر شد خود را شارل سوم خواند (۱۷۵۹ - ۱۷۸۸). وزیرای او عبارت بودند از آراندا و فلوریدا بلائکا. در تسکان آرشیدوک لئوپولد (۱۷۶۵ - ۱۷۹۰) برادر ژوزف دوم سلطنت راند و پس از چندی جانشین برادر خود امپراطور اطریش گردید.

مابه الاشتراك این سلاطین مستبد و مصلح در تمام ممالك اروپا چند چیز بود یکی افزودن قدرت پادشاه، دیگر تکثیر ثروت و عواید مملکت و دیگر کاستن قدرت و نفوذ روحانیون. در اسپانیا دولت بترقیات اقتصادی بسیار مهم توفیق یافت، تجارت غلات را آزاد کرد، شرکتهای تجارتی تشکیل داد و بانک فلاحتی موسوم به بانک سن شارل تأسیس نمود و کارخانه های مهم ماهوت و پارچه و اسلحه ساخت و جداول و قنوات کثیره احداث کرد که موجب تزئید فواید شد بنحوی که عایدات عمومی سه برابر شد و سکنه مملکت از هفت بیازده میلیون بالا رفت. اقداماتی که بر ضد روحانیون در ناپل و تسکان معمول شد باین نتیجه رسید که عده کشیشان محدود گردید و آن سلسله از روحانیون که دست از هر کسب و کاری کشیده و مدعی تأمل در آثار صنع بودند بکلی از میان برداشته شد و در اسپانیا پادشاه متولی موقوفات کلیسا گردید لکن مهمترین و معروفترین کارهایی که بمنصه ظهور رسید قلع و قمع طایفه ژوزویت بود.

الفای فرقه پُیمبال صدراعظم پرتغال که در استبداد و اصلاح امور نظیر
 بطر کبیر در روسیه بود اصلاحات را بضرع تبریزین پیش
 ژوزویت میبرد. این وزیر شروع بقلع و قمع ژوزویتها کرد، هر سری که
 باطاعت او ختم نشد با خاک راه یکسان گشت، از قضا این وزیر بردسیه و توطئه ای

(۱) - Carvalo (marquis de Pombal)

که بقصد قتل پادشاه فراهم شده بود وقوف یافت و این امر را بهانه قرار داده در سنه (۱۷۵۶) اشراف پرتغال را متهم ساخت و طایفه ژزویت را سرکوبی کرد. بصرف افترا و نهمت این فرقه را هم دخیل در امر توطئه شناخته و همه را دستگیر نموده و نفی بلد نمود (۱۷۵۹) و دارائی آنها را بنام شاه ضبط کرد.

یکی از بزرگان ژزویت موسوم به پرمالاگ ریدا^(۱) که پیری ۷۲ ساله بود توقیف شد و بحکم وزیر اعظم بمحکمه تفتیشیه که قضات آن دست نشانده و منتخب او بودند فرستاده شد، محکمه او را محکوم نمود و وزیر امر داد که زنده زنده وی را بسوزانند (۱۷۶۱).

دراویل این کتاب دیدیم^(۲) که قلع و قمع ژزویتهای پرتغال در فرانسه چه انعکاسی کرد و چگونه فرقه مزبور ملغی شد. دشمنان فرقه مزبور دولت اسپانی را هم واداشتند که مانند پرتغال و فرانسه با ژزویت ها معامله کند. در سال ۱۷۶۶ در شهر مادرید شورش برخاست، مردم با مقررات نظمی که پوشیدن کلاه های بزرگ و پهن را ممنوع میداشت مخالفت ورزیدند و طغیان نمودند. دولت ژزویت ها را محکوم این انقلاب شمرد و آراندا صدراعظم اسپانیا آنان را توقیف و تبعید نمود. شاهزادگان بوربون که حکمران ناپل و پاریس بودند بسلاطین اسپانیا و فرانسه (شارل سوم و لوی پانزدهم) تأسی جسته و در دفع ژزویت ها سعی بلیغ کردند (۱۷۶۸).

پاپ کلمان سیزدهم^(۳) اعتراض کرد، لکن دولت فرانسه و اسپانیا دو قطعه از املاک او را که عبارت از ولایات آوینیون^(۴) و بنوانت^(۵) باشد متصرف شدند در این اثناء پاپ هم زندگانی را وداع گفت (۱۷۶۹).

سلاطین و شاهزادگان خانواده بوربون مجمع بزرگی را که علی الرّسم برای انتخاب پاپ از کاردینال ها تشکیل میشود مجبور ساختند یک نفر از کشیشان فرانسیسکن^(۶) را موسوم به لوران کانگانلی^(۷) را که معروف بمخالفت با فرقه ژزویت بود بیایی

(۱) - Le père Malagrida

(۲) - صفحه ۳۱ « جنک با فرقه ژزویت » رجوع شود

(۳) - Clément (۴) - Avignon (۵) - Bénévent (۶) - franciscain (۷) - Laurent Ganganelli

انتخاب کرده کلمان چهاردهم نام بدهند. اما این پاپ جدید در عمل چندان ابراز خصومتی با ژزویت‌ها نکرد، چندانکه در اسپانیا جمعی کثیر از روحانیون در صدد انفصال از اطاعت پاپ برآمدند. ناچار کلمان چهاردهم رسماً فرقه ژزویت را ملغی ساخت (۲۱ ژوئن ۱۷۷۳). ژزویت‌ها که از همه جا رانده شدند فقط در پروس که فردریک پادشاه آنجا پروتستان بود و در روسیه که کاترین ملکه آن مخالف پاپ شمرده میشد مأمن و ملجائی یافتند. در روسیه ۲۷ سال بعد از این واقعه یعنی در آغاز قرن نوزدهم فرقه ژزویت مجدداً رسمیت پیدا کرد (۱۸۰۱).

امناء
موضوع سلطه و اقتدار امناء یا نظار مالیۀ فرانسه را هم میتوان از ملحقات طرز حکومت سابق الذکر محسوب داشت. این امناء هر يك حوزه عملی داشتند که خود ایالتی بزرگ بشمار می‌آمد و در آن دایره بهر اصلاح و تغییری مجاز بودند بلکه عقاید خود را هم در دایره المعارف انتشار میدادند. پایه قدرت و اختیار این امناء در حوزه های آنها بحدی بود که حتی حق فراهم آوردن لشکر و پرداخت حقوق افراد قشون هم داشتند، بمیل خود محاکم قضائی تأسیس کرده و گاهی در موقع احتیاج خود نیز حکم صادر میکردند. در توزیع مالیات مستقیم و تهیه پلیس و اداره کردن بلاد و قصبات و کارخانه‌ها و جریان تجارت و جمیع امور عمومی مثل مرمت یا بنای عمارات و طرق و پل‌ها و سد ها و جدول‌ها و غیره قدرت و اختیار مطلق داشتند تا بحدی که آنرا سلاطین کوچک میگفتند و در حقیقت پادشاه هم بودند زیرا که نه فقط مأمورین جزء را بمیل خود عزل و نصب میکردند، نه تنها بکارهایی دست میزدند که امروز جز وزرا قادر بمبادرت آن نیستند بلکه گاهی فرمان پادشاه را زمین زده و بکارهایی میپرداختند که جز قانون مجلس در عصر حاضر مجوز آن نتواند بود مثل تغییر میزان و طرز پرداخت مالیاتها و غیره. بیگانگان از این قدرت بی‌انتهای امناء شگفتی میکردند، لاس‌بمارکی دارژانسون میگفت: «هنگام تصدی شغل مفتش کل مالیۀ چیزهائی دیده‌ام که باور کردنی نیست، بدانید که فقط سی نفر امین و ناظر در مملکت فرانسه

حکومت میکنند، فقط همین سی نفر تحصیلدار ایالات هستند که سعادت و فلاکت ایالات و ترقی و انحطاط ولایات را سبب میشوند.

علت عمده نفوذ فوق‌العاده امناء در قرن هیجدهم این بود که مدت مدیدی در مأموریت خود باقی میماندند و عادتاً کمتر معزول میشدند مثلاً ایالت شامپانی در مدت هشتاد سال یعنی از سال ۱۷۱۱ تا ۱۷۹۰ که حکومت انقلابی عمل امناء را ملغی ساخت فقط پنج نفر از امناء بخود دید و اگر این مدت را بتساوی میان آن پنج تن امناء قسمت کنیم بهر يك سیزده سال میافند، حوزه امانت والانسین در مدت دوازده سال يك امین داشت (۱۷۷۵ - ۱۷۸۷) و ولایت تور در ۱۷ سال يك ناظر داشت (۱۷۶۶ - ۱۷۸۳) تورکو مدت ۱۲ سال امین لیموزن بود (۱۷۶۱ - ۱۷۷۴).

یکی از مصالحین تورکو (۱۷۲۷ - ۱۷۸۱) نمونه نظاری است که دست بکار اصلاحات زده‌اند. تورکو پسر رئیس التجار پاریس بود، نخست نظار تورگو میخواستند او را در سلك اهل کلیسا وارد کنند، مدتی جزء مستشاران پارلمان پاریس شد، بعد مخبر شورای دولتی گردید ۱۷۶۱. درس ۳۴ سالکی حوزه نظارتی لیموزان طرف لوی پانزدهم باو عطا شد، تورکو تا جلوس لوی شانزدهم دارای مشاغل فوق بود، چون در علوم اقتصادی مطالعات کافیه داشت و مدتی شاگردی کسنی و گورنی کرده بود در سالهای نخستین نظارت خود ۱۷۶۶ کتاب مهمی بخواهش دوتن از اهل چین که محض تحصیل بفرانسه آمده بودند تألیف کرد موسوم به: بحث در تشکیل و توزیع ثروت. تورکو سعی نمود که در حوزه نظارت خود بعضی از اصول خود و استادانش را عملاً تجربه کند. ایالت لیموزن هنگام ورود تورکو یکی از فقیرترین ولایات فرانسه بود، در ظرف سیزده سال بهمت تورکو ولایتی حاصلخیز و ثروتمند شد.

تورگو نگارش اسامی و شرح فهرست کارهایی که تورکو در لیموزن کرده است برای بیان بسط ید و قدرت کامل نظار کافی است. در لیموزن تورکو محض رفع فقر و فاقه روستائیان بکاشتن سیب زمینی که

در آن زمان از محصولات جدید به شمار می‌آمد شروع نمود. بیشه های مفصل برای تربیت نهال درختان میوه دارغرس کرد و نقشه فلاحه بر عیاداد. از مملکت اسپانیا گوسفند خواست که نژاد اغنام محلی را تغییر بدهد، در سال ۱۷۷۲ قحطی رخ داد که دو سال طول کشید، تورگو وسایل حمل و نقل غلات را بخوبی فراهم نمود، دارالمساکین بسیار ساخت که فقر از دسترنج خود کسب نان میکردند، مالکین اراضی را مجبور ساخت که وسایل زندگانی مزدوران خود را فراهم آورند و کشیشان صوامع را واداشت که فقر را نان بدهند، متجاوزان ۷۰ کیلومتر راه شوسه ساخت بدون اینکه رعایا را در این امر رنج و آزاری برسد وضعیایا مال بشوند. توضیح آنکه در آن زمان علی الرسم رعایا موظف بودند که مجاناً بیکاری کرده این قبیل خدمات را انجام دهند لکن تورگو کسی را بسخره نگرفت و عمله را مزد داد و وجوه لازمه را از راه افزایش مالیات تهیه دید باین معنی که مالیات جنسی طرق را مبدل بنقد نمود و فی الحقیقه امتحانی بود که برای تغییر مالیاتهای مملکتی بعمل می‌آورد.

مهمترین کار تورگو این بود که ترتیب توزیع مالیات را تغییر داد. در ولایت لیموزن مثل اکثر نقاط فرانسه مالیات دل بخواه بود یعنی بنابمیل موزعین مالیات هر کسی بمیزان غیر معینی محکوم بپرداخت مالیات میشد. بمبارت آخری هر قدر مأمورین مالیه میخواستند دارائی برای مؤدیان فرض کرده و از روی آن فرض مالیات میبستند بالطبع ظلمهای فاحش ب مردم میشد. ناظری که قبل از تورگو متصدی امر نظارت ولایت لیموزن بود موسوم به تورنی^(۱) بود ویس از عزل بنظارت ولایت بوردو رسید این شخص دست باصلاحات زد باین طریق که مالیات دل بخواه سابق الذکر را مبدل بمالیات بر آوردی کرد یعنی قیمت املاک مردم را تخمیناً بر آورد نموده بر آن مالیات بست. این مقدمه ممیزی املاک بود که وسعت و وضع و قیمت اراضی تدریجاً تعیین میشد. تورگو بر آن شد که کارهای سلف خود را تعقیب نماید اما بواسطه نداشتن پول کاملاً بمقصود نرسید معذک بطور معتنا بهی بارسنگین رعایا

تخفیف یافت و تورگو قبول عامه و وجاهت فوق العاده پیدا کرد چنانکه وقتی که بمقام وزارت رسید و عازم پاریس شد اهل لیموزن از کار های او قدردانی بسیار نمودند و از این عبارت دهقانان که در حق او گفته اند درجه تأسف رعیت را از فقدان این ناظر محبوب و مصلح میتوان فهمید: « برای شاه خوب شد که مسیو تورگو را اختیار کرد اما برای ما موجب غم و حسرت است که او را از دست میدهم . »

وجاهت تورگو در امر نظارت امری استثنائی بود ، اگر چه نظار دیگر هم در حوزه نظارت خود بکارهایی دست زدند که متوجه اصلاحات بود مثلاً در ایالت شامپانی و حوزه پاریس و حوزه کلن دفترمیزی برای تجدید توزیع مالیات رعایا تأسیس یافت و در ایالات و الانسین و تور و روشل و گربیل و غیره طرق شوسه احداث گردید . با وجود این توده ملت از اختیارات مطلقه نظار خشمگین بودند و نسبت بآنها کینه روزی میکردند چنانکه نمایندگان طبقات ثلاثه ملت در ۱۷۸۹ بلوی شانزدهم گفتند : « علامت توجه و مهربانی صادقاته اعلیحضرت نسبت بملت این خواهد بود که مردم را از چنگال نظار خلاص نمایند . »

نباید نسبت بنفوذ فلاسفه و علمای اقتصاد و مؤلفین دایرة المعارف مبالغه کرد و نهضت افکار عمومی را که بالاخره منجر بشرنگونی حکومت استبدادی شد فقط تبلیغات آنان منسوب دانست . در واقع نویسندگان و حکمای مزبور مجلی و مظهر افکار عامه بوده اند نه موجد و مبتکر آن افکار . اختلال اوضاع مالیه ، شکستهای خارجی و تشکلهای سیاسی و هوسرانی و خودرانی اولیای امور استبدادی معایب حکومت مطلقه را در انظار عامه تجسم داده و مردم را بضدیت و ادار کردند . از آنجائیکه عمال دولت هم کاملاً پیرو عقاید قدیمه بوده و اغلاط اسلاف خود را تکرار میکردند روز بروز مایه خلاف و نفاق ملت با شاه غلیظ تر میشد و دارژان سون مینوسد :

« دولت در انظار مردم احترام و عظمتی ندارد بعلاوه خود دولت بانواع و اقسام وسایل مختلفه سلب احترام خویش را فراهم میآورد . (۱۷۵۱) روحانیون و سپاهیان و پارلمان ها و طبقات عالی و دانیه ملت همگی زمره خلاف و شقاق دارند و از

اطاعت دولت کردن میکشند و حق دارند . « و هم او در سنه ۱۷۵۳ مینویسد :
 « دربارشاهی و ملّت بقدری ازهم دورند که اتصال نمی پذیرند ، هرروز دولت قدمی
 بر میدارد که بر تبعاد و تنافر طرفین میافزاید . »

روز بروز طبقات مختلفه ملّت ملتفت میشدند که امتیاز بعضی طبقات ظلم فاحش
 و بی انصافی است . مارکی دارژان سون از خود چنین سؤال میکند : « چرا دولت
 حامی طبقه نجاست در صورتیکه این طبقه زنگ ملّت محسوب میشوند و بمنزله
 زنبوران درشت هستند که در کندو عسل نمیگذارند ولی تمام عسل را میخورند . »
 و نیز او مینویسد : « تازمانی که بکلی آثار این اختلاف میان وضع و شریف ،
 نجیب و غیر نجیب برداشته نشود و ملّت مساوات نیابد آسایش و سکون محال خواهد
 بود . » روستائیان هم از یکدیگر معترضانه سؤال میکردند : « چرا هر کس غنی تر است
 کمتر مالیات میدهد و آنانکه مستمند تر و فقیر تر هستند بیشتر میپردازند ؟
 آیا هر کسی بقدر وسع و استطاعت خود نباید مالیات بدهد ؟ » از طرف دیگر ملّت
 متوجه قدرت و لیاقت خود شده و در کوچهای پاریس نظیر این عبارات را میگفتند
 (۱۷۷۰) : « اگر قیمت نان را تنزل ندهند و امور مملکت را منظم نسازند ما هم
 میدانیم چه کنیم زیرا که هنگام مقابله بیست تن از ما بایک سر نیزه قشون دولتی
 مصادف خواهد شد و سود با ما است . » غالب متفکرین ظهور حادثه عظیمی را
 پیش بینی میکردند ، دارژان سون مینویسد : « انقلاب ملی عنقریب رخ میدهد . » و لثر
 (در ۱۷۶۴) مینویسد : « انقلاب لازم و حتمی بوجود خواهد پیوست . » و در
 جای دیگر مینگارد : « بمحض فراهم شدن مقتضیات اولیه انقلابی عظیم مشتمل
 خواهد شد و واقعاً آنوقت هنگامه غریب و غوغائی عجیب خواهد بود ! »

فصل یازدهم

لوی شانزدهم

بحران مالی

جانشین لوی پانزدهم نوۀ اولوی شانزدهم شد که آخرین پادشاه دورۀ استبداد فرانسه محسوب میگردد. سلطنت او هیجده سال دوام یافت (از ۱۰ ماه مه ۱۷۷۴ تا ۱۰ ماه اوت ۱۷۹۲) که بواسطۀ ظهور انقلاب ۱۷۸۹ آنرا بدو قسمت میتوان تقسیم نمود. در دورۀ اول سلطنت که مدتش چهارده سال بود لوی شانزدهم مثل اجداد خود سلطنت مطلقه داشت و بنست تورگو وزیر درسند اصلاحاتی برآمد لکن نظر بمخالفت عموم اعضای خانوادۀ سلطنتی و طبقۀ ممتازۀ لوی شانزدهم مجبور شد که بعد از دو سال از کلیۀ اصلاحات خود چشم پیوشد (۱۷۷۴ - ۱۷۷۶). دوازده سال بقیۀ این دوره را لوی شانزدهم مثل نیاکان خود بر تق و فتن امور پرداخت و عیناً رفتار شاهان قدیم را تکرار نمود، مخارج جنگ امریکا و مصارف بی حد و حصر دربارشاهی قروض جدیدی بردیون زمان لوی پانزدهم افزود و این اختلال امور مالی بدرجۀای رسید که در سنۀ ۱۷۸۹ شاه مجبور شد بملکت متشبث شده و نمایندگان طبقات ثلاثه ملکت را دعوت کند، انقلاب کبیر از اینجا ناشی شد.

لوی شانزدهم هنگام جلوس برادر یکۀ سلطنت قریب بیست سال لوی شانزدهم و زنش ماری آنتوانت^(۱) نوزده سال داشت. این زن وشوهر جوان چون خبر وفات لوی پانزدهم را شنیدند متفقاً فریاد برآوردند: «آمخدایا مارا نگاهدار! ما برای پادشاهی خیلی جوایم». فی الحقیقه لوی شانزدهم از کار مملکت داری و رسم جهانبائی بکلی عاری و بی اطلاع بود و مرئی او دوک دولای وگزیون^(۲) بهیچوجه وی را برای پادشاهی تربیت نکرده بود فقط بعضی اصول

(۱) - Marie - Antoinette

(۲) - duc de La Vauguyon

را در دماغ وی راسخ کرده بودند که اغلب عصاره استبداد و خلاصه خود رائی بشمار میآمد مثلاً: « هر قوه و قدرتی در مملکت متعلق بیادشاه است و هیچ فرد یا جماعتی را حق آن نیست که در برابر فرمان شاه دم از استقلال بزند. »

لوی جوانی تنومند و قوی و سنگین بود، اشتھائی وافر و میلی مفرط بشکار و عشقی بصنعت قفل سازی و آهنگری داشت، شرافتمند و رحیم و خوشخو و مایل به نیکوکاری بود، یکی از نخستین عبارات او که بمقتش کل مالیه آبه تری گفت این جمله بود که: « اصل بدست آوردن دل ملت است. »

لکن لوی شانزدهم با وجود این خصال حمیده مردی لَین الاریکه بود و زنش او را « مرد بیچاره » میخواند. هوشی کند و ضعیف داشت و بسیار خجول و محجوب بود زیرا که بنا بر قول برادرش کنت دوپروانس و یکی از وزرا موسوم به مالزرب^(۱) شاه میدانست که لیاقت سلطنت ندارد و مسئول مهمتی عظیم است. کنت دوپروانس که بعدها لوی هیجدهم لقب یافت میگفت برادرم لوی شانزدهم هر وقت می شنید که او را اعلیحضرت خطاب میکنند پیشانی را میان دو دست فشرده و میگفت: « آچه بار سنگینی! افسوس که هیچ بمن تعلیم ندادند! » مالزرب میگوید: « شاه چون توجّه میکرد که هر يك از اعمال و اقوال او در سر نوشت بیست و پنج میلیون مردم مؤثر است بوحشت میافتاد. » بنا بر این ترس و خجلت لوی شانزدهم کمتر تصمیم قطعی میگرفت و در تمام مدت عمر تحت تأثیر دیگران واقع بود. در ابتدای سلطنت نفوذ پر فایده و مصلحانه تورگو در کار بود و عاقبت نفوذ مضرّ و نا مبارک ماری آنتوانت در مزاج او حکمفرما شد.

ملکه ماری آنتوانت دختر امپراطریس ماری تریز ملکه اطریش ماری آنتوانت بود. عروسی او با لوی شانزدهم در سال ۱۷۷۰ واقع شد و منظور از این وصلت این بود که اتحاد دولّین را که بموجب عهدنامه ورسای (۱۷۵۶) صورت گرفت و مخالف افکار ملت فرانسه بود مستحکم تر کند و

کدورت را کاملاً

مرتفع سازد .

ماری آنتوانت

برخلاف شوهرش

بسیار تند و

چالاک بود اما

اخلاق ثابت و

راسخ در طبیعت

او وجود نداشت

و از این جهت به

هیچوجه شایسته

بامادر خود ماری

تر ز نشان نمیداد.

نادان و بوالهوس

و در مقابل موانع

و حوادث نا-

شکیبا بود .

اگرچه شرافت

و عفت داشت

لکن از بس

هوس ران ولت

جوی بود فریب



ماری آنتوانت

(۱۷۵۵-۱۷۹۳)

مصاحبان را خورده با کمال بی احتیاطی خود را در کارهای بدنام کننده و مکالمهای نامناسب داخل نمود مثلاً شبی در اپرا که مجلس بال ماسکه دایر بود او را در میان رقصان شناختند . او هم مانند شوهرش تأثیر اطرافیان و دوستان را قبول میکرد.

گروهی از درباریان یغماگرو حریص اورا احاطه نمودند منجمله پولینیاک ها^(۱) که از اسراف و تبذیر دربار سود فراوان میبردند. ماری آنتوانت بر اثر تحریکات این اشخاص دشمن اصلاحات مملکت شد وبدون اینکه از نتایج امور مستحضر باشد بر بدبختی مالی و فقر خزانه دولت افزود وزمان اشتعال انقلاب کبیر را پیش انداخت. لوی شانزدهم هنگام جلوس بر تخت سلطنت از آنجائیکه خود را آگاه از رموز مملکت داری نمیدانست یکی از درباریان پیر و وزیر سابق بحرّیه را که موریا نام داشت و در این وقت ۷۳ سال از عمرش میگذشت بصدارت نصب کرد. موریا اگرچه بنا بر روایات وقصص مشهوره او را شخصی سبکسار میدانند لکن صاحب فطانت وزیر کی کامل بود. از مضایق امور بسهولت خارج میشد و وجه حلّ معضلات را بسرعت مییافت. چون بمقام صدارت رسید جز نام چیزی نپذیرفت، حقوق و مواجبی را که خواستند در حقش بر قرار دارند ردّ کرد، به لوی شانزدهم گفت: «من خدمتگزار و فرمانبردار اعلیحضرت هستم لاغیر، وزرای دیگر هم مستقیماً خدام پادشاهند و من هرگز از قول اعلیحضرت بآنها دستوری نمیدهم و خود را واسطه او امر شاهانه بوزرا نپنداشته از جانب وزرا هم مطلبی بعرض نخواهم رسانید.» معذک طرز عملش ثابت میکرد که واجد مقام صدارت است و بر وزرای دیگر تسلط دارد. در ابتدای امر موریا دو پیشنهاد پیادشاه کرد: یکی تجدید انتخاب پارلمانها که بنا بر امر موپو^(۲) منحل شده بودند، دیگر عزل وزرای لوی پانزدهم ومقصودش از این دو امر جلب توجه مردم واسکات اضطراب عامه بود. لکن افتتاح پارلمان بطوری که بعد ها معلوم شد خطا بود و نتایج بسیار سخت داد. در شب باز شدن پارلمان پاریس (۱۲ نوامبر ۱۷۷۴) مردم چراغان و آشپازی کردند و تا صبح برقش و شاباش مشغول شدند.

همچنین عزل وزرای لوی پانزدهم نیز چندان افکار عامه را جلب نساخت. موریا

(۱) - les Polignac

(۲) - بصفحه ۳۹ « الفای پارلمانها » رجوع شود

صدراعظم بجای مویور دگوبون و آبه تری سه تن از معاریف را که تاحدی مقبولیت عاقله و نیکنامی داشتند بوزارت نصب کرد ، شاه چند ماه بعد از جلوس بنابر قول یکی از ظرفای زمان در اطراف خود حصاری از مردمان نیکنام بر آورد و خود در میان نشست .

این وزرای جدید عبارت بودند از : وژن سفیر سابق فرانسه مقیم اسلامبول که از سیاسیون چالاک بشمار می آمد و او آخرین وزیر خارجه معتبر و مهم دوره سلطنت استبدادی فرانسه محسوب میگرد ، دیگر سارتن وزیر بحریه و مالزرب وزیر دربار و کنت دوسن ژرمن که از سربازان کار آزموده و خشن بود وزیر جنگ و تورگو که در ابتدا بسمت وزیر بحریه مشغول کار شد سپس مفتش کل مالیه گردید (اوت ۱۷۷۴) .

وزارت تورگو شئی که تورگو بوزارت رسید مردم در اوپرا صدراعظم را با حرارت و شوق فراوان تمجید و تبریک گفتند . مادام دویدان تورگو را « سولی (۱) جدید » میخواند و ملت انتظارات فوق العاده از او داشت . تورگو از حوزه نظارت خود بیاریس آمده بر مسند وزارت نشست و میخواست اصلاحاتی را که در حوزه محدوده خود شروع کرده بود در سرتاسر مملکت تعمیم داده مخصوصاً بنابر عقیده علمی کسنی و گورنی آزادی تجارت را اعلام دارد و معتقد بود که باین وسایل میتوان رشته گسیخته مالیه مملکت را اتصال داد .

وضع مالیه
مقاصد تورگو
اختلال اوضاع مالیه فرانسه که میراث لوی پانزدهم محسوب میشد بدرجه ای بود که حل مشکلات آن محال مینمود .
مصارف عادی در سال ۲۲ میلیون از عایدات فروزی داشت ،
این در صورتی است که مصارف و عواید را بطور عادی محسوب داریم لکن معادل ۷۸ میلیون از عایدات آتیه را هم دولت یدش خور کرده بود بملاوه قروض دولت بمبلغ ۲۳۵ میلیون لیره عندالمطالبه بالغ میگشت ، روی هم که حساب کنیم کسر

به سیصد و سی و پنج میلیون لیره میرسید، چنانکه سابقاً گفته شد^(۱) آبه تری وجه
رهائی مملکت را منحصر باعلان ورشکست میدید.

اما تورگو چون بوزارت رسید در دستورالعمل رسمی خود که بعرض پادشاه
رسانید این عبارت را قید کرد: «نه اعلان ورشکست، نه افزایش مالیات، نه استقراض». امیدوار بود که مملکت را از گرداب فقر بدو وسیله نجات بخشد یکی صرفه جوئی
و کاستن مخارج تا حدی که میزان آن کمتر از جمع عایدات بشود، دوم افزایش
ثروت ملی بقسمی که بدون وضع مالیات جدید از اقلام جزو جمع سابق مبلغ بیشتری
عاید مملکت شود زیرا که فزونی عواید مالیاتی با ازدیاد ثروت مردم متناسب است
و تزئید مکنت ملی را مربوط با آزادی فلاح و صناعت و تجارت و اصلاح اساسی
این امور میدانست.

تورگو با کمال شجاعت و فصاحت لزوم صرفه جوئی را بلوی
صرفه جوئی شانزدهم خاطر نشان کرد و استدعا نمود که «پادشاه ملاحظه
بفرمایند این وجهی که بدرباریان توزیع میشود از کجا میآید». و بار دیگر بشاه
گفت: که «نباید مقربان درگاه خود را غنی ساخته و ملت را کد ریشه سلطنت
است فقیر نمود». تورگو موفق نشد که شاه را بقطع تمام مستمریانی که پیشنهاد
میکرد وادارد لکن ۲۴ میلیون از جمع مواجب و مستمری کسر کرد و از این
راه مبلغی معادل کسر دخل عادی مملکت صرفه جوئی شد. از این بیست و چهار
میلیون دو میلیون از حذف مخارج در خانه شاهی و قشون مخصوص پادشاه بدست
آمد این قشون مخصوص جز برای تشریفات سلطنتی بکاری مأمور نمیشد.

اصلاحات نخستین اصلاحی که تورگو کرد راجع بفلاح بود، فرمانی در
تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۷۷۴ در باب تجارت حبوبات بامضای شاه
فرمان غلات رسانید. دولت فرانسه از چند قرن پیش محض جلوگیری از
قحط و غلا رسوم و قوانینی جاری کرده بود که بنابر قول مسیون فون سن^(۲) منتهی

(۲) - Foncin

(۱) - بمفعله ۲۶ «تری و افلاس» رجوع شود

« بحبس گندم » میشد. پلیس از اطراف مواظب تجار گندم بود که تجار جز در ساعت و روز و مکان معین بخريد غله نپردازند و الا جریم سنگینی تعلق میکرد. از طرف دیگر کمرك مانع بود که بهسولت گندم را از ایالتی بایالت دیگر حمل نمایند در نتیجه این تصدیقات بعضی سنوات گندم در انبار های ایالتی که حاصل خوب عمل میآمد میپوسید و ایالت دیگر که محصولش خوب نبود دچار قحط میشد. در ایالات حاصلخیز دهقانان بیش از حد کفاف خود زراعت نمیکردند زیرا که امید فروش مازاد غله خود را نداشتند. فرمان ۱۳ سپتامبر ۱۷۷۴ جمیع نظامات سابقه را ملغی ساخته تجارت و حمل و نقل گندم را در سرتاسر خاک فرانسه آزادی بخشید. این فرمان دو طبقه را رنجانید. یکی رعایا و دیگر درباریان. اما رعیت از بیم قحط و غلا آزادی تجارت غلات را مضر میدانست. اما درباریان که رئیس آنها یکی از شاهزادگان بلا فصل موسوم به کوتی بود از آنجهت مخالفت داشتند که بترتیب سابق از معامله خرید و فروش غلات منافع هنگفت میبردند و این فرمان دست آنها را کوتاه میکرد پس در بهار سال ۱۷۷۵ که قدری قیمت نان ترقی کرد موقع را مغتنم شمرده مردم را بشورش برانگیختند؛ از اول تا چهارم ماه مه ۱۷۷۵ دستجات منظمه در بلاد اطراف پاریس و ورسای و عاقبت در خود پانخت بغارت دکانهای خبازی مبادرت کردند. دولت ۲۵،۰۰۰ نظامی در پاریس تمرکز داد و محکمه موقتی بلاستیناف تشکیل داده چهل تن از قائدین شورشیان را تسلیم آن محکمه نمود و بزودی غائله را خاتمه بخشید، این نهضت بنام «جنگ آرد» مشهور است. الغای نظامات نورگو دو سال بعد از آزاد کردن تجارت غلات بدو اصلاح اساسی دیگر دست زد: یکی الغای نظامات اصنافیه، دیگر اصنافیه و حق سُخره نسخ حق سُخره سلطنتی (۵ ژانویه ۱۷۷۶ فوریه ۱۷۷۶). وجود تشکیلات صنفی کارگران موجب محدودیت کارخانه های صنعتی میشد. همچنین نظاماتی که اصناف در قرون وسطی وضع کرده و دایر مدار امور آنها محسوب میشد شرایط و مقدمات صنعتگری را معین و انواع مصنوعات را بدقت تمام محدود

و مشخص میساخت. بموجب این قوانین هر شیئی مصنوعی که از روی نمونه های قدیم ساخته نمیگردید محکوم باتلاف و اعدام بود؛ بالطبع این مقررات اسباب منع هر اختراع جدید و خفه کردن هر ابتکار و ابداعی بود. فرمانی که اصنافیه های محدوده را ملغی ساخت همان آزادی را در عالم صنعت وارد کرد که فرمان حریت خرید و فروش غلات در عالم زراعت و فلاحه و ارساخت.

اما سُخره سلطنتی یعنی اجبار رعایا بساختن و مرمت طرق و شوارع بدون اخذ اجرت در واقع باری گران بر عهده رعایا محسوب میشد؛ اگر ظلم بالتوبه میکردند جمیع مردم در زحمت میافتادند. و اگر تبعیض مینمودند عده قلیلی بایستی تحمل بار گران بیگار را بنمایند. بسیار اتفاق میافتاد که یکنفر دهقان را سه روز متوالی مجبور بکار مینمودند. هر کس تخلف و تعلل میورزید بمبلغی جریمه محکوم میگشت؛ در زمان لوی پانزدهم در یک حوزه نظارت ۲۷۰۰ نفر را در طرف پانزده روز محکوم کردند. بنا بر فرمان الغای بیگار هر رعیتی که بکار گماشته میشد اجرت خود را دریافت میداشت؛ برای اجرای این تصمیمات دولت محتاج بیول بود؛ بنابر این تورگو مالیات جدیدی وضع کرد که بالاتفاوت از طبقات ممتاز و عادیّه دریافت شود. باین ترتیب تساوی عموم مردم را در مقابل مالیات عملی کرد.

پیشنهاد بلدیّه
تورگو اصلاحات دیگر نیز در امور کرد که بدرجات مهمتر بشمار میآمدن جمله حذف گمرکات داخلی و تشکیل انجمنهای

بلدی. این موضوع را فنلون در شصت سال قبل پیشنهاد کرده بود. انجمنهای بلدی که اعضای آنها از جانب ملت انتخاب میشد بترتیب از بلوکات و ایالات شروع شده و بیک انجمن مرکزی موسوم به بلدیّه ملی منتهی میگرددند. چون تورگو جسارت و نفوذ فنلون را نداشت تا اندازه ای احتیاط و حزم بخرج داد و حدود اختیارات این انجمنها را بتوزیع مالیات و تنظیم نظمیه ها و امور عام المنفعه محدود ساخت. این تشکیلات اگر چه ناقص بود ولی باز ملت فرانسه را تاحدی شریک امور عمومی مملکت میکرد.

مخالفت
با تورگو

لکن این نقشه هیچوقت از قوه بفعل نیامد، تورگو بحال بیافت که
آنها عملی کند، هنوز دوسال از دوره تصدی این وزیر نگذشته
جمعی کثیر با او دشمنی آغاز نهادند؛ زیرا که این وزیر مردی

تندخوی بود و با اشخاصی که شریک قول او نمیشدند با لعنی درشت و حقارت آمیز
مکالمه مینمود. یکی از دوستانش موسوم به آبه وری^(۱) وی را ملامت میکرد و
میگفت: « شما در کلام خود نرمی و لطف ندارید و بر خلاف اخلاق ملت فرانسه
که نسبت به رکس با کمال ادب رفتار میکنند شما توجه و اعتنائی با فکر مردم ظاهر
نمیسازید، در کارها بسیار عجول هستید. « صمیمی ترین دوستان تورگو که مالزرب
باشد باو میگفت: « شما با این طرز عمل نسبت بمصالح عمومی ابراز محبت نمیکنید
بلکه مثل اشخاص کینه ورز و دشمنان خشمگین رفتار مینمائید. « لکن با تسلیم
باین درستیهای اخلاقی باید گفت که علت حقیقی عدم کامیابی تورگو کوتاهی زمان
ورنجش جمعی کثیر و لطمه بمنافع اشخاص مختلفه بود. صرفه جوئیهای تورگو در باریان
را بخشم آورد؛ آزادی غلات دلالان و معامله گران را رنجاند و آزادی صنایع موجب
ضجرت و دلتنگی ارباب صنایع و معتادین باوضاع قدیمه گردید؛ این اشخاص مثل
سکیه^(۲) که از وکلای دعاوی بود میگفتند: « مشکلات و موانع محدودیت و
محرومیت موجب رواج بازار صنایع فرانسه شده و افتخار فرانسویان را در عالم ثابت
نگاه داشته است. « فرمان نسخ بیگار و وضع مالیات جدید ارضی که مخصوص مرمت
طرق بود جمیع افراد و طبقات ممتاز را که معافیت داشتند آزرده خاطر ساخت.

در این موقع دولت دریافت که انتخاب پارلمان خطای بزرگی
اعتراضات پارلمان بوده است. تفصیل آنکه فرمانهای راجع بالغای اصناف و نسخ

حق سُخره را حسب المعمول بیارلمان فرستادند که در دفاتر قانونی ثبت شود. مجلس
یکماه تصویب آنرا بتعمیق انداخت و در ۴ مارس پارلمان از پادشاه درخواست نمود
که لوایح مزبور را که منافعی عدالت هستند پس بگیرد. سپس اعتراضنامه رسمی

(۱) - l'abbé de Véri

(۲) - Séguier

در این باب نهیۀ دیده و بشاه عرضه داشت .

« هر قانونی که در لباس خیر عمومی و صلاح انسانیت بخواید در ممالك منظمه افراد مردم را متساوی الوظيفه قرار دهد و تشخيصات و تمیزات لازمه را از میان بردارد آن قانون بزودی موجب اغتشاش اوضاع خواهد گشت زیرا که تساوی مطلقه افراد منجر باختلال امور و سرنگونی کشور خواهد شد ، پس این لایحه که مساوات غیر عملی و قبول ناکردنی را میخواهد معمول بدارد اولین نتیجه اش برهم زدن نظامات مملکت و تحمیل مالیات متحدالشکل ارضی است ! »

« وظیفه شخصی هر کشیشی آن که اعمال مربوطه بتعلیم و تربیت و آداب دینی را بجای آورده و بینوایان را باخیرات و مبرات دستگیری کند . »

« نجبا خون خویش را در راه دفاع ملک نثار کرده و پادشاه را بوسیله اندرز و نصیحت مدد میدهند . »

« آخرین طبقه ملّت که مثل دو طبقه روحانیون و نجبا نمیتوانند خدمات برجسته و لایق بمملکت بکنند وظیفه خود را با ادای مالیات و تهیه مصنوعات و کدّیمین و اعمال بدنی بجا میآورند . »

شاه در جواب این اعتراضات مجدداً پارلمان را دعوت بتصویب و ثبت فرامین سابقه کرد ، پارلمان هم بر شدت اعتراض افزود ، برای غلبه بر پارلمان شاه حسب معمول در جلسه حاضر شده و بر کرسی عدالت قرار گرفته و حضوراً امر به ثبت فرمانها داد (۱۲ مارس ۱۷۷۶) .

این مسئله آخرین غلبه تورگو بود . سفیر سوئد مقیم پاریس عزل تورگو
پادشاه خود چنین مینویسد (۱۴ مارس ۱۷۷۶) : « مسیو

تورگو با هیئت قوی پنجهای طرف است ، این هیئت مرگب است از وجوه اعیان مملکت و تمام پارلمانهای مرکزی و ایالتی و جمیع اعضای مالیّه و کلیّه نسوان دربار و همه مقدّسین و روحانیین . » پیشوای حمله کنندگان به تورگو ملکه ماری آنتوانت و کنت دوپروانس برادرش بودند .

« رساله‌ای در این وقت منتشر شد که آنرا منسوب بکنت دوپروانس میکردند و ظاهراً همینطور هم بود. این رساله شاه را فریب خورده تورگو محسوب داشته و ثابت میکرد که لوی شانزدهم فریب این پیغمبر دروغی را خورده و در دست او بازپچه‌ای بیش نیست و مملکت بخطر عظیم افتاده است. اتفاقاً محض تأیید این پیش‌بینی کارگران اعتصابی نموده بودند و چون این مطلب تا آنوقت پیش نیامده بود مردم تعجب کرده و دچار اضطراب شدند و میگفتند این اعتصابات در نتیجه آزادی صنعتی است که تورگو بکارگران داد.

از طرف دیگر موریاس صدراعظم از زبان شاه شنید که تورگو در غیاب وی را بتهاون و سستی منسوب ساخته است و باینجهت با مخالفین تورگو همدست گردید. شاه در ابتدا خیلی نسبت باین اصلاحات حسن نظر و موافقت داشت و میگفت: «جز من و مسیو تورگو کسی دوستدار ملت نیست» لکن کم‌کم نفوذ این دشمنان قوی پنجه شاه را بعزل تورگو و ادانت. وزیر خود نیز بیدبختی خویش مدد فرستاد، مدتی با گروه دشمنان مجادله کرد و بدقت تمام شاه را از قبول سعایت اعداء مانع شد و راه نفوذ دشمنانرا در مزاج شاه مسدود کرد. اما چنانکه دیدیم تورگو در مکالمه تند و بی‌پروا بود و رعایت مقتضای حال را نمیکرد پس در حضور شاه هم نصایح مفیده و افکار پسندیده خویش را با عباراتی درشت بیان مینمود مثلاً هر لحظه لوی شانزدهم را یادآور میشد که سنش ۲۲ سال است و تجربه ندارد و محتاج به هادی و مشاور است و در پایان کلام خود این جمله را که از حوادث آتیه پیش‌بینی میکرد و در مطابقه باواقع از کرامات شمرده میشد بزیان می‌آورد اعلیحضرتا:

« فراموش مکنید که ضعف نفس موجب شد که سر شارل اول بر سه پایه سیاستگاه قرار گیرد. » (۳۰ آوریل). بعد از این مکالمات ماری آنتوانت بسهولت موفق شد وزیر را معزول کند (۱۰ مه) پس شاه در روز ۱۲ مه ۱۷۷۶ وقتی تورگو استدعای شرفیابی کرد با خشونت تمام وی را رد کرده و فرمان داد که دستگاه وزارت را گذاشته برود و دیگر بدربار ورسای حاضر نشود.

نِکِر (۱) چون تورگو معزول شد کارهای او هم در بونه اجمال ماند و اکثر منسوخ شد. وزارت مالیّه را بیکی از دشمنان وی که صرافی

از اهل ژنو بود و نکر نام داشت سپردند. نکر پنجاه سال در این شغل باقی ماند، مردی شرافتمند و محاسبی چالاک بود، زنش محفلی داشت که هر روز جمعه مفتوح میشد و از این جهت نکر کسب شهرتی کرد که مافوق لیاقت ذاتی او بود. نکر در یک مورد با تورگو توافق عقیده داشت: و آن در صرفه جوئی بود. از سال ۱۷۷۸ بعد جنگهای امریکا مستلزم مخارج گزاف شد و دولت فرانسه مجبور باستقراض گردید، در سال ۱۷۸۱ جمع کل قروض به ۴۵۰ میلیون لیره بالغ شد.

دشمنان نکر از طرق مختلفه میخواستند اعتبار وی را درهم صورت محاسبه شکسته و بدنامش کنند، نکر هم محض جلب اعتماد عامّه بر آن شد که خلاصه‌ای از اقلام جمع و خرج سال ۱۷۸۱ را تهیّه دیده منتشر سازد، در این صورت حساب نکر جمع عایدات را ۲۶۴ میلیون و مخارج را ۲۵۴ میلیون قلمداد کرده بود که علی الظاهر دولت ده میلیون اضافه عایدی داشت لکن این مقایسه بکلی ظاهر سازی بود و عواید و مخارج فوق العاده جنگی را منظور نداشته بود و اگر فی الحقیقه کسی آن مخارج را هم بر آورد میکرد کسر کل به نود میلیون لیره بالغ میکشت.

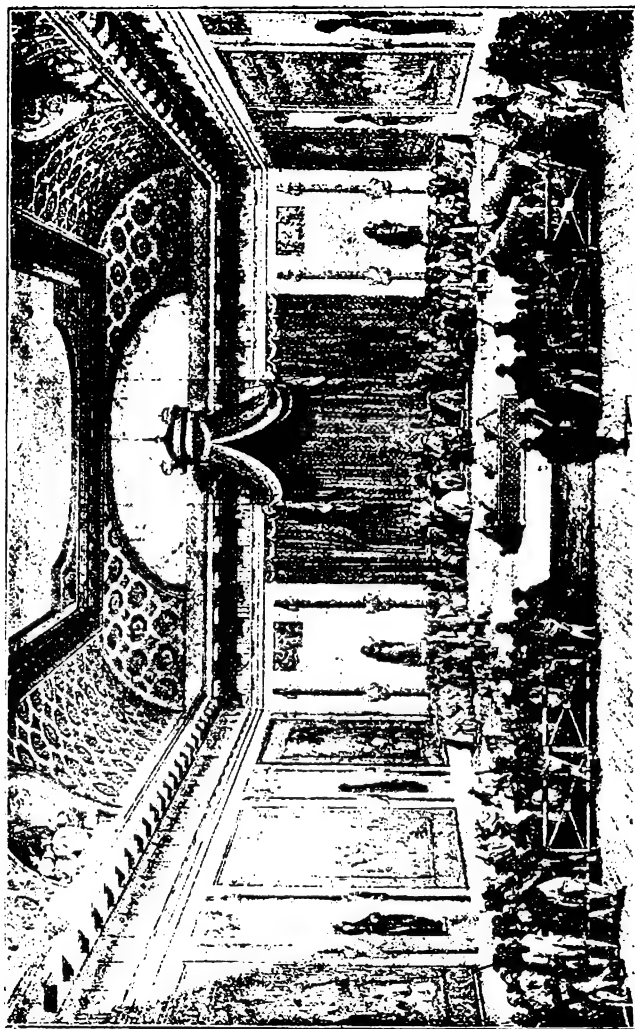
این صورت حساب مطلوبیّت فوق العاده حاصل کرد، فقط در روز انتشارش هزار نسخه آن بفروش رسید و چند هفته بعد صد هزار نسخه آن مصرف شد (فوریّه ۱۷۸۱) این قبیل انتشارات در آن عهد تازگی داشت، تمام دربار و خود صدراعظم سخت غضبناک شدند که چرا وزیر مالیّه اسرار مملکتی را در دسترس عوام الناس گذاشته است و علّت عمده این غضبناکی آن بود که در صورت حساب مزبور اقلام مستمری و مواجب درباریان آفتابی شده بود. ملّت فرانسه استحضار یافت که درباریان که دارژان سون آنها را زبور کافر میخواند بدون آنکه خدمتی بکنند

وسودی برسانند مبلغ بیست و هشت میلیون لیره از مال او را تلف میکنند و این مبلغ تقریباً میزانی بود که برای بحریه و مستعمرات خرج میشد. خلاصه بعد از نشر این صورت محاسبه زنبوران کافر یعنی درباریان و خود صدر اعظم (موریا) کمر بعزل و تخریب بناهای آن وزیر بستند و یکی از اصلاحات مفیده او را بهانه تخریب او قرار دادند.

انجمنهای ایالتی - نکر تنها بامور مالیه مشغول نبود، مانند تورگو اعتقاد داشت مملکتی کرد تا هم بار سنگینی که بردوش نظار ایالات افتاده است تخفیف پذیرد و هم قدرت فوق العاده نظار مزبور تقلیل یابد. پس طرح پیشنهادی ریخت که بنا بر آن در هر ایالتی انجمنی تشکیل پذیرد و حدود اختیارات مجمع مزبور را تقریباً همان قرارداد که سابقاً تورگو برای انجمنهای بلدی پیش بینی کرده بود. لکن حجب و حزم لوی شانزدهم مانع تصویب و اجرای این قبیل تصمیمات متجددانه بود و در باب پیشنهاد تورگو پادشاه چنین نوشت: «مقصود شمارا میفهمم اما بنظر من این مطالب جز صورت ذهنی ندارند و در خارج موجود نتوانند شد و شخص تا عاقبت امور را ننگرد نباید در کارهای خطرناک شروع کند.» در خصوص پیشنهاد نکر هم شاه موافقت تام نکرد فقط اجازه داد که در یکی از ایالات انجمنی محض امتحان تشکیل شود هر گب از نمایندگان سه طبقه روحانیین و نجبا و رعایا (۱۷۷۸).

این انجمن که در برنی تشکیل یافت از جمله کارهایش دو پیشنهاد بود که مهمترین اعمال آن محسوب میشود:

«افراد ملت بار مالیات و سایر تکالیف را بالسویه و برادروار تحمل کنند.» و دولت بجای بیگار و سُخره که معمول است مالیات فرعی وضع کند که بر اصل مالیات افزوده شود و چنانکه معلوم است این پیشنهاد اصلش از تورگو است. اما پیشنهاد ثانی از آنجائیکه اعضای این مجلس بامر پادشاه انتخاب شده بودند نه برای طبقات سه گانه مذکور پیشنهاد کردند که من بعد «انتخاب عمال ملت برای اکثریت



یکی از تالارهای قصر ورسای که موسوم به تالار منوبله زیر است

La Salle des Menus-Plaisirs

مردم صورت بگیرد. مقامات عالیه ناکهان دیدند که فکر تساوی مالیانی وحق

شرکت ملت بوسیله نمایندگان خود در امور مملکتی توسعه غربی یافته و در نفوس ملت نفوذ فوق العاده پیدا کرده است.

در سنه ۱۷۷۹ انجمن ایالتی جدیدی در مونتوبان^(۱) تشکیل شد و بتجربه رسید که این قبیل انجمن ها امکان عملی دارند. پس نگرهنگامی که صورت حساب سابق الذکر را انتشار داد از لوی شانزدهم تقاضا کرد که تشکیل انجمن مزبور را در تمام ایالات مجاز فرموده و تعمیم دهد. در این موقع موریا صدر اعظم فرصت غنیمت شمرده حجب و حزم لوی شانزدهم را مورد استفاده قرار داده و انمود کرد که اگر این امر صادر شود پارلمانها مقاومت فوق العاده خواهند کرد و عزل غالب وزرا را خواستار خواهند شد. شاه پیشنهاد نکر را رد کرد و او استعفا داد (۱۹ مه ۱۷۸۱).

کالون^(۲) بعد از استعفای نکر اصلاحات کشوری یکباره در طاق نسیان ماند. در اواخر ۱۷۸۳ بنا باصرار کنت دارتوا^(۳) و ماری آنتوانت شاه یکی از نظار قدیم را که کالون نام داشت مفتش کل مالیه کرد و چون او بمسند خود مستقر شد غارت مالیه شروع گردید.

کالون مردی هوشیار و صاحب دماغ روشن و فطانت کامل بود اما میل داشت که محبوب القلوب عموم واقع شود. بالطبع درباریان از وجود چنین وزیری شاد کام شدند و همه باو میگفتند: چون بدست آمدی ای لقمه از حوصله بیش. هریک از آنها تقاضائی میکرد حاجتش را تا گفته بر میآورد. از این قرار مبلغ مستوی درباریان از ۲۸ میلیون به ۳۲ میلیون بالغ شد. پول مثل رودخانه جاری بود و از طریق استقراض بدست میآمد، برای آنکه بسهولت استقراض صورت بگیرد بسهولت خرج میکردند، کالون مثل تمام مردمان حيله گر و خائن برای گشادبازی و اسراف خود باین طریق استدلال میکرد «شخصیکه بخواهد قرض کند باید عدلی الظاهر اعتبار بخرج بدهد و دو دستی پول بپاشد و چشم مردم را خیره کند.» در ظرف سه

(۱) - Montauban (۲) - Calonne (۳) - Comte d' Artois

سال با اینکه صلح کامل حکمفرما بود کالون مبلغ ۴۸۷ میلیون قرض کرد و این مبلغ بیش از آن مبلغ بود که نکر در تمام مدت جنگ آمریکا از مردم وام گرفت. چون خزانه تهی شد و امکان استقراض باقی نماند در تاریخ بحر ان مالیه ۲۰ اوت ۱۷۸۶ کالون باشجاعت فوق العاده پیشنهادی بعنوان «نقشه بهبودی اوضاع مالیه» بپادشاه تقدیم نمود و مالیات ارضی که تمام افراد مملکت بلامتیاز در آن شرکت جویند وضع کرد، در این پیشنهاد افکار تورکو و نکر را بخود اختصاص داده الغای سُخره و گمرکات داخلی و آزادی جریان غلات و تعمیم انجمنهای ایالتی را در سرتاسر مملکت پیشنهاد کرد. لوی شانزدهم چون نظری باین لایحه انداخت متعجبانه فریاد زد: «اینکه سرتا پا اقوال نکر است». کالون جواب داد: «اعلیحضرتا با این اوضاع بهترین پیشنهاد همین است که تقدیم شد». وزیر کاملاً میدانست که مالیه در چه حال است و چه نتایجی بر آن مترتب خواهد شد. چند هفته بعد بلوی شانزدهم گفت: «اعلیحضرتا نجات مملکت بوسیله اصلاحات جزئی و فرعی میسر نخواهد شد باید اصلاحات را از شالوده و پایه گرفت و بنار بالا آورد تا منتهی بوبرائی نشود.»

وزیر مالیه چون میدانست که پیشنهادش مثل لوایح تورکو مجلس بزرگان در پارلمان مورد اعتراض خواهد شد مصمم گردید که مجلس بزرگی از اعیان و معارف مملکت^(۱) فراهم آورده لوایح خویش را بتصویب آن برساند و گمان میکرد که چون اعضای این مجلس را خود انتخاب میکند نسبت باو وفادار خواهند بود.

مجلس بزرگان در ۲۲ فوریه ۱۷۸۷ در ورسای انعقاد یافت. کالون در نطق افتتاحیه خود طرز اداره مالیه را مورد انتقاد قرارداد و از اسراف و تبذیر که سنگینی آن بردوش طبقه مؤلده و عماله وارد است سخن گفت و از معافیت بعضی طبقات که موجب تحمیل مالیات بر دیگران میشود انتقاد کرد و اظهار داشت که

(۱) - Les Notables

« شرکت در پرداخت مالیات دین عمومی افراد ملت است . » مجلس بزرگان از میان پیشنهادات وزیر آنچه راجع به تشکیل انجمنهای ابالتی والغای سُخره و آزادی غلات بود تصویب کرد لکن با کمال تعجب وزیر مالیّه و مردم پاریس مجلس از مذاکره در خصوص وضع مالیات جدید مضایقه کرد و گفت تازمانی که معلوم نشود کسر حقیقی خزانه چقدر است و علت این کسر چیست دست باین کار نخواهد زد . بعضی از اعضا منجمله لافایت سخن را بجائی کشیدند که از دولت تقاضای انتخاب مبعوثان طبقات ثلاثه ملت کردند . پیشنهاد مالیات جدید تمام صاحبان امتیاز را با وزیر مالیّه دشمن ساخته بود پس ماری آنتوانت و کنت دو پروانس در حضور شاه مقاومت و مخالفت مجلس بزرگان را تأیید کردند و کالون را دیوانه خطرناک و مضّر بحال مملکت وانمود ساختند ، لوی شانزدهم پس از این وقایع کالون را معزول نمود (۸ آوریل ۱۷۸۷) .

شاه بجای وزیر مستعفی بنابر تعیین ماری آنتوانت اسقف شهر تولوز
 بری ین
 را که لومنی دو بری ین^(۱) نام داشت و از قائلین معترضین بشمار
 مخالفت پارلمان
 میآمد بوزارت نصب کرد . این وزیر جدید چون دید که شاه لزوم اصلاحات را درک کرده همان پیشنهاد های کالون را تکرار نمود و علاوه بر مالیات ارضی جدید مالیات دیگر نیز بنام مالیات تمبر وضع کرد لکن مجلس بزرگان بمخالفت باقی ماند و بری ین ناچار آنرا منحل ساخت (۲۵ مه ۱۷۸۷) .

طریقی جز تقدیم لوایح به پارلمان بنظر نمیرسید . اما پارلمان هم خود را نماینده ملت خوانده و تقاضا کرد که صورت دخل و خرج مملکت را با اطلاع او برسانند و چون طبعاً دولت مضایقه کرد پارلمان اخطار نمود که شاه حق ندارد بتنهائی وضع مالیات جدید کند و بنابر تقاضای مجلس بزرگان از دولت خواستار شد که مبعوثان ملت را از طبقات ثلاثه دعوت نماید (۳۰ ژوئیه ۱۷۸۷) . بری ین اعضای پارلمان را بشهر تروا تبعید کرد ، اهل این شهر پارلمان پاریس را مانع فاتحین پذیرائی کردند ، در پاریس شورش شروع شد ، مردم ملکه را دشنام میدادند و وی را مادام

دفی سیت^(۱) یا (زبان خانم) میخواندند و او را خانم اطریشی خطاب میکردند و عروسک هائی بشکل دوستان ملکه ساخته در نهرها میکشیدند . سفیر اطریش مرسی آرژان تو^(۲) نوشته است : « اگر هزاران نفر را هم بزدان بیفکنند قلع ماده فساد نخواهد شد ، احترام شاه کاملاً متزلزل شده و فقط بازحات بسیار و مدت دراز ممکن است آنرا مجدداً استواری بخشید . » دولت پیشنهاد مالیات را مسکوت گذاشت و پارلمان را بیاریس بازگردانید (سپتامبر ۱۷۸۷) .

چون در هر حال پول لازم بود و بایستی بزودی مبلغی بدست بیاید بری بن لایحه استقراض ۴۲۰ میلیون هیته دید که با قسط پنجساله از ملت وصول شود مشروط بر آنکه در آخر سال پنجم دولت مبعوثان طبقات سه گانه ملت را دعوت نماید . روز ۱۹ نوامبر ۱۷۸۷ شاه و بری بن پارلمان رفتند و فرمانها را عرضه کردند ، جلسه نه ساعت طول کشید ، اعضای پارلمان از شاه استدعا کردند که مبعوثان ملت را در سنه ۱۷۸۹ دعوت کند نه سنه ۱۷۹۲ لکن شاه با خشونت هر چه تعامقتر امر داد که فرمان را به ثبت رسانند . در این وقت پسر عموی شاه دوک دورلثان فریاد برآورد که : « این قانونی نیست ! » شاه جواب داد : « خیر قانونی است زیرا که اراده من چنین تعلق گرفته است . » پس از خروج پادشاه پارلمان اعلام نمود که ثبت فرمان مزبور مخالف قانون و باطل است . بری بن دو تن از مستشاران پارلمان را بوسیله دستخط های مهور توقیف کرد و دوک دورلثان را نفی بلد نمود و امیدوار بود که باین طریق مخالفین را از میدان بیرون کند و خاموش سازد .

اما مخالفت سخت تر شد ، پارلمان از دستگیری دو تن از اعضای خود اعتراض کرد و برای صیانت حقوق افراد ملت اخطار نمود که صدور دستخط های مهور منافی حقوق « اجتماعی و طبیعی مردم است . » این دستخط ها در آن زمان معمول بود و بوسیله آنها مردم را بحسب سخت میانداختند چنانکه غالباً رهائی از آن محال میگشت . بری بن تصمیم

(۱) - Mme Déficit

(۲) - Mercy - Argenteau

گرفت که مثل مویو در هفده سال قبل پارلمان را منحل سازد . چون پارلمان از این مطلب وقوف یافت در تاریخ ۳ مه ۱۷۸۸ بیانیه ای صادر کرد که بمنزله اعلان جنگ بسلطنت مطلقه و اعلام حقوق ملی بود .

در این بیانیه اظهار شده بود که « مملکت فرانسه در تحت فرمان پادشاهی است که مطابق قانون حکمرانی کند ، در میان این قوانین چند قانون اساسی هست که ملت را موظف بپرداخت مالیات مینماید لکن این وجه باید آزادانه بوسیله مجلس بمعاونان طبقات ثلاثه تأدیه شود و این مجلس هم باید منظمأ از طرف دولت انتخاب گردد یکی از حقوق ثابتی که بی آن سایر حقوق بیفایده اند این است که مردم را بهیچ امری نمیتوان توقیف کرد و بمحض دستگیری بایستی محبوس را فوراً تسلیم قضات صالحه نمود . »

اهالی پاریس این بیانیه را با شوق و شغف مالا کلام استقبال کردند و پارلمان را حامی آزادی خواندند . بری بن بخشم آمد و دوتن دیگر از اعضای پارلمان را که سر دسته معترضین بودند حکم بتوقیف داد ، دو نماینده مزبور که دِ پِرِ مَنیل (۱) و مونت سابِر (۲) نام داشتند بپارلمان پناه بردند و پارلمان اعلام کرد که این دو شخص « تحت حمایت شاه و قانون هستند » و تصمیم گرفتند که جلسه خود را دائمی سازند . هنگامی که صاحب منصب مأمور دستگیری پناهندگان وارد شد و گفت مقصّرین را نشان بدهید تمام اعضا هم صدا فریاد زدند : « ما همه دِ پِرِ مَنیل و مونت سابِر هستیم . » بعد از آنکه جلسه پارلمان مدت سی ساعت دوام یافت و نفر نمایندگان پناهنده عاقبت خود را معرفی کرده و تسلیم شدند (پنجم و ششم مه ۱۷۸۸) .

دو روز بعد شاه پارلمان را مجبور به ثبت چندین فرمان کرد که اساس تشکیلات قضائی را وازگون میساخت و پارلمان را « مرخص مینمود » و بجای پارلمان مجلس عام مقرر میداشت .

(۱) - d' Epresménil

(۲) - Montsabert

لکن فریاد اعتراض و مخالفت از هر جانب برخاست، در ولایات پارلمانهای محلی بیارلمان یاریس تاسی بسته و اعلام کردند که ثبت اجباری فرامین خلاف قانون است، چندین نهضت ملی در تولوز و دیژون و بشارن و برتانی شروع شد، در ایالت دوفینه کار بالاتر گرفت، در ۲۱ ژوئیه ۱۷۸۸ شصت تن از نمایندگان نجبا و روحانیون و رعایا در قلعه ویزیل نزدیک گرنوبل جمع شده و اهالی سایر ایالات را بوسیله اخطاریه دعوت کردند که با استبداد مقاومت ورزیده و از پرداخت مالیات خودداری نمایند تا زمانی که دولت مجبور بدعوت مبعوثان ملت گردد.

دعوت مبعوثان در خزانه دولت بیش از ۴۰۰،۰۰۰ فرانک وجه نقد موجود نبود، بری بن با امید اینکه مجلسی از روحانیون تشکیل داده سقوط بری بن و آنها را وادارد که مساعدتاً مبلغی بپردازند دست بکار زد لکن روحانیون هم به مجلس بزرگان و پارلمان ها تاسی بسته و تقاضای انتخاب مبعوثان ملت کردند، پس با بایستی این تقاضا را پذیرفت یا اعلان ورشکست داد. ناچار بری بن در هشتم ماه اوت اعلان نمود که مجلس مبعوثان در اوّل مه ۱۷۸۹ تشکیل خواهد یافت. معذک چون بکلی اعتبار و احترام این وزیر از دست رفته بود هیچکس پیدا نشد که وجهی قرض بدهد پس در ۱۶ اوت ورشکست اعلان شد. بازگشت نیکر پس شاه بری بن را معزول کرد و مقام کاردینالی بخشید و نکر نمایندگان طبقه سوم و تجار بزرگ فوراً هفتاد و پنج میلیون بدولت تقدیم کردند. تشکیل مجلس مبعوثان نخستین مرهمی بود که بر جراحات مردم گذاشته میشد پس باشوق هر چه تمامتر در این باب مذاکرات و مباحثات نمودند که طبقه رعایا چند نفر نماینده بمجلس باید بفرستد؟ و ترتیب انتخاب مبعوثان چگونه است؟ دولت نظر پارلمان را خواست و او جواب داد که بترتیب سنّه ۱۶۱۴ باید انتخابات جریان بیابد. در سال ۱۶۱۴ هر يك از طبقات سه گانه جدا جدا نامزد های خود را معین کرده و رأی داده بودند پس با این طریق رعایا با اینکه ۹۸ صدم

ملت بودند يك ثلث مجموع نمایندگان را میدادند و در مقابل هر وکیل رعیت دو وکیل از نجبا و روحانیون واقع میگردد و هیچ دردی دوا نشده و هیچ اصلاحی صورت نمیبست . پس برای اینکه مجلس مبعوثان حقیقتی داشته باشد و بکلی مورد استهزاء نشود بایستی از رعایا دو برابر عدّه سابق انتخاب شوند بعبارة آخری رعیت باندازه دو طبقه روحانیون و نجبا وکیل بدهد . برای حصول این مقصود قرار گذاشتند که هر سه طبقه مختلطاً رأی بدهند نه جداگانه و اکثریت را بطور سرشمار افراد معلوم کنند نه بطور طبقائی . اتفاقاً این دو ترتیب انتخاب که مضاعف شدن نمایندگان رعیت و اکثریت سرشماری افراد باشد ده سال قبل بفرمان نکر هنگام تشکیل انجمن ایالتی درد و ایالت معمول شده بود معذک نکر در این موقع جرئت نکرد که همین طرز را برای انتخاب مجلس مبعوثان قرار بگذارد فقط برعایا حق داد که باندازه هر دو طبقه دیگر وکیل انتخاب کنند (۲۷ دسامبر ۱۷۸۸) از همین تاریخ و بمحض اتخاذ همین تصمیم انهدام اساس سلطنت استبدادی و طغیان آتش انقلاب شروع گردید .

فصل دوازدهم

فرانسه در ۱۷۸۹

دربار - دولت - ادارات - مالیه - عدلیه

اوضاع اجتماعی - روحانیون - نجبا - بلاد - دهقانان

I

دربار - دولت - ادارات - مالیه - عدلیه

محض استحضار از اهمیت حوادث انقلاب کبیر فرانسه و اصلاحاتی که شد بایستی بطور تحقیق اوضاع این مملکت را در ۱۷۸۹ مطالعه کرد و برچگونگی تشکیلات سیاسی و احوال اجتماعی آن آگاهی حاصل نمود.

از حیث خاک مملکت فرانسه تقریباً حدودش مطابق حدود امروز بود، بعلاوه آلزاس ولورن و بعضی مواقع مستحکمه در سمت شمال از قبیل قلعه لاندوکه خاک اطریش آنرا احاطه کرده بود و فیلیپ ویل^(۱) که اراضی بلژیک بر آن احاطه داشت، لکن در آن زمان دو ولایت ساووا و کنت نشین نیس جزء فرانسه شمرده نمیشد.

از لحاظ سیاست فرانسه دولتی استبدادی و متمرکز بود، جمیع رشته های قدرت در دست شاه و ناشی از شاه و منتهی بشاه بود، کنت دو ورژن در سال ۱۷۸۳ چنین مینویسد: «در فرانسه نه طبقه روحانیون هست نه نجبا و نه طبقه سوم، سلطان فرمان میدهد و افراد مملکت همه رعیتند و اطاعت میکنند.» اگر چه ظاهراً مطلب بقراری بود که گفته شد یعنی شاه قدرت مطلقه داشت و اسماً تمام منابع قدرت منتهی بشخص سلطان میشد لکن در باطن تشکیلات اداری مملکت در نهایت اختلال و ابالات در کمال تفرقه و تشتت بود.

(۱) - Philippeville

مبنای هیئت جامعهٔ فرانسویان بر عدم تساوی بود، ملت را به سه طبقه تقسیم میکردند: روحانیون و نجبا و طبقهٔ سوم. دو طبقهٔ نخستین صاحبان امتیاز بودند و سوم بهیچوجه امتیازی نداشت و تقریباً تمام بار دولت را بردوش او مینهادند. مجملأً باید گفت که فرانسه در ۱۷۸۹ بهمان حال بود که ۷۵ سال قبل هنگام وفات لوی چهاردهم.

شاه سلطنت فرانسه در اعقاب ذکور سلاطین بر حسب ارشدیت موروث بود، نسوان خاندان شاهی از عهد قرون وسطی بیعد و قدرت او بموجب رسمی که آنرا قانون سالیك^(۱) میگویند از سلطنت محروم بودند.

شاه من جانب الله صاحب تاج و تخت میشد و مردم سلطنت را در دست پادشاه ودیعهٔ الهیه فرض مینمودند، بنا بر این هیچ آفریده‌ای در روی زمین حق نداشت در اعمال شاه چون و چرا کند و برای قدرت او حدی فرض نماید و چنانکه لوی شانزدهم در ماه اکتبر ۱۷۸۷ در پارلمان پاریس اظهار داشت «شاه در اعمال خود مسئول هیچکس نیست جز خدای تعالی»، بنا بر این از اوایل عهد لوی سیزدهم تا این دوره که ۱۷۵ سال میگذشت دولت مجلس مبعوثان ملت را دعوت نکرده بود و مردم باور نمیکردند که در صورت تشکیل مجلس مبعوثان جز مشاوره در امور کاری بتواند انجام بدهد.

بالجمله حکومت شاه مطلقه بود، ارادهٔ او فقط حکم قانون داشت و مثل امپراطوران روم شخص سلطان «قانون زننده» محسوب میشد. بنا بر قول لوی چهاردهم «دولت و مملکت خود اوست، ارادهٔ افراد رعیت در مشیت قاهره وی منطوی است». این عبارت لوی شانزدهم که بدو دورلثان گفت: «این مطلب قانونی است زیرا که من چنین خواسته‌ام». در واقع حاکی از اساس حکومت استبدادی سلاطین فرانسه بود. مطابق آنچه گذشت شاه بمیل خویش اموال دولتی را خرج میکرد، اعلان

(۱) - la loi Salique

(۲) - بصفحه ۳۴۷ رجوع شود

جنگ میداد، صلح میکرد، بادل عقد اتحاد میبست.

سلاطین مستبد فرانسه مدعی بودند که بر عقاید مردم نیز حاکمیت دارند، هم مال رعیت و هم عقیده رعیت تابع اراده پادشاه است، هیچ کتابی با جریدهای بی رخصت سانسور انتشار نمییافت. شاه میتوانست دارائی اشخاص را ضبط کند و بوسیله احکام مأموره بدون محاکمه و رسیدگی هر کس را میخواست در یکی از قلاع دولتی بمدت نامعینی حبس مینمود. لوی چهاردهم بهمین ترتیب یکی از درباریان خود را موسوم به دوک دولوزون مدت ده سال در سیاه چال قلعه پی نیرول محبوس ساخت و اجازه ارتباط با خارج بوی نداد. در عهد لوی چهاردهم حبس استبدادی از این طولتر دیده نشد، لکن صدور احکام مأموره یا دستخطهای سر بسته در عهد آن پادشاه هم معمول بود، از ۱۷۷۴ تا ۱۷۸۸ قریب هزار طغرا از این احکام بامضاء رسید.

اگر چه پایتخت مملکت پاریس بود ولی شاه در ورسای منزل داشت،
دربار
در اطراف جمعی کثیر بعنوان درباری با تجملات فوق العاده

میزبستند، عده این درباریان بشانزده الی هفده هزار تن میرسید که ۱۶،۰۰۰ نفر از آن مخصوص خدمات شخص پادشاه و خانواده او بودند و هزار یا دو هزار نفر بدون شغل ثابت و معین عنوان درباری داشتند و منتظر انعام یا مستمری با مشاغل دیوانی بودند.

شاه يك موكب لشکری و يك موكب کشوری داشت، موكب لشکری رادر آغاز سلطنت لوی شانزدهم تقلیل داده و به ۹،۰۰۰ نفر رسانیدند و عبارت بود از سواره نظام یعنی قراولان سوار و ژاندارم و چابک سواران و پیاده نظام یعنی قراولان فرانسوی و قراولان سوییسی.

اما موكب کشوری مرگب از چهار هزار نفر بود، ملکه و اولادشاه و برادران و خواهران و عمهها و خالهها و پسر عموها و دختر عموهای او جزء این هیئت محسوب میشدند و هر يك ملازمان و بستگان خاصی داشتند که عده آنها جمعا بسه هزار نفر میرسید و از این ملازمان پانصد تن بخدمت ملکه و هفتصد تن بخدمت

کنت دارتوا و زنش مشغول بودند. دختر بزرگ لوی شانزدهم که او را شاه خانم می‌گفتند و بعدها دوشس دانکولم شد درس دو سالگی هشتاد نفر خدمه داشت. مرسی آرژان تو سفیر دولت اطریش در این باب مینویسد «ملازمان دختر شاه خیلی قلیلند و مخصوصاً شاه منع کرده است از اینکه عده کثیری بخدمت دخترش بپذیرند تا غرور در وی راه نیابد و بقناعت و سادگی عادت کند.»

تجملات دربار انتظامی نداشت، اصطبل شاهی حاوی هزار و نهصد اسب و دویست کالسکه مختلف بود و هر سال مبلغ ۷۰۷۰۰۰۰۰ لیره بمصرف اصطبل میرسید و این بیش از آن چیزی است که برای موکب لشکری و قراولان خاصه شاهی خرج میشد. خرج سفره شاه بعد از آنکه بفرمان لوی شانزدهم صرفه جوئی کامل در آن کردند و زواید آنرا حذف نمودند هر سال ۲۰۹۰۰۰۰۰ لیره بود و بدیهی است که از این مبلغ مختصری صرف شخص شاه میشد و مابقی بکار اطعام گروه کثیری که از مطبخ سلطانی روزی میبردند میرفت.

دزدی بنهایت شدت رسیده بود، ملازمان شاهی با کمال وقاحت دست بسرقت گشوده بودند، زنان خدمتکار سالی ۵۰۰۰۰۰ لیره از طریق فروش ته شمعیهای قصر شاهی دخل میکردند، هفته‌ای چهار جفت کفش بحساب ماری آنتوانت می‌گذاشتند، بواسطه این تبذیر و اسراف جمع کل مخارج موکب لشکری و کشوری در ۱۷۸۹ به سی و سه میلیون لیره رسید.

مخارج دربار منحصر بهمین نبود، در حقیقت مملکت فرانسه بیش از اینها نثار دربار و درباریان میکرد، زیرا که برادران پادشاه و خدم و حشم آنها نیز ضمیمه دربار بودند و سالیانه مبلغی بعنوان انعام و مستقری بدرباریان و دوستان ملکه و خانواده‌های صیاد پرداخته میشد. مقصود از خانواده‌های صیاد عائله هائی است که بلطایف الحیل مداخل می‌کردند مثل دودمان پولینیا که اعضای آن سالی ۷۰۰۰۰۰۰ لیره بچنگ آورده و فیما بین خود قسمت میکردند و کار غارتگری آنان بجائی کشیده بود که سفرای دول خارجه هم فریاد بر آورده بودند. موافق حساب

و بر آوردِ نکر وزیر مالیه شاه از سنه ۱۷۷۴ تا ۱۷۸۹ مبلغ ۲۲۸ میلیون لیره
بخانواده خود و دربارانش عطا فرموده بود. رفقا لوی پانزدهم و لوی شانزدهم
و دربار این دو پادشاه مصدق قول و مؤید گفتار دارزان سون بود که میگفت:
« دربار قبر ملّت است. »

حکومت
تشکیلات دولتی در این زمان هم مثل عهد لوی چهاردهم بود،
شاه شش وزیر و چهار هیئت داشت از اینقرار: وزیر عدلیّه
مرکزی که در غیاب شاه ریاست هیئتهای مختلف را نیز داشت، مفتش
کلّ مالیه، وزیر دربار، وزیر خارجه، وزیر جنگ، وزیر بحریه. در زمان
لوی چهاردهم وزرا شش گانه باهم برابر بودند. در دوره لوی پانزدهم که بعلمت
نبدلی بکار نمیرسید و در عهد لوی شانزدهم که محبوب بود یکنفر رئیس الوزرا
منصب میگشت که بر سایر وزرا تسلط داشت. گاهی یکی از وزرا که در حضور
شاه مقربتر و بیشتر محلّ اعتماد بود بر همکاریش تفوق مییافت و مقام رئیس الوزرا
کنونی دول را احراز میکرد، مثلاً در ۱۷۸۷ مهمترین وزیر نکر بود. حقوق
هر وزیر در سال ۲۲۶،۰۰۰ لیره بود که معادل مواجب ده وزیر امروز است.
هیئت های چهارگانه عبارت بودند از شورای دولتی یا شورای عالی که کارش رتق
و فتق امور کلیّ خاصه مهم خارجه بود و شورای مالیه، شورای مکاتبات که کارش
تحقیق مکاتیب و اخبار و نظار ولایات بود و شورای دیوانی که وظایفش مرگب بود از
وظایف شورای دولتی در عصر حاضر و وظایف دیوان تمیز در واقع محکمه عالی بود برای
رسیدگی بامور اداری و امور قضائی و در فرانسه آنرا CONSEIL DES PARTIES میگویند.
حکومت مرکزی مشتمل بود بر وزرا و هیئت های چهارگانه. جمیع امور
از آنها صادر و بآنها منتهی میشد و بمثابه مغز و قلب مملکت بودند.

حکومت ایالات
امروز تشکیلات ولایات و ایالات فرانسه در کمال سادگی است
لکن در سنه ۱۷۸۹ تشکیلات حکومتی ایالات در نهایت
پیچیدگی و ابهام بود، زیرا که یک اعتبار مملکت فرانسه بچندین دایره حکومتی

منقسم میشد و بیک اعتبار بچندین حوزه نظارتی انقسام مییافت.

فرانسه دارای ۴۰ حاکم نشین بود که سی و دو از آنها تقریباً بانقسیمات قرون وسطی مطابق میگشت و بهخان اسامی قدیم هم خوانده میشد و هشت حکومت نشین بقدری کوچک بودند که حدود آنها از حصار قلعه آنها تجاوز نمیکرد، حکام قاطعه از نجبا انتخاب میشدند و از عهد لوی چهاردهم ببعده جزاسمی و عنوانی نداشتند و جزء جلال موکب سلطنتی بودند و اغلب عمر خود را در ورسای میگذرانیدند. شماره حوزه های نظارتی به سی و شش میرسید و باسم کرسی حوزه خوانده میشدند، در هر حوزه ناظری فرمانروائی داشت. نظار از طبقه متوسطین بودند و چشمشان بدست پادشاه بود و سعادت یا فلاکت خود را از اراده خسر وانه میدانستند و شاه بواسطه آنها اوامر خویش را در اقطار و اکناف مملکت جریان داد و در بار خود را مرکز رتق و فتق امور میکرد چنانکه گفته شد (۱) حدود اختیارات نظار بسیار وسیع و شامل جمیع مسائل عمومی بود. بقول مسیولاویس (۲) «ناظر بمنزله شخص شاه بود که در ایالت حضور داشته باشد، و بگفته لاس: «نیکبختی و شوربختی کشور بسته بنظار» بود.

حوزه های نظارت مثل ایالات امروزه فرانسه دارای تقسیماتی بود با این تفاوت که ایالات منظمأ بولایات و بلوکی چند تقسیم شده اند ولی اجزای حوزه های نظارت از هر حیث با یکدیگر اختلاف داشتند چه از لحاظ طبیعت خاک و چه از حیث اسم و وسعت و غیره. در هر حوزه چند قریه متعلق بروحانیون موجود بود که آنها را پاروایس (۳) میگفتند و بمنزله بلوکات امروز است. در هر قسمتی از قطعات حوزه نظارت نابیی از جانب ناظر کل حکومت میکرد و عزل و نصبشان باختیار ناظر بود، از اینجا میتوان درجه قدرت و نفوذ نظار را فهمید. در بعضی نقاط حدود بلوکات چنان معین شده بود که قریه های سرحدی نصف در این بلوک و نصف در بلوک دیگر واقع میگردد و در بعضی حوزه ها اصلاً حدود معینی در میان قطعات

(۱) - صفحه ۳۱۰ رجوع شود

(۲) - Lavisce

(۳) - Paroisses

آن وجود نداشت، چنانکه در موقع لزوم بعضی قری را هر قدر تحقیق میکردند معلوم نمیشد جزء کدام ولایت محسوب میشود، اهل آن در قلمرو کدام محکمه قضائی واقعند و مالیات را مطابق مرسوم و معمول کدام حوزه نظارت باید بپردازند.

عدم وحدت مالالتجاره بآزادی تمام در سراسر خاک فرانسه جریان مییابد، قوانین و نظاماتی که حقوق افراد را نسبت بیکدیگر معین میسازند و اقسام مالیات و طرز وصول و ایصال آنها و اوزان و مقادیر در جمیع ایالات یکسانند.

اما در ۱۷۸۹ کار بر این منوال نبود، اوزان و مقادیر در هر ایالت بلکه در هر بلوکی اسم و میزان و معیار خاص داشتند، مثلاً نیزه که یکی از مقیاسهای مساحت محسوب میکردید در پاریس معادل ۳۴ متر مربع بود و در یکی از ایالات ۵۱ متر و در ایالت دیگر ۴۲ متر بود. هنوز در عرف دهقانان فرانسه بادی از این مقیاسها موجود است و اسامی جریب و طناب و ذراع و غیره را بکار میبرند... در ایالاتیکه موسوم بایالات منتخبین بودند و جمعاً بکربخ خاک فرانسه مساحت داشتند توزیع مالیات بوسیله منتخبین همان ایالات بعمل میآمد و در ایالات موسوم بایالات مأمورین مالیات مستقیماً بوسیله مأمورین پادشاه توزیع میکردید. مالیات نملک هفت قسم بود و در هر قطعه از فرانسه بیکی از این هفت طرز وصول میشد مثلاً در شمال و جنوب ایالت اُورنی این مالیات بدو طرز متفاوت بحیطه وصول میآمد. اگر خطی فرض کنیم که از ژنو شروع شده و بمصب رود شارانت منتهی گردد و لایاتیکه در جنوب این خط واقع شده بودند يك قانون مدنی متحدی داشتند که از روی قوانین رومی تدوین گردیده بنود و آن ناحیه را ایالت قانون مدون میخواندند. بالعکس در شمال خط مزبور بقدری اختلاف موجود بود که بقول ولتر «شخصی که از این ولایات بگذرد همان اندازه که اسب چاباری عوض میکند همان اندازه هم قوانین و نظامات قضائی تبدیل مینماید» این ناحیه را که عبارت باشد از اراضی رود لوار و رود سائون و رود سن نواحی حقوق اعتیادی میگفتند

و در آنجا ۲۸۵ مجموعه قوانین عادیّه موجود بود. در ایالت اُورنی دو قسم قانون مجری بود، در شهر اورباک قوانین مدوّنه و در شهر کلرمون قوانین عادیّه مجریان داشت در صورتیکه هر دو شهر مزبور جزء حوزه یک پارلمان بودند که پارلمان پاریس باشد. در اراضی رود لوآر و رود سین سیزده ایالت بود که مجموع آنها را پنج مزرعه آبتن می‌گفتند، در این ناحیه مال‌التجاره آزادانه در جریان بود و ۱۹ ایالت دیگر که بایالات غربیه موسوم بودند هر یک گمرک خاصی داشتند که از اجناس و امتعه ایالات مجاوره در صدور و در ورود حقوق گمرکی دریافت می‌کردند بهمان قسم که اکنون در سرحدات دول نسبت به امتعه ممالك خارجه معامله میشود.

این خطوط گمرکی و اختلاف قانونی و تفاوت اوزان و مقادیر یاد کار قرون وسطی و باقی مانده عهد فتودالیتّه بشمار می‌آمد. اگر چه سلاطین کاپسین در فرانسه قدرت سلطنتی را در تمام ایالات بسط داده و صاحب اختیاران محلی را خاضع و خاشع کرده بودند لکن بعضی رسوم و آداب را کماکان بحال خود باقی گذاشته و محترم شمرده بودند چنانکه در اواخر قرن هیجدهم چون نظری باوضاع فرانسه افکنده میشد شخص میدید که از بعضی اعتبارات شباهت تام بقرون وسطی دارد و از لحاظ استقلال داخلی ایالات کوئی مملکت فرانسه از چندین دولت مستقلّه تشکیل یافته است. در واقع از این لحاظ فرانسه نمونه‌ای از قاره اروپا بود با این تفاوت که قطعه اروپا قطعات مستقلّه‌ای که دارد مملکت خوانده میشوند و فرانسه قطعات مستقلّه‌اش را ایالت و ولایت می‌گفتند. بنا بر قول میرابو که از رجال نافذ الکلمه عهد انقلاب است فرانسه در سنه ۱۷۸۹ «مجموعه‌ای از ملل و اقوام منفصله و غیر متحدّه بود.»

بیشتر این اقوام صاحب فکر نفّرق و تشخّص بودند، باصرار و ابرام تمام بعادات قدیمه خویش متشبّث شده و امتیازات و اختصاصات محلی خود را محترم شمرده و میخواستند بهر قیمت باشد استقلال خود را حفظ کنند و مملکت مستقل کوچکی شوند در داخل مملکت بزرگ فرانسه. مثلاً اهالی آرتوا اگر چه ظاهراً خود را فرانسوی می‌شمردند لکن در دستور العملی که بمبعوثان خود نوشته و سپردند

تقاضا کردند که جز همولایتان آنها مأموری بایالت آرتوا اعزام نشود. سکنه ایالت پروانس اظهار میداشتند که ماشاء فرانس را فقط بسمت والی پروانس اطاعت میکنیم. مردمان دوفینه میگفتند ولایت ما در مملکت فرانسه واقع است ولی از مملکت فرانسه نیست. انقلاب کبیر تمام این اختلافات را برطرف کرده و فرانسه را توحید بخشید.

قضاوت تشکیلات قضائی هم در پیچیدگی و ابهام کمتر از تشکیلات اداری نبود از این لحاظ هم آثار قرون وسطی مشاهده میافتاد. محاکم متعلقه بسینیور^(۱) و بی^(۲) و سنشال^(۳) که از طبقات اعیان و وجوه قرون وسطی محسوب میکردند هنوز دایر بود. در اغلب دهات محکمه سینیوری بمنزله محاکم کنونی صلاحیه ادارات پلیس است، قضات این محکمه جرم های مختصر و خلاف های کوچک را مجازات میکردند مثل دشنام دادن و ضربت زدن و مستی و غوغا طلبی و غیره و محاکم متعلقه به بی و سنشال بمسائل حقوقی بهر ز قرون وسطی رسیدگی میکردند، در خصوص دعاوی مربوطه بمالیات محاکم خاصی بود بنام محاکم امدادیه.

ترتیب محاکم دآوری که کلیات آن با ترتیب امروز یکسان است عبارت بود از محاکم ابتدائی و پارلمان ها.

محاکم ابتدائی که در تمام فرانسه عده آنها یکصد میرسیدشیه به^(۳۶۲) محکمه بدایتی بود که اکنون دایر است. از مطابقه این دو عدد معلوم توان کرد که باقالت محاکم در آن زمان امور قضائی و دعاوی حقوقی باچه کندی پیشرفت میکرد است. پارلمانها سیزده عدد بودند که دفتراً در حدود محاکم بدایت و صلاحیه و استیناف رسیدگی بدعاوی میکردند، حوزه قضاوت آنها بی اندازه متفاوت و مختلف بود، دایره صلاحیت پارلمان پاریس مثلاً از یادو کاله تالو^(۴) میرسید بعبارت اخیری از ولایت شمال تا ایالت کانتال یعنی پانزده ولایت که مساحت آن يك ثلث خاک فرانسه بود

(۱) - Seigneur (۲) - Bailli (۳) - Sénéchal (۴) - Pas-de-Calais au Lot

جزء حوزه قضاوت پارلمان پاریس محسوب میگشت ولی دایره داوری پارلمان روان منحصر بیک ولایت بود که نورماندی باشد و پارلمان متر جز در همین شهر و اطراف آن حق دخالت در جای دیگر نداشت.

قضات این محاکم مالک منصب خود بودند خواه بوسیله خریدن شغل از پادشاه قاضی میشدند خواه بحکم رسم پولت^(۱) از پدر خود ارث قضاوت میردند. خرید و فروش مشاغل منحصر بمحاکم عدلیه نبود، در جمیع ادارات کشوری و لشکری معمول و متداول بود.

بعضی رسوم و عادات قدیمه جریان داشت که برای قضات نعمتی محسوب میگشت مثلاً معمول بود که متداعین قبلاً نزد قاضی آمده استدعای رسیدگی بعمل کنند و محض جلب توجه قضات بجانب خود ارمغانی هم میآوردند که باصلاح آن زمان «ادویه» نامیده میشد و مقصود چاشنی کلام یا رشوه است.

در باب جنایات قوانین موجوده سختگیری و مجازات بدرجه توحش و بربریت میرساندند، اموری که این زمان بزحمت میتوان آنها را در ردیف جنحه و خلاف قرار داد و مجازات آنها بچند فرانک میشود در آن عهد جنایت عظیم و گناه کبیر شناخته میشد مثلاً تخطی بصید گاه غیر با کشتن صید دیگران که اکنون مجازاتش ۲۵ فرانک است در آن دوره مرتکبین را بحبس ابد با اعمال شاقه محکوم میساخت و بنا بر مسطورات یکی از دستورالعملهای مبعوثان ملت «محاکم عدلیه بدون تردید انسانی را در مقابل قتل خرگوشی براه عدم میفرستند». در آن دوره هر کس متهم میشد اصل را مجرمیت میدانستند، شکنجه های ابتدائی و استنطاقات سخت که بر متهمین وارد میکردند تا بجرم خود اقرار کنند در سال ۱۷۸۰ ملفی شد آقا شکنجه که قبل از اجرای حکم محکمه مینمودند کماکن باقی بود و اگر چه شاه در ۱۷۸۸ رسماً آنرا منع فرمود لکن عملاً متروک نشد.

در آغاز افتتاح مجلس مبعوثان اوضاع مالیه بقرار ذیل بود.

مخارج پیش بینی شده برای تمام سال بمبلغ ۵۳۰ میلیون

مالیه

و عواید به ۴۷۵ میلیون و کسر دخل به ۵۵ میلیون بالغ میگشت لکن بعضی از مطلقین حدس میزدند که کسر حقیقی ۹۰ میلیون لیره باشد، منافع قروض دولتی را اگر تنها حساب کنیم در سال به ۲۰۶ میلیون لیره یعنی قریب نصف کل عایدات میرسید.

این وضع ناهنجار و حال ناگوار تنها گناه لوی شانزدهم نبود بلکه نتیجه صحیحه منطقی رفتار پادشاهان بود که بعد از فرانسوای اول معمول داشتند و جز هانری چهارم تمام سلاطین فرانسه مالیه را باینقسم اداره میکردند و حقیقت امر و خلاصه عمل این سلاطین را اگر بخواهیم بدانیم همان است که کنت دارتوا در حضور مجمع بزرگان ۱۷۸۸ اظهار داشت و گفت: «مصارف شاه را نباید بقیاس عواید او بحساب آورد بلکه بقیاس احتیاجات وی باید مخارج او را پرداخت.» نتیجه این قسم عمل آن بود که هر سال کفه خرج از کفه دخل سنگینتر میشد و دولت مبلغی کسر محل داشت و محض جبران این نقصان شاه بفروش مشاغل و مناصب میرداخت و قروض را زیاد میکرد. در دوازده سال از سلطنت لوی شانزدهم (از ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۸) مبلغ ۱۱۴۰ میلیون لیره بر قروض افزوده شد. با این وضع کسی حاضر نمیشد بشاه وجهی قرض بدهد و دولت هم قادر بافزایش مالیات نبود.

مالیاتهای مستقیم بود، مستقیم غیر مستقیم. مالیات مستقیم عبارت بود از مالیات ارضی و مستغلات که از قرون وسطی و جنگ صدساله بیادگار مانده بود و سرشماری و خمس. این دومالیات مستقیم اخیر را در زمان لوی چهاردهم جعل کرده بودند.

مالیات ارضی و مستغلات در همه جا یکسان نبود، در ولایات جنوبی از زمین و خانه میگرفتند و این را مالیات مستقیم حقیقی میخواندند و مأخذ عادلانه هم داشت زیرا که از روی اشیای محسوسه اخذ میگردد. در سایر ایالات همین مالیات را به نسبت دارائی بر آوردی و مکتب حدسی اشخاص بدون هیچ تمیزی و تحقیقی دریافت

میکردند و غالباً بجزئی علامتی میزان آنرا تغییر میدادند مثلاً اگر مؤدی مالیاتی را میدیدند که قدری فربه تر شده یا بر مرغ در حوالی منزل او افتاده حکم بر تمول و رفاهیت او کرده مالیات شخصی او را بالا میبردند (۱).

این مالیات را که تائی میگویند از رعایا و عملجات و کسبه و تجار میگرفتند، نجبا و روحانیون از آن معاف بودند، لکن دو مالیات دیگر که سرشماری و خمس (یا عشرینیه) باشد قانوناً عمومیت داشت.

سرشماری یا طبقه شماری مالیاتی بود که از ۱۶۹۵ بعد وضع شد، در آن زمان تمام فرانسویان را به بیست و سه طبقه تقسیم کردند که هر طبقه به نسبت مکنت خود مالیات بدهد، ولیعهد در طبقه نخستین بشمار میآمد و سالی ۲۰۰۰ لیره بایستی بپردازد، رعایای طبقه بیست و سوم چیزی نمیدادند. اما در اواخر قرن هیجدهم از این طبقه بندی اثری نمانده و اوضاع اختلال یافته بود بنابراین طرز ثابتی برای اخذ این مالیات نداشتند، مالیات طبقاتی مزبور را بشکل مالیات تائی سابق الذکر مأخوذ میداشتند و در واقع از عوارض و فروع خراج محسوب میکردید و غالباً از هر کسی به نسبت مال الاجاره ملك و مستغل او دریافت میکردند.

مالیات خمس یا (عشرینیه که بیست صدم باشد) از عایدات اشخاص دریافت میکردید، مخترع این مالیات و بان بود که در زمان لوی چهاردهم عشریه وضع نمود و بعد آنرا مضاعف کرده دو عشر عواید افراد را گرفتند.

اگرچه گفتیم که مالیات طبقاتی و خمس عمومیت داشت لکن این تعمیم بر حسب قانون و بفرض صحت اجرا بود عملاً جز طبقه رعیت و کسب از کسی وصول نمیشد مثلاً روحانیون در سال ۱۷۱۰ مالیات طبقاتی خود را از دولت خریدند باین معنی که دفعه وجهی که معادل مالیات شش سال آنها میشد پرداخته و معاف گشتند. اهالی (ایالات منتخبین) که ذکر آن قبلاً گذشت مالیات طبقاتی خود را از دولت اجاره کرده بودند، هر سال از این بابت مبلغی معین و خیلی کمتر از مأخذ بخزانه داده و از تعرض مأمورین مالیه و تغییرات مالیاتی مصون میماندند. مالیات

(۱) - صفحه ۲۷۰ رجوع شود

طبقاتی و خمس بیک منوال از نجبا و رعایا وصول نمیشد بلکه همیشه بدهی نجبا را کمتر از اندازه و بدهی رعایا و کسبه را بیشتر از میزان محسوب میداشتند، مبعوثان طبقه سوم و ولایت نمرود در دستورالعملهای خود چنین یادداشت کرده بودند که در سنه ۱۷۸۹ مالیات طبقاتی مأخوذه از نجبا يك صدم عواید آنها بوده و مالیات طبقاتی رعایا را قریب ده صدم وصول کرده اند. شاهزادگان بلا فصل که بایستی مالیات خمس بپردازند بیش از ۱۸۸۰۰۰ لیره نمیدادند. در ایالت شامپانی مالیات خمس را بتفاوت وصول میکردند، ده درصد از نجبا و شصت درصد از کسبه و رعایا. در ولایت پاریس یکنفر مارکی بجای ۲۰۵۰۰ لیره که حقاً بایستی مالیات خمس بپردازد چهار صد لیره میداد. اما یکنفر تاجر و کاسب ۷۶۰ لیره میپرداخت در صورتیکه بیش از ۷۰ لیره باو تعلق نمیکرفت.

جمعاً بیهانه اخذ سه مالیات مذکور که مالیات ارضی و مستغلات (تای) و مالیات طبقاتی و عوارض خمس باشد پنجاه الی پنجاه و هفت صدم کل عایدات طبقه غیر ممتاز را از دستش میگرفتند. لاقلاً نصف مداخل کسبه و تجار و عملجات و دهقانان از این بابت بکسیه دولت میرفت اما دخل دولت منحصر بهمین نبود.

مالیاتهای مالیاتهای معتبر غیر مستقیم عبارت بود از مالیات نمک و رسوم شراب. بطوریکه دیدیم^(۱) این قبیل اخراجات را دولت وصول نمیکرد و بمعهد نظار ایالات بود که از شاه اجازه میکردند (مثل سلطان عثمانی که در همین اواخر مالیاتها را مقاطعه میداد) از این جهت وصول این اخراجات با کمال وقاحت و سختگیری بعمل میآمد زیرا که ناظر محل مواظبت تام میکرد و بوسایل مختلفه در صدد ازدیاد عواید خود بر میآمد.

وصول مالیات نمک که آنرا گایل^(۲) میگفتند و ظاهراً این لفت مأخوذ از کلمه قبالة عربی است بیهانه ظلم و وسیله عاجز کشی های فوق العاده میشد مثلاً مأمورین دولت غالباً ظروف و آلاتی را که مالکین برای نمک سود کردن گوشت داشتند

(۲) - La gabelle

(۱) - صفحه ۲۷۰ رجوع شود

شکسته و منهدم میساختند مگر اینکه از اهالی ایالتی باشند که جواز نمک مجانی از دولت میگرفتند. قیمت نمک باختلاف ولایات مختلف میشد، در نقاطی که مالیات نمک را باز خریدند یا بسببی از اسباب معاف شده بودند نرخ نمک فرق میکرد، همچنین بعضی ولایات که مالیات نمکشان سنگین بود نمک گران تر از ایالاتی میخوردند که این مالیات در آنجا سبکتر محسوب میگردد. در ولایات معاف و مجازبهای يك من نمک از ۵ تا بیست سانتیم بود اما در نقاطی که مالیات نمک سنگین بود بهای يك من نمک به يك فرانك و شصت سانتیم میرسید (امروز در فرانسه باین مبلغ میتوان ۲۵ من خریداری کرد). هر شخصیکه عمرش از هفت سال متجاوز بود بایستی سالی هفت من لااقل نمک بخرد (در بعضی ایالات نه من) و این را نمک وظیفه میگفتند. تخلف از خرید جرمی بزرگ بشمار میآمد و مرتکب را اگر چه در کمال افلاس و نهایت فقر و فاقه هم بود بسختی تعقیب میکردند. پارلمان روان در آغاز انقلاب کبیر در باب آن ایالت چنین اظهار میداشت: « هر روز می بینیم اشخاصی را که نان ندارند بخورند بجرم نخوردن نمک توقیف یا سیاست میکنند یا میفرشند». این نمک وظیفه را مردم بایستی فقط در سر سفره غذا بکار ببرند و از اینجهت آنرا «نمک کوزه و نمکدان» هم میگفتند، اگر کسی این نمک را در نمک سود گوشت ذخیره زمستان بکار میبرد گوشت فورمه او را ضبط و شخص او را بپرداخت سیصد لیره مجبور میکردند، قسمی نمک پست موجود بود که دولت آنرا برای دباغی میفروخت و محض اینکه این نمک ارزان را رعایا بجای نمک گران طعام مصرف نکنند مقداری مواد سمیه در آن می ریختند چنانکه امروز برای فروش الکل چراغ و غیره نظیر همین کار را میکنند و الکل را مخلوط بمواد خارجی میسازند.

مفتشین نمک که عده آنها به پنجاه هزار تن میرسید حق دخول بمنازل مردم و تفحص اطراف و اکناف خانه و نقیر و قطمیر را داشتند تا یقین کنند که صاحبخانه جز نمک دولتی نمکی ندارد و آن نمک را هم از بدی جنش میشناختند و تشخیص میدادند، قاچاقچی را بسختی مجازات میکردند. کالون وزیر مالیه در ۱۷۸۷ بانجمن

بزرگان اظهار میداشت که هر سال قریب سی هزار نفر را حبس میکنند و پانصد نفر را لااقل باعدام و اعمال شاقه محکوم مینمایند و تمام اینها بجرم قاچاق نمک است. کنت دارتوا میگفت: «نتایج این مالیات بقدری مدعش است که هیچ شخص غیوری نیست که برای الفای ابن طرز و ترتیب خون خود را نثار نکند.»

در وصول رسوم شراب (با امدادیه) هم بهمین اندازه سختگیری میشد، در وقت ساختن مشروب و در موقع فروش شیر کچی و در اثنای حمل و نقل رسوم و عوارضی وصول میشد مثلاً در فاصله لانگدوک تا پاریس در سی و پنج الی چهل نقطه مالیات راه از شراب میگرفتند، بمحض ورود شراب بشهر يك مالیات و درد گان مشروب فروشی يك مالیات دیگر مأخوذ میشد. يك قرايه شراب که در مون پلیه ۱۵۰ فرانك تمام میشد چون در پاریس بدست مشتری میرسید ۱۲۲ فرانك مالیات باو تعلق گرفته بود. از این مالیات سخت تر و زشت تر تفتیش مصرف شراب است بهر خانواده ام از بزرگ یا كوچك دولت حق میداد که چهار قرايه شراب در سال مصرف کند اگر کسی بیشتر صرف میکرد آن شراب زاید را «بیش نوش» مینامیدند و رئیس خانواده بایستی مبلغی جریمه بدهد زیرا که از دیاد مصرف علامت قاچاق بود. رسوم شراب هم مثل عوارض نمک در هرجا قسمی خاص بود، در بعضی بلوك مثلاً که رودخانه از میان شهر میگذشت مثل شهر بورگونی سکنه ساحل چپ مالیات امدادیه (رسوم شراب) میدادند و مردم ساحل راست معاف بودند.

آنچه بیان شد اگر چه نسبتاً مفصل است لکن مشتی است رنجش عمومی از خروار و برای درك انحاء جور و ظلم تشکیلات سیاسی و اداری و مالی و اقسام استبداد و ابهام امور و عدم تساوی کافی است. و خامت اوضاع بدرجه ای بود که اشخاصی هم که از بقای آن منتفع میگشتند فریاد بر آورده و چاره درد را خواستار بودند مثلاً از طبقه نجبا آنانی که در ولایات مسکن داشتند و باملكت مصادف و معاشر بودند کاملاً پایه ظلم و اعتساف را در یافته بودند. مبعوثان نجبای ولایت آلبر در دستورالعملهای نمایندگی خود نوشته بودند که: «این حقیقت

تلخ و صعب است ولی باید گفته شود که انحطاط ملک و فقر زارعین و فاقه مالکین نتایج طرز مالیات کنونی است . . . در هر کاری استبداد و ظلم فاحش و تعدی زشت و ننگین حکم فرماست .^۴

II

اوضاع اجتماعی - روحانیون - نجبا - بلاد - دهقانان

تشکیلات اجتماعی در سال ۱۷۸۹ عیناً نظیر پانصد سال قبل یعنی دوره پادشاهی فیلیپ لویل در قرن سیزدهم بود و اصل اصیل جمیع تشکیلات عدم مساوات بود . ملت فرانسه به سه طبقه بزرگ منقسم میگشت: روحانیون، نجبا و رعایا (یا طبقه سوم). دو طبقه اول ممتاز بودند و این امتیازات یا افتخاری و عنوانی بود مثل حق ورود بدربار شاهی یا امتیاز حقیقی و مادی بود مثل معافیت از مالیات تایی (ارضی و مستغلات) . روحانیون حق وصول مالیات دیم^(۱) یا عشریه معمولات را داشتند و نجبا عوارض مالیاتی قرون وسطی را هنوز از رعیت می گرفتند . طبقه سوم مرگب از توانگران و عملجات و دهقانان بود و بعضی از توانگران امتیازاتی داشتند و سنگین ترین بار مالیات بدوش توده ملت یعنی کارگران فقیر و زارعین بینوا می افتاد . نظر بفقدان احصائیه در آن زمان درست نمیدانیم جمعیت فرانسه چقدر بوده و عموماً بطور تخمین بیست و پنج میلیون حدس میزنند ، طبقه روحانیون و نجبا هریک دارای صد و سی تا صد و چهل هزار جمعیت بود و جمعاً به ۲۷۰۰۰۰۰ میرسید همین مقدار هم توانگران و کسبه را که معافیت های مهم یافته و امتیازاتی تحصیل کرده بودند اگر محسوب بداریم مجموع افراد طبقات ممتاز به ۶۰۰،۰۰۰ بالغ میگردد ولی افراد عادی و بی امتیاز از بیست و چهار میلیون تجاوز میکرد .

روحانیون بحکم شرافت و قدس مشاغلی که داشتند اول طبقه
روحانیون اهل مملکت محسوب میشدند و بدو صنف تقسیم میگشتند :
کشیش های قانونی و غیر قانونی (مقصود از غیر قانونی آنکه رسماً جزء یکی از فرق

دینی بشمار نمیآمدند). کشیش های قانونی از رجال و نساوان بالغ به شصت هزار نفر بودند و رو با انحطاط میرفتند، از سنه ۱۷۷۰ تا این سال قریب ده هزار نفر از مجموع عدّه آنها کم شده بود، کشیشان غیر قانونی یعنی روحانیون قری و دهات به ۷۰،۰۰۰ نفر میرسیدند.

از میان طبقات ملّت فرانسه فقط روحانیون را میتوان طبقه شمرد زیرا که فقط روحانیون دارای تشکیلات حزبی منظم و ارتباط محکم بین الافراد بودند. نمایندگان تمام روحانیون هر پنجسال یکمرتبه مجلسی عظیم تشکیل داده و در باب مسائل معضله مذهبی و کارهای اجتماعی فرقه خود بحث و شور مینمودند و قرار توزیع مالیاتهای را که شاه تقاضا میکرد میدادند. در اوقاتی که مجلس عام روحانیون تشکیل نمیشد دوفر نماینده آنها در دربار حاضر بود و از منافع آنها در حضور شاه دفاع میکرد. طبقه روحانی محاکم خاصی داشتند که بمسائل و اختلافات کشیشان رسیدگی مینمود لکن محکومین میتوانستند که در محاکم کشوری استیناف بدهند و حکم را نقض کنند.

ثروت	روحانیون دارای ثرونی هنگفت بودند لکن بتحقیق نمیتوان میزان آنها را معین ساخت. در سال ۱۷۹۱ کمیته مالیّه راپورتنی
روحانیون	حاکمی از برآورد ثروت و دارائی روحانیون بمجلس تقدیم داشت

که قیمت منقول و غیر منقول اموال روحانیون را بسه میلیارد تخمین میکرد. بنابر مشهور وسعت املاک کشیشان يك خمس مساحت فرانسه بود. در بعضی ولایات مثل آرتوا کشیشان مالك سه ربع اراضی بودند و در فرانسه کونته والزاس نصف اراضی را در تصرف داشتند و در ولایات ولی (۱) تقریباً تمام املاک را بدست آورده بودند. بنا بر تحقیقات هیئت تفتیش امور کشیشان که در سال ۱۷۹۰ بامر مجلس ملی کردند عایدی سالیانه روحانیون کمتر از ۷۰ میلیون نبود و بنابر قول لاووازیه عالم معروف که سابقاً از نظار معتبر ولایات محسوب میشد منافع سالیانه آنها به ۸۵

میلیون میرسید. علاوه بر این عواید کشیشان از طریق وصول مالیات عشریه که از تمام مزارعات و محصولات دهقانان میگرفتند مبلغ هنگفتی میان ۸۰ الی ۱۰۰ میلیون خالص دخل میکردند، باضافه کشیشان عوارض محلی که یادگار قروز وسطی بود از اموال و مکاسب رعیت میگرفتند که در سال به ۵۰ میلیون بالغ میشد پس جمع کل مداخل روحانیون قریب دویست یا دویست و بیست میلیون لیره بود.

از این مبلغ قسمتی مخصوص ترمیم و نگاهداری ابنیه خیریه و
مریضخانه‌ها و مؤسسات امدادیّه و مدارس و مکتب‌خانه‌ها و
احسان و دستگیری و صدقات و خیرات و میراث کثیره کشیشان

بدهی

روحانیون

بود. بعلاوه این طبقه مبلغی بشاه میدادند بعنوان عشریه که بعد از سنه ۱۵۶۱ دولت از این محلّ منافع قروض خود را تأدیه میکرد و مخارج دیگر را نیز از اینوجه میداد. از سال ۱۷۱۵ تا ۱۷۸۹ روحانیون در عوض این وجوه مقرر فقط ۵۷۵ میلیون لیره پرداخته بودند. مجموع این مالیات عشریه و مالیات سرشماری و مالیات خمس که روحانیون بخزانۀ پادشاه میدادند در سال به ۱۲ میلیون لیره بالغ میگردد. از مداخل طبقۀ روحانی آنچه نقد بود بصنوف عالیّه یعنی اسقف‌ها و مطرانها که جمعی از آنان استمراراً مقیم دربار شاهی بودند و بر رؤسای دیر (آبه) و کاهنین قانونی^(۱) و کلّ این صنوف ممتازۀ روحانی از پنج یا شش هزار نفر تجاوز نمیکرد. بطور متوسط هر اسقفی در سال صد هزار لیره عایدی داشت و بعضی عوایدشان نظیر پرنس‌های بزرگ بود. اسقف استراسبورگ مثلاً سالی ۶۰۰،۰۰۰ لیره منافع داشت و ۱۸۰ اسب در اصطبل میبست، رئیس دیر کلرو کالسکه چهار اسبه داشت و سواران نیزه دار پشت سر خود میانداخت و خود را (مون - سنپور) میخواند، رئیس دیر سن و است سالی قریب سیصد هزار لیره دخل میکرد و رئیس دیر کلونی عایداتش از دویست هزار لیره تجاوز مینمود. بسیاری از این رؤسای دیر سفارشی بودند یعنی از درباریان و نجبائی محسوب میشدند که شاه آنها را

بسرپرستی اوقاف دیرها گماشته و منافع موقوفه را بآنها تیول داده بود. در آغاز انقلاب صنوف ممتازه روحانیون تقریباً همه از میان نجبا و بامربادشاه بمناصبروحانی منصوب میشدند و ۱۳۰ اسقف‌نشین فرانسه تیول خانواده‌های متنفذ بود که موروثاً از عمو ببرادرزاده میرسید.

اما روحانیون عادی یعنی ۶۰،۰۰۰ نفر خوری و نایب کشیش مردمانی فقیر بودند و از میان طبقه سوم بمشاغل روحانی میپرداختند. در این مرتبه هم عایداتی اگر بود بجیب اشخاصی میرفت که اعمال روحانی و خدمات دینی انجام نمیدادند و زحمت این خدمات را بنواب و وکلای خود وا گذاشته و مبلغی مختصر از عواید خود را بعنوان مزد بآنان میدادند این مبلغ مختصر را «قوت لایموت» مینامیدند. کشیشهای موسوم بخوری سالی ۷۰۰ لیره و نایب کشیشها سالی ۳۵۰ لیره از بابت قوت لایموت مواجب داشتند لکن هیچوقت تمام این مبالغ بآنان داده نمیشد باوجود فقر و تنگدستی که این کشیشان داشتند و بقول یکی از آنها «سنگها و بزهای صومعه بحال آنان میگردند» بایستی اکثر مالیاتهای طبقه روحانی را بپردازند از قبیل عشریّه و پیشکش شاهانه و غیره مثلاً یکی از خوری های ولایت اُورنی از ۷۰۰ لیره عایدی سالیانه خود ۶۰ تا ۱۲۰ لیره میپرداخت، طبعاً در اغلب ولایات کشیشهای درجه پست کین و بغض شدیدی نسبت بروحانیون ممتاز و عالیمرتبه داشتند و میگفتند «این آقایان دردربای توانگری شنا میکنند و از رنج و تنگدستی ما بیچارگان ذره ای متأثر نمیشوند». و چون این کشیشان پست مرتبه بارعیت سروکار داشتند و از بدبختی و تنگدستی آنان مطلع بودند مهیای امداد و مساعدت رعیت بودند و نمایندگان این زمره روحانیون در تخریب بنای استبداد با طبقه سوم همراهی کامل داشتند.

نجبا که طبقه دوم ملت بودند بدو دسته تقسیم میشدند: ارباب
 سیف و ارباب قلم. دسته اول از نژاد نجبای قدیم و مرگب از
 اصلزادگان بود که غالباً بالقاب بزرگ مثل دوک، مارکی، کنت و غیره ملقب بودند.

دسته دوم نجابت را از سلاطین می گرفتند یعنی از طرف شاه بر تبه نجابت میرسیدند و مشاغل و اعمال دولتی بیشتر بآنان رجوع میکردید نجبای اهل سیف منقسم بدو شعبه میکشند: بزرگان بانبجای درباری، خردان بانبجای ولایتی.

نجابت هم مانند روحانیت از امتیازات بشمار میآید و طبقه نجبا مثل کشیشان طبقه ممتاز محسوب میشد زیرا که نجبا از مالیات شخصی تائی (مالیات ارضی و مستغلات) معاف بودند. بعلاوه از اعصار قدیمه قرون وسطی بعضی حقوق و اختیارات بارت برده بودند مثلاً در آن ادوار بعنوان اینکه امیر ولایت حافظ عرض و ناموس رعیت است حقّی برای نجبا ثابت شده بود و تا این زمان هم همان حق را از رعایا دریافت میداشتند از قبیل حقوق محصولی که مستقیماً از محصولات دهقانان می گرفتند و عوارض صیانت و مرمت راهها و پلها که جز از باب کسی قوه نگاهداری آنرا نداشت. نجبا علاوه بر این فواید مادی که میبردند منافع معنوی مثل مقامات درباری و قیادت لشکرها و نفارت و حکومت نیز تحصیل میکردند، در فواید مادی عموم افراد طبقه نجبا سهم بودند لکن مقامات و مشاغل عالیّه حقّ انحصاری بزرگان نجبا محسوب میشد که عده قلیلی بودند.

عده نجبای بزرگ از ۱۰۰۰ تجاوز نمیکرد، ازدو قرن پیش
بزرگان این نجبا شروع نموده بودند بترك مزارع خود و مسکن کردن در شهرها و بیشتر در عهد لوی چهاردهم هجوم این اشخاص بیایستخت خاصه دربار و زسای شدت نمود و بنا بر قول سن سیمون که نتایج وخیمه این تغییر زندگانی را پیش بینی میکرد: «نجبا دست از کار کشیده و در بیکاری که مادر بینوائی و مرگ است فرو رفته و سربار دیگران و مورد تحقیر خویش و بیگانه شده اند.» برخی از این نجبای معظم در اواخر عهد لوی پانزدهم و دوره سلطنت لوی شانزدهم باز بفکر املاک خود افتاده صحرائین شدند و شخصاً در کشت و زرع مزارع خود مراقبت نمودند اما همه این سرمشق را متابعت نکردند.

این بزرگان که املاک وسیعه و ضیاع و عقار معتدبه داشتند علی الظاهر بسیار

غنی بنظر میآمدند اما در باطن این املاک وسیعہ چون نا کشته ولم یزرع میماند بهره بصاحبان خود نمیداد و سیاحان خارجی اظهار تعجب میکردند که چرا در این اراضی جز « خار و خاشاک و سنگ و باتلاق و بیابان خشک خالی » چیزی دیده نمیشود . بنابراین وضع بزرگان نجبا در کمال پریشانی میزیستند و در زیر بار قرض خفیده بودند مثلاً دوک دورلثان که از شاهزادگان بلا فصل بشمار میآمد و ثروت او را به ۱۱۴ میلیون تخمین میزدند ۷۴ میلیون قرض داشت و برای حفظ آبروی خود غالباً به لطایف الحیل عنایت شاهانه را بخود جلب کرده درخواست انعام و تیول و مستمری و مواجب میکرد و از اینجا معلوم میشود که چرا نجبای بزرگ تا ایندرجه متمایل بحفظ سلطنت استبدادی و ابقای قدرت مطلقہ شاهی بودند .

مقام ظاهری و جلال سطحی نجبای بزرگ رشک و کینه جمع کثیری را تحریک کرد ، نجبای ولایتی میگفتند این آقایان سرچشمه فیض را مسدود ساخته و مراحم شاهی و مداخل مملکتی را احتکار نموده « و ابواب ترقی و راه دریافت پاداش خدمات را بر روی دیگران مسدود ساخته اند » نجبای اهل قلم و تجار و کسبه نیز بابزرگان درجه اول میانهای نداشتند زیرا که از آنها تحقیر و نفرت میدیدند دهقانان هم از این طایفه درخشم بودند زیرا که میگفتند این ملاکین بزرگ مزارع حاصلخیز و اراضی وسیعہ مستعدہ را لم یزرع گذاشته و مارا هر سال بخطر قحط و غلا دچار ساخته اند و همچنین رعایا از پرداخت عوارض محلی که ظلم فاحش بود بیش از پیش رنجش داشتند و نجبای درباری هم نظر باحتیاج مفرط پیول نمیتوانستند از يك دینار این عوارض بگذرند و غالباً این عواید را باجاره داده و مثل دولت که مالیاتهای غیر مستقیم خود را بنظر محول میکرد اشخاص را واسطه وصول عوارض از دهقانان مینمودند و معلوم است که این مستأجرین برای رسیدن باصل و فرع مال الاجاره خود چه سختگیریها و بیرحمیها نسبت بمؤدیان معمول میداشتند و این سختیها بیشتر کینه ملاکین و نجبای بزرگ را در دل زعیت مشتمل میساخت . مع هذا در دسته نجبای بزرگ مردمان صاحب فکر وجود داشت ، بسیاری از

آنان با اصول عقاید فلاسفه و علمای اقتصاد گرویده بودند و چند تن از آنان مثل مارکی دو لافایت و دوک دو بیرون و مارکی دو سیگور و غیره ده سال پیش از این تاریخ با آمریکا رفته و برای آزاد نمودن امریکائیان از ظلم انگلیس جنگ کرده بودند و پس از مراجعت بوطن کاملاً در نشر اصول آزادی و مساوات و لزوم تبدیل اوضاع حکومت و احوال جامعه بذل جهد میکردند.

نجبای ولایتی نجبای ولایتی که عدد آنها به صدهزار نفر میرسید اکثر فقیر و دچار نهایت بینوائی و بی سامانی بودند. بعضی از آنها در سال ۳۰۰۰ الی ۴۰۰۰ فرانک هم عایدی نداشتند. عائله آنها غالباً متمدد و نان خوار آنها بسیار بود؛ پسران شان بخدمت نظام داخل میشدند و بدون ترتیب و تربیت میزیستند؛ امیدی هم بترقی نداشتند زیرا که درجات عالیه لشکری مخصوص نجبای درباری بود و این جوانان نجیب بیش از رتبه سلطانی یا باوری ترقی نمیتوانستند کرد. این نجبای ولایتی غالباً در قرای خود مسکن داشتند و کمتر دیده میشد که استبدادی بخرج داده و بارعیت بشکبر و زورگویی رفتار کنند، جز در بعض نقاط که بتقلید نجبای درباری حقوق ملکی خود را با جاره میدادند و از این سبب میان آنها و رعیت شکر آبی بود در سایر نقاط مؤانست و موافقت کامل میان آنان و آحاد رعیت برقرار بود. حتی در بعضی ولایات غربی و جنوبی فرانسه رعایا احترام و محبت فوق العاده نسبت بنجبا ابراز میکردند. چه در این نقاط نجبا با کمال عطف و بارعایا رفتار نموده و از احوال و اوضاع زندگانی آنها پرسش کرده اولاد دهقانان را تربیت نموده و در ایام مصیبت و سوگواری بمعد آنها بر میخواستند و از هیچ مساعدتی مضایقه جایز نمیشمردند. این نجبای ولایتی چون از حیث اعتقادات دینی پادشاهان را اولوالامر شناخته بودند اکثر مایل بتغییرات کامله اوضاع اجتماعی نبودند لکن از آنجائیکه عیوب حکومت استبدادی را دیده و زهر مهلك آنرا چشیده بودند بعضی اصلاحات مفیده را لازم میشمردند.

نجبای
اهل قلم

مطابق حسابِ نکر در فرانسه ۴۰۰۰ شغل قابل خرید و فروش موجود بود که دارندگان آن مشاغل یعنی چهل هزار نفری که بثبوت شاغل آن مشاغل میشدند بر تبهٔ نجابت میرسیدند.

این متصدیان امور را نجبای اهل قلم میگفتند، این نجبا از طبقهٔ تجار و کسبه توانگر ترقی کرده و بنجابت نایل میگشتند و میان خود تفاوت درجه هم داشتند و مثل نجبای اهل سیف بدو درجه عالی و دانی یا بزرگ و کوچک انقسام میافتند از این قرار اعضأ پارلمان و محاکم عدلیه درجهٔ اوّل و صاحبان مشاغل ثانوی مثل محاکم عدلیه و ادارات مالیّه درجهٔ دوّم محسوب میگردید.

چون مقامات و مشاغل موزون بود آنکه از جانب شاه بمقام نجابت میرسیدند این رتبه در خاندان آنها باقی میماند، اعضای پارلمان و محاکم غایه و دیوان محاسبات و غیره که در قرن هفدهم بنجابت نایل شده بودند کماکان برقرار بودند و از اصلزادگان محسوب میشدند، فیما بین خاندان های قدیم مستشاران پارلمانی و این اصلزادگان تازه بمقام رسیده تفاوتی نبود، همه یکسان بدربار شاهی اجازه ورود داشتند و در لشکر هم صاحبمنصبان بسیاریده میشد که پدران شان از صاحبان قلم بوده اند. در سنوات اخیر خاصه زمان وزارت بری بن نجبای پارلمانی با استقرار دولت مخالفت ورزیده و بیادشاه حقّ نمیدادند که بمیل خود مالیات جدید وضع کند و تقاضا داشتند که مبعوثان طبقات سه گانه ملّت زودتر انتخاب شوند باین واسطه نجبای پارلمانی دشمن حکومت استبدادی و مخالف سلطنت مطلقه بشمار میآمدند. لکن در مورد ضدّیتی که نجبای مزبور با پیشنهاد اصلاحات تورگو کردند نیت و غرض واقعی آنان معلوم و آشکار شد زیرا که راضی بترك امتیازات و مقامات خود نبودند و هنگام انتخاب و کلای طبقات سه گانه که هر نماینده کتابچه دستور العملی از جانب موکلین خود در دست داشت اعضای پارلمان روان در ولایت نورمندی جداً با الغای امتیازات نجبا مخالفت اظهار کردند در صورتیکه اکثر نجبای اهل سیف حتّی دوک دوهارکور با الغای امتیازات مزبور ابراز موافقت مینمودند. خلاصه

نمایندگان نجبای اهل قلم در مجلس طبقات ثلاثه بزرگترین مخالف و سخت ترین دشمن طبقه سوم بشمار میآمدند. اما نجبای درجه دوم نیز در این اظهار خصومت باملت کوتاهی نداشتند و با بزرگان درباری کمال موافقت را میکردند.

طبقه سوم طبقه سوم که هیچ نوع امتیازی نداشت در واقع توده ملت را تشکیل میداد، میان افراد واصناف این طبقه هم همان اختلاف

و امتیازی که در طبقات روحانیون و نجبا بنظر میرسید موجود بود زیرا که این طبقه بچند صنف تقسیم میکردید: بورژوا (توانگران)، صنعتگران، کارگران و برزیگران. صنف بورژوا مشتمل بود بر مردمانی که بدسترنج خود کسب معاش نمیکردند یا مشاغل آزاد از قبیل معلمی و طبابت و وکالت عدلیه داشتند یا از عمال حقوقی محسوب میکردیدند مثل ثبات امور شرعیه و صاحبان محکمه و غیره که عده آنها به دویست هزار نفر میرسید. مأمورین مالیه هم از این صنف محسوب میشدند از قبیل سرافان و تحصیلداران مالیات، تجار بزرگ را هم از همین صنف باید شمرد.

صنف بورژوازی در قرن هیجدهم ثروت و مال فراوان نایل شده بود. با وجود جنگهای بسیار تجارت روز بروز وسعت

و انبساط مییافت و در ۱۷۸۹ به ۱۱۵۳ میلیون بالغ میشد، در ظرف شصت سال صادرات سه برابر شد، از این ترقی اقتصادیات فقط طبقه بورژوا منتفع گردید و همین طبقه بود که مبالغ هنگفت بشاه قرض داد و دست بکارهای بزرگ زد از قبیل تسطیح طرق و غیره و همچنین مستقیماً اختلال امور مالیه دولت با منافع این طبقه اصطکاک میکرد و کسر دخل یا پرداخت غیر منظم حقوق و ورشکست خزانه دولت بهمین طبقه مربوط بود و بنابراین عموماً تقاضا داشتند که در عواید و مخارج مملکت نظارت نموده و در امور اداری شرکت بجویند. افراد این صنف اکثر دارای معلومات بودند و کتب علمای اقتصاد و فلاسفه زمان را مانند مونتسکیو، ولتر مخصوصاً روسو را خوانده بودند. این فیلسوف اخیر طرفدار سلطه ملت و مساوات افراد محسوب میشد. پس این مردم خود را با نجبا برابر نهاده و علم و

اطلاع و ثروت خود را با القاب و مراتب افتخاری یا موروثی نجبا میسجیدند و مایل بودند که در مملکت انقلاب اجتماعی صورت بگیرد و طبقه بورژوا با نجبا مساوی بشوند. رساله‌ای که آبه سی یس^(۱) در ماه ژانویه ۱۷۸۹ منتشر ساخت و شهرت فوق العاده یافت مرام و بیات صنف بورژوا را چنین بیان میکرد: «طبقه سوم چیست؟ همه چیز. - تا حال این طبقه در سیاست چه مقامی داشت؟ هیچ. - حال چه میخواهد؟ اینکه او نیز بجیزی محسوب شود!»

صنعتگران
بعد از بورژوازی صنف صنعتگران بودند یعنی استادان یا کارگرانی که از حرفه های یدی کسب معاش میکردند. عدّه آنها از دومیلیون الی دومیلیون و نیم تجاوز نمیکرد و اکثرآ در شهرها منزل داشتند و تقریباً يك عشر مردم فرانسه بشمار میآمدند. علّت کمی عدّه عمله و صنعتگر همان تنگی میدان صنایع و حرف بود. صنعتگران غالباً بطرز قدیم در اصنافیهای محدود و معین داخل بودند. چنانکه دیدیم^(۲) تورگودر ایام وزارتش سعی کرد که این اصنافیها را بهم بزند لکن پس از عزل او مجدداً بمنوال سابق بازگشت کرد مع هذا کسی انکار نمیکرد که این اصنافیها با نظارت و رسوم سخت و تنگ خود روح ابتکار و اختراع را خفه کرده و صنعت را از انبساط باز داشته است و همه موافق بودند که بنابر قول تورگو این نظامات اصنافی «با اولین و محترم ترین حقوق بشری که حقّ کار باشد مصادمه دارد.» در پاریس کارگران آزاد هم وجود داشتند که تابع هیچیک از اصنافیها نبودند. خاصه در محلات سنت آنتوان و سن مارسو.

برزیگران
فرانسویان در حدود سال ۱۷۸۹ اکثر برزگر و دهقان بودند و قریب نه عشر اهالی (یست و يك میلیون) در صحرا و دهات زندگی کرده و مستقیماً از ثمرات اراضی انتفاع میبردند. يك میلیون از این ده نشینان بحال بردگی (سرف) باقی بودند مخصوصاً در فرانسه کونته و برتانی. دهقانان اکثر مزدور و روزمزد یا سهم بودند، مزدوران در تمام سال اجیر مالکین

(۲) - l'abbé Siéyès

(۱) - صفحه ۲۲۶ رجوع شود

بودند و نان و جامه و مسکن بآنان داده میشد، در ولایت یواتو غذای هر مزدوری در سال ۳۶ لیره ارزش داشت و در ولایت بری ۲۵ لیره برآورد میشد، رعایای روزمزد روز بروز مزد خود را میگرفتند و هیچوقت بیش از سه فرانک در روز بآنان عاید نمیشد اما «دهقانان سهم» اشخاصی بودند که هم محصول را با مالک قسمت میکردند هم در ادای مالیاتها و عوارض با مالکین سهم بودند و مبلغی هنگفت بایستی سهم خود تأدیه کنند. بعضی از رعایا مالک مزارعی شده بودند اما عدهٔ آنان در تمام فراسه به پانصد هزار نفر نمیرسید. این مالکین حق استفاده از اراضی را بقیمت گرانی خریده بودند و هر سال بایستی مبلغی بمالک اصلی داده یا حقوق دیوانی را بپردازند و بهمین جهت از باقی اصناف رعیت بدبخت تر و فقیرتر بودند. کلردینال دوریشلیو در سال ۱۶۳۰ میگفت: «رعیت قاطر بدهی رعایا مملکت است.» و این عبارت در سال ۱۷۸۹ نیز صادق بود.

تمام عوارض و حقوق دیوانی بر او تحمیل میشد چه مالک مزارع و چه سهم ملاکین معتبر در هر دو صورت بیش از ۵۵ صدم عایدات خود را بنابر تخمین تورگو بایستی از بابت مالیات مستقیم بشاه تقدیم کند. بعلاوه عشریه روحانیون را هم بپردازد و اگر مالک مزرعه هم بود مبلغی بعنوان حقوق اربابی تأدیه کند. از تمام این عوارض صعب تر و دشوار تر دو نوع مالیات بود که یکی را مزروعی و دیگری را بانالیه میگفتند و بیش از سایر موارد در وصول آنها سختگیری مینمودند.

مالیات مزروعی که به نسبت محصول اخذ میشد تقریباً نظیر عشریه بود تا وقتی که ارباب حاصل مزرعه را جزء بجزء بازدید نمیکرد و حساب سنبله‌های گندم را هم معلوم نمی نمود دهقان مجاز نبود که دست بندر گذاشته و محصولات را بخانه ببرد اگر در این ضمن باران و طوفانی میشد محصول بکلی فاسد میگردد. بانالیه عبارت بود از عوارض آسیا و تنور و چرخشت ارباب و این عوارض بنا بر رسوم قدیمه جاری بود. دهقان حق نداشت گندم را جز در آسیای مالک آرد کند، نان را جز در خبازی مالک بپزد و انگور را جز در معصر و چرخشت مالک بیفشرد. رعایا

برای انجام این وظایف دچار مشکلات عدیده میشدند، در بعضی نقاط آسیا بفاصله چهار پنج ساعت از قریه دور بود و رعیت بایستی یانزده شانزده رودخانه و نهر را با پای برهنه قطع کرده خود را با آسیا برساند. در تابستان هم که بعلت کم آبی آسیا میچرخید باز رعیت بایستی گندم را آلبا ببرد و سه روز هم صبر کند بعد اگر آسیا راه نیفتاد مبلغی بدهد و اجازه بگیرد که در محل دیگر گندم را خورد کند. خلاصه هر رعیتی بعد از جمع و خرج میدید که سه ربع عایدات خود را بشاه و روحانیون و ملاکین داده است از بکریع باقی مانده بایستی مالیاتهای غیر مستقیم را هم تأدیه کند مثل نمک و وظیفه و رسومات شراب و غیره. در واقع دهقان بیش از يك خمس عایدات خود را نمیتوانست صرف خود و کسان خود کند.

فقر عمومی بالطبع رعیت پس اندازی نداشت، کمترین اختلاف هوا و باد و بارانی محصول او را فاسد میکرد و آتش قحط و غلار را دامن میزد، در وقتیکه مجلس طبقات ثلاثه در شرف تشکیل بود مملکت فرانسه بحرانی عظیم و خطری صعب را میگذرانید، حاصل سال ۱۷۸۸ رضایت بخش نبود و زمستان سال ۱۷۸۹ از سخت ترین زمستانها محسوب میشد. در ماه ژانویه بنا بر قول سفیر دوک دوپارم «در پاریس آب در کنار بخاری منجمد» میگردد. رودخانه ها بسته بود و بنا بر قول اسقف اعظم پاریس «رعایا بنهایت فقر و فاقه» رسیده بودند هر کیلو گرم نان سه فرانک قیمت داشت، در مملکت فرانسه صدهزار گدا بود که در شهر و دهات میکشتند و گاهی براهزنی و دزدی هم متشبث میشدند. در پاریس از ۶۵۰،۰۰۰ نفر اهالی ۱۲۰،۰۰۰ نفر را از جمله فقرا میشمر دند و همه برای شورش حاضر بودند، دستور العمل مبعوثان ملت پر از شکایت و داد و فریاد بود. مبعوثان یالت بر تانی میگفتند: «ما حقیقتاً بنده و مملوک ارباب هستیم عوارضی که باید بپردازیم ما را غلام مالکین ساخته است، بلای عظیم و آفت مدهش ما طرز فتودالیتهاست و ما باید هر قسم هست آنرا منسوخ سازیم و دقیقه ای تأخیر جایز ندانیم.» دهقانان شامپانی چنین مینوشتند: «اگر شما کلبه های حقیری که مسکن ماست

را امیدید و از غذای ما میپیشیدید واقعاً متأثر میشدید و میدانستید که طاقت ما
بآخر رسیده و هر طور هست باید از بار ما کاسته شود . « پس بطور کلی تقاضای
برزیکران و دهقانان الفای عوارض اربابی و تخفیف مالیات دولتی بود .

اسقف ناسی که در چهارم مه ۱۷۸۹ در کلیسای سن لوی ورسای دعای افتتاح
مجلس طبقات نلانه را تلاوت میکرد از بالای منبر خود روی بلوی شانزدهم کرد
که در روی تخت خود چرت میزد و گفت : « اعلیحضرتا ملتی که شما بروی سلطنت
دارید از صبر و طاقت خود امتحانات غیر قابل انکاری داده است ، افراد این ملت
مانند شهدا در حال جان دادن هستند و رمقی که از آنان باقی است جز افزودن
رنج و احساس درد برای آنها نتیجه و فایده ندارد . »

فصل هفتم

سلطنت در زمان انقلاب

مبعوثان ملت - مجلس مؤسسان - الفای طرز حکومت سابق

قانون اساسی سال ۱۷۹۱

مجلس مقنن - مقاومت شاه - تأسیس حزب جمهوری طلب
سقوط سلطنت

مدت سلطنت پادشاه فرانسه در زمان انقلاب سه سال و سه ماه بود از ۴ مه ۱۷۸۹ که مجلس مبعوثان ملت مفتوح شد تا ۱۰ اوت ۱۷۹۲ که سلطنت ساقط گردید. این مدت را بدو دوره باید تقسیم کرد:

نخست از ۴ مه ۱۷۸۹ تا ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ یعنی دو سال و چهار ماه که مجلس مبعوثان طبقات ثلاثه مبدل بمجلس مؤسسان شده و رفته رفته طرز قدیم حکومت را منهدم ساخته طرح جدیدی ریخت.

دوم از ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ تا ۱۰ اوت ۱۷۹۲ یعنی یازده ماه که مجلس مقننه مفتوح گردید و قانون اساسی را که مجلس مؤسسان در ۱۷۹۱ وضع نمود بمعرض آزمایش و عمل گذاشتند.

I

مجلس طبقات ثلاثه و مجلس مؤسسان - الغاء طرز قدیم حکومت

مبعوثان طبقات ثلاثه که در ۴ مه ۱۷۸۹ انجمنی تشکیل دادند روز ۱۷ ژوئن انجمن خود را مجلس ملی نام نهاده سپس در ۹ ژوئیه آن مجلس را مؤسسان لقب دادند.

در مدت سه ماه انجمن طبقات ثلاثه و مجلس مؤسسان موجد دو انقلاب

سیاسی و اجتماعی شدند .

اما انقلاب سیاسی عبارت بود از اهدام سلطنت مطلقه و تأسیس سلطنت مشروطه و تحدید قدرت شاه ، تاریخ این اقدام روزهای ۱۷ و ۲۳ ماه ژوئن ۱۷۸۹ بود . در این ایام مبعوثان طبقات ثلاثه مجلس ملی تشکیل داده و مصونیت خود را اعلام داشته و فرمانروائی ملت را با قدرت پادشاه مقابله کردند .

اما انقلاب اجتماعی عبارت بود از الغای امتیازات طبقات مختلفه و تعمیم مساوات فیما بین فرانسویان ، تاریخ الغای این امتیازات و اختصاصات طبقاتی شب ۴ او ۱۷۸۹ بود .

تفصیل تشکیلات جدید را که نتیجه انقلابات فوق بود مجلس مؤسسان فرانسه در ظرف دو سال برشته تحریر در آورد و در ۱۷۹۱ نخستین قانون اساسی فرانسه نوشته شد .

این انقلاب بدون جنگ و ستیز انجام پذیرفت ، مستبدین در صدد مدافعه برآمدند پس اهل یاریس دو مرتبه مداخله در کار کردند ، ابتدا در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ گارد ملی تشکیل داده و لوی شانزدهم را محبوساً بیاریس بازگردانیدند سپس در ۱۹ کتبر همین سال اهالی یاریس نقشه ای را که شاه برای تخریب مجلس طرح ریخته بود برهم زدند . با تغییر تشکیلات سیاسی و اجتماعی اوضاع فرانسه هم بکلی عوض شد ، مملکت فرانسه را سلاطین در قرون ماضیه بضرب شمشیر ایالتی پس از ایالتی گرفته و بتصرف خود آورده بودند ، در این موقع ایالات مختلفه فرانسه بطیب خاطر متحد شده و در ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۰ عقد اتحاد بسته مملکت فرانسه را از نو تشکیل دادند .

انتخابات
انتخاب مبعوثان طبقات ثلاثه در ماه فوریه ۱۷۸۹ شروع شد لکن در تمام نقاط دفعتاً و بشکل و وضع واحد صورت نگرفت مثلاً در یاریس چون یکدفعه مبعوثان طبقات انتخاب شده بودند انتخابات عمومی دیرتر شروع شد و به ماه مه افتاد . دفتر دولت که صورت حوزه های انتخاب در آن درج بود نمونه ای از هرج و مرج دستگاه سلطنتی محسوب میشد زیرا که در دفتر

مزبور بعضی حوزه ها بنظر میرسید که ابداً وجود نداشتند و برخی حوزه ها از قلم افتاده بود که اهمیت بسیار داشتند .

اکثر روحانیون و نجبا مستقیماً نمایندگان خود را انتخاب کردند ، طبقه سوم انتخاب دو درجه را معمول داشت و بسیاری از افراد ملّت در این امر شرکت نجستند ، فقط اشخاصی رأی دادند که مالیات مستقیم میپرداختند و سن آنها کمتر از بیست و پنج سال نبود ، ابتدا مردم در کلیسا ها جمع شده و نمایندگانی انتخاب کردند و این نمایندگان هم از میان خود جمعی را مبعوث ساختند ، عده مبعوثان طبقه سوم بنابر فرمان شاه مورّخ ۲۷ دسامبر ۱۷۸۸ دوبرابر نمایندگان روحانیون و نجبا بود ، مجموع مبعوثان ملّت ۱۱۹۶ نفر بود که ۵۹۸ نفر آن از طرف طبقه سوم مبعوث گردید ، این ظاهر امر بود لکن در باطن ۲۵۰ نفر از طبقه روحانیون هم که کشیش های درجه پست و افشان نزدیک برعایا بود فی الحقیقه جزء طبقه سوم محسوب میشدند و مهمّی مساعدت با مبعوثان رعیت برای الغای امتیازات روحانیون بزرگ بودند .

کتابچه های
دستور العمل
هنگامی که انتخابات جریان داشت انتخاب کنندگان هر ولایت در کلیسا ها جمع شده و کتابچه دستور العملی حاوی شکایات و مستدعیات ملّت تدوین میکردند که تسلیم و کیل خود کنند ، این رسم از قدیم الایام جاری بود و همیشه مبعوثان طبقات ثلاثه دستور العملی از موکلین خود میگرفتند ، باین ترتیب قریب (۵۰,۰۰۰) دفتر نوشته شد در بعضی نقاط هر سه طبقه روحانیون و نجبا و رعیت مجتمعاً يك کتابچه ترتیب داده بودند .

هر سه طبقه در مطالب ذیل تقریباً اشتراك داشتند :

عموماً مصائب و بدبختی های ملّت را از قدرت فوق العاده شاه میدانستند و میگفتند باید قدرت شاه را در حدود عقلائی محدود ساخته و قانونی که حقوق شاه و ملّت را تعیین کند وضع نمود و قانون مزبور را میزان و مقیاس جمیع تشکیلات

دولتی و روابط اجتماعی قرار داد. در این مسئله چنان مجدّد و ساعی بودند که متخبین روحانیون و نجبا و رعیت اغلب نمایندگان خود را ملتزم میکردند که تا قانون اساسی را شاه صّحّه نگذارد و اجرا نشود دیناری بخرانه دولت بپردازند. این قانون بایستی آزادی انفرادی و حرّیت فکر و قلم را تأمین کرده دستخط های مهور و سانسور را بکلی ملغی سازد.

مبعوثان ملت هر سال مرتّباً دعوت شوند و در وضع قوانین شرکت جویند و مالیات وضع کنند و شاه بدون رضایت آنها حقّ اخذ مالیات نداشته باشد و مالیات بالتّوبه بر تمام افراد ملت توزیع گردد. روحانیون و نجبا تقریباً بالاتفاق مهتّا بودند که از معافیت های خود صرف نظر کرده و مالیاتی به نسبت وسع و قوّه بر آنها وضع گردد در مقابل رعیت هم نجبارا بحال خود بگذارد که از حقوق و امتیازات و عناوین خویش بهره مند باشند.

این اظهارات از طرف مردم با نهایت متانت و ملایمت میشد، انتخاب کنندگان بوکلای خود توصیه میکردند که نسبت بیکدیگر کمال اتحاد را داشته باشند با احتیاط کامل و حرکت دائم برای نیل بمقصود بکوشند اما در نهایت کندی و بانظم و ترتیب کافی. هیچکس بخاطر نمیگذرانید که انقلابی سخت در پیش است، طبقه سوّم که الفای حقوق و امتیازات طبقات ممتازه را تقاضا داشت ابدأ مایل نبود که سرعت این تقاضا انجام بگیرد بلکه تا مدّتی بحال میداد و بتدریج اکتفا میکرد. جمیع اهل فرانسه محبّت لوی شانزدهم را در دل داشتند و با بیانات بسیار مؤثر این محبّت خود را ابراز میکردند و از این که لوی مبعوثان ملت را دعوت بتشکیل مجلس کرده است عموم مردم سپاسگزار بودند. دهقانان اورلئان پیادشاه چنین نوشتند: «ما از بیان حد و ثنا و شکر و سپاس که درخور مقام اعلیحضرت است عاجزیم زیرا که آن اعلیحضرت عادلترین مردم عالم است و ما او را لوی عادل لقب داده و استدعای پذیرفتن این لقب را داریم، مبعوثان رعایای بندریاد و کاله میگفتند: «اعلیحضرت بقدری مهربان است که تنزل فرموده پدري ما را قبول میفرمایند» همه کس امیدوار

بود که دوره مصائب ختم شده و سعادات و خیرات تجدید خواهد شد. مبعوثان او زور میگفتند: «طوفان بر طرف شد و ما با ساحلی رسیده ایم که نظیر بهشت برین است.» این محبت عمومی پادشاه و امیدواری مردم باو از این راه بود

شاه

که تصور میکردند لوی شانزدهم با اصلاحات موافق شده است و نکر وزیر هم قبل از شروع با انتخابات صورت مذاکرات شورای دولتی ۲۷ دسامبر ۱۷۸۸ را منتشر ساخت و این همان جلسه ای است که در آن بطبقه سوم اجازه داده شد دو برابر عده نمایندگان روحانیون و نجبا و کیل انتخاب کند. این صورت مذاکرات حاوی تصمیمات پادشاه بود از اینقرار شاه قبول فرموده بود که مجلس طبقات ثلاثه منظمأ تشکیل شود و در دخل و خرج مملکت شور کرده رأی بدهند و ادارات مملکت اصلاح گردد و آزادی انفرادی ملت تأمین شود و غیر ذلك و بدیهی است که این مطالب عین مقاصد ملت بود پس میان شاه و ملت محلّ خلافتی باقی نمانده و هیچ موجبی برای انقلاب موجود نبود باین لحاظ همه کس انتظار داشت که بصورت خوش و ملایمی اصلاحات و تغییرات خانمه بپذیرد.

اگر غیر از لوی شانزدهم پادشاهی در فرانسه بود شاید بهمین قسم میگذشت، لوی جوانی بود ۳۵ ساله، اخلاق و صفات حمیده او بهمان پاکی و صفای کودکی مانده بود اما قوه عاقله او بهیچوجه از رخوت طفولیت خارج نگشته و بهمان حال توسط باقی بود. افراط در اکل و شرب مخصوصاً بعد از مراجعت از شکار تن او را فربه و مغز او را تیره ساخته بود، مرسی آرژان تو سفیر اطریش پادشاه خود چنین نوشته است: «افراط این شاه در اکل و شرب بعدی است که گاهی عقل از سر او بیرون میرود.» عزم و اراده لوی که از ابتدا هم قوتی نداشت یش از یش سست و ضعیف گردیده بود، برادرش کنت دارنوا گوید: «اگر میخواهید اخلاق شاه را بدانید چند گوی عاج روغن زده را فرض کنید که چگونه با هم فراهم نیامده و دائماً رو بگریز دارند، اخلاق و تصمیمات لوی همچنین است» کلام هرکس در او مؤثر میافتاد، با تغییر مخاطب و مصحبت عقیده و رأی او تغییر میکرد. وقتی که

با یکروز بر می نشست آزادی خواه و طرفدار اصلاحات بود، چون نفس ماری آتوانت ملکه باو میرسید مستبد و خصم هر تغییر و اصلاحی میکردید و هنگامی که با برادرش کنت دارتوا مصاحبه میکرد بکلی عقل سلیم و قلب صافی او مشوب و مکدر میکردید، باری هر یک از درباریان میتوانستند بنا بر اغراض خاصه خود شاه را از عقاید و تصمیماتش منحرف سازند.

یکی از وکلای ملت میگفت: «شاه عمر خود را اینطور گذرانده است که هر شب اقوال روز را تکذیب میکند.»

این ضعف قلب و وهن رأی منبع تمام مصائب و آفات شد، این تردید رأی و عدم ثبات بیک عقیده و بیک تصمیم موجب سلب اعتماد عمومی گردید، مردم لوی شانزدهم را مردی درون پوش و محیل شناخته و توده ملت از او برید و بطوریکه تورکو در سنه ۱۷۷۶ پیش بینی کرد عاقبت سر او هم مثل سر شارل اول پادشاه انگلیس بر باد رفت (۱).

هنگامیکه مبعوثان ملت در صدد تشکیل مجلس بودند دسایس افتتاح مجلس مبعوثان ماری آتوانت و کنت دارتوا در لوی شانزدهم مؤثر گردیده بود. چون در روز ۳ مه نمایندگان رعایا را بحضور بردند و طبعات ثلاثه معرفی کردند شاه يك كلمه نتوانست با آنان گفتگو کند و این امر موجب نهایت تعجب شد.

روز سه شنبه پنجم مه ۱۷۸۹ در تالار بزرگ هتل منو لوی شانزدهم رسماً مجلس مبعوثان را مفتوح ساخت. با عباراتی کوتاه و جملاتی بریده و کلا را مخاطب ساخته گفت من شما را فراهم آورده ام که مرا یاری بدهید تا مالیه را منظم کنیم و نیز اظهار کرد که من وظیفه شاهی خود را خوب میدانم و قدرت خود را محفوظ میدارم و شما را باجتناب از پیروی گفتار متجددین توصیه میکنم و يك كلمه از مطلوب و مقصود عمومی که قانون اساسی باشد بر زبان نیاورد و بر حسب فرمان

(۱) - صفحه ۳۳۰ رجوع شود.

شاه نکر هم سخنی از این قانون نراند و سه ساعت تمام در مسائل مالیاتی نطق نمود. و کلا قرین یأس و حیرت شدند و از این تاریخ افتراق میان نمایندگان طبقه سوّم و پادشاه شروع گردید، از طرفی هم درباریان نسبت بوکلای رعیت بی احترامی کرده و عباراتی ناشایست بر زبان می‌راندند مثلاً این کلام که بدو کدولیان کور صندوقدار باشی شاه نسبت می‌دهند و ظاهراً نسبتش درست نباشد: «بیائید برویم بتماشای این حیواناتی که دیرزمانی آفت جان ما خواهند بود» و نیز از اینوقت میان طبقه سوّم و نجبا هم جدائی و خصومت افتاد و طوفان دشمنی و جدال میان نجبا و رعایا و درباریان از هر طرف بجوش و خروش آمد.

يك روز بعد از افتتاح مجلس نزاع شروع شد بمناسبت رسیدگی مجلس ملّی باعتبار نامه و شرایط قانونی انتخاب و کلا. مبعوثان طبقه سوّم پیشنهاد کردند که این تحقیق و رسیدگی بطور مشترك صورت بگیرد و نمایندگان نجبا و روحانیون را که در اطلاعاتی جدا جای داشتند دعوت کردند که بمجلس آنها آمده مشترکاً در رسیدگی و شور وارد گردند. نمایندگان نجبا با اتفاق آراء این پیشنهاد را رد کردند. وکلای روحانیون جواب صریحی ندادند و خود را میانجی و واسطه ساختند.

رد یا قبول این پیشنهاد کمال اهمیّت داشت. اگر مشترکاً هر سه طبقه داخل شور و گفتگو میشدند عملاً امتیاز طبقاتی ملغی شده و مساوات قائم میشد زیرا که در این صورت رأی با کثریّت افرادی بود نه بنا بر رأی طبقاتی و چون طبقه سوّم باندازه مجموع دو طبقه روحانیون و نجبا نماینده داشت پس در این ترتیب اکثریّت با رعایا میشد. اما مبعوثان نجبا از ترس این پیشرفت طبقه سوّم نبود که پیشنهاد فوق را رد کردند زیرا که در کتابچه دستورالعمل آنها هم قید شده بود که باید با شرکت طبقات دیگر امور مهمّه را بگذرانند و بطور سرشمار در مسائل معضله مثل امور مالی و غیره اخذ رأی بشود بلکه سبب اصلی رد کردن نجبا این بود که خود خواهی و غرور بآنها اجازه نمیداد با وکلای رعیت همشان و همدوش باشند.

هیئتی از نمایندگان ملت یکماه درصدد اصلاح فواتالبین برآمد لکن سودی نبخشید. روز دهم ماه ژوئن طبقه سوم اعلام داشت که چون بیش از این نمیتوان اوضاع ملک را مختل گذاشت بنابراین حال که بجای از شرکت با آنان خودداری میکنند ناچار به تنهایی مشغول رسیدگی باعتبارنامه نمایندگان خواهد شد. بعضی از مبعوثان روحانیون مخصوصاً نمایندگان یوانیه بوکلای رعیت پیوستند. روز چهارشنبه ۱۷ ژوئن بنا بر پیشنهاد آبسیس وکلای طبقه سوم اظهار داشتند که چون ما نماینده ۹۶ صدم ملت فرانسه هستیم پس میتوانیم مجلس ملی تشکیل بدهیم. پس محض ابراز حیات مجلس ملی اعلان نمود که دولت مجاز است مالیاتهای سابق را موقتاً وصول کند و تا زمانی که مجلس منحل نشده است این اختیار را دولت خواهد داشت لکن بعد از این تاریخ اگر درصدد جمع مالیات برآید بایستی مجدداً کسب اجازه از مجلس بکند. این واقعه نخستین ضربتی بود که بر قدرت مطلقه سلطنت وارد میآمد زیرا که مهمترین رکن اقتدار پادشاه که مالیه باشد باختیار ملت درآمد.

منازعه شاه شاه بنا بر تحریک درباریان و برخلاف نصایح نکر این اقدام را منافی قدرت خود دانسته و برآن شد که بزور مجلس را از مجلس و تصمیم خود بازگرداند. سه روز بعد از تأسیس مجلس بامداد بیستم ژوئن هنگامیکه نمایندگان در ساعت ۹ صبح بمجلس آمدند که هر يك درمکان خود قرار گیرند در راسته و مدخل را از نظامیان مسلح مسدود دیدند. مستحفظین گفتند موجب بستن در آن است که میخواهند مجلس را تعمیر و ترمیم کنند که برای تشریف فرمائی شاه آماده باشد. و کلاً فوراً در اطافی که مخصوص بازی توپ و موسوم به تالار ژو دوپوم^(۱) بود اجتماع کردند در این مکان بریاست بیلی^(۲) و آبسیس قسمنامه ای نوشته و همگی سوگند یاد کردند که « تا قانون اساسی مملکت تدارک نشود متفرق نشوند و هنگام احتیاج در هر جا که لازم باشد فراهم آیند »

(۱) - Salle de jeu de paume

(۲) - Bailliv

پس فردای آروز اکثر مبعوثان روحانیون داخل مجلس ملی شدند و عضویت یافتند. روز سه شنبه ۲۳ ژوئن شاه در مجلس حضور یافت و اظهار کرد که تصمیمات مجلس باطل و ملفی است و باید بمحض خاتمه جلسه و کلاً تفکیک شوند و در جلسه آنیه هر طبقه از طبقات سه گانه در اطاقی خاص بنشینند، در بیان این احکام شاه لعنی متزلزل و گرفته داشت.

شاه تصور میکرد با این حکم و کلاً را از میدان بیرون خواهد کرد، ندانست که بیشتر آنانرا غضبناک خواهد ساخت. یکی از وکلا بعد از جلسه گفت: «تا کنون استبداد با این صراحت و جسارت خود نمائی نکرده است، تا کنون هیچ غلامی از خواجه خود چنین فرمانی نشنیده است.»

چون شاه خارج شد نمایندگان طبقه سوم و بعضی از مبعوثان روحانیون بر جای ماندند، رئیس کلّ نشریات مارکی دو درو بره زه^(۱) پیش آمد و به بی‌لی رئیس مجلس خطاب کرد: «آقایان فرمان ملوکانه را شنیدید؟» رئیس جواب داد: «بنظر من ملت در حال اجتماع فرمانبردار کسی نیست.» یکی از اینجا که طبقه خودش او را خارج کرده و از جانب طبقه سوم ولایت اکس انتخاب شده بود سخن آغاز کرد، این شخص میرابو^(۲) نام داشت چنین گفت: «بروید با آقای خود بگوئید که ما بر حسب امر ملت در اینجا فراهم آمده‌ایم و جز با سر نیزه ما را از اینجا خارج نتوان کرد.» آنگاه میرابو پیشنهاد کرد و مجلس پذیرفت که قانوناً اعضای مجلس ملی از هر تعرضی مصون هستند و هر کس بعد از ختم این جلسه بر ضدّ وکلای ملت قدمی بردارد «خائن و بی شرف است.»

شاه حرکتی نکرد چرا که اهالی ورسای چون از مذاکرات مجلس اطلاع یافتند بقصور سلطنتی روی آوردند و قراولان شاهی بهیچوجه در مقام جلوگیری بر نیامدند، بعضی از قراولان بصدای بلند میگفتند: «زننده باد طبقه سوم، ما سرباز ملت هستیم» پس بامید این نظامیان ممکن نبود کلری از پیش برد، چون بشاه

(۱) - marquis de Dreux-Brezé

(۲) - بگراور صفحه ۴۰۶ رجوع شود

خبر دادند که وکلا حاضر برای خروج نیستند گفت « بسیار خوب حال که نمیخواهند بروند بمانند ! »

مجلس
مؤسسان
چهار روز بعد باشاره لوی شانزدهم وکلای طبقه روحانی و نجبا نیز خود را داخل مجلس ملی کردند ، از این روز انقلاب کامل شد خود شاه هم دریافت که در مقابل قدرت او قدرتی هست و مجلس نماینده ملت فرانسه است این روز را میتوان خانمه سلطنت مستبده فرانسه محسوب کرد . پس بایستی مجلس تشکیلات سلطنت مشروطه را معلوم سازد ، روز هشتم ژوئیه مجلس هیئتی انتخاب کرد که طرح قانون اساسی را بریزند و خود در روز نهم نام مجلس مؤسسان گرفت .

مقدمات
کودتا
در این وقت مجلس مجدداً بخطر افتاد و خود نیز از خطر مستحضر بود . ملکه و کنت دارنوا و سایر مقربان پادشاه را و ادار بکودتای نظامی کردند . از ۳۰ ژوئن بعد افواج دولت مخصوصاً سربازان غیر فرانسوی بامر شاه جمع شدند و قریب بیست و پنج هزار نفر در اطراف ورسای فراهم آمدند اما اکثر سربازان فرانسوی نژاد را چون محل اطمینان شاه نبودند احضار نکردند . مشهور بود که باید شصت نفر از وکلا دستگیر شوند و مجلس منحل گردد ، روز هشتم ژوئیه میرابو و لافایت و سی یس این تجتمع قوای دولت را محل ایراد قرار داده و پیشنهاد کردند که از اهل شهر قشونی برای حفظ مجلس تجهیز شود ، مجلس این پیشنهاد را رد کرد لکن چند تن را نزد لوی شانزدهم فرستاده تقاضای تفرقه قشون نمود ، روز دهم شاه با کمال غرور این تقاضا را رد نمود ، فردای آن روز نکر را معزول و مارشال دو بروگلی را بوزارت جنگ منصوب کرد .
مداخله
مردم پاریس
اهالی پاریس مجلس را نجات دادند و مداخلاتی که در ظرف چهار روز کردند انقلاب را پیش انداخت ، این مردم که از قحط و غلا بهیجان آمده بودند چون شب یازدهم ژوئیه شنیدند که شاه نکر را معزول کرده است شورش نمودند و نخست تأثرها و بازیگرخانه ها

را بنشانه سوگواری بستند، قصریاله روایال که در آن زمان هم وعده گاه و نفرجگاه مردم بود ناگهان بیک کلوب انقلابی بزرگی تبدیل یافت، هر کس چیزی گفت، انتشارات عجیب و غریب در افواه افتاد، مثلاً بعضی گفتند ملکه چندین میلیون پول از سرحد خارج کرده و از برادر خود دامپراطور خواسته است که لشکر اطیش را وارد خاک فرانسه کند، هر کس از طرفی بالای صندلیها و میزها رفته و مردم را تحذیر نموده خطرهای بزرگ پیش بینی میکرد، این خطبای نوظهور خبر میدادند که بزودی قتل عام و طنخواهان شروع خواهد شد و بر هر وطن پرستی واجب است که از آزادی دفاع کند، در میان این خطبا جوانی بود موسوم به کامی دمولن^(۱) که از جریده - نگاران مبرز و درخشان عصر انقلاب گردید، غارت د کابین و جباخانهها شروع شد. ظهر روز یکشنبه ۱۲ ژوئیه نهضت مردم مبتدئ بشورش گردید و بعد از آنکه فوجی از اتباع آلمان که در قشون شاه بودند تفرج کنندگان توپلری را هدف قرار داده شلیک کردند مردم چنان بهیجان آمدند که شورش با انقلاب تبدیل یافت. روز ۱۳ ناقوس وحشت بصدادر آمد و گروه گروه مردم باشمشیر و قدآره و تپانچه و نیزه و سیخ و چکش در کوچهها بگردش مشغول شدند، انتخاب کنندگان شهر یاریس در عمارت بلدیّه جمع شدند و کمیسیون دائمی برای تهیه ارزاق تشکیل داده و محض حفظ شهر قشون چریکی گرد آورده، شماره این قشون چریکی بعد از چند ساعت بدوازده هزار نفر از بهترین مردم شهر رسید، نجبا و تجار و عمال مالیه و حتی کشیشان در آن شرکت جستند و این عده مایه و ریشه گارد ملی شد.

تسخیر قلعه صبح سه شنبه ۱۴ ژوئیه جمعی از شورشیان به هتل آوالید وارد
شدند ۲۸،۰۰۰ تفنگ و توپ بدست آوردند، جمعی دیگر مرگب
باستیل از قراولان فرانسوی و عملجات و روحانیون و تجار و اصل-
زادگان بجانب مشرق پاریس رهسپار شدند که در قلعه باستیل مقداری اسلحه بدست
آوردند، چون بآن حوالی رسیدند چندین توپ بنظر آوردند که در بالای قلعه باستیل

(۱) - Camille Desmoulin

استوار و بجانب شهر کشیده شده بود، مهاجمین رسولی نزد حاکم باستیل فرستادند و تقاضا کردند توپ‌ها را از سوراخ‌های قلعه بردارد، هنگامی که مذاکرات در جریان بود از طرف قلعه بجمعیت شلیک شد و کسی ندانست مسبب این حرکت که بوده است، مهاجمین حمله کردند و بعد از چهار ساعت و دادن ۲۰۰ نفر تلفات مستحفظین باستیل را که قریب صد و ده نفر بودند مجبور بتسلیم کردند و بقلعه وارد شده حاکم را بقتل رسانیدند. رئیس تجار پاریس که سمت کدخدائی شهر را داشت و موسوم به فله سل^(۱) بود او نیز بقتل رسید زیرا که خواسته بود مخزن اسلحه را از فائحین مستور بدارد. بعد از تسلیم قلعه باستیل شاه نیز تسلیم گردید، روز ۱۵ ماه شاه بمجلس آمد و اطلاع داد که افواج مجتمعه را متفرق ساخته است، در این چند روز و کلاً از مجلس خارج نشده بودند و حتی شب هم روی صندلی یا روی زمین می‌خوابیدند، روز ۱۶ مجدداً نکر را وزارت داد و روز ۱۷ شخصاً بعمارت بلدیه رفت و بواسطه حضور یافتن خود اقدامات ملت را تأیید و تصدیق نمود. بی‌لی رئیس بلدیه انقلابی شاه را پذیرفت و لافایت فرمانده قوای ملی بیرقی به الوان آبی و سفید و سرخ که مرگب از رنگ سلطنتی و رنگ انقلابیون پاریس بود بشاه تسلیم کرد یعنی فرانسه با تغییراتی که در او واقع شده است مجدداً بشاه تعلق می‌کبرد.

نتایج حوادثی حوادث این دوازده نتایج عظیمه داد، اولاً در مقابل دو قوه مملکت که شاه و مجلس باشد قوه سومی ظاهر شد که عبارت باشد از مردم پاریس. اهل این شهر که در ابتدا برای حفظ ژوئیه واقع شد مجلس مسلح شدند پس از خاتمه امر هم اسلحه را از دست نگذاشتند و این یکی از حوادث مهمه بشمار میرفت زیرا که چند ماه بعد همین قوه مسلحه بر شاه و بر مجلس فرمانروا شد.

فتح محبس باستیل تمام فرانسه را بهیجان آورد، اگرچه یکی از اهل آن زمان

مرسیه نام گوید « ملت فرانسه از باستیل متمرسید و مربوط باو نبود ، و اگر چه میگویند باستیل محبس اشراف بود و بتوده ملت دخلی نداشت اما نمیتوان منکر شد که فتح آن تولید هیجان و شوق فوق العاده در مردم کرد زیرا که این طلسم بی در را نموده استبداد و تمثیل ظلم میدانستند و فتح آن علامت محسوس انهدام بنای استبداد محسوب میشد . اهالی ولایات هم بتقلید مردم پاریس کمیته‌های دائمی تشکیل داده و دست حکام و نمایان حکام را از کلر کوتاه کردند و قشون ملی تجهیز نمودند و مثل قرون وسطی حکومت‌های ولایتی مستقل تشکیل دادند .

از ۲۰ ماه ژوئیه تا اول اوت در سرتاسر فرانسه دهشتی عظیم رعب عظیم حکمفرما شد که منشأ آن هنوز هم بر ما پوشیده است ، بعضی گویند از معمولات دوک دورلثان و برخی گویند از دسایس انگلیسها و جمعی گویند افکار ضد انقلابی ناشر این خبر دهشت اثر بوده است . توضیح آنکه در بلاد و قرای فرانسه باقسام و انواع مختلفه انتشار یافت که جمعی قطاع الطریق بفارت نقاط مختلفه دست کشوده‌اند ، بهر جا برسند با خاک یکسان میکنند و هر چه ببابند میبرند ، عده این حرامیان را مختلف میگفتند ، در سوا سون چهار هزار ، در تولوز سی هزار و در آرتوا میگفتند قشون انگلیس وارد خواهد شد . بنا بر این اخبار دهقانان و شهر نشینان اسلحه برداشتند که از دزدان و خارجیان جلوگیری کنند ، نتیجه این شد که بعد از تکذیب خبر وحشت انگیز فوق هم مردم اسلحه را بر زمین نگذاشتند ، دهقانان رو بقلاع ملاکین معتبر نهادند بقصد اینکه اسناد قدیمه را که بموجب آن بایستی حقوق و مالیات بارباب ناحیه بپردازند از بین ببرند ، شورش و هرج و مرجی عظیم رخ داد ، دهقانان گمان میکردند که این حرکات بنفع پادشاه مملکت خواهد شد چنانکه در غوغای اخیر روسیه دهقانان بخرابی کارخانه ها دست گذاشتند و تصور میکردند بقایده تزار تمام خواهد شد ، تمام این وقایع در چند روز آخر ماه ژوئیه حادث گردید .

شب ۴ اوت اغتشاش ولایات در مجلس مرکزی تأثیر کرد و دامن زن انقلاب شد . سه شنبه چهارم اوت مجلس مصمم گردید که باغتشاش

اطراف و اکناف مملکت خاتمه بدهد، و یکونت دونوای که از مبعوثان طبقه نجبا بود میگفت بحران عمومی مملکت يك علت منحصر بفرد دارد و آن حقوق اعیان و اشراف است که از قرون وسطی بر رعایا دارند، چاره آن است که قسمتی از حقوق مزبور را ملغی ساخته و قسمت دیگر را بمعرض ابتیاع بگذاریم. دو نفر از منتقدین مجلس دوك دگويون و اسقف شهر نائسی این پیشنهاد را تأیید کردند و مجلس با شور و شوق تمام آنرا تصویب کرد، تا ساعت دو بعد از نصف شب بسیاری از حقوق عتیقه ملغی شد از این قبیل: حق محاکمه اعیان، حقوق مالیاتی، حقوق صید، حق ابتیاع مالیات عشریه و غیره، امتیازات ولایتی، امتیازات انفرادی، حق خرید و فروش مشاغل، نمایندگان چنان هیجانی یافته بودند که زار زار میگریستند و از فرط شوق یکدیگر را در آغوش میکشیدند و چنان از اغراض شخصی گسته و بنفع عمومی متوجه بودند که بی اختیار دست میزدند و فریاد دیوانه وار میکشیدند. بجای محاکم محلی اشراف مقرر داشتند که دعاوی بطور مجانی و بامساوات کامل در محاکم عمومی قطع و فصل بیابد و هر فرد فرانسوی بهر شغلی که لایق آن باشد پذیرفته گردد، فی الحقیقه در شش ساعت انقلاب اجتماعی را نیز خاتمه دادند و بکمال رسانیدند، رعیت را از بار سنگین مالیات رهائی بخشیدند و امتیاز طبقات را که موجب افتراق بود از میانه برداشتند و جمیع افراد ملت فرانسوا مساوات دادند، در واقع چیزی از اصول قدیمه بر جای نماند.

لوی شانزدهم بعد از انقلاب ۴ اوت و بعد از تجدید انتصاب نکر
ایام اکتبر بوزارت مجدداً مقبولیت عاقله یافت، مجلس اورا «مجدد آزادی فرانسویان» لقب داد. اما شاه نتوانست از این مقبولیت استفاده کند، بلکه اغلاط جدید و خطایای تازه که بواسطه تأثیرات سابق الذکر مرتکب شد موجبات خرابی اورا فراهم ساختند و در اوایل ماه اکتبر ۱۷۸۹ بحران جدیدی تولید شد که در نتیجه بقیه قدرت پادشاه از میان رفت.

برای اینکه تصمیمات مجلس که در شب ۴ اوت گرفته بود قوت قانونی بیابد

بایستی بامضا و تصدیق شاهی موثق شود، اما اطرافیان لوی شانزدهم مانع شدند که تا آخر سپتامبر هیچ قانونی را امضاء کند. این تعویق دو ماهه مجلس و مردم پاریس را بخشم آورد، مذاکرانی هم که مجلس درخصوص قانون اساسی میگردید بیشتر موجب قطع روابط میگردد، در این اثنا دو فوج قشون هم به رؤسای آمد و خامت اوضاع مالی و بیم و رشکست هم بالا گرفت، جمعی هنگامه طلب هم در خاک فرانسه مردم را بشورش دعوت میکردند، اگر چه کاملاً منشأ این اشخاص معلوم نشده ولی بعضی گویند محرک آنها دولت انگلیس بود که میخواست انتقام مساعدتی را که فرانسه با شورشیان امریکا کرده بود بگیرد و بعضی معتقدند که دوک دورلثان پسر عم شاه این اشخاص را بکار واداشته بود که لوی شانزدهم از تخت بیفتد و خود سلطنت برسد و سلسله اورلثان را بجای سلسله بوربون قائم سازد. لکن علت حقیقی قتل ارزاق و بیم قحط و غلا بود که بنا بر قول سفیر اطریش «عقلا را ناامید کرده بود.» یکی از سیاستون آن زمان گوید: «جز رنگهای پریده و چهره های لاغر در کوچه و بازار نمی بینم، مردم درد گان خبازی برای يك قرص نان یکدیگر را میزنند» در روز ۴ اکتبر اهل پاریس خبر یافتند که در قصر رؤسای روز اول ماه فراولان خاصه شاهی مهمانی با شکوهی از افواج جدید الورد کرده اند، این خبر جعلی هم منتشر شد که در دعوت مزبور سربازان بیرق سه رنگ ملی را زیر پا افکنده و نسبت بمجلس تهدیدهایی کرده اند و ملکه هم در این بزم حاضر شده و سربازان را برضد ملت تهییج کرده است.

روز دوشنبه پنجم اکتبر هفت الی هشت هزار زن مسلح تویی چند را حرکت داده رو بجانب رؤسای گذاشتند و میگفتند بجستجوی نان میرویم، از پی این نسوان گروهی عظیم از عمله های بیکار و افراد مختلفه و قشون ملی حرکت کرد، چون بشاه خبر رسید اگر چه قشون کافی داشت بنا بر صواب دید نکر دست از مقاومت کشیده و حتی پل های رودخانه سن را هم بحال خود گذاشت در صورتیکه فقط برداشتن پل ها برای منع شورشیان کافی بود. در ساعت شش مجلس اشغال شد و

مهاجمین اطراف قصر وِرسای را گرفتند، شورشیان شب را در میدان مشق و در خیابانهای وِرسای بروز آوردند، صبح سمنشبه ششم شبکه ها و درهای قصر را شکسته چند نفر از قراولان را هلاک کرده و جمعی وارد اطاق ملکه شدند، ملکه بعمارت شاه پناه برد.

شاه چون دید که مردم غوغائی عظیم راه انداخته و تمام عمارات را گرفته اند و بدرودیوار قصر میگویند راضی شد بیاریس حرکت کند، در ساعت ۲ نوبی شانزدهم با تمام خانواده سلطنتی که هشت تن بودند در يك کالسکه نشسته و آهسته آهسته بجانب یاریس رهسپار شدند، اطراف کالسکه را جمعیت شهری گرفته بود و گروهی الواط و اوباش سر قراولان مقتول را بریزه کرده ویدشایش کالسکه شاهی میبردند، ساعت یازده شب شاه بقصر توپلری یاریس رسید و ۲۰ کیلومتر راه را در ۹ ساعت طی کرد.

ده روز بعد (جمعه ۱۶ اکتبر) مجلس هم از وِرسای بیاریس نقل مکان کرد. بنا بر اتفاقات و حوادث سابق الذکر شاه و مجلس که دوقوه ملت و مجلس قانونی مملکت بودند اسیر و محبوس مردم یاریس شدند، بعد از این تاریخ فقط مردم یاریس مدیر انقلاب و فرمانروای حقیقی بودند، اراده اهل یاریس محرک و کلای ملت گردید و فی الحقیقه اراده چند نفر سر دسته و قانداهل یاریس فرانسه را اداره میکرد، مردم مستقیماً در مذاکرات مجلس شرکت میکردند و هزار تا هزار و دویست نفر تماشاچی در مجلس حاضر میشدند چنانکه امروز هم معمول است. اما در آنوقت گاهی تماشاچی ها وارد گفتگو و مذاکرات و کلا هم میشدند، مثلاً در ۱۶ ژوئن که سی یس و کلای طبقه سوم را دعوت نمود که مجلس ملی تشکیل بدهند بعضی از وکلا مخالفت کردند و اخذ رأی را موکول بر روز دیگر نمودند، تماشاچیان فریاد کشیدند و مخالفین را خائن و دشمن فرانسه خواندند و امر بخروج از مجلس نمودند، این وقایع در اوقاتی اتفاق افتاد که مجلس در وِرسای بود. چون بیاریس انتقال یافت مردم بیش از پیش بمذاکرات علاقه پیدا کردند،

چون جای تماشاچی بقدر کافی نبود و مکانها را تقریباً نسوان گرفته بودند مردم در دهلیز و حیاط و راهرو مجلس ازدحام میکردند و راجع بمسائلی که وکلا در داخل مجلس بحث مینمودند مردم نیز در خارج قیل و قال و گفتگو مینمودند. یکی از مأمورین سیاسی خارجه راجع بمداخلات مردم در گفتگوئی که وکلا نسبت بتفویض حق جنگ و صلح بشخص پادشاه یا برای مجلس داشتند چنین مینویسد: «اشخاصی باچشمان خیره و چهره لاغر و باریک و زنک بنفش از غضب با دهان کف آلود در میان انبوه مردم گردش کرده و از گروهی بگروهی رفته فریاد میزدند: آه! مگر شما مرغ نر هستید که پرو بالی نمیزنید! اگر مجلس رعایت جانب شاه را بکند باید فوراً سلاح جنگ برداشت.... مجلس باید بر حذر باشد، ماهر پاریس را آتش میزنیم و مردم را در خون میکشیم و نمیکذاریم که حق ملت فرانسه پامال شود...» جمعی در پنجره های مشرف بمحل اجلاس و کلا استاده بودند و در گفتگوی مجلس و هم در حرکات ملت مراقبت میکردند، هر وقت دست زدن لازم بود با اشاره مردم را بدست زدن و امیداشتند و هر وقت فریاد ووجنجال ضرورت داشت باز مردم را بفریاد میآوردند بسمیکه بانگ جمعیت در فضای مجلس منعکس میشد. بعدها در دوره مجلس مقنن و مجلس کنوانسیون هم مردم مکرراً بمجلس داخل شدند و بعنوان تقدیم عرض حال باصفوف منظمه در مجلس گردش کردند و چون وکلا علائم مقاومت و جلو گیری ظاهر ساختند مردم دست باسلحه بردند و نمایندگان را مجبور بقبول پیشنهادهای خود کردند.

اتحاد عمومی در ایامی که مجلس پاریس مشغول تهیه قانون اساسی بود در ولایات اتحادیه هائی تشکیل شد که رفته رفته توسعه یافته و عاقبت با اتحاد عمومی منجر شد و این از حوادث مهمه انقلاب کبیر است. این اتحاد نتیجه چند امر بود: اولاً تشکیل بلدیته ها، ثانیاً تأسیس گارد ملی، ثالثاً رعب عظیم که شرح آنرا نوشتیم^(۱). شهرها و قصبات ایالت دوفینه بتقلید پاریس اداره بلدیته برای انجام امور و تهیه ارزاق خود تشکیل دادند و قشونی مسلح هم تجهیز کردند

که از حرامیان و مهاجین موهوم جلوگیری کنند، آنگاه بر آن شدند که عقد اتحاد خصوصی برای دفاع از آزادی سکنه ایالت خود ببندند، روز ۲۸ نوامبر ۱۷۸۹ وطنخواهان یعنی انقلابیون دوفینه جمع شدند و قسم یاد کردند که همیشه باهم متحد بوده و وسایل جریان ارزاق را فراهم آورده و قوانین صادره از مجلس بزرگ را مجری و محترم بدارند، این نخستین اتحادیه‌ای بود که در فرانسه صورت گرفت. سایر ایالات و ولایات هم بتقلید دوفینه تشکیل اتحادیه‌ها دادند آنگاه ایالات مختلفه میان خود نیز اتحادیه منعقد ساختند، این وقایع شبیه اتفاقاتی بود که در قرن شانزدهم زمان سلطنت هانری سوم رخ داد که بعد از جنگهای مذهبی منجر باتحاد عمومی شد، این اتحادیه‌های ولایتی در روز ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۰ در پاریس بیک اتحادیه بزرگ ملی تبدیل گردید.

برای حضور یافتن نمایندگان ولایات در پاریس مردم پایتخت از زن و مرد و اطفال در ظرف هفت شبانه روز میدان بزرگ مشق را بشکل نیم دایره مدّرجی ساخته که در آن دو بیست هزار تن میتوانست قرار گیرد، نمایندگان تمام نقاط فرانسه که از میان افواج ملی انتخاب شده بودند و عدّه آنها بچهارده هزار نفر می‌رسید بپاریس آمدند و مسلحاً در مکن خود قرار گرفتند، کشیش اوتون که همان تالیران معروف باشد دعای رسمی را در روی عبادتگاه وطن که بنائی بود در وسط میدان تلاوت کرد، سپس نمایندگان لا فایت را و کالت دادند که بر فراز عبادتگاه بالا رفتند و سوگند وفاداری بملّت فرانسه و اطاعت قانون و پادشاه و حفظ قانون اساسی را که مجلس واضع آن است یاد نمود.

نمایندگان ایالات و ولایات با این قسم نه تنها از جانب تمام ملّت فرانسه مقرّرات انقلابی مجلس ملی را تصویب و تصدیق می‌کردند بلکه با همین سوگند مملکت فرانسه را از نو تشکیل و تأسیس مینمودند. قبل از ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۰ ملاک فرانسوی بودن اطاعت از شاه فرانسه بود و ولایات بوسیله معاهدات یا ازدواج بین سلاطین و امرا یا وراثت یا خرید و فروش یا فتوحات نظامی جزء فرانسه محسوب میشدند.

اغلب ایالات را پادشاهان فرانسه از قدیم الایام بزور شمشیر جزء قلمرو خود ساخته بودند، اما از ۱۴ ژوئیه بعد تمام ایالات فرانسه بنا بر اراده آزاد و طیب خاطر اهالی اجزای يك مملکت گشتند، فی الحقیقه اهالی فرانسه با این سوگند فرانسه را از نو تأسیس نمودند. بعد از ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۰ هر قومای که بخواهد قطعه‌ای از خاک فرانسه را بدون رضایت سکنه آن تجزیه کند جرمی نسبت با آزادی نوع بشر مرتکب شده است، هر عهدنامه که قطعه‌ای از خاک فرانسه را بخارجه نفویض کند قوت قانونی نخواهد داشت و هر وقت باشد قابل تغییر و ابطال است، از آنجائیکه ساکنین بلاد متز و استراسبورگ و آلزاس و لورن در این اتحاد شرکت کردند و بمیل خود خود را فرانسوی خواندند از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۹ گفتگوی بسیار میان دولت فرانسه و آلمان راجع به آلزاس و لورن واقع شده و جنگهای خونین رخ داده است.

فرار شاه چون لافایت از جانب عموم متحدین ایالات سوگند فوق را یاد کرد شاه نیز قسم خورد که قوانین موضوعه مجلس را محترم شمرده کاملاً مجری دارد، شاید شاه از روی صدق نیت این قسم را یاد کرد و رفته رفته راضی بود که سلطان مملکتی مشروطه باشد، اما حوادث این نیت را تغییر داد و مجلس بواسطه دخالتی که در موقوفات روحانیون کرد و قانونی برای کشیشان وضع نمود کار را دیگرگون ساخت (۱۲ ژوئیه ۱۷۹۰). این قانون تشکیلات روحانیون را معتقدین بمذهب کاتولیکی نمیتوانستند بپذیرند بنابراین قبل از آنکه پاپ در (آوریل ۱۷۹۱) بتحریم و منع این مقررات بپردازد اکثر کشیشان فرانسه آنرا مردود ساختند. این کشیشان را متعرضین نامیده اند مقابل کشیشانی که قانون را بپذیرفتند و مشروطه خواه لقب یافته اند.

لوی شانزدهم نیز که در مذهب کاتولیک اعتقاد راسخ داشت اگر بصرف طبع خود واگذار میگرد صریحاً و قطعاً با قانون اساسی مخالفت میورزید، اما اشخاصی که از انقلاب میترسیدند شاد را واداشتند که بطور قطع جواب نداده و مظاهر قانون را قبول کند و سیاست دو رویه پیش بگیرد؛ لوی شانزدهم از ضعف نفس این رأی

را پسندید و قانون را صحّه گذاشت اما شخصاً محض ادای تکلیف مذهبی مقرر داشت که من بعد با روحانیون مشروطه خواه رابطه‌ای نخواهد داشت. این تضادی که در اعمال شاه مشهود افتاد سوء ظنّ عاقله را تحریک نمود، دوشنبه ۱۸ آوریل ۱۷۹۱ که عید پاک بود لوی شانزدهم مصمم شد که بقلعه سن کلو رفته و مراسم مذهبی را با حضور یکی از کشیشان ضدّ مشروطه بجای بیاورد، مردم چون از این تصمیم آگاهی یافتند بقصر توپلری حمله بردند و کالسکه شاه را دو ساعت تمام محصور ساخته و از حرکت مانع شدند و عاقبت او را مجبور به پیاده شدن و ترك مسافرت نمودند.

بعد از این تاریخ شاه با قلب دردناك و خشم مفرط خود را محبوس ملت یافته و خیالی جز فرار از پایتخت نداشت و مجدداً نصایح و دسائس اشخاصی را که معتقد باعمال قوه و خونریزی بودند پذیرفت، این ناصحین او را تحریک میکردند که با بجای مغرب، بایالت برتانی و واده برودیا بسمت جنوب غربی رانده بجماعت ضدّ انقلاب که آنجا تشکیل شده بود ملحق شود.

اما شاه طریقی را اختیار کرد که تمام ملیّون و وطنخواهان را باخود دشمن کرد، از ماه نوامبر ببعد لوی شانزدهم با برادر زن خود امپراطور اطریش مکاتبه داشت و او را دعوت میکرد که قشونی بسرحد فرانسه بیاورد تا انقلابیون دست و پای خود را گم کرده و از او منصرف شوند. از طرفی هم مازکی دوبویه درسمت مشرق لشکری فرانسوی فراهم آورده و شهرهای مون مدی و متز را لشکرگاه ساخته بود لوی شانزدهم بر آن شد که خود را باین قشون برساند.

شب سه شنبه ۲۱ ژوئن لوی شانزدهم در لباس پیشخدمت با اتفاق و این ملکه و دو طفل خود و خواهرش الیزابت و سه نفر قراول خاصه نهانی از قصر توپلری خارج شدند. اگرچه در عرض راه کالسکه بزرگ شاه را شناختند لکن کسی جلوگیری نکرد و بی مزاحمت در ساعت هشت شب به سمت منهود^(۱) رسید. صبح سه شنبه که مردم پاریس از فرار شاه خبر شدند چند

(۱) - Sainte - Menehould

صاحب‌منصب از پی کالسکه او روانه کردند که هرجا رسیدند او را توقیف نمایند. هنوز کالسکه مسافتی از سنت‌منه‌هود دور نشده بود که مأمورین با تجار رسیدند؛ پسر مأمور پست آنجا که دروه^(۱) نام داشت فوراً بر اسبی نشست و از پیراهه‌دوان دوان خود را بمنزل دیگر رسانید و قبل از آنکه کالسکه لوی شانزدهم با آنجا وارد شود حکم توقیف را بمأمورین قریه و ارین عرضه کرد، نصف‌شب شاه باین منزل رسید و بطرف مهمانخانه‌ای که اسب بایستی عوض کنند راند ناگاه دستگیر گردید، جمعیت قریه چنان ازدحام کردند که سواران مارکی دوبویه که بمدد فراریان آمده بودند کاری از پیش نبردند و شاه را بیاریس عودت داده در قصر توپلری محبوس کردند. مجلس‌شاهرا از کار مفصل ساخته و خود زمام امور را بدست گرفته بانجام کارهای خود پرداخت.

حزب کمتر واقعه‌ای در تاریخ انقلاب فرانسه اهمیتش بدرجه نتایج این فرار بود. قلبی که تا آنوقت محبت لوی شانزدهم را هنوز داشتند جمهوری خواه یکبارهم منجز شدند، دیگر شك و شبهه‌ای باقی نماند که شاه‌چه مقاصدی دارد و قسمهائی که یاد کرده‌است تاجه پایه صدق است بر همه کس محقق شد که لوی شانزدهم باخارجیان سازش کرده. یکی از سیاستون خارجه و بریو^(۲) نام مینویسد: « برای درك میزان تنقیری که فرانسویان نسبت بشاه خود پیدا کرده‌اند باید وارد مجامع آنان شد و گوش داد، اگر کسی نامی از لوی شانزدهم ببرد از اطراف فریادی غیرت، احق و غیره بگوشش میرسد. عنوان پادشاه را دیگر محترم و مقدس نمیشمارند، نسبت بملکه نیز همین رفتار میشود بلکه بدتر و زشت‌تر زیرا که او را مسبب این اعمال میدانند. »

دیگر هیچکس احترام مقام سلطنت را نگاه نمیداشت و مثل سابق وجود پادشاه را در مملکت واجب نمیشمرد، در صورتیکه در قرن هیجدهم کسی نمیتوانست تصور نماید که مملکتی عظیم مثل فرانسه بی پادشاه اداره شود، طرز حکومت جمهوری را

(۱) - Drouet

(۲) - Virieu

فقط مناسب ممالك كوچك مانند ولايات يونان قديم ميدانستند قبل از واقعه دستگيري شاه درواريان اشخاص تندرو و انقلابي هم مثل روبس پير و دانتون و مارا طرفدار بودن پادشاه در مملكت بودند. لکن چون در غياب شاه مملکت کاملاً اداره شد و امور ملك بدون مانع جريان يافت و مجلس از عهده تمام كارها برآمد واضح شد كه وجود پادشاه ضروري نبوده است اينقرار فرار شاه به وارين موجد حزب جمهوري طلب گرديد.

تيرباران جمهوري طلبان در ابتدا بسيار قليل بودند و جز اهالي پاریس کسی وارد آن حزب نبود، لکن از همان آغاز کار فعالیت وجدیتی در
فوق العاده بروز دادند. روز ۱۶ ژوئیه ۱۷۹۱ انجمن سیاسی میدان مشق (۱) کوردلیه (۱) پیشنهادی بمجلس تقدیم داشته تقاضا نمود که « محکمه‌ای از اشخاص وطنخواه تشکیل دادمولوی را که مقصر و خائن است محاکمه نموده و ترتیب جدیدی برای قوه اجرائیه مملکت بدهند. » پیشنهاد فوق صبح ۱۷ ژوئیه در میدان مشق بمعرض امضای اهالی گذاشته شد، چیزی نگذشت که شش هزار نفر آنرا امضاء نمودند.

در اینوقت هنگامه‌ای برپا شد و دروغای جماعت دو نفر بقتل رسید، ظهراينروز مجلس بی‌لی را که کدخدای پاریس بود مأمور نظم شهر کرد، بی‌لی پس از مذاکرات لازمه بعد از ظهر فوجی سوار برکردگی لافایت بمیدان مشق روانه کرد و خود نیز بآنجا رفت، در اینجا مراسم قانونی و انتظامی از قبیل طبل زدن و قرائت قانون و گستردن بیرق سرخ بعمل آمد آنگاه از پیشنهادکنندگان سابق الذکر تقاضا شد که متفرق شوند، شورشیان بنای سنگ اندازی گذاشتند، قشون ملی نخست بطرف هوا شلیکی کردند اما چون شورشیان از سنگ باران دست برنمیداشتند باردوم مستقیماً شلیک نموده قریب پنجاه نفر را بظاک هلاک افکندند.

بعد از این تیر باران حزب جمهوری خواه تما مدتی متزلزل و متفرق شد، از

طرفی هم چون اعضای مجلس اکثر از طبقات ممتازه و توانگران بودند از اجتماع میدان مشق که بیشتر حضار آنجا کارگر و عمله بودند بیمناک شدند و ترسیدند که اوباش بکلی رشته امور را پاره سازند. پس در واقع نتیجه اجتماع میدان مشق تثبیت عقیده و کلاً بلزوم و ضرورت سلطنت در فرانسه شد و عقیده اکثر نمایندگان در هواداری پادشاه راسخ تر گردید.

دوماه بعد مجلس کارهای قانونی خود را خاتمه داد، قانون اساسی
 ختم
 در ۳ سپتامبر تمام شد و در ۱۳ بامضای شاه رسید و از این
 مجلس مؤسسان تاریخ شاه مجدداً دارای قدرت محدوده گردید. روز ۱۴ سپتامبر
 لوی شانزدهم بمجلس آمد، از روز پیش مردم جای گرفته و منتظر بودند، شاه رسماً
 در حضور مجلس سوگند یاد کرد که: « قدرت مفوضه بخود را تماماً در اجرای
 قوانین و حفظ مشروطیت بکار ببرد » و نیز گفت: « امیدوارم اینروز مبارک و
 فراموش نشدنی موجب اتحاد و وداد فرانسویان و طلیعه صلح و سلام فرانسه شود. »
 اما اتحاد و یگانگی بعید بود، حتی وکلای مجلس هم همگی در مجلس حضور
 نداشتند، حزب اریستوکرات (اشرافی) از حضور استنکاف ورزیده بودند و بنابر
 قول یکی از سیاسیون خارجه هنگامی که حضار بافتخار پادشاه کف میزدند صدای
 غرغش و همه میهمی بگوش میرسید که چندان خوش آیند نبود و معلوم میشد که
 کماکان مردم پاریس بدین و از شاه ظنین هستند. «
 روز جمعه ۳۰ سپتامبر ساعت پنج مجلس مؤسسان ملی اعلام داشت که « خدمتش
 تمام شده و دوره اش منقضی گردیده است. »

II

قانون اساسی ۱۷۹۱

مجلس دو تکلیف داشت که بایستی بانجام آن همت بگمارد: نخست
 تصفیه و تدوین امور مالیه، دوم تنظیم تشکیلات کشور فرانسه.
 برای انجام مقصود نخستین اموال و املاک کشیشان را ضبط
 کارهای مجلس
 مؤسسان

و بموجب حکم مورخ ۲ نوامبر ۱۷۸۹ خالصه ملّت ساخت ، سپس باعتبار این اموال ورقه ای بنام آسینا (اسکناس) طبع و شرداد و مقصود ثانی یعنی تنظیمات و تقسیمات کشوری فرانسه را بر طبق قانون ۱۷۹۱ معلوم ساخت .

ضبط دارائی شاه در موقع انتخاب وکلای ملّت بر آن بود که بدست آنها امور مالی را منظم سازد و مجلس جز بکار مالیه بچیزی نپردازد .

روحانیون اما مجلس پیش از شروع باین جزئیات اصول مهمّه قانون اساسی را وضع نمود ، سپس عطف توجه بمالیه کرد . نمایندگان پیشنهادی چند برای

رفع بحران مالی تقدیم کردند از قبیل استقرار جدید ، اعانه اختیاری ، تخصیص ربع عایدات عمومی . لکن در عمل هیچیک از این وسایل مؤثر نیفتاد و چون ورشکست

مالی بدرجه آخر رسید جمعی از نمایندگان که مقدم آنان کشیش اوتون موسوم به تالی ران بود بیاری و پشتیبانی میرابو و سیس پیشنهاد کردند که املاک روحانیون

را بنفع دولت ضبط کنند (۱۰ اکتبر ۱۷۸۹) و بنای پیشنهاد خود را این اصل قراردادند که در قرن شانزدهم نیز مبعوثان طبقات ثلاثه ملّت اظهار کرده بودند

از اینقرار : که روحانیون فقط حق استفاده از حاصل املاک کلیسا دارند و مالک محسوب

نمیشوند مقصود و نیت وقف کنندگان خیرات و مبرات عمومی بوده که با این موقوفات روحانیون بترویج دین و ایجاد و ترمیم کلیسا و مرصخانه و مدرسه

و غیره بپردازند پس با حفظ نیت واقفین یعنی تأمین مصارف خیریه دولت میتواند املاک مزبور را مستقیماً ضبط کرده و در محلّ مشروع آن که منافع عمومی باشد

خرج کند . جمعی کثیر از نمایندگان طبقه روحانی با این اصل موافقت کرده و پیشنهاد مزبور با کثرت در مجلس پذیرفته شد ، پس مجلس در ۲ نوامبر ۱۷۸۹

قانونی عبارت ذیل وضع نمود :

« املاک کلیسا در اختیار ملّت است و ملّت مستقیماً چنانکه باید و شاید مصارف مراسم مذهبی و حقوق روحانیون و مخارج نگاهداری فقرا را خواهد پرداخت

و این اقدام را بر حسب اجازه و در تحت نظارت انجمنهای ایالات و ولایات انجام خواهد داد . »

باین ترتیب مجلس رسماً در مملکت فرانسه مؤسسات خیریه را دایر ساخته و با تأدیه مستمری منظم موجب ادای مراسم دینی را در سرتاسر فرانسه تأمین و فراهم میکرد و از این محل مبلغ صد میلیون اعتبار تصویب کرد که بعد ها بهشتاد میلیون تقلیل یافت.

اسکناس فروش اراضی وسیعه متعلقه بروحانیون که معادل يك خنس مساحت فرانسه بود بهسولت و فوریت انجام نمیکرفت، سالها وقت لازم بود، از طرفی هم دولت احتیاج مبرم بیول داشت پس مقرر داشتند که باعتبار موقوفات کلیسا ورقه اسکناس طبع کنند و بجای پول نقد بطلبکاران دولت بپردازند، دارندگان اسکناس هر وقت بخواهند میتوانند در مقابل اسکناس که در دست دارند زمین را از دولت بگیرند چنانکه در ۱۷۱۸ موقع تصدی لاس وجه نقد در مقابل اوراق بانک داده میشد در این اوقات زمین تسلیم میکردید. نخستین بار در دسامبر ۱۷۸۹ مبلغ چهار صد میلیون اسکناس طبع و نشر شد. برای تسهیل فروش اراضی روحانیون مجلس بیلدیه های ولایات اجازه داد که بطور مزایده شروع بفروش کنند.

در ابتدا مردم بطیب خاطر اوراق اسکناس را پذیرفتند لکن بسبب وقوع اغتشاشات سیاسی که مالیه دچار اختلال عظیم شد و حدوث جنگهای بزرگ که مستلزم مخارج گزاف بود دولت محتاج بیول میشد مخصوصاً در زمان مجلس کنوانسیون و دیرکتوار بیش از اندازه اسکناس طبع و نشر نمود و خطاهای لاس را تکرار کرد و مالیه فرانسه را دچار بحرانی کرد که نظیر آن دیده نشده است. در ۱۷۸۹ دارائی روحانیون بچهار میلیارد تخمین و تقویم شد، لکن از این تاریخ تا ۱۷۹۶ یعنی مدت هفت سال قریب چهل و پنج میلیارد و نیم ورقه اسکناس انتشار یافت، بالطبع قیمت اسکناس روز بروز تنزل کرد و در ظرف شش سال ۹۹ در صد از قیمت آن کسر شد. مثلاً اسکناس صد لیره که در سال ۱۷۸۹ صد لیره نقد قیمت داشت در سنه ۱۷۹۱ به ۹۱ لیره رسید و در سنه ۱۷۹۶ بیش از شش شاهی قیمت نداشت.

قانون اساسی

این قانون جدید دفعهً وضع نشد، هیئت مقننه که از طرف

مجلس در ۸ ژوئیه ۱۷۸۹ مأمور وضع قانون اساسی شده بود

در ۲۰ اوت طرح قانونی بمجلس تقدیم کرد، در ظرف یکماه و

۱۷۹۱

نیم مواد و اصول مزبور مطرح بود و تدریجاً بتصویب مجلس رسید، بعدها اینصورت

ابتدائی قانون بوسیله قوانین و اصلاحات الحاقی کامل شد، در سپتامبر ۱۷۹۰ مجلس

مقرر داشت که قانون نخستین را با مجموع مواد اصلاحی که تدریجاً بتصویب

رسیده است مزوج ساخته صورت وحدانی بدهند اینکار در سال بعد بانجام رسید

از اینجهت بقانون اساسی سال ۱۷۹۱ موسوم شده است.

اعلان حقوق

نمایندگان مجلس مؤسسان اکثر تابع افکار و عقاید فلاسفه

مثل مونتسکیو، ولتر، روسو و مؤلفان دایرةالمعارف بودند.

بشر

حکما و علمای مزبور بر آن بودند که انسان باید همواره

اعمال خود را مطابق قوانین و قواعد عقل که تابع زمان و مکان نیست قرار دهد و

آنچه عقل امضاء میکند مصاب و متمتع شناسد. از طرف دیگر هم شورشیان امریکا

اعلامیه‌ای بعنوان (اعلان حقوق) حاوی اصول معینه انتشار داده و اعمال خود را

با آن تطبیق کرده بودند. چنانکه دیدیم^(۱) فرانسویان از این اعلان مطلع بودند

و در دستورالعمل نمایندگان خاصه مبعوثان طبقه نجبا خاطریشان شده بود که

مجلس باید نظیر این اعلان حقوق را تصویب و منتشر سازد پس مجلس بنا بر تقاضای

کنت دومون موراسی و کنت دو کاستلان و علیرغم جمعی از نمایندگان طبقه سوم

که اظهار بی میلی میکردند مقرر داشت که در آغاز قانون اساسی اصول کلیه‌ای

درج شود که مأخذ مواد قانون محسوب گردد. این اصول را اعلان حقوق بشری

نام دادند (۲۷ اوت ۱۷۸۹).

مباشرین تنظیم و تدوین اصول مزبور لافایت، تالیان، آبه سیس و مونیه بودند

مقدمه آن اصول را مونیه نوشته است مبنی بر موجبات و اسباب وضع این اصول

(۱) بصفحه ۲۴۲ رجوع شود.

وفوایدی که بر آن مترتب است سپس اصول هفده گانه بترتیب نوشته شده است .

مقدمه

« نمایندگان ملت فرانسه که مجلس ملی تشکیل داده اند چون دریافتند که جهل باغفلت یا تحقیر عمدی حقوق بشری علل منحصره بدبختی عمومی و فساد حکومتها است بر آن شدند که در این اعلان رسمی حقوق طبیعی و مقدس و غیر قابل فروش و انتقال بشری را مندرج سازند . نااعضای هیئت جامعه این اعلان را همواره نصب العین ساخته و حقوق و تکالیف خویش را بخاطر آورند . تا اعمال قوه مقننه و قوه مجریه باین واسطه بامقاصد هر يك از مؤسسات سیاسی قابل مطابقه و موافقت بوده و باین سبب بیش از پیش مطاع و محترم گردند . تادعاوی و تقاضاهای مردم بعد از این مبتنی بر اصول ساده و غیر قابل انکاری بوده و همواره منجر بصیانت قانون اساسی و سعادت عمومی بشود .

« بنابراین مجلس ملی بتأیید خدای تعالی حقوق عمومی بشری را در اصول ذیل تصویب و اعلام میکند :

۱ - افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق بایکدیگر مساویند ، امتیازات اجتماعی فقط مبتنی بر منافع است که از هر کسی بهیئت جامعه میرسد .

۲ - منظور از اجتماعات سیاسی صیانت حقوق طبیعی و غیر قابل انتقال افراد جامعه است ، آن حقوق عبارت است از آزادی و امنیت مالی و جانی و مقاومت با ظلم .

۳ - اصل هر قدرتی از ملت است ، هیچ هیئت و هیچ فردی نمیتواند اعمال قدرت و حاکمیتی در مملکت بکند مگر آنکه مخصوصاً از جانب ملت مجاز باشد .

۴ - آزادی عبارت است از قدرت داشتن بر اعمالی که مستلزم زبان دیگران نباشد ، پس اعمال طبیعی هر کسی حدی و انتهائی ندارد مگر حقوق افراد دیگر که مانند وی بایستی از آزادی بهره مند باشند این حدود را فقط قانون معین و معلوم میسازد .

۵ - قانون حق ندارد هیچ چیز را در جامعه ممنوع سازد مگر چیزهای مضره را ، هر چه را که قانون منع نکرده است دیگری حق منع آنرا ندارد و هیچکس مجبور نخواهد بود چیزی را که قانون امر نکرده است انجام دهد .

۶ - قانون مظهر اراده عمومی است ، تمام افراد حق دارند که مستقیماً یا بواسطه مبعوثان خود در وضع آن شرکت جویند ، قانون باید بدون استثناء و تبعیض چه در سیاست و چه در صیانت برای کلیه افراد یکسان باشد ، چون تمام مردم مملکت در برابر قانون مساویند هر کسی ممکن است بر طبق قابلیت خود دارای هر مقامی و هر شغلی بشود و مابه الامتیازی جز تقوی و لیاقت نخواهند داشت .

۷ - هیچکس را نمیتوان متهم و توقیف و حبس نمود مگر بموجب امر صریح قانون و بنا بر تریبی که قانون معین کرده است ، اشخاصیکه محرک یا ماشق یا عامل یا آمر احکام غیر قانونی باشند مستوجب سیاستند ، اما آنهائیکه بموجب قانون احضار یا توقیف میشوند باید بلا تأمل اطاعت کنند و در صورت مقاومت و سرپیچی مقصر شمرده میشوند .

۸ - قانون جز سیاستهایی که طبعاً ضروری است سیاستی مقرر نمیدارد و هیچکس را نمیتوان مجازات نمود مگر بموجب قانونی که قبل از جنایت وضع شده و با جرم کاملاً مطابق باشد .

۹ - نازمانیکه تقصیر بشبوت نرسیده هیچکس را گناهکار نباید دانست و اگر توقیف شخصی ضروری باشد جز اعمالی که برای اطمینان از شخص اولازم است اگر سختگیری و عقوبتی بشود قانون باید از آن ممانعت و جلوگیری کامل نماید .

۱۰ - عقاید مردم حتی عقیده مذهبی آزاد است مگر اینکه اظهار عقاید مزبوره موجب اختلال نظامانی بشود که قانون مقرر داشته است .

۱۱ - آزادی فکر و عقیده یکی از حقوق گرانبهای بشری است پس هر کسی مجاز است که آزادانه هر چه بخواهد بگوید و بنویسد و طبع کند مگر اینکه سوء استفاده از این آزادی بکند در این صورت بنحوی که قانون معین کرده است مسئول خواهد بود .

۱۲ - حفظ حقوق بشری مستلزم تأسیس قوای عمومی است و تأسیس قوای مزبور برای صلاح و صرفه همه است و اختصاص با شخصیکه متصدی و مباشر آن قوی هستند ندارد .

۱۳ - برای نگهداری قوای عمومی و برای مصارف ادارات مالیات عمومی لازم است که به نسبت استعداد و دارائی افراد متساویاً توزیع میشود .

۱۴ - افراد مردم شخصاً یا بتوسط نمایندگان خود حق دارند که در باب لزوم مالیات استطلاع نموده و آزادانه رأی خود را نسبت بآن اظهار داشته و مراقب اساس و مصرف و تناسب و طرز وصول آن باشند .

۱۵ - هیئت جامعه حق دارد که از عمال دولت و ادارات مملکت حساب بخواهد .

۱۶ - هر جامعه‌ای که حقوق افراد آن تأمین نشده و تجزیه و تفکیک قوی در آن معین نگردیده باشد دارای قانون اساسی محسوب نمیشود .

۱۷ - چون مالکیت از حقوق محترمه و مقدسه است کسرا از آن محروم نتوان کرد مگر آنکه ضرورت عمومی صریحاً مقتضی آن باشد و قانون ضرورت مزبور را بشبوت رساند در این صورت هم باز باید قبلاً خسارت مالک عادلانه جبران گردد .
از این اصول که سبق ذکر یافت دو اصل در قانون ۱۷۹۱ دارای اهمیت فوق‌العاده بود : اصل حاکمیت ملی که در ماده ۳ درج شد و اصل تفکیک قوی که در ماده چهاردهم مندرج گردید و این اصل اخیر مأخوذ از اقوال مونتسکیو بود .
اصول مذکوره گذشته از تغییرات مختصری که در طرز اجرای آن منظور شده از آن زمان تا کنون در جمیع قوانین موضوعه فرانسوی مرعی بوده است باستثنای قانون ۱۸۱۴ .
حکومت انتخابی چون در مملکتی بوسعت فرانسه افراد ملت نمیتوانند مستقیماً در اداره امور مملکت مداخله کنند ناچار حق خود را بنمایندگان تفویض میکنند ، در این صورت حکومت را انتخابی میگویند ملت حق قانونگذاری را بمبعوثان برگزیده خود وا نمیگذارد و قوه مجریه را بشاه میدهد و قوه قضائیه را بقضات منتخب میسپارد .

طرز انتخابات در آن زمان ملت فرانسه جمعاً و مستقیماً در انتخاب نمایندگان و قضات خود شرکت نمیجسته بمبارت اخیری انتخابات یکدرجه و عام نبود بلکه انتخاب محدود و دو درجه بود .

بموجب قانون ملت بدو طبقه منقسم میشد : فعال و منفعل . طبقه فعاله فقط حق انتخاب داشت ، مابه الامتياز این دو طبقه ثروتمندی بود که حد آن را قانون معلوم میکرد ، مأخذ این امتیاز افکار قدما بود که میگفتند فقط توانگران مملکت بحسن جریان امور و سعادت مملکت علاقه دارند . یکی از وکلای طبقه سوّم میگفت : « هر کس دارای نداشت حقیقه جزء افراد ملت محسوب نمیشود . » شرط انتخاب کننده این بود که بیست و پنجسال داشته باشد و مالیاتی معادل اجرت سه روز کار بپردازد . عدّه آنها ۴۲۹۸۰۰۰ نفر و عدّه محرومین از انتخاب ۳۰۰۰۰۰ نفر بود .

اما تمام افراد طبقه فعاله مستقیماً در انتخابات شرکت نمیجستند ، انجمن های ابتدائی در بلوک تشکیل داده و از میان خود انتخاب کنندگانی بر میگزیدند از قرار صد نفر يك وكيل ، این وکلا هم تابع شرایطی بودند منجمله هر يك بایستی عایدات ملکی معادل یکصد و پنجاه الی دوست روز اجرت کار داشته باشند . عدّه این وکلا ۴۲۹۸۰ نفر بود که در کرسی ایالات فراهم آمده نمایندگان مجلس و قضات را انتخاب مینمودند و همچنین اعضای انجمن های مختلف را که مدیر ادارات جدید به شمار میآمدند معین میکردند .

حق وضع قوانین مخصوص ۷۴۵ نفر نماینده بود که برای قوه مقننه مدت دو سال انتخاب میشدند و مجلس مقنن را تشکیل میدادند که تعطیل بردار و قابل انحلال نبود . این مجلس قوانین را وضع و تصویب میکرد و مالیاتها را معین میساخت و بایالات و ولایات توزیع مینمود و در مصارف عواید عمومی نظارت میکرد و باتفاق پادشاه در صلح و جنگ تصمیم میگرفت .

قوه مجریه در دست شاه بود ، قبل از مشروطه شاه صاحب اختیار مطلق و ظلّ الله محسوب میشد ، بعد از مشروطه پادشاه فقط قوه مجریه

نماینده ملت بود که نسل بعد نسل زمامدار قوه مجریه بشمار می‌آمد، سابقاً ملقب بشاه فرانسه بود اما مشروطه او را شاه فرانسویان لقب داد، شاه محترم و غیر مسئول بود، قبل از انقلاب شاه تمام عایدات مملکت را در اختیار داشت از این پس جیره خوار ملت گردید و سالی ۲۵ میلیون مواجب باو و دربارش داده میشد. شاه در عزل و نصب و وزراء مختار بود لکن نمیتوانست از نمایندگان مجلس کسی را بوزارت بردارد، سیاست خارجی در اختیار او بود، سفر را انتخاب میکرد و بعضی صاحبمنصبان بری و بحری را بکار نصب مینمود، قوانین مصوبه مجلس بایستی بتصویب و توشیح او برسد و حق داشت که قانون را قبل از امضاء رد کند و تا دو دوره مجلس امضای قانون را بتأخیر بیندازد اما اگر دفعه سوم مجلس تشکیل میشد و همان قانون را تصویب میکرد قانون مزبور بدون امضای شاه هم قابل اجرا بود این حق امتناع شاه را و تو میگفتند و بموجب آن موقتاً قانون مصوب مجلس معلق میمانند.

قوه قضائیه قوه قضائیه از طرف ملت بقضات تفویض میشد، این قضات بعضی مدت دو سال و برخی شش سال مشغول خدمت بودند، مطابق تشکیلات جدید مملکت تشکیلات قضائی هم تغییر یافت، محاکم صلح در بلوکات و محاکم بدایت در ولایات و محکمه تمیز در پاریس تأسیس شد. محاکم خاصی برای استیناف نبود، از محکمه بدایت هر ولایتی بمحکمه بدایت ولایت دیگر استیناف داده میشد، بعلاوه محاکم پلیس و محاکم خلافتی و جزائی و جنائی هم دایر بود، قضات تعیین جرم نمیکردند بلکه چند نفر حکم از اهالی بحکم قرعه تعیین میشدند و آنها جرم یا برائت نمره متهم را معلوم میکردند.

تشکیلات اداری در زمان مشروطه طرز ادارات متحد الشکل و ساده شد بنا بر اصل حاکمیت ملی اداره امور بدست جمعی مبعوثان ملت بود که انتخاب کنندگان ذرهر ولایت انتخاب میکردند. در زمان قبل از انقلاب زمام امور در کف نظر بود که شاه آنها را نصب میکرد و امروز اداره کارها باحکام

و نوابی است که دولت مرکزی بولایات میفرستد ولی در ایام انقلاب نمایندگان اهالی خودشان کارها را فیصله میدادند.

فرانسه به هشتاد و سه ایالت تقسیم شد، هر ایالت بچند ولایت و هر ولایت بچندین بلوک و هر بلوک بچندین حوزه بلدی انقسام یافت، در هر ایالت و ولایتی يك هیئت مدیره دائمی مرکب از هشت عضو و يك انجمن محلی که قسمتی قوه مقننه باشد در اوقات معینه تشکیل میشد، رئیس هیئت مدیره را این انجمن محلی معین میکرد، در حوزه های بلدی بجای هیئت مدیره کدخدائی کارها را اداره میکرد، غالباً یکی یا دو نفر دیگر هم با کدخدا شرکت داشتند، ترتیب انتخاب اعضای انجمن عمومی بلدی قابل ملاحظه و دارای اهمیت است زیرا که اعضای این انجمن ها را فقط و کلای مکتب انتخاب نمیکردند بلکه تمام افراد طبقه فعاله مکتب در این انتخاب شرکت میجستند و از اینجا میتوان منشأ تغییراتی را که در تاریخ انقلاب کبیر فرانسه رخ داده است دریافت، از يك طرف مدیران ایالات و ولایات را اشراف و توانگران انتخاب میکردند و بالطبع طرفدار شاه بودند، از طرف دیگر اعضای انجمنهای بلدی را توده مکتب تعیین مینمود و غالباً هوادار افکار دموکراسی و دشمن قدرت پادشاهی محسوب میشدند مخصوصاً در پاریس.

این هیئت های اداری کارشان توزیع و وصول و ایصال مالیات و مراقبت در مخارج و مواظبت در حفظ اعتبارات مالی بود و امور خیریه و پلیس را هم اداره میکردند. **امداد مالی** قانون اساسی در اصل سیزدهم چنانکه ذکر شد پرداخت وجوهی را بعنوان امدادیه از طرف مکتب بدولت ضروری شمرده است. ظاهراً اسم این وجوه امدادیه بود یعنی مردم بطیب خاطر بحکومت ملی خود مدد مالی باید بفرستند لکن در باطن همان مالیاتهای سابق بود که تغییر اسم و عنوان یافته بود.

مالیاتهای قدیم ملفی شد و بجای آنها مالیات مستقیم (که اکنون هم دایر است) و مالیات مستغلات که از املاک و خانه ها گرفته میشد و مالیات شخصی.

که بر طبق عایدات استیجاری اشخاص دریافت میگردید و حق الثبت که از تجار و صنعتگران مأخوذ میشد .

علاوه بر اینها مالیاتهای غیرمستقیم هم از قبیل پول نمبر و گمرک و غیره وصول میشد و این عوارض امروز هم معمول و متداول است .

معایب قانون قانون اساسی ۱۷۹۱ بطوری که بعدها ذکر خواهد شد
جزئی از مجموع خدمات مفیده مجلس مؤسسان بود و در واقع
اساسی ۱۷۹۱ این جزء از سایر اجزاء بیادام تر و بی اهمیت تر محسوب
میشد . از جهات عدیده که نگاه کنیم قانون مزبور مضر بود زیرا که موجب اختلاف
ملک و شاه شد و انقلابات بعد را تهیه دید . مثلاً آنفک میان قوه مقننه و مجریه
بسیار قطعی و مطلق بود و اینکه شاه نمیتوانست وزرا را از میان نمایندگان مجلس
انتخاب کند اسباب این شد که هیچ جهة جامعه و ارتباطی فیما بین آن دوقوه باقی
نماند و همین عدم ارتباط موجبات اختلاف نظر و سوء ظن را میان آنها فراهم ساخت .
از طرف دیگر چون شاه نمیتوانست مجلس را منحل سازد هر وقت اختلاف
نظری میان آنها حاصل میگردد جز اعمال قوه قهریه از طرف شاه یا از جانب
ملک چاره و راه حلی متصور نبود ، پادشاه که در ایام جوانی با کمال اقتدار سلطنت
کرده و اراده عالی خود را قایم مقام قانون میدانست حق اعتراض قانونی و تو را که
ذکر کردیم کافی نمیدانست میخواست امر مطلق باشد . ملک هم که تمام اقتدارات
را بدست آورده بود این حق را زاید میدانست و با کمال بی صبری و خشم میخواست
این حق را از شاه سلب کند . دو ماه از اجراء قانون اساسی نگذشت که میان شاه
و مجلس واهل پاریس عداوت بالا گرفت و روز بروز شدیدتر شد تا در سال ۱۷۹۲
منجر بشورش ۱۰ اوت و عزل لوی شانزدهم و واژگون گردیدن اساس سلطنت شد .
اما نقص بزرگ قانون مزبور در دو نقطه بود یکی طرز انتخابات و دیگر
تشکیلات اداری . تقسیم ملک بدو طبقه فعاله و منفعله کاملاً مخالف اصل اول از قانون

اساسی یعنی مساوات ملت فرانسه بود و یکی از وکلای ملت موسوم به روپیر
 کراراً با این ترتیب مخالفت ورزید لیکن پیشرفت نکرد. در واقع قانون اساسی
 بجای طبقات ممتازه سابقه دوطبقه فقیر و غنی تشخیص داده و حق انتخاب را باغنیا
 داده بود و این مسئله موجب اختلافات شدید میان توانگران و توده رعیت شد.
 نقض تشکیلات اداری هم این بود که هریالتی هیئت حاکمه خود را انتخاب
 میکرد و از طرف حکومت مرکزی نماینده در آنجا نبود، در حقیقت هریالت
 و ولایتی مملکتی مستقل بشمار میآمد که ارتباطی با مرکز مملکت نداشت و فرانسه
 بهشتاد و سه قطعه مستقل تقسیم گردیده بود و در موقع خطر معایب بزرگ از این
 تشکیلات حاصل میشد، نخستین خطرش بحران مالی بود. دو سال بعد در سنه
 ۱۷۹۳ ضرورت چنین اقتضا کرد که يك حکومت مرکزی بسیار سخت و دیکتاتوری
 قائم شود که آنرا حکومت انقلابی نام نهادند.

قانون از اینها خطرناکتر مسئله تشکیلات روحانیون بود که مجلس
 مثل کنگره های روحانی دخالت در این امر کرده و بموجب
 قانون خاصی تشکیلات روحانیون را بقیاس تقسیمات ارضی
 روحانیون و اداری مملکت معین نمود این فکر را دوپون دو نمور از
 شاگردان و دوستان تورگو تلقین کرد (۶ فوریه ۱۷۹۰).

این قانون که در ۱۲ ژوئیه ۱۷۹۰ تصویب شد تشکیلات کلیسا را که یادگار
 دوره امپراطوری روم بود تغییر میداد، عده اسقف نشینهای مملکت که ۱۳۴ بود
 بهشتاد و سه تقلیل یافت یعنی در هریالتی یک نفر اسقف معین شد. این اسقف نشینها
 با ده مرکز روحانی سروکار داشتند، رؤسای بزرگ و اسقفها و کشیهای عادی را
 ملت انتخاب میکردند یعنی همان انتخاب کنندگانی که وکلای مجلس و اعضاء بلدیّه
 را تعیین مینمودند. رؤسای روحانی را نیز بر میگزیدند، اسقفها را از میان روحانیونی
 اختیار مینمودند که لا اقل ۱۵ سال بامور شرعیه اشتغال ورزیده باشند، بعد از
 اینکه اسقف از طرف ملت انتخاب میشد برخلاف سابق که پاپ بایستی او را رسماً

و شرعاً نصب کند بموجب قانون انقلاب یک نفر از رؤسای بزرگ روحانی در خود فرانسه انتصاب او را بایستی تصویب نماید، اگر این روحانی بزرگ موسوم به متروپولی تن انتخاب اسقف مزبور را رد میکرد اسقف بمحکمه مراجعه میکرد، اگر محکمه انتخاب اسقف را شایسته میدید اسقف دیگر را تعیین میکرد که در این باب فتوی بدهد. اما پاپ بموجب این قانون بهیچوجه حق رد و قبول نداشت و دخالتی در این انتصابات نمیکرد فقط باو اطلاع داده میشد که مستحضر باشد. این قانون تشکیلات روحانیون با عقاید پروتستانها مشابهت داشت و اشخاصیکه طرفدار آن بودند یا اتباع فلاسفه و اعداء مذهب کاتولیکی یا دشمنان پاپ و هواداران استقلال مذهبی فرانسه محسوب میشدند مخصوصاً کالیکانها که کشیشان استقلال طلب فرانسه باشند میخواستند باینوسیله پاپ را بعد از یکقرن کشمکش مغلوب کنند و انتقام فتوای اوئی ژنی توس را بگیرند و کلیسای مخصوص فرانسه را در مقابل پاپ دایر نمایند (۱).

معایب
قانون تشکیلات
 روحانیون
 اشخاصیکه در مذهب کاتولیک راسخ بودند نمیتوانستند بقانون جدید سر فرود آورند؛ قبل از آنکه پاپ اعتراضی بکند و قانون بموقع اجرا گذاشته شود چهل کشیش عدم اطاعت خود را اظهار کردند. کاتولیکها نمیتوانستند شرعاً بپذیرند که پرستانها و یهودها در انتخاب رؤسای روحانی با آنها شرکت بجویند و دخالت قضات بیدین و خارج از شعب مذهبی را در تصفیه امور روحانی نمیتوانستند بپذیرند. اما مجلس بر آن شد که روحانیون را مجبور نماید که باطاعت قانون جدید سوگند یاد کنند و مقرر داشت هر کشیشی که از قسم خوردن خودداری کند قانوناً از شغل خویش مستعفی است و اگر بخواهد بامور مذهبی دخالت کند قابل تعقیب خواهد بود (۲۷ نوامبر ۱۷۹۰). چهل هزار کشیش که بیش از نصف مجموع کشیشان فرانسه محسوب میشدند قسم را رد کردند. آنها را معتزین نام گذاشتند، در مقابل

(۱) - صفحه ۲۸ و ما بعد رجوع شود.

روحانیون سو گند خورده که آنها را مشروطه خواه نام گذارند .

وضع قانون مذکور بزرگترین خطای مجلس مؤسسان بود و نتایج وخیمه از آن ظهور یافت و چنانکه گفته شد همین حوادث موجبات فرار لوی شانزدهم را فراهم آورد . بقول آلبر سورل (۱) « دخالت مردمان بیدین در امور کلیسا ، جمعی کثیر از کشیشان را که خود از مؤسسين انقلاب محسوب میشدند دشمن اوضاع انقلابی ساخت ، نوده ملت هم که قلباً در مذهب کاتولیکی قدم راسخ داشت بهیجان آمد . نمایندگان هفتاد حوزه بلدی که جماعاً چهل هزار نفر بودند در حوالی قلعه ژالِس در ولایت آردش اجتماع کردند و متحداً قسم خوردند که دین و شاه خود را حفظ کنند . بعد از آنکه مجلس مقرر داشت که روحانیون مشروطه خواه شروع بکمر کنند و دست مخالفین را کوتاه سازند شورش و خونی بزی فوق العاده در جنوب رخ داد . مردمیکه تا آنوقت طرفدار انقلاب بودند و حتی در مورد ضبط اوقاف کلیسایم اعتراضی نکردند یکباره علم طغیان برافراشتند و در ولایت و انده جنگی داخلی شروع شد که تا حال فرانسه نظیر آنرا ندیده است .

احزاب
در جلسات نخستین مجلس نمایندگان بر حسب طبقات و بروفق مجاورت حوزه انتخابیه منقسم و دسته بندی شده بودند لکن چندی نگذشت که نمایندگان طبقات و ولایات مختلفه بر طبق تشابه افکار و عقاید سیاسی خود دسته ها و جمعیت هایی تشکیل دادند و احزاب سیاسی شروع شد اگرچه مثل احزاب امروز تشکیلات صحیحه و رئیس و منشی و محل اجتماع در خارج مجلس نداشتند .

طرفداران اصلاحات و قوت و قدرت ملت که دوستان ملت یا وطنخواهان نام یافتند در طرف چپ رئیس مجلس قرار گرفتند و این سمت پاله رویال بود . هواخواهان طرز سابق که باشراف « آریستو کرات » موسوم شدند در جانب راست نشستند یعنی سمت قصر ملکه .

(۱) - Albert Sorel

در بین این دودسته نمایندگان مرکز بودند که حزب آنها را پلن میگفتند و بیطرفی را شعار خود ساختند. بیطرفها هم دو دسته بودند، مرکز راست و مرکز چپ، قسمت اول یعنی مرکز راست اقباع مونسکیو محسوب میشدند که میگفتند باید در فرانسه حکومتی نظیر انگلستان تأسیس نمود دارای مجلس اعیان و مجلس عوام این قسمت را مونارشین نام دادند. قسمت دوم که مرکز چپ باشد عقایدشان بمسلك نمایندگان دست چپ نزدیک بود و میگفتند ترتیب دو مجلس که در انگلستان معمول است با اصل مساوات ملی نباید دارد این قسمت با حزب وطنخواه متحد شده عقاید خود را در موقع وضع قانون اساسی سابق الذکر یش بردند.

خطباء

آبه موری و کزالیس بودند، آبه موری مردی از اهل پروانس بود حرارتی فوق العاده و سخنی پر نیش داشت چنانکه او را تویچی ملبس بجامه روحانیان میخواندند. کزالیس از نجای اهل قلم و از صاحبمنصبان قشون بود، تمام نمایندگان مجلس او را بسبب انصاف و شجاعتش دوست داشتند و بالعکس درباریان از سادگی و بی قیدی او در امور ظاهری و از پستی درجه نجابتش متنفر بودند.

از خطبای معروف حزب مونارشین مالوی را باید شمرد که وکیل شهر ریوم بود، دیگر مویبه از مستشاران پارلمان گرنوبل و کنت دو کلمون توئر وکیل پاریس که اگرچه نظامی بود لکن در ابتدای تشکیل مجلس بقدری بیان فصیح و افکار بدیع ظاهر ساخت که سایر نمایندگان هر چند از طبقه روحانی و وکلای عدلیه بودند و سخن سنجی را ملکه طبع داشتند با او مقاومت نتوانستند کرد مگر باز ناو که او نیز داد سخن میداد.

فقاترین خطبای حزب مشروطه خواه آبه سیس و توره و ترونشه و تریلهار بودند (۱)، همچنین بی لی منجم و ادیب و تالی ران و لا فایت و دوک دومون مورانسی و دوک دلار شفو و کولیانکور (۲) نیز از خطبای این حزب بشمار میآمدند.

(۱) - Thouret, Tronchet, Treilhard

(۲) - duc de Montmorency, duc de la Rochefoucauld-Liancourt

بزرگترین و قویترین ناطق دوره مؤسسان کنت دو میرابو هم جزء حزب مشروطه خواه محسوب میشد، میرابو از طبقه نجبا بود و بعلاوه پیش آموذهای ناشایسته که دوزندگانی خصوصی اوروخ داد مطرود گردید و بطبقه ستم پناه برد و از جانب اهل اکس نمایندگی یافت. هوش و فطنتی داشت که معضلات امور را بحسب صائب

در مییافت و بر غوامض امور اطلاع حاصل میکرد، خطابه های خود را با آهنگی موقر و متین قرائت میکرد و آثار شتاب زدگی و حرکات جوارح و اعضاء از خود ظاهر نمیساخت، گروهی از نویسندگان با او در تهیه خطابه ها کمک میکردند و جزء هیئت تحریریه او بشمار میآمدند، چون میرابو محلّ تنقّر عمومی بود کلامش در مجلس دیرزمانی بی تأثیر ماند،



میرابو

(۱۷۴۹ - ۱۷۹۱)

بزرگترین خطیب و ناطق مجلس مؤسسان فرانسه ملت بود و با نطقهای آتشین در بار

شاهی را مورد تعرض قرار میداد و باینجهت مقبولیت عامه یافت لکن در اوایل سال ۱۷۹۰ عقیده او تغییر کرد و افراط مجلس را در محدود ساختن قدرت پادشاه بحال مملکت مضر دانست پس بدفاع پادشاه پرداخت و در نهان به لوی شانزدهم تقرب حاصل نمود و باخذ شهریه نایل گردید. چون موقع اصلاح و تجدید نظر قانون اساسی رسید میرابو سعی بسیار کرد که مجلس بر قدرت شاه بیفزاید مخصوصاً حق

اعتراض پادشاه را مجدداً در قانون مزبور بگنجانند و صلح و جنگ را با اختیار شاه بگذارد لکن کسی با او موافقت نکرد و در نتیجه معلوم شد که فی الحقیقه میرابو با دربار سازش کرده است پس در کوچه های پاریس مردم فریاد برآوردند « خیانت بزرگ مسیو میرابو » با وجود این وقتی که در ماه آوریل ۱۷۹۱ جهان را بدرود گفت عموم مردم عزادار و سوگووار شدند و جسد او را در مقبره مشاهیر (پانتئون) دفن کردند.

در طرف دست چپ مجلس سه نفر خطیب بودند که بنخطبای ثلاثه معروفند: اول آلکساندر دولامیت که از داوطلبان جنگ امریکا و وکیل بجای شهر پرون بود، دوم دوپور مستشار پارلمان پاریس که نقشه اصلاحات قضائی را طرح کرد، سوم بارناو وکیل مدافع در پارلمان گرنوبل. بارناو در این وقت بیش از ۲۸ سال نداشت و بعد از میرابو مسموع القول ترین خطبای محسوب میشد، در اول امر بارناو با خاندان سلطنتی ابراز خصومت میکرد لکن بعد از آنکه از بدبختی شاه و خانواده اش استحضار یافت بدون نظر شخصی و غرض خصوصی مایل به حفظ شئون سلطنتی گردید و هنگام تجدید نظر در قانون اساسی سعی کرد که قدرت پادشاهی را تجدید کند. در فرقه دست چپ چند نفر خطیب افراطی بودند که دموکرات و مورد سوء ظن پادشاه و صاحب عقیده راسخ بودند و در آینده کارهای مهم کردند منجمله بوژت وکیل پارلمان پاریس، پتیون وکیل شارتر و ماکزی می لین دوروبسیر وکیل آراس که سرآمد اقران محسوب میشد. در آغاز امر این چند نفر خطیب افراطی در نمایندگان مجلس مؤسسان تأثیر بسیاری نداشتند زیرا که وکلا عموماً از تند روی و افراط بعضی از افکار آنان متوحش بودند.

دوروبسیر در وقتی که شاه به وارین فرار و در آنجا دستگیر شد نطقهایی کرد که مورد توجه واقع شد و مردم در جراید در حق او گفتند و نوشتند که: «اگر مسیو میرابو مشعل پروانس است مسیو دوروبسیر شمع آراس است» لکن در موقع مذاکرات راجع بانخابات عمومی مستقیم که دوروبسیر طرفدار آن بود مردم با

او دشمن شدند و او را فرومایه و آتش افروز خواندند لکن رفته رفته در مجلس نفوذی پیدا کرد تا به‌حدی که مجلس مؤتسان را وادار به گذراندن این قانون کرد که اعضاء مجلس مؤتسان بعد از انقضاء مدت و کالت نمیتوانند مجدداً بمضویت مجلس آینده نایل شوند یا بمقام وزارت ارتقاء یابند .

روابط احزاب باید دانست که افراد فرقه‌های مختلف اگر چه از حیث مسلک در دو قطب مختلف بودند لکن بهیچوجه خصومت شخصی نداشتند، مباحثات و جر و بحث‌ها با کمال ادب و حسن معاشرت صورت می‌گرفت، اگر اتفاقاً کلامی درشت یا سخنی تند گفته میشد عموماً اعتراض می‌کردند و جبران آنرا میخواستند، تمام افراد فرق در خارج مجلس با هم دوست و متفق بودند، سبب این اتحاد و اتفاق آن بود که همه میدانستند همکاری‌شان در هر قدمی که بر میدارند و کلامی که میرانند و پیشنهادی که میکنند و رأیی که میدهند محرکی بجز عشق فرانسه و مقصودی غیر از سعادت ملت ندارند .

III

مجلس مقنن - مقاومت شاه - تشکیل حزب جمهوری طلب سقوط سلطنت

سلطنت مشروطه که بموجب قانون اساسی ۱۷۹۱ تأسیس شد یکسال پیش دوام نیافت، بر حسب مقررات این قانون مجلسی بنام مقننه تشکیل شد که آن هم یکسال از اوّل اکتبر ۱۷۹۱ تا ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲ بقانون گذاری مشغول بود، در دوره این مجلس دو حادثه بزرگ اساسی رخ داد :
اعلان جنگ بدولت اطریش ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ که منشأ جنگ بزرگی شد و جمیع دول اروپائی در آن داخل گشتند و ده سال دوام یافت (۱۷۹۲-۱۸۰۲) .
عزل لوی شانزدهم که بواسطه شورش اهالی پاریس در دهم اوت ۱۷۹۲ واقع شد این واقعه مقننه خلع شاه و نقض سلطنت بشمار میرود .

علل عمده این حوادث دو قسم بود: یکی علل داخلی که سرسلسله آن اجرای قانون مربوط به روحانیون است، دیگر علل خارجی که مهمترین آن دسایس مهاجرین فرانسه و مداخله سلاطین همجوار بود. لوی شانزدهم و ماری آنتوانت در نهان سلاطین را بمداخله در کار فرانسه دعوت میکردند و دل میدادند، قشون اجنبی وارد خاک فرانسه شد و سپاه فرانسه در اولین جنگ شکست خورد و این حوادث را مردم از دسایس و خیانات شاه و ملکه میدانستند.

بعد از عزل لوی شانزدهم مجلس مقنن دوره خود را ختم کرد و کار را بمجلس دیگر موسوم به کنوانسیون گذاشت که بایستی قانون اساسی جدیدی تهیه نموده در فرانسه مجری بدارد.

مجلس مقنن در اول اکتبر یکروز پس از انحلال مجلس
مؤسسان مفتوح شد، و کلاً تمام جدید بودند، عموماً از سلطنت
احزاب فویانها طرفداری میکردند، لکن همگی نسبت به لوی شانزدهم بدین
بودند. هیچیک از او کلاً لوی را دوست نداشتند اما در کیفیت معامله با او دارای
عقیده واحد نبودند از این جهت احزاب و فرق مختلفه تشکیل شد.

بعضی از او کلاً میگفتند بایم بتن قانون اساسی را اجرا کرد و حقوقی را که قانون
مزبور بشاه داده است نباید از بین برد، این دسته از نمایندگان در طرف راست
مجلس جلوس میکردند و آنها را مشروطه خواه یا فویان^(۱) میگفتند این اسم
اخیراً خود از نام کلوب آنها بود. لوی شانزدهم نخستین هیئت وزرا خود را در دوره
مشروطه از میان این حزب اختیار کرد.

در مقابل حزب سابق الذکر فرقه قلیلی بود جمهوری خواه که
ژیروندتها مراش تحدید حقوق و اقتدارات شاه بود بحدی که مثل یک نفر
رئیس جمهور باشد ولی ریاست در خانواده او باقی بماند و هر گاه شاه در صدد
نسخ قانون اساسی برآید باینکه قانوناً تغییر ناپذیر و محترم است او را بتوان خلع
نمود. این فرقه درست چپ مجلس جای داشتند و در ابتدا جزء کلوب ژاکوبن ها

(۱) - Feuillants

بودند اما چندی نگذشت که میان این و کلا خلاف افتاد. بعضی طالب جنگ با اطریش بودند و گروهی صلح و سلام را میخواستند ناچار دودسته شدند، دسته جدید خود را ژیر و ندن خواند بمناسبت اسم ولایت ژیر و ندن که سه نفر از مبرزین و کلای آن فرقه از آنجا انتخاب شده بودند از اینقرار: ژان سونه، گاده، ورنیو^(۱). در ایندسته اشخاص معروفی عضویت داشتند منجمله مار کی دو کوندورسه^(۲) و کیل پاریس ریاضی دان و فیلسوف مشهور و ایس نار^(۳) عطر فروش و کیل وار^(۴) و بریسو^(۵) نماینده پاریس که روزنامه نویس هوشمند و بسیار دانائی بود و چنان نفوذی در فرقه ژیر و ندن حاصل کرد که فرقه را بنام او فرقه بریسو تن گفتند. این فرقه تأثیری فوق العاده در مجلس مقنن داشت لکن در آخر کار نفوذ حزب ژاکوبین بیشتر شد. در میان فرقه چپ و فرقه راست نمایندگان حزب مستقل جای داشتند که مسلک و پرگرام خاصی را پیروی نمیکردند، کارشان این بود که گاهی بکمک فرقه یمن و گاهی بمدد فرقه یسار برخاسته و مسائل را پیش میبردند.

اعضاء فرق پس از خروج از مجلس در کلوب های مخصوص فراهم میآمدند این رسم مأخوذ از انگلستان بود. مهمترین کلوب های این زمان سه کلوب بود از اینقرار: کلوب ژاکوبین ها، کلوب فویانها و کلوب کوردلیه ها. در دوره مجلس مقنن این کلوبها تأثیر فوق العاده در حوادث مملکت فرانسه داشتند.

ژاکوبین ها کلوب ژاکوبین اولین کلوبی بود که در دوره مجلس مؤسسان تأسیس شد، این محل در ابتدا مجمع و کلای مجلس بود که قبل از انعقاد جلسه در اموری که طرح میشد قبلاً توافق رأی حاصل میکردند. در ایام اکتبر ۱۷۸۹ که مجلس و شاه از ورسای پاریس انتقال یافتند تمام و کلا و طنخواه در این کلوب جمع شده و آنرا انجمن دوستان مشروطه نام گذاردند و غیر از نمایندگان مجلس گروهی از مردم متفرقه نویسنده و وکیل دعاوی و توانگران

(۱) - Gensonné, Guadet, Vergniaud (۲) - marquis de Condorcet (۳) - Ismar
(۴) - Var (۵) - Brissot

عضو گشتند و مرکز خود را در صومعه قدیم ژاکوبین ها قرار دادند، اعضاء سالی ۳۰ فرانک حق ورود میدادند و در ۱۷۹۱ عده آنها به ۱۲۰۰ نفر رسید. در جلسات این انجمن مسائلی طرح و بحث میشد که بایستی مجلس مؤسسان در آن رأی بدهد.

یکروز بعد از فرار و دستگیری شاه گروهی از وکلای ژاکوبین بریاست برسو اظهار داشتند که الغاء سلطنت مطلقه کافی نیست بلکه بایدلوی شانزدهم را بکلی خلع کرد، جمعی دیگر از وکلاء این پیشنهاد را خیلی سخت و انقلابی دیده از انجمن خارج شدند و مجمعی جدید در صومعه فویان تشکیل دادند.

با وجود این که عده ای از وکلای معتدل خارج شده بودند باز اکثریت در کلوب ژاکوبین کماکان موافق با سلطنت بود، در دوره مجلس مقنن مهمترین خطیب این فرقه روبس پیر بود که طرفدار جدی انتخابات مستقیم و عمومی محسوب میشد و با جمهوری طلبان خصوصت فوق العاده داشت، فرقه ژاکوبین مرام خود را منحصر بدومسئله کرد یکی اینکه شاه را کاملاً تحت مراقبت قرار دهند، دیگر تغییر مناسبی در طرز انتخابات وارد نمایند که انتخاب وکلا مطابق اصل مساوات مندرج در اعلام حقوق بشری باشد و با اصول دموکراسی بیشتر موافقت کند. لکن در عمل بشوت رسید که از لوی شانزدهم امید صداقت و وفاداری نتوان داشت و شاه هرگز با مشروطه موافقت صمیمانه نخواهد کرد، پس تندروترین ژاکوبین ها بر آن شدند که باید سلطنت را ملغی داشت و عاقبت موفق شدند. اما فرقه ژبروندن کماکان در طرفداری اصول سلطنت باقی ماند.

در موقع افتتاح مجلس مقنن فرقه ژاکوبین قدرت فوق العاده ای در مملکت داشت، در سال ۱۷۹۰ بتقلید انجمن ژاکوبین پاریس در ولایات هم انجمنهایی دایر شد و در ۴۸ محله پاریس هم ۴۸ حوزه تشکیل شد و آن را انجمنهای ملی نامیدند. در ولایات بیش از دو هزار حوزه دایر گردید و میان خود روابط کامله برقرار کردند که بیشتر بر روشن کردن افکار و حفظ حقوق ملت مدد نمایند.

این حوزه‌های ولایتی بامر کز خود در پاریس ارتباط یافتند و از او استشاره میکردند و از اخبار ولایت خود بمرکز داده و اوامر مرکزی را اطاعت میکردند، ژاکوبین‌ها باین ترتیب نمایندگان بسیار و عمال بیشتر در ولایات پیدا کردند که بادی اشاره مرکز متفقاً و بانظم کامل انجام خدمت میدادند، در واقع حزب ژاکوبین با این تشکیلات منظم دولتی که تشکیل داد متمرکز و دارای روابط مستحکمه شد در صورتیکه مملکت فرانسه بر حسب قانون اساسی ۱۷۹۱ فاقد چنین تمرکز و انتظامی بود، عبارت آخری حزب ژاکوبین از دولت فرانسه هم تشکیلاتش منظم تر بود زیرا که از طرف دولت مرکزی نماینده در ولایت و ایالتی وجود نداشت و این حزب در همه جا دارای وکیل و نماینده و رابط و وقایع نگار بود.

این ترتیب و تشکیل منتظم موجب قوت و پیشرفت حزب ژاکوبین شد و بعد از آنکه شورش دهم ماه اوت بکلی رشته امور دولت فرانسه را برهم زد و فرقه مژ بور تشکیلات خود را محفوظ داشت و بزرگترین عامل و مهمترین کمک حکومت انقلابی شد.

کور دلیه

کلوپ ژاکوبین‌ها در آغاز امر و تا مدتی مدید مرکز توانگران بود لکن کلوپ کور دلیه از ابتداء جنبه ملی و دموکراسی داشت.

سبب ایجاد این فرقه آن بود که یکی از وکلای دعاوی دانتون^(۱) نام برای الغای امتیازی که میان افراد مردم از حیث فعال و منفعل بودن وجود داشت (چنانکه ذکر شد) این فرقه را تشکیل داد و بنام اصل مساوات طالب انتخابات مستقیم و یکدرجه بود. در ابتداء این کلوپ را موسوم کرد به کلوپ اعلان حقوق بشری، در این حوزه جماعتی از کسبه و عمله و تجار درجه ادنی اجتماع میکردند، پس از دانتون سابق الذکر اعضاء مبرز این حوزه از اینقرار بودند: کلمی ده مولن که روزنامه نویسی پر حرارت و آتشین قلم بود، دیگر مارا که شغل سابقش طبابت خانواده کنت دارنوا بود و بعد بنوشتن روزنامه مبادرت ورزید طبعی کینه جو و خونخوار داشت، دیگر لوژاندر که قصاص بود، دیگر سان تر آبجو فروش، این دوشخص اخیر

(۱) - Danton

در فتح باستیل ابراز لیاقت کرده بودند، دیگر هبرّت و شومت که جریده نگاران خشن و تشخونی بودند.

بعد از فرار پادشاه فرقه کوردلیه علناً جمهوری طلب شده بود و چنانکه دیدیم (۱) همین حزب مؤتسّس اجتماعات میدان مشق شد، تمام قوای آنها تقریباً در پاریس متمرکز بود زیرا که در ولایات عمله بسیار وجود نداشت که بتوانند قیامی بکنند اما اجتماعات آنها در پاریس بسیار قوی بود، اعضاء پرشور و شوقی داشتند که چون از برکت انقلاب آزاد شده و از طبقات پست بردیف طبقات عالیّه آمده و مساوات یافته بودند جدّاً هوا خواه اصول انقلابی و حاضر برای جان سپاری در راه آزادی بودند.

در واقع همین فرقه کوردلیه دامن زن آتش شورش بودند و حوادث ایامی که موسوم به ایّام انقلاب است از اینها سرزد، موجد حملات مردم پاریس بشاه و مجلس یز همین فرقه بود.

علّت
اختلاف شاه
با ملّت
وقتی که مجلس مقنّن شروع بکار کرد حوادثی رخ داد که بالطبع منجرّ باختلاف نظر شاه و ملّت و سقوط سلطنت گردید. در ایالات غربی فرانسه مثل آنژ و واندّه اجرای قانون تشکیلات روحانیون آتش جنگ مذهبی را برافروخت، چندین گروه مسلّح از دهقانان آن سامان بقیادت روحانیون معترض نهضت کرده و کشیشان مشروطه خواه را طرد نموده باقشون ملی که بآن صوب اعزام شده بود مقاومت میکردند، در پاریس شاه و ملکه برای قلع ماده انقلاب در نهان میکوشیدند، در خارج فرانسه مهاجرین و مستبدین فراری جدّاً مشغول دعوت سلاطین ممالک خارجه بودند که بمملکت فرانسه روی آور شوند.

دسایس شاه
و ملکه
شاه اگر چه ظاهراً و رسماً قانون اساسی را منقاد شده بود لکن در باطن مخالفت داشت، شاه و ملکه میگفتند این قانون هولناک و دهشت انگیز است و از ترس بآن سر فرود آورده ایم و روزی

(۱) - صفحه ۲۸۹ و ۲۹۰ رجوع شود.

خواهد رسید که مردم از این قانون سرخورده و نا امید شده بجانب ما روی آور شده و ما را در نسخ قانون مدد کنند. شاه مینویسد: « باید ملت خود در عمل بنقایص و عیوب این قبیل قوانین پی برده و بخطای خود واقف شوند. » شامو ملکه بسختی هر چه تمامتر دشمن فرقه فویان و حزب ژا کوین بودند.

برای اینکه ملت زودتر از عیوب قانون انقلابی استحضار حاصل کند شاه و ملکه سیاستی زشت و کود کانه پیش گرفتند و فرقه های تندرو را تقویت کرده بر احزاب معتدله تفوق دادند و با خود میگفتند که افراط بدی و تقویت از ضرور عکس العملی خواهد داشت که تجدید استقرار قدرت شاهی باشد. مثلاً بعد از استعفاء بی لی از کلاتری پاریس شاه و ملکه دو نفر از انقلابیون را بریاست بلد اختیار کردند یکی پتیون و دیگر دانتون. در واقع بدست شاه دشمنان سلطنت ریاست شهر پاریس را دارا شدند (نوامبر ۱۷۹۱).

از جمله سیاستهای لوی شانزدهم که امید داشت زودتر از سیاست سابق الذکر به نتیجه برسد دعوت سلاطین همجوار بود که قشون بداخله فرانسه گسیل دارند، از ماه اوت بیعده شروع بمذاکرات. لازمه با امپراطور اطریش کرد؛ سپس کانرین دوم و شاه سوئد و سلطان اسپانیا و پادشاه پروس را بمدد طلبید، مثلاً به پادشاه پروس در تاریخ ۳ دسامبر ۱۷۹۱ چنین نوشته است: « تشکیل کنگره ای از سلاطین که متکی بلشکری جزا باشند بهترین وسیله است برای جلوگیری انقلابیون و تجدید انتظامات، تا این آتش افروخته در خاک فرانسه خاموش شود و بسایر ممالک از وپا سرایت نکند. » در آن زمان کسی از این مقاولات مطلع نمیشد و در عهد ما اسناد آنرا کشف کرده اند. لوی شانزدهم تمام مقدمات امر را فراهم ساخته بود حتی مبلغی که باید از بابت خرج لشکر کشی بدولت اطریش بپردازد معلوم بود. اما در آن ایام مردم بطور مبهم حدس میزدند و میدانستند زیر کاسه نیم کاسه ای هست و در میان و کلا و ملت همه هم افتاد که در قصر توپلری انجمنی تشکیل شده است بنام انجمن اطریشی که برضد ملت فرانسه با اجنبیان سازش و مقاوله دارند.

مهاجرین احوال و اقوال مهاجرین خارج از سرحد هم این بدگمانی ملت را تأیید میکرد، این مهاجرین اشخاصی بودند از طبقه

نجباء و سایر طبقات ممتاز که قانون جدید را اطاعت نکرده و رخت بخلک خارجه کشیده بودند و یقین داشتند که زمان توقفشان کوتاه خواهد بود و دوره انقلاب بزودی سپری میشود. با این خیال دست باسراف و تبذیر گشاده دائم قمار و خرجهای گزاف میکردند و مشت پولی که داشتند بدون فکر عاقبت از دست میدادند و از روی غرور و سبکسری میزبانان خود را رنجانیده و بخشم میآوردند.

مهاجرت این اشخاص یکروز بعد از فتح باستیل شروع شد، نخستین کسی که اقدام به مهاجرت کرد برادر اسفر شاه کنت دارتوا بود که از طرف انقلابیون خون او مباح شده بود، پس از او پرنس دوکنده جلای وطن کرد و جمعی کثیر از نجبا از پی آنان روان شدند لکن جوش و طغیان مهاجرت در ۱۷۹۰ و ۱۷۹۱ بود. علت مهاجرت نجبا در سنه ۱۷۹۰ حکمی بود که مجلس راجع بالغای امتیازات آنها صادر کرد و موجب انزجارشان گردید و در سنه ۱۷۹۱ پس از دستگیری شاه در قریه وارن مهاجرت شروع شد. نجبا بخیال اینکه شاه پس از توقیف دیگر از کار افتاده و مخلوع است بطرف ممالک خارجه رهسپار شدند و در اطراف کنت دو پروانس برادر لوی شانزدهم که مدعی نیابت سلطنت بود فراهم آمدند. اکثر صاحبمنصبان قشون هم که در شاه پرستی بیش از وطن پرستی مبالغه داشتند جلای وطن کردند و قشون برّی و بحری را از انتظام انداختند، در موقع افتتاح مجلس مقتن بنا بر روایت یکی از سباسبون خارجی جاده بین فرانسه و بلژیک پراز مردم مهاجر بود و مشار الیه مینویسد: « بنا بر حسابی که کرده اند در اطراف شاهزادگان فرانسوی مقیم خارجه بیش از بیست هزار نفر جمع شده اند و تا ماه دیگر مضاعف خواهند شد. »

قرار داد پیل نیتز مهاجرین در تخت قیادت پرنس دوکنده قشونی فراهم آورده و در شهر تر و مقام داشتند و میگفتند عنقریب بمدد قشون

امپراطور اطریش و پادشاه پروس لوی شانزدهم را بر تخت سلطنت خواهیم نشاند .
دولت دوبروگلی که از مهاجرین بود چنین نوشته است : « من راههای پاریس را
خوب میشناسم و لشکر خارجی را با آنجا میکشام و از آن پایتخت با عظمت و پر
غرور سنگی بر روی سنگ نخواهم گذاشت . »

در حقیقت دول خارجه مدتی در مقابل اصرار و ابرام کنت دوپروانس و کنت
دارنوا مقاومت کردند ، بنا بر قول کویتز (۱) وزیر مختار اطریش فردریک کیوم
ثانی پادشاه پروس و امپراطور لئوپلد دوم برادر ماری آنتوانت « ضعف دولت
فرانسه را نعمتی بزرگ میشمردند » و « تقویت و تجدید شوکت و جلال آن دولت
را منافی مصلحت سیاسی خود میدانستند » معذک دو ماه بعد از توقیف لوی
شانزدهم در قریه وارن لئوپلد و فردریک کیوم در قلعه پیل نیتز ولایت ساکس
ملاقات کرده و اعلامیه ای راجع بامور مملکت فرانسه نشر دادند و تصمیم خود
را چنین اظهار کردند که : « مشترکاً و متفقاً بمدد لوی شانزدهم لشکر کشی کنند
مشروط بر آنکه سایر سلاطین اروپا نیز منظور آنان را تأیید و قوای خود را با آنها
همراه سازند . » این شرط اخیر در واقع تصمیم دو پادشاه را باطل و لغو میساخت
لکن مهاجرین و طرفداران آنها که در پاریس بودند نسخه ای از آن اعلامیه را منتشر
ساخته و چنین وانمود کردند که عنقریب سلاطین اروپا قشون بخاک فرانسه خواهند
کشید . مقصودشان از این هیاهو آن بود که انقلابیون را ترسانده از کار بازدارند
اما نتیجه معکوس گرفتند ، مردم کینه آنها را بیشتر در دل گرفته و شاه را بیشتر
مورد سوء ظن قرار دادند .

وقایعی که بطور خلاصه ذکر شد ملخص تمام تاریخ مجلس مقنن
احکام است . مجلس برای مقابله با تهدیدات مهاجرین و برای اطفای
انقلاب و ایالات غربی سه حکم صادر کرد راجع به کنت دوپروانس و مهاجرین و روحانیون
مخالف مشروطه . اما حکم راجع به کنت دوپروانس این بود که اگر تا دو ماه

از آن تاریخ بفرانسه مراجعت نکند از حقوقی که بورانت تاج و تخت دارد محروم خواهد بود و راجع بمهاجرین اخطار شد که اگر تا اول ژانویه ۱۷۹۲ اجتماعات خود را بهم نزنند مخالف و دشمن ملت شمرده شده اموال آنها توقیف خواهد گشت و روحانیون هم تا هشت روز باید سوگند متابعت قانون یاد کنند و الا حقوق و مستمری آنها بکلی قطع خواهد گشت.

شاه مطابق قانون نسبت باین سه حکم اعتراض کرد لکن برادران خود حکم فرستاد که بفرانسه مراجعت کنند و خطرانی را که از عدم اطاعت متوجه آنها میشد خاطر نشان کرد، معذلت برادران شاه گوش ندادند. لوی شانزدهم بمجلس آمد و گفت اگر چه من بر حکمهای مجلس اعتراض کرده و از امضاء خودداری نموده‌ام لکن حاضرم که اگر پادشاهان اجنبی بمهاجرین مساعدتی بکنند اعلان جنگ بدهم، مردم ملتفت شدند که شاه میخواهد باین سخنان حکم مجلس راملفی و معطل ساخته و در واقع بادشمنان مملکت مساعدت کند.

روابط فرانسه بادولت اطریش چنان تیره شد که جنگ حتمی-
جنگ
الوقوع گردید، این جنگ که علل آنرا بعدها بتفصیل خواهیم نگاشت موافق تقاضای تمام احزاب و طبقات فرانسه بود، فرقه فویان گمان میکردند که اگر شاه در این جنگ بردشمن غلبه کند مجدداً قبول عامه خواهد یافت، حزب ژیروندین بعکس معتقد بود که بوسیله این جنگ کار انقلاب داخلی بدرجه علیا خواهد رسید و بممالك مجاور نیز سرایت کرده در ملل همسایه هم فکر آزادی و مساوات نشر خواهد یافت.

خلاصه چون حزب ژیروندین و فرقه ژاکوبین دیدند که کار خیلی بتأنی پیش میرود شاه را مجبور بعزل وزرائی که از حزب فویان بودند و علاقه بصلح داشتند کرد (ماه مارس ۱۷۹۲) و وادار بتعیین وزرائی از دوستان و هم مسلکان خود ساختند. رولان وزیر داخله، سروان وزیر جنگ، کلاویر وزیر مالیه و ژررال دوموریه (۱)

(۱) - Roland, Servan, Clavière et Dumouriez

که از دشمنان دولت اطریش بود وزیر امور خارجه شد. این هیئت وزرا که در تاریخ موسوم بوزراء ژیروندن است در ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ بمجلس پیشنهاد نمود که اجازه اعلان جنگ بپادشاه هنگری وبوهم را صادر کند.

جنگ شروع شد و از همان اوایل کار آتار شکست فرانسویان پدیدار گردید، در سرحدات بلژیک فرانسویان گمان میکردند که پیشرفت کنند لکن مکرر شکست یافتند خاصه در ظاهر تورنه و کیورن^(۱) (۲۸ آوریل ۱۷۹۲). علل شکست یکی این بود که قشون بواسطه مهاجرت جمعی از صاحبمنصبان و اختلافات سیاسی منقلب و مختل شده بود دیگر اینکه لوی شانزدهم و ماری آنتوان خیانت کرده نقشه جنگی هیئت وزرا را باطریشهارسانده بودند. مقارن این احوال اغتشاش و جنگهای دینی در سمت جنوب روتزاید گذاشت، مجلس خواست که باتصمیمات جدی از خطر داخلی و خارجی جلوگیری کند، پس برای بیچاره کردن شاه مجلس حکم داد که شش هزار نفر از قراولان خاصه را مرخص و منحل سازند و قشون حاضر السلاحی را که در پاریس بود فرمان حرکت بمیدان داد (۲۰ مه ۱۷۹۲). سپس حکم داد که کشیشان معترض و مخالف مشروطه را بیکدی از مستعمرات تبعید کنند و در شهر سواسون قشونی مرگب از داوطلبان ولایات و ایالات بعده بیست هزار نفر جمع نمود (۸ ژوئن) شاه از اعضای دو حکم اخیر خود داری کرد و در ۱۲ ژوئن وزراء حزب ژیروندن را معزول ساخت.

پس ژاکوبین ها تصمیم گرفتند که شاه را ترسانده و ادارا بمضای بیستم ژوئن احکام مجلس نموده از دسایس نهانی ممنوع کنند. یکی از جراید ژاکوبین موسوم به انقلاب پاریس نوشته است: «ملت با سلاطین اجنبی فقط در جنگ نیست بلکه بالوی شانزدهم نیز مشغول نبرد است، باید ابتدا لوی را مغلوب ساخت آنگاه بدفع سلاطین معاهد و دوست او پرداخت.»

ژاکوبین ها باتأییدات نهانی پتیون کلانتر شهر پاریس ورؤسای بلدیه بعنوان

جشن سالیانه سوگسند ژودوپوم در روز ۲۰ ژوئن سکنه بعضی محلات پاریس را تحریک بدادن نمایش و تظاهرات مختلفه کردند. دو ستون جمعیت هر يك شامل چندین هزار مردان مسلح بنیزه و غیره که کلاه سرخ بر سر نهاده بودند و زنان و کودکان که دسته های گل در دست داشتند وارد محوطه مجلس شدند، این جماعت عریضه ای بمجلس دادند حاکی از اینکه اراده بیست و پنج میلیون جمعیت فرانسه را نباید مقهور اراده یکنفر کرد. «اگر ما شاه را رعایت کرده و در مقام خود باقی میگذاریم مشروط بر آن است که مطابق مقررات مشروطه وظیفه خود را انجام دهد، اگر انحراف جوید در نظر ملت فرانسه اعتبار و احترامی نخواهد داشت.» مردم از مجلس خارج شده قهراً وارد قصر شاهی گشتند و تا اطاق شاه رفته از مقابل او گذشتند و فریاد برآوردند «یست باد مسیو وتو^(۱)» و بازگشت وزرای وطنخواه را بمشاغل خود تقاضا کردند. یکی از رؤسای جماعت که قصابی بود لوزاندر نام بلوی شانزدهم گفت «آقا شما خائن هستید، شما همیشه ما را فریب داده اید و باز فریب میدهید اما ملتفت باشید پیمانہ لب ریز شده است!»

نمایش ملت تا شب طول کشید، در ظرف سه ساعت که مردم در قصر شاهی بودند لوی شانزدهم مثل مجسمه در پنجره ایستاده بود، اتفاقاً برخلاف عادت این بار از تصمیم خود بازنگشت و اعتراض خود را نگاهداشت.

نزدیک بود این اقدام فرقه ژاکوبین بنفع لوی شانزدهم تمام شود. عده کثیری از اهالی ولایات و ایالات چون از حوادث درخطر روز ۲۰ ژوئن واقف شدند بحماییت شاه برخاسته اعتراض کردند. لافایت که رئیس یکی از لشکرهاى سرحدی بود شتابان پاریس آمد و از شاه حمایت کرد و خواست بقوة گارد ملی کلوب ژاکوبین ها را ببندد (۲۸ ژوئن) اما باز هم اداب و سیاست ناهنجار کار خود را کرد. ماری آنتوانت بشاه گفت: «مرگ بهتر از این است که لافایت و مشروطه طلبان از ما حمایت کنند و در

(۱) - مقصود از وتو حق اعتراض شاه است بر قوانین مجلس

خلاصی ما بکشوند. «آنگاه در نهان پتیون ژاکوبن را از خیالات لافایت مستحضر کردند و لافایت مجبور شد بدون نیل مقصود باز گردد.

دو واقعه جدید موجب شد که قلوب مردم از شاه منزجر شده و برای جنگ و دفاع آماده گردد: یکی ورود قشون پروس در صف دشمنان و دیگر انتشار اعلامیه دوک دوبر و نسویک رئیس قوای پروس که مشتمل بر توهین و بی احترامی فرانسه و فرانسویان بود.

مجلس چون خبر یافت که عنقریب لشکر پروس بسرحد لورن خواهد رسید در یازدهم ژویه غلطه وطن را اعلان کرد و امر بتجهیز قشون داوطلب و فراهم آوردن آلات جنگ و آماده شدن تمام قشون ملی داد. این احکام که در سرتاسر فرانسه اجرا شد عموم دهقانان را که بی اطلاع از اوضاع بودند از بزرگی حادثه مطلع ساخت، همه کس مستحضر شد که اقدامات فوق العاده باید کرد و مقاومت شاه در تصویب قوانین مجلس چه خطر هائی را متوجه فرانسه میسازد.

اعلان
در ۳ اوت اعلانی که دوک دوبر و نسویک سردار کل قوای اطریش و پروس در سرحد نشر داده بود در پاریس منتشر شد، مفاد پروتسویک این اعلان را ماری آنتوانت در نهان پیشنهاد کرده و یکی از مهاجرین موسوم به مارکی دولیمون متن آنرا برشته تحریر آورده بود از این قرار که هر یک از افراد لشکر که اسلحه بردارد و هر یک از آحاد ملت که بدفاع بپردازد و با مهاجمین مقاومت ورزد بعنوان خائن بشاه مورد سیاست خواهند شد، اگر بار دیگر نسبت بشاه بی احترامی بشود شهر پاریس معرض قتل عام نظامی و ابثیه آن مورد انهدام خواهد شد، یکی از جراید شاه پرست بمحض وصول این اعلامیه تفسیر ذیل را بر آن افزوده منتشر ساخت «عاقبت این اعلامیه که ما از دیرزمانی بیصبرانه انتظار نشر آنرا داشتیم رسید، این بمنزله برقی است که مقدمه صاعقه است.»

اما این تهدیدات اثری جز تهییج اهل پاریس و ملت فرانسه نداشت، تمام مردم

بيك حركت وطن پرستانه بر ضد بيگانگان و شاه كه همدست دشمنان بود قيام كردند و براى تضمين آينده و پيشگيرى از خطر شكست ملت مصمم شد كه خانواده شاهى را تحت نظر قرار داده و بعنوان گروهى نگاهدارد..

مقدمه شورش از تاريخ ۲۰ ژوئن كميته سرى انقلابى بعضويت رؤساء بلدى و پتيون كلانتر شهر پاریس و دانتون و غيره مشغول طرح ريزى تخریب اساس سلطنت شد و دو حادثه بكمك آنها واقع گرديد: جشن ساليانه اتحاد كل فرانسويان و حكم مجلس راجع بتشكيل اردو در سواسون.

اين در واقعه موجب تأييد خيالات انقلابيون شد، اهالى ولايات حكم مجلس را با اينكه بامضای شاه نرسیده بود اطاعت کرده و رو بپاریس نهادند، كميته انقلابى اين مجاهدين ولايات را در پاریس نگاهداشته و از رفتن باردوى سواسون مانع شدند، باين ترتيب مساعدین و ياران مسلح براى انقلابيون پاریس آماده شد و انقلاب صورت عمومى و ملّى گرفت، از اين مجاهدين ولايات يانصد نفر اهل ماریسى بودند، اين عده در موقع ورود بپایتخت سرود جنگى را كه از آثار طبع يكي از صاحبمنصبان قشون موسوم به روزه دوليل بود و در شهر استراسبورگ ساخته بود ميخواندند، اين سرود عموميت يافت و در فتوحات قشون فرانسه مؤثر واقع شد و آنرا سرود ملّى يا ماریسيز^(۱) نام نهادند.

بعد از ۱۴ ژوئيه جمهورى طلبان مرام خود را آشكار ساخته و عزل شاه را خواستار شدند و تا ۲۵ ژوئيه سه پيشنهاد عمومى تقديم مجلس كردند. روزى كه اعلان برونسويك در پاریس منتشر شد چهل و هفت حوزه از چهل و هشت حوزه انقلابى پيشنهادهى كه پيشنهاد چهارم ناميده ميشود تهيه كرده بوسيله شخص پتيون رئيس شهر پاریس بمجلس تقديم داشته و تقاضای خلع لوى شانزدهم را كردند، مجلس جوابى مبتنى براستعمال و تأخير داد زيرا كه اكثر اعضا آن سلطنت خواه بودند.

پس جمهورى طلبان مجبور باعمال قوه شدند، در شب پنجشنبه دهم اوت نهم تاجمه دهم اوت در بار قصر تويلرى را سنگر بन्दى كرد چه

میدانست که عنقریب حادثه عظیمی رخ خواهد داد، ریاست قشون مستحفظ عمارت شاهی با ماندا و رودر^(۱) بود که از فدائیان پادشاه محسوب میشدند، تمام شعب انقلابی در این اوقات مشغول انتخاب نمایندگانی شدند که در ساعت پنج وارد اداره بلدی شده و اداره سابق را منحل ساخته بلدیۀ انقلابی از اعضا جدید تأسیس کردند، بلدیۀ انقلابی در واقع دولتی موقتی محسوب میشد که عامل مؤثر آن دانتون بود. بامر این هیئت ناقوس ها را در کلیسا های مرکز پاریس از نصف شب بیعد صدا در آوردند، دانتون ماندا را که رئیس مستحفظین عمارت سلطنتی بود ببلدیۀ دعوت کرد و او نیز با کمال بی احتیاطی بوعده گاه آمد و گرفتار و در ساعت ده تیر باران شد. بجای او ساثر نام آب جو فروش را ریاست دادند، قشون انقلابی مرگب از مجاهدین مارسی داوطلبان ایالات و عمله های بعض محلات پاریس تشکیل یافت، این جماعت تدریجاً از طرق مختلفه قصر توپلری را احاطه و اشغال کردند و اهالی محلات شرقی پاریس هم رفته رفته بآنان ملحق شدند.

مستحفظین پادشاه ۲،۵۰۰ نفر مرگب از گارد ملی و گارد سوس بودند، اما گارد ملی آماده جنگ نبود و بعد از آنکه ماندا از ریاست آنها افتاد یعنی بقتل رسید و کسی نماند که آنها را نگاهدارد جمعی کثیر حاضر فرار بودند، فقط امید درباریان به ۹۰۰ نفر قشون سوس بود. رودر بزحمت زیاد شاه را متقاعد ساخت که محض حفظ مراتب احتیاط لازم است بمجلس پناهنده شوند پس در حوالی ساعت ده شاه و خانواده سلطنتی با عده ای از قراولان سوسی بمجلس وارد شدند.

در قصر توپلری جنگ شروع شد، مجاهدین مارسی بدهلیز قصر رسیدند، در ابتدا گمان میرفت که قراولان سوسی جنگ نخواهند کرد لکن بر حسب فرمان صاحب منصب خود دست بر آورده و بجمعیّت شلیک کردند، در این وقت اهالی مارسی فرار کردند، لکن بزودی باز گشتیمو بکمک مهاجین محله سنت آنتوان توپهارا استوار کردند، جنگ دو ساعت دوام یافت، در وقتیکه تسخیر قصر شاهی نزدیک بود و

سویسی‌ها آنوقت جنگی را تمام کرده بودند فرمانی از لوی شانزدهم رسید که دست نگاها دارند، انقلابیون در آن‌ها ریخته و از ۹۰ نفر ششصد تن را بـخاک هلاک افکندند، در آنوقت مهاجمین شهرت دادند که چهارهزار نفر از آن‌ها کشته و مجروح شده‌اند. لکن بنابر تحقیقات اخیر، بیش از ۳۷۶ نفر تلفات نداشته‌اند و اکثر آن‌ها از مجاهدین. ماری یا ازاهاالی برتانی بودند، قصر شاهی غارت شد لکن هر کس چیزی میدزدید و دستگیر میشد فوراً او را اعدام میکردند.

تعلیق شاه چون مجلس از غلبه شورشیان استحضار یافت اعلان کرد که دوره تصدی او ختم شده است زیرا که مطابق قانون اساسی حکومت مشروطه قائم بقوه مقننه قضائیه و مجریه است و حال که قوه مجریه را ملت و از کون ساخته انحلال جزء موجب انحلال کل است. در این جلسه از ۶۳۰ نفر نمایندگان فقط ۲۸۴ نفر حاضر بودند، پس مجلس مقرر داشت که حکومت با ملت است و عموم اهالی فرانسه بدون امتیاز طبقات فعاله و غیر فعاله موظفند که از میان خود مجلسی بنام کنوانسیون^(۱) تأسیس کنند. سپس مجلس خلع پادشاه را اعلان کرد و اتخاذ وسایل و وضع مقرراتی را که برای تثبیت حاکمیت ملی و نشر آزادی و مساوات لازم است بعهده مجلس آینده وا گذاشت و مقرر داشت که تا تعیین تکلیف قطعی خانواده سلطنتی باید در قصر لوکزامبورگ تحت نظر باشند. در این موقع مجلس يك هیئت اجرائیه موقتی تشکیل داد مرگب از شش وزیر که بامور جاریه رسیدگی کنند، شخص مبرز این هیئت دانتون بود که مقام وزارت عدلیه داشت.

حکومت بلدی از تاریخ دهم اوت تا موقع انعقاد مجلس کنوانسیون که یکماه و نیم طول کشید در فرانسه حکومتی جز حکومت بلدی انقلابی و حزب ژاکوبین وجود نداشت. ژاکوبینها بتوسط حوزه‌های خود ولایات را اداره کردند، بلدی انقلابی در شهر پاریس حکمرانی نمود و بر مجلس نفوذ حاصل کرد. مثلاً باینکه مجلس دایر بود برخلاف حکم صریح مجلس لوی شانزدهم را در قصر

(۱) - مقصود از کنوانسیون در اصطلاح آن زمان مجلس مؤسسان است

لوکزامبورگ توقیف نکرد بلکه در برج قدیم تامپل (معبد) موقوف گردانید. از دهم اوت بیستمردم پاریس بار دیگر قاند انقلاب شدند و حتی در زمان انعقاد مجلس کنوانسیون هم این قیادت را دارا بودند و تا ۲۷ ژویه ۱۷۹۴ (۹ ماه ترمیدور) بلدیۀ پاریس یکی از قوای اصلیه مملکت بشمار میآمد.

توقیف مظنونین در همین ایام سلطۀ بلدیۀ پاریس قتل عام سپتامبر اتفاق افتاد، در وقت غارت اناث البیت قصر توپلری مکشوف شد که شاه مستمری و مقرری بسیار برای رؤساء مهاجرین و لشکر آنها برقرار داشته است. چون مهاجمین عمارت سلطنتی از شلیک قراولان سویی خشمگین شده بودند پس از کشف این اسناد بطوری بدگمان گشتند که تمام اتباع و خدم وحشم لوی شانزدهم را همدست و شریک برنسیوک محسوب داشته و سیاست آنها را خواستار گشتند. بلدیۀ که در این وقت قوه قضائی را هم در دست داشت امر بتفتیش منازل واستنطاق و حبس مظنونین کرد و زندانها را از مردم متهم پراساخت، مجلس هم که در این وقت تحت نفوذ بلدیۀ بود مقرر داشت که محکمۀ جنائی تشکیل یافته و این متهمین را محاکمه کند (۱۷ اوت) این محکمۀ در ظرف هشت ساعت سه حکم محکومیت و چندین حکم تبرئه صادر کرد، مردم از این حکم تبرئه غوغائی راه انداخته و محکمۀ را مورد سخریۀ قرار دادند و بتائی و تأخیر متهم ساختند.

از طرف دیگر خبرهای موحش از سرحد و میدان جنگ میرسید پشلاً مشهور شد که لافایت فرمانده قوای سدان میخواهد لشکر خود را بجانب پاریس بکشد (۱۴ اوت)، گاهی میگفتند لافایت شکست خورده است (۱۹ اوت)، زمانی معروف شد که قشون پروس ولایت لورن را اشغال کرد (۱۹ اوت) و قلعه لونکوی را بتصرف درآورد و وردن را محاصره کرد، این قلعه اخیر آخرین سدّی بود برای جلوگیری قشون پروس و همه میدانستند که دو روز بیش تاب مقاومت ندارد و بعد از آنکه ور دن فتح شد تا پاریس مانعی موجود نخواهد بود.

بمحض وصول خبر محاصره قلعه وردن در ۲ سپتامبر مردم پاریس بکلی

خود را باختند، اقداماتی هم که حکومت شهر کرد بیشتر موجبات اضطراب و وحشت اهالی را فراهم آورد، بلدیّه امر داد ناقوسها را بسدا درآوردند و توپ و وحشت خالی کنند و کوس و دهل جنگی را بنوازند، همچنین بیرقی بر فراز عمارت بلدیّه نصب کرد با این عبارت که وطن در خطر است و پاریسها را دعوت میکرد که شصت هزار سرباز بدهند، از دیدن این مناظر وحشت انگیز که نمونه ای از روزرستاخیز بود اختیار همه از دست رفت، عقلا کم و چشمها خیره و رأیها مختل شد، در این هنگامه ما را «دوست ملت» و چند تن از رؤساء بلدیّه که عضو کمیته حفاظت بودند قدم بمیدان گذاشتند، این چند نفر مدّتی بود میخواستند فرصتی یافته محبوسین شاه پرست را بقتل رسانند، بامر ما را اوراقی منتشر و بدیوارها ملصق شد حاکی از اینکه ملت باید قبل از حرکت بجانب سرحد و مقابله با اعداء خارجی دشمنان داخلی را از میان برداشته و پشت سر را پاک کند یعنی محبوسین شاه پرست را بقتل رساند و الا زنان و اطفالی که در پاریس بجای خواهند ماند در معرض هلاک و دچار کینه جوئی این خائنین دزد خواهند شد و بضرب خنجر آنها بخاک هلاک خواهند افتاد.

این اقوال بی اساس که با فاسانه بیشتر شباهت داشت مورد توجه قتل عام و اعتبار عامّه واقع شد و یکی از مجالس پاریس حکم داد که سپتامبر «باید فوراً بدکاران و همدستان اجنبی را محاکمه سریعّه نموده

پاداش داد» خلاصه در مدّت چهار روز بنا بر دستور ما را و کمیته حفاظت بلدی یکدسته جلاّد مرگب از دوست سیصد نفر بزند آنها رفته و کار دهشتناک خود را ادامه دادند. ابتداء بلدیّه هم از این عمل شرم داشت و در صدد جلوگیری برآمد لکن بعدها چنان مجبور شد که حقّ الزحمه جلاّدان را هم بمهده گرفت، مجلس در روز سوّم بهیجان آمد و اعتراض کرد لکن قوّه جلوگیری مادی و معنوی نداشت و نتوانست از ادامه قتل عام ممانعت کند، این عمل شنیع بقدری طول کشید که محبسها بکلی خالی شد، قریب ۱۲۰۰ نفر پیر مرد و زن و طفل و روحانی و غیر روحانی بقتل رسیدند و یکی از دوستان ملکه موسوم به پرنس لامبال هم کشته شد، همین کار

ناهنجار بامر کمیته مرکزی در بعضی ولایات هم شروع شد و جمعاً بیش از ۱۳۰۰ نفر بهلاکت رسید.

خونریزی ماه سپتامبر نتیجه سیاسی مهمی داد و آن انقطاع و انفکاک قطعی دو حزب ژیروندن و ژاکوبین از یکدیگر بود. ژیروندن ها بر ضد این کشتار و قصابی قیام کردند مخصوصاً بعد از آنکه روبسیر چند تن از آن حزب را هم در پیشگاه اداره بلدی متهم به همدستی با برونسویک و دعوت او پیداشاهی فرانسه کرده بود از جمله متهمین بریسو و رولاند و غیره بودند. بنابراین ژیروندن ها تنبیه و مجازات اصل شرارت و خیر مایه فساد یعنی مارا را تقاضا کردند.

پانزده روز بعد از این وقایع مجلس مقنن منحل شد و کار را بمجلس کنوانسیون واگذار کرد، مقارن این اوقات لشکر دوموریه و کلرمان قشون پروس را در محفل والمی جلوگیری نموده و فرانسه را نجات داد.

فصل چهاردهم

جمهوری

I

مجلس کنوانسیون - احزاب - شورشها - حکومت انقلابی -
ارتجاع بعد از ماه ترمیدور - قانون اساسی سال سوم -

کارهای کنوانسیون

دوره مجلس ملی موسوم به کنوانسیون سه سال بود از ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲
الی ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵. غرض از تأسیس این مجلس وضع قانون اساسی جدیدی
برای فرانسه بود، بامر این مجلس سلطنت ملفی (۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲) و جمهوریت
برپا گردید و لوی شانزدهم محکوم بمرگ شد (ژانویه ۱۷۹۳) و قانون اساسی
۱۷۹۳ که موسوم بقانون سال اول است وضع گردید (ژوئن ۱۷۹۳). از تکالیف
این مجلس مقابله و مقاتله مهاجرین خارجی و قشون تمام دول اروپا و دفاع دولت
جمهوری در مقابل شورشهای داخلی بود و حکومتی انقلابی ایجاد نمود که اُس
اساس آن کمیته نجات عمومی بود. برای قلع ماده فساد داخلی و حصر توجه کل
قوای مملکت بدفع دشمنان خارجی کنوانسیون بخونریزی و ترور متوسل گردید
(سپتامبر ۱۷۹۳). این وضع خونریزی تا ده ماه دوام یافت و اگرچه در داخل
و خارج نگرانی باقی نماند باز کینه جوئی و غرض رانی روبسیر موجب ادامه آن شد.
بعد از سقوط روبسیر در (۲۷ ژوئیه - ۹ ترمیدور ۱۷۹۴) مجلس رفته رفته
آتش خونریزی را خاموش کرد و قانون اساسی دیگر موسوم بقانون سال سوم وضع
نمود (۱۷ اوت ۱۷۹۵) و خود منحل شده جای خویش را بحکومت دیگر موسوم
به دیرکتوار یا هیئت مدیره واگذار کرد.

در عهد مجلس کنوانسیون در نتیجه اختلاف احزاب سیاسی فجایع و وقایع دلخراشی رخ داد، از آن قبیل است جنگ موتانیار ها و ژبروندن ها که منجر بشکست ژبروندن ها شد (۲ ژوئن ۱۷۹۳). لکن درخود فرقه موتانیار هم تشّت افتاد و بدودسته منقسم شدند، دسته هبرت ودسته دانتون. روبسیر این دودسته را یکی پس از دیگری مغلوب ساخت و خود روبسیر هم مدتی حاکم مطلق و فعال مایشاء محسوب میشد در ۲۷ ژوئیه ساقط گردید.

در اواخر دوره مجلس کنوانسیون چندین حادثه و مهاجمه اتفاق افتاد، دومرتبه ملت طغیان کرد و یکمرتبه شاه پرستان شورش نمودند، طغیان ملت بسبب قحط و غلام و شورش شاه پرستان بواسطه وضع قانون اساسی سال سوم بود.

مجلس کنوانسیون که بموجب حکم مجلس مقنن در دهم اوت کنوانسیون رسمیت یافت مرکب از ۷۴۹ عضو بود، انتخاب نمایندگان این مجلس دو درجه شد لکن بواسطه حذف امتیاز فعال و منفعل در طبقات ملت و بعلمت تقلیل سن انتخاب کنندگان به ۲۱ سال و بسبب الغای سایر شرایط سخت سابق این انتخاب را میتوان مستقیم و یکدرجه دانست. معذک عده انتخاب کنندگان بسیار قلیل بود، فرقه ژاکوبین که فقط دارای تشکیلات منظمه بود همه جا اکثریت را برد، گاهی بزور و تهدید هم متشبث میشدند. بنا برحسابی که کرده اند از ۷۰ هزار نفر انتخاب کنندگان درجه اول قریب ۶۳ هزار نفر از شرکت در انتخاب خودداری کردند و درواقع مجلس کنوانسیون نماینده يك عشر انتخاب کنندگان بود. آنچه محقق است این است که طبقه فعاله سابق که منحصرأ حق رأی داشتند از شرکت خودداری کردند و بعکس طبقه منفعله محروم از انتخابات رأی دادند و انتخاب بیشتر صورت ملی و دموکراسی گرفت.

بنابر این مقدمات اگرچه بعضی از اعضاء کنوانسیون از جمله احزاب نمایندگان مجلس مؤسسان بودند لکن اکثریت باطرفداران دموکراسی بود، در این مجلس طرفدار سلطنت مشروطه یا متمایل بحزب فویان

وجود نداشت. فرقه ژیروندن که ۱۶۰ وکیل داشت و کاملاً از حزب ژاکوبین جدا شده بود سمت راست مجلس را محل خود قرارداد، درست چپ ژاکوبین ها و کوردلیه ها که ۲۰۰ وکیل داشتند جایگزین شدند، مجموع این دو فرقه را مونتانیار میگویند، وجه تسمیه آنها بمونتانیار یا کوهستانی آنست که اکثر افراد آنها در سندیلیهای بلند و مکانهای مرتفع مجلس جای داشتند. در میان حزب دست چپ و حزب دست راست چهار صد وکیل بودند که دارای عقیده ثابتی محسوب نمیشدند و تحت نفوذ این و آن قرار میگرفتند، اهل زمان آنها را حزب باتلاق میگفتند اشاره بسکون و رکود آنها.

رؤسای حزب از میان رؤسا و قاضین حزب ژیروند دو نفر مقامی خاص داشتند یکی ورنیو که از ادباء شیرین سخن بود و میخواست ژیروند در مملکت دولت جمهوری بطرز افلاطون دایر گرد یعنی حکومت با فلاسفه باشد و ملت جاهل تابع حکماء قوم بشود، زبانی فصیح و گویا داشت ولی مرد عمل نبود در آن زمان که بقای احزاب بلکه بقای مملکت فرانسه منوط بحمله بود و اگر بحمله نمیرداختند دفاع مملکت میسر نمیشد در چنین وقتی ورنیو طرفدار مدافعه بود. دوم بریسو که در حزب بازی اطلاع کامل داشت، در بلاد اروپا سیاحت کرده و اسرار سیاسی آن ممالک را تا درجه ای میدانست، جریده موسوم به پاتریوت فرانسه را ایجاد نموده ارکان حزب ژیروند قرارداد.

رؤسای قاضین حزب مونتانیار عبارت بودند از روبسپیر، دانتون، مارا، کلکیل، دمولن و بارر. این شخص مردی ابن الوقت بود و فرقه مونتانی هواره طرف اقویا و غالبین را میگرفت غیر از اینها اشخاص مبرز دیگر هم در حزب بودند.

اختلاف فرقه موارد اختلاف میان حزب ژیروندن و فرقه مونتانیار چندان روشن و واضح نیست، مردمان ظاهریین بزودی حکم بر تباین نظر این دو فرقه میکنند لکن پس از تحقیق معلوم میشود ژیروندن با حزب مونتانیار در مسائل بسیار توافق مرام داشته اند، ژیروندن ها هم در

اصول دموکراسی باندازه حزب موتانیار راسخ قدم بودند و مثل خصم خود اعتقاد داشتند که سرنوشت «ملت بزرگی مثل فرانسه و سعادت و شقاوت عالم بلکه نسلهای آینده در دست آنهاست» و اینکه ژیروندن ها را طرفدار تجزیه مملکت فرانسه و ایجاد چندین جمهوری مستقل و متحد نظیر ممالك امریکا دانسته اند خلاف حقیقت است و سندی برای اثبات آن در دست نیست.

تنها مورد اختلافی که این دو فرقه داشتند راجع بوظیفه احزاب در مملکت بود، وکلای ژیروندن که غالباً نماینده ایالات و ولایات بودند نمیخواستند اختیارات را در دست وکلای پاریس و اهالی پایتخت بگذارند و مردم پاریس را بر مجلس مسلط ببینند، مخصوصاً پس از خورنریزهای سپتامبر مخالف استبداد مطلق بلدیّه پاریس بودند و بنا بر قول یکی از وکلای ژیروندن حزب مزبور میخواست «پاریس دارای يك هشتاد و سوم قدرت کلّ مملکت باشد» بمبارت آخری همانطور که ایالات فرانسه هر يك سهمی از قوه کلّ مملکتی میبردند پاریس هم نسبت بسهم خود دارای قدرت باشد نه بیشتر و نه کمتر.

اما حزب موتانیار بالعکس میخواست بقوه بلدیّه و کلوبها و حوزه های شهر تمام قوای مملکت را در پاریس جمع کند و آن شهر را بمنزله قلب و مغز مملکت محسوب داشته معتقد بودند همانطور که قلب رئیس اعضا است پایتخت هم باید مدیر ولایات مملکت باشد.

بعلاوه رؤسای این دو حزب با هم اختلاف اخلاقی بسیار داشتند مثلاً وریو از قائمین حزب ژیروندن میگفت: «مرك در نظر ما اولی تر است از ارتكاب جنایت» اما دانتون از رؤسای حزب موتانیار میگفت: «باید آزادی را منتشر و ثابت کرد اگر چه نام يك ما ازین برود و لگه دار شود، از طبیعت سر مشق بگیرند که فقط نظر بحفظ و بقای نوع دارد اعتنائی با افراد مکنید.» ژیروندن ها همواره طالب اجرای عدالت و نصفت بودند اما موتانیارها سعادت عمومی را مقدم میدانستند، مقصودشان از سعادت عمومی عبارتی بود که امروز بمقتضیات مملکت و مصالح کشور

تعبیر میکنند، میگفتند درمقابل مصالح عمومی هرچیز را میتوان زیرپا گذاشت و برای نجات جمهوری فرانسه از هیچ عمل سختی روی گردان نبودند.

این اختلافات موجب کینه فوق‌العاده شد، زیروندن‌ها سه نفر از رؤسای فرقه مخالف را که روبس پیر و دانتون و مارا باشند متهم می‌ساخنند که طالب استبداد و حکمرانی مطلق هستند، همچنین روبس پیر و مارا نسبت باعضاء فرقه زیروندن کینه فوق‌العاده داشتند که هیچوقت خاموش نمیشد لکن دانتون معتقد بود که اختلافات مسلکی را عجله باید کنار گذاشته متحداً بدفع دشمن خارجی پرداخت. فرقه زیروندن باین صلح‌جویی دانتون اعتنائی نکرده تقاضاهای او را رد میکردند و تا آخر کار بهمین حال باقی ماندند.

جمهوری مجلس کنوانسیون بمحض تشکیل در ۲۱ سپتامبر سلطنت را ملغی ساخت. از ۷۴۹ نفر نمایندگان فقط ۳۷۱ نفر حاضر بودند و با اتفاق آراء الغاء پادشاهی را تصویب کردند. شب پاریس را چراغان نمودند و ملت فریاد پاینده باد جمهوری برداشت، مجلس این واقعه را مبدأ تاریخ قرار داد و این سال را سال اول جمهوری خواند و در ۲۵ سپتامبر بموجب قانون جدیدی وحدت و عدم تجزیه و انفکاک جمهوری فرانسه را اعلام داشت.

محا کمه پس از الغاء سلطنت بایستی تکلیف شاه را هم معلوم نمایند، از اوایل ماه اکتبر پیشنهادهایی از ولایات میرسید که محاکمه و قتل شاه و اعدام لوی شانزدهم را بجرم خیانت تقاضا داشتند، جمعی اظهار مخالفت کردند که بحکم قانون اساسی ۱۷۹۱ شاه غیرمسئول و محترم است، طرفداران محاکمه میگفتند این مسائل را نباید از روی قانون سنجید، مثلاً روبس پیر اظهار میداشت: «سخن از محاکمه نیست، لوی متهم نیست و شاهم قاضی نیستید، شما مردان سیاسی و نمایندگان ملت هستید، حکمی که میدهید راجع بمرگ و حیات يك شخص نیست بلکه مربوط بصلاح و نجات جامعه و راجع بسعادت ملت است.» آهنگر و قتل‌سازی بود که در زمان سابق قفسه آهنینی بدستور لوی شانزدهم

در قصر توپلری ساخته بود. این شخص سر آن قفسه را بروز داد و گشوده شد و اسنادی چند راجع بازتشاء و جیره خواری میرابو و اورا قی مربوط بمکاتبات شاه با مهاجرین بدست آمد بطوریکه محاکمه شاه حتمی و لازم شد.

محاکمه روز ۱۱ دسامبر شروع و بیستم ختم گردید، شاه با کمال وقار در محکمه حضور یافت، سه نفر وکیل مدافع داشت، یکی مالزرب که سابقاً وزیر بود و دوم ترونشه، سوم سز (۱) که وکیل دعاوی بودند. باینکه سز دفاعی فصیح و بلیغ کرد مؤثر نیفتاد، مجلس کنوانسیون امر داد که «لوی کاپه» بجرم مخالفت با آزادی و همدستی با دشمنان حریت ملی و قصد سلب آسایش عمومی محکوم باعدام است، در اینخصوص پیشنهادهای مختلف شد از قبیل استمهال یا تجدید نظر ملی یا تاخیر مجازات ناخاتمه جنگ لکن هیچیک مورد قبول نیافت، ساعت سه صبح بموافقت ۳۸۰ رأی و مخالفت ۳۱۰ رأی مجلس مقرر داشت که در ظرف ۲۴ ساعت باید حکم بموقع اجرا در آید.



لوی شانزدهم

(۱۸ ژانویه ۱۷۹۳)

سه روز قبل از سیاست درس ۳۹ سالگی

روزیکشنبه ۲۱ ژانویه در میدان لوی پانزدهم که آنوقت میدان انقلاب نام داشت و امروز بمیدان کنکورد معروف است در میان فوجی از لشکریان و گارد ملی کیوتین را رو بطرف قصر توپلری برپای داشتند، شاه را از محبس (نامیل)

در کالسه نشانده و با اتفاق یک نفر کشیش و دو ژاندارم سیاستگاه آوردند، لوی شانزدهم در ساعت ده بکشتنکاه بالا رفت، سعی کرد با مردم که در پشت سر نظامیان ازدحام داشتند سخنی بگوید، صدای طبل بانگ او را مضطرب ساخت و کلامش شنیده نشد و باطمینان و امیدواری کاملی که از خواص مسیحیان است جهان را بدرود گفت.

نتایج سیاست
نمایندگان کنوانسیون میخواستند با کشتن لوی شانزدهم بازگشت به سلطنت را بکلی ممنوع و غیرممکن ساخته و پادشاهان شاه

اروپا را بترسانند یعنی سرپادشاهی را بیای آن سلاطین افکنند درس عبرتی بآنها بدهند. اما نتایج قریبه این اقدام آن شد که خطرات فرانسه مضاعف و شدید شد، در ظرف چند هفته جمیع دول معظمه اروپا مثل اتریش و پروس و روسیه و انگلستان و اسپانیا و هلند و ایتالیا متحد شدند، در ولایت و اندلس هزار دهقان قیام کردند، دوموریه که از سرداران قشون بود برخلاف مجلس کنوانسیون برخاست و عازم تسخیر پاریس شد لکن افراد قشون ابراز وطن پرستی کرده از اطاعت او خوشبختانه سرپیچیدند (۲۵ مارس - اول آوریل).

برای جلوگیری از این اشکالات مجلس کنوانسیون اوامر ذیل را صادر کرد: تشکیل سیمدهزار قشون، انعقاد کمیته امنیت عمومی که کارشان دستگیری مظنونین بود، تأسیس محکمه انقلابی برای محاکمه متهمین (۱۰ مارس ۱۷۹۳)، تشکیل کمیته نجات ملی که برای دفع دشمنان داخلی و خارجی احکام استبدادی و قطعی صادر میکرد. رئیس حقیقی این کمیته دانتون بود، علاوه بر این احکام مجلس کنوانسیون حکم قتل مهاجرین و روحانیون ضد مشروطه را صادر نمود.

منازعه
این احکام را مجلس پس از مناقشات و منازعات بسیار شدید میاق فرقه ژیروندین و مونتانیار وضع و صادر نمود، ژیروندینها فرقه‌های برای اینکه مارا را بیای محاکمه بکشند مرتکب خطائی سیاسی شدند و آن الغاء اصل احترام نمایندگان مجلس بود.

پس مارا را متهم به افروختن آتش جنگ داخلی کردند و بمحکمه انقلابی کشیدند؛ لکن مارا تبرئه شد و با افتخار و احترام تمام او را بمجلس وارد کردند. از این تاریخ مارا و روبس پیر با اعضاء بلدیۀ پاریس بقطع رشته حیات فرقه ژیروندن کسر بستند و بر هیچ چیز آنها ابقا نکردند؛ حزب ژیروندن کمیته‌ای مرکب از دوازده نفر انتخاب کرد که اعمال بلدیۀ را تفتیش نموده و احکام خلاف قانون صادره از آن مؤسسه را مورد تحقیق قرار دهند، بحکم این کمیته یکی از اعضاء مهم بلدی را که هبرت نام داشت و مدیر جریده مهمی بود توقیف کردند، در ۲۵ مه جمعی بتحرک هیئت بلدیۀ به تقاضای رهائی هبرت آمدند و تهدید کردند و یکی از نمایندگان ژیروندن که ریاست مجلس کنوانسیون داشت موسوم به ایسنار (۱) با لحنی تهدیدآمیز استدعای آنها را رد نمود و گفت: «اگر بوسیله این شورشائی که هر روز تجدید میشود لطمه‌ای بنمایند کان مکتوبه وارد گردد من اینک بنام تمام فرانسه اخطار میکنم که اوضاع چنان خواهد شد که برای یافتن محل کنونی شهر پاریس بایستی مدتی در اطراف رود سن تفحص نمود» این تهدیدی بود نظیر تهدیدات برونویک که از دهان حزب ژیروندن خارج شد، فرقه مقابل همانقسم که جواب برونویک را دادند جواب ژیروندنها را هم اظهار داشتند.

روز دوشنبه ۲۷ مه کارگران محلات بقصر نویلری روی
سقوط نهاده و نمایندگان مجلس کنوانسیون را که پانزده روز بود در
ژیروندنها آن محل جای داشتند و ادارا بقاء هیئت دوازده نفری کردند.
فردای آنروز که فشار کارگران تخفیف یافت مجدداً مجلس هیئت مزبور را دایر
کرد؛ پس روز جمعه ۳۱ مه فرقه کمون اعلان شورش عام داد و بدون مجوز قانونی
مستقیماً فرمانده قوای پاریس را انتخاب و تعیین کرد، این شخص هانریو (۲)
نام داشت که سابقاً عضو مالیه و دارای سابقه بد بود، اخیراً بسلطانی گارد رسید
واز دوستان و فدائیان روبس پیر محسوب میگشت، سپس فرقه کمون ژاندارها

(۱) - Isnard

(۲) - Hanriot

را سوگند وفا داری داد و برای عملهای که مسلحانه در مراکز شعب و حوزه ها
بماند روزی ۴۰ شاهی موجب مقرر داشت، باین ترتیب قشون شورشیان در همان
روز مجدداً مجلس کنوانسیون را مورد هجوم قرارداد و الفساء هیئت ۱۲ نفری را
بر مجلس تحمیل کرد.

معذلک تا زمانی که وکلای ژیروندن در مجلس باقی بودند باز ممکن بود صاحب
نفوذ و اقتدار از دست رفته خود بشوند و میتوانستند بسایالات و ولایات مراجعه
کرده و آنانرا برخلاف فرقه کمون پاریس که نسبت باحترام نمایندگی ملت اهاات
کرده بودند برانگیزند، دو روز بعد کمون با هشتاد هزار نفر و شصت توپ اطراف
قصر توپلری را گرفت و توقیف و تسلیم ۲۲ نفر از نمایندگان فرقه ژیروندن را
تقاضا کرد، مجلس بنای مقاومت گذاشت و مقرر داشت که نمایندگان مجتمعاً از
مجلس خارج شوند لکن هانریو رئیس قوای پاریس آنها را مانع شد، هر دو سشل (۱)
رئیس مجلس پرسید: « مردم چه میخواهند؟ آیا مجلس ملی منظوری جز سعادت
ملت دارد؟ » هانریو جواب داد: « مردم برای شنیدن الفاظ قیام نکرده اند، ملت
میخواهد حاکمیت خود را ثابت کند، باید سی و چهار نفر از نمایندگان مقصر را
تسلیم کنید، چون نمایندگان اظهار مقاومت کردند هانریو رو بجانب رؤساء
قشون خود کرد و گفت: « توپچیان پشت توپ خود حاضر شوید! » مجلس تسلیم
شد و ۲۹ نفر از اعضاء خود را باختیار مردم پاریس گذاشت که در منازل خودشان
تحت نظر نگاهدارند، از این واقعه بیعد فرقه مونتانیار بر مجلس تسلط تام یافت.
قانون اساسی چون خبر استیلای مردم بر مجلس ملی در ایالات و ولایات
شایع شد در بعضی نقاط که افکار مسالمت آمیز و ضد انقلاب
تفوق داشت مخالفت کامل نسبت بر رفتار کمون پاریس شروع
۱۷۹۳
کردید، در اوایل ماه ژوئن ۱۷۹۳ عده ایالاتی که بر ضد پاریس قیام مسلح کردند
با ولایات و اندک سابقاً نهضت نموده بودند به ۶۳ ایالت بالغ شد.

(۱) - Hérault de Séchelle

فرقه مونتانیار برای تخفیف سورت هیجان مردم و خلع سلاح ایالات در ظرف ۱۳ روز قانون اساسی جدیدی که طرح آنرا هرود و سشل تهیه دیده بود بتصویب مجلس رسانید .

این قانون که از امتیازات مختصه آن تفویض حق انتخاب يك درجه و عمومی بود بیش از پیش موجب عدم مرکزیت شد ، قوه مجریه را محو نمود و مستلزم عدم اعتماد مردم نسبت باولیاء امور گردید و حق شورش را لازمترین و مقتضیترین حقوق ملت شمرد ، بعبارت اخری ب مردم در هر مورد حق داد که اگر دولت حقوق ملت را نقض نمایند دست بانقلاب بزنند ، باین ترتیب قوانین موضوعه مجلس مقنن را هم بتصویب عمومی ملت موکول ساخت و این را رفتارندوم میگویند .

چون قانون ۱۷۹۳ که بقانون سال اول موسوم است حق دخالت و اعمال نفوذ پاریس را از ایالات و ولایات سلب کرد مردم فرانسه آنرا بحسن قبول تلقی کرده از مجلس راضی شدند و تهییجات فرقه ژیروندن بی اثر ماند و خطر گذشت . حکومت دیکتاتوری هنگامیکه قانون سابق الذکر بتصویب میرسید اوضاع فرانسه در کمال اختلال بود . علاوه بر ۶۳ ایالت شوریده سرحدات مجلس کنوانسیون مملکت هم مضرب خیام دشمنان خارجی شده بود ، اسپانیولیها ایالت پیرنه شرقی را تصرف کردند ، انگلیسها بندر تولون را در جنوب و بندر دون کرک را در شمال تسخیر نمودند ، اطریشی ها و الانسین و کنده را اشغال نمودند و لشکر پیروس قوای فرانسه را بجانب آلزاس عقب نشاند ، باریز در اینوقت چنین گفته است : « جمهوری فرانسه مانند قلعه ای محصور است و باید مملکت را مثل سنگری مستحکم ساخت . »

اگر قانون سابق الذکر در اینوقت بموقع اجرا در میآمد فرانسه در خطر عظیم میافتاد ، پس و کلای ژیروندن باستعانت روبس پیر مشغول جلوگیری از اجراء آن شدند و وقتیکه مبعوثان ولایات برای اظهار قبول قانون مزبور بیاریس آمدند آنها را متقاعد کردند که این قانون برخلاف مصالح عمومی است و آنها را واداشتند که

از مجلس تعویق اجرای آنرا نقاضا نمایند. پس در ۱۰ اکتبر ۱۷۹۳ نمایندگان مجلس کنوانسیون قانون ذیل را تصویب کردند که: «حکومت موقت فرانسه ناپایان جنگ انقلابی خواهد بود و مجلس کنوانسیون مرکز منحصر بفرد و منبع کلّ اجرائیات فرانسه محسوب میشود» باین ترتیب حکومتی در فرانسه قایم شد که از سلطنت سلاطین متمرکز استبدادی تر و مطلق‌العنان تر بشمار می‌آمد حتی از سلطنت لوی چهاردهم و صدارت ریشلیو هم مستبدتر بود.

حکومت انقلابی
مراکز این حکومت عبارت بودند از کمیته نجات ملی و کمیته صیانت عمومی و محکمه انقلابی و هیئت نمایندگان و کمیته انقلابی و دوهزار حوزه فرقه ژاکوبین که مهمترین یار و یاور حکومت محسوب میشدند.

کمیته نجات ملی که در آوریل ۱۷۹۳ بریاست دانتون اداره میشد پس از سقوط حزب ژبروندن تحت قیادت روبس پیر نجات ملی در آمد و چون دانتون از نهضت روز ۲ ژوئن انتقاد و ملامت کرده بود او را از کمیته خارج ساختند. درابتداء وظایف این کمیته دفاع مملکت و دفع اجنبی بود لکن چیزی نگذشت که کمیته صیانت عمومی را تحت اختیار و نفوذ خود در آورده و صاحب تمام قوای کشوری و لشکری مملکت شد، بی اجازه او هیچ تصمیمی قابل اجرا نبود، هیئت نمایندگان برگزیده این کمیته و مسئول او محسوب میشدند و بایستی نتیجه اعمال خود را باو اطلاع بدهند.

کمیته نجات ملی مرکز گب از دوازده عضو بود که برای یکماه انتخاب میشدند لکن مانعی برای تجدید انتخاب آنها نبود، پس چند نفر معین مکرر انتخاب شدند و تا آخر کار عضویت کمیته را داشتند، بعد از روبس پیر معروفترین افراد این هیئت کارنو و سن ژوست و کلبون و بارز بودند که هر يك کاری مخصوص از قبیل امور جنگی یا سیاست خارجی یا ارتباط با مجلس ملی را در عهده داشتند. یکی از نمایندگان دولت پروس در ۱۸۱۱ مینویسد: «اعمال کمیته نجات ملی لایق تفرّ و انزجار است.

لکن پشت کار و عزم و اراده‌ای که اعضاء آن نسبت بحفظ مصالح وطنی و توسعه قوای ملت خود ابراز داشته‌اند سزاوار تحسین و تقلید است * .

در زبردست کمیته نجات ملی چندین هیئت فرعی وجود داشت که کار وزرا را می‌کردند، اگر چه اسماً همیشه وزرائی در مملکت بودند لکن رسماً کارشان باین هیئتهای فرعی بود .

محکمه انقلابی کمیته صیانت عمومی در پاریس و محاکم انقلابی و ایالات موظف به کشف دسایس و توقیف مظنونین بودند، محکمه انقلابی پاریس که در عمارت عدلیه مقام داشت مظنونین و متهمین را محاکمه می‌کرد، این محکمه مرکب بود از سه قاضی که یکی ریاست را در عهده داشت و یک نفر مدعی العموم و دوازده عضو محکمه که بحکم قرعه از میان شصت نفر معین میشدند، این قضات و اعضاء محکمه را مجلس ملی قبلاً انتخاب می‌کرد، این محکمه خادم و مجری اراده کمیته ها بشمار می‌آمد و رئیس و مدعی العموم محکمه که از طرفداران روس پیر بودند اوامر او را کاملاً اجرا می‌کردند . احکام این محکمه بدون استیناف و سریع الاجرا بود، در ساعت ده روز اذعانامه بمتهم ابلاغ میشد و بایستی همانروز در ساعت یازده یا دوازده محاکمه صورت بگیرد و تا دو ساعت بعد از ظهر خاتمه یافته در ساعت چهار بموقع اجرا در آید . در مسائل مهمه و اتهامات عظیمه مدعی العموم که فوکیه نام داشت اعضاء محکمه را بمیل خود باسم و رسم انتخاب می‌کرد بطوریکه متهم از چنگ آنها خلاصی نداشت و بدون آنکه بتواند دفاع خود را بسمع قضات برساند محکوم میشد .

هیئت از مساعدان و یاران بسیار مفید کمیته صیانت عمومی هیئتی بود از نمایندگان مجلس کنوانسیون که مخصوصاً برای مساعدت منتخبه نمایندگان با کمیته معین میشدند و بسرحدات و اردوگاه ها و ایالات و ولایات بتفتیش میرفتند. کارنو^(۱) ریاست پیاده نظام و اینی^(۲) را داشت، مرلن دو تیون-ویل^(۳) بمدافعه شهر مایانس مشغول بود . سن ژوست و لوبا مواظب کارهای قشون

(۱) - Carnot

(۲) - Wattignies

(۳) - Merlin de Thionville



محکمه انقلابی

آلزاس بودند و افراد نظام را بسخت ترین مشق های جنگی و امیداشتند، در شهر نانت کاریه از کثرت قساوت قلب و خونریزی فرانسه و تاریخ را بدهشت انداخت. مجامع عمومی حوزه های فرقه ژاکوبین که بنام مجامع عامه موسوم شده بودند با کمیته نجات ملی مساعدت میکردند، افراد هیئت منتخبه نمایندگان از این مجامع دستور کار و اطلاع کسب مینمودند، این مجامع در محل مراقب سربازانی بودند که بمنازل خود مراجعت میکردند و احوال را ببلدیۀ شهرها اطلاع میدادند و از طرف بلدیۀ حتی المقدور در تحقیق اعمال و احوال و حساب سربازان سعی میشد. مجامع مزبور احکامی هم صادر میکردند مثلاً با مرآتها کلیسای دهات بسته میشد و کاین خبازی توقیف میکردید، اوامر کمیته مرکزی نجات ملی

بواسطه این مجامع عامه و بوسیله مأمورین مخصوص که در هر بلدیه مقام داشتند در سرتاسر مملکت حتی در قری و قصبات دور دست نافذ و جاری شد.

کارهای برای مقاومت با خطرهای داخلی و خارجی کمیته نجات ملی
کمیته و مجلس کنوانسیون اقداماتی کردند از این قرار: تجهیز عمومی
مملکت (۱۶ اوت)، استقرار اجباری از اغنیا بمبلغ يك
نجات ملی میلیارد (۲۸ اوت)، وضع قانون مظنونین (۱۷ سپتامبر)،
قانون حدّا کثر (۲۷ سپتامبر). بنا بر قانون تجهیز عمومی مملکت ۸۰۰،۰۰۰
نفر حاضر به جنگ شد بموجب قانون حدّا کثر میزان اعلاى فروش اجناس معلوم
گردید که تجار نتوانند ملزومات و مایحتاج عمومی را بهر قیمتی بخواهند بمعرض
فروش گذارند. زیرا که قحط و غلا و کمیابی نان و گوشت بجائی رسیده بود که
یکی از نمایندگان بمجلس پیشنهاد کرد حکم پرهیز عمومی صادر شود (آوریل
۱۷۹۳) این قحط و غلا در پاریس بلکه در سرتاسر فرانسه حکمفرما بود.
مطابق قانون حدّا کثر بایستی تجار صورتی از اجناس و قیمت آنها را ببلدیه بدهند
و بحکم بلدیه تجار مجبور بتهیه جنس و فروش بودند و اگر مخالفتی میورزیدند
جزء مظنونین بشمار آمده و مورد تعقیب واقع میشدند، هر کس مرتکب احتکار
جنس میشد محکوم باعدام میگردد.

ترور بزرگترین وسایل حفظ اوضاع ترور و خونریزی بود، کمیته
نجات ملی و کنوانسیون برای اینکه تمام اهالی را از راه رعب
و وحشت و ادار بجنگ با خارجیان کنند متوسل به ترور شدند، یکی از وکلا
بیووارن (۱) نام میگفت « باید من بعد شمشیر داموکلس (۲) در فضای فرانسه
حرکت کند » و شومت میگفت « باید ترور را جزء دستور روزانه قرار داد. »
قانون مظنونین مقرر داشت که: « اشخاصی که برخلاف آزادی اقدامی نکرده‌اند
لکن بنفع آزادی هم قدمی برنداشته‌اند در ردیف خائنین درجه اولی محسوب
خواهند شد » نفیض منازل و توقیف مردم شروع شد و محکمه انقلابی هر روز
جمعی را بپای سیاستگاه روانه میداشت.

(۱) - Billaud - Varenne

(۲) - Damoclès

اولین شخص معروفی که بقتل رسید ماری آنتوانت ملکه فرانسه بود، او را از اولادش جدا کردند و دو ماه در يك زندان تنگ و تاریکی شبیه بسرداب درقصر عدالت نگه داشتند، محاکمه بطور ناشایست و تنگ آوری شروع و ختم شد، اعضا محکمه خاصه هبرت که از فرقه کمون بود درصدد بی آبرو کردن و هتك شرافت ملکه برآمدند و عاقبت جز خود کسی را رسوا و بدنام نساختند، او را بنام «زوجه کاپت» خواندند، یکی از قضات او را «حیوان وحشی درنده که قسمت اعظم مملکت را خورده است» نامید، باری ملکه پس از ۲۰ ساعت محاکمه محکوم و در ظهر ۱۶ اکتبر سیاست شد.

پس از ملکه بی لی کلانتر سابق پاریس و دوک دورلثان محکوم شدند، این دوک دورلثان نماینده مجلس بود و در دادن رأی قتل لوی شانزدهم پسرعم خود شرکت جسته بود، بعد نوبت چند نفر از نمایندگان فرقه ژبروندن رسید که چندی قبل حبس شده بودند، حزب ژاکوبین از مجلس تقاضا کرد که در موقع محاکمه این چند نفر محکمه معطل و منتظر طی مقدماتی که موجب انزجار خاطر و انقباض وجدان میگردد نشود، مقصودشان از این عبارت آن بود که محکمه از استماع شهادت شهود و دفاع وکیل مدافع صرف نظر کند. از ۶ آوریل ۱۷۹۳ تا ۲۷ ژویه ۱۷۹۴ ۲۵۹۶ نفر سیاست شدند، در سرتاسر فرانسه اگر حساب کنیم ۱۲،۰۰۰ نفر بقتل رسیدند که از آن جمله سه هزار عملة و چهار هزار دهقان بودند، علاوه بر این ها در بعضی ایالات گروه گروه مردم را اعدام میکردند که اگر آنها را بنخواهیم بشمار آوریم از امکان خارج است. در شهر لیون فوشه و کولو در بوا (۱) بعضی ایام دوست نفر محبوس را یک دفعه تیرباران میکردند، در شهر نانت کمیسیون نظامی ۱،۵۰۰ نفر را هدف تیر قرار داد و کاریه نام باستعانت گروهی قاتل و جلاد و سارق بدون محاکمه و بازپرس قریب ۵،۰۰۰ نفر را در ظرف هفت ماه در آب لوار غرق کرد که ۸۰۰ تن از آنها در يك شب غرق شدند، این شخص بر اطفال هم رحم

بیاورد، یکروز سیصد بچه را بآب انداخت. کثرت اجساد بدرجه‌ای بود که امواج رودخانه عده کثیری را بساحل افکند و آب بکلی مسموم شد بنحوی که بلدیه از خوردن ماهی آن رودخانه مردم را ممنوع داشت.

فرقه‌های جدید در اواخر سال ۱۷۹۳ بنیروی سرداران قشون و همت مدیران مملکت خطر خارجی و داخلی برطرف شد، قشون پروس و اعتدالیون اطریش بعد از جنگ و بسمبورک و جنگ و انیکنی مغلوب و از سرحد دور شدند، شهرهای لیون و تولون باز بدست فرانسویان آمد، شورشیان ایالت واند مغلوب گشتند، بعد از این فتوحات دانتون ملاحظه کرد که ادامه خونریزی و ترور لزومی ندارد و باید عدل و امن را شامل عموم مردم نمود، کمی-دمولن دوست دانتون در روزنامه خود موسوم به ویو کوردلیه تقاضای تشکیل هیئتی بنام «انجمن رحمت» کرد، جمعی از حزب مونتانیار هم با آنها موافقت کرده و فرقه جدیدی بنام اعتدالیون و بخشایندگان تأسیس کردند.

فرقه آنراژه بالعکس فرقه دیگر قیام کرد که سیاستها و خونریزیهای سابق را کانی ندانسته تقاضای ترور و کشتار جدید میکردند، رؤساء و حزب ضد مذهب این حزب که از فرقه کوردلیه منشعب شده بود عبارت بودند از شویت و یکی از اعیان پروس تابع فرانسه که او را خطیب نوع بشر مینامیدند و مخصوصاً هبرت در این حزب مقام عالی داشت، این شخص در سوابق ایام بمشاغل ناشایست و پست مشغول بود، سپس روزنامه نویس شد و جریده خود را پرودشن نام نهاد، بواسطه تشدد و هتاکی که در جریده میکرد طرف توجه عامه شد و بمعاونت رئیس فرقه کمون نایل گردید.

اما فرقه آنراژه نظری فلسفی و دعوی عقلانی داشتند و طالب الفاء مذهب کاتولیک بودند، ابتدا در صد تغییر تقویم برآمدند، هفته را ملغی ساختند و بجای آن ماه را سه عشرتقسیم نمودند و روز آخر هر دهه را عشر نام دادند و بجای روز یکشنبه تعطیل قرار دادند، اسامی بزرگان مذهب و روحانیون را از میان برده اسم

میوه و سبزی و گل و گیاه را متداول داشته، اعیاد مذهبی را نسخ کردند، تقاضا داشتند که هر کس روز یکشنبه یا در سایر اعیاد دینی تعطیل کند دولت او را بجنس بفرستد و مناره‌های ناقوس را خراب کنند، باین عنوان که مناره‌های مزبور بر سایر عمارات مشرف هستند و این منافی اصل مساوات است. این فرقه منکر خدا بودند و پرستش عقل را میخواستند بجای عبادت پروردگار معمول بدارند، روز دهم نوامبر ۱۷۹۳ در کلیسای نوتردام جشن بزرگی بنام آزادی و عقل گرفتند و در روی محراب بجای مجسمه مریم مجسمه عقل را بصورت رقاصه نمایش خانه نصب کردند، چند روز بعد فرقه کمون مقرر داشت که جمیع کلیساها را ببندند و روحانیون را اعم از مشروطه خواه یا ضد مشروطه ملزم بترك آداب دینی و مجبور بخلع علائم کشیشی کنند، مجلس کنوانسیون تابع عقاید فرقه آنرازه گردید و آنانرا در مخالفت و استهزاء مذهب تأیید نمود، این حال باقی ماند تا روبس پیرقیام نمود و آن را خاتمه داد.

اضمحلال فرقه روبس پیر تابع اقوال روسو بود و بخدای یگانه اعتقاد داشت، بنابراین وجود حزب ضد مذهب را برای مصالح جامعه مضر میدانست، پس حزب اعتدالیون را برضد آنها برانگیخت، از طرف دیگر روبس پیر با اعتدالیون هم مخالفت داشت زیرا که کامی دمولان و دانتون که قائد آن فرقه بودند با وی عداوت میورزیدند و لحن آمرانه و کلمات حکیمانه او را مسخره میکردند، همچنین روبس پیر از شهرت فوق العاده و قبول نام دانتون خشنماک بود و براو حسد میبرد پس برآن شد که هر دو فرقه مخالف را از میان بردارد و بکمک کوتون و سن ژوست در ظرف دو ماه بمقصود نایل گردید.

برای مغلوب ساختن فرقه آنرازه قحط و غلا را بهانه قرار دادند زیرا که در این وقت (زمستان ۱۷۹۴) شهر پاریس مثل بلاد محصوره در مضیقه بود، ارزاق را بمیزان معین توزیع میکردند، بهر شخص یکمن گوشت میدادند که تازه روز قوت خود قرار دهد، پس شهرت دادند که مسبب این قحطی فرقه آنرازه است که میخواهند

ملت را در تنگنای گرسنگی افکنده و تولید بهمت و شورش عمومی کنند که منجر
 بقتل عموم نمایندگان کنوانسیون بشود. در ۱۴ مارس رؤسای آن فرقه را دستگیر و در
 ظرف ده روز همگی را بقتل رسانیدند، فرقه کمون باین ترتیب مضمحل شد و بجای
 آن کمون جدیدی تأسیس یافت که اعضای آن از فدائیان روبس پیر محسوب می‌گشتند.
 شش روز بعد اعتدالیون بتهمت سعی در تجدید سلطنت توقیف
 سقوط
 گردیدند (۳۰ مارس) بدانتون خبر رسید که چه واقع خواهد
 فرقه اعتدال
 شد لکن او جواب داد « سیاست شدن بهتر از سیاست کردن
 است » و بآنان که وی را دعوت برار می‌کردند گفت: « به! آبا و وطن را میتوان
 بکفش خود بسته همراه برد! »

يك هفته نگذشت كه قضيه تعقيب و تحت محاکمه درآمد، این عمل بهترین مثال
 عدالت دروغی و محاکمه مصنوعی است، از همان جلسه دوم کلام دانتون چنان در
 حضار تأثیر کرد که مردم بعد از هر جوابی که متهمین میدادند کف میزدند؛ حتی
 قضات هم متزلزل و مردّد شده بودند، طرفداران روبس پیر می‌ترسیدند که متهمین
 تبرئه شده و کار معکوس گردد و روبس پیر دچار خطر شود، فوکیه تنویل^(۱) تدبیری
 اندیشید و رفع اضطراب کرد باین طرز که بمجلس کنوانسیون اطلاع داد که متهمین
 مشغول تهیهی مردم و برانگیختن تماشاگران بر ضد محکمه هستند، بنابراین خبر
 دروغ مجلس کنوانسیون بر حسب پیشنهاد روبس پیر مقرر داشت که دانتون و
 همراهان او از حضور در جلسه محروم باشند و محکمه در غیاب آنها رسیدگی کند،
 از طرف دیگر فوکیه تنویل چون تردید و تشویش قضات را میدید برای رفع نگرانی
 آنها مراسلاتی نشان میداد که حاکی از ارتباط متهمین با بیگانگان و مکانبّه آنها
 با دشمنان مملکت بود، خلاصه روز پنجم آوریل ده روز بعد از توقیف دانتون و
 اتباع و بارانش محکوم و سیاست شدند.

فرمانروائی
 بعد از مرگ دانتون کسی در مقابل روبس پیر باقی نماند، مدت
 چهار ماه زمام اختیار در دست او بود و عملاً فرمانفرمای
 مطلق فرانسه محسوب میشد و در باطن میخواست این حق
 روبس پیر

را برای خود تثبیت کند. روبس پیرا گرچه بعلت خشونت لحن و غرور و بی اعتنائی و احکام قطعیه مردم را منزجر و متنفر میکرد و بقول لوی بلان «اتباع روبس پیر عمال جرم او محسوبند نه دوستان او» معذک شهرت و قبول عامه فوق العاده یافت تا بجائی که او را معصوم «فساد ناپذیر» لقب دادند. اسباب این نام نیک پرهیزکاری و درستکاری و سادگی زندگانی او بود، روبس پیر درخانه تجاری در کوچه سن هنر منزل داشت، وضع لباس و هیئت او محترم و مؤدب بود، سخنی آمرانه داشت و همواره کلمات معصومیت و تقوی را بر زبان میراند و از تأثیر اخلاقی این کلمات استفاده میکرد تا روز دهم مه طرفدار سلطنت بشمار میآمد لکن پس از آن چنان در مردم جمهور طلبی راسخ و با حرارت شد که گوئی از اشخاصی است که تازه دینی را پذیرفته اند و تعصب کامل نسبت بآن دارند. مسیو اولار که معتبرترین مورخ دوره انقلاب فرانسه است میگوید: روبس پیر مردی «مگار و درون پوش و غیر قابل انکشاف» بود. هم او مینویسد: «آن قسمت از روح و اخلاق روبس پیر که در خلال احوالش ظاهر شده است روح صداقت و صراحت جبلی فرانسویان را مشعشع و منزجر میسازد» روبس پیر مردی مزور و درون پوش بود و تزویر و دورویی را از اصول حکمرانی قرار داد. «غرورش بنهایت کمال بود و مثل مفتشین مذهبی در قرون وسطی گمان میکرد که حقیقت امور همان است که برای او مکتشف است. افکار روبس پیر مأخوذ از آراء روسو بود و چنان در دماغ او تأثیر داشت که آنرا قایم مقام و حی منزل و حقایق ثابتۀ بدیهیه مینداشت، هر کس در آن عقاید با او شرکت نمیکرد در نظر او دشمن مملکت محسوب میگردد و هر کس برخلاف آن آراء قیامی میکرد جز مرگ پاداشی نداشت، پس برای ترویج تقوی و عدالت خونریزی و کشتار سابق را مجدداً معمول کرد و با اصطلاح مسیو اولار «کیوتین سیاست را برای اصلاح اخلاق و تحسین ارواح بکار برد.» ادامه خونریزی سابق برای روبس پیر دو نتیجه مفیده داد یکی آنکه باینوسیله دشمنان خود را یکی یکی از میان برداشت، دیگر آنکه هر وقت فرمان الغاء

خونریزی را صادر میکرد مورد توجه و محبت عمومی میگردد و اورا ناسخ رسوم خونریزی و مبطل اوضاع دهشتناک سابق میشمردند و عموماً سپاسگزار او میشدند. در ماه ژوئن ۱۷۹۴ خونریزی و ترور باعلی درجه رسید و علت عید آن بدعت عید خدای متعال (۸ ژوئن) و وضع قانون پرریال خدای متعال بود (۱۰ ژون).

در حق روبس پیر گفته اند که بعضی افعالش بکارهای محمد (ص) و برخی باعمال کرمول شباهت داشت (۱). روبس پیر ناشر تقوی و عفاف بود و استقرار این صفات را منوط باستقرار دین رسمی میدانست، پس در تاریخ ۸ مه مجلس کنوانسیون را واداشت که قانون ذیل را تصویب کند: «ملت فرانسه بوجود خدای متعال و بیقای نفس ایمان و اعتراف دارد و مردم باید اعیادی برای توجه بخالق و تذکر شرف نفس خود بگیرند».

یکماه بعد اولین عید خدای متعال یا موجود عالیرا در پاریس برپا ساختند، پرگرام و دستور این مراسم را داوید نقاش بدقت تمام مهیا و مدون کرد، روبس پیر که در اینوقت ریاست مجلس کنوانسیون را داشت شخصاً ریاست این جشن را بعهده گرفت، لباس آسمانی رنگ پوشید و دسته گلی باچند سنبله گندم در دست گرفته از قصر تویلری تأمیدان مشق باجماعت حرکت کرد و دو دعا خواند که یکی از آنها را گویند کشیش پیری آبه پرو که نام نوشته بود، خوانندگان و نوازندگان سرودی که ترجمش الفاظ «ای پدر عالم، ای عقل کل» بود مینواختند، پس روبس پیر بدست خود مجسمه بیدینی را آتش زد.

۱- با تشبیه مزبور هرچند تقوای روبس پیر را در نظر دارند، اما بجهت قساوت و خونریزی وی چنین قیاسی مع الفارق و با شخصیت ملکوتی و متکامل و عظیم الشان حضرت ختمی مرتبت که نهایت درجه معصوم بلکه ذات خرد و عصمت و علم و رحمت اند کلاً متباین است. با اینهمه هرجا در این کتاب نکاتی از این قبیل و صفاتی از این گونه در باره مقدسات و معتقدات و دیدگاههای الهی ما آمده، از مؤلفین کتاب بوده و مترجم پیش از خواننده پوزش میطلبد. سبحان رب العزّة، رب العرش عما یصفون . . . (مترجم).

قانون پرریال در روز عید مذکور چند تن از همکاران روبس پیر طرز حرکات و رفتار و روحانی مآب او را مسخره کرده و آن کشیش و دیکتاتور را مورد خنده قرار داده بودند. شب فوشه به جماعت ژاکوبین چنین خطاب کرد: «بروتوس قاتل قیصر روم که خنجر در سینه پادشاه فرو برد بهترین عبادت را نسبت به خدای متعال بجای آورد.»



ماکسیمیلین «روبس پیر»

(۱۷۵۹ - ۱۷۹۴)

از مردان معروف انقلاب کبیر فرانسه است

روبس پیر محض مقهور ساختن این دشمنان آخرین خوددوروز بعد از عید طرح قانونی بوسیله کتون که از یاران و معاونین او بود به مجلس پیشنهاد کرد که «هر کس بزور یا بحيله در صدمحای آزادی برآید به مجازات خواهد رسید» کتون میگفت: «در این موقع سستی جنایت

است و متابعت

رسمی که موجب

تأخیر و تعویق امور است عاقه را بخطر میافکند، برای سیاست و تنبیه دشمنان وطن هیچ توقمی جایز نیست، بمحض دست یافتن و کشف هویت آنها باید به مجازات پرداخت.» روبس پیر میگفت قانون پرریال مبتنی بر عدل و عقل است ولی مسیو اولار مورخ سابق الذکر آنرا «جلادی قانونی» نامیده است. خلاصه

بموجب این قانون محکمه انقلابی مطابق استنباطات خود بدون دلایل متقنه و امارات محسوسه حکم میداد و کمترین حکمش اعدام بود، بعلاوه کمیته نجات ملی که ریاست آنها هم باروبس پیر بود میتوانست حتی وکلاء مجلس را هم بدون کسب رضایت مجلس کنوانسیون بمحا کمه جلب کند.

در این وقت خونریزی یا ترور عظیم شروع شد، در ظرف ۴۷ خونریزی عظیم روز از دهم ژوئن الی بیست و هفتم ژوئیه (که در این روز روبس پیر از کار ساقط گردید) در شهر پاریس ۱۳۷۶ سر از تن جدا شد و این عدد بیش از قتل هائی است که در چهارده ماه اخیر واقع گردیده بود. از محکومین یکی لاوازیه شیمی دان معروف بود^(۱) که برای انجام امتحانات علمی خود تقاضای مهلت کرد، لکن یکی از قضاة محکمه جواب داد: «جمهوری فرانسه دیگر شیمی دان لازم ندارد» دیگر از معاریف مالرزب بود که در محاکمه لوی شانزدهم سمت و کیل مذافع داشت و دیگر آندره شینه شاعر شهیر بود که شربت هلاک چشیدند. محکمه فوج مظنونین را بیستاستگاه میفرستاد بدون آنکه در هویت آنها تحقیقی کند مثلاً اگر اشخاصی را هم اشتباهاً بمحکمه میآوردند قضات بدون تفتیش حال و پرسش اسم آنها را امر با اعدام میداد، گاهی طفلی ۱۷ ساله را بجای پدر بقتلگاه روانه میکردند و زمانی پیر مردی شصت ساله را در عوض جوانی ۲۲ ساله بیستاست میفرستادند، بقول فوکیه تنویل «امروز سرها مثل الواح سنگی فرو میریزند» در دو روز هفتم و هشتم ژوئیه ۱۵۰ نفر کشته شدند.

مقارن این احوال قشون فرانسه پس از فتح نمایان فلوروس سقوط
نوبت دوّم خاک بلژیک را بتصرف آورد، پس از این ظفر معلوم
رو بس پیر شد که وطن در خطر نیست و قتل و تروری که در پاریس
برپا کرده اند موجب و مجوّزی ندارد، مردم پاریس شورش کردند و گفتند از بوی
دار سیاست مشمئز شده ایم، دوام ترور بعلّت حسن کینه جوئی و غرض شخصی
رو بس پیر است.

(۱) - به کرار صفحه ۲۹۰ رجوع شود.

گروهی از نمایندگان که غالباً عضو کمیته صیانت عمومی و کمیته نجات ملی بودند چون میدانستند که روبس پیر بر آنها رحم نخواهد کرد و دمار از روزگارشان بر خواهد آورد دیدش مستی کردند و این هیجان ملی را بهانه قرار دادند که شرور روبس پیر را دفع کنند. دوستان و باران هبرت و دانتون کمیته سری در آخر ژوئیه تشکیل دادند، اغلب اعضاء این کمیته مظنون و متهم بودند و روبس پیر خیال تعقیب آنها را داشت پس در نهان با حزب بیطرف مجلس سازش کردند، این حزب که در وسط جای داشت و همواره طرفداری از روبس پیر میکرد در این موقع از دوام قتل و خونریزی بترساده بود، این جماعت اگر چه اغلب مرتکب قتل هم شده بودند لکن در این وقت طرفدار امنیت و آرامش شدند.

این جدال سه روز طول کشید، روز جمعه ۲۵ ژوئیه که روبس پیر در مجلس حاضر نبود بار دیگر خطابه‌ای قرائت کرد مشتمل بر ملامت و عیبجویی از مردمانی که در صدد سفاکی و سختگیری جدیدی نسبت به مردم هستند، مجلس رأی داد که این خطابه را طبع نموده بکمون بفرستند، چون روبس پیر از این واقعه خبر یافت روز ۲۶ ماه بمجلس حاضر شد و نطقی مفصل که بزحمت و دقت بسیار فراهم و آماده کرده بود ایراد نمود و مکرر خود را بصفت «غلام آزادی» و «شهید زنده جمهوری» خوانده و کمیته‌ها را هم متهم ساخت که در پی فشار آوردن بر مجلس هستند و درخواست کرده که کمیته‌ها را از مردمان فاسد که مشتی دزد و خائن هستند پاک و مصفا سازند، چند تن از معاريف مثل فوشه و بیوارن و کارنو و کامبون را در ردیف این دزدان میخواند. حزب بیطرف باز تحت تأثیر نطق روبس پیر واقع شده و شدت کف زد، لکن کامبون در جواب اعتراضات مؤثره کرد و مجلس رأی خود را اظهار نمود و این نخستین دفعه بود که روبس پیر در مجلس مغلوب میشد.

دو حزب مخالف در روز و شب ۲۶ و ۲۷ مشغول تهيّه وسایل جنگ شدند و خود را مهیای جدال میکردند، روبس پیر با اتفاق سن ژوست بکلوب ژاکوبین‌ها رفته مجدداً نطق خود را قرائت نمود، اهل این کلوب برای او دست زدند و دشمنانش

را از قبیل بیټوارین و کلودر بوا را از محفل خارج نمودند، روبس پیر در این کلوب طرفداران بسیاریدا کرد و کمون هم که اکثر اعضایش هوادار بلکه دست نشاندۀ او محسوب میشدند بوی وعده مساعدت کامل دادند، از طرف دیگر دشمنان روبس پیر مثل تالین و فوشه و باراس مشغول ملاقات و جلب مساعدت رؤسای فرقه بیطرف شدند و هر یک قسمتی از کار را بعهده گرفت، کلودر بوا و بیټوارین هم که از کلوب ژاکوبین طرد شده بودند بسه نفر فوق ملحق گشتند.

روزی یکشنبه روز ۲۷ ژوئیه (یکشنبه ۹ ماه ترمیدور) که گرما بنهایت شدت رسیده بود سن ژوست بکرسی نطق در مجلس بالا رفت ۹ ترمیدور و بخواندن اتهام نامه‌ای که بر ضد کلودر بوا و بیټوارین تهیه دیده بود مبادرت ورزید، لکن تالین کلام او را قطع کرد و ویرا از منبر خطابه فرود آورد و خنجری از زیر لباس کشیده در هوا حرکت داد و قبل از آنکه روبس پیر مجال سخنی بیابد تقاضا کرد که مجلس این «کرمول جدید» را بمجازات خود برساند روبس پیر مکرر سعی کرد که سخن خود را بسمع حضار برساند، دو نفر از وکلا که بنوبت ریاست جلسه را داشتند یکی کلودر بوا و دیگری تور یواز دوستان دانتون چنان زنگ ریاست را بصدا میآوردند که فریادهای روبس پیر محو و بی تأثیر میشد، مجلس هیچانی فوق العاده یافت، از هر جانب فریادهای مدهش بلند بود، عاقبت نمایندگان رأی دادند که هانریوودوما که دوستان روبس پیر بودند توقیف شوند بجرم اینکه بر ضد مجلس کنوانسیون اقدام کرده‌اند، روبس پیر در اینوقت با کوشش فوق العاده فریاد برآورد: «ای رئیس مردم! کسان آخر اجازه سخن بمن میدهی؟!»، لکن کلامش بی تأثیر شد و در حدود ساعت پنج و نیم در میان فریاد پست باد ظالم اوتیز محکوم بتوقیف گردید، برادرش روبس پیر جوان و سن ژوست و لوباکو تن هم بنا بر تقاضای خودشان بزندان رفتند و مقرر شد که عجلتاً در لوکسامبورگ محبوس باشند تا بعد بمحکمه انقلابی تسلیم گردند.

روبس پیر معذلت امیدوی قوی داشت و اعضاء محکمه را از طرفداران خود

میبینداشت و خود را تبرئه شده میدانست، لکن بعثت خطای دوستانش که در کمون بودند کلار روبس پیر دچار وخامت گردید.

کمون بمحض شنیدن خبر توقیف روبس پیر اعلان شورش داد و محبوس را از لوکزامبورگ خارج و بمحارت بلدیه وارد ساخت و مهمتای هجوم بمجلس کنوانسیون شد، مجلس بخشم آمد و روبس پیر واعوان او را از حمایت قانون خارج ساخت یعنی بدون محاکمه و رسیدگی بایستی توقیف و سیاست شوند.

مقدمت جدال فراهم گردید، باران روبس پیر در مقابل بلدیه اجتماع کردند، کنوانسیون زاندارمری و قسمتی از گارد ملی را در عمارت توپلری تمرکز داد، اما روبس پیر جرئت حمله نکرد و طرفداران خود را در همان محل که بودند نگاهداشت، در حوالی نصف شب بارانی سیل آسا شروع بیابیدن کرد و هواخواهان روبس پیر که دستور معینی نداشتند کم کم متفرق گشتند، دو ساعت بعد از نصف شب قشون مجلس بسر کردگی باراس و مرلن دو تیون و بل خود را بمحارت بلدیه رسانیدند و میدان را خالی یافته بمحاصره برداختند و بدون هیچ مقاومتی دوستان روبس پیر را گرفته و خود او را هم دستگیر کردند، یکنفر زاندارم مدا نام بضرب گلوله طیانچه چانه او را خرد کرد، عصر همان روز در ساعت هفت و نیم گیوتین را که در وُسن بود بمیدان لوی پانزدهم آورده و روبس پیر و برادرش و سن ژوست و کوئن و هانریو و غیره را در میان فریاد های شادمانی و کف زدن مردم سیاست کردند، مقتولین این ساعت ۲۲ نفر بودند، فردای آن روز هم ۷۰ تن و پس فردا سیزده نفر را اعدام کردند.

عکس العمل
اگرچه سقوط روبس پیر در نتیجه مساعی چندتن تروریست بود لکن این واقعه موجب اختتام ترور و خونریزی گردید
ماه ترمیدور
زیرا که در این وقت افکار عامه برخلاف قتل بود و فتوحات لشکرفرانسه در خارج هم اختتام این امر را ایجاب میکرد. پس مقررات انقلابی که از جانب مجلس کنوانسیون وضع شده بود رفته رفته نسخ و الفاء شد، این

عکس العمل که در ماه ترمیدور شروع شد تا شش ماه طول کشید (اوت - دسامبر ۱۷۹۴) کمیته نجات ملی از اختیارات خود محروم ماند و جز در امور جنگ و سیاست خارجی دخالتی نداشت و تحت نظر مجلس قرار گرفت، کمیسرهای کنوانسیون جانشین کمون شدند، قوانین و مقررات انقلابی یکی یکی ملغی گردید و احکامیکه در تعقیب و مجازات روحانیون و نجباء صادر شده بود نسخ شد، اشخاصی مثل کاریه و فوکیه تنویل که خونریزی فراوان کرده بودند بمجازات رسیدند و کلوب‌ها کوبن‌ها که مرکز انقلاب و ترور بود بسته شد.

نهضت
شاه طلبان
در این وقت جمعیت شاه طلب در پاریس تشکیل شد، این جماعت خود را جوانان «طلائی» میخواندند و از جوانان اصناف توانگران و ظریفان محسوب میگشتند، ابتدا مرام خود را پنهان نموده و جمهوری طلب معتدل خود را معرفی کردند و با ژاکوبین‌ها و فرقه وطن خواهان نزاع در پیوستند، چون قوت یافتند در مجلس و کمیته تأثیرات عظیمه بخشیدند.

آخرین آیام
شورش ملی
دهقانان محلات اطراف پاریس که مبتلا بفقر و قحط بودند از این شورش جدید استفاده کردند و مجلس را متهم ساختند که با فرقه شاه پرستان همست شده میخواهد ملت را از گرسنگی هلاک سازد و گفتند اگر قانون اساسی سال ۱۷۹۳ کاملاً بحری شود مردم از سختی رهایی خواهند یافت. پس ملت در روزهای اول آوریل و بیستم مه ۱۷۹۵ شورش کرد و این آخرین روزهای مداخله مردم در امور بود. در روز اول آوریل نسوان پاریس بمجلس حمله برده و فریاد برآوردند: «نان و قانون ۱۷۹۳» مرتجعین از این غوغا و شورش استفاده کرده حکم تبعید چند نفر از اعضاء سابق کمیته را از مجلس صادر کردند از قبیل بارر، بیووارن و کولودر بوا.

شورش روز اول
پیرریال
یکماه و نیم بعد از واقعه فوق مردم بتحریر گروهي از نمایندگان مجلس شوریدند، قصد نمایندگان تجدید حکومت انقلابی و منظور مردم رفع قحط و غلا بود. در شب ۱۹ مه مردم محله سنت

آنتوان وسن مارسو هر تنی ۶۰ گرم نان بدست آورده بودند، شورشیان بمجلس روی نهاده یکی از وکلا فرو (۱) نام را کشته سرش را برنیزه افراشته و از مقابل بواسی‌دانگلا (۲) رئیس مجلس عبور دادند که بدون تغییر سیماسلامی داد و ساکت ماند. مجلس اجباراً رأی داد که قانون ۱۷۹۳ مجدداً مجری شود و کمیته جدیدی بنام کمیته اجرائی تأسیس گردد. لکن در حوالی نصف شب بانگ طبل گارد ملی بلند شد و شورشیان فرار اختیار کردند. مجلس فوراً نمایندگان را که باشورشیان همدمست بودند محکوم ساخت و دو نفر از آنها قبل از صدور حکم خود را کشتند. شورش سه روز طول کشید، برای رفع غائله مجلس مجبور با حضار قشون شد و این نخستین مداخله لشکریان فرانسه در امور سیاسی محسوب میگردد، روز ۲۳ مه که قشون میخواست محله سنت آنتوان را بتوپ بپنسد شورشیان تسلیم شدند و اسلحه را از دست نهادند، فقط در محلات مرکزی پاریس گارد ملی مسلح باقی ماند و افراد این گارد اکثراً شاه پرست بودند.

ترور ایلض
فرقه مرجع المجلس مطلق العنان شدند و حکم اعدام کلیه
اعضاء کمیته های سابق را صادر نمودند باستثنای کارنو که
او را بانی و مؤسس فتح و ظفر خوانده و از قتل او صرف نظر کردند. در تمام
فرانسه ارتجاع شروع شد خاصه در جنوب که مردم بیشتر مایل بسطنت بودند.
در همه جا قتل عام تجدید شد، گروهی از ژاکوبن ها بقتل رسیدند، در این موقع
لوی هفدهم وفات یافت و کنت دوپروانس خود را لوی هیجدهم لقب داده اعلامیه
صادر کرد و خود را سلطان فرانسویان خواند. در سواحل غربی جمعی از مهاجرین
بوسیله کشتی دولت انگلیس قدم ب خاک فرانسه نهادند ولی هوش (۳) سردار انقلابی
آنها را شکست داد، مجلس قانون ضد مهاجرین را بموقع اجرا گذاشت و هزارتن
از آنها را که در جنگ با هوش گرفتار شده بودند گلوله باران کردند.

محکم دوئلت
مجلس از ظهور فرقه مرجعه هراسان شده کمربدفاع جمهوری
بست و چون قانون ۱۷۹۳ را بکلی غیر قابل اجرا میدید

(۱) - Féraud

(۲) - Boissy d'Anglas

(۳) - Hoche

بر آن شد که قانون جدیدی بنام قانون سال سوم وضع نماید .

در قانون انتخابات تجدید نظر شد ، انتخابات عمومی مستقیم نسخ و شرایطی سخت‌تر از شرایط سنه ۱۷۹۱ برقرار گردید ، نمایندگان آینده فرانسه از طرف جمع قلیلی توانگران و ثروتمندان منتخب شده و زمام امور در دست عده قلیلی میافتاد که ضد انقلاب و طرفدار سلطنت بودند .

برای جلوگیری از این پیش آمد مجلس کنوانسیون مقرر داشت که دو نلث از نمایندگان آینده باید از میان وکلاء حاضر مجلس مجدداً انتخاب گردند و انتخاب آنها هم باختیار مجلس خواهد بود .

۱۳ ماه و اندیمیر حکم موسوم بدو نلث امید شاه پرستان را بکلی مبطل بیاس نمود پس منشئت بقوه قهریه شدند ، اعلانی باین مضمون بر مغلوبیت

در و دیوار چسبایدند : «ای ملت فرانسه باز دین و شاه خود شاه پرستان را دریاب تابنان و امان برسی .» در روز پنجم اکتبر ۱۷۹۵

(۱۳) و اندیمیر لشکری از شورشیان مرگب از بیست هزار نفر بمجلس کنوانسیون حمل و بردلکن سرداریست و شش ساله ای موسوم به ناپلئون بناپارت افواج شورشیان را دقتاً متوقف ساخت ، این سردار را باراس که با پنج هزار نفر متکفل حفظ مجلس بود بمعاونت خود برگزیده بود ، دو یست تن از شورشیان بذاك هلاك افتادند ، فردای آن روز ژنرال بناپارت حاکم نظامی پاریس شد و در اندك زمانی اسلحه مردم پاریس را جمع کرد و امن و امان استقرار یافت .

سه هفته پس از این واقعه مجلس کنوانسیون کار خود را ختم کرده و با صدای زنده باد جمهوری در روز ۲۶ اکتبر انحلال خود را اعلام کرد .

کارهای کنوانسیون
آنچه بطور خلاصه در باب کارهای کنوانسیون نوشته شد
جزئی از اعمال مهته او محسوب میگردد ، کار بزرگ و فوق العاده
این مجلس آن بود که در ظرف سه سال از عهده دفاع ملی
و تنظیم تشکیلات مملکت کاملاً برآمد .
دفاع ملی

کنوانسیون هم باشورش داخله وهم با جنگ خارجه سروکار داشت، بایستی افکار انقلابی فرانسه را در خارجه انتشار بدهد و حیثیت و استقلال فرانسه را هم محفوظ بدارد، در سال ۱۷۹۳ شصت ایالت فرانسه بر مجلس شوریدند و قشون دول انگلیس و هلاند و پروس و اطریش و پیمون و اسپانیا بر او حمله ور شدند، لکن مجلس پس از دو سال جنگ خونین دائمی بنیروی همت و پشت کار بر تمام دشمنان خود ظفر یافت، در آوریل و ژوئن ۱۷۹۵ با دول پروس و اسپانیا و هلاند در شهر بال عهدنامه با افتخاری منعقد ساخت و بموجب این عهدنامه بلژیک و اراضی یسار رود رن را بخاک فرانسه ملحق نمود و برای دفع انگلیسها با دولت هلاند هم عهد شد و در صدد اتحاد با اسپانیا هم برآمد. در داخله ژنرال هوش با کمال ملامت و عدالت نایره شورش ایالت واندیه را فرو نشانید.

کارهای داخله خدمات این مجلس در داخله مملکت نیز بسیار گرانها بود، مجلس کنوانسیون پر کارترین و فعال ترین مجالس فرانسه محسوب میشود، مجلس مؤسسان اگرچه خدمات فوق العاده کرد ولی از آنجا که وجهه همت او تخریب اساس استبداد و قلع ماده فساد سابق بود کمتر با مورا صلاحي نایل گردید، کنوانسیون کارهایی را که از شروع کرده بود خاتمه داد، کنوانسیون بچندین شعبه منشعب میگردد، شعبه تقنینیه، شعبه مالیه، شعبه معارف و تعلیمات عمومی و اگرچه در بعضی موارد موفق بانجام کارها نگردید لکن افتخار شروع امور مفیده باو عاید میشود. اغلب مؤسسات عظیمه فرانسه یادگار دوره کنوانسیون است، راجع با مورا مالی بنابر پیشنهاد کلمبون مجلس مقرر داشت که قروض دوره استبداد بر عهده جمهوری است و جزء دیونی است که در نتیجه جنگهای جدید با دول اروپا پیدا شده است و برای تمرکز این دیون دفتر بزرگ دیون و دعاوی را که اساس مؤسسات استقراضیه فرانسه محسوب میشود ایجاد کرد، مقیاس و مقادیر و اوزان فرانسه را اصلاح نمود که امروز به سیستم متریک معروف و در غالب ممالك متداول است، تعلیم عمومی و اجباری و مجانی ابتدائی از مقررات این

مجلس است که اگرچه بعلمت فقدان وجه نتوانست آنرا اجرا کند لکن اصولاً ترتیب آنرا معین کرد. درخصوص تعالیم متوسطه بنابر پیشنهاد لاکانال^(۱) چندین مدرسه مرکزی دایر نمود که منشأ مدارس متوسطه امروز فرانسه بشمار می‌آیند، درخصوص تعلیمات عالیّه مؤسسات مهمّه چند ایجاد یا اصلاح نمود از قبیل کلژ دو فرانس، مدرسه السنه شرقیه، دفتر طول و عرض جغرافیائی، موزه. در این مؤسسات علمای بزرگ مانند لامارک، ژوفر واسن هیلر، ژوسیو، لاسهپد^(۲) بتدریس علوم طبیعی اشتغال داشتند. روز قبل از انحلال مجلس کنوانسیون بنابر پیشنهاد دونو آکادمیهای قدیم را منحل ساخته بجای آن انستیتو دو فرانس را ایجاد کرد، این مؤسسه سه شعبه تقسیم گردید: شعبه علوم طبیعی و ریاضی، شعبه معقول و اخلاق و علوم اجتماعی، شعبه ادبیّات و صنایع مستظرفه و بنابر قول دونو مؤسسه مزبور «مرکز علوم و فنون و نماینده ادب و هنر» شد.

توحش انقلابی با توجه باین مؤسسات عام المنفعه نهمت توحش و بربریت را که بمجلس کنوانسیون بسته‌اند هر شخص منصفی مردود میسازد، شکی نیست که در این دوره مردمان خونخوار و بیرحم بسیار بودند از قبیل یکی از اعضا، انجمن بلدیه کلرمون فران که میگفت باید کلیسای معروف به «کاندرال» را که منبع و مخزن تعصب دینی است خراب نمود در صورتیکه کاندرال مزبور یکی از شاهکارهای صنعتی قرون سالفه است. همان شخص مدعی بود که وجود کتابخانه‌ها و مراکز علمی و تابلوهای نقاشی و کلیساها و غیره بی معنی و غیر ضروری است و پیشنهاد میکرد که کتب قدیمه را بجوشانند و کاغذ سفید برای رفع احتیاجات جمهوری جدید بسازند، کار عمده کنوانسیون دفع این قبیل پیشنهادها و رفع این طرز افکار وحشیانه بود و قانونی برای حفظ آثار قدیمه و ایجاد موزه صنایع فرانسه وضع کرد.

در عهد کنوانسیون خون مردمان بیگناه بسیار ریخته شد و حکومت انقلابی

(۱) - Lakanal

(۲) - Lamarck, Geoffroy, Saint-Hilaire, Jussieu, Lacépède

که کنوانسیون تأسیس کرد اعمال سخت و خونریزی بی‌اندازه کرد، لکن در نظر کنوانسیون مثل سنای روم صیانت وطن اصل هر قانونی بشمار می‌آمد و بنا بر قول یکی از نویسندگان معاصر «مجلس کنوانسیون برای جلوگیری از تجدیداستبداد مرتکب مظالم مستبدانه میگردید». بقول ژنرال تیبو^(۱) که شاهد وقایع بود روزی که مجلس کنوانسیون منحل شد همه کس حتی دشمنان مجلس مزبور هم دریافتند که چیزی عظیم و گران بها از عرصه سیاست می‌رود که جای آن همواره خالی خواهد بود. سی سال بعد در سنه ۱۸۲۵ بریته و کیل دعاوی در محفلی بزرگ پرازمردمان ضد انقلاب نسبت باعمال کنوانسیون قضاوت تاریخی کرده و چنین گفت: «من فراموش نمیکنم که کنوانسیون وطنم را نجات داده است.»

II

هیئت مدیره

حکومت هیئت مدیره که بموجب قانون سال سوم تأسیس یافت چهار سال دوام کرد از سنه ۲۷ اکتبر ۱۷۹۵ الی نوزدهم نوامبر ۱۷۹۹. در این چهار سال مملکت فرانسه دائماً دچار اختلال و اغتشاش بود، مابین این انقلابات فرقه دست چپ از بقایای حزب ژاکوبین و فرقه سلطنت طلب بودند که در صدد بدست آوردن زمام امور یا تخریب حکومت موجوده بر می‌آمدند. هیئت مدیره برای مدافعه خود باعمال قوه نظامی متوسل میگردید، در ۴ سپتامبر ۱۷۹۷ حزب سلطنت خواه و در یازدهم مه ۱۷۹۸ فرقه ژاکوبین را از میان برداشت، در این اوقات فتوحات ناپلئون بنایارت در ایتالیا بجائی رسید که تمام دشمنان فرانسه باستثناء دولت انگلیس ترك جنگ کردند، بنایارت در محل «کامپو فورميو»^(۱) ۱۶ اکتبر ۱۷۹۷ عهدنامه‌ای بادولت اطریش بست که قرارداد بال را کامل کرد.

اوضاع داخله قرین اختلال و هرج و مرج بود و در ۱۷۹۹ رو بوخامت گذاشت، درین وقت دول اروپا اتحادیه جدیدی بر ضد فرانسه تشکیل داده و

(۱) - Thiébauld

(۲) - Campo-Formio

قشون فرانسه را در ایتالیا و آلمان مقهور ساختند ، خطر خارجی و تجدید حکومت انقلابی در داخله و فساد اخلاق و رشوه خواری عمال دولت موجب شد که افکار عاقله بر خلاف هیئت مدیره گردید . سی-ریس و ناپلئون بناپارت بوسیله کودتای دهم نوامبر (۱۹ برومر ۱۷۹۹) غائله را خاتمه دادند .

قانون
سال سوم
بموجب این قانون قوه اجرائیه هیئت مدیره رسید ، این هیئت مرکب از پنج عضو بود که سن آنها لااقل از چهل بایستی متجاوز باشد و در هر سه ماه یکی ریاست کند . در هر سال

نسبت بیک نفر از آنها تجدید انتخاب بعمل میآید ، برای انتخاب عضو مزبور بایستی مجلس یا تصدق فری (مجلس ملی) ده نفر را نامزد کند و مجلس قدما (سنا) یکی از آنها را بعضویت هیئت مدیره برگزیند . در مجلس مذکور قوه مقننه را در دست داشتند ، سن نمایندگان مجلس ملی لااقل سی سال و سن و کلاء مجلس قدما لااقل چهل سال بود . مجلس ملی موظف بوضع و ابتکار قوانین بود و مجلس قدما حق رد یا قبول قوانین موضوعه را داشت ، امروز هم مجلس ملی و سنای فرانسه بهمین ترتیب تقریباً عمل میکنند . یکی از وکلا باین نحو مجالس مذکور را تعریف کرده است : « مجلس یا تصدق فری بمثابه قوه واهمه و متخیله جمهوری است و مجلس قدما بمنزله قوه عاقله آن است . » هر سال یک نلث از وکلای هر دو مجلس بایستی از نو انتخاب شوند . نمایندگان بدو درجه و بطرز محدود انتخاب میگشتند ، فرانسویانی که بیست و یکسال لااقل داشته و دارای سواد خواندن و نوشتن بوده و مالیات مستقیم بدولت میپرداختند انجمنهای بسیار تشکیل داده و هر دو یست نفر یک تن انتخاب کننده معلوم میکردند ، اشخاصیکه کمتر از ۲۵ سال سن داشتند و دارای ملکی نبودند لایق مقام انتخاب کنندگی محسوب نمیشدند ، میزان عایدات از منقول و غیر منقول بایستی معادل صد و پنجاه الی دویست روز مزد کار باشد .

علل اغتشاش
طرز انتخابات این دوره حتی از ترتیب مجلس مؤسسان هم که در دوره سلطنت لوی شانزدهم (۱۷۹۱) مقرر شده بود

سخت‌تر و دورتر از مساوات بود، بنا براین قانون حکومت بدست توانگران و سرمایه‌داران متمایل به سلطنت میافتاد. این مسئله منشأ نزاع شد، هیئت‌مدیره برای حفظ جمهوری از ارتجاع سلطنت خواهان مجبور به مدافعه گردید. از طرف دیگر بقایای احزاب انقلابی سابق هم با این طبقه سلطنت‌خواه خصومت ورزیده و در صدد برهم زدن قانون سال سوم و انحلال هیئت‌مدیره و تجدید اجرای قانون ۱۷۹۳ برآمدند.

مجلس کنوانسیون اگرچه فتوحات نمایان کرد لکن در موقع انحلال وظایف سنگین برای هیئت‌مدیره بارش گذاشت مانند ادامه جنگ با انگلستان و اطیش و شاهزادگان ایتالیا. اوضاع مالیّه هم بر اثر وقفه تجارت و صنعت دچار و خامت و اختلال بود، مالیات بزمحت وصول میشد و کاملاً بخرانه نمیرسید و مردم وجه مالیات را باسکناس ادا میکردند و از آنجائیکه دولت در صدور اسکناس بیمبالاتی کرده و مقدار کثیری انتشار داده بود قیمت آن به صدم میزان اصلی رسیده بود، عبارت آخری دولت صد میلیون اسکناس مالیات وصول میکرد لکن بیش از سیصد هزار فرانک بخرانه عاید نمیشد. این اختلاف مالی موجب ورشکست شد که آنرا ورشکست دو ثلث نام نهاده‌اند، برای تحصیل وجه دولت مالیات بر در و پنجره خانه‌ها وضع کرد که اکنون هم باقی است (۱۷۹۸). این مالیات که بار مردم را سنگین و دخل آنها را قلیل میساخت موجب عدم رضایت شد و جمعی کثیر را بر خلاف هیئت‌مدیره برانگیخت.

علاوه بر این حوادث اساساً ملت فرانسه احساس خستگی میکرد و احوال روحی مردم در نهایت بدی بود، از هر چیز سیر و بیزار شده بودند، شش سال انقلاب داخلی و جنگ خارجی فرانسویان را چنان فرسوده ساخته بود که حتی از افتخار غلبه بر دشمن هم بیزار بودند و جز آرامش و نان و خورش یومیّه چیزی مسئلت نداشتند. ملت بنهایت تشکستگی رسیده بود، در پاریس مردمانی که از معاملات ناگهانی بشروت نایل آمده بودند چنان در شهوت رانی و لذت جوئی تظاهر و تجاهر داشتند

که ملت را بخشم می‌آوردند. اکثر سیاست‌پوزم‌مداران امور سرپرست خودخواهی و رشوه‌گیری، بعضی از این مرتشیان معتقد بودند که « باید بدوره انقلاب بی‌حاصل خاتمه‌داد زیرا که بمنافع و مقاماتی که آرزو داشتند نایل شده و انتظاری نداشتند » فساد در تمام ادارات دولتی رسوخ یافت « هیچ شعبه‌ای نبود که سوء اخلاق و ارتشا در آن قدم نگذاشته باشد » گناه این اوضاع را بگردن هیئت مدیره گذاشته و آنرا مایه مفاسد و منبع خرابیها می‌شمردند.

جدال نخستین دشمنی که هیئت مدیره در مقابل داشت را کوبن‌ها بودند که میخواستند قانون ۱۷۹۳ را مجدداً معمول بدارند. با ژاکوبنها
اعضاء هیئت مدیره را کشته و کمیته نجات ملی جدیدی برپا کنند. بعضی از افراد این حزب خاصه رئیس آنها بابوف روزنامه‌نگار میخواستند انقلاب سیاسی را بوسیله انقلاب اجتماعی کامل سازند منجمله مالکیت شخصی را که بموجب قانون کنوانسیون محترم و مصون از هر تعرضی بشمار می‌آمد مدیر هم‌زنند. مشار الیه می‌گفت: « زمین متعلق به هیچ کس نیست و محصول مال همه است. » این منشأ عقیده اجتماعی است که امروز کمونیسم یا اشتراکی نام دارد. هیئت مدیره در اوایل مه ۱۷۹۶ از دسایس دشمنان مطلع شده بابوف و همراهان او را توقیف کرد، محاکمه آنها که یکسال طول کشید بمنحکومیت بابوف بقتل خاتمه یافت (مه ۱۷۹۷) در این یکسال بیست نفر از افراد حزب ژاکوبن تیرباران شدند.

جدال اقدامات و کلمات بابوف در خصوص اشتراک املاک موجب اضطراب مالکین اراضی شد و چون موقع انتخاب وکلای مجلس رسید (در مه ۱۷۹۷) اشخاص سلطنت طلب را انتخاب کردند با سلطنت طلبان
حتی یکی از اعضای هیئت مدیره را هم از سلطنت طلبان قرار دادند. این شخص بارتلمی^(۱) نام داشت که در ۱۷۹۱ جزء مشروطه خواهان محسوب میشد و اخیراً در سویس ایلچی بود و مذاکرات مقتضائی راجع بقصد قرارداد بال بتوسط او

صورت گرفت نمایندگان مجلس یا قصد نفری (مجلس ملی) پیشکرو (۱) نام را بریاست انتخاب کردند، این شخص در اردو خیانت کرده و از لوی هیجدهم پول گرفته بود و هیئت مدیره او را در سال ۱۷۹۵ از فرماندهی خلع نمود، مبعوثان مجلس اعیان و مجلس ملی قوانین موضوعه سابق راجع بروحانیون ضد انقلاب و مهاجرین و غیره را نقض کردند و هیئت مدیره را مورد حمله قرار دادند باین عنوان که چهارتن از اعضاء آن هیئت از وکلای مجلس کنوانسیون هستند که در سال ۱۷۹۳ رأی بقتل لوی شانزدهم داده و شاه کش محسوب میشوند.

کودتای یکی از چهار مدیر سابق الذکر که کلانو نام داشت مثل رفقای خود اهریتی سلطنت طلبان نداده و معتقد نبود که هیئت متوسل ۱۸ فروکتیدر باعمال قوه قهریه و رفتار خلاف قانون بشود امار فقایش بریاست باراس که فرد کامل عمال فاسد و رشوه خوار محسوب میشد توجهی باین قانون پرور بها نکردند و کودتا را فراهم آوردند.

هر چند قانون صریحاً مانع بود که قشون وارد پاریس شود هیئت مدیره فوجی از لشکر مقیم ایتالیا را بر داری اوژرو (۲) بیاریس دعوت کرد، در شب سوم سپتامبر ۱۷۹۷ (۱۷ ماه فروکتیدر) بیهانه اینکه در پاریس توطئه جدیدی برله لوی هیجدهم کشف شده است هیئت مدیره امر داد که اول بارتلمی عضو هیئت رادستگیر کنند سپس اکثر نمایندگان فرقه سلطنت طلب را که اکثریت داشتند توقیف نمایند اما کلانو قبل از دستگیری موفق بفراشد. روز چهارم سپتامبر (۱۸ ماه فروکتیدر) بقیه وکلای مجلسین که جمهوری طلب محسوب میشدند بنا بر هیئت مدیره انتخابات ۴۹ ایالت از ایالات فرانسه را ملغی ساختند و حکم تبعید گروهی از نمایندگان منجمله پیشکرو رئیس مجلس و چند تن جریده نگار را به گویان صادر نمودند. آزادی مطبوعات بمدت یکسال الغاء شد. قوانین راجعه بروحانیون ضد انقلاب و مهاجرینی که مراجعت بوطن کرده بودند مجدداً مجری گردید، کشتار

مذهبی از نو شروع گشت و تا آخر دوره هیئت مدیره ۱۷۹۹ ادامه یافت، هشت هزار کیش را توقیف کردند و ۷۰۰۰ نفر از آنها را بولایات بلژیک تبعید نمودند.

بعدها از ۱۸ فروگنیدر هیئت مدیره برای دفع سلطنت طلبان
کودتای
متوسل بفرقه مونتانیار شد و مجدداً کلوب را کوبنها تأسیس
۲۲ فلوریال یافت و رونق گرفت و در انتخابات ۱۷۹۸ جمعی از آنها نمایندگی

یافتند. اما چون این حزب طرفدار انتخابات عمومی و مستقیم بود باراس
بآنها هم متمایل نبود پس در ۱۱ مه ۱۷۹۸ (۲۲ فلوریال) هیئت مدیره با
مساعدت مجلسین اقدامات سال قبل را تجدید کرده انتخاب شصت نفر از نمایندگان
مونتانیار را جبراً برهم زدند و در واقع عکس کارهای ۱۸ فروگنیدر را
بعمل آوردند.

این کودتاهاى متضاد قلوب مردم را منزجر و از سیاست بیزار
افکار عامه
ساخت، بعضی از عمال دولت هم با کمال بیشرمی دست برشوه گیری
در ۱۷۹۹ و نمایش فساد اخلاق گشودند، همان اشخاصی که حافظ حقوق

فرانسه بشمار میآمدند مشغول غارت یا همدستی با غارتگران شدند، در اوایل سال
۱۷۹۹ دول اروپا که مدتی خاموش بودند از تعرضات دولت هیئت مدیره بهیجان
آمده و اتحادیه جدیدی تشکیل داده و یکسال بعد از آنکه بنایارت دولت اطیش
را در کامپوفورمیه مجبور بامضای قرارداد نمود بار دیگر آتش جنگ اشتعال یافت
و قشون فرانسه در همه جا مغلوب گردید. در خاک آلمان در ساحل رود رن و در
ایطالیا در دامنه کوه آلپ لشکر فرانسه شکست خورد، نزدیک بود باز خطر عظیم
متوجه فرانسه شود، انزجار مردم از اوضاع داخله و احساس مخاطره خارجه دو
نتیجه داد. در آغاز سال ۱۷۹۹ جمعی از سیاسیون بر آن شدند که قانون اساسی
را تغییر بدهند، رئیس این جماعت سیس بود که میخواست زمام امور را بیک نفر
سردار آلمانی پرستان موسوم به دوك دو برونسویك بدهد، این شخص همان است که
در سال ۱۷۹۲ اعلامیه سابق الذکر را امضا و منتشر کرد، جمعی دیگر از سیاسیون

در نظر داشتند که سلطنت مشروطه را دایر نموده پادشاهی را به دوک دورلثان پسر فیلیپ اِگالیته بدهند.

چنانکه خواهیم دید در ماه ژوئیه و اوت ۱۷۹۹ دولت مجبور شد متوسل بوسایل انقلابی بشود و باز دست به ترور و خونریزی بگشاید، این واقعه هم موجب مزید اضطراب عامه و پیشرفت فکر تجدید نظر در قانون اساسی گردید.

سیاست
سی‌یس
برای تغییر قانون اساسی دو شرط لازم بود یکی نرسیدن از هیئت مدیره، دیگر همراه داشتن یکی از سرداران و جیه‌المکه. چون سی‌یس در ماه مه ۱۷۹۹ عضویت هیئت مدیره نایل آمد

مشغول دسیسه شد و حس عدم رضایتی را که بعثت شکست قشون در ابطال‌ایو آلمان در قلب نمایندگان تولید گشته بود تحریک کرد و غضب نمایندگان را بر ضد همکاران خودش که در هیئت مدیره باوی مخالفت می‌ورزیدند برانگیخت، مجلسین مدیران مزبور را مجبور باستعفا نمودند این واقعه را کودتای ۳۰ پرریال (۱۸ ژوئن ۱۷۹۹) نام داده‌اند، اگرچه کودتا محسوب نمی‌شود زیرا که مقدمات قانونی امر کمالاً رعایت شد. در باب سزاداری که لازم بود سی‌یس در ابتدا ژوبر^(۱) را در نظر گرفت و با او سخن بمیان آورد، ژوبر گفت هر وقت اجازه بدهید با بیست تن بمب انداز این غائله را خاتمه خواهم بخشید، اما این سردار در یازدهم اوت ۱۷۹۹ در نوبی بقتل رسید. پس از آن سی‌یس مدتی مردد ماند و عاقبت بنایارت را اختیار کرد، بنایارت در این وقت در مصر بود و از ماه مه ببعد هیئت مدیره مکرر او را دعوت بمراجعت به پاریس و تقبل فرماندهی لشکر کرده بود و او مبادرت نمیکرد، سی‌یس مجدداً او را بیازگشت بفرانسه دعوت کرد.

تجدید خونریزی
دزاین حیص و بیص قشون فرانسه در خاک ایتالیا شکستهای فاحشی خورد (ژوئن و اوت ۱۷۹۹) و سلطنت طلبان داخلی در چندین ایالت علم طغیان برافراشتند، در نتیجه این اغتشاشات حزب مونتانیار

(۱) - Joubert

بار دیگر در پاریس صاحب نفوذ شد، کلوب ژاکوبین‌ها مجدداً تأسیس گشت و بنام انجمن دوستان حریت و مساوات موسوم گردید و روزنامه‌ای بنام مردان آزاد منتشر ساخت. چون این جریده طرفدار خونریزی و ترور بود و اصول عقاید بابوف اشتراکی را تمجید میکرد مردم آنرا جریده بیران نام نهادند، مجالس در (۷ ژوئیه) رأی دادند که صد میلیون از طبقهٔ توانگر استقراض اجباری بشود، در ۱۲ ژوئیه قانون دیگر موسوم بقانون گروی وضع کردند که کسان و اقوام مهاجرین و سلطنت طلبانی که موجب اغتشاش مملکت شده اند مسئول هستند و دولت میتواند آنها را حبس و جریمه و تبعید کند، این حوادث و خشونت بیان فرقهٔ ژاکوبین کار را بجائی رسانید که حتی وکلای مجلس هم مشغول مضاربه شدند و در روز ۱۳ سپتامبر چند وکیل با مشت بجان یکدیگر افتادند. ملت هراسان و طالب تغییر وضع حکومت گردید.

روز هشتم اکتبر بنایارت قبل از وصول حکم هیئت مدیره مراجعت
از مصر حرکت کرد و به فرژوس وارد شد. خبر ورود او در بنایارت
۱۵ ماه پاریس رسید و موجب نهایت سرور گردید، سفر
بنایارت در حکم فتح نمایانی بود، بنابر مندرجات مونی تور «جمعیت باندازه‌ای ازدحام
کرد که کالسکه‌ها از پیشرفت ممنوع بودند، مسیر و معبر بنایارت را چراغان نمودند.»
وقتی بنایارت وارد پاریس شد شرف عمومی بسرحد جذبه و عشق رسید، شخص
بنایارت را فاتح خارج و مدیر داخل میدانستند، بنا بر قول یکی از اهل آن زمان
موسوم به ژنرال ماتیو دو ما «نابلئون تمام احزاب را مهیا دید که زمام دیکتاتوری
را باو تفویض کنند.»

تهیهٔ کودتا سیرس و بنایارت بدون فوت وقت دست بکار تغییر قانون اساسی
زدند، در ظرف سه هفته کارها آماده شد، دو نفر از مدیران
هیئت مدیره موسوم به باراس و روزر دو کو بعلاوه وزرائی از قبیل تالی ران وزیر
امور خارجه، فوشه وزیر پلیس و اکثریت نمایندگان مجلس قدام و رئیس مجلس

ملی یعنی لوسین بناپارت برادر ناپلئون با او همدست بودند .

دستور اقدام چنین بود ، نخست هیئت مدیره مستعفی شوند و چون قوه مجریه معطل ماند از مجلسین رأی صادر کنند که کمیته اجرائیه مرکب از سه قنصل موقتی تشکیل شده و قانون اساسی را تغییر بدهند .

چون گمان میرفت که بعضی از وکلای مجلس ملی ضدیت و مخالفت کنند و اهالی محلات پاریس را بهیجان آورده تولید اشکال نمایند قرار گذاشتند که بر حسب رأی مجلس قنصل محلی مجلسین را از پاریس تغییر داده و در قصر سن کلود در چند کیلومتری پاریس قرار دهند .

روز شنبه ۹ نوامبر (۱۸ برومر) رئیس مجلس قنصل که کورنه نام داشت نمایندگان را بجله فوق العاده دعوت کرده ۱۹ برومر اعلام داشت که توطئه عظیم و خطرناکی کشف شده که قوای ملی و مراکز عمومی را بر باد فنا خواهد داد ، لحظه ای بیش وقت باقی نیست که اگر از دست بروود وطن از کف خواهد رفت « اگر غفلت کنید جمهوری چنان نابود میشود که جزئیادی از آث باقی نخواهد ماند ، بیکر جمهوری طعمه گرگان خواهد شد که چندی بر سر اعضا منقطع آن زرد خورد خواهند کرد . »

نمایندگان مجلس قنصل باین اظهارات نخندیدند و با کمال متانت رأی دادند که مجلسین باید از پاریس به قصر سن کلود انتقال یافته و زوال بناپارت مشغول حفظ شهر پاریس و نگاهداری و صیانت قوه مقننه باشد . چون درس کلود مستقر شدند در صبح یکشنبه ۱۰ نوامبر (۱۹ برومر) و کلاء مجال یافتند که از کیفیت امر استیضاح نمایند ، نزدیک بود که توطئه بهم بخورد ، اقلیت مجلس قنصل و وکلای مجلس ملی باهم اتحاد کردند ، چون در ساعت دو مجلس قنصل تشکیل شد بعضی از حصار تقاضا کردند که تفصیل آن خطر عظیم و واقعه مدهشی که رئیس اشاره کرد بآنها گفته شود که کاملاً مسبوق شوند ، مجلس ملی هم چون تشکیل شد کلاً عموماً سوگند یاد کردند که در حفظ قانون سال سوم بکوشند و پیشنهاد کردند که

بجای باراس که از عضویت هیئت مدیره استعفاء داده‌است شخصی را انتخاب کنند تا هیئت کامل شده بکار مشغول باشد.

در حوالی ساعت چهار بنیپارت با چهارتن نظامی وارد مجلس ملی شد، فریاد پست باد دیکتاتور از هر جانب برخاست، جمعی از نمایندگان خود را بروی او انداختند و خواستند بضرب مشت او را از پای در آورند، نظامیان تن خود را حافظ و سپر او قرار داده و او را از مجلس خارج کردند، بنیپارت بکلی خود را باخت و نزدیک بود مغلوب شود لکن جرئت و قوت قلب برادرش لوسین بنیپارت بداد او رسید. لوسین رئیس مجلس ملی بود، وقتیکه و کلا در صدد رأی گرفتن برای محکومیت بنیپارت برآمدند رئیس مجلس برخاست و علائم ریاست را از کلاه و سینه خود باز کرد و روی میز گذاشت و باین ترتیب چند لحظه واقعه را عقب انداخت. در این وقت گروهی نظامی که معلوم نبود بامر که و برای چه آمده‌اند بمجلس وارد شده رئیس را برداشته خارج ساختند. لوسین چون از عمارت بیرون آمد براسب نشست و بمیان نظامیان رفته حکایت کرد که جمعی از و کلا که از دولت انگلیس رشوه گرفته و مجلس ملی را شورانده اند خواستند ژنرال شما را خنجر بزنند اتفاقاً خلاص شد. سی‌س هم در این وقت رسید و با رئیس مجلس هم آواز شده سپاهیان را بحرکت آورد، دونفر ژنرال موسوم به مورا و لوکلر هم که با بنیپارت منسوب بودند همراهی کردند نظامیان اطاعت نموده براه افتادند.

شب ساعت نه اقلیت و کلاهی مجلس ملی و اکثر نمایندگان مجلس قدما در نارنجستان عمارت اجلاس کرده رأی دادند که هیئت مدیره منحل و بجای آن هیئتی مرکب از سه قنصل برقی و فتق امور خواهد پرداخت، قنصول ها عبارت بودند از سی‌س، روژردو کو و بنیپارت. قنصول ها سوگند یاد کردند که در توحید و حفظ استقلال و تمامیت جمهوری بکوشند، پس از آن مجلسین بمدت چهار ماه تعطیل کردند و دو هیئت ۲۵ نفری بجای خود معین نمودند که در تحت اوامر قنصول ها قانون اساسی را که فساد آن بدرجه وضوح رسیده است اصلاح کنند.

این کودتا بهیچ وجه اغتشاش و شورشی در پاریس ایجاد نکرد، در سرانسر فرانسه مردم بشوق و محبت تمام این تغییرات را پذیرفته و قنصول ها وجیه‌المکه شدند، این واقعه آخر دوره جمهوری بود و قنصول ها نتایج کار های جمهوری را در عمل اتفاق و استحکم بخشیدند و نقایص آنرا رفع کردند.

III

تغییر احوال جامعه فرانسه در نتیجه انقلاب کبیر

انقلاب تغییرات اساسی و کمال در اوضاع سیاسی و اجتماعی فرانسه وارد نمود، این تغییرات مبتنی بر اصول کلیه‌ای بود که در عهد مجلس مؤسسان بعنوان اعلان حقوق بشری انتشار یافت. اس‌اساس ومبدأ مبادی این اعلان ماده اول است که آنرا ماده‌المواد میتوان خواند، این ماده عبارت است از اصل مساوات افراد بشر که سایر اصول و مواد اعلان مزبور فروع و نتایج آن بشمار می‌آیند^(۱). این اصل مساوات که هزار و هشتصد سال پیش ازدهان عیسی انتشار یافت ولی صورت عمل بخود نگرفت در سنه ۱۷۸۹ اساس حقوق عمومی و خصوصی و قوانین اجتماعی و مدنی و روابط ملکی و شخصی و خانوادگی فرانسویان شد.

مساوات بحکم این اصل امتیازات طبقات مختلفه ملغی شد، امتیازات افتخاری واسمی یارسمی، امتیازات فردی و جماعتی، امتیازات سیاسی واجتماعی سیاسی واجتماعی همه منسوخ گردید. اختلاف طبقات روحانیون ونجبا ورعایا باطل شد، در آغاز کار حتی القاب نجبا وعناوین اعیان هم لغو گردید. امتیازات مالیانی مثل معافیت و تخفیف و سهولت پرداخت که از مختصات طبقه روحانی بود وسایر مابه‌الامتیاز ها از میان رفت^(۲)، از آن بیعد جمیع فرانسویان علی التساوی بایستی مالیانی را که نمایندگان آنها برای مصارف عمومی تصویب کرده‌اند بپردازند. هیچ طبقه از آن پس حق نداشتند که از طبقات دیگر مالیات بگیرند مثل روحانیون که عشره مخصوصی از رعایا دریافت میکردند. هیچکس

(۱) - بصفحه ۳۹۶ رجوع شود (۲) - بصفحه ۴۴۶ رجوع شود

حق نداشت بسخره و بیگارا از رعیت کار بگیرد، هیچکس نمیتوانست شغلی و حرفه‌ای را بخود اختصاص بدهد، اصناف متمایزه از بین رفتند، اشغال و مناصب دولتی دیگر قابل خرید و فروش نبودند، مشاغل مختلفه لشکری و کشوری بهمه کس ممکن بود که تعلق بگیرد، مثل زمان سابق بعضی طبقات از کارهای کوچک عار و بعضی دیگر بمشاغل عالیّه اختصاص نداشتند. مقرر شد که: «هر شخص فرانسوی بهر مقامی و هر شغلی میتواند بر حسب استعداد خود نایل شود، جز تقوی و هنرمندی و وجه امتیازی میان مردم نیست.»

خلاصه اجرای اصل مساوات عدّهٔ خیلی از فرانسویان را که سابقاً امتیازاتی داشتند منقرض ساخت لکن اکثر مردم که از هر امتیازی محروم بودند منتفع گشتند.

پروستنها این اصل مخصوصاً برای سه طبقه مفید واقع شد: اول رعایا، دوم پروستنها که پس از نقض فرمان نانت در عهد لوی چهاردهم و یهود تقریباً از جمیع حقوق اجتماعی محروم بودند، سوم یهود که

آنان را بیگانه پنداشته و معامله خاصی با آنها میکردند. در سال ۱۷۹۱ مجلس مؤسسان یهودیها را جزء ملت فرانسه شمرده حقوق فرانسوی دربارهٔ آنها شناخت اما راجع به پروستنها مجلس مؤسسان بتفویض حقوقی مساوی دیگران اکتفا نکرد بلکه بجران صدمات و خساراتی که پس از نقض فرمان نانت بر آنها وارد شده بود درصدد برآمد که حتی الامکان تسهیلاتی فراهم آورد. پس مقرر داشت که آنچه از املاک پروستنها که خالصه دولت شده است مسترد بدارند و اولاد و احفاد پروستنهائی که جلای وطن اختیار کرده‌اند هرگاه مایل باشند و تقاضا کنند مجدداً تابع فرانسه شناخته خواهند شد.

دهقانان از برکت انقلاب اغلب دهقانان مالک اراضی شدند و از پرداخت مالیاتهای قدیم معافیت حاصل نمودند و از خالصجات دولتی نیز مقداری خریدند^(۱) با اینکه اصل هفدهم اعلان حقوق بشری تصریح میکرد که مالکیت

(۱) - مقصود املاکی است که دولت از روحانیون و مهاجرین گرفت و بفروش رسانید.

محترم و مقنن است و بحکم همین اصل ضبط و توقیف املاک مردم که در زمان سلطنت سلاطین معمول بود منسوخ گردید معذلك مجلس مقنن در ماه ژوئیه ۱۷۹۲ حکم ضبط اموال مهاجرین را صادر نمود. این عیناً همان رفتاری بود که لوی چهاردهم هنگام نسخ فرمان نافت نسبت به پروتستانها کرد، کثرت اراضی و املاکی که باین ترتیب بمعرض خرید و فروش درآمد موجب ارزانی املاک شد قسمیکه دهقانان کم بضاعت هم توانستند ضیاع و عقاری تحصیل کنند، این یکی از نتایج عظیمه انقلاب کبیر بشمار میآید و از همین راه توده ملت فرانسه که ریشه مملکت حساب میشوند مایل و طرفدار و هواخواه انقلاب شدند.

اصل مساوات در قوانین اساسی که مجالس مختلفه جمهوری وضع کردند اصل مساوات بطوری که باید منظور و مجری نشد، فقط در قانون و قوانین اساسی ۱۷۹۳ تبعیت کامل از آن را اصل کردند، مثلاً اصل برابری مستلزم انتخابات عمومی و مستقیم بود لکن قانون اساسی سال ۱۷۹۱ و قانون سال سوم انتخابات را محدود و متناسب با ثروت انتخاب کنندگان ساختند، این مخالفت با اصل مساوات نتیجه افکار فلاسفه و محررین دایرة المعارف بود که ملت را بچشم حقارت نگریسته و افراد ملت را عوام الناس خطاب میکردند و مردم را نادان و نالایق برای تمشیت امور میدانستند (۱). یکی از وکلای مجلس میگفت: «باید سعادت ملت را فراهم آورد لکن او را در این کار نباید شرکت داد.» این کلام عبارتی بود نظیر قول ولتر که «شاه کامکار مقتدر و روشن فکر» طالب بود و تقلید قول فردریک و ژوزف دوم بود که میگفتند: «همه چیز برای ملت و هیچ چیز بدست ملت (۲)».

در زمان سابق هر طبقه و هر قومی و هر ایالتی در فرانسه مساوات مدنی قانون خاصی داشت که با سایر طبقات و اقطار ملت و مملکت مجموعه قوانین متفاوت بود، این ترتیب کاملاً با اصل مساوات مخالفت داشت

(۱) - صفحه ۳۹۸ «طرز انتخابات» و ۴۵۸ «علل اغتشاش» رجوع شود (۲) - صفحه

زیرا که طبعاً تمام افراد يك ملت باید مطیع قانون واحد باشند. بنابراین مجلس مؤسسان در ۱۷۹۰ مجموعه قوانین عمومی را ترتیب داد لکن این امر مهم کاملاً مجری نشد مگر در سنه ۱۸۰۴ یعنی زمان قنولی ناپلئون بنایارت که اراده آن مرد فوق العاده مساوات ملت را در برابر قانون عملی کرد، قبل از این زمان مجالس انقلابی در موارد متعدده قوانینی وضع میکردند و در نقاط مختلفه بموقع اجرا میگذاشتند و هر جا قانونی جاری نمیکردید قوانین سابقه را بحال خود میگذاشتند. مهمترین این قوانین اصول مربوطه بارت و ازدواج بود، پیش قوانین وراثت از این زمان بقسمی که هنوز هم در بعضی ممالك مرسوم است پسر ارشد وارث منحصر پدر میشد، قانون جدید اراث را میان اولاد شخص متوفی تقسیم کرد حتی مجلس کنوانسیون حق وصیت را نقض کرد که بموجب آن پدر و مادر نتوانند دارائی خود را ببعض دون بعض ببخشند. در نتیجه این قانون اموال و املاك تجزیه شد و با سهام كوچك و محدود تقسیم گردید.

پیش از عهد انقلاب ازدواج و وفات در دفتر روحانیون به ثبت میرسید، چون ازدواج امری مقدس و مبارک بود جز کاتولیک ها کسی حق مباشرت آنرا نداشت، پروتستانها و یهودیها دارای وضع خاص و از قوانین کلیه مستثنی بودند، چون تبعیض واستثنا در قوانین جدید نبود مقرر شد که ازدواج و وفات را بدون استثنا در دفاتر دولتی ثبت نمایند، در نظر دولت صیغه عقد هم مثل سایر معاملات بود و بهیچوجه جنبه روحانی و ضرورت قدس نداشت، شرایط ازدواج از طرف دولت معلوم گردید و سن بلوغ که طفل را مالك نفس خویش میسازد از طرف دولت در بیست و يك سالگی معین شد.

چون ازدواج صورت يك معامله ساده بیش نداشت در هر موقع با تراضی طرفین یا بتا بر شرایطی که دولت معین کرده بود قابل فسخ بود در نتیجه رسم طلاق بحکم مجلس مقنن قانونی و معمول شد.

اصول هشتم و هفتم و هشتم اعلان حقوق بشری و وحدت قانون را مقررات جنائی در همه جا و برای همه کس مقرر میداشت، هیچکس نبایستی

متهم یا مجبوس شود مگر در مواردی که قانون معین کرده است و قانون هم مجازاتی معین نمیکند مگر در صورتیکه صریحاً لازم باشد، بنابراین مجازاتهای سابق که بر حسب درجه و طبقه اشخاص تفاوت میکرد نسخ گردید و دستگیری و حبس را که بدون تحقیق و ثبوت تقصیر بموجب حکم سربسته صورت میگرفت لغو نمود، شکنجه و سیاستهای بیفایده و ظالمانه را منسوخ کرد، مقرر داشت که جرم شخصی است و سرایت بکسان و بستگان مرتکب نمیکند و مجازات را به نسبت جرم طبقه بندی و محدود کرد، به نسبت اهمیت جرم بعضی را مستوجب اعدام و برخی را حبس دائم و قسمتی را سزاوار جریمه نقدی یا تنبیه بدنی قرار داد.

انقلاب و آزادی انقلاب کبیر علاوه بر اصل مساوات اصل آزادی را نیز محترم شمرد، بنابراین قانون اساسی آزادی عبارت است از حق بیجا آوردن اعمالی که مضر بدیگران نباشد، در نتیجه هر کس میتواند آزادانه اعمال مذهبی خود را بجای آورد و افکار و عقاید خود را در کمال آزادی اظهار کند، آزادی مذهبی و آزادی فکر و گفتار و طبع مقرر گردید.

دز اوایل انقلاب بر اثر آزادی قلم جراید بسیار ظهور کرد منجمله روزنامه های دموکرات مثل دوست ملت متعلق به مارا و لوپر دوشن متعلق به هبرت و جریده مردان آزاد و غیره. این جراید در ملت خاصه مردم پاریس تأثیر فوق العاده کرده و مؤید مرام ژاکوبین ها بودند.

لکن بعد از قلیل مدتی مجلس مقنن و کنوانسیون و هیئت مدیره بدون رعایت اصول موضوعه قانونی لطومات بسیار با آزادی زدند و مخصوصاً پیروان مذهب کاتولیک را مورد فشار قرار دادند، در سرتاسر زمستان ۱۷۹۳ - ۱۷۹۴ اعمال مذهبی کاتولیکی در پاریس ممنوع گردید. این اوقاتی بود که هبرت پرستش عقل را پیشنهاد کرد^(۱) و روبس پیر که مدعی طرفداری آزادی مذاهب بود میخواست پرستش موجود عالی را (خدای متعال) متداول کند^(۲). بعد از سقوط روبس پیر يك روز آبه گرگوار

(۱) - صفحه ۴۴۲ و ۴۴۳ رجوع شود. (۲) - صفحه ۴۴۶ رجوع شود.

که نطقی در مجلس کنوانسیون راجع با آزادی مذهب میکرد مورد سخریه و استهزاء و کلا گردید، معذلک مجلس مزبور بواسطه فشار افکار عمومی مجبور شد که حرّیت مذهبی را اعلام کند و ترتیب انفکاک دولت را از دیانت مجری داشته موجبات آزادی عمومی را فراهم سازد^(۱).

اما آزادی مطبوعات که در اوایل دوره کنوانسیون بدرجۀ عالی رسیده بود در دوره ترور بکلی منسوخ شد، جز جراید مونتانیار هیچ روزنامه ای حق مداخله در سیاست نداشت، در ۱۸ فروکتیدر هیئت مدیره رسماً ۴۵ روزنامه را توقیف کرد. معذلک باید گفت که یکی از افتخارات عهد انقلاب و خدمات مهمۀ مردم آن زمان احترام و ترویج آزادی و افکار آزاد است که چنان مستحکم شد که در قرن نوزدهم حکام و سلاطین خود رأی نتوانستند ذره ای از آن کسته و مانع توسعه و ترقی آن بشوند.

(۱) - بصفحه ۴۶۱ رجوع شود.

فصل پانزدهم

جنگ با اروپا فتوحات - معاهدات

ده سال تمام از آوریل ۱۷۹۲ تا مارس ۱۸۰۲ فرانسه با جمیع دول اروپا زدوخورد کرد، آغاز این دوره از سالهای آخر عهد لوی شانزدهم و انجام آن در سال دوم قنسولی ناپلئون بناپارت بود، تأثیر فتح و شکست قشون بطوری که دیدیم در کیفیت اوضاع داخلی همواره محسوس بود.

یکی از علل اعلان جنگ لوی شانزدهم و مجلس مقنن باطریش و پروس اعتراض شاهزادگان آلمانی و امراء آلزاس بر نقض حقوق و امتیازات ملوک الطوائفی بود دیگر تجتمع مهاجرین و تشکیل لشکر در سرحدات فرانسه و در خاک آلمان. در دوره کنوانسیون قشون فرانسه بلژیک را فتح کرد و بنا بر مرام ژیر و ندها و مونتانیارها تبلیغ و نشر افکار انقلابی در آن مملکت شروع و اصول آزادی و مساوات گوشزد عموم گردید، این اقدام با قضیه اعدام لوی شانزدهم دول اروپا را از قبیل انگلستان و هلاند و اطریش و روسیه و ساردنی و اسپانیا در ۱۷۹۳ برضد فرانسه برانگیخت، منظور دول متحده که در تحت قیادت دولت انگلیس بودند تجزیه مملکت فرانسه و تخریب اساسی جمهوری بود.

نتیجه جنگهای مزبور این شد که دول اروپا جمهوری فرانسه را رسماً شناخته و آرزوی دولت فرانسه که از قدیم الایام تسلط یافتن بر ساحل چپ رود رن و رسانیدن سرحدات بخطوط طبیعی بود برآمد، قسمت اعظم ولایات ایتالیا و سوس و هلاند تابع فرانسه شدند و دولت فرانسه در امور ولایات غربی آلمان مداخلات مؤثره نمود.

اسباب این فتوحات عبارت بود: اولاً از شجاعت و وطن پرستی قشون جمهوری

و ثانیاً حدوث وقایع لهستان که از ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۵ دول روس و اطریش و پروس را مشغول ساخت و ثالثاً هوش و لیاقت ناپلئون بنایارت. دول اروپا تدریجاً فتوحات فرانسه را برسمیت شناختند باین ترتیب پروس و اسپانیا بموجب عهدنامه بال ۱۷۹۵ و اطریش دفعه اول در کامپو فورمیه ۱۷۹۷ و سپس در لونویل در سنه ۱۸۰۱ انگلستان هم که تنها مانده و از جنگ دست بر نمیداشت عاقبت در سال ۱۸۰۲ در شهر آمین صلح کرد. لکن باید دانست که این معاهدات موقتی بود و دول اروپا خاصه انگلستان نمیتوانستند قلباً به پیشرفت فرانسه و ترقی فوق العاده آن دولت رضایت بدهند.

I

فتوحات

فرانسه و اروپا در سنه ۱۷۸۹ میان فرانسه و دول اروپا هیچ موجب خلاقی باقی نبود، علی الظاهر مقدمات صلح و سلام فراهم و موجبات جنگ و جدال مفقود بود.

بعد از جنگهای قرن هیجدهم خاصه پس از جنگ مشوم هفت ساله اکثر متوربن فرانسه که تابع اقوال حکما بودند بمسالمت و صلح میل داشتند، مثلاً کنت دو ورژن وزیر امور خارجه لوی شانزدهم که از مردان نامدار آن زمان بود می گفت: «فرانسه باید از توسعه بترسد و چندان آرزو مند تجاوز نباشد» بعبارت اخری طالب حفظ امنیت و عدالت در اروپا بوده و میانجی دول جنگجو بشود. اکثر نمایندگان مجلس مؤسسان هم این فکر را معتقد بودند و در ۲۴ مه ۱۷۹۰ ماده ذیل را تصویب و جزء قانون ۱۷۹۱ قرار دادند: «ملت فرانسه از شروع بجنگ بقصد جهانگیری صرف نظر میکند و هرگز قوای خود را بر ضد آزادی اقوام و ملل بکار نخواهد برد.»

در آغاز انقلاب سلاطین اروپا هم چندان مایل بجنگ و مداخله در امور فرانسه نبودند، زرژ سوم پادشاه انگلیس این انقلاب و اغتشاش فرانسه را مجازات طبیعی

میدانست و میگفت بگذارید مکافات مساعدتهائی را که لوی شانزدهم بشورشیان امریکا کرد اهل فرانسه به بینند، سایر دول هم مشغول کار مشرق زمین بودند زیرا که ژوزف دوم و کاترین دوم از سال ۱۷۸۷ بپس با عثمانیان جنگ داشتند (۱) فردریک گیوم ثانی پادشاه پروس هم مراقب اعمال این دو پادشاه بود و از پیشرفت آنها بیم داشت و میخواست هر قسم باشد سهمی از مملکت لهستان نصیب او شود. این سه پادشاه گمان میکردند که فرانسه بعلت اشتغال بامور داخلی خود تا دیر زمانی از دخالت در کارهای عمده اروپا محروم و ممنوع خواهد بود و دول از این محرومیت فرانسه استفاده خواهند کرد بنابراین هیچیک مهیا نبودند که کمکی بمهاجرین فرانسه بدهند. و تئیکه در اکتبر ۱۷۸۹ کنت دارتوا از ژوزف دوم برادر ماری-آنتوانت درخواست مساعدت کرد ژوزف مکتوب سختی باو نوشته و اخطار کرد که لازم است از جنگ خودداری کرده بفرانسه بازگشته مطیع مقررانی شود که شاه و ملت فرانسه وضع کرده‌اند.

علل عمده جنگ
این صلح جوئی ملت فرانسه و بیطرفی ویی اعتنائی دول همجوار
رفته رفته مبدل بکینه جوئی و ستیزه کاری گشت، علل عمده
آن از اینقرار بود:

ابتداء دولت پروس که در نتیجه تبلیغات و هواداری های ولتر مورد توجه مردم فرانسه بود و جمعی از وکلای مجلس مؤسسان امیدوار بودند که با آندولت عقد اتحادی ببندند تصور کرد که در این ایام دولت فرانسه ضعیف و ناتوان شده و بسهولت میتوان از اراضی آن مقداری ب خاک پروس ملحق ساخت. از ماه سپتامبر ۱۷۹۰ پیش از آنکه لوی شانزدهم استمدادی بکند پادشاه پروس بامپراطور اتریش پیشنهاد کرد که متحداً بیاری لوی شانزدهم برخیزند و در عوض مصارف جنگ قسمتی از خاک فلاندر و آلزاس را بتصرف آورند، سال بعد لوی شانزدهم شخصاً در خفیه سلاطین پروس و اتریش و اسپانی و سوئد را بمدد خود طلبید.

(۱) - بصفحه ۲۶۳ «جنگ دوم عثمانی» رجوع شود

از طرف دیگر سلاطین اروپا رفته رفته مطلع و بیدار شدند که این انقلاب مختص بملت فرانسه نیست و روزی جهانگیر خواهد شد، در ژوئن ۱۷۹۰ اهالی آوینیون برضد پاپ قیام کرده و بحکم آزادی افراد بشر اعلان نمودند که من بعد بدولت فرانسه ملحق خواهند بود، در سواحل رود رن جمعی از دهاقین آلمانی نسبت بافکار انقلابی اظهار همراهی بلکه شور و شفع نمودند و این اوضاع را گونه شاعر بزرگ آلمان در کتاب هرمان و دروته^(۱) ثبت و درج کرده است.

همچنین جمعی از مردان سیاسی و روزنامه نگاران فرانسه بعد از ۱۷۹۱ علناً برضد سلاطین مستبد اظهاراتی کرده و ملل اسپرا با آزادی دعوت مینمودند، پس سلاطین اروپا دریافتند که انقلاب فرانسه مستقیماً بر آنها حمله و راست، دستگیری لوی شانزدهم در وارن هم که در نظر پادشاهان بی احترامی مینمود موجب مزید اضطراب گردید، تا آنوقت دستور صدر اعظم اطیش را بکار میبستند که گفت « باید افکار فرانسوی را از سرحد بداخله مملکت راه نداد و فرانسه را باید بحال خود گذاشت که روز بروز ضعیف تر و سخط تر شود » لکن سلاطین اروپا این دستور را کافی ندانسته و محض « صیانت مزاج ممالک اروپا از قانقارایا » در صدد برآمدند « که عضو فاسد را قطع کنند » بنابراین لئوپولد برادر و جانشین ژوزف دوم و فردریک کیوم در پیل نیتز ملاقات کردند^(۲) (ماه اوت ۱۷۹۱) سپس در سنه ۱۷۹۲ (۲ ماه فوریه) در برلن عهدنامه ای برضد فرانسه امضا نمودند.

همینطور که ندریجاً سلاطین اروپا از بیطرفی خارج شده و بستیزه کاری میپرداختند ملت فرانسه هم از صلح طلبی بجنجگوئی عدول کردند. بطوریکه سابقاً گفتیم^(۳) علت هیجان ملت فرانسه سوءظنی بود که از دسایس لوی شانزدهم با امپراطور اطیش و شاه پروس در مردم تولید شد، مردم از اینکه پادشاهان اروپا با شاه فرانسه در تخریب ملت همدست شده اند بخشم آمدند، علت دیگر تجمع قوای مهاجرین و

(۱) - Hermann et Dorothee

(۲) - صفحه ۴۱۵ « قرارداد پیل نیتز » رجوع شود (۳) - صفحه ۴۱۳ « دسایس شاه و ملکه » و ما بعد رجوع شود

انتخاب کنندگان حوالی رود رن در سرحدات بود، علت دیگر اعلامیه پیل نیز را باید شمرد. اما علت اصلی اعتقاد احزاب تندرو بود که در موقع تشکیل مجلس مقنن طالب جنگ با خارجه شدند بگمان اینکه اشتغال مردم بجنگ برای پیشرفت مرام حزبی آنها مفید خواهد بود. بریسو که از زعما و جریده نگاران حزب ژیر وندن بود می گفت: « ترس من از این است که مبادا جنگ درنگیرد » و هم او بعدها حکایت میکرد که بجان و دل جنگ را میخواست زیرا که آن را بهترین وسیله انقراض سلطنت و استقرار جمهوری میدانست.

بهبانه جنگ دومسئله موجب شد که روابط فرانسه و اطریش باریک شده و بهانه بدست جنگ طلبان افتاد: اول مسئله حق مالکیت و امتیازات محلی امراء آلزاس، دوم تجمع قشون مهاجرین در حوزه انتخابیه رن. چون در ۱۶۴۸ بموجب عهدنامه و ستفالی ایالت آلزاس بفرانسه رسید امرا و اعیان آن ایالت مالک املاک و امتیازات سابق خود مانده و حقوق ملوک الطوائفی خود را حفظ کرده و اگرچه از امراء آلمان محسوب میشدند لکن نظر بواقع بودن حوزه امارت آنها در خاک فرانسه خود را تابع شاه فرانسه خوانده و فقط از این لحاظ اظهار احترامی میکردند. این اعیان در حوزه امارت و حکمرانی خود حقوق و عوایدی را که یادگار قرون وسطی بود وصول مینمودند، و قتیکه مجلس مؤسسان حقوق و امتیازات سابقه را نسخ کرد حکم مجلس شامل امراء آلزاس هم گردید، لکن امرا و اعیان آلزاس اعتراض کردند و گفتند قوانینی که در فرانسه وضع میشود بر ما که زعیت فرانسه نیستیم شامل نتواند شد زیرا که در وضع آن باملت فرانسه شرکتي نجسته ایم، بعلاوه این مقررات معارض و ناقض عهدنامه و ستفالی است. پس از امپراطور اطریش که شاهنشاه آنها محسوب میشد و مجلس دیت که مجمع نمایندگان مملکت اطریش بود تقاضای باری کردند و امپراطور و مجلس هم آماده کمک گشتند، مجلس دیت از لحاظ کینه خواهی مقرر داشت که امراء آلزاس بهیچ چیز راضی نشوند و تا زمانی که جمیع حقوق سابقه برقرار نگردد از پای ننشینند.

تجهیزات مجلس مؤسسان چون مستحضر شد که مهاجرین در حوزه انتخابیه ترو در خاک آلمان تجهیزاتائی کرده اند بامپراطور مهاجرین اطریش اخطار کرد که این اقدام انتخاب کننده ترو برضد انقلاب ملت فرانسه است، مجلس مقنن هم بمحض تشکیل یافتن تقاضا کرد که بیدرنگ مهاجرین تجهیزات خود را بهم زنند و الا انتخاب کننده ترو باید آماده جنگ باشد (نوامبر ۱۷۹۱). لئوپولد امپراطور اطریش که مردی صلح جوی بود میانجی شد و بفراسه نوشت که من از انتخاب کننده ترو تقاضا کرده ام که این اجتماعات را برهم زند لکن اگر امیر مزبور خودداری کرد امپراطور از لحاظ سلطنت و شاهنشاهی که دارد ناچار است هرگاه دولت فرانسه لشکری بولایت ترو بفرستد بکمک امیر آنجا لشکر کشی کند.

اعلان جنگ فرقه ژرورندن از این مکاتبه استفاده کرده آتش جنگ را دامان زدند و مکتوب امپراطور را نوعی از اعلان جنگ و تهدید قلمداد کرده مجلس را در ماه ژانویه ۱۷۹۲ وا داشتند که التیماتومی بامپراطور بدهد، در این حین لئوپولد بطور ناگهانی وفات یافت (اول مارن) پسر و جانشین او فرانسوای دؤم جوانی ۲۴ ساله نظامی و مستبد برای بود، در جواب التیماتوم مجلس مقنن نوشت که دولت فرانسه باید حقوق امراء آلزاس را کما فی السابق شناخته و ولایت آوینیون را بیاب مسترد داشته و اشخاصی را که در داخله فرانسه موجب اختلال اوضاع و اغتشاش امور ممالك همسایه شده اند خاموش و مقهور سازد، این یادداشت فرانسوای دؤم در روز ۱۵ آوریل ۱۷۹۲ بیاریس رسید.

روز بیستم آوریل بنابر پیشنهاد لوی شانزدهم که در مجلس حضور یافته بود مقارن ساعت ده شب نمایندگان مجلس مقنن با شوق و شغف زاید الوصف ابتدا اظهار داشتند که «ملت فرانسه از جهانگیری و مملکت ستانی بیزار است لکن در این موقع محض حفظ آزادی و استقلال کشور فرانسه بیادشاه هنگری و بوم اعلان جنگ میدهد، مقصود مجلس از این که امپراطور را پادشاه هنگری و بوم خطاب

کرد آن بود که فرانسه با امپراطوری آلمان اعلان جنگ نمیدهد بلکه سروکارش فقط با رئیس خاندان اطریش است . میخواست بگوید که این جنگ دولت با یکدیگر نیست بلکه « مدافعه خفه ملت آزادی است در مقابل حملات ظالمانه یکی از سلاطین . »

هجوم بفرانسه مقدمات جنگ و نتایج سیاسی آنرا در پاریس سابقاً ذکر کردیم (۱) ، فرقه ژیروندن گمان میکرد که سیصد هزار لشکری به جنگ تواند آورد لکن وقتی که مبارزه شروع شد بیش از نود هزار نفر آماده نگردید . همچنین تصور میکرد که بلافاصله مملکت بلژیک را اشغال خواهند کرد ، لئما حوادث دهشت آوری که در میان افواج فرانسه در ولایت فلاندر رخ داد بحال نداد که حله از طرف فرانسویان شروع گردد . ایضاً فرقه مزبور می پنداشت که دشمنی جز اطریش در مقابل نخواهد بود لکن پروسیها هم بحکم معاهده برلن . امپراطور را یاری کردند ، لشکری مرگب از افواج پروس و اطریشی تحت ریاست پادشاه پروس و دوک دویرسویک از ترو گذشته وارد ایالت لورن شد و قلاع لونگوی (۲۳ اوت) و وردن (۳ سپتامبر) را پی در پی تسخیر کرده تیون ویل را بمحاصره افکند ، عده این لشکر ۶۲،۰۰۰ نفر بود .

عبور از روز پنجم سپتامبر قشون دول متحده بیای کوه آرگون رسید ، این محل عبارت از ارتفاعاتی است در طول رود آسن آرگون که مستور از جنگل انبوه است چنانکه هیچ لشکری نمیتواند از آن بگذرد مگر از پنج معبر معین .

دوموریه که رئیس قوای شمال بود با نوزده هزار سپاهی درسدان توقف داشت ، معابر جنگل سابق الذکر را مسدود ساخت و امیدوار بود که چندان دشمن را از پیشرفت مانع شود که قشون امدادی از فلاندر (۱۱،۰۰۰ نفر) و از متر (۱۷،۰۰۰ نفر) باو برسد ، بدبختانه گروهی از لشکر اطریش در ۱۴ سپتامبر یکی از معابر را

(۱) - صفحه ۴۱۷ «جنگ» و مابعد رجوع شود

که کاملاً استحکام نداشت درهم نوردید ، دوموریه ناچار شد که عقب بنشیند و ولایت شامپانی را بنخس و اگذار ، در اینوقت دشمن بیش از دویست کیلو متر تا پاریس فاصله نداشت .

جرئت و شجاعت دوموریه فرانسه را از خطر نجات داد ، این سردار بجای آنکه بسمت پاریس عقب بنشیند از طول رود آسن بالا رفته و لشکر خود را در حوالی سنت منه هود متمرکز ساخت که هم بتواند باقشون امدادی که در راه است اتصال بیابد و هم در موقع حرکت دشمن بجانب پاریس خط ارتباط او را با سایر قوای مهاجم قطع کند .

پادشاه پروس با ۳۴۰،۰۰۰ سپاهی بقلع و قمع لشکر دوموریه همت گماشت و از دره تورب گذشته درصدد محاصره برآمد و در چهارشنبه ۲۰ سپتامبر دولشکر بهم رسیدند ، لکن شب آنروز قشون امدادی فلاندر و لشکر مرکز سرداری کلرمان به دوموریه ملحق شده بودند و لشکر فرانسه به ۴۷۰،۰۰۰ نفر رسید که خیلی بیش از دشمن بود .

والمی
طلابه دو لشکر در سفیده صبح زد و خورد را شروع کردند ، کلرمان بشتاب تمام اردوگاه خود را در زمین مرتفعی قرارداد که بر فراز آن آسیای والمی ساخته شده بود و قسمتی از سپاه دوموریه کوه ایوژن را متصرف شد ، وضع دو لشکر کاملاً معکوس بود ، پروس ها از طرف پاریس حمله میآوردند و فرانسویها از جهت مخالف بدفاع مشغول بودند .

بارانی نرم میبارید ، زمین گِل شده بود و پروس ها بزحمت در زمینی باتلاقی سوق لشکر میکردند ، پس از توپ اندازی طولانی و شدیدی در حوالی ظهر باد وزیدن گرفت ، آسمان صاف شد ، دوک دوبرونسویک بقصد حمله قطعی پیاده نظام پروس را حرکت داد که بمرتفعات والمی روی آورند .

این پیاده نظام مجهز و منظم که در سر تاسر اروپا شهرت فوق العاده داشت فرانسویان را از ابتدا بدهشت افکند زیرا که اکثر لشکریان فرانسه تا آنوقت نمره

کوس جنگی نشینده و برق شمشیر دلاوران ندیده بودند اما کلرمان پیادگان را بحال تفکر و تردید نداد فوراً آنها را بستونهای منظم تقسیم کرده آماده حمله نمود، سپس خود بمقدمه سپارفته کلاه بر سر شمشیر کرد و فریاد «زنده باد ملت» برآورد. قشون فرانسه در عین شوق و حرارت همان حرکت و همان فریاد را تکرار کردند و لشکر پروس را گلوله باران نمودند.

پیاده نظام پروس در هزار ذرعی آسیای والمی از شدت آتش توپ پریشان شده توقف اختیار کرد، در صحرا سواره نظام و جناح چپ کلرمان از اسب پیاده شده و با سبیلان خود یونجه میدادند، این شجاعت موجب حیرت دوک دوبر و سویک شد، در ساعت چهار کلرمان دریافت که برونسویک خیال حمله دارد، مجدداً قشون را بحال دفع حمله باسرنیزه قرارداد لکن پروس هاجنبشی نکردند، از طرفین آذوقه و مهمات جنگی با آخر رسید و کم کم تساعت شش صداها یکباره خاموش شد و بقول گوته شاعر معروف آلمانی که حاضر میدان بود: «گویی ابداً چیزی نگذشته و حادثه‌ای اتفاق نیفتاده است.»

باران شدت تجدید شد، گوته مینویسد: «اضطراب تمام در لشکر پروس حکمفرما بود، صبح آن روز همه سخن از کشتن و خوردن فرانسویان میکردند لکن در این وقت عموماً حال بهت و تفکر داشتند، افراد قشون یکدیگر نمینگریستند و اگر چشمتان مصادف میشد فوراً فحش و لعنت از دهانها بر میخواست، چون شب آمد دایره وار گرد هم جمع شدیم لکن در مرکز دایره برخلاف عادت نتوانستیم آتش برافروزیم، اکثر نظامیان ساکت بودند، بعضی صحبت میکردند، یکی از من پرسید که چه میبینی و از این حوادث چه پیش بینی میکنی گفتم: «از این مکان و از این زمان دوره جدیدی در تاریخ عالم شروع میشود و شما میتوانید مفتخرأ بگوئید من در آن ساعت و در آن محل حضور داشتم.»

این جنگ فی حد ذاته مصاف معتبری محسوب نمیشود فقط بمبارزه اهمیت جنگ والمی توپخانه ختم شد، دولشکر بهم نرسیدند و گریبان گیر نشدند، از دو طرف مجموع قوایی که بجنگ در آمد هفتاد هزار نفر بود،

سی هزار فرانسوی و سی و چهار هزار تن پروسی، سیصد نفر از فرانسه تلف شد و دوستان تن از پروسیان بخاک هلاک افتاد لکن نتیجه معنوی این جنگ بسیار عظیم بود زیرا که کلرمان و سپاهیان او آزادی و وطن را نجات بخشیدند. جلوگیری از قشون پروس که در اروپا مشهور بود چنان آتش شوق و جرئت را در لشکر جوان جمهوری فرانسه مشتعل ساخت که بعد از آن توانست بکارهای خطیر دست بزند.

از طرفی قشون پروس هم از ایستادگی فرانسویان بحیرت افتادند زیرا که مهاجرین طوری معرفی از لشکر فرانسه کرده بودند که پروس ها گمان داشتند با مثنی خیاط و کفش دوز سروکار خواهند داشت و لشکر کشی آنها مثل تفرج و گردش خواهد بود. یکی از وزراء پروس بصاحب منصبان خود گفت: «بروید این بازی مضحک دوامی نخواهد داشت لشکر و کلای دعای (مقصود انقلابیون فرانسه است) بزودی مضمحل میشود و شما تاپائیز بسرخانه و زندگی خود باز خواهید آمد.» اما لشکر و کلای دعای از میان رفت، هر روز جی از دهقانان داوطلب شده سلاح برداشته بخصم حمله میآوردند، از طرف دیگر باران شدت کرده شب و روز تا چند هفته لاینقطع میبارید، مرض اسهال در افواج افتاد، بقول گوته: «لشکر پروس بمریضخانه متحرک تبدیل یافت» و بدون آنکه واقعاً مغلوب شوند مانند شکست خوردگان شدند و فرار اختیار کردند، مقدار کثیری از مهمات و آذوقه جنگی را با چندین هزار نفر در میدان و در راه گذاشتند و یکماه بعد از جنگ والمی از سرحد فرانسه عبور کردند و بولایت خود رفتند.

حمله فرانسویان یکماه بعد از جنگ والمی قشون فرانسه یکی از ایالات قلمرو پادشاه ساردنی را که ایالت ساووا باشد اشغال کرد، اهالی باشوق جنگ ژناب و شغف تمام استقبال کرده و الحاق خود را بجمهوری فرانسه بموجب رأی عمومی اعلام داشتند، همچنین کنت نشین نیس هم از شاه ساردنی منترع شد، در سمت شمال شرقی ولایات ساحل یسار رود رن، سپیر و ورمس (۱) را که

(۱) - Rhin, Spire, Wormes

متعلق بآلمان بود متصرف شدند .

در ماه نوامبر آن سال فرانسویان بسر داری دوموریه وارد بلژیک گشتند ، اطریشیها بفرماندهی دوک دوسا کس چن^(۱) مدت قلیلی شهر لیل فرانسه را محاصره کرده بودند ، دوک مزبور مباحات میکرد که قلعه محکمی مثل لیل را متصرف خواهد شد در صورتیکه این قلعه جز خود اهالی مدافعی نداشت ، شش روز تمام آنجا را گلوله باران کردند و شصت هزار گلوله بحصار افکندند ، دو یست خانه را طعمه حریق ساختند ، اما نتوانستند بر اهالی شجاع لیل ظفر بیابند . اطریشیها با حیرت و تعجب تمام مجبور بترك جنگ و مراجعت ببلژیک شدند ، دوموریه چون از کار پرسیها فراغت یافت بتعقیب اطریشیها لشکر بلژیک کشید ، روز ششم نوامبر سربازان جوان میدان والی با سرود مارسیز حلهور شده واستحکامانی را که سردار اطریش در حوالی ژمپ ساخته بود بتصرف آوردند و سه هفته بعد صفحه بلژیک را از قشون اطریش پاک نمودند (۲۸ نوامبر) .

آغاز فتوحات بلژیکیها که چندان مایل بتسلط اطریش نبودند و چنانکه دیدیم^(۲) در ۱۷۸۹ برامپراطور اطریش ژوزف دوم شوریدند و سیاست در این موقع مقدم فرانسویان را مغتنم شمرده و آنان را منجی تبلیغ خود دانستند و مطمئن بودند که بنابر اعلامیه مجلس مقنن : « فرانسه جنگ را برای فتح ممالك نمیکند » همچنین باین اعلان که از طرف مجلس کنوانسیون در چند روز پس از واقعه ژمپ صادر شد تکیه کردند از اینقرار : « مجلس کنوانسیون ملی اعلام میکند که ملت فرانسه بمثل واقوامی که در پی کسب آزادی خود باشند برادرانه مساعدت خواهد کرد » بنابر این مقدمات بلژیکیها تصور میکردند که فرانسویان بعهد خود وفا کرده و آنان را در تشکیل حکومت مستقل و وضع قانون اساسی خاص آزاد خواهند گذاشت . لکن اهالی بلژیک کاتولیک متعصب و طرفدار حفظ رسوم و عادات اجتماعی

(۱) - duc de Saxe Teschen

(۲) - بصفحه ۱۴۰ « مقاومت » رجوع شود

خود بودند و فرقه مونتانیار فرانسه که آنوقت در مجلس کنوانسیون اکثریت و قدرت داشت میخواست جمیع ملل را دارای تشکیلات و تنظیماتی شبیه بفرانسه بکند. یکی از زعمای آن فرقه موسوم به کامبون چنین میگفت: «هر ملتی که بخواهد لیاقت خود را برای حریت و استحقاق خود را برای دوستی ملت فرانسه بشنود برساند باید هر چه ما کرده ایم بکند، طبقات ممتاز را مضمحل کرده و وطن پرستان را در امور دولتی شرکت بدهد.» پس بنا بر پیشنهاد فرقه مونتانیار مجلس کنوانسیون در ۱۵ دسامبر ۱۷۹۲ اعلام داشت که در ممالك و ایالاتی که بتصرف قشون فرانسه درمیآید حقوق ملوک الطوائفی و نجابت و سایر امتیازات ملفی است و «املاک شاهزادگان و اعیان و حواشی و خدمتکاران آنها و سایر طبقات از روحانی و غیر روحانی تحت حمایت و صیانت جمهوری فرانسه قرار میگیرد» در عمل این اعلان منجر بضبط تمام املاک از طرف دولت فرانسه میشد و همین ابتدای فتوحات فرانسه محسوب میشد.

سرخدات اعضاء مجلس کنوانسیون که تربیت یافته محیط استبدادی قدیم بودند مطابق اصل سیاست خارجی سلطنت فرانسه که طبیعی از عهد هانری دوم متداول بود اعتقاد داشتند که هنوز خاک فرانسه کامل و تمام نیست، دانشون که شاگرد سیاسی ریشلیو محسوب میشد میگفت: «حدود فرانسه را طبیعت خاک و آب جهات اربعه افق معین میکند» یعنی اقیانوس کبیر و شطرن و جبال آلپ و کوهستان پیره. بنا بر این ولایاتی که در داخله این حدود طبیعی واقع میشدند مثل بلژیک و ایالات ساحل رن و ساووا و کنت نشین نیس اجزاء طبیعی مملکت فرانسه بشمار میآمدند چنانکه در عهد گلهام جزو آن مملکت بودند.

پس محض انجام این مرام سیاسی و برای نشر افکار انقلابی در خارج در اواخر ۱۷۹۲ مجلس کنوانسیون اعلام رسمی ۱۷۹۱ و سایر احکام را فراموش کرده و بفتح ممالك پرداخت و ممالك مفتوحه را بوسیله عتال انقلاب منقلب

ساخت . در ماه های اول ۱۷۹۳ مجلس کتوانسیون برای حفظ ظاهر در هریک از آن ممالك مجلس محلی مرگب از جاسوسان و طرفداران فرانسه بتطبیع و تهدید تشکیل داده و رأی صادر کرد که من بعد آن مملکت جزو جمهوری فرانسه محسوب است . بعد از این تاریخ فرانسویان در جنگهایی که میکردند چندان به نیت نشر آزادی و تبلیغ افکار انقلابی نبودند بلکه برای عظمت فرانسه میکوشیدند این قول دانتون است و مقصودش از این عبارت حفظ ممالك مفتوحه بود .

انگلستان این فتوحات و تبلیغات انقلابی و سیاست کردن لوی شانزدهم در اوایل سنه ۱۷۹۳ دولی را که تا آزمان بیطرفی اختیار و تصرف بلژیک کرده بودند بر ضد فرانسه بر انگیخت منجمله انگلستان پیش قدم شد .

در اوایل تشکیل مجلس مقتن مردم گمان میکردند که چون فرانسه سلطنت مشروطه شد دولت انگلیس هم سلطنت مشروطه دارد میان آنها عقد دوستی استوار خواهد شد ، تالیران در فوریه ۱۷۹۲ از طرف مجلس ملی بلندن اعزام شد که ابتدا دولت انگلیس را وادارد که در جنگ قریب الوقوع فرانسه با اطریش و پروس بیطرف بماند و سپس اگر بتواند عهدنامه یگانگی را فیما بین به بندد . اما انقلاب دهم او انگلیس ها را چنان خشمناک کرد که قطع مذاکرات کردند و چون دوموریه بلژیک را گرفت انگلیسها مصمم جنگ شدند . از قرون وسطی ببعده یکی از اصول سیاست خارجی انگلیس این است که نباید فرانسه را گذاشت به مصب رود اسکو (بلژیک) دست یافته و شهر آنورس را بتصرف آورد چه این بندر و شهر هم مرکز مهم تجارتنی و هم نقطه نظامی بسیار مهمی محسوب میشوند زیرا که درست در برابر مصب رود تایمز انگلیس واقع شده و بر آن مشرف هستند و اپلئون همین معنی را با عبارتی دلپذیر بیان کرده است : « آنورس طیانچه ای است یُرکه بقلب انگلستان آخته است . »

جنگ در ۳۱ ژانویه ۱۷۹۳ اعلان شد ، بیت (۱) که آنوقت ریاست وزراء

(۱) - به گراور صفحه ۶۴ رجوع شود

انگلیس را داشت بیارلمان خبر داد که این جنگ قصابی و خونریزی کاملی خواهد بود و فی الواقع انگلیسها سلاح از کف نهندند مگر ۲۲ سال بعد که در سنه ۱۸۱۵ بلژیک را از چنگ فرانسه بیرون آوردند .

نخستین اتحاد چون انگلیس قشون بری نداشت بادل اروپا عقد اتحاد بست ،
 دول ذیل : هلند و ساردنی و ناپل و پرتغال و اسپانیا و روسیه
 که بعد از قتل لوی شانزدهم با فرانسه قطع رابطه کرده بودند و مجلس کنوانسیون
 هم باخشونت و اعلان جنگ با آنها جواب میداد دعوت انگلیس را پذیرفته و بیول
 آن دولت تشکیل لشکر هائی دادند. اتحادیه عظیمی تشکیل شد که علی الظاهر فرانسه
 نمیتوانست در مقابل آن از اضمحلال و انقراض خود جلوگیری کند .

نقشه تجزیه سیاسيون دول خارجه در انجمنی که تشکیل دادند نقشه تجزیه
 فرانسه را رسم کردند و او را میخواستند لهستان اروپای غربی
 بسازند، انگلیسها طالب بندردو نکرک و مستعمرات و اطریشها
 مایل به ایالات فلاندر و آرتوا و پروسها مشتاق ایالات آلزاس و لورن بودند و
 سایر متحدین هم هر چه میتوانستند می گرفتند . لرد اوکلاند میگفت « باید فرانسه
 را در صفحه سیاست عالم بصفر رسانید . » و فکر انقلابی را هم میخواستند که بوسیله
 تهدید و قتل محو کنند و کنت دو مرسی میگفت : « برای قلع ماده فساد انقلاب
 باید اکثر احزاب عامله و تمام مدیران انقلاب ملی را ازم شمشیر آبدار گذرانید . »
جنگ جنگ با این اتحادیه نخستین قریب پنجاه سال دوام یافت (مارس
 ۱۷۹۳ - اکتبر ۱۷۹۷) . تاریخ این زد و خورد را باید
 بدو قسمت تقسیم کرد :

دوره اول فرانسه مواجه با تمام دول متحده بود و بایستی در تمام نقاط سرحدی
 بجنگ بیردازد (۱۷۹۳-۱۷۹۵) ولی میدانهای مهم جنگ در این دوره عبارت
 بود از شمال فرانسه و بلژیک و ایالات ساحلی شطرن . در ۱۷۹۴ اطریشها
 بکلی خاک بلژیک را تخلیه کردند .

در دوره دوم (۱۷۹۵-۱۷۹۷) فرانسه فقط با قسمتی از دول متّحده سروکار داشت، در ۱۷۹۵ پروس و اسپانیا و هلاند تقاضای صلح کردند و در مقابل فرانسه جز انگلیس و اطریش خصم معتبری نماند. جنگهای مهمّ ایندوره در سواحل رود پو و شمال ایتالیا و در درّه‌های آلپ خاک اطریش وقوع یافت.

در آغاز جنگ هرکس گمان میکرد که متّحدين بسهولت فاتح
هجوم ثانی خواهند شد، در هفتماء اول فرانسویان علی‌التمّال شکست
فرانسه خوردند، در نتیجه این مغلوبیتها و انقلابات داخلی بطوری
که دیدیم (۱) در پاریس حکومت ترور قائم شد.

ابتدا فرانسه تمام فتوحات خود را در شمال از دست داد، دو موریه در ۱۸
مارس ۱۷۹۳ از پاریس دو کوبور در شهر نیروین دن شکست یافت و اطریشی‌ها
مجدداً بر بلژیک مسلط شدند، در آوریل ایالات ساحلی دن را پروسی‌ها پس گرفتند
و شهر مایانس را چهارماه تمام محاصره کردند، در اینمّدت کلبر سردار فرانسوی
که در شهر محصور بود مقاومت پهلوانانه کرد، همچنین مرلن دو تیونویل که مأمور
آن شهر بود مراقبت کامل نمود، عاقبت شهر مزبور بدست پروسی‌ها افتاد.

بعد از آنکه این فتوحات از دست رفت از تمام جوانب خاک فرانسه مضرب
خیام دشمن شد، اسپانیولی‌ها در جنوب بلاد پیری بیان و بایون را گرفته و سلطنت طلبان
بندر تولون را بقشون انگلیس تسلیم کردند، در طرف شمال شرقی پروسی‌ها و
اطریشی‌ها شهر لاندو را محاصره کرده وارد آلزاس شدند اما صعب‌ترین حملات
را انگلیسها از طرف شمال کردند که راه آن پاریس از تمام نقاط سرحدی نزدیکتر
است. انگلیسها و اطریشیها در صدد تخریب رشته سه گانه قلاعی برآمدند که صدسال
قبل یکی از وزرای فرانسه برای سیانت پایتخت مملکت ساخته بود. بندر دو نکر را
که انگلیسها مورد هجوم قرار داده بودند هوشداران نجات داد، اما اطریشیها و الا سن
و قلاع اسکو را تسخیر کردند و بمحاصره موبوژ پرداختند.

(۱) - صفحه ۴۳۶ و مابعد رجوع شود

دفع حمله

در اواخر ۱۷۹۳ فرانسه بهمت مردان کاری خود از خطر نجات یافت، مجلس قانون تجهیز عمومی را که بموجب آن تمام فرانسویان از سن ۱۸ تا ۴۰ سالگی بایستی دائماً تحت سلاح باشند وضع کرد، باین ترتیب ۹ لشکر که مجموع افراد آن به ۷۵۰،۰۰۰ تن بالغ میشد بسرحداًت کسبل کرد و این عدد در لشکر کشیهای آن زمان بی نظیر و حیرت آور بود، فرانسه هجوم مهاجمین را جلو گرفت، راه یاریس را بر اطریشها مسدود ساخت و شهر موبوژ را از محاصره خارج کرد. تفصیل آنکه بعد از دو روز جنگ خونین قریه مرتفع واتینی بدست فرانسویان افتاد و آنروز پنج مرتبه در دست دو دشمن گشت. این نقطه بمنزله کلید میدان جنگ بود، در حمله آخر کارنو نماینده کمیته نجات عمومی و ژوردان که از سرداران انقلابی و از مردان شرافتمند بود خود تفنگک برداشته و در جلو صفوف پیاده نظام فرانسه بخصم روی آور شد (۱۶ و ۱۵ اکتبر ۱۷۹۳).

سردار فرانسوی موسوم به هوش در ظرف یک هفته ایالت آلزاس را از دشمن بیرداخت، روز ۲۲ دسامبر در هوای نا مساعد و زمین بد هوش لشکریان گرسنه خود را که یک شبانه روز چیزی نخورده بودند سوق داد و اطریشی ها را از محل ریشوفن فرش ویلر (۱) طرد کرد، قشون هوش با سرود مارسیز حمله به تپه مستحکم ژیزبرگ برده و آنجا را گرفتند ناچار اطریشی ها از محاصره لاندو صرف نظر کردند، مقارن این احوال شورشهای داخلی خاموش شده و انقلابیون ولایت و آنده بسختی شکست خورده و مطیع دولت فرانسه شدند.

فتح اُانی

چون فرانسه از هجوم متحدین فارغ شد بار دیگر بتسخیر بلژیک

و ایالات رن شروع کرد و در ۱۷۹۴ بهر دو فتح موفق شد.

بلژیک

دوک دیورک و قشون انگلیس که در ساحل رود اسکو بودند

و اطریشها که در ساحل رود موز جای داشتند مورد حمله قشون فرانسه شدند،

سرداران فرانسوی شش دفعه حملات دشمن را دفع کرده و از رودخانه سامبر گذشته

با ۸۰،۰۰۰ نفر اطریشیها را مغلوب ساختند، سردار این جنگ ژوردان بود، سپس خصم را تعاقب کرد و آنها را از ایالات رن رانده کولونی و کوبلاندز را بتصرف آورد (۶-۲۳ اکتبر).

تسخیر هالاند
بیشکرو سردار فرانسوی انگلیسها را بجانب آنورس عقب نشاند، سپس در هالاند آنها را تعاقب کرد، در کمتر از سه ماه تمام هالاند بتصرف فرانسه آمد و کشتیهای جنگی هالاند هم که در هلدلر بواسطه یخ محصور بودند بدست افواج فرانسوی افتادند (۳۰ ژانویه ۱۷۹۵).

انحلال اتحادیه
فتوحات قشون فرانسه حوادث لهستان موجب شدند که در ۱۷۹۵ اتحادیه دول بهم خورد، شاه پروس مواظب بود که مبادا کاترین دوم و فرانسوی دوم لهستان را بار سوم میان خود قسمت عهد نامه بال کنند و او را شرکت ندهند، پادشاه اسپانیا از بیم لشکر فرانسه که بخاک او وارد شد پیام صلح فرستاد.

مجلس کنوانسیون هم آرزویی جز آشتی با این دو دولت نداشت، میخواست قشون خود را تماماً بجنگ انگلیس ببرد، از طرف دیگر هم قوای فرانسه تمام شده و سرتاسر خاک فرانسه شبیه بمیدان جنگی بود که تازه نایره قتال در آن خاموش پذیرفته است یا قلعه ای که تازه از محاصره خارج گردیده است، آتش قحط و غلاء مخصوصاً در پاریس بالا گرفته بود، پس نمایندگان ملت در مجلس سخنان ملایم و صلح طلبانه را شروع کردند، مرلن دودو بنام کمیته نجات عمومی چنین اظهار داشت: «اکنون که ملت فرانسه با دست فاتحانه خود سرحدات طبیعی خود را رسم کرده است دعوت صلح را اگر با مصالح او مخالفت نداشته باشد رد نخواهد کرد.»

مذاکرات فرانسه و پروس در شهر بال شروع شد و در ۵ آوریل بشروط ذیل خاتمه یافت: پروس رسماً تصرفات فرانسه را در بلژیک و ایالات ساحل یسار شطرن تصدیق کرد بشرط آنکه بعد از صلح عمومی اگر فرانسه توانست این تصرفات خود را نگاهدارد در عوض بعضی نقاط آلمان را جزء پروس بشناسد یعنی پروس هم

در آن موقع بعضی قسمتهای آلمان را متصرف شود.

سه ماه بعد در همان شهر بال فرانسه و اسپانیا آشتی کردند، پادشاه اسپانیا قسمتی از جزیره سن دومنگ را که در جزایر آنتیل امریکای مرکزی داشت بفرانسه تفویض کرد و بعلاوه با جمهوری فرانسه عهدهی بست که برضد انگلیس با او همراهی کند.

قرارداد لاهه دو ماه پیش از این تاریخ (۱۶ مه ۱۷۹۵) هلاندی ها هم در لاهه قراردادی نظیر عهدنامه اسپانیا بستند و متعهد شدند که کشتی های خود را بمدد فرانسه مجهز ساخته بجنگ انگلیسها بفرستند و ایالات یسار رود رن را هم بفرانسه واگذاشتند، این ایالات را فرانسه با مملکت بلژیک به ۹ ولایت جدید منقسم ساخت، هلاندیها اصول مملکت داری و قوانین اساسی خود را تغییر دادند، امتیازات شاهزادگان و امراء اورانژناسو ملغی شد و خانواده اورانژ اجباراً بخاک انگلیس رهسپار شدند، جمهوری متحده اشرافی و لایات متحده هلاند مبتدل بجمهوری باتا و گردید که مطابق جمهوری فرانسه اصول دموکراسی و اتحاد و تمرکز در آن جاری بود.

علل شورش برای درك عظمت و خطر مساعی که فرانسه از سال ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۵ بکار برد باید در نظر داشت که علاوه بر جنگهای وائیده خارجی باشورشهای داخلی هم سروکار داشته است. مهمترین

این اغتشاشات شورش ایالات وائنده و پواتو و آنژ و برتانی است. در ۱۷۹۳ آتش عصیان از وائنده افروخته شد و تا سنه ۱۷۹۵ در ده ایالت و ولایت گسترده گشت، عده شورشیان در بعضی اوقات به ۸۰،۰۰۰ نفر میرسید.

از جمله علل شورش تعصب مذهبی بود، بطوری که گفته شد^(۱) دهقانان طرفداری از کشیش هائی کردند که برخلاف قانون مجلس از سوگند مشروطه خواهی خودداری نمودند، پس ابتداء شورش از ۱۷۹۱ است لکن آتش شورش در ۱۷۹۳ و قتیکه مجلس کنوانسیون محض دفع دشمن خارجی امر بتجهیز ۳۰۰،۰۰۰ نفر لشکری کرد بالا گرفت، اهالی وائنده که بشجاعت معروفند از قبول حرفه نظام دهشت و عار

(۱) - بصفحه ۴۰۳ « منایب قانون تشکیلات روحانیون » رجوع شود.

داشتند، پس شوریده و شعار خود را عبارت: «چریکی لازم نیست» قرار دادند. در ابتدا اسلحه آنها منحصر بداس و تبر و تفنگهای شکاری بود.

رؤساء شورشیان قاندين اغتشاش و شورش چند نفر از کسبه و رعایا بودند منجمله استوفله شکاربان و کانلینو کالسکهچی، این شخص اخیر معروف بود که از طرف کنت دوپروانس بلقب سردار بزرگ نایل گردیده لیکن افسانه است. شورشیان از روی تمصب مذهبی میجنگیدند و علائم دینی بر لباس و کلام خود نصب کرده خود را لشکر کاتولیک میخواندند، پس از چندی شورشیان نجباء محلی را بریاست برداشتند زیرا که هنوز در آن نواحی نجبا قبول عامه داشتند (۱)، این نجبا از جمله صاحبمنصبان دوره استبدادی محسوب میشدند، در این وقت شورش مذهبی جنبه سیاسی بخود گرفت و شورشیان خود را هوادار دین شاه میخواندند، مقصودشان لوی هفدهم پسر لوی شانزدهم بود که در زندان تاملیل توقّف داشت، قشون هارا باسم لشکر کاتولیک و سلطنتی خواندند. اما اهالی بلاد که اغلب کسبه و توانگران بودند در طرفداری انقلاب کبیر باقی مانده و بادهقانان در شورش مساعدت نکردند. چون قشون منظم عموماً در سرحدات بجنگ باخارج مشغول بود جلوكیری از شورش داخلی ممکن نگردید، شورشیان افواج جنگ و انیده

کارد ملی را که چندان مهارتی در جنگ نداشتند و تازه تحت سلاح آمده بودند در کورون و بوپرتو و غیره مغلوب ساختند، و بلاد شوله و سومور را تصرف کردند و چندی بشهر نانت وارد شدند (ژوئن ۱۷۹۳) میخواستند نانت را که بندرگاه مهمی است بروی انگلیس گشوده و از آن دولت اسلحه و آذوقه بگیرند، اما مقارن این اوقات کنوانسیون سرداران نامی مثل کلبیر و مارسو را با ۱۶۰۰۰ سپاهی جنگ آزموده که از جنگ پروس فارغ شده بودند مأمور سرکوبی شورشیان کرد، یانگیان از شهر نانت فرار کرده و در ظاهر شهر شوله دچار حملات قشون شدند (۱۷ اکتبر) معذک از رود لوآر گذشته و ۸۰،۰۰۰ نفر از آنها بقصد تسخیر

(۱) - بصفحه ۳۶۲ «نجای ولایتی» رجوع شود

گراوید حرکت کردند لکن در آنجا هم شکست خورده ابتداء بجای جنوب گریخته سپس خواستند مجدداً از رودلوار عبور کنند، در اینموقع تلفات و خسارات فوق العاده بآنها وارد شد.

این آخر جنگ بزرگ بود، شورشیان من بعد بدستجات ضعیف تفرقه شدند لکن قشون دولت قطعاً از عهده قلع و قمع آنها بر نیامد چرا که در اراضی باطلاقی و بیشه‌های انبوه متواری شده و در دره‌ها و گردنه‌های پر پیچ و خم پنهان میگشتند. یکی از داوطلبان سال ۱۷۹۴ نوشته است: «شورشیان در این ناحیه قریب ۱۲۰۰ نفرند لکن دوازده هزار نفر که بتعاقب این جمع قلیل همت گماشته‌اند همگی خسته و فرسوده شده‌اند، انواع تدابیر و سیاستهای مختلف دولت نتوانست کاری باین پراکنده‌گان بکند. تا سال ۱۷۹۵ این وضع باقی ماند، در این وقت سردار معروف هوش مأمور آنجا شد و بزبان لئین و تدبیر عاقلانه و سهل انگاری در امور مذهبی نتوانست که دل رمیدگان را رام و آسوده کند و بر رؤساء شورشیان عفو عمومی و امتیازات خاصه داد و کار را ختم کرد، نتیجه این شورش هولناک قتل ۵۰،۰۰۰ نفر بیگناه و خرابی ولایتی بمساحت صد فرسنگ مرتجع بود.

تقسیمات لهستان همانقدر که طغیان ایالت و انده اسباب عقب ماندن فرانسه در سیاست خارجی شد همانقدر حوادث لهستان موجب پیشرفت کار او گردید بلکه نجات فرانسه را میتوان منوط بحوادث و وقایع لهستان دانست. از سنه ۱۷۹۰ تا ۱۷۹۵ دول روسیه و پروس و اطریش سرگرم سیاست لهستان بودند و چنانکه دیدیم^(۱) در ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ دومرتبه آن مملکت بدبختی تجزیه و میان خود تقسیم کردند. در این سه سال کاترین ملکه روسیه بقول خودش از کثرت مراقبت مغز خود را پریشان کرد که شاید بتواند دربار برلین و وین را داخل در کار فرانسه کرده و خود آسوده شود لکن در این مدت جز بتهدیدات لفظی نسبت بفرانسه بکاری دست نزد و بکنفر بچنگ فرانسه نفرستاد، باز بقول خودش کاترین میخواست آشیانه حزب ژاکوبین را در لهستان تخریب کند و انهدام مرکز فرقه

(۱) - صفحه ۲۶۱ و مابعد رجوع شود

ژاکوبن را در فرانسه بعهده پادشاه پروس و امپراطور اتریش میگذاشت که کاری خطرناک تر بود .

اما سلاطین مذکور از کاترین بیم داشتند و نمیخواستند خود را بجای دیگر سرگرم کنند ، این عدم اطمینان بنفع فرانسویان تمام شد ، در واقع هنگامیکه فردریک گیوم ثانی پادشاه پروس در سنه ۱۷۹۲ بجانب پاریس رهسپار بود روی دل بسوی ورشو داشت که مبادا در غیاب او لهستان را رقیبان ببرند و همین توجه بلهستان باعث شد که بعد از يك جنگ مختصر در والی از فرانسه دست برداشته و به پروس باز گشت . بعد از سال ۱۷۹۳ پادشاه پروس تمام قوای خود را بطرف لهستان راند و معدودی لشکر با دول متحده بجنک فرانسه مأمور ساخت ، در اوایل ۱۷۹۵ چون شاه پروس مستحضر شد که اتریش و روسیه میخواهند بدون اشتراك او لهستان را تقسیم کنند با دولت فرانسه طرح دوستی ریخت و عهدنامه بال را امضا کرد . اما امپراطور اتریش هم در ۱۷۹۴ و ۱۷۹۵ مجبور شد که قسمتی از قوای خود را بدفع وطن پرستان لهستانی بگمارد و همت بتسخیر اراضی که روسیه برای او باقی گذاشته بود دربندد ، فرانسه از تردید و سوء ظن دشمنان خود استفاده کرده تشکیلات خود را منظم ساخته و بدفع آنان روی نهاد .

جنگ
بعد از امضاء عهدنامه های بال و لاهه فرانسه در اروپا دشمنی
نداشت مگر دولت اتریش که بعضی از سلاطین کوچک ایتالیائی
با اتریش هم از وی تبعیت میکردند . چون اتریش در بلژیک دیگر
متصرفاتی نداشت فرانسه اگر میخواست با او مقابله کند بایستی با ازخاک آلمان
یا از شمال ایتالیا حمله ور شود زیرا که ایالت میلان ایتالیا در آنوقت جزء اتریش
محسوب میکردید . چون کارنو بسمت عضویت هیئت مدیره انتخاب شد عزم کرد
که سه لشکر بسرداری ژوردان و مورو و بناپارت آراسته از سه طریق بجانب
وین روانه کند ، یکی ازخاک آلمان طریق دره دانوب ، دیگر در ایتالیا از جانب
دشت پو و دیگر از راه دره آلپ اتریش .

اعمال جنگی در ۱۷۹۶ شروع شد، لشکری که از راه آلمان رفت شکست یافت (ژوئن تا اکتبر ۱۷۹۶) زیرا که چون ژوردان بسرحد بوهم رسید آرشیدوک شارل ویرا مغلوب ساخت و عقب راند، ژوردان در جنگ آلتن کیرشن^(۱) شکستی فاحشی خورد و مارسو بسختی جراحت یافت، در نتیجه سردار دیگر که مورد نام داشت و از خط سیر خود مقداری پیموده بدره دانون رسیده بود مجبور بعقب نشستن شد و از راه مونیخ بایالت آلزاس بازگشت.

ضربتهای قطعی را بنایارت در ایتالیا بر اطیش وارد آورد.

بنایارتن بنایارت ناپلئون بنایارت در جزیره کرس در شهر آژاکیسو متولد شد (۱۷۶۹). مدتی قلیل پیش از این تاریخ جزیره کرس را اهالی ژن بلوی پانزدهم پادشاه فرانسه واگذاشته بودند، بنایارت ابتدا در برین بخرج دولت بتحصیل مشغول شد سپس چون آرزوی دخول در بحریه داشت او را بیاریس فرستادند که مدرسه نظام را طی کند، در سن ۱۷۸۵ بنایارت از این مدرسه خارج شد، این هنگام ۱۶ سال داشت و معلمین او در یادداشت خروجی او این عبارت را نوشتند: «خیلی پیش خواهد رفت اگر حوادث ایام باوی مساعدت کند». بنایارت تحت نمره ۴۲ معین نایب فوج فرگردید که ساخلووالانس بود، سپس به او کزون انتقال یافت، ظاهراً در این اوقات فرانسه را خیلی دوست نداشت و مایل بود که استقلال جزیره کرس را تأمین نماید. اما ظهور انقلاب رأی او را دیگرگون ساخت و ویرا بشدت طرفدار فرانسه کرد، اتفاقاً در این ایام هم پاولی قسمتی از جزیره کرس را بانگلیها تسلیم کرد (۱۷۹۲) بنایارت در سال ۱۷۹۳ برتبه سلطانی رسید و در محاصره تولون ابراز شجاعت فوق العاده کرد و پس از گرفتن قلعه کوچکی که در مدخل بندرگاه تولون بود و آنرا جبل الطارق صغیر میگفتند وسایل تسخیر شهر مزبور را فراهم آورد. این فتح نمایان موجب شد که در سن ۲۴ سالگی بدرجه ژنرال بریکاد تویخانه نایل شد و روبسیر

(۱) - Altenkirchen

جوان باو تکلیف کرد که بجای هانریو فرماندهی گارد ملی پاریس را بپذیرد اما بناپارت این دعوت را اجابت نکرد.

هنگامیکه بناپارت در قشون آلپ بود نقشه حمله شهر وین را ترتیب داد، این نقشه را که بحمله متحدالمرکز موسوم کرده اند در آنوقت نپذیرفتند ولی سه سال بعد کارنو آنرا بموقع اجرا گذاشت. در ۱۷۹۵ او را بریاست یک بریکاد پیاده نظام منصوب و بجنگ شورشیان و انده مأمور کردند لکن بناپارت اینکار را دون مرتبه خودشناخته از رفتن سر باز زد و آنرا بمنزله تنبیه و توبیخی محسوب داشت. پس کمیته نجات عمومی او را جزء دفتر نقشه برداری قشونی کرد (از ژوئیه تاسیتامبر ۱۷۹۵). چون اولیاء امور نظامی از حسد موافقت نکردند که مجدداً او را بتویخانه منتقل کنند و چون حاضر نمیشد که بایالت و انده رفته مأموریت خود را انجام بدهد مستعفی شد، در اینوقت تقاضا کرد که او را باهیشتی که فرانسه مأمور کرده است که تویخانه عثمانی را منظم سازد روانه آن مملکت کنند، بنا بر افسانه رایج این تقاضای بناپارت در اثر تنگدستی بود لکن خالی از حقیقت است. مقصود بناپارت ورود در عمل و رفع بیکاری بود، مقارن این احوال بطوریکه سابقاً نوشتیم^(۱) بناپارت مأمور حفظ مجلس کنوانسیون و دفع سلطنت طلبان شد (۱۷۹۵) فردای روز ۱۳ و اندمیر بناپارت ژنرال دیویزیون تویخانه شد، سپس بریاست کل قوای داخلی نایل آمد، پنج ماه بعد بنا بر پیشنهاد کارنو ریاست لشکر ایتالیا را باو دادند. بنا بر قول یکی از نایبان او مارمون نام همین ریاست اخیر «ابواب شهرت جاودانی را بروی او گشود» در این تاریخ ۲۷ سال داشت (۲۳ فوریه ۱۷۹۶).

چون تا آنوقت بناپارت فرماندهی کل قوای جنگی را نیافته بود انتصاب او بطبع بعضی از سرداران لشکر ایتالیا ناگوار آمد از قبیل اوژرو، ماسنا، سروریه و غیره. از آنجائیکه همه از وی مسن تر بودند و اکثر کسب شهرت هم کرده بودند فرماندهی این «سردار بازاری» بر آنان گران میآمد، لکن در اولین ملاقات که در اردوگاه

(۱) - صفحه ۴۵۴ رجوع شود

پس میان بنایارت و سرداران قشون ایتالیا واقع شد آن جوان لاغر اندام، کوتاه قد، رنجور، که هیچ کس تلب دیدن برق چشمان او را نداشت چنان آمرانه سخن راند و از روی اطلاع در مسائل جنگی بحث کرد که جمیع صاحبمنصبان طوعاً و کرهاً سرطاعت فرود آوردند، اوژرو که از دیگر سرداران نکته گیر و عیبجوی تر بود چون از انجمن بیرون آمد گفت: «این ب... کوچک واقعاً مرا ترسانید، نمیدانم در نخستین نگاه این شخص چه اثر و نفوذی بود که مرا خرد کرد» در ظرف چند روز بنایارت همین تفوق و نفوذ را نسبت به تمام سران سپاه حائز شد. بنایارت چون در حال لشکر نگریست آنرا بسیار فقیر و فاقد همه چیز دید، فقر و بیچارگی همه را عاصی و بی انتظام ساخته بود، افراد نظام از طول مدت توقف بیهوده در مقابل دیوار کوهستان آلپ منزجر و خشمناک شده بودند، بنایارت چهار روز بعد از انتصاب سرداری لشکر فرمان شروع به جنگ داد و بسر بازان چنین خطاب کرد: «شما نه کفش دارید، نه لباس، نه پیراهن و نه نان، محازن اردوی ما هم از این چیزها تهی شده است لکن انبارهای لشکر خصم پر است، بر شماست که آنها را بدست آورید، شما میخواهید و شما میتوانید پس حرکت کنیم!» (۲۹ مارس ۱۷۹۶). همین لشکر فقیر و گرسنه در اثر او امر سردار جدید فتوحاتی کردند که عجیب تر از آن تاریخ جنگی عالم بخاطر ندارد.

لشکرکشی
 فتوحات و اعمال نظامی که مجموع آنرا لشکرکشی ایتالیایی میگویند یکسال دوام یافت از ماه آوریل ۱۷۹۶ تا ماه آوریل ۱۷۹۷. جنگ در ابتدای رشته جنوبی آلپ یعنی گردنه کلادیون بین نیس و درمنتهی الیه شرقی سلسله آلپ در محل ثوبین که ۱۳۰ کیلومتر با وین فاصله دارد ختم شد. در این لشکرکشی دوازده ماهه قشون فرانسه ۱۸ جنگ و ۶۵ زد و خورد کرد، اردوی فرانسه که بزحمت عدّه آن به ۳۶،۰۰۰ نفر بالغ میشد پنج سپاه اطریش را در هم شکست که کوچکترین آنها دارای ۴۵،۰۰۰ نفر سپاهی بود، محل جنگ سه ناحیه بود:

در ماه آوریل ۱۷۹۶ میدان رزم دشت ییمون در قسمت اعلاى رودخانه پو بود، ازماه ژوئیه ۱۷۹۶ تا ماه فوریه ۱۷۹۷ جنگ به ولایت لومباردی یعنی شمال رودخانه پو افتاد و دشتهای منسیو و آدیث درحوالی ماتو میدان جنگ شد واز مارس تا آوریل ۱۷۹۷ قشون فرانسه رهسپار وین شده در کوهستان اطیش با خصم مصاف داد.

مبارزه درجنوب ولایت ییمون سپاهی ازاطیش و سارد مرگب از ۷۰،۰۰۰ نفر دامنۀ کوه آلپ را از کونی تا ارتفاعات ژن دریمون متصرف بود. بنایارت از گردنۀ کادیبون گذشته و از طریق درۀ بورمیدا لشکر خودرا بمیان دوسپاه خصم کشید، درسه روزسه جنگ عظیم کرد، گاهی بجانب یمین توجّه کرده بااطیشی ها درمونتنت و دگوجنگ میکرد و زمانی بسوی یسار روی نهاده لشکر سارد را در میلسمو مورد حمله قرارمیداد، باین ترتیب روابط دو لشکر را از هم گسیخت. چون اطیشی ها بطرف مشرق عقب نشستند بنایارت متوجّه مغرب شده بلشکر سارد حمله آورد و آنها را در مون دووی درهم شکسته (۲۲ آوریل) تا محلّ شراسکو که در دومنزلی شهرتورن کرسی ولایت آنها است تعاقب کرد، در اینجا قشون سارد استدعای ختم جنگ نمود (۲۸ آوریل). سپس بموجب معاهدۀ پاریس (۳ ژوئن) پادشاه ساردنی تسلّط و تمالك فرانسه را در دو ایالت ساووا و کنت نشین نیس برسمیت شناخت.

چون کلر قشون ییمون تمام شد ناپلئون همت بدفع اطیشی ها گماشت که آنوقت در ساحل رودخانه بودریسار شعبه تسن جای داشتند، ناپلئون سپاه خود را از ساحل یمین شطّ پو سوق داده و از اردوگاه اطیشی ها گذشته در پلزانس از شطّ پو عبور نمود، این سوق الجیش ماهرانه خصم را مجبور کرد که بعجله عقب نشسته خود را بیناه (ادا) بکشاند و میلان را بدشمن رها کند، هنوز اطیشی ها به ادا نرسیده ناپلئون بفتح معروف پل لودی (۹ مه) نایل شد و دشمن را مجبور کرد که از آنجا هم عقبتر برود. ناپلئون در مدت یکماه بسرعتی قریب بتاختن

تمام نواحی آلپ را تا او گلیو بتصرف آورد، شاهزادگان و امراء شمال ایتالیا و دوک پارم و دوک مودن بشتاب تمام استعدادی صلح کردند، بنایارت پس از اخذ خسارات سنگین جنگی از آنها دست برداشت، این خسارات مأخوذه که به پنجاه میلیون میرسید از طرف ناپلئون بیاریس فرستاده شد و هیئت مدیره از برکت این وجه توانست چند صباحی امرار حیات کند.

اعمال جنگی مرکز اعمال جنگی بعد مانتو شد، مانتو قلعه محکمی بود مشرف بر دو رودخانه من سیو و آدیتر که معبر طبیعی اطریشی ها در لمباردی برای دخول بایطالیا محسوب میشد، چون بنایارت قبل از تسخیر قلعه مانتو نمیتوانست لشکر خود را بجلو سوق بدهد ابتدا بمحاصره آن پرداخت، اطریشی ها برای حفظ آن قلعه کمال سعی را کردند، جنگ شش ماه طول کشید (۱ اوت ۱۷۹۶ - ۲ فوریه ۱۷۹۷) در این مدت چهار لشکر که پی در پی برای امداد قلعه مانتو میرسید بدست بنایارت مضمحل گردید.

در اوایل او ۷۰،۰۰۰ نفر اطریشی بسر داری وُرمسر در ظرف پنج روز بکلی نابود شد زیرا که بنایارت ۲۰،۰۰۰ اسیر و ۵۰ توپ از آن گرفت، میدانهای معتبر این جنگ در جنوب دریاچه گارو و وقایع مهمه آن مصاف لوناتو و کاستیک لیون بود. ماه بعد در اوایل سپتامبر وُرمسر با پنجاه هزار نفر بدره آدیتر و برتنا آمد، ناپلئون حال حمله گرفت و در قسمت اعلاى رودخانه آدیتر فوجی از اطریشیان را در ورور دو مغلوب ساخت (۴ سپتامبر) از آنجا بگردنه و تنگه برتنا لشکرانند و وُرمسر را شخصاً در باسانو شکست داد (۸ سپتامبر) بقیه السیف قوای اطریش رو بجنوب نهاده خود را بقلعه مانتو رسانید، وُرمسر مجدداً در ظاهر شهر سن ژرژ ۱۵ سپتامبر شکستی فاحش خورد و قلعه مانتو کاملاً محصور شد، این جنگ دوازده روز طول کشید.

سپاه سؤم اطریش بسر داری آلونیزی در ماه نوامبر بساحل یسار آدیتر رسید، عده این لشکر ۵۰،۰۰۰ نفر بود، در ابتدا بنایارت سعی فراوان کرد که اطریشی ها

را از محلّ خودشان در کالبد و طرد کند لکن موفق نشد آنگاه خدعه کرد و لشکر خود را بمقرب کشیده و انمود ساخت که در صدد تخلیه و رُن است اما حرکت قشون را از انظار خصم مخفی داشته دایره وار بدور دشمن پیچید و با حرکتی متهورانه از پشت سز دشمن را در باتلاق آر کول مورد حمله قرار داد، بعد از سه روز مصاف (۱۵ - ۱۶ - ۱۷ نوامبر) آلونزی سردار اطریش را بمقرب نشینی مجبور ساخت، این جنگ در نهایت صعوبت و خطر ناکی انجام گرفت، ناپلئون وجود خود را بخطر افکند و برای دلدادن بلشکریان پیشاپیش آنها خود را بروی پل آر کول که غرق گلوله باران خصم بود انداخت و نزدیک بود تلف شود.

دوماه بعد در ژانویه ۱۷۹۷ اطریشها آخرین جدّ خود را مبدول داشته و جنگی سخت روی داد که بیش از سایر محاربات خطرناک و دشوار بود، آلونزی ۷۰،۰۰۰ سپاه داشت، خطای او این بود که لشکر را تقسیم کرد باین خیال باطل که بناپارت را محصور کند. نبرد قطعی روز شنبه ۱۴ ژانویه ۱۷۹۷ در انتهای درّه آدیتر در زمین مرتفع ربوولی اتفاق افتاد، این درخشانترین فتوحات لشکریاتالیا بشمار میآید، بناپارت ۱۶،۰۰۰ نفر و آلونزی ۴۰،۰۰۰ نفر داشت، دو ستون از ستونهای قشون اطریش درهم شکسته شد، دوزخ بعد ستون دیگر از لشکر خصم در ظاهر قلعه مانتو معدوم گردید، و زمرس که دوچار قحط بود ناچار قلعه مانتو را تسلیم کرد (۲ فوریه).

معاهده تولنتینو فتح ربوولی و سقوط حصار مانتو پاپ پی ششم را مجبور باستدعای صلح کرد زیرا که در این وقت قشون فرانسه دو شهر از بلاد پاپ را اشغال کرده بود، شهر بولونی و شهر آنکون. بموجب عهدنامه تولنتینو ۱۷ فوریه ۱۷۹۷ پاپ تصرفات فرانسه را در آوینیون و کنت نشین ونسن امضاء کرد و معادل سی و پنج میلیون خسارت جنگ قسمتی نقد و قسمتی تابلو نقاشی و اشیاء صنعتی به بناپارت پرداخت و علاوه بر دو شهر فوق ایالت رومانی را بفرانسه وا گذاشت.

حمله به چون بنایارت درماه مارس کاملاً خود را بر شمال ایتالیا مسلط

و از عصیان ایالات مرکزی ایتالیا مطمئن و دارای ۵۳،۰۰۰

ویلن سپاهی دید آهنگ تسخیر وین پانخت اطیش کرد باینکه

دولت اطیش بزرگترین سرداران جنگی خود که یکی از رزم آزمایان معروف بود یعنی آرشیدوک شارل را بمقابله و مقابله گماشت معذک بنایارت از معابر سخت کوهستانی آلپ عبور کرد و طایفه لشکر او بگردنه سمرینگ که کمتر از یکصد کیلومتر باوین فاصله دارد رسید، در اینوقت میان دولشکر درهفتم آوریل متارکه جنگ امضا شد و همین متارکه لثوبن مقدمه صلح گردید.

عال پیشرفت لشکر کشی ایتالیا حتی دشمنان بنایارت را هم بحیرت و شگفتی

انداخت زیرا که نتایج این فتوحات بسیار فوق العاده بود،

بنایارت قریب یکصد هزار اسیر و ۶۰۰ توپ بدست او افتاد و با قلت

اسلوب جنگی او بضاعت جنگی آخرین دشمن فرانسه را در قاره اروپا مجبور

بصلح کرد. یکی از صاحب منصبان او نوشته است: «او عده قلیلی در اختیار خود

داشت که نه سلاح جنگ داشتند نه کفش یا، نه نان، نه پول، نه انتظامات و

تشکیلات صحیحه، از هیچ جا امید مساعدتی نمیرفت، بایستی همه چیز را ایجاد

میکرد و همه چیز را هم ایجاد کرد.»

بنایارت در همین جنگ که برای بقاء جاودانی نام وی کافی است دو اسلوب مهم

جنگی خود را معمول داشت و در سایر فتوحاتی که او را بر قطعه اروپا فرمانروائی

بخشید همین دو اسلوب جنگی را بکار برد چنانکه میتوان لشکر کشی ایتالیا را

نمونه و خلاصه تمام فتوحات ناپلئون دانست اول مانور احاطه یا حرکت تجاوزی،

دوم مانور خطوط داخلی یا حرکت بوضع مرکزی.

در اولین دوره جنگ قبل از واقعه لوی بنایارت طرز حکومت تجاوزی را

بکار برده بفاصله بعیدی از دشمن لشکر خود را بطور نهانی حرکت داد و دایره وار

برگرد دشمن برآمد و در واقع بدون خونریزی فقط با سرعت حرکت پیاده نظام

خود توانست ولایت میلان را از اطیش بگیرد، دشمن برای اینکه کاملاً احاطه نشود بسرعت عقب نشست، از عجایب اتفاقات اینکه در سال ۱۸۰۰ اطیش باز در همین میدان ایتالیا دوچار حرکت تجاوزی ناپلئون شده و این بار در محل مارانکو کاملاً محصور گردیده مجبور بتسلیم شدند، همچنین در ۱۸۰۵ باردیگر اطیشها در اولم کنار رود دانوب گرفتار همین مانور نظامی شده و امان خواستند.

اما در دوره دوم جنگ ایتالیا که ولایت لمباردی میدان نبرد بود ناپلئون طرز حرکت خطوط داخلی را تعقیب کرد، مقصود از این طرز حمله آن است که ابتدا صفی انبوه از قشون را در مقابل چشم دشمن نگاهداشت که مثل پرده حاجب ماوراء باشد و باقی لشکر را از پشت این پرده بی اطلاع دشمن بحرکت آورد، عروءه بر این تدبیر جنگی اشتباهات و اغلاط خصم نیز بظفر مندی بنایارت کمک کرد، اطیشها اگر چه از حیث عده برتری داشتند نتوانستند از افزونی سپاه خود استفاده کنند، غالباً بقدری قوای خویش را تفکیک و تجزیه میکردند که بنایارت بسهولت آنها را درهم میشکست، ناپلئون بجبران قلت عده که داشت بر سرعت حرکات نظامی خود افزود، طریقه جنگی او در این مورد عبارت بود از دخول سریع در میان ستونهای افواج دشمن و حمله بردن بیکان یکان بقسمی که قبل از اینکه بتوانند بیکدیگر متصل شوند آنها را در حال انفراد از پای در میآورد. بنایارت وقتی که بمقابل یکی از افواج دشمن میرسید فوراً پردهای از قشون خود آراسته میکرد که دشمن تصور کند قوای او منحصر به همین صف مقدم است، آنگاه شخصاً با اکثر قشون خود غفلتاً بستونی که ضعیف تر یا خطرناکتر بود حمله برده و آنرا درهم میشکست. بنایارت همین طریقه خطوط داخلی را در اواخر عهد امپراطوری خود ۱۸۱۴ مجدداً بکاربرد مخصوصاً در جنگ محیر العقول «فرانسه». در جنگ ریوولی ناپلئون در محل مرتفعی که ملتقای افواج اطیش بود قرار گرفت و هر دسته ای را که از دره آدیتر بالا میآمد یا از مون بالو میرسید مغلوب میساخت.

علت دیگر فتوحات بنایارت شجاعت و همت رؤساء قشون او بود از قبیل

اوژرو و ماسنا و غيره و علت ديگر ظفر مندی وی کار کشتگی و ورزیدگی افراد لشکر بود. برای مثال حرکات یکی از سرداران قشون او موسوم به ماسنارا ذکر میکنیم، این سردار بالشکر خود در ۱۳ ژانویه در ورون جنگ میکرد، شب از طرق پر برف کوهستانی مسافت ۳۲ کیلومتر طی کرده روز ۱۴ ژانویه هنگام صبح بمرتفعات دیوولی رسید و تمام روز در آنجا مشغول رزم آزمائی شد، شب این روز و فردا و فردا شب مجدداً بسمت قلعه مانتو رانده بیش از ۷۰ کیلومتر را در ۳۰ ساعت طی نمود و روز ۱۶ ژانویه بموقع مناسبی بمانتو رسیده نایل بفتح فاوریث گردید، خلاصه اینکه در چهار شبانه روز ۱۱۰ کیلومتر راه بریده و در سه جنگ بزرگ شرکت جسته بود.

معاهده
بعد از فراهم شدن مقدمات صلح در لئو بن اطریشی ها در صدد
آشتی قطعی برآمدند لکن بنایارت اهمیت بیستورهای هیئت
کامپوفورميو مدیره فرانسه نداده و مدتی کار را بتعویق انداخت، عاقبت در
کامپوفورميو معاهده منعقد و امضاء شد (۱۷ اکتبر ۱۷۹۷).

۱. پراطور فرانسوا تصرفات فرانسه را در ساحل رن برسمیت شناخت و از مملکت
بلژیک صرف نظر نمود و همچنین ایالات لمباردی و میلان را در ایتالیا بفرانسه
وا گذاشت و تفییراتی را که بنایارت در امور سیاسی شمال ایتالیا داده بود رسماً
پذیرفت، توضیح آنکه بنایارت جمهوری کهن سال ژن را برهم زده بجای آن جمهوری
لیگوری را قائم ساخت و ایالات میلان و لمباردی و دوک نشین مودن و دوک نشین
رمانی را بیکدیگر ملحق ساخته جمهوری سیزالین نام نهاد.

اینکه امپراطور اطریش باین شرایط تن درداد نه فقط بعزت شکست یافتن بود
بلکه بواسطه انعقاد این عهدنامه، از طرف دیگر جبران خسارات خود را بنحواً کامل
میکرد؛ بنایارت شهر ونیز و اراضی میان کوهستان آلپ و رود آدیو در دیارا باطریش
وا گذاشت و در ساحل شرقی دریای آدریاتیک ایالت دالماسی را بامپراطور داد
مشروط باینکه جزایر ایوین که از تصرفات ونیز بود بفرانسه تعلق داشته باشد.

علت اینکه بنایارت جمهوری قدیم و نیز را که از معتبرترین ممالک ساحل مدیترانه محسوب میشد خورد کرد و عمل تجزیه لهستان را در آنجا تجدید نمود آن بود که هنگام حمله قشون فرانسه به مین اهالی و نیز سلاح جنگ برداشته بودند (آوریل ۱۷۹۷) و هشت روز قبل از متار که لثوبن مجروحین فرانسه که در شهر ورن متعلق بجمهوری و نیز جای داشتند از طرف اهالی آنجا قتل عام شدند لکن اینها بهانه بود و غارتگری و تعدیات لشکریان فرانسه در مملکت و نیز مردم را بقیام مسلح و قتل عام مجروحین واداشته بود و چندان تقصیری نداشتند.

عهدنامه کامپوفورمیه پیش بینی میکرد که برای انجام شرایط مصالحه فرانسه و اطیش و برای تعیین وجوهی که بایستی بامراء و مالکین آلمان در مقابل اراضی آنها که بفرانسه تعلق میگرفت پرداخته شود در آتی کنگرهای درراشتات انعقاد خواهد یافت.

معاهده کامپوفورمیه متمم و مصدق عهدنامه بال محسوب میشد
 اوصاف و ختم اتحادیه نخستین دول اروپا را اعلام میداشت. این دو
 اختصاصات عهد نامه را که نمایندگان جمهوری فرانسه امضا کرده و
 عهدنامه بال و تصدیق و امضاء مجلس کنوانسیون و هیئت مدیره رسانده بودند
 معاهده کامپوفورمیه نظیر معاهداتی بودند که سلاطین جبار سابق مثل لوی سیزدهم
 و لوی چهاردهم با ملل مغلوب میبستند. ابداً بویی از اصول
 عدل و آزادی و احترام حقوق ملل که در آغاز انقلاب کبیر اعلان شده بود بمشام
 نمیرسید، این معاهدات هم که مبتنی بر الحاق اراضی مفتوحه و اخذ خسارات جنگی
 بود و باستانه ولایات آوینیون و ساووا اهالی ممالک مغلوبه هیچکدام اظهار میلی
 بملحق شدن بفرانسه نکرده بودند اساس بر زور گوئی و حق غلبه بود.

عهدنامه کامپوفورمیه که فرانسه را بسرحدات طبیعی میرسانید در حقیقت نتیجه
 سیاست خارجی فرانسه در قرون سالفه محسوب میشد، مردان انقلاب که در داخله
 با اصول سیاسی عهد استبداد قطع علاقه کردند در امور خارجی کاملاً تابع آن اصول
 بشمار میآمدند.

کنگره‌راشتات کنگره‌ای که برای تنظیم مناقشات فرانسه و امراء آلمان
بایستی تشکیل بشود در آخر نوامبر ۱۷۹۷ در راشتات انعقاد

یافت. بنایارت که سمت نمایندگی مختار از طرف هیئت مدیره داشت بیش از هشت
روز در این جلسه حضور بهم نرسانید لکن کنگره قریب ۱۸ ماه دوام یافت و
عاقبت بجائی منتهی نشد. در نتیجه این مناقشات طولانی فرانسه از رقابت و خصومت
ایالات مختلفه آلمان با یکدیگر مطلع شد و هیئت مدیره در تعقیب سیاست لوی
چهاردهم مصمم گشت که این امراء آلمانی را با خود یار کرده بروی امپراطور
اطریش وادارد و محض ترغیب امراء مزبور بآنها آموخت که ممکن است تمام
موقوفات روحانیون را ضبط کرده و بوسعیت اراضی خود بیفزایند. خلاصه اینکه
کار این کنگره بهیچ جا نرسید تا اینکه مجدداً در مارس ۱۷۹۹ میان فرانسه و اطریش
نایره قتال برافروخت، معذلک در اوایل جنگ باز چند هفته مذاکرات کنگره
دوام داشت عاقبت اطریشی‌ها جبراً اعضاء کنگره را متفرق ساختند سه نفر نمایندگان
مختار فرانسه که باعائله خود از راشتات خارج و بجانب فرانسه رهسپار شدند گرفتار
سواران نظامی هنگری شده و در زیر شمشیر آنها قطعه قطعه گشتند؛ فقط ژان پرای
از آن میان جان بدر برد و جراحاتش مهلك واقع نگردید.

جنگ بعد از صلح کامپوفورمियो دشمن فرانسه منحصر بانگلیس بود؛
هیئت مدیره نقشه حمله بانگلیس را که درازمنه سالفه مکرر
با انگلستان مورد مطالعه دولت فرانسه قرار گرفته بود پیش کشید، در
عهد لوی پانزدهم بعد از صلح پاریس و در زمان لوی شانزدهم هنگام انقلاب امریکا
بیز دولت فرانسه این نقشه را که عبارت از پیاده کردن قشون بجزایر بریتانیا
باشند مطمح نظر قرار داده بود.

لکن برای انجام این مقصود قوای بحری فوق العاده قوی لازم بود که ضعف
بحریه فرانسه اجازه عملی کردن آن را نمیداد؛ مصالح و مهمات در فرانسه وجود نداشت،
صاحبمنصبان بحری اکثر مهاجرت کرده بودند و صاحبمنصبان جدیدی که بسرعت

نصب شده بودند غالباً بی تجربه و ناقابل بودند، کمی قبل از این تاریخ (دسامبر ۱۷۹۶) هم فرانسه سعی کرد که لشکری برداری هوش در جزیره ایرلند پیاده کند و با اینکه عده قشون از ۱۵،۰۰۰ نفر تجاوز نمی کرد دولت فرانسه موفق نشد، در این صورت اگر میخواستند صدهزار نظامی بآن جزایر پیاده کنند چه میشد؟ از طرف دیگر انگلیسها در این وقت کاملاً سیادت خود را بر دریاها ثابت کرده و بحریه اسپانیا و هلند را که با فرانسه متفق بودند درهم شکستند (۱۷۹۷).

بنایارت و مصر باری چون بنایارت از میدان جنگ بازگشت دولت فرانسه اورا فرمانده کل قوای ضد انگلیس قرارداد، او نیز مصمم شد که در خارج از جزایر انگلیس لطمه ای بآن دولت بزند، از آنجائی که هندوستان مخزن قوای اقتصادی و منبع معیشت انگلیسها محسوب میشد و مملکت مصر در سر راه هندوستان واقع بود بنایارت ظاهراً بنا بر رأی تالیران وزیر خارجه تسخیر مصر را بهیئت مدیره پیشنهاد نمود، خیال استقرار قدرت فرانسه در سواحل نیل تازگی نداشت، صدسال قبل لیبینتر^(۱) نقشه آنرا بلوی چهاردهم تقدیم کرده بود، اگر مصر بدست می آمد اولاً فی حد ذاته مستعمره بزرگی بود که بقول تالیران بتنهائی معادل تمام مستعمراتی که فرانسه از دست داده بود ارزش داشت، ثانیاً مرکز اعمال نظامی میشد برای حمله به هندوستان.

دستوری که هیئت مدیره به بنایارت داد و مسوده آن را خود بنایارت نوشت از این قرار بود که مأمور است انگلیسها را از مشرق زمین رانده، کانال سوئز را حفر نموده و قدرت فرانسه را کاملاً بر دریای احمر که راه مستقیم هندوستان است تثبیت نماید، این نقشه فتح مصر قبل از معاهده کامپو فورمियो در ماغ بنایارت ترسیم شد و برای تسهیل آن جزایر ایونی را بتصرف درآورد و مدت مدیدی از دوره فرمانروائی ناپلئون صرف کامیابی در این طریق شد، حتی در ۱۸۰۸ که ناپلئون امپراطور و در دوره ترقی و تعالی مستقر بود باز در خیال انجام این مقصود برآمد.

در سنه ۱۸۱۱ نیز مقرر داشت که در سال بعد نقشه مذکور را بموقع اجرا گذارد
 لکن در ۱۸۱۲ واقعه روسيه اتفاق افتاد و چراغ اقبال او رو بخاموشي نهاد .



ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۸

پس از آنکه هیئت مدیره نقشه بناپارت را تصویب کرد مقدمات
 حمله در کمال اختفا فراهم شد ، هفتماء پس از صلح کامپو فورميو
 روز ۱۹ مه ۱۷۹۸ سیصد کشتی بریاست امیر البحر برویس از بندر تولون حرکت
 حمله بمصر

کردند، در این سفاین علاوه بر ۱۰،۰۰۰ عمه ۲۸،۰۰۰ لشکری جای داشت، بنایارت دوتن از بهترین سرداران جمهوری را که کلبر و دِ سِکس^۱ باشند همراه برد، چهل روز بعد از حرکت از بندر تولون پس از تسخیر جزیره مالت قشون را وارد ابوکیر کرده اسکندریه را متصرف شد (۳۰ ژوئن).

مصر از مضافات سلطنت عثمانی محسوب میشد لکن سلطان ترك در آنجا جز نامی نداشت، اداره امور مملکت با امراء مملوك بود، مملوك ها كه سواران ييباك داشتند در صدد جلو گیری قشون فرانسه برآمدند، لکن لشکر بعد از طی طریقی صعب از میان صحاری گرم بمقابل قاهره رسید، جنگ دریای هرمان مصر اتفاق افتاد، حملات سواران مملوك بصوف مرابع نظام فرانسه برخورد و بی نتیجه میماند، دریایان جنگ یش از دو هزار سوار مملوك بھاك هلاك افتاد و از فرانسویان سی نفر بقتل رسید، دوزر بعد از این جنگ (۲۳ ژوئیه) بنایارت در قاهره مالمك - الرقاب شد.

اما در اول ماه اوسفاین فرانسه كه تا آنوقت از دستبرد بحریه انگلیس فراغت داشتند در بندر گام ابوکیر دو چار حمله نلسون فرمانده بحریه انگلیس شدند، نلسون در این حمله خود را بخطرری عظیم افكند و نهواری فوق العاده بخرج داد، سفاین خود را در معبر تنگی وارد کرده و عاقبت بحریه فرانسه را در میان دو آتش قرار داد، در واقع پس از اضمحلال سفاین بنایارت روابطش با فرانسه مقطوع و سپاهش در مصر محبوس شد، آنگاه شروع کرد به عمران و آبادی مصر چنانكه كوئی ابداللھر در آنجا سكونت خواهد داشت، ابتدا جد اول مهمه آنجارا كه تقریباً مطموس بودند پاك و دایر كرد و بقدر لزوم برای حفظ قوای خود در تكثیر محمولات مصری كوشید. انگلیسها سلطان عثمانی را واداشتند كه بفرانسه اعلان جنگ حمله بشام

داده و بفتح مصر لشکر بکشد، این واقعه موجب وخامت اوضاع شد (سپتامبر ۱۷۹۸). چون بنایارت مطلع گشت كه لشکر عثمانی در شام تمرکز یافته است بشتاب تمام روی بآن ولایت نهاد (فوریه ۱۷۹۹). بنادر گازا و یافا (۱)

را اشغال و قشون عثمانی را در حوالی شهر ناصره در کوه نابور مغلوب کرد (۱۶ آوریل ۱۷۹۹). لکن بعثت ضعف توپخانه بعد از دو ماه محاصره نتوانست شهر سن‌ژان را تصرف شود زیرا که یکی از دوستان قدیم او موسوم به فلیپو (۱) که از مهاجرین بود شهر را محافطت مینمود و انگلیسها هم از طریق دریا بمحصورین مدد میرسانیدند، چون خبر رسید که قشون دیگر از عثمانی بوسیله سفاین انگلیس بمصر پیاده خواهد شد بنایارت مراجعت مصر را بر توقف شام ترجیح نهاد، قشون عثمانی هنوز پای بساحل نگذاشته در ابوکیر بدست بنایارت مضمحل گردید (۲۴ ژوئیه ۱۷۹۹).

انجام تصرف یکماه بعد از این واقعه امیر البحر انگلیس موسوم به سیدنی- اسمیت (۲) بنایارت را مطلع ساخت که دول اروپا اتحادیه ثانوی مصر بر ضد فرانسه تشکیل داده‌اند، بنایارت بدون انتظار رخصت از هیئت مدیره در نهان بدریا نشست و فرماندهی قوای مصر را به کلبر وا گذاشت، کلبر هم در خفا با امیر البحر انگلیس مقاولانی کرده او را راضی نمود که قشون فرانسه را راه بدهد سالمأ بوطن باز گردند و مصر را مجدداً ب انگلیس وا گذارد، این ترتیب در ۲۸ ژانویه ۱۸۰۰ انجام یافت، لکن دولت انگلیس قرارداد امیر البحر خود را نقض کرده تقاضا کرد که قشون فرانسه اسلحه خود را تسلیم کنند، کلبر عین التیماتوم دولت انگلیس را در حکم عمومی قشون گذاشته و در میان لشکر منادی کرد که «ای سربازان جنگی باین قبیل تقاضاهای خصم جز با جنگ و فتح جوابی نباید داد، آماده کارزار شوید». هفتاد هزار لشکر عثمانی و انگلیس بر فرانسویان روی نهادند و همه در هلیوپولیس (۴) مغلوب شدند (۲۰ مارس ۱۸۰۰)، متأسفانه این سردار بزرگ فرانسوی در سه ماه بعد بدست یکنفر مسلمان متعصب در قاهره کشته شد و این روز مصادف بود با انتصاب بنایارت بمقام قنصل اول و مغلوب ساختن اطریشی‌ها در مصاف معروف مارانگو.

(۱) - Phelipeaux

(۲) - Sydney-Smith

(۳) - Héliopolis

تا یکسال بعد از قتلِ کبیر باز هم مصر جزء متصرفات فرانسه بود؛ لکن ریاست قشون ساخلو آنجا بر حسب کبر سن یکی از سرداران سلطنت طلب فرانسوی موسوم به منورسید، این مرد از شجاعت خالی نبود لکن لیاقتی نداشت و چون دختر مسلمانی را بحباله نکاح در آورده و دین اسلام اختیار نموده و خود را عبدالله نامیده بود صاحب منصبان زیر دست باو احترامی نمی کردند و ویرا مورد سخریه قرار میدادند؛ چون هیچ مددی به منورسید قشون انگلیس و عثمانی در بندر اسکندریه ویرا مقهور و بامضای قرار داد تخلیه مصر مجبور کردند، فرانسویان در سپتامبر ۱۸۰۱ مصر را بانگلیس وا گذاشتند.

در آن زمان حمله و تصرف مصر را از شاهکارهای نظامی میدانستند
نتایج لکن فایده ای برای آن قائل نبودند، امروز معلوم میشود که
 نتایج علمی و سیاسی بزرگ داشته است.

از لحاظ سیاسی لشکرکشی فرانسه موجب بیداری مصریان شده که بعدها بکمک دولت فرانسه استقلال یافته یکی از ممالک آباد ساحل مدیترانه گردید، اهالی مشرق زمین که از فتح خبر یافتند بنظر احترام بفرانسه نگرستانند چه بعد از جنگهای صلیبی صیت سیادت فرانسه در شرق رو بخاموشی نهاده بود.

بعلاوه بنایارت گروهی از علمای عالیمقدار اواخر قرن هیجدهم فرانسه را در صحبت خود بمصر برد از قبیل: مونتر ریاضی دان معروف و برنلو عالم شیمی و ژوفرواسن هیلر طبیعی دان مشهور و غیر ذلك، علماء مذکور مؤسسه علمی مصر را تشکیل داده و در تحقیق اوضاع جغرافیائی و محسولات و ابنیه مصر رنجها بردند، تحقیقات هیئت علمیه مزبور در خصوص آثار عتیقه مصر مقدمه کشفیاتی گردید که امروز دوره تاریخ قدیم مصر را برای ما کاملاً روشن ساخته است.

دور زمان لشکرکشی مصر انگلیس موفق شد که باز چند دولت
اتحاد ثانی دول از دول اروپا برضد فرانسه با خود همدست کند، این اجتماع
 اروپا و علل آن دول را اتحادیه ثانی دول گویند. انگلیس در تمام سال ۱۷۹۸

مشغول دعوت سلاطین ناپل و اطریش و روسیه و عثمانی بود، این اتحاد تا ۱۸۰۱ باقی بود، علت اصلی اتفاق این دول در این دوره و در دوره های بعد دسایس انگلیس و بیم دول اروپا از توسعه و ترقی خاک و قوای فرانسه بود که نمیخواستند نفوذ فرانسه تا ساحل رود رن انبساط یابد، علت فرعی و عرضی این اتفاق تبلیغاتی بود که هیئت مدیره فرانسه در میان ملل خارجه میکردند و تصرفاتی بود که بتقلید لوی چهاردهم در خاک خارجه مینمودند.

در اوایل ۱۷۹۸ هیئت مدیره جمهوری در خارج فرانسه تأسیس کرد و سه قطعه خاک وسیع بمملکت ملحق ساخت، در ماه فوریه بیهانه قتل ژنرال دوفو صاحب منصب فرانسوی که در شورش عوام روم کشته شده بود هیئت مدیره فرمان داد که شهر روم را اشغال کنند، پاپ پی ششم که پیری هشتاد ساله بود دستگیر و بفرانسه تبعید شد، مشارالیه دروالاتس بندرودزندگانی گفت، دولت فرانسه امرداد که املاک و موقوفات وسیعه پایهای روم را بیک جمهوری جدیدی موسوم بجمهوری روم تبدیل کنند.

تقریباً در همین اوقات هیئت مدیره مشغول مداخله در امور داخلی سوئیس شد، ولایات این مملکت باهم جدال و جنگ داشتند، دولت فرانسه طرز قدیم دولت سوئیس را برهم زده و آنرا جمهوری هلوتیک نام نهاده بطرز جمهوری فرانسه تشکیلات آنرا منتظم ساخت.

این مداخلات در ممالك مختلفه طبعاً منجر به تبعید اشخاص و توقیف اموال و تصرف ذخایر دولتی میشد، مثلاً خزاین پاپ و ۴۳ میلیون وجهی که از سوئیس گرفتند مخارج اولین لشکرکشی مصر را جبران کرد.

در همین اوقات هیئت مدیره فرانسه دو جمهوری کوچک مول هوس^(۱) و ژنو را بفرانسه ملحق ساخت و ولایت مون بلیار^(۲) را نیز جزء فرانسه نمود.

چندی بعد عمال و جواسیس فرانسه در ولایات شاه ساردنی تحریکاتی کردند

(۱) - Mulhouse

(۲) - Montbéliard

که منجر بشورش شد، دولت فرانسه بیهانه استقرار امنیت لشکر بتورن فرستاد (ژوئیه)، شاه ساردنی مجبور باستعفا و رفتن بجزیره ساردنی شد و ولایت ییمون جزیره متصرفات فرانسه گردید (دسامبر ۱۷۹۸).

ترتیب تشکیل اتحادیه دول اروپائی از اینقرار بود: ایجاد جمهوری روم موجب اضطراب پادشاه ناپل شده و او را بامپراطور اطریش ملتجی ساخت، این دو پادشاه از تسار روس پُلِ اوّل پسر و جانشین کاترین دوّم مدد خواستند، تسار هم که بغض انقلاب فرانسه را در دل داشت مضایقه نکرد، و قتیکه مصر بتصرف فرانسه درآمد عثمانی نیز بادل اروپا همدست شد و دولت انگلیس هم دلال و رابط این معاهدات مختلفه محسوب میگردد.

از دست رفتن دول متحده سیصد و پنجاه هزار لشکر بمیدان آوردند منجمله

۸۰،۰۰۰ نفر روس که برای اوّلین دفعه قدم بمرصه اروپای

ایتالیا

غربی میگذاشتند، هیئت مدیره بیش از ۱۵۰،۰۰۰ سپاهی

نداشت و بایستی تمام خطوط سرحدی را حفظ کرده درسیات و محافظت جمهوری های منضمه بخود مثل هلاند و سویس و قسمت اعظم ایتالیا نیز بکوشد، نظرباین قلت عددی و وسعت سرحدات که موجب تفرقه سپاه میشد در آغاز کار فرانسویان بشکستهای بزرگ مبتلا شدند، در آلمان آرشیدوک شارل فرانسویان را در استوکاک مغلوب ساخته (۲۲ مارس ۱۷۹۹) خود بساحل رود رن رسید و در شرف ورود بخاک آلزاس بود، در ایتالیا جمهوری پارتیه نوپه ئن^(۱) که ولایت ناپل باشد از دست فرانسویان رفت، سپس جمهوری روم و دول مرکزی ایتالیا از فرانسه منتزع گردید، در شمال ایتالیا فرانسویان دوچار لشکر روس شدند که تحت فرماندهی سوووروف^(۲) معروف حمله آورده جمهوری سیزالین را بعد از شکست کسانو در ۲۸ آوریل ۱۷۹۹ از آنها گرفت و ولایت ییمون را بعد از شکست نوی بتصرف آورد در این جنگ سردار فرانسوی موسوم به ژوبر بقتل رسید (۱۵ اوت ۱۷۹۹).

در این تاریخ فقط ولایت ژن در دست فرانسه ماند، سووروف سردار روس در جنگهایی که در خاک عثمانی و لهستان کرد در آن عهد معروف شده بود.

خلاصه در وسط سال ۱۷۹۹ فرانسویان در ایتالیا و آلمان شکست فاحش خورده و سرحدات مملکت بحال سابق در آمد، فرانسویان در هلند نتوانستند از پیاده شدن قشون بحری انگلیس و روس مانعت کنند، در سویس ماسنا اردو گاه مستحکمی در کنار دریاچه لمانولینت ترتیب داده و در برابر سپاه اطریش و روس که در زوریخ مقر داشتند مقاومت میکرد، مخلص کلام اینکه مملکت فرانسه باز مورد تهدید و تسخیر واقع شده بود.

فتح زوریخ
فرانسه بدو سبب از خطر نجات یافت: یکی اختلاف کلمه دول متحد، دیگر لیاقت و مهارت ماسنا. سووروف سردار روس بنا بر دستور العمل پل اول تسار روسیه میخواست مجدداً اوضاع سیاسی ایتالیا را بحالی که پیش از فتوحات ناپلئون داشت برگردانده امرا و سلاطین مخلوع را در مقام خودشان مستقر سازد لکن اطریشها میخواستند مالکی را که فرانسه فتح کرده و از دست داده بود بمملکت خودشان ملحق سازند و قائل باستقلال امرا و سلاطین ایتالیا نبودند و چون میدانستند که باین مقصود نایل نخواهند شد و تازمائی که سووروف در خاک ایتالیا است انجام منظور محال است در صدد برآمدند که سووروف را از ایتالیا دور کنند پس مصلحت چنان دانستند که لشکری عظیم در سویس تشکیل دهند و بسر داری سووروف فرانسویان را از میان بردارند در اینوقت قسمتی از قشون روس و اطریش در سویس بود. لشکر ایتالیا هم بسر داری سووروف که با نجا میرفت سپاهی عظیم و گران تشکیل مییافت و آنقسمت از قشون اطریش که در سویس بودند بایستی بآلمان رفته سپاه آرشیدوک شارل را تقویت کنند.

در این حیص و ویس که قشون اطریش از سویس بآلمان رفته و سپاه سووروف هنوز از ایتالیا بسویس نرسیده بود فرصتی بدست فرانسویان افتاد زیرا که آن قسمت از روسها که بسر داری ژنرال کورساکوف در شهر زوریخ سویس باقی بودند

تنها و بی یاور بودند، ماسنا فرصت غنیمت شمرده بشهر زوریخ حمله برد و بعد از دو روز جنگ روسها را مغلوب ساخت (۲۵-۲۶ سپتامبر ۱۷۹۹). در اینوقت سووروف از ایتالیا در رسید و از طریق گردنه معروف سن کوتار بسوی راند، اما ژنرال لوکورب فرانسوی محض اینکه او را از پیشرفت بازدارد شبیخون ها میزد و کمین ها میگشود و موجبات معطلی سپاه سووروف را فراهم میساخت تا اینکه ماسنا از قلع و قمع روسهای زوریخ فارغ شده عنان بجانب سووروف معطوف ساخت و دو سه مصاف پیاپی داده سردار روس را نزدیک بود محصور سازد لکن او از بیم محصور شدن خود را بیکی از دزدان عظیم صعب العبور آلپ موسوم به کوه تودی کشید. با زحمات زیاد و کوشش حیرت آور از راههای پر گل و پریخ کوهستان خود را به کوادر رسانید (۸ اکتبر) ولی شش هزار نفر از سپاهیان او یا در گل ماندند یا در پرتگاه ها سرنگون شدند و تمام توپخانه و مهمات جنگی لشکر او بجای ماند، خلاصه سپاه او نصف شد و بقیة السیف چنان از کار افتاد که تا دیر زمانی نمیتوانست قدم بمیدان جنگ بگذارد.

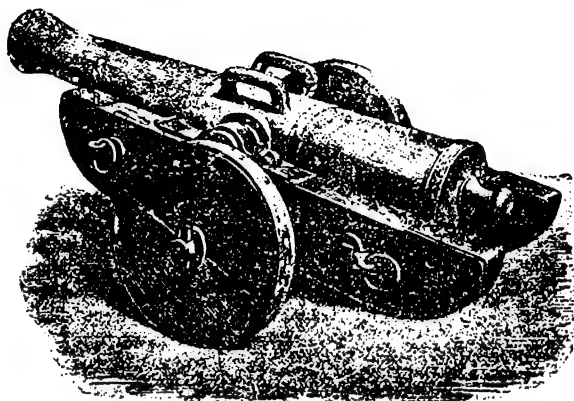
چند روز پیش تر از این واقعه برون سردار فرانسوی در هالاند به انگلیسها و روسها حمله برد و آنانرا مغلوب و مجبور بمتار که جنگ کرد و اجازه داد که بکشتی های خود نشسته بروند (۱۸ اکتبر ۱۷۹۹).

نتیجه این دو شکست آن شد که فرانسه از هجوم خارجیان مصون ماند و دول متحده اتحاد خود را بر هم زدند زیرا که پل اول تسار روسیه مسئولیت انهدام و اضمحلال لشکر روس را از چشم اطریش و انگلیس دیده و بقیة فئون خود را از اروپا خواست و اگر چه بنا فرانسه صلح نکرد لکن از جنگ کناره جست و در قاره اروپا برای فرانسه دشمنی بیخیز اطریش باقی نماند.

سه ماه بعد از فتح زوریخ که بناپارت کودتای معروف خود را انجام داد و زمام مهم را در دست گرفت شخصاً از پادشاه انگلیس و امپراطور اطریش تقاضای صلح کرد و پیدادش انگلستان چنین نوشت: « جنگی که هشت سال است اقطار	رفتار صلح جوینة بناپارت
--	-------------------------------

ربع مسکون را خراب میکند آیا باید الی الابد دوام بیابد؟ آیا هیچ در صلحی باقی نیست؟ چون است که دو ملت از متمدن ترین و منورترین ملل اروپا که بیش از حدی که برای حفظ امنیت و سیادت آنها لازم است دارای قوت و شوکت هستند التفات باین نکته نمیکند که صلح و سلام نخستین احتیاج بلکه نخستین افتخار است؟

وزراء انگلستان
در پاسخ نوشتند
که برای مصالحه
حاضر هستند
مشروط بر آنکه
لوی هیجدهم
برادر لوی شانزدهم
را بفرانسه دعوت
نموده و استقرار
بدهند امپراطور
اطریش مصالحه
را موکول به



توپ کوهستانی قشون فرانسه

در ۱۸۰۰

پیشقدم شدن دولت انگلیس کرد، بنابراین جزادامه جنگ چاره‌ای متصور نبود. جنگ ۱۸۰۰ دوسپاه اطریش یکی از سمت رود رن و دیگر از جانب ایتالیا فرانسه را تهدید میکردند، طایفه قشون دوم شهر نیس هم زن، مارانگو رسید، بنایارت سردار معروف مورو را با صد هزار نفر مردان جنگی بمقابله قشون اطریش که از سمت آلمان میآمد و خطرش بیشتر بود گسیل داشت و ماسنارا با بقیة السیف قشونی که در نوي سابقاً مغلوب شده بودند (۲۵،۰۰۰ نفر) بمقابله لشکر دوم اطریش روانه ایتالیا کرد، سردار این لشکر از جانب اطریش

مِلاس بود، ماسنا مأمور بود که قشون اطریش را در اطراف شهر ژن چندان معطل کند که بنایارت فرصت یافته لشکر دیگر فراهم بیاورد و از پشت سر اطریشیها را مورد حمله قرار دهد، ماسنا پهلوانانه انجام مأموریت داد، خود و لشکریانش در شهر ژن محصور شدند، در صورتیکه بیش از سی روز آذوقه نداشتند، ناچار بخوردن اسب و سگ و موش و کرم خاکی و ملغ و غیره پرداختند. در ماه دوم محاصره محصورین غذائی جز آش علف صحرائی نداشتند، نشان هم عبارت بود از مخلوطی از بادام و شاهدانه و نشاسته و سیوس آرد و بونجه صحرائی و کاکائو، در شب آخر ۵۲۳ نفر از گرسنگی هلاکت یافتند ناچار فرانسویان شهر ژن را تسلیم کردند. اما مقصود بعمل آمد یعنی معطلی اطریشیها بجائی رسید که بنایارت مقارن وقتیکه شهر ژن بدست سپاه اطریش افتاد وارد ایتالیا گردید، بنایارت چهل هزار لشکر داشت که با صعوبت فوق الطاقه آنرا از گردنه های صعب العبور آلپ در ظرف پنج روز عبور داده و توپخانه را بدست و دوش از کربوه های سهمنك مثل کتل گران سن برنار گذرانیده بود (۱۵ - ۲۰ مه ۱۸۰۰).

بنایارت بجانب شرق متوجه شده تا میلان پیشرفت و در ساحل چپ شط پو همان اسلوب جنگی را که سابقاً در ساحل راست رود مزبور معمول داشته بود بکار برد یعنی با حرکت تجاوزی از محاذات قشون اطریش تجاوز کرد و خط معاودت و فرار خصم را منقطع ساخت، سپس از سمت مملکت اطریش از پشت سر بقشون مِلاس رونهاده در ظاهر اسکندریه بدشمن رسید، ابتدا یکی از سرداران بنایارت موسوم به لان درمونت بآغوشی نمایان کرد، سپس خود بنایارت در مارانگو بمصاف قطعی شروع نمود (۱۴ ژوئن ۱۸۰۰).

بنایارت محض اینکه مِلاس سردار اطریش لگربزد نصف قشون خود را باطراف و اکناف فرستاد و با بیست هزار قشون دیگر در مقابل چهل هزار اطریشی صف قتال آراست، نظر باین قلمت عددی بعد از شش ساعت جنگ که قدم بقدم میدان جنگ را گرفته و پس میداد عاقبت مغلوب و مجبور بعقب نشینی شد، اطریشیها

خود را کاملاً فاتح میپنداشتند که ناگاه یکقسمت عظیمی از لشکر بناپارت بسرداری ژنرال دِسکس که بناپارت او را دعوت کرده بود بمیدان جنگ وارد شد، جنگ از نو شروع شد، ژنرال دِسکس در نخستین شلیک بخاک هلاک افتاد، اما اطریشی‌ها از این لشکر جدید بو حشت افتاده استدعای متار که کردند و ولایت ییمون و لمباردی را از دست دادند، در این جنگ ۹،۰۰۰ اطریشی و ۷،۰۰۰ فرانسوی مقتول و مجروح شدند.

هوَهِن لِنْدِن فتح مارانگو چندان تأثیری در اوضاع نبخشید بلکه نبرد ژنرال مورو در آلمان کار را یکسره کرد و صلح را آماده ساخت.

مورو در نواحی بال از شطرن گذشته و اطریشی‌ها را چنان مغلوب ساخت که خود را بیاویر رسانیده از مونیخ هم گذشتند، روز ۳ دسامبر دشمن را مجبور ساخت که در میدان جنگ واقع در جنگل هوَهِن لِنْدِن^(۱) که مورو کاملاً از اوضاع طبیعی آن اطلاع داشت بجنگ بپردازد، اطریشیها با صفوف طولانی مجبور بودند از معبر تنگی که در جنگل دیده میشد بگذرند، سرداران فرانسوی مورو و نی^(۲) از جلو بدشمن حملات متعدّد کردند و ریش پانس^(۳) سردار فرانسوی از پهلوی لطمات سهمناک باطریشی‌ها وارد آورد، از ۷۰،۰۰۰ سپاهیان اطریش ۲۰،۰۰۰ تلف شد، هشتاد توپ و سیصد ارابه و کالسکه بدست فرانسویان افتاد، طریق وین برای لشکر فرانسه مفتوح شد، امپراطور تقاضای متار که کرد و این متار که که در ستیر^(۴) منعقد گردید (۲۵ دسامبر ۱۸۰۰) مقدّمه صلح محسوب شد.

صلح لونویل این مصالحه در لونویل در ۹ فوریه ۱۸۰۱ بامضای ژوزف بناپارت برادر نابلیئون و صدراعظم اطریش کوین زل^(۵) امضاء شد. مقررات این عهدنامه عین معاهده کامپوفورمیه بود، بموجب آن در ایتالیا مجدداً جمهوری سیزالپین تشکیل یافت که یکسال بعد بمبتل بجمهوری ایتالیا گردید (۲۵ ژانویه ۱۸۰۲). اطریش بموجب این قرارداد تغییرات سیاسی را که

(۱) - Hohenlinden. (۲) - Moreau, Ney. (۳) - Richepanse. (۴) - Steyer. (۵) - Cobenzel.

فرانسه در هلاند و سویس داده بود و جمهوری های باتا و هلو تیک را بر سمیت شناخت
 بموجب قرارداد های خاص پاپ پی هفتم املاک و قلمرو پاپ های ایتالیا را
 متصرف گردید و فرانسویان اجازه یافتند که قلاع مملکت ناپل را اشغال نمایند.
 خلاصه نتیجه این جنگ ها آن شد که فرانسه مقدار جدیدی بر اراضی و متصرفات
 خود افزود زیرا که بعد از عهدنامه لونویل تمام خاک ایتالیا باستثناء ولایت ونیزی
 در تحت سلطه فرانسه قرار گرفت.

انگلستان باز انگلیس باقی بود و عاقبت اونیس مجبور بمصالحه شد، نه از
 این جهت که شکستی یافته بود بلکه چون میدید نمیتواند
 و صلح بفرانسه کاری بکند ناچار از در صلح در آمد. در مدت هفت
 سال اشتغال دول اروپا بجنبه انگلیس تمام مستعمرات فرانسه و قسمتی از مستعمرات
 اسپانیا و هلاند را گرفته و جزیره مالت را اشغال نموده فرانسویان را از مصر
 رانده بود، لکن در مقابل قرض او به دوازده میلیارد رسید و مصارف این جنگ ها
 و تصرفات برای آن دولت هفت میلیارد و نیم تمام شد، ملت که در زیر فشار قروض
 و در خطر اقتصادی بود از نقاط مختلفه شورش میکرد، بعلاوه انگلستان هیچ
 امیدی به مساعدت دول اروپائی نداشت چه هر دولتی از طرف خود مستقیماً
 تقاضای صلح با فرانسه میکرد، در دسامبر ۱۸۰۰ تسار پل اول که اعمال نظامی
 بنایارت قسول اول فرانسه را بدین حیرت و تحسین مینگریست در صدد بر آمد
 که اتحادیه دول بیطرف تشکیل بدهد و این اقدام مستقیماً بر ضد منافع انگلیسها
 بود، بنایارت قشونی در ساحل دریای مانش جمع آورده و در بولونی سفاین بسیار
 برای حمل قشون تهیه دید، نلسون امیر البحر انگلیس دوبار باین سفاین حمله کرد و
 نتوانست کاری از پیش ببرد، خلاصه تمام این مقدمات که ذکر شد انگلیس را صلح
 مایل ساخت و بیت صدر اعظم انگلیس که طرفدار قلع و قمع فرانسه بود بعد از
 ۱۷ سال صدارت چون دید که خیالش انجام نمیکرد و ملت و شاه از او بیزار شده اند
 استعفا داد و جانشین او آدینکمون مقدمات صلح را فراهم آورد.

صلح آمین در اول اکتبر ۱۸۰۱ مقدمات عهد نامه در لندن بامضا رسید، مردم انگلستان بی نهایت اظهار شوق و سرور کردند روزی که کلنل لوریستون آجودان مخصوص قنصل اول (بنایارت) ورقه امضاء شده را بلندن برد مردم کالسکه او را نگاهداشته اسبها را از آن گشوده و بدست و بازو کالسکه را پیش بردند، بعد از پنجاه مذاکرات و مناقشات صعب میان لرد کورن والیس و ژوزف بنایارت برادر ارشد ناپلئون عاقبت در شهر آمین روز ۲۵ مارس ۱۸۰۲ عهدنامه بامضاء رسید.

بموجب این قرارداد دولت انگلیس جمهوری فرانسه را برسمیت شناخته و تعهد میکرد که تمام مستعمرات فرانسه و متحدین او را پس بدهد مگر مستعمره کلپ در افریقا و جزیره ترنیت در بحر آتیل و وعده میداد که جزیره مالت و مملکت مصر را پس از سه ماه بکلی تخلیه کند و در مقابل فرانسویان نیز قلاع ولایت ناپل را بایستی خالی نمایند، در این قرارداد ابداً از ممالك مفتوحه فرانسه در ساحل رود رن و بلژیک و نغیاتی که در ایتالیا رخ داده و نفوذی که فرانسه در ایتالیا حاصل کرده بود ذکری نمیرفت.

اهل فرانسه هم همان شوق و شغف را که انگلیسها اظهار کرده بودند در موقع انعقاد این عهدنامه ابراز داشتند، اما عمر این صلح از یکسال تجاوز نکرد. در نتیجه این جنگها حدود فرانسه بمواقع طبیعی رسید که در تغییرات سرحدی ازمنه سالفه مطمح انظار سیاستیون آن مملکت بود و رویهمرفته سیزده ولایت بر قلمرو فرانسه افزوده شد و این اراضی از تجزیه و تصرف قطعات امپراطوری اطریش بدست آمد که مملکت بلژیک از آن مجزئی گردید و ولایت کلو از پادشاه پروس و ولایت پالائیناریان از انتخاب کنندة باویر منتزع گردید، سایر امراء جزء آلمان بکلی مضمحل شدند و ممالك آنها جزء فرانسه شد.

چون سلاطین کوچک و امرائی که ممالك خود را از دست داده بودند مطالبه جبران میکردند ناچار در داخله آلمان و ایتالیا تغییرات بسیار از حیث توزیع

اراضی و تغییر حدود املاک رخ داد.

تغییرات داخلی
آلمان و قطعنامه
بموجب قرارداد های بال و کامپوفورمبو مقرر بود که دولت
اطریش از اراضی خود بهریک از سلاطین جزء و امراء آلمان
که ممالک آنها بدست فرانسه افتاده است نصیبی بدهد تا جبران
خسارات آنها بشود، بعد از امضاء عهدنامه لوئیویل این مقررات
۱۸۰۳

مجلس دیت
بموقع اجرا درآمد، یکی از وسایل جبران خسارات امراء
مربور ضبط و توقیف املاک روحانیون بود که در هر گوشه آلمان اراضی وسیعه
در تصرف داشتند و باسم موقوفات کلیسا از آن استفاده میکردند.

چون در این باب مجلس ملی امراء آلمان نتوانست تصمیمی قطعی بگیرد و
مطامع امرا و شاهزادگان آلمانی را راضی کند ناچار بعد از مناقشات بسیار کار
را بقنصل اول وا گذاشت، قنصل اول هم از تسار روسیه تقاضا کرد که در این
حکمیت با او شرکت نماید و مورد قبول یافت، در حقیقت تالیران وزیر خارجه
فرانسه در پاریس تمام کار ها را انجام داد و سفیر روسیه معاون او محسوب شد،
مجلس دیت آلمان هم بموجب قطعنامه ۲۵ فوریه ۱۸۰۳ تصمیمات تالیران و سفیر
روس را طابق النعل بالنعل اجرا کرد.

از سه تن انتخاب کنندگان ساحل چپ شطرن فقط انتخاب کنندۀ مایانس
نصیبی از اراضی برد یعنی ولایت راتیسبون در کنار رود دانوب باو رسید، دو نفر
دیگر بکلی محروم شدند، پادشاه پروس که ولایت ترو را با ۱۲۵،۰۰۰ سکنه از
دست داده بود در عوض اراضی مهمه از وستفالی و مونستر بدست آورد دارای
۵۰۰،۰۰۰ نفوس، انتخاب کنندۀ باویر که پالاتینا را با ۷۰۰،۰۰۰ نفوس از دست
داده در عوض املاکی دارای ۹۰۰،۰۰۰ جمعیت بپنچک آورد، امیرباد و دوک
و ورتمبرک علاوه بر توسعه قلمرو خود امتیاز انتخاب کنندگی را هم کسب کردند،
خلاصه در نتیجه این تغییرات عدۀ کثیری از املاک کلیسا با امراء آلمان رسید و
۴۵ شهر از ۵۱ شهر آزاد آلمان از بین رفت، در سنۀ ۱۷۹۲ امپراطوری اطریش

مرکب بود از ۳۶۰ مملکت و ولایت ولی در ۱۸۰۳ عتبه آنها به ۸۲ ولایت و مملکت رسید، بقسمیکه فتوحات فرانسه موجبات تمرکز مملکت آلمان را فراهم آورده مقدمات توحید ایالات پراکنده و منشئت را آماده ساخت،

تغییرات مسئله جبران خسارات در ایتالیا هم پیش بینی شده بود، چون اطریش بلژیک را از دست داد و دوکشین میلان را هم بفرانسه در ایتالیا تفویض کرد در مقابل و نیز باو تعلق گرفت و عهدنامه لونویل تسلط اطریش را بر ویز تثبیت کرده لطمه مستقیمی بحقوق ملل وارد ساخت.

در نواحی مرکزی شط پو جمهوری سیزالین تشکیل یافت و اراضی ولایات مختلفه جزء آن شد بقرار ذیل: املاک دوک دوموین که اهالی آنجا در ابتدای امر با فرانسه کمک کرده امیر خودشانرا رانده بودند را املاک پاپ که بموجب عهدنامه تولتینو از وی گرفته شد و ایالات میلان و لمباردی که از اطریش مجزی گردید. جمهوری سیزالین قانون اساسی سال سوّم فرانسه را بحری داشت اما بعدها از قسول اوّل استدعا کرد که قانون اساسی جدیدی بآنها بدهد، بامر بنایارت در شهر لیون مجلسی تشکیل یافت که پس از مذاکرات بسیار قانونی نظیر قانون اساسی سال هشتم فرانسه نوشتند و ریاست جمهوری سیزالین را بنایلتون بنایارت دادند (۲۶ ژانویه ۱۸۰۲). او نیز اسم جمهوری مزبور را جمهوری ایتالیا نهاد؛ وطن پرستان مملکت ایتالیا این تسمیه را دلیل گرفته که در آینده نزدیکی ممالک ایتالیا اتحاد یافته و استقلال میپذیرد، در حقیقت چه در ایتالیا و چه در آلمان نتیجه انقلاب فرانسه این شد که بالطبع ولایات پراکنده صورت اتحاد گرفته و بعدها امپراطوری ناپلئون کاملاً در این توحید ولایات بذل مساعی نمود.

II

لشکرها و سردارها

از لحاظ تجهیزات لشکری در عهد انقلاب تغییرات عظیمه در فرانسه واقع شد، در دوره مجلس مؤسسان و مجلس مقنن سپاهیان داوطلب بودند لکن پس از تشکیل

کنوانسیون و انتشار اصل خدمت اجباری برای صیانت وطن خدمت نظام از وظایف عمومی گردید و در دوره هیئت مدیره کاملتر شد و از روی اصول منظمه افراد ملت بخدمت لشکری دعوت شدند.

تشکیلات نظام هم تغییر کرد و بلشکر (دیویزیون) و فوج (بریگاد) و نیم فوج (نیم بریگاد) تقسیم شد و همچنین طرز جنگ نیز تغییر یافت، حملات همگروه و اعزام پیش قراولان تیرانداز مرسوم شد.

در ۱۷۸۹ قشون پادشاه فرانسه در زمان صلح ۲۲۸،۰۰۰ نفر داوطلبان قشون بود و مجلس مؤسسان آنرا به ۱۵۰،۰۰۰ نفر تقلیل داد، در ایام مهاجرت قریب دوثلث از این لشکر از فرانسه خارج گردید، از ۹،۰۰۰ صاحبمنصب ۶،۰۰۰ تن ترك خدمت کردند و قریب ۳۰،۰۰۰ افراد نظامی پراکنده گشتند، برای جبران این نقیصه مجلس مؤسسان هنگام فرار شاه و مجلس مقنن در وقت اعلان جنگ فرمان دادند که دسته های داوطلب از ایالات دعوت کنند، مدت خدمت داوطلبان یکسال بود و صاحبمنصبان را از میان خود انتخاب میکردند، باین ترتیب دویت باتایون تشکیل شد که بجای لباس سفید نظام سابق لباس آبی در بر داشتند، چون در دوره اول داوطلبی مردمانی که کمر بخدمت بستند غالباً دارای سواد و اطلاع و از طبقات منوره بودند و حسن وطنخواهی در آنان غلبه داشت بزودی سربازان فعال و لایقی از کار در آمدند اما داوطلبان سال ۱۷۹۲ چنین نبودند.

چون در سنه ۱۷۹۳ دولت فرانسه مجبور شد که با اتحادیه خدمت دول اروپا بجنگد و در تمام سرحدات لشکر بگذارد دیگر نظامی عمومی ممکن نبود که بداوطلبان اطمینان کرده و سرنوشت وطن را در دست مردمان غیر مسئول بگذارد، در مارس ۱۷۹۳ کنوانسیون امر داد که ۳۰۰،۰۰۰ نفر از میان گارد ملی میان سن ۱۸ سال و ۲۵ سال استخدام کنند، سپس کنوانسیون در قانون اساسی این اصل را جای داد که تمام اهالی فرانسه

موظف بخدمت نظامی هستند، بعد در دهم اوت ۱۷۹۳ حکم تجهیزات عمومی و همگروه را صادر کرد.

حکم تجهیزات عمومی و خدمت نظامی بطریق ذیل از مجلس صادر شد: «از این تاریخ تا وقتی که دشمن از قلمرو جمهوری طرد شود تمام اهالی فرانسه موظف بخدمت نظامی هستند، جوانان بمیدان جنگ میروند، مردان متأهل بتهیهٔ اسلحه و حمل مهمات و آذوقه میپردازند، زنان بدوختن چادر و تدارك لباس و خدمت در مریضخانه‌ها مشغول میشوند، اطفال پارچه های مندرس را رشته رشته ساخته و برای بستن جراحات مجروحین جنگی مهیا میکنند، پیران خود را بمیدان جنگ کشیده و بتحریر جنگجویان و نشر بغض و کینه نسبت بسلاطین و تبلیغ وحدت جمهوری میپردازند.»

مطابق این حکم که نمونه‌ای از عهد پهلوانی بود ابتدا بایستی جوانان غیر متأهل از ۱۸ تا ۲۵ سالگی بخدمت آمده و با فواجی موافق با تقسیمات ایالات مربوطه منقسم گردند، بطوری که سابقاً گفتیم این حکم عمومی تجهیزات عدهٔ قشون را به ۸۰۰،۰۰۰ نفر رسانید (۱۷۹۶).

این ترتیب تجهیزات عمومی تا صلح کامپوفورمیه معمول بود آنگاه نظام وظیفه متروک شد. زمانیکه هیئت مدیره با اتحادیهٔ دوم دول اروپا سر و کار پیدا کرد قشون فرانسه بسیار کمتر از سابق بود، محض اینکه تجهیز قشون صورت مرتبی بیابد مجلس قدما و مجلس عوام نقشه‌ای را که در زمان مجلس مؤسسان یکی از صاحبمنصبان موسوم به دوبوا کرانه^(۱) ترتیب داده و پیشنهاد کرده بود بموقع اجرا گذاشته و قانون خدمت نظام وظیفه را که زوردان مواد آنرا نوشته بود تصویب کردند (۲۳ سپتامبر ۱۷۹۸). بر حسب این قانون مجدداً تمام فرانسویان از بیست الی بیست و پنج ساله موظف بخدمت سپاهی بودند و به پنج طبقه منقسم میگشتند، جوان ترین افراد ابتدا وارد کار میشدند، بقیه طبقات

(۱) - Dubois - Crance

در هنگام لزوم تحت سلاح می‌رفتند، دوره خدمت نظامیان ۵ سال بود، بموجب این قانون هر سال ۲۰۰،۰۰۰ نفر بخدمت دعوت میشد.

مزج و اختلاط قشون جمهوری فرانسه که مرگب از بقایای قشون سلطنتی و افواج داوطلب و نظامیان وظیفه بود اتحاد شکل و تناسبی نداشت، افواج قدیمه که نظامیان سالخورده داشتند اگرچه کار آزموده بودند ولی عده آنها بسیار نبود، افواج داوطلب و نظام وظیفه هم هر چند مردمان وطنپرست و پر حرارت داشت لکن تعلیمات نظامی را فاقد بودند، دوبروا کرانسه که وکیل مجلس کنوانسیون و در تنظیم قشون دفاع ملی از یاران عمده کارنو بشمار می‌آمد باندیشه افتاد که تقسیمات سابقه را بهم زده افواج و دستجات مختلفه را متحدالشکل کند، این کار را مزج گفته‌اند. يك باتایون از سربازان سالخورده قدیم موسوم به سفید پوشان را بادوباتایون نظامیان جدید موسوم به کبود جامه مخلوط کرده يك نیم بریکاد تشکیل دادند و لفظ رژیمان را از اصطلاحات قشونی خارج کردند، سپاه فرانسه مرگب شد از چندین نیم بریکاد هر يك دارای ۲۱۰۰ نفر که در سنه ۱۷۹۶ عده آنها به ۳،۰۰۰ نفر هم بالغ شد.

تشکیلات قشون دو نیم بریکاد يك بریکاد تشکیل میداد و از اتحاد دوبریکاد و تقسیمات آن يك دیویزیون فراهم میشد، بهر دیویزیون چند اسکادرون سوار و توپخانه ملحق میگردید، بعلاوه هر باتایون پیاده نظام هم توپخانه مختص بخود داشت که در حرکات و سکنات آن باوی همراه بود، باین ترتیب هر دیویزیون (لشکر) دارای اجزای مختلفه جنگ از پیاده و سوار و توپخانه بود و مثل لژیونهای عهد رومیان سپاه کاملی محسوب میشد، عده افراد هر دیویزیون تقریباً به ۱۲،۰۰۰ نفر میرسید، در قرون معاصر دیویزیون واحد نظامی محسوب گردید بعبارت آخری قوای جنگی دول مرگب از چند دیویزیون مشخص بود، این تشکیلات را بسرعت دول دیگر هم تقلید کرده و تا امروز در اروپا برقرار است.

تسلیم و تجهیز برای ۸۰۰،۰۰۰ نفر سپاهی آذوقه جنگی بسیار لازم بود، پس بر عده کارخانه‌ها و جی‌خانه‌ها افزوده علما را دعوت نمودند

که وسایل سرعتر و مؤثرتری برای ساختن اسلحه و آذوقه جنگی فراهم سازند، مثلاً نظامنامه مخصوص برای تهیه شوره از کف انبارهای زیر زمینی تهیه شد که باروت ارزاتر تمام شود، در یکسال ۲۰۰۰۰۰ توپ ریختند، جتّاخانه و قورخانه‌های یاریس تنها در هر روزی ۱۰۰۰۰ تفنگ بیرون دادند اما با وجود این مساعی جلیله با احتیاجات توانستند برآیند مثلاً در ۱۷۹۴ قشون ساحل رن یکربع بی اسلحه بود و یک ثلث از سربازان محروم بودند، برای تهیه وسایل حرکت و غیره دولت امر داد که ملت باید اسب و کالسکه و لباس و کفش بنظم بدهد، نمایندگان مأمور لشکر پیرنه امر دادند که تمام کفش‌هایی که حاضر است بقشون داده شود و بقرار ذیل حکم دادند: «آتهائی که جزیک جفت کفش ندارند موظفند که همان را تسلیم اداره نظام کرده و خود کفش چوبی بپوشند.» با وجود اینکه لباس بسیار جبراً از مردم گرفته شد قشون جمهوری جامه آراسته نداشت، اکثر نظامیان در تمام مدت خدمت بیش از یک دست لباس نگرفتند و بزحمت پارچه‌های فرسوده مندرس را در صورت ظاهر مرتب میکردند، یکی از نظامیان بمادر خود چنین نوشته است: «این یکسال است که همان یکدست لباس زیر انداز و بالا پوش من محسوب میشود.» و هم او نوشته است که من بادویش دامن یک شلوار برای خود درست کرده ام. در دوره هیئت مدیره بعضی از سپاهیان همان لباس دهقانی را در صفوف جنگ در بر داشتند و فشنگ را بعلت فقدان فشنگدان در جیب میریختند.

این سربازان عربان از حیث حسن خلق و پایداری و از خود نظامی گذشتگی و جوانمردی حیرت‌انگیز بودند، یکی از آنها بعد از جنگ دانی بی مینویسد: «بینی من از گلوله مجروح شده است، چون بینی من قدری خمیده بود البته اصابت گلوله خیدگی آنرا رفع کرد و عیب را مرتفع میسازد.» افراد قشون شمال در ۱۷۹۴ قسمتی از جیره خود را که عبارت از میوه و گوشت سرد باشد بوطن بخشیدند، بعضی پنج روز میگرفتند و پنج روز نمیگرفتند و بعضی در تمام مدتی که در خاک خارجه بودند از اخذ این مواد صرف نظر کردند که اسباب

زحمت و خسارت دولت نشوند، در بلژیک که بسبب لشکر کشی قحط و غلاء حکمفرما بود نظامیان غذای خود را بادهقانان در میان میگذاشتند و آنهارا شرکت میدادند، در ماه دسامبر ۱۷۹۴ قشون فرانسه در هلاند مسافت بسیار در برف و یخ طی میکردند، بی کفش و با لباس یاره ساق و پا را در کاه و علف یونجه پیچیده بنظم و ترتیب عجیبی میگذشتند و سر و دم میخواندند، اهالی هلاند از اینوضع در حیرت بودند.



حسن وطن پرستی و فداکاری قاسمات مرگ در آنها شعله ور بود، يك نظامی جوان از اهل ژورا موسوم بسر جوقه ژولیکلر بمادر خود مینویسد: «مادر عزیز، وقتیکه بیاد اندوه و غصه میافتم که تو برای من میخوری بیش از مصائب و صدماتیکه اینجا میبینم مرا متأثر میسازد و اشک از دیدگانم فرو میبارد ولی مادر عزیزم خوشوقت و مسرور باش یا مرا خواهی دید که با افتخارات بسیار باز گشته ام یا میشنوی که بسرت لایق نام فرانسوی بوده و در راه دفاع وطن خود جان سپرده است... زمانی که وطن ما را بیاری خود میخواند ما باید چنان بشتاب دعوت او را اجابت کنیم که گوئی به سور و مهمانی دعوت داریم، حیات و دارائی و قوای ما بما تعلق ندارد، هر چه هست از آن ملت و وطن است، ما در اینجا در معرض مرگ و هلاکتیم ولی من با فکری آرام و خیالی آسوده مرگ را انتظار میبرم.»

سربازان فرانسوی بدون اندک شکایتی بسخت ترین اوامر اطاعت میکردند، غارتگران را در نهایت سختی و بدون ترحم تنبیه و سیاست میکردند، توپچی موسوم به بریکار مینویسد: «دیشب ساعت هشت در مرکز بریکاد ما یکی از سواره نظام را تیر باران کردند بجرم ایشکه کلاه مندرس خود را با کلاه یکی از دهقانها عوض کرده است.» بجرم همین کارها دو نفر طبّال را که در عنفوان جوانی بودند و یکی از آنها بیش از ۱۶ سال نداشت اعدام نمودند،

نمونه تفنگ
در اواخر قرن
هیجدهم

سن ژوست در ولایت آلزاس هر سربازی را که بی اجازه اردو را ترك کرده و ساعتی چند خود را بشهر استراسبورگ رسانیده بود اعدام میکرد، هر صاحبمنصبی که در موقع جنگ نمیتوانست نظامیان خود را مرتب کند تیربارانش مینمودند، همه نظامیان از این سختگیریها خشنود بودند و آنرا کاملاً بجا میدانستند، یکی از سربازان مینویسد: «همه از این مجازاتها شادمانیم زیرا که بی غیرتی این و غارتگری آن موجب شکست لشکر و از دست رفتن ثمرات فتح و ظفري است که شجاعت سربازان حقیقی آنرا مهیا کرده است». یکی از سردارانی که این پهلوانان فداکار در میدان جنگ اداره میکرد مارشال مارمون بود که بعد از خاتمه جنگ نوشته است: «هیچ لشکری در عالم باین فرمانبرداری و باین حرارت و شوق نبوده، در هیچ دوره مردان جنگی دارای اینقدر اخلاق حمیده و صفات پسندیده نبوده اند».

در دوره هیئت مدیره تقوی و پاکدامنی مبدل بغارت و چپاول شد، مخصوصاً در قشون ایتالیا که چند ژنرال نامی سر مشق دزدی و تپاول شدند، سربازان وطن پرستی که سابقاً بنام وطن و آزادی خدمت میکردند مبدل شدند بجماعتی که شغل سربازی را وسیله معاش یا کسب شهرت یا جلب منافع قرارداد و هر سرداری که بیشتر مطامع آنها را راضی میکرد بدون هیچ عقیده ثابتی تن بخدمت او در میدادند. اسلوب جنگ

در طرز جنگ کرد، در زمان سابق پیاده نظام و سواره نظام در عهد

را بدو صف متوازی در برابر خصم میگماشتند، پیاده نظام

در جلو بمنزله دیواری از انسان بود که به صف متفاوت ایستاده

و افراد نظام بیکدیگر چسبیده بودند و در آغاز جنگ شلیک و تیرباران میکردند

و تمام قواعدی که در روز مشق بآنها یاد داده بودند عیناً در میدان بعمل میگذاشتند

مثل تغییر جبهه و تبدیل موقع و انواع حرکات قبض و بسط های پرییج و خم.

اینقسم اعمال نظامی جز برای سربازان کار آزموده مشق دیده میسر نبود، فقط

نظامیانی که از کثرت تمرین مثل آلات بی اراده شده و بنا بر اصول مطلوبه دولت

پروس بماشین های بیجان تبدیل یافته باشد میتواند چنین اعمالی را منظمآ در مقابل خصم بجای آورند، لکن در زمان انقلاب بحال نشد که سپاهیان جدید، را بقدر کافی تمرین و مشق بدهند، ضرورت ایجاد میکرد که گروه مردانی را که مطابق قانون خدمت عمومی حاضر برای جنگ شده اند بعد از چند روز یا چند ساعت مشق ابتدائی ناقص بمیدان جنگ بفرستند، اگر میخواستند همان فنون جنگی را که دشمن بکار میبندد تکرار کنند باید آمادۀ شکست فاحش میشدند. سرداران انقلاب ترتیب جنگ را تغییر دادند، بجای تفکیک پیاده از سوار مقرر داشتند که سوار و پیاده و توپخانه مخلوط شده و بمحض وصول فرمان صاحب منصب هر يك لازم بود مشغول کار شوند، باین طریق صاحب منصب قسمت کلیۀ قوای جنگی را در آن واحد تحت نظر داشت و بیک فرمان میتوانست هر قوه را در موقع خود بکار اندازد.

سرداران مزبور چون از زیادت شخصی و حس ابتکار و مزایای ملی فرانسویان اطلاع داشتند و میدانستند که سربازان فرانسوی محل جنگ را میشناسند و خود مستقلاً از عهده تشخیص موقع بر میآیند عده کثیری تیرانداز بعنوان طلایه پیش میفرستادند، این تیراندازان در صحرا پراکنده میشدند بقسمیکه شلیک همگروه صف دشمن ابدأ بآنها کاری نمیکرد و بالعکس تیر آنها درد یوار خصم بخوبی کارگر میشد، بعلاوه سرداران انقلاب از شور وطن پرستی که در فرانسویان ایجاد شده بود و از جمع کثیری که بموجب حکم خدمت عمومی هر روز بمیدان جنگ میرسید استفاده کرده هر جا که تلفاتی دست میداد فوراً مردان تازه نفس بجای آنها میفرستادند، بدون نظم و ترتیب علمی ابتدا تیراندازان را روانه میکردند، بعد جماعت کثیری را حکم یورش میدادند که گاهی چنان از حیث عدد بر خصم غالب میشدند که صفوف منظمه را در میان میگرفتند، سربازان سر را خم کرده سربزه را پیش رو گرفته با سرود ملی مارسیز بصف دشمن رونهاد و مثل تیری قلب سپاه را درهم میدردند، چون در آن زمان گلوله مسافت بعیده طی نمیکرد و پر کردن تفنگ کار

آسانی نبود این قبیل حرکات نظامی امکان پذیر شد، معمولاً گلوله بیش از ۲۵۰ متر در روز جنگ نمی‌رسید و برای پرکردن تفنگ یکدقیقه وقت لازم بود، بنا براین شخص مهاجم چون میدید که طرف تیر را خالی کرده است بی دغدغه حمله میکرد و در ظرف يك یا دو دقیقه خود را باو میرسانید. معذلك عدۀ مقتولین بسیار بود، از سال ۱۷۹۲ تا سنۀ ۱۸۰۰ که هشت سال میشد قشون فرانسه از ۲،۰۰۰،۰۰۰ افراد خود ۷۰۰،۰۰۰ نفر را از دست داد.

فنون جنگی همانطور که قشون جوان بی تجربه بود صاحب منصبان و سرداران هم بی تجربه و تازه کار بودند، بعضی از سرداران از صاحب منصبان قشون شاهی بودند مثل بناپارت و دیکس و گروهی صاحب منصب جزء بشمار میآمدند از قبیل هوش و ژوردان ویشکرو و ماسنا.

و برخی ابدأ سابقه نظامی نداشتند و عشق سربازی ناگهان در وجود آنان مشتعل گردید مثل مورو. تمام این صاحب منصبان بزودی درجات نظامی را طی کرده بمقامات عالیله نایل گشتند، هوش که در ۱۷۸۹ سر جوقه و در ۱۷۹۲ نایب بود در سال ۱۷۹۳ امیر لشکر و فرمانده شد، بنا براین سرداران مزبور بحال تحقیق در امور جنگی و پیروی از اصول قدیمه و رعایت احتیاط و تدابیر نظامی که بعد از لوی چهاردهم در هر مصافی ضروری بود نداشتند، اکثر آنها جوان بودند، جز ماسنا که چون سرداری قشون سویس رسید چهل سال داشت باقی سرداران هیچک سالشان به سی نمی‌رسید، هوش و قتیکه فرماندهی یافت بیست و پنج سال داشت، باشور و عشق جوانی قوای تازه بدنی و روحی را در جنگ بکار میبردند و غالباً بحمله مایل بودند، کمتر بمحاصره قلاع و تعطیل در مقابل حصار خصم اعتقاد داشتند، میگفتند چه سود از ائتلاف وقت و قوای جنگی برای کسب چند دیوار خراب و چند جب زمین! عشق آنها در حمله بدشمن بود، با گرو و بسیار وانبوه بیشمار خود را باردوی خصم رسانیده و بقلع و قمع قوای اومیر داختمند، و قتیکه هوش در ۱۷۹۳ سرداری قشون موزل نایل آمد و اطریشی ها را در پنج هفته ۲۸ بار مورد حمله قرار داد چنین نوشته است: «قلاعی

را که نمیتوانیم محافظت کنیم باید با خاک یکسان کرد، شجاعانه خود را بقلب لشکر خصم برسانیم و چون قوای متمرکز ما از لشکرهای پراکنده دشمنان قوی تر خواهند بود باید یکن یکن مغلوب کرده و بطرف لشکر دیگر یش برویم. این همان طریقه جنگی بود که بنایارت سه سال بعد در ایتالیا معمول داشت.

شخصیکه مبتکر این اسلوب جنگی بود کارنو نام داشت،
کارنو ابتدا از صاحبمنصبان قشون، سپس نماینده ولایت پادوکاله در مجلس مقنن و کنوانسیون و عضو کمیته نجات عمومی بود، مشارالیه با اتفاق دوبوا کرانسه بار دفاع ملی را بدوش گرفت، ارکان حربی از صاحبمنصبان دانشمند دوره قدیم که بقول یکی از مهاجرین «صاحب جانهای آهنین و مغزهای پرفکر» بودند تشکیل داد و نقشه جنگها را رسم نمود و همه جا اصل حمله را سرلوحه دستورهای نظامی قرار داد و سرداران نوشت: «افواج خود را گرد آورید و انبوه شوید و بروی دشمن بیفتید، همیشه حمله ور باشید، لاینقطع حمله ور باشید.» کارنو شخصاً در میدان وانیگنی سرمشق بصاحبمنصبان داد، چون جناح چپ لشکر ژوردان ضعیف و مغلوب شد کارنو فرمان داد که از دفاع آن صرف نظر کرده و تمام قوا را بسمت جناح چپ خصم ببرند زیرا که علائم فتح و ظفر از آن سمت نمایان بود، کارنو در این واقعه عبارت مشهور خود را گفته و سرداران را بفتح نایل ساخت آنجمله که امروز مثل شده این است: «سردار کمتر احتیاط کن!» در وقتی مسئله ارتجاع پیش آمد در ۱۷۹۵ یکی از وکلای سلطنت طلب در مجلس کنوانسیون تقاضا کرد که کارنو را هم توقیف کنند ظاهراً مجلس حاضر برای دادن هم شد لکن یکی از نمایندگان برخاسته مجلس را متذکر ساخت که برای حفظ احترام مجلس باید کارنو از توقیف معاف باشد زیرا که کارنو «موجد فتح و ظفر» است، تاریخ این قضاوت را تصدیق و تأیید کرده است.

فصل شانزدهم

حکومت قنسولی و امپراطوری قانون اساسی سال هشتم و تغییرات آن مشخصات حکومت امپراطوری - تشکیلات داخلی قرارداد لنکراد و متممات آن - منازعه با پاپ

بعد از کودتای ۱۹ برومر ناپلئون بنایارت در فرانسه فرمانروائی یافت و مدت چهارده سال و نیم از ۱۱ نوامبر ۱۷۹۹ تا ۶ آوریل ۱۸۱۴ گاهی قنصل موقتی، گاهی اولین قنصل و مدتی امپراطور نامیده شد.

دوره قنسولی ناپلئون چهار سال و نیم طول کشید از ۱۱ نوامبر ۱۷۹۹ تا ۱۸ مه ۱۸۰۴، در این دوره ناپلئون قانون اساسی چهارم مملکت فرانسه را مدون ساخت و آنرا قانون سال هشتم نام نهاد و تشکیلات اداری و قضائی و مالی را تغییر و تبدیل بخشید.

قانون اساسی سال هشتم که در ۱۸۰۲ و ۱۸۰۴ دوبار تغییراتی در آن دادند تا آخر دوره امپراطوری (۱۸۱۴) جریان داشت اما تشکیلات اداری و قضائی و مالی عهد ناپلئون امروز هم اصول آن برقرار و متداول است.

دیگر از خدمات ناپلئون بنایارت تدوین قانون مدنی است که در آن خلاصه و نتیجه تغییرات و اصلاحات عصر انقلاب فرانسه مدون و منظم گردیده است، ناپلئون برای جلوگیری از جنگهای مذهبی با پاپ قراردادی بست که تا ۱۹۰۵ بقوت خود باقی بود؛ بسبب تجدید امنیت و استقرار آسایش داخلی ناپلئون موجبات پیداری صنعت و رواج تجارت را فراهم آورد.

دوره امپراطوری ده سال طول کشید از ۱۸ مه ۱۸۰۴ تا ۶ آوریل ۱۸۱۴، در خارج فرانسه تمام این ده سال لاینقطع آتش جنگ مشتعل بود و لشکر فرانسه

قدم در اکثر پایتخت های دول اروپا نهاد و عاقبت منجر بهجوم دول بفرانسه و استعفاء ناپلئون شد، در داخل فرانسه ناپلئون تشکیلات دوره قنسولی را توسعه داده و بسبب حسن انبساط و استحکام مبانی مؤسسات خود در کمال قدرت و استبداد در فرانسه فرمانروائی کرد، در عهد امپراطوری تأسیس جدیدی در فرانسه نشد که قابل ذکر باشد مگر اونیورسیته که در سنه ۱۸۰۸ تأسیس یافت.

الغاء آزادی سیاسی و حق تفتیش و مداخله ملت در کار دولت و بازگشت استبداد دوره سلاطین موجب شد که طبقه توانگران متورالفکر از ناپلئون مشمزم و منزجر شدند، خوشنهایی که مورد سیاست خارجی نسبت به یاپ شد مشکلات مذهبی در داخله فرانسه تولید نمود که عاقبت روحانیون و متدینین بمذهب کاتولیک از طرفداری سلطنت امپراطوری اعراض کردند، کثرت تجهیزات قشونی و افراط در اخذ نفقات نظامی هم آخر الامر توده ملت (رعیّت کارگر) را از ناپلئون بیزار کرد، با اینکه این طبقه دیر زمانی نسبت بامپراطور وفادار ماندند بملت اینکه ناپلئون آزادی مدنی و مساوات رعایا را محفوظ داشته و تصرف رعایا را در اراضی که هنگام انقلابات بدست آورده بودند محترم میشناخت و رعایا این تصرف املاک را بالاترین نتیجه انقلاب دانسته و از ناپلئون بسبب حفظ آن اصول راضی بودند.

I

حکومت قنسولی

اوضاع فرانسه برای فهم تغییراتی که در زمان قنسولی ناپلئون رخ داده باید قبلاً مطلع شد که در آخر دوره هیئت مدبره فرانسه در چه حال بوده در ۱۷۹۹ است. اخبار و راپرتهائی که از طرف وزیر پلیس و سایر مأمورین تقدیم بنایارت شده است و روایات سیاحانی که در آن زمان (۱۷۹۹) فرانسه را سیاحت کرده اند حکایت از هرج و مرج اوضاع آن مملکت مینمایند.

رو بهم رفته نتیجه مطالعه در اخبار و راپرتهای مزبور این است که فرانسه حال مملکتی داشته که هجوم مصائب و لشکر کشیهای بسیار آنرا فرسوده ساخته

واهل آن ترك وطن گفته باشند، در جنوب اراضی که سابقاً با تلاق بوده و از تطاول جزر و مد دریا آنرا رهائی بخشیده بودند مجدداً غرق آب گردیده بود، در مغرب بندر رویشفور را ربك گرفت، در شمال سدی که آب دربارا از هجوم بولایت فلاندر منع میگردید بانهدام بود، همه جا راهها بعلت عدم تعمیر و سرپرستی و بخرابی داشت، در حوالی دهات و قصبات اهالی سنگ و مصالح طرق و پل ها را برای ساختمان ابنیه خود کنده بودند و در فواصل مختلفه سیل چنان شوارع را زیر و رو ساخته و پل ها را خراب کرده بود که از آبه ها و کالسه که در هر قدم دچار مخاطره میشدند.

دسته های بسیار از قطاع الطريق راهها را بسته بودند و عابرین راهزنی خاصه پست دولتی را میزدند، از آبه پستی که از نانت به آنژر میرفت یکروز در مسافت چهل کیلومتر ۵ مرتبه توقیف و مورد حمله شد، دزدان عابرین را برهنه کرده و دهقانان را باسارت برده و بمساکن مردم هجوم میآوردند و در نواحی مغربی دزدان محبوسین خود را شکنجه ها میگردند که مخزن وجوه و اموال خود را نشان بدهند، بطوریکه این اواخر در آلبانی و مقدونیّه معمول بود دزدان مبلغی از مسافرن سلامت رو می گرفتند و آنها را اجازه حرکت میدادند، در بعضی ایالات دولت فرانسه محض صیانت عابرین عده ای قراسوران همراه قوافل میکرد. خرابی صنایع و تجارت تقریباً صنعت و تجارت محو شده بود، در پاریس يك هشتم از مجموع عملجاتی که در ۱۷۸۹ در کارخانه ها مشغول بودند دیده نمیشدند، در لیون عده ابریشم بافان از ۸،۰۰۰ به ۱،۵۰۰ نفر تقلیل یافته بود، در ماریسی مبادلات تجارتنی در ظرف یکسال کمتر از مبادلاتی بود که قبل از انقلاب در مدت شش هفته میشد.

نفوذ دولت در هیچ جای مملکت محسوس نبود، مردم یا مالیات نمیدادند یا نیمه و نصفه ادا میکردند، در روز ۱۹ برومر در خزانه دولت ۱۳۷،۰۰۰ فرانك موجود بود و این مبلغ هرج و مرج و شورش

بقیه استقراض ۳۰۰،۰۰۰ فرانکی بود که دو روز قبل بزحمت بسیار اخذ کرده بودند، مستمری گیرها و طلبکاران دولت دوسال طلب داشتند، مریض‌ها از گرسنگی در مریضخانه‌ها می‌مردند، سربازان نه غذا داشتند و نه حقوق و نه لباس، هزار نفر هزار نفر فرار اختیار می‌کردند و آنها که در اردو میماندند در وطن خود مثل ممالک مغلوبه رفتار می‌نمودند، در ولایات بلژیک و سواحل رن با اهالی مثل دشمن و اسیر معامله می‌کردند، و مردم این نواحی آرزو داشتند که اطریشی‌ها آمده و آنها را خلاص کنند، از ۱۴۰۰ نفر نظامی که عازم میدان شد ۳۲ نفر بشهر ژن رسیدند و از ۱۵۰۰ تن که باردوی دیگر میرفت ۲۲ نفر خود را معرفی کردند، بقیه در عرض راه با وطن خود باز گشتند و از این ۲۲ نفر هم ۱۹ تن صاحب‌منصب بودند، ولایت و آنده و برتانی مجدداً بعنوان طرفداری از لوی هیچدم شوریده بودند. مردم اکثراً منزجر از سیاست و بی‌فید و لاابالی نسبت باوضاع افکار عامه

کشور حتی نسبت باخبار جنگ سرحدی بودند، وزیر پلیس این احوال را در راپرت خود چنین شرح میدهد: «وقتی که وقایع جنگ را برای مردم حکایت میکنیم کوئی تاریخ‌ملت دیگر را نقل مینمائیم، تغییرات اوضاع داخلی دیگر موجب هیجان دلهای مردم نمیشود. «بعد از دهسال انقلاب فرانسویان جز استراحت و امنیت چیزی نمیخواهند، این اوضاع و احوال که مردم داشتند کار سه نفر قنصل وقت را که متکفل انتظام امور بودند آسان کرد، سه نفر مزبور عبارت بودند از: بنایارت و سی‌س و روزردو کو و از این میان بنایارت که از نوابغ عالم جنگ بود هوش و دهاء خود را در سیاست و تشکیلات کشوری نیز ابراز داشت. عصر روز ۱۹ بروم قنصلها با کمک کمیسیون پارلمانی شروع تدوین

بوضع قانون جدید کرده و دقیقه‌ای وقت را از دست ندادند، قانون اساسی مذاکرات و شور این هیئت بیش از یک ماه طول کشید و فی الحقیقه تمام قانون مزبور از آثار شخص بنایارت بود، در آغاز کار گمان میرفت که سی‌س طرح قانونی حاضر و آماده‌ای دارد اما مشارالیه جز دوسو ده ناقص و مبهم چیزی بهیئت نتوانست بیاورد، بنابر قول بنایارت «مشارالیه در این پیشنهاد جز چند بن سابه و شبیح چیزی نگذاشته بود، شبیح از قوه مقننه، شبیح از قوه قضائیه و شبیح



نایلتون بنایارت در زمان قنسولی

از دولت . « بنایارت این تیرگی‌ها و اشباح را برطرف ساخت و همچنین کمیسیون پارلمانی هم که دو پیشنهاد تهیه کرده و بنظر بنایارت رسانید آنها را هم دور انداخت زیرا که کاملاً جلوی توسعه نفوذ شخصی او را میگرفت .

مجلس سنا
 مجلس سنای محافظه کار مجلس رابعی بود که بموجب قانون اساسی از هر سه مجلس مذکور در فوق مقامی رفیعتر داشت. اصولاً بایستی سنا اعضاء خود را که هشتاد نفر بودند خود انتخاب کنند، سنا دو وظیفه داشت: یکی انتخاب قسول ها و اعضاء مجلس تریبونا و مجلس مقنن و دیوان تمیز، دیگر حفظ قانون اساسی و بموجب این حق مجلس سنا بر طبق اعتراض قسول ها یا مجلس تریبونا میتواندست قانونی را بعنوان مخالفت با مشروطه رد نماید یا بنام موافقت با مشروطه بپذیرد.

فهرست اسامی
 سی یس ترتیب خاصی برای انتخاب عمال دولت فکر کرده بود و بنایارت آنرا بموقع اجرا گذاشت، ملت فرانسه یعنی مردانی که لااقل بیست و یکسال داشته و سالی در خاک فرانسه اقامت گزیده باشند يك عشر از میان خود انتخاب میکردند که موسوم میشد به منتخبین بلوك، این عده نیز از میان خود بهمان طریق يك عشر اختیار کرده و آنرا منتخبین ایالتی مینامیدند، آنان نیز يك عشر از خود را بنام منتخبین ملی انتخاب میکردند که عده آنها تقریباً ۵،۰۰۰ نفر بود.

برگزیدگان مزبور چه منتخبین بلوك و چه منتخبین ایالتی و چه منتخبین ملی و کلای ملت محسوب نمیشدند، هیچ قدرت و نفوذی نداشتند، فقط از فهرست اسامی منتخبین مزبور رئیس دولت عمالی که لازم داشت اختیار مینمود، قسول اول یا سنا در اختیار اشخاص منظوره در فهرست اسامی مختار بودند، مثلاً قسول و سنا از میان صورت اسامی منتخبین ملی بترتیب ذیل انتخابات میکردند، قسول وزرا و مشاورین دولتی را بر میگزید و سنا اعضاء مجلس تریبونا و اعضاء هیئت مقننه و قضات دیوان تمیز را تعیین میکرد.

صفات
 این قانون قسول اول را صاحب اختیاراتی کرد که بر مراتب بیش از اختیارات لوی شانزدهم در ۱۷۹۱ بود زیرا که علاوه بر قدرت مطلقه در مسائل اجرائیه قسول اول فی الحقیقه قوه مقننه را هم در دست داشت چه هیچ قانونی بی اجازه او جدید

تهیه نمیشد و بی امضا او باجرا نمیرسید، مجلس تریبونا و مجلس مقننه و حتی مجلس سنا هم اسماً وجود استقلال داشتند، در باطن بطوری که زن وزیر خارجه نوشته است: «قوای مذکور بازپچه‌های بی‌خطری هستند که اطفال نجیب و آرام با آن بازی میکنند و بناپارت فارغ البال همت خود را بکارهای مهم می‌گمارد.» حکومت ملی باین ترتیب کاملاً ملفی شد زیرا که ملت فقط یکمرتبه رأی خود را ظاهر ساخت و آن در مورد قبول یا ردّ قانون اساسی بود، پس از تصویب قانون مزبور دیگر حقیقی برای او منظور نکردند. قانون اساسی سال هشتم که اصطلاحات واسامی مختلفه از جمهوری قدیم‌زوم عاریت کرد در حقیقت امر جز نامی از جمهوری نداشت و اسامی قنسل و سناتور و تریبون و غیره مأخوذه از جمهوری روم ظاهراً بوی جمهوریت میداد و در باطن دولت فرانسه از هر سلطنت مستبدّه استبدادی‌تر بود. میان جمهوری فرانسه در ۱۸۰۰ و سلطنت مطلقه ۱۶۶۰ و زمان لوی چهاردهم فقط در ظاهر اختلافی بود، قوه قانونی قنسل اول کمتر از حقّ خداداد استبدادی لوی چهاردهم نبود.

تفاوتی که میان جمهوری و سلطنت بود وقتی کاملاً محو شد
تشکیلات اداری که قنسل اول بموجب قانون ۱۷ فوریه ۱۸۰۰ شروع به تجدید تشکیلات فرانسه کرد.

تقسیمات اراضی که مجلس مؤسسان در صدر انقلاب کرده بود باقی ماند و مملکت منقسم شد بایالات و ولایات لکن ترتیب آزادی آن بکلی مختلف شد، مجلس مؤسسان اداره هر قسمتی را بانجمن منتخب آن قسمت محوّل کرده بود اما قنسل از جانب خود یک نفر حاکم یا نجا فرستاد، تمثیت امور ایالت با والی ولایت با حاکم و بلوک با کدخدا بود، هر عاملی از اعمال فوق هیئتی با خود داشت که محل شور او محسوب می‌گشتند، والی هیئت عمومی، حاکم هیئت ولایتی و کدخدا هیئت بلدی داشتند. شغل این مجالس مشاور محدود بامور مالی بود، بایستی مالیات مستقیمی را که دولت وضع میکرد به تناسب توزیع کنند که معلوم شود هر ایالت یا ولایت

یا بلوکی چه باید بدهند، مشاوره این مجالس تحت نظروالی بود و بایستی نتیجه مشاوره را والی تصویب و امضاء کند.

علاوه بر این عمال و این مجالس شوری هیئت پرفکتور نیز در هر ایالتی تشکیل میشد، این هیئت در خصوص دعاوی افراد ملت بر دولت یا بالعکس رسیدگی و قضاوت میکرد.

صفات تشکیلات تمام این عمال از والی و حاکم و کدخدا و مشاورین هیئتهای عمومی و هیئتهای ولایتی و هیئتهای بلدیه و هیئتهای پرفکتور جدید اداری عموماً از طرف قنصل اول منسوب و بحکم او معزول میگشتند، اگر چه علی الظاهر آنها را از میان صورت اسامی منتخبین اختیار میکردند ولی رسماً نوکر دولت بودند و هیچیک مستقیماً نماینده ملت بشمار نمیآمدند. بناءً علیهذا کارها برگشت بوضع ماقبل انقلاب ۱۷۸۹، تمام عمال مطیع و منقاد و آلت کار قنصل اول بودند در واقع حکومت قنصلی قدرت مطلقه متمرکز دولت را که مقتنین ۱۷۸۹ در صدد الغاء آن برآمده بودند مجدداً مستقر گردانید.

این طرز حکومت که هیچ کاری بی میل دولت مرکزی انجام نمیبرد بعد از ناپلئون هم دولتهای مختلف فرانسه از آن پیروی کردند و فقط بعد از سال ۱۸۷۰ و جمهوری ثالث قدری تغییر در آن رخ داد ولی اصول آن هنوز هم در فرانسه مجری است.

تشکیلات قضائی هم تقریباً بموازات تشکیلات اداری پیش رفت، تشکیلات قضائی در اینجا هم انتخاب از جانب ملت ملغی شد مگر نسبت بقضات صلح، بقیه قضاة محاکم را یا قنصل اول یا سنا تعیین میکردند، برای حفظ استقلال قاضی در مقابل نفوذ دولت اصولاً مقرر شد که تعیین بادولت ولی عزل آنها از اختیار دولت خارج باشد لکن این اصل هم تا ۱۸۰۷ عملی نشد، ترتیب محاکم چنین بود: در هر بلوک يك محکمه صلحیه، در هر ولایت يك محکمه بدایت و در هر ایالت يك محکمه استیناف برقرار گردید، محکمه استیناف از اختراعات جدید آن زمان

محسوب میشود، بالاتر از سایر محاکم دیوان تمیز بود.

برای امور جنائی حکومت قنصلی همان ترتیب مجلس مؤسسان را معمول داشت، با هر صلیحه ای يك محكمه پلیس ساده و با هر محكمه بدایتی يك محكمه خلاف و در مراکز ایالات محكمه جنائی تشکیل شد، این تقسیمات هم هنوز باقی است. بناپارت قبل از تدوین قانون اساسی بفكر اصلاحات مالی بود زیرا كه میدانست دولتهای سابق بچه فقر مالی دچار بوده اند و اطلاع داشت كه علت اساسی قلت وجوه در خزانه مضاف كزاف جنگك بابی اعتباری اسكناس نیست بلكه وصول نشدن مالیات و حیف و میل شدن عواید دولتی است. چنانكه ذكر شد^(۱) اخذ مالیات از طرف مجلس مؤسسان بر عهده مدیران مالیات ولایتی و بلوكی واگذار بود و خیلی بستی و زشتی ادای تكلیف میکردند، بناپارت در این مورد هم مثل سایر موارد بجای هیئت مدیران منتخبه ملت مأمورین دولتی اعزام داشت، در ۲۱ نوامبر ۱۷۹۹ اداره مالیات مستقیم را بترتیب ذیل تشكيل داد. در بلوكات تحصیلداران مأموریت یافتند و در ولایات جزء سر تحصیلدار مخصوص گماشته شد كه هر ماه آنچه تحصیلداران جمع میکردند تمرکز میخشدند و در مركز ایالات تحصیلدار كل عواید سر تحصیلداران را جمع مینمود، هر يك از مأمورین مذکور بایستی قبل از استخدام وجه الضمانه ای معادل ابواب جمعی خود بخزانة دولت بسپارد.

علاوه بر محصلین مذکور در هر ایالتی پیشكار كل مالیات مستقیم و در هر ولایتی مفتش مالیاتی گماشته شدند كه كارشان ترتیب صورت جزء جمع و اسامی اشخاص و املاك مالیات بده بود.

با این حسن تنظیم دولت فرانسه از مالیاتهای مستقیم و خالصه ۶۶۰ میلیون در سال بدست آورد بدون اینکه تحمیلی جدید بر مؤدیان بشود، این وجه ۱۸۵ میلیون بیش از عوایدی بود كه در سنه ۱۷۸۸ دولت استبدادی فرانسه با آنهمه

(۱). - بصفحة ۴۰۰ رجوع شود

عوارض واصل و فرع خراج تحصیل میکرد و ملّت را بانواع مصائب مبتلا میساخت. در چهار ماه اوّل تشکیل حکومت قنصولی قانون اساسی و اجرای نظامنامه تشکیلات اداری و قضائی و مالی مهیا و مجری شد، قانون جدید بزودی فرانسه از حال ضعف خارج گردید زیرا که قانون مذکور تحت مراقبت مستقیم و مستمرّ بنایارت و بدست عمّال منتخب و کارآگاه اجرا شد. قنصول اوّل دولتی را بدون اعتنا به عقاید مسلکی و دینی آنها انتخاب کرد و جز لیاقت و کاردانی آنها ابدأ چیزی از سوابق سیاسی آنها التفات جایز نشمرد و ناپلئون خود گفته است که من در این اقدام « قصد فقط بکار انداختن قوا و استعدادات افراد بود و بس. »

دو کلامهم دیگر در دوره قنصولی ناپلئون اتفاق افتاد: یکی عقد قرارداد باپاپ که موسوم است به « کنکردا » دیگر تدوین مجموعه قوانین مدنی.

بنایارت چون بنایارت طالب امنیت داخلی بود نمیتوانست نسبت به بحران روحانی مملکت که نتیجه اجراء قانون مربوط بروحانیون و مسائل مذهبی بود بی اعتنا و بیطرف بماند، باوجود قتل عام و کشتاری که در صدر انقلاب و در زمان هیئت مدیره ۱۷۹۶ شد (۱) اکثر ملّت حامی و طرفدار روحانیون حقیقی و تابع مذهب کاتولیک رومی بودند، مقصود مؤمنین و متدینین فرانسه از روحانی حقیقی کشیشانی بود که تن بقانون انقلابی مربوط بروحانیون که سابقاً شرح آن گذشت (۲) در نداده بودند، پس بنایارت نخستین کارش این شد که احکام راجعه به تبعید روحانیون را ملغی ساخته و آزادی مذهبی را اعلام داشت.

از طرف دیگر بنایارت معتقد بود که دین یکی از مهمترین عوامل آرامش ملّت و امنیت مملکت است و میگفت « جامعه بی دین کشتی بی قطب نماست، جز دین هیچ چیز مملکت را صاحب تکیه گاهی محکم و یابدار نمیسازد. » روحانیون که بنام خدای متعال و عدل جاودانی او مردم را بحبّ خیرات و دفع شرور میخواندند در

(۱) - بصفحه ۴۰۲ رجوع شود (۲) - بصفحه ۴۶۱ « کودتای ۱۸ فروکتیدز » رجوع شود

نظر بناپارت بهترین حافظ صلح و سلام عمومی بودند، بناپارت میخواست همان استفاده‌ای را که از ژاندارم و محتسب میکند از کشیشان بکند و چون مساعی که راجع بتشکیل کلیسای ملی بکار بردند بجائی نرسید بناپارت درصدد برآمد که با پاپ صلح کند، پاپ پی‌هفتم که مردی صلح جوی بود سهولت برای عقد قراردادی حاضر شد، بعد از صلح لونویل در فوریه ۱۸۰۱ بلافاصله مذاکرات شروع شد و کاردینال کنسالوی^(۱) وزیر دربار پاپ پیاریس آمده بعد از مذاکرات و مباحثات بسیار عاقبت در ۱۵ ژوئیه ۱۸۰۱ قراردادی که موسوم است به کنکردا فیما بین آنها انعقاد یافت.

بموجب این قرارداد جمهوری فرانسه رسماً پذیرفت که «مذهب کنکردا کانولیک کیش اکثر اهل فرانسه است» و متعهد شد که با آزادی انتشار و تعمیم مذهب مزبور مساعدت کند، در مقابل پاپ هم تغییراتی را که فائدين انقلاب در حوزه‌های کشیشان داده بودند صحه گذاشت و محض اینکه نزاع برخیزد و صلح جاری شود پاپ توقیف اموال و املاک کشیشان و اوقاف کلیسا را که دولت انقلابی فرانسه مبادرت نموده بود پذیرفت، در عوض دولت فرانسه بموجب اخطار رسمی مجلس مؤسسان برعهده گرفت که وظیفه و مستمری متناسب بکشیشان داده و مؤسسات مذهبی را رواج ببخشد، اما در باب تعیین روحانیون مقرر شد که دولت فرانسه اشخاص معین را پیشنهاد کند و پاپ تصویب نماید زیرا که بدون تصویب پاپ مقام روحانیت کشیشان رسمیت نداشت، بعد از تعیین کشیش مزبور بایستی در حضور نماینده دولت سوگند یاد کند و مشغول کار شود، کشیشانی که باین ترتیب انتخاب میشدند حق نصب روحانیون جزء را در دهات و قصبات داشتند ولی بعد از کسب رضایت دولت باین ترتیب کشیش‌ها وظیفه‌خوار و دست‌نشانده دولت بودند و مثل سایر عمال دولت نوگر حساب میشدند. کنکردا بعد از تصویب مجلس مقنن و پاپ در آوریل ۱۸۰۲ اجرا شد و تا یکقرن (۱۹۰۵) مناسبات دولت فرانسه و کلیسا مطابق این قانون بود، اکثر

ملت فرانسه در آن عهد حسن استقبال شایانی از این قرارداد کردند، جز بعضی از قدامت انقلاب و گروهی از نظامیان کسی ناراضی نبود.

بنایارت رأساً موادی چند بنام مواد متممه بکنکرده افزوده،
مواد
بموجب این مواد که اکثر آنها از اصول مذهب کالیکان
متممه کنکرده (کلیسای خاص فرانسه) اخذ شده بود انتشار فرمانهای پاپ
انعقاد مجالس عمومی دینی در فرانسه ممنوع شد مگر پس از تحصیل رخصت از
دولت، همچنین طرز تنظیم کتب آداب دینی و تشکیلات داخلی صوامع و قسمتی
از دستور تدریس در کلیساها را نیز تغییر داده و تحت اختیار دولت قرار دادند و
در واقع حقوق بسیار از کلیسا سلب شد، پاپ باین مواد اعتراضات بیهوده کرد
و بنایارت در اجراء آنها ابرام نمود زیرا که برای پیشرفت مقاصد خود و بسط
قدرتش در حزب روحانی آنها را مفید میدانست، دولت های بعد که در فرانسه
تشکیل شد در اجراء آن مواد از ناپلئون تبعیت کردند.

مجلس جمع آوری و تنظیم قوانین متفرقه که در دوره انقلاب
مجموعه قوانین
وضع شده بود بنایارت مقرر داشت که آنها را در مجموعه خاصی
مدنی
فراهم آورند، تهیه این مجموعه را سابقاً مجلس مؤسسان
پیشنهاد کرده بود مجالس بعد هم در نظر داشتند لکن بجائی نرسید.

در ماه اوت ۱۸۰۰ بنایارت مجمعی مرکب از شش عضو بریاست تروئشه تشکیل
داد، اعضاء این مجمع از فرق و احزاب مختلفه بودند و کار عمده باتروئشه بود که سمت
ریاست دیوان عالی تمیز داشت، بعد از چهار ماه طرحی تهیه شد که ابتدا در محاکم
بآزمایش گذاشتند، سپس شورای دولتی در آن تجدید نظر کرد و اینکار دو سال
طول کشید.

قنصل اول باتفاق کامباسرس در تمام جلسات که بعضی از آنها بیست ساعت
تمام دوام مییافت حاضر بود و در تمام مسائل و مباحث دخالت میکرد و مکرر
قضاة را از هوش سرشار و شتم قضائی و وقوف خود بر مسائل حقوقی بحیرت میافکند،
فصول مختلفه قانون بترتیب بمجلس تریبونا و هیئت مقننه فرستاده میشد و بتصویب

میرسید، قانون مدنی که مأخوذ از قوانین روم و آداب و رسوم ملی و احکام سلاطین و قوانین انقلابی بود عاقبت در ۲۱ مارس ۱۸۰۴ کامل شد، ابتدا خارجیان این قانون را به 'کد ناپلئون موسوم کردند، این 'کد تا کنون در فرانسه مجری است و اکثر دول عالم آنرا تقلید بلکه استنساخ کرده و معمول داشته اند حتی در امریکا و آسیا .

مؤسسات دیگر آنچه ذکر شد قسمتی از کارهای دوره قنسولی بنایارت است، هیچ دولتی اینقدر فعالیت ظاهر نساخته است، در هیچ دوره از تاریخ فرانسه بیش از چهار سال دوره قنسولی مؤسسات پایدار و اختراعات اجتماعی مفیده نشده است، برای بدست آوردن مستخدمین با اطلاع بنایارت دستور تعلیمات متوسطه را تغییر داده و چندین لیسه بنا نهاد که در هر يك اعتبارات کافیه برای مصرف شاگردان بی بضاعت منظور بود (مه ۱۸۰۲). برای پاداش خدمات لشکری و کشوری لژیون دونور را ایجاد کرد (مه ۱۸۰۲) که مطابق مراتب نظامی و طبقات صاحبمنصبان بدرجائی معین گردید، صرافان معتبر بنا بر تشویق قنسول اول شرکت بزرگی کرده و بانک فرانسه را در مه ۱۸۰۰ تأسیس نمودند و اعتبار این بانک بجائی رسید که در اندك مدتی اوراق و قبوض آنرا مانند مسكوك زر میبردند و در تمام عالم مهتر از این بانک و بانک انگلستان مؤسسه ای وجود نداشت .

اینیه و مؤسسات جدیدی که هر يك در مقام خود حائز اهمیت بسیار است دایر گردید، بندر جنگی شربورگ، جداول و مجاری میاه مثل کانال سن کانتین و کانال نانت ساخته شد، طرق وسیعه در نواحی کوهستانی کشیده شد، صنایع را تشویق کردند و کار بجائی رسید که بعد از مصالحه آمین انگلستان از توسعه صنایع فرانسه ییمناك شده و کم کم در سال ۱۸۰۴ تجدید خصومت نمود .

تغییر هنگام کودتای بنایارت سلطنت طلبان گمان کردند که ممکن است بنایارت بنفع لوی هیجدهم کار کرده و مانند مونك^(۱) سردار حکومت قنسولی انگلیسی که بضرب شمشیر خود شارل دوم را بر تخت انگلستان

نشانید او نیز سلسلهٔ بوربون را باردیگر بسلطنت فرانسه برساند. کنت دوپروانس که همان لوی هیجدهم باشد آنوقت در محل (۱) پروس متواری بود دوبار مراسله بقنصل اوّل نوشته درخواست یاری کرد و ویرا وعده داد که اگر در تجدید سلطنت خاندان بوربون مساعدت نماید هر پاداشی بخواهد مضایقه نخواهد شد (فوریه ۱۸۰۰)، بنایارت جوابی مؤدبانه و مغرورانه بوی داد و تقاضای او را رد کرد. بنایارت نه فقط مایل باعادهٔ سلطنت بوربون نبود بلکه در اینوقت میخواست فرمانروائی خود را جادوانی ساخته و مؤسس سلسلهٔ جدیدی شود و در دومرحله بمقصود خود نایل شد نخست در ماه او ۱۸۰۲ خود را قنصل مادام العمر کرد، سپس در ماه مه ۱۸۰۴ خویشتن را امپراطور فرانسه خواند.

روزى که عهدنامهٔ آمین بمجلس تریونا تقدیم شد رئیس مجلس قنصل
مزبور بتحریر يك کلمبایسریس نطقی کرده و اظهار داشت که خوب
مادام الحیات است در اینموقع مجلس سنا از طرف ملت فرانسه قدردانی
کرده و پاداشی بقنصل اوّل بدهد، سنا مساعدتاً ده سال دیگر بر دورهٔ قنصلی بنایارت
افزود (۸ مه) اما این پاداش در چشم بنایارت بس حقیر آمد و از فرط غرور
مقصود اصلی خود را هم بکسی نگفته بود، مردم فرانسه هم که نشئهٔ امنیت بودند
میخواستند مردی که موجدان نظامات داخلی و محصل افتخارات خارجی است مادام العمر
زمانمدار امور باشد، چون دولت از این توجه عامه مطلع بود بعنوان اخذ رأی از
مردم عبارت ذیل را بمعرض رد و قبول ملت نهاده و منتشر ساخت: «آیا قنصل
اوّل را باید مادام الحیات بقنصلی اختیار کرد یا نه؟» بیش از ۳۶۰۰۰۰۰
رأی مساعد و کمتر از ۹۰۰۰ رأی مخالف در ۲ اوت ۱۸۰۲ اخذ شد، علاوه بر این
بقنصل اوّل حق دادند که جانشین خود را نیز انتخاب کند، بنایارت از این تاریخ
خود را ناپلئون بنایارت نامید.

تغییر در
قانون اساسی
فوراً قانون اساسی تغییر یافت و علاوه بر اختیارات سابقه حق
امضاء معاهدات بقنصل اوّل تفویض شد که بدون مراجعه
بمقامات دیگر فقط معاهده را بتصویب ایجمنی که خود انتخاب

کرده باشد برساند . فهرست منتخبین ملفی و بجای آن مجالس انتخاب دایر شد از اینقرار : در بلوکات مجلس انتخاب بدوی که تمام فراسویان از ۲۱ سالگی ببعده که مدت توقفشان در آن بلوک بیکسال رسیده باشد حق حضور در آن داشتند ، در ولایات مجلس ولایتی مرگب از ۱۲۰ تا ۲۰۰ عضو منتخب و در ایالات مجلس ایالتی مرگب از ۲۰۰ الی ۳۰۰ عضو تشکیل شد که از میان ۶۰۰ نفر از مؤدیان معتبر ایالت انتخاب میشدند ، انتخاب کنندگانی که عضو مجالس سابق الذکر بودند و عده آنها تقریباً بیکصد هزار نفر میرسید از طرف مجلس بلوکات مادام العمر انتخاب میشدند ، این صد هزار نفر حق انتخاب نمایندگان و اعضاء مجلس تریبون و مجلس مقنن و مجلس سنا را داشتند ولی بایستی سنا انتخاب آنها را بپذیرد و الا رسمیت نداشت ، همین صد هزار نفر در محل های مربوط بخود عمال دوائر ایالتی و اعضاء بلدیّه را تعیین میکردند یعنی برای هر شغلی که خالی میماند دو نفر را نامزد میکردند و بایستی دولت آن انتخاب را صحّه بگذارد .

چون اعضاء مجلس تریبون در بعض موارد و خاصّه در مورد تصویب فصول نخستین قانون مدنی و قرارداد با پاپ و ایجاد لژیون دو نور مخالفتی با قنصل اول کرده بودند امر صادر شد که عده اعضاء آن مجلس نصف شود و از یکصد عضو به ۵۰ تقلیل بیاید و جلسات و مذاکرات آن مخفی باشد .

بالعکس عده اعضاء مجلس سنا و دامنه قدرت آن افزوده شد ، از آن پس مجلس سنا نه فقط موظف بحفظ قانون اساسی بود بلکه حق تعبیر و تفسیر آنرا هم یافت و هر جا که قانون را محتاج بتفسیر میدید میتوانست اضافاتی در آن وارد کند . این افزایش قدرت سنا بنفع قنصل اول بود ، حق انتخاب يك ثلث از اعضاء مجلس سنا مستقیماً به بنایارت مفوض گردید بنابراین از ۱۲۰ عضو آن ۴۰ نفر فرمانبردار و مطیع او بودند و اکثریت را بجانب خود متمایل میساختند .

بنایپارت چون قنصل اول بموجب قانون مادام العمر در شغل خود

بایستی بماند سلطنت طلبان ناامید و خشمناک گشتند، هنگامی

و

که بنایپارت بتقاضای خانواده بوروبون جواب رد داد بعضی از

سلطنت طلبان شاه پرستان در صدد قتل «غاصب» برآمدند شبی که ناپلئون

از قصر نیولری به اوپرا میرفت در کوچه سن لیکز (۱) چلیکی پیراز باروت در آبه نهاده

و در معبر او آتش زدند (۲۴ دسامبر ۱۸۰۰). معذلك قنصل اول در صدد

برآمد که نجای قدیم را که دریایتخت ساکن بودند با خود یار سازد و قوانین و

احکام انقلابی را که بر ضد مهاجرین صادر شده بود نسخ و لغو کرد و بآنها اجازه

داد که بفراسه باز گردند و آن قسمت از املاک خود را که هنوز بفروش نرسیده

تصرف کنند مشروط بزاینکه بخدمت جمهوری سوگند یاد نمایند .

توطئه کادودال (۲) در ماه اوت ۱۸۰۳ جمعی از مهاجرین مقیم انگلستان که خدام

کنت دارتوا محسوب میشدند و پولینیایک ها هم از آن جله

بودند در صدد توطئه بزرگی برآمدند و دولت انگلیس مصارف آنرا بمعده گرفت .

یکی از رؤساء سابق شورشیان مغرب فرانسه که آنها را شوان میگفتند موسوم

به ژرژ کادودال مأمور شد که با حضور کنت دارتوا گروهی مردان مصمم و بیباک را

با خود برداشته و قنصل اول را در میان موکب خود هنگامی که بنا بر عادت از

پاریس به مال مزُن اسب میثازد بقتل برسانند ، در این هنگامه عظیم پیشگرو که از

گویان فرا کرده و در لندن اقامت داشت بوسیله قوای نظامی کودتا کرده و خانواده

بوروبون را بر سریر سلطنت بنشاند ، پیشگرو امیدوار بود که مورو (سردار فرانسوی)

نیز با او در این عمل مساعدت خواهد کرد زیرا که مورو بتحریک زن و مادر زن

خود از قنصل اول رنجیده و ناراضی بود ، مورو در نهان بایشگرو ملاقاتی کرد

و باو وعده داد که در سقوط ناپلئون او را یاری کند اما نمیخواست لوی هیجدهم

بسلطنت برسد بلکه خود مدعی سلطنت بود .

در ماه ژانویه ۱۸۰۴ توطئه کشف شد، مورو و پیشگرو و کادودال که چند ماهی در پاریس پنهان شده و منتظر فرصت بودند پی در پی دستگیر گشتند، کادودال اقرار کرد که علت تأخیر این بود که انتظار میکشید بنا بر مذهب یکی از شاهزادگان خانواده بوربون در محل حاضر شده ناظر کارهای او باشد.

از قضای بد در این موقع که کادودال بترتیب فوق اقرار کرد
 اعدام
 دوک دانگین^(۱) دوک دانگین پسر پرنس میهنه که در حوالی رود رن مقام داشت
 بطرز اسرار آمیزی مسافرت نموده بود، این خبر را پلیس
 بناپلئون داد، مشارالیه حدس زد که آن شاهزاده‌ای که کادودال حضور او را انتظار
 میکشید همین دوک دانگین باید باشد، پس باخشم تمام گفت: «مگر من سکم که
 در کوچه مرا بکشند! من تا از خود دفاع نکنم نمی‌میرم، باید این مردم را بر خود
 بلرزانم و بآنان پیاموزم که چگونه آرام بنشینند.»

با اینکه کامباسرس ولوبرون ناپلئون را منع کردند تا ایران وزیر امور خارجه
 او را واداشت که گروهی سواره نظام بولایت باد آلمان فرستاده و دوک دانگین را
 ربوده بفراشه آوردند (۱۵ مارس) و او را بمحکمه نظامی سپردند بتهمت ایشکه
 برضد فرانسه مسلح شده است، مشارالیه مقارن نصف شب محکوم بمرگ بوردو همان
 وقت در خندق قلعه ونسن در روشنائی چراغی نیرباران شد، این قتل و محاکمه
 سلطنت طلبان را مرعوب و دسایس آنها را متروک ساخت، کمی بعد کادودال سیاست
 شد، پیشگرو در زندان خود را خفه کرد و مورو بفرمان دولت تبعید شد.

توطئه کادودال تغییر حکومت قسولی را بسلطنت موروئی
 استقرار امپراطوری
 سریعتر ساخت، مجلس سنا بنا بر پیشنهاد فوشه که از ترورهای
 حزب سابق ژاکوبین بود از ناپلئون درخواست کرد که: «ای مرد بزرگ کاری را
 که شروع کرده‌ای انجام بده و اعمال خویش را چون افتخارات خویش جاودانی ساز.»
 یکی از اعضاء تربونا موسوم به کوره^(۲) درخواست فوق را تصریح کرد و پیشنهاد نمود

(۱) - duc d' Enghien

(۲) - Curée

که ناپلئون امپراطور فرانسه شده منصب امپراطوری در خانواده او موروثی گردد، تنها کسیکه مخالفت نمود کلرنو بود، مجلس سنا فرمان داد که از تاریخ ۱۸ مه ۱۸۰۴ زمام جمهوری فرانسه در دست امپراطور ناپلئون خواهد بود و مقام امپراطوری رسلاً بعد نسل باولاد ذکر خاندان او بر حسب ارشدیت انتقال خواهد یافت، چون ناپلئون اولاد نداشت مقرر گردید که برادرانش ژوزف ولوی جانشین وی گردند، این رأی مجلس سنا بآراء عمومی عرضه شد و ۳،۵۰۰،۰۰۰ نفر رأی موافق و کمتر از ۳،۰۰۰ تن رأی مخالف اظهار داشتند.

II

حکومت امپراطوری

قانون اساسی تبدیل قنصلگری بامپراطوری مستلزم تغییراتی در قانون اساسی سال هشتم بود و بموجب مواد مقرر از جانب مجلس سنا امپراطوری بعمل آمد، مقصود اصلی از مواد ملحقه این بود که اولاً شکوه و جلال ظاهری سلطنت های سلف را بدر بار امپراطور بدهند و ثانیاً قدرت وی را حتی المقدور بیفزایند، قانون اساسی با این تغییرات بنام قانون سال دوازدهم خوانده شد.

امپراطور مثل لوی شانزدهم سالی ۲۵ میلیون از دولت میگرفت و منسوبین خانواده امپراطوری بالقاب شاهزادگی و پرنسی ملقب شدند، جمع کثیری از صاحبان مناصب درباری که القاب آنها از مشاغل و القاب دربار سلاطین فرانسه مأخوذ بود در حضور ناپلئون پیدا شدند از قبیل مارشال های فرانسه و کلنل ژنرال های سواره نظام و صاحب منصبان ارشد موکب همایونی و غیره. مشاغل عالیّه که بموجب صوابدید نالیران ایجاد شد شش منصب از این قرار: منتخب کبیر، صدر اعظم امپراطوری، صدر اعظم دولت، خزانه دار کل، رئیس کل قوی، امیر البحر کبیر و بترتیب اشخاص ذیل دارای مقامات مذکوره گشتند: ژوزف بناپارت برادر بزرگ امپراطور، کامبیسرین قنصل دوم، اوژن دوبورهارنه پسری که امپراطریس ژوزفین از شوهر

سابق خود داشت ، لوبرون قنصل سَوَم ، لوی بناپارت برادر اصغر ناپلئون ، مورا شوهر خواهر امپراطور . این اشخاص فقط جزء جلال دربار بودند و اگر چه رسماً ریاست عالیّه مشاغل مهمّه مملکتی را داشتند مثل ریاست هیئت منتخبه و عدالتخانه و سیاست و مالیه و قشون و بحریّه لکن امپراطور آنها را از قدرت حقیقی در این شعب محروم ساخته و حتی منع کرده بود که این اشخاص شغل وزارت را هم بامقام افتخاری که دارند توأم و منضم کنند .

مارشال ها بیست تن بودند و سرتیب ها چهار تن که همه از سرداران بزرگ انقلاب بشمار میآمدند مانند : کلرمان ، ژوردان ، ماسنا ، اوژرو ، برون ، لان ، بی ، داوت و غیره .

اما صاحبمنصبان ارشد موکب همایون دارای مشاغل مخصوصه درباری بودند از قبیل ریاست تشریفات و ریاست قصور سلطنتی و ریاست اصطبل و غیره . دربار شاهی در عهد لوی شانزدهم هرگز باین وسعت و کمال نمیرسید ، بعضی از این صاحبان مناصب از بزرگان دربار قدیم بودند ، مثلاً کشیش اوتون یعنی تالیران علاوه بر وزارت خارجه ریاست پیشخدمتان امپراطور را هم داشت ، رئیس تشریفات کنت - دوسکور بود که سابقاً لوی شانزدهم او را بندربار کاترین دوّم ملکه روسیه سفارت داده بود .

مجلس تریبونا که در مورد قنصلی مادام الحیات ناپلئون اظهار مخالفت کرده و از عده اعضا آن کاسته شده بود در این موقع بسه شعبه منقسم گردید که مشترکاً حق اجلاس نداشتند ، رئیس آنها امپراطور معین مینمود ، همچنین رئیس سنا از طرف امپراطور معلوم میشد و غالباً یکی از شاهزادگان یا از حائزین مقامات عالیّه سابق الذکر باین مقام میرسیدند ، امپراطور میتواند هر قدر لازم باشد اعضا جدید وارد مجلس سنا کند ، لکن ناپلئون از این حق خود هیچوقت استفاده نکرد و همواره عده ای که از طرف او عضویت سنا مفتخر میشدند از اعضا اصلی سنا کمتر بودند ، مجلس سنا از حق اساسی و اصلی خود که تمیز صحت و سقم قوانین

موضوعه باشد محروم گردید، در این موارد بایستی رأی سنا بتصویب امپراطور برسد، بنابراین هم نهیۀ لوایح بنظر امپراطور بود و هم تصویب آنها و همانطور که قوه مجریه کاملاً در اختیار او بود قوه مقننه نیز بالتام بدست او افتاد.

سوگند علاوه بر این اختیارات امر قضاوت هم که بنام ملّت فرانسه میشد من بعد بنام امپراطور گردید و دیگر هیچ شبهه نماند امپراطور که استقرار امپراطوری ارتجاعی است بطرف سلطنت استبدادی سابق و انقلاب کبیر خوابی و خیالی پیش نبوده است، فقط چیزی که با سلطنت استبدادی اختلاف داشت سوگند امپراطور بود که بموجب قانون بایستی یاد کند، امپراطور در این سوگند نامه متمهّد میشد که: « تساوی حقوق و آزادی مدنی و سیاسی و عدم نقض بیع اموال دولتی را محترم شمرده و هیچ مالیاتی و عوارضی بر ملّت تحمیل نکند مگر بموجب قانون. » بقیدۀ ناپلئون اکثر ملّت فرانسه دو چیز را اهمّیت فوق العاده داده و نتیجه انقلاب کبیر میدانند و بس، یکی مساوات و دیگری احترام بمعالکیت، عبارت اخری افراد میخواستند خالصۀ دولت را پس از خرید و انتقال مالک باشند و هیچ قوای مالکیت را از آنها سلب نکنند. بنابر این امپراطور محض اینکۀ افکار عامه را مطمئن کند و خود را وارث بالاستحقاق انقلاب کبیر و مجری اصول موضوعۀ انقلابی جلوه دهد نسبت باین دو مطلب تأکید بسیار واجب شمرد، پس در روز ۱۵ ژوئیه ۱۸۰۴ یکماه بعد از جلوس برادر یکۀ امپراطوری در کلیسای آنوالید صلیب های لژیون دونور را در نخستین بار باشخاص معین اعطاء کرده و سوگند رسمی ذیل را در حضور مقتخرین بشان مزبور یاد کرد و متمهّد شد که « خود را برای دفاع قوانین موضوعۀ جمهوری و حفظ و احترام مالکیت اشخاص که بموجب قوانین مذکورۀ صورت گرفته فدا کند و هر اقدامی را که برای تجدید اصول ملوک الطوائفی بشود دفع کند و تمام قوای خود را در ابقای آزادی و مساوات بکار ببرد، لکن در حقیقت امپراطور یکدقیقه هم بفکر رعایت قسمت اخیر سوگند خود نیفتاد و قدمی در حفظ آزادی برنداشت.

نایلتون

در ازمنهٔ بعد از میلاد مسیح مردی بزرگتر از نایلتون قدم
بعرصهٔ وجود نهاده است و چون قیصر روم را با وی منظور
داریم میتوان گفت که تاریخ عالم مردی مقتدرتر و فوق العاده تر از نایلتون بیاد
ندارد. بنابراین قول تن^(۱) « هر چیز نایلتون از مقیاس عادی خارج بود، کوئی او را
در قالبی غیر قالبهای معمول ریخته اند » مادام دواشتال^(۲) که یکی از دشمنان اوست
در حق وی گوید: « با کلمانی که ما عادتاً بکار میبریم نمیتوان نایلتون را تعریف
و توصیف کرد » اوصاف این مرد از حیث تصوّر و تخیل خارج است، در جهان مردی
نمیشناسیم که بتوان در حق او اینقدر محسنات و اینقدر معایب ذکر نمود.

نایلتون هنگام جلوس بر تخت امپراطوری ۳۵ سال داشت؛ قدش کوتاه و قدردی
خیده بود و از يك متر و شصت و هشت سانتیمتر تجاوز نمیکرد، حرکاتی چالاک و
سریع داشت و غالب اوقات برپای ایستاده و در حرکت بود، هنگام جلوس بر سر
امپراطوری لاغری ایام جوانی تا حدی بر طرف شده بود لکن هنوز اثری از فربهی
اواخر عمرش بنظر نمیرسید، یکی از انگلیسها گوید « سیمانی بجاذبیت رخسار
نایلتون تا کنون ندیده ام. » زیبایی مردانه داشت، چانهٔ پیش آمده و آمرانه و دهانی
کامل عیار و پوستی برنگ عاج زرد رنگ و موئی خرمائی سیر و بی بیج و شکن و
قلیل داشت که در پیشانی او پیچی خورده و بشکل واوی نمایان میشد، چشمانش
آبی بود لکن از دور سیاه و براق مینمود، هنگامی که میخواست خود را مطبوع
طباع سازد چهرهٔ موقر و متین او ملایم شده و در لبانش تبسمی جذاب ظاهر میگشت،
گفتارش موجز و رنگین و پر از عبارات و اصطلاحات مؤثر و کمیاب بود و چون
بهیجان میآمد مانند سیلی خروشان و جوشان و شتابان از دهانش بیرون میریخت.
در وقت رسیدن بمقام امپراطوری قوای عقلی و اخلاقی او بعد کمال رسیده
بود، بسادگی بسیار میل داشت و همواره اوایل کار و زندگانی پست خود را بخاطر
میآورد که « در توپخانه سمت نیابت داشت و پیاده در کوچه ها میگشت. » نایلتون

(۱) - Taine

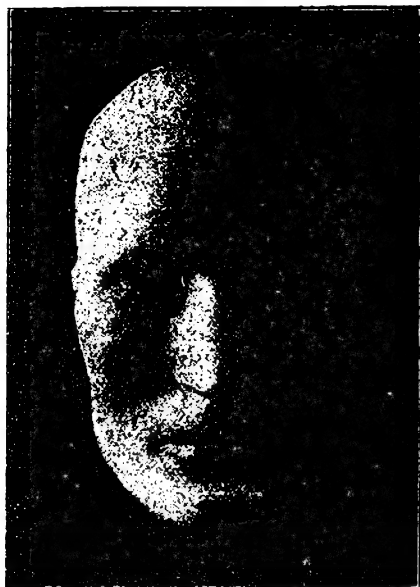
(۲) - Mme de Staël

طبعاً در زندگانی غیر رسمی خیر خواه و محسن و وفادار و نسبت به کوچکترین خدمات حقشناس و حقگزار بود، لکن عظمت ناپلئون که ویرا از نوع بشر بالاتر برده بود در قوت عقل و وسعت خیال و عشق و ترقی و شوکت و افتخار و اراده استبدادی و پشت کار و فعالیت بی نظیر او بود.

عقل نیرومند او که عالم پیر نظیر او را در صفا و سرعت ادراک ندیده است بی اندازه منتظم و مرتب بود، خود گفته است که « اندیشه کارهای مختلف در مخزن مغز من بترتیب هر يك در طبقه خاصی چیده شده است، هر وقت بخواهم کاری را قطع کنم در بجه آنرا در مغز خود بسته و در بجه دیگری را میگشایم، هیچوقت شغلی با شغل دیگر تداخل نمیکنند و کثرت افکار و اشغال مرا آزرده و خسته نمیسازد، و هم او گوید « من بهیچ کاری دست نمیزنم مگر آنکه قبلاً مدتی در اندیشه آن بسر برده و عواقب آنرا از مد نظر گذرانده باشم، خیال بافی و فلسفهمرئی دیگری را نمیتواند گرفت و تا کاری مکنی بتجارب نبود در عقل وی رسوخ نمیافت.

معدلك قوه خیال خودش در نیرومندی بیای عقل میرسید، دوره امپراطوری او صرف تحقیق خیالات و آمال مختلفه او شد و اتفاقاً روز گاهم مساعدت میکرد و دشمنانش مستقیماً بهانه کار بدست او میدادند، ناپلئون در مجالس متعدد خیالات و آرزوهای خود را چنین بیان میکرد که میخواهم: امپراطوری فرانسه را مادر جمیع ممالك عالم سازم، خویشتن را وارث شارلمانی و فرمانفرمای اروپا کنم، بفرمانی کشوری را یکی از سرداران خود ببخشم، پادشاهان را خدام دربار و پاپ را وزیر روحانی خویش کنم، پاریس را بلده منحصر و مخزن اسناد و نفایس و ذخایر سلاطین و مجمع شاهکارهای صنعتی و علمی و نوادر آثار قدیم و جدید و پایتخت پایتختها و ام البلاد نمایم، ملوک اروپا را امر میدهم که هر يك قصری عالی در پاریس ساخته و در روز تاجگذاری امپراطور فرانسه در آن قصور فرود آیند.

عشق قدرت و شهوت غلبه بر خصم نیز بیایه عقل و خیال سرشار او میرسید، ناپلئون اروپا را تنگنایی میشمرد که در آن مجال کارهای بزرگ نیست، تا سف میخورد



قالب سر و روی ناپلئون کبیر

در ۵ مه ۱۸۲۱

که دبر بدنیا آمده است
و در آن عهدی که اسکندر
پس از فتح آسیا خود را بملل
مفلوبه فرزند ژوپیتر ربّ -
الارباب معرّفی میکرد و
سر ناسر آسیا دعوی او را
می پذیرفت قدم بعرصه
وجود نگذاشته است ،
ناپلئون میخواست قدرت
سلطنت بالتّمام در دست او
باشد و کسی شرکت باوی
نکند و حتّی باندیشه این
اشتراک هم نیفتد ، این میل
باقدرت تا آخرین دقیقه
امپراطوری روی بافزایش
داشت ، در اوایل زمامداری

خاصّه هنگام قنسولی ناپلئون جمعی از مردان کاردان کافی را در اطراف خود جمع
کرده و از رأی آنان استفاده نموده آنها را بالتّقاد وادار میکرد ولی بعد از ۱۸۰۸
دیگر نصیحتی از کسی پذیرفت و حسّ ابتکار را پسند نکرد ، مثلاً بمارشال برتیه
نوشته است : « بفرمانهایی که من میدهم اکتفا کنید زیرا که فقط من میدانم چه
باید کرد ، این استبداد رأی منحصر بکار جنگی نبود بلکه در جمیع شئون جهانداری
شمول داشت ، همه کس در مقابل این استبداد رأی خاضع و سرافکنده شد ، حتّی
پادشاهان کردن بفرمان او دادند ، مورا پادشاه ناپل با تاّسف میگفت : « بلی ما پادشاهیم
اما پادشاه که نباید از کسی اطاعت کند ! » امپراطور رأی این پادشاهان را بچیزی

نمیشمرد، روزی بخواهر خود که شاهزاده خانم اعظم ایالت توسکان بود چنین نوشت: « شما هم رعیت هستید و باید مثل سایر آحاد و افراد فرانسویان مطیع اوامر و نواهی وزرا باشید، وزیر نظمیه هر وقت بخواهد با صدور یک حکم شما را بزندان روانه خواهد ساخت. » این رفتار ناپلئون ذوق ابتکار و حس اختراع را در دل‌های مردم خاموش ساخت و مزدمان کاردان لایق را از درگاه دور نمود و کار بجائی رسید که در اواخر سلطنتش ناپلئون نه تنها بر نصف اروپا فرمانروائی داشت بلکه به تنهایی جزئیات امور این ممالک وسیعه را اداره میکرد.

حکومت فکر ناپلئون همه چیز توجه داشت: سیاست، نظام، مالیه، اداره داخله، نقشه جنگ، تهیه مهمات قشونی، کفش امپراطور سربازان، ماهوت کلاه و لباس آنها، استحکام یا ایجاد قلاع، ساختمان جهازات، اعطاء جایزه برای اشخاصی که بهترین ماشین پنبه رسی را بسازند، طرز آبیاری و خشکاندن باتلاقها، کشتی رانی در رودخانه‌ها، مساعده دادن بگلخانه هائی که پشم رسی را بر پنبه رسی ترجیح میدهند، تقویت اراضی خالصه بوسیله رشوه بخاک، کشت وزرع چغندر و تهیه قند، تأسیس گلخانه برای ساختن صندلی راحت، تعیین ساعت افتتاح موزه، مراقبت در مضامین و مطالب مقالات، جراید که بوسیله آنها افکار عامه براه راست هدایت شود، دستور و ترتیب نمایش قطعات ثنای جدید در اوپرا، پرداخت حقوق ملازمان دربار، تأدیه مخارج صندوقخانه امپراطوری، دقت در صورت حساب خیاط و کفش دوز دربار، تمام این مسائل مختلفه جزئاً و کلاً از نظر ناپلئون میگذشت و در همه اظهار رأی میکرد و مراقب حسن ختام آنها بود.

ناپلئون این مشاغل عظیمه طاقت فرسا را که بواسطه میل بتفوق بر دیگران و تمشیت امور و انجام وظایف ریاست بر خود تحمیل کرده بود فقط بوسیله کثرت کار از عهده بر میآمد، پشت کار ناپلئون تا کنون نظیری در نوع بشر نیافته است مگر کلبه وزیر لوی چهاردهم. و قتیکه خود لوی چهاردهم را که از سلاطین فعال بشمار میآید با ناپلئون بسنجیم کارهای او بازیچه و تفریح بنظر میرسد، امپراطور خود

گوید که «طینت من از کار سرشته است، تا کنون من منتهای قوه کار خود را نیافته‌ام، روزی طبیب مخصوص با تو صیه کرد که قدری کمتر بخود زحمت بدهد ناپلئون پاسخ داد «گاو بسته شده است باید شیار کند.»

کمتر اتفاق می‌افتاد که روزی هیجده ساعت تقریباً بدون تعطیل و تنفس کار نکند، در همه جا بکار مشغول بود چه در سر میز چه در هشت دقیقه‌ای که صرف ناهار میکرد یا پانزده دقیقه‌ای که در سر میز شام می‌نشست چه در وقت شکار چه در تیاتر. شبها بر حسب اراده قویّه عجیبه که در او بود هر وقت میخواست می‌خواستید و هر وقت میخواست بر میخواست، سه چهار ساعتی را که بخواب اختصاص داده بود غالباً قطع کرده و بکار میپرداخت، چنان سرگرم کار خود میشد که عالم را فراموش میکرد و گاهی چندین روز علی‌التوالی مشغول بود و احساس خستگی نمیکرد و چون قدرت عجیبی در تنظیم امور و افکار خود داشت به تنهایی بهمه چیز میرسید و بقول اشخاصی که در خدمت او بسر برده اند ناپلئون در مدت سه سال باندازه سلاطینی که صد سال کار کرده اند زحمت کشید.

در هفته يك روز معین ناپلئون وزراء را جمع میکرد، هر يك امور مربوطه بخود را از لحاظ او میگذرانیدند، هیچيك از وزراء حق اخذ تصمیم نداشتند، تمام مكاتبات و مراسلات ده وزارتخانه را هر روز بنظر ناپلئون میرسانیدند و در واقع وزراء سمت ریاست دفتر داشتند، بایستی مقدمات را فراهم کرده و او امر ناپلئون را ابلاغ کنند. طرز صدور او امر ناپلئون چنین بود که منظمأ در اطاق خود راه رفته و با آهنگی موجز و مختصر بدون تجدید و تکرار مطالب را بمنشیان حضور املاء میکرد و گاهی چنان تند میگفت که منشیان از ثبت آن عاجز میماندند، احياناً ناپلئون چندین دستور را دفعه بنویسندگان مختلف املاء میکرد، چون نظری بمجموعه رسائل و مكاتیب ناپلئون که ۳۲ مجلد حاوی ۲۳۰،۰۰۰ مکتوب است بیندازیم از کثرت کار و فعالیت وی تاحدی مستحضر میشویم، معذک هنوز هم قریب ۵۰،۰۰۰ مراسله از وی در ضبط های دولتی موجود است که بطبع نرسیده است.

تشکیلات دقت در اخلاق ناپلئون ما را از طرز تشکیلات دولت او واقف میسازد، بواسطه قوت خیال و حسن تجمل دوستی که داشت دولت امپراطوری مقرر فرمود که دربار امپراطوری را بجلال و شکوهی فوق العاده مزین سازند و ترتیب دربار و طبقه نجبا سابق را تجدید کنند، ناپلئون معتقد بود که برای اداره کردن بشر خصوصاً فرانسویان باید چشم آنها را از زرق و برق خیره کرد.

هر چیزی که در مملکت مخالف رأی او بود ملفی شد، مجلس نریبونا منحل گردید و اداره پلیس توسعه فوق العاده یافت، زندان دولتی دایر گردید و آزادی مطبوعات از میان رفت و محض اینکه در آتیه هم افکار مردم موافق آمال او تربیت شود مقرر فرمود که دارالعلومی با پروگرام خاص تأسیس یابد.

دربار امپراطوری ناپلئون شخصاً بسیار ساده بود، خیاط مخصوص او شکایت میکرد که امپراطور خیلی عادت بدی دارد زیرا که امر میدهد شلوار شکلی او را وصله بزیم و تمام صندوقخانه و جامه خانه او ۲۰۰۰۰ فرانک ارزش ندارد، ناپلئون هیچوقت لباس سرهنک شاسوردوگارد را که عبارت بود از پارچه سبز رنگ بقره دار و سر آستین سرخ و شلوار سفید ترك نمیکرد، نظامیان میگفتند بد لباس ترین و مندرس جامه ترین افراد قشون خود امپراطور است.

اما صاحب منصبان حضور همه در لباسهای فاخر با نشان و علائم مخصوص و جامه های قلاب دوزی و زربفت صف میکشیدند، مثلاً مورا سالی ۱۰۰،۰۰۰ فرانک بمصرف لباس میرسایند، ناپلئون محض اینکه مثل سلاطین قدیم از قبیل شارلمانی و پین^(۱) از طرف رئیس مذهب تقدیس شود باصرار تمام پاپ پی هفتم را بیاریس آورد و در ۲ دسامبر ۱۸۰۴ در کلیسای نوترام از دست او تقدیس یافت، در این روز تظاهرات و تجمعاتی دیده شد که نظیر آنرا کسی بخاطر نداشت.

پاپ چهارماه توقف کرد و در این مدت ناپلئون ویرابا انواع احترامات واکرامات

مخصوص داشت و اهالی پاریس در پیشگاه مقدس او نهایت خضوع و خشوع دینی را بخرج دادند، در قصر توپلری که اقامتگاه عادی ناپلئون بود و ملکه ژوزفین نیز در اینجا توقف داشت رسوم و آداب دربار سلطنتی قدیم تجدید گردید، البسه رسمی دربار قدیم مثل قبا و شمشیر و کفش مخصوص و پیراهن دامن بلند اجباری بود، تصور نرود که امپراطور شخصاً کوچکترین اهمیتی باین تجملات میداد بلکه میگفت اینها از ضروریات فرمانروائی است، همانطور که در عهد سلاطین اندرون ملکه و خانه برادران شاه جدا بود و دستگاه مخصوص داشتند، در عهد او نیز ملکه صاحب دستگاه شد و دوشس دولارشفو کو ندیمه مخصوص او شد، همچنین مادر امپراطور و شاهزادگان و شاهزاده خانمها یعنی برادران و خواهران ناپلئون نیز دستگاه مجلل داشتند، لکن نباید تصور کرد که از هر حیث اوضاع درباری قدیم تجدید شد، ظاهراً تجمل و لباس و رسوم دایر گردید اما باطناً دربار امپراطور ابداً اهمیت سیاسی نداشت و نه تنها حضرت و نه نسوان اندرون بقدر ذرّای در اوضاع سیاست مملکت اعمال نفوذ نتوانستند بکنند.

نخبای بعد از غلبه بر اطریش و روس و پروس ناپلئون در سنه ۱۸۰۷

مقرر داشت که طبقه نجباء امپراطوری تشکیل بیابد، این

دوره امپراطوری نجبا هر يك مشاغلی داشتند حائز اهمیت مخصوص، چنانکه

پطر کبیر در روسیه طبقاتی بنام «چین» تأسیس نمود^(۱) در فرانسه نیز این طبقه ممتاز

گشت، اشخاصی که بقلب کنت نایل شدند عبارت بودند از: وزراء، اعضاء سنا،

مشاورین دولتی، آرشوئکها، چند تن از اعضاء انجمن علمی و بعض از سرداران

قشون. آنان که لقب بارون یافتند بقرار ذیلند: رئیس دیوان عالی تمیز و رؤساء

استیناف و مدیران هیئت های منتخبین و بعض از کلانتران و کدخدایان، اما

اعضاء لژیون دونور لقب شوالیه گرفتند، در بعض موارد مطابق شروط معینه مقرر

گردید که القاب کنت و بارون ارثاً از پدر به پسر انتقال بیابد.

(۱) - صفحه ۸۶ «مؤسّسات سیاسی و اداری و مذهبی» رجوع شود

بعد از چندی ناپلئون القاب عالیتر مثل دوک و پرنس ببعض اشخاص عطا کرد از قبیل اکثر مارشالهای قشون و چند نفر از صاحبان مقامات عالی کشور، القابی که به مارشالهای لشکر داده میشد بیاد کار درخشان ترین فتوحات آنان بود چقدر دوره جمهوری و چه در عهد امپراطوری. کلرمان دوک دووالی، اوزو دوک دوکاستیکه، لیون، ماسنادوک دوربولی، سپس پرنس دسلینگ لقب گرفته و قس علی ذلك. از جمله بزرگان کشوری ناپلیرانوز پر امور خارجه ملقب به پرنس دو بنونت گردید، فوشه وزیر پلیس لقب دوک دو ترانت گرفت، ناپلئون بصاحبان این القاب موردنی عطایای مالی و تیولات عظیمه نیز بخشید مثلاً داوت سالی بیش از يك میلیون میگرفت، تا این اواخر دولت فرانسه بعضی از مستمریات و مواجبهای ناپلئون را بخانواده‌ها میپرداخت.

حکومت ناپلئون مجلس تریبونا را منحل نمود زیرا که میگفت «در این مجلس هنوز اثری از افکار مضطربی که سالها فرانسه را منقلب استبدادی ساخته بود موجود است». پنجاه نفر از اعضاء مجلس تریبونا داخل هیئت مقتنه گشتند، راجع به هیئت مقتنه هم ناپلئون در اواخر سال ۱۸۰۸ مقاله‌ای در روزنامه مونی توراتشار داده و صفت نمایندگی ملت را از آنها سلب و انکار نمود و عملاً آنها را منحل ساخت زیرا که جلسات آن چند هفته یکبار تشکیل میشد و بعضی سنوات ابداً مجلس مزبور تشکیل نیافت و دز غیاب هیئت مقتنه ناپلئون برخلاف قانون اساسی مجلس سنا را که بیشتر مطیع بود مأمور گذاردن قوانین مربوطه بنظام وظیفه و بودجه مملکتی و غیره میگرد، ناپلئون در ۱۸۱۳ کلر را بجائی رسانید که خود بودجه را تنظیم کرده و برخلاف سوگندی که در ابتدای امر راجع بحفظ اساس مشروطه خورده بود شخصاً مالیاتهای جدید وضع کرد و فی الحقیقه مهمترین نتیجه انقلاب ۱۷۸۹ که عبارت باشد از حق ملت در تنظیم جمع و خرج مملکت منسوخ و محو گردید.

پلیس

همچنین آزادی اشخاص از میان رفت، گروهی عظیم از پلیس و مفتش مخفی تشکیل یافت و نظمیه بدرجه ای اهمیت پیدا کرد

و

که وزارت مخصوصی برای آن ایجاد کردند. تمام پاریس و ایالات

زندانهای دولتی در زیر نظر مفتشین و مأمورین نظمیه بود، مأمورین ولایات

و مفتشین مرکز مراقب و مواظب حرکات و سکنات مردم بودند و بادنی سوءظنی

بنام توطئه بر ضد امپراطوری مردم را دستگیر میکردند، در ۱۸۰۷ قریب ۶۰۰

نفر در زندانهای دولتی گرفتار بودند، بدون محاکمه منظم فقط بنام آرامش مملکت و

حساب الامر امپراطور مردم را بمحبس میبردند چنانکه در عهد سلاطین مظنونین را

بیمحاکمه بیاستیل روانه میکردند. در سال ۱۸۰۸ ناپلئون از اسپانیا بوزیر پلیس امر

داد که اطفال مهاجرین قدیم را که سَنّشان از ۱۶ الی ۱۸ سال باشد جبراً بمدرسه

نظامی سن سیر بفرستد زیرا که « اولیاء آنها قائل باصول جدید نبوده و اولاد خود را

در بطالت و بیکاری بسیار مضری نگاهداشته اند » اگر اولیا مزبور اعتراضی کردند

جواب آنها جز این نیست که : « اراده سنّیه ما چنین اقتضا کرده است . » این

کلام شاهانه گوئی از دهان لوی چهاردهم یا دیگری از سلاطین مستبده خارج

گردیده است .

همین اراده سنّیه آزادی مطبوعات را هم سلب کرد، چنانکه

مطبوعات

رؤسا انقلاب هم در دوره ترور و هیئت مدیره سلب کرده

بودند . در آغاز دوره قنصولی ناپلئون ضربتی بجراید وارد آمد، از ۷۳ روزنامه که

در پاریس منتشر میشد در روز کودتای برومر ۶۰ جریده توقیف گردید و از ۱۳

جریده که باقی ماند درسنة ۱۸۱۱ فقط چهار عدد اجازه انتشار داشتند از اینقرار :

روزنامه امپراطوری که سابقاً جریده دبانام داشت و دارای ۳۲،۰۰۰ مشترک بود،

دیگر کازت دو فرانس و مونی تور و روزنامه پاریس . اما سردیر و محرّر کل آنها

را امپراطور معین میکرد و هیچ مقاله ای بدون اجازه میز اداره نظمیه منتشر

نمیشد . در ماه ژویه ۱۸۰۸ روزنامه کازت دو فرانس مکتوبی را که از آلمان رسیده

و در آن نسبت بصمیمیت اتحاد فرانسه و روس تردیدی اظهار شده بود انتشار داد، امپراطور به فوشه وزیر نظمیه چنین نوشت: «مدیر رایکماه حبس کنید و دیگری را بجای او بگمارد، همچو بنظر میرسد که در اداره نظمیه کسیکه سواد خواندن داشته باشد نیست و الا اینطور سهل انگاری نمیشد» در غیر پاریس جز ۸۰ روزنامه معین هیچ جریده‌ای حق انتشار نداشت و هر شهر معتبری جز يك جریده نمیتوانست داشته باشد و مندرجات این يك روزنامه هم تحت تفتیش و نظارت حاکم بود و جز اعلانات و اخبار جاریه و خبر عروسی و عید و عزا چیزی را منتشر نمیساخت.

با مؤلفین و ناشرین کتب هم همین معاملات میشد، در این زمینه هم ناپلئون افعال سلاطین مستبد را تجدید و تکرار کرد و تمیز مخصوص برای اینکار تعیین نمود؛ در سنه ۱۸۱۰ تمیز مزبور از نشر ترجمه مزامیر داود ممانعت بعمل آورد و رفتار خود را چنین تعلیل کرد که: «نه اینکه فی حد ذاته مزامیر داود انتشارش مضرت است اما ممکن است بعض اشخاص در برخی از فصول آن اشارهای بیابند که آنرا به نزاع ناپلئون و پاپ تأویل و تعبیر کنند» عده طبع کنندگان هم تقلیل یافت، هیچکس بی جواز حق نداشت بشغل حروف چینی دست بزند و هیچکس بی رخصت مخصوص حق دایر کردن مطبعه نداشت، ناپلئون میگفت: «چاپخانه بمنزله قورخانه است و نباید آنرا در دسترس همه کس نهاد، فقط معتمدین دولت حق مداخله در کار چاپ دارند.»

ناپلئون	ناپلئون میخواست که در آینده دولت از افکار اکثر ملت فرانسه
و تعلیمات	اطمینان کامل داشته باشد، برای رسیدن باین منظور بایستی
عمومی	افکار مردم را بطرز خاصی تربیت کرد، این فکر جدید را
	ناپلئون از عقاید انقلابیون اخیر کسب نمود، در عهد سلاطین
	دولت هیچ مداخله‌ای در تعلیم و تربیت رعایا نداشت، مدارس ابتدائی و متوسطه
	دولتی موجود نبود، بعض مدارس که روحانیون اداره میکردند تعلیمات عمومی را
	انجام میدادند، قاندين انقلاب شروع نمودند بتأسیس معارف دولتی و ناپلئون اعمال

آنها را تعقیب کرده و اهمیت بسیار بآن داد و میگفت امر تعالیم عمومی یکی از صخره‌های صمائی است که باید اساس جامعه جدید را بر آن استوار ساخت، در عهد قنصلی خود مدارس متوسطه و در دوره امپراطوری مدرسه عالی (اونیورسیتیه) را تشکیل داد.

دارالعلوم (اونیورسیتیه) دارالعلوم امپراطوری در ۱۷ مارس ۱۸۰۸ تأسیس یافت و حکمی به مضمون ذیل صادر شد «مقصود از این مؤسسه آن است که اتحاد طرز تعلیم را تأمین کرده و اشخاصی تربیت نماید که بدین و شاه و وطن و خانواده خود علاقه‌مند باشند» اعلیحضرت امپراطور منظورشان از این مؤسسه آنست که «در مقابل اصول مضربه که غرض هیئت جامعه محسوب میشود از هر جهت سدی آهنبین باشد» دارالعلوم باید «وفاداری و اطاعت نسبت بامپراطور و سلطنت امپراطوری را که ضامن افتخار و سعادت ملت است تعلیم نماید».

رئیس کل معارف که از جمله صاحبان مقامات عالیه شدوا کنون وزیر معارف نامیده میشود اداره امور اونیورسیتیه را متکفل بود، اونیورسیتیه به سه قسمت منقسم میشد: ابتدائی، متوسطه و عالی و از حیث اداره به چندین شعبه یا آکادمی انقسام مییافت، این دو نوع تقسیمات که ذکر گردید هنوز هم در فرانسه برقرار است.

تعلیمات ابتدائی را دولت مورد توجه قرار نداد، از طرف امپراطور بهمه برادران روحانی و اگذار شد و جمع مستمری سالیانه که دولت باین روحانیون میپرداخت از ۴،۲۵۰ فرانک تجاوز نمیکرد، تمام بودجه تعلیمات ابتدائی به این مبلغ منحصر بود.

فقط تعلیمات متوسطه را اهمیت شایانی دادند زیرا که اعضاء ادارات و صاحبمنصبان قشونی که امپراطور برای اجرای مقاصد خود لازم داشت از این مدارس متوسطه بایستی خارج شوند، موادی را که موجب بیداری حس انتقاد و نکته‌گیری میدانستند مثل حکمت و تاریخ از پروگرام مدارس حذف کردند،

در مقابل بنا بر روایت یکی از اهل زمان دولت مقرر داشت که موضوع انشاء ادبی کلاسها را مربوط بخدمتگزاری و وفاداری نسبت بامپراطور و شرح فتوحات و بیان صفات حسنه او نمودند، شاگردها در ابتدا عموماً شبانه روزی بودند و بامعلمین خود مشقهای نظامی میکردند و تمام حرکات شاگردان و معلمین در مدارس با صدای طبل و شیپور انجام میگرفت و مدرسه شبیه سربازخانه بود.

تعلیمات عالیّه را در فاکولته‌ها اجرا میکردند از قبیل فاکولته علوم دینیّه، فاکولته حقوق و فاکولته طب و فاکولته علوم و فاکولته ادبیّات. در جمیع این شعب تعلیمات را از لحاظ عمل میدادند، مثلاً مقصود پرورش علمائی نبود که از تبحر سرشار خود خدمتی بعلوم کلیّه بشری بنمایند بلکه منظور پرورش صنعتگران و معلمین و قضات و اطباء بود که بخوبی از عهده مشاغل خود برآیند، مؤسسات عظیمه علمی دوره انقلاب مثل کلژ دو فرانس و مدرسه دارالفنون و غیره جزء تعلیمات عالیّه محسوب گردیدند (۱)، در سال ۱۸۰۸ مدرسه دارالمعلمین عالی هم اضافه شد که معلمین لایق در علوم و ادبیّات تهیّه نماید.

انحصار تعلیمات تعلیمات متوسطه و عالیّه بدولت انحصار داشت و جز در مؤسسات دولتی و بوسیله معلمین دولتی انجام نمیکرفت، شاگردان مدارس آزاد مجبور شدند که مدارس متوسطه را به ییّند، این انحصار تا نیم قرن در فرانسه باقی بود، در سنه ۱۸۵۰ بموجب قانون فالو (۲) تغییر یافت، نتیجه‌ای که امپراطور از آن توقع و انتظار داشت یعنی تهیّه فرانسویان مطیع و منقاد نسبت باو امر دولت حاصل نشد.

امپراطور ناپلئون بر آن شد که روحانیّت را هم مثل تعلیمات عمومی آلت اجرا مقاصد خود قرار بدهد، کشیش‌ها بفرمان او این عبارت را شعار خود ساختند که «احترام کردن و خدمت نمودن بامپراطور ستایش و پرستش پروردگار است» ناپلئون در یکی از دروس

شرعیات شخصاً تصرفاتی کرده و بعد از بیان تکالیف انسان نسبت بخداوند وظایف چندی نسبت بامپراطور اضافه نمود از اینقرار: «محبت، احترام، اطاعت، وفاداری، خدمت نظامی و ادای مالیات که برای حفظ و دفاع امپراطوری لازم است» کشیشها از قول سن پُل روایت میکردند که «هر کس از خدمت امپراطور کوتاهی کند چنان است که با فرمان خدائی مخالفت نموده باشد و چنین شخصی مستوجب عذاب الیم جاودانی خواهد بود» آن سربازی که از رفتن بفوج سربچی کند یا ناجری که مالیات خود را نپردازد آتش جهنم را بر خود واجب ساخته اند.

اختلاف نظر ناپلئون نه فقط روحانیون فرانسه را که آنها را کشیشان من خطاب میکرد میخواست آلت اجراء مقاصد خویش قرار دهد با پاپ بلکه پاپ را هم متوقع بود که مزدور سیاست خویش سازد، از اینجا اختلاف نظری بین پاپ پی هفتم و ناپلئون ظهور کرد که تا پایان امپراطوری او دوام یافت و مقاومت های پاپ موجب شد که خوی استبدادی و خشونت اخلاقی ناپلئون کاملاً ظاهر و آشکار شود.

وقتی که مجدداً جنگ با انگلیس شروع گردید ناپلئون پاپ را که سلطانی مستقل محسوب میشد مثل اینکه حاکم و گماشته اوست و اداشت که انگلیسها را از ولایات کلیسا خارج ساخته و بنادر خود را بر روی تجارت انگلیس بر بندد (۱۸۰۶).

ناپلئون برای اینکه اقدامات خود را مشروع جلوه دهد میگفت: «تابعیت از شارلمانی میکنیم که امپراطور فرانسه و سلف عظیم الشان ما بود» و چون شارلمانی موقوفات سن پیر را تفویض کرده بنابراین امپراطوران فرانسه اختیاراتی در روم دارند و پاپ چنین نوشت: «جناب شما پاپ روم هستید اما من امپراطور آنجا هستم» لکن پاپ پی هفتم بادعای اینکه خلیفه الله و حافظ صلح بشر است خود را موظف میدانست که در جنگ و جدال اقوام مسیحی بیطرفی برگزیند، ناپلئون چون اینطور دید ولایات پاپ را اشغال کرد (۱۸۰۷) و بعد از آنکه قشون او در (۱۸۰۹) بدروازه وین رسید فرمان الحاق ولایات پاپ را بامپراطوری خود

صادر نمود، بعد ابلاغیه‌ای بعموم روحانیون فرانسه فرستاد که «حضرت عیسی (ع) اگرچه نژادش بدادود میرسد اما بهیچوجه طالب سلطنت ظاهری نبود». پاپ هم ناپلئون را تکفیر نمود.

توقیف و تبعید ناپلئون شرحی به رئیس امنیه ایتالیا موسوم به سرهنکیراده (۱) نوشته و قضیه دستگیری پاپ بونیفاس هشتم را بامر فیلیپ لوبل پاپ یادآور شده و او را بتوقیف پاپ مأمور ساخت، مشارالیه در روز فتح واکرام (۲) غنماً وارد قصر پاپ شده و او را دستگیر کرده و بشهر گرنوبل واز آنجا به ولایت ساوُن تبعید کرد، این محل در حوالی ژن واقع است. در این محبس پاپ از اعتراض نسبت بخشونت ناپلئون کوتاهی نمیکرد و ناپلئون هم اگرچه اینکار خود را دیوانگی بزرگی میدانست معذلت سخته‌گیری را بمنتهای درجه رسانید و پاپ را مثل اشخاص جانی مقید ساخته و نخست مراسلات او را داد که بنظر ریاست مذهبی پاریس برسانند سپس فرمان داد که هیچ قسم وسیله تحریری در دسترس او نگذارند و شب و روز یک نفر صاحب منصب ژاندارم مراقب او باشد.

مجمع دینی نتیجه و انعکاس این وقایع در سراسر فرانسه محسوس شد، پاپ از تصویب انتصاب روحانیونی که بامر ناپلئون حائز مقامات دینی میشدند خودداری نمود و تدریجاً ۲۷ حوزه دینی از کشیش

متصدی خالی ماند، چون ناپلئون خود را فرزند ارشد کلیسا خوانده و مدعی بود که هرگز از پستان این مادر مهربان دور نخواهد شد تصمیم گرفت که چاره‌ای بیندیشد، بنابراین مجمعی از روحانیون در پاریس تشکیل داد که اصول تشکیلات آن مأخوذ از قانون ۱۷۹۱ م. بوط به روحانیون بود، ناپلئون مقرر داشت که در موقع انتخاب و انتصاب یک نفر کشیش برناست حوزه کلیسائی ابتداء از پاپ درخواست شود که بپذیرد بعد از ششماه اگر مشارالیه خود داری کرد مجمع دینی پاریس حق خواهد داشت که بموجب تصویب اسقف ناحیه نصاب او را بپذیرد، باوجود تهدیدات

(۱) - Radet

(۲) - Wagram

فوق‌العاده و حبس جمعی از اعضاء مجمع مزبور تمام اعضاء تقاضای ناپلئون را رد کردند حتی اشخاصی که در موارد دیگر نسبت با حکام امپراطور مطیع و متقاد بلکه جاهد و ساعی بودند حتی عموی خود ناپلئون موسوم به کلردینال فیش هم از این ترتیب اعراض نمودند و گفتند وقتی ما وارد این اعمال میشویم که قبلاً حضرت پاپ اجازه داده باشند و آلا بی رخصت ایشان مداخله نداریم (ژوئن - اکتبر ۱۸۱۱).



پاپ چون پی هفتم بیم داشت که عاقبت در فوتن بلو جاسوسان و مبلغان ناپلئون مردم را بر خلاف مذهب کاتولیک برانگیخته و عیسویان فرانسه را بنفاق وادارند قبول کرد که مقررات امپراطوری را بپذیرد لکن برای حفظ اوقاف کلیسا شرایط مستحکمه کرد و اعتراضات سابقه را راجع بقصب موقوفات سن پیر تکرار نمود، ناپلئون بامید اینکه اگر مستقیماً وارد صحبت و مذاکره با پاپ شود او را بقبول مقاصد خود وادار خواهد کرد در موقع شروع

پاپ پی هفتم در سن ۶۲ سالگی
(۱۷۴۲ - ۱۸۲۳)

لشکر کشی روسیه پاپ را بفوتن بلو آورد، پاپ در این وقت نزدیک بمرک بود (ژوئن ۱۸۱۲) در مراجعت از مسکو ناپلئون او را غافلگیر کرده و قراردادی بامضاء او رسانید (۲۵ ژانویه ۱۸۱۳) این قرارداد قسمت اعظم قدرت پاپ را محو ساخته و ولایات او را جزء فرانسه نموده و شخص پاپ را مجبور میساخت که در شهر آوینیون فرانسه اقامت گزیده و معاون روحانی امپراطور باشد، پاپ که بعلت

ناتوانی و ضعف در سن ۷۱ سالگی این قرار داد را امضاء کرده بود. بعد از آنکه مزاجش قوی گرفت منکر شد (مارس ۱۸۱۳) چیزی نگذشت که بسبب شکستهای که به ناپلئون وارد شد مجبور بر هائی پاپ گردید (ژانویه ۱۸۱۴) پاپ بولایت خود بازگشت و در ۱۸۱۵ ناپلئون را که از فرانسه طرد شده بود پناه داد و هنگامی که ناپلئون در جزیره سنت هلن محبوس شد پاپ نامه‌ای حیرت‌انگیز بسلطین متحده نگاشته و تخفیف عذاب و شکنجه «تعمید شده» بدبخت سنت هلن را درخواست کرد. این مناقشات نتایج سیاسی بسیار داشت، نخست روحانیون و کاتولیک‌های فرانسه ناپلئون را مجدد و محیی رسوم مذهبی شناخته و حامی کلیسا میدانستند و مساعدت با او را فریضه دینی مینداشتند، لکن بعد از نزاع او با پاپ و برآ محزّب دین و دشمن پاپ دانسته با او آغاز خصومت کردند؛ اگرچه نرسی که مردم از شخص ناپلئون داشتند مانع شد که خصومت آنها تا آخر دوره امپراطوری ظاهر و عملی شود لکن روحانیون قبلاً مستعد مساعدت خانواده بوربون شده و بمحض تجدید سلطنت در ۱۸۱۵ طرفدار و فدائی بوربون ها گشتند.

ناخرسندی عمومی با آنهمه محبوبیت عاقله مورد بغض و کینه مردم شد و چون سال ۱۸۱۴ فرار سید ناخرسندی عام شد، سختگیری و تفتیش نسبت سیاست و افکار و مطبوعات طبقه منوره را رنجانید، فرق و محاصره تجارنی انگلیس اگرچه برای صنایع فرانسه مفید شد ولی تجارت را فلج کرد و بعض اقدامات قاچاقی را رواج داد و در سنه ۱۸۱۱ بحران عظیمی در اغلب شعب تجارت و صنعت وارد نمود.

مالیاتهای
غیر مستقیم
از طرف دیگر نظر بتوسعه امپراطوری قلمرو ناپلئون به
نصت میلیون جمعیت رسید و از روم بهامبورگ آلمان گسترده
شد و اداره این مملکت عظیم هر قدر بطرز عقلانی هم میشد
لیکن مستلزم مخارج هنگفت بود، همچنین مصارف جنگی را اگرچه غالباً ملل مغلوبه
تحمل میکردند و میپرداختند لکن نگاهداری قشون محتاج پول بسیار بود باین

لحاظ وجوهی که از مالیات مستقیم بدست میآمد کفایت نکرد بفکر منابع عایدات جدید افتادند و مالیاتهای غیر مستقیم وضع شد، در سال ۱۸۰۵ این مالیاتها را عوارض مجتمعه نام نهاد و از مشروبات و اوراق قمار و وسایط نقلیه گرفتند، در ۱۸۰۶ مالیات نمک هم بر آن افزوده شد، در ۱۸۱۱ انحصار دخانیات معمول گردید و در واقع عوارض و اخراجاتی که در اوایل انقلاب نقض گردید مجدداً مرسوم شد و این تجدید مالیات که مردم از تذکر آن تنفر داشتند موجب رنجش عمومی گردید.

نظام اجباری علت عمده انزجار مردم اخذ نفقات نظامی بود که بواسطه جنگ دائمی هر سال مردم را بمیدان میبردند و از همان اوایل اجراء قانون نظام اجباری مردم تنفر داشتند زیرا که چون خطری برای فرانسه متصور نمیشد اقدام باین تجهیزات را لازم نمیدانستند، در عهد قسولی خود ناپلئون سعی میکرد که چندان تحمیلی بمردم نکند و از دوست الی دوست و پنجاه هزار نفر مشمولین فقط سی هزار نفر را تحت سلاح میبرد و ترتیب قرعه را اجازه داد، هر کس در قرعه نمره مساعد میآورد معاف میشد و همچنین اگر شخص مشمول کسی دیگر را بجای خود معرفی میکرد از خدمت معاف میگردد، باین ترتیب ممکن بود که مشمولین اشخاصی را اجیر کرده بجای خود بفرستند، بعد از سال ۱۸۰۵ ناپلئون کم کم اغماض و سهل گیری را ترك کرده هر سال بر عده نظامیان تحت السلاح افزود و بیش از پیش مشمولین را به جنگ دعوت نمود، امپراطور کادر اجبائی رسانید که معافیهای ده سال قبل را هم بخدمت طلبید و احیاناً یکسال و دو سال قبل از موقع شمول مردم را تحت سلاح برد، در ۱۸۱۳ ۱۲۰۰۰۰۰ نفر را تحت اسلحه بردند، بعد از ۱۸۰۸ جوانان فرانسه هزار هزار خود را ناقص کرده و بادر جنگلها و کوه ها متواری میشدند، حکم صادر شد که هر کس کمک بفراریان کند یکسال حبس شود و اقوام و کسان فراری هارا مسئول قرار دادند و جریمه سنگین بستند. در یکسال از این عمر ۱۷۰ میلیون جمع شد، دولت جمعی ژاندارم و توپچی را در خانه

اولیاء فراریان جای میداد، چنانکه در زمان لوی چهاردهم نظامیان را در خانه پرستانها مسکن میدادند، مخارج این نظامیان تماماً بعهده صاحب خانه بود، معذلك در ۱۸۱۰ عده فراریان به ۱۶۰،۰۰۰ نفر رسید و ۵۵،۰۰۰ نفر مأمور تعقیب و دستگیری آنها شدند، در ۱۸۱۳ که ناپلئون از کوچه‌های سن آنتوان پاریس میگذشت یکی از نظامیان اجباری او را دشنام داد، پلیس او را توقیف کرد لکن جمعی از نسوان ریخته و او را از دست مأمورین خلاص کردند.

فریاد شکایت از همه جا برخاست و امپراطور را غول بیابانی لقب دادند، اگر سختگیری و خونریزی قشون دول متفق در نواحی شرقی فرانسه نبود و خجالت شکست از اجنبی باعث نمیشد و بوربونها اینقدر بی‌لیاقتی بخرج نمیدادند ناپلئون مجدداً مقبولیت عامه نمیافت.

امور ناپلئون امور مفیده‌ای را که در دوره قسولی خود شروع کرده بود تعقیب کرد، چندین قانون از قبیل قوانین جنائی عام المنفعه و مدنی و تجاری بمجموعه قوانین سابقه افزوده که امروزه اصول آنها برقرار است، برای رسیدگی بجمع و خرج خزانه دیوان محاسبات را دایر ساخت، صنعتگران را تشویق و تجار را ترغیب کرد و گاهی کمکهای مالی هم بآنها نمود، مثلاً يك میلیون و نیم به ریشار لونیوار^(۱) که مؤسس صنعت پنبه‌ریسی در فرانسه بود قرض داد و در ۱۸۱۱ که بحران صنعتی شدت گرفت محرمانه مزد و اجرت کارگران نساجی شهر آمین را پرداخت، منع تجارتی که نسبت بدولت انگلیس بحری داشت مستلزم این بود که کارگران فرانسه را تقویت کرده و جبران خسارتی که از عدم ورود محصولات انگلیسی بآنها وارد میشد بنماید، اغلب صناعات مثل تدارك پارچه ابریشمی و پنبه‌ای و قند و غیره از همت و پشتیبانی امپراطور حیات جدیدی گرفته، ناپلئون هم مثل کُلمبر وزیر میخواست که فرانسه نه تنها بمحصولات خود اکتفا کند بلکه بسایر ممالك اروپا هم صادراتی بفراستد.

در پاریس با امر ناپلئون ابنیه عالیّه و آثار خیریه بسیار ساخته شد مثل پلهای اوسترلیتز وینا^(۱) و معبد فتح و مؤسسه بورس و طاق کاروسل و کوچه ریوولی و غیره، همچنین با امر او قصور لوور و نویلری بیکدیگر اتصال یافت و طاق عظیم موسوم به آرك دولتوال (ستاره) بیادگار خدمات لشکر کبیر فرانسه بنا نهاده شد، از توپهائی که در فتح اوسترلیتز بدست افتاده مقرر داشت که ستونی بنام ستون واندوم بسازند، در اکثر شهرهای بزرگ هم ابنیه عظیمه و جداول مهمه بنا و حفر کرد و بنا دریرست و شربورگ را مرمت نمود و طرق وسیعه در جبال آلپ و ایتالیا و غیره ساخت، تمام این خدمات در ظرف ده سال با وجود اشتغال بجنگ دائمی انجام گرفت و ظاهر ساخت که این مرد بزرگ صاحب چه روح فعال و چه رأی روشنی است.

(۱) - Austerlitz, Iéna

فصل هفدهم

سیاست خارجی ناپلئون

نزاع با انگلستان - جنگها تا معاهده تیل سیت - اوسترلیتز - ینا -
فریدلند - قرق و محاصره بری - مقاومت ملل - اسپانیا - اطیش

تاریخ خارجی عهد امپراطوری ناپلئون عبارت است از جنگ و جدال بادولت انگلیس و بس . سایر منازعات و مناقشاتی که بادول دیگر چه منفرداً و چه مجتمعاً رخ داد از فروع جنگ با انگلیس محسوب میشود که بمنزله اصل و مرکز جمیع اعمال سیاسی ناپلئون بشمار است ، در این جنگها که عددها ب هفت مصاف مهم میرسد و اتحادهایی که دول بابکدیکر نمودند همیشه انگلستان عضویت و شرکت داشت و علل مهمه آنها را دو چیز میتوان تشخیص داد : یکی تحریکات سیاسی انگلیس و حقد و حسدی که دول از ترقی فرانسه دردل داشتند ، دیگر جهانگیری و حرص ناپلئون ، ترتیب این جنگها از اینقرار است :

جنگ با اطیش و روسیه که معروف با اتحاد ثالث است از سپتامبر تادسامبر ۱۸۰۵ ، حوادث مهمه آن فتح ناپلئون است در اولم که قوای اطیش را درهم شکست و غلبه اوست بر قشون متحده روس و اطیش در اوسترلیتز ، خاتمه این جنگ با معاهده پیرس بورگ صورت گرفت .

جنگ با پروس و روسیه که با اتحاد رابع معروف است از اکتبر ۱۸۰۶ تا ژوئن ۱۸۰۷ ، حوادث عظیمه آن شکست پروسی هاست در ینا و اورشتات و غلبه بر لشکر روس در ایلبو و فریدلند که منجر بمعاهده تیل سیت شد .

جنگ اسپانیا از مه ۱۸۰۸ تا دسامبر ۱۸۱۳ .

جنگ با اطیش که معروف با اتحاد خامس است در آوریل و ژوئیه ۱۸۰۹ که

وقایع معتبر آن عبارتند از زحوخورد اِکمول واسلینکو و اِگرام^(۱) که منتهی بصلح وین گردید، در تمام این محادلات فتح و ظفر نصیب ناپلئون شد. سال ۱۸۰۹ و صلح وینه آخر دوره ترقی و پیشرفت ناپلئون محسوب میشود، در این تاریخ امپراطور بدوره تعالی رسید، در سال ۱۸۰۷ با روسیه عهد دوستی بست و توجه کامل بجانب انگلستان معطوف داشته از سال ۱۸۰۶ ببعد جنگ مخصوصیکه بجنگ اقتصادی و تجارتی موسوم و بمحاصره و قرق بری مشهور است^(۲) با دولت انگلیس شروع کرد و اکثر دول اروپا را مجبور نمود که در این محاصره تجارتی با فرانسه هم دست شوند، از این سال تا ۱۸۱۲ ناپلئون فرمانفرمای قاره اروپا بود.

در سال ۱۸۱۲ دوره دوم تاریخ ناپلئون که عهد تنزل و سقوط امپراطوری است شروع گردید و کمتر از دو سال طول کشید از ژوئن ۱۸۱۲ تا آوریل ۱۸۱۴. در آغاز این دوره ناپلئون دوستی خود را با روسیه برهم زد و لشکر بجنگ آندول کشید، تدریجاً سایر ملل مغلوبه هم سر بر داشته و نبرد عمومی شروع شد و عاقبت در دروازه شهر پاریس خاتمه یافت، این دوره را سه قسمت میتوان تقسیم کرد: لشکر کشی بروسیه از ژوئن تا دسامبر ۱۸۱۲ که با اتحاد سادس موسوم است، وقایع عمده آن فتح مسکوا و تصرف شهر مسکو و بازگشت مشوم مصیبت آمیز. لشکر کشی بالمان از مه تا اکتبر ۱۸۱۳ که با اتحاد سابع مشهور میباشد، در این دوره جنگهای لوتزن و بوت زن و درسدن و لایپزیک رخ داد و قشون فرانسه کاملاً مغلوب شده و از رود رن گذشت و بخاک فرانسه رسید.

لشکر کشی بفرانسه ژانویه تا آوریل ۱۸۱۴ که منجر بتسلیم پاریس و استعفای امپراطور در فونتن بلو و تبعید او به جزیره اِلب گردید، اولین معاهده پاریس در این وقت بسته شد، بموجب این عهد نامه فرانسه بحدودی که در ۱۷۹۲ داشت محدود گشته و تمام فتوحات فرانسه در عهد جمهوری از دست رفت.

(۱) - Eckmühl, Essling, Wagram

(۲) - Blocus continental

ناپلئون چون از جزیرهٔ اِلْب مراجعت کرد در ۱۸۱۵ مسبب انعقاد اتحاد دیگری از دول اروپا شد، در ماه ژوئن ۱۸۱۵ در واترلو ناپلئون مغلوب شد و عهدنامهٔ جدیدی موسوم بمعاهدهٔ نانی پاریس انعقاد یافت، حدود فرانسه برحسب سال ۱۷۸۹ رسید و در واقع آن مملکت کوچکتر از آن شد که قبل از انقلاب کبیر بود.

I

مخاصمه با انگلستان

علل عمدهٔ جنگهای دورهٔ امپراطوری نتیجه و دنبالهٔ جنگهای عهدانقلاب بود و علت آن حسد و رقابت دول اروپا که راضی نبودند فرانسه را قوی و قلمرو آن دولت را وسیع به بینند و میخواستند بهر وسیله امپراطوری باشد ممالك مفتوحهٔ او را از دستش بگیرند، سلسلهٔ جنیان این رقابتها و خصومتها دولت انگلیس بود.

دول اروپا مقصود اصلی خود را که ضعیف و کوچک کردن فرانسه باشد منظور داشته و علی الظاهر میگفتند جنگ ما با شخص ناپلئون است که حرص بی پایان او اروپا را متزلزل ساخته است، این کلمات عوام فریب اهل فرانسه را در اواخر عهد ناپلئون فریفته و افکار عامه را از آنوقت تا کنون معتقد با کاذبی ساخته است. حقیقت امر همان است که امروز از روی یادداشتهای سیاستون اروپا مثل صدراعظم اطریش مترنیخ^(۱) و از روی اسناد دولتی و مطابق تحقیقات عالمانهٔ مورخ مشهور آلبر سورل^(۲) کشف گردیده است، خلاصه این که سرهم رفته و تکیه جنگهای دورهٔ امپراطوری و علل حقیقی آن را مورد توجه قرار دهیم میبینیم مسئول خونریزیهای آنزمان دول اروپا بوده اند نه ناپلئون و سلاطین اروپا مقدم شده و باب مقاتله را گشوده اند.

از همان اوایل جلوس امپراطور در ۱۸۰۴ که بهیچوجه اثری از حرص و جهانبجوئی ناپلئون ظاهر نبود انگلستان و روسیه نقشهٔ تغییرات سیاسی را که عاقبت در ۱۸۱۵

(۱) - Metternich

(۲) - Albert Sorel

اجراء شد ترسيم نموده بودند، آلكساندر اٲول تسار روس با انگلستان قرارداد دائمي بست (۱۸۰۴) كه اصول عمده آن عبارت بود از اينكه مصلح اروپا و فرانسه حكم ميكند كه طرز حكومت فرانسه سلطنت استبدادي باشد، در نتيجه اين اتحاد دائمي بايستي بنا بر بارت بلكي مضمحل شده و فرانسه بحدود اوليه خود بازگشته و در اطراف آن دولتي تأسيس شود كه مراقب بوده و نگذارند يا از كلیم خود بيرون گذارند، قرارداد مودت مذکور در ۱۱ آوريل ۱۸۰۵ بنام آبادی و عمران اروپا بامضاء انگلستان و روسيه رسيد و مقرر شد كه بلژيك را از فرانسه گرفته به هلند بدهند و ولايات يسار رود موزل را به پروس و ايالت ساووا را به سويس تفويض نمايند، در حقيقت ده سال قبل از تشكيل كنگره وين (۱۸۱۵) تمام مقررات آن كنگره بامضاء انگلستان و روسيه رسيده بود.

بهترين عبارتي كه بطور خلاصه احوال آن عصر را توضيح دهد جمله اي است كه در ۱۸۰۶ هنگامي كه پروس بنا بر ائتلاف اعلان جنگ داد ب قلم يكي از مأمورين سياست خارجي هوت ريو^(۱) نام نوشته شده است: « بايد دولت فرانسه يا بلكي مضمحل شود يا چندان از پادشاهان اروپا معدوم و مخلوع كند كه ديگر عقدا اتحادی میان سلاطين امكان نپذيرد ».

صلحي كه در شهر آمين بين فرانسه و انگلستان انعقاد يافت در ۱۷ مه ۱۸۰۳ كسيخته شد و مقدم و مشول آغاز خصومت انگليسيها بودند. علاوه بر علل كليهاي كه سبق ذكر يافت^(۲) و علاوه بر مسئله بندر آنورس بلژيك كه انگليس مايل نبود در دست فرانسه باشد دو علت مخصوص هم در اين مورد بود: يكي مسائل تجارتي و ديگر مسئله جزيره مالت.

ده سال بود كه تجارت انگليس دوچار تحديد و تقليل فوق العاده مسائل تجاري ميشد، در موقع انعقاد صلح آمين انگليسيها گمان كردند كه دوره فلاكت سرآمده و بزودي صنايع آنها در تمام اروپا حتي در شهر پاریس درجه

(۱) - Hauteurive

(۲) - صفحه ۴۸۵ و ۵۰۹ رجوع شود

اول را احراز خواهد کرد باینجهت در آنوقت نهایت خوشوقتی را از معاهده آمین ابراز داشتند .

اما این مسرت اساس نداشت ، ناپلئون که در آنوقت طالب صلح بود وقشون بری و بحری خود را نمیخواست بکار بیندازد تمام توجه را بجانب صناعت و تجارت معطوف داشت برای اینکه فرانسه اولین دولت تجاری شود بایستی او را از رقابت خارجی صیانت کرد ، بنابراین گمرکات را سخت کرد و تعرفه جدیدی وضع نمود و چون انگلیسها برای تقلیل تعرفه گمرکی فرانسه و رواج تجارت خود تقاضای عقد مقاوله تجارنی کردند قسول اول خواهرش آنها را رد نمود .

مغلوبیت تجارنی بر انگلیسها گران آمد ، در کمال وضوح دیدند که نه فقط بازارهای فرانسه بر مال التجاره آنها مسدود است بلکه عنقریب محصولات صنعتی فرانسه در اروپا جانشین محصولات آنها خواهد شد ، بنابراین مقدمات صلح هنوز استحکامی نیافته و بصورت معاهده رسمی در نیامده و کلا مجالس انگلستان از وخامت آن سخن رانده و آنرا بمنزله حکم اعدام ملت انگلیس قلمداد نموده و رسوائی بزرگ پنداشتند و در ۱۸۰۱ جراید انگلیس نوشتند که : « خسارات سه سال جنگ کمتر از این خسارت تجارنی است » بعد از امضاء قرارداد طرفداران پیت بنای مخالفت گذاشته و گفتند این قرارداد « منافعی آسایش ملت و شرافت دولت ماست (آوریل ۱۸۰۲) » .

چون ناپلئون میخواست تجارت فرانسه را منحصر باروپا نساخته و در عالم بازارهای معتبر برای فرانسه پیدا کند و در واقع عظمت استعماری سابق را تجدید نماید انگلستان بیش از پیش مضطرب شد ، در سال ۱۸۰۰ (ماه اوت) ناپلئون مستمره لویزیانا را از اسپانیا پس گرفت و میخواست فلورید را هم از آنها بگیرد (۱) ، چون در سال ۱۷۹۱ غلامان سیاه در جزیره سن دومنگ شوریده و آنجزیره را تصرف کرده بودند ناپلئون در سال ۱۸۰۱ (۲۰،۰۰۰) نفر برداری ژنرال لوکلر (۲) با آنجا گسیل داشت لکن بدبختانه تب زرد (حمای اصفر) آن قشون را اذیت فوق العاده کرد .

نایلیون به انگلیسها فشار آورد که مستعمرات هندوستان را بفراanse مسترد بدارند، حرص و خودخواهی اقتصادی انگلیسها از مشاهده این خیالات عالی و این فعالیت فوق العاده نایلیون بهیجان آمد، همان اشخاصی که مصالحه نامه آمین را امضاء کرده بودند درصدد نقض و فسخ آن برآمدند.

مسئله انگلیسها بهانه نقض قرارداد را در موضوع جزیره مالت بدست آوردند، بطوری که گفتیم (۱) انگلیسها متعهد شده بودند که جزیره مالت سه ماه بعد از انعقاد صلح جزیره مذکور را تخلیه بنمایند، اما مصمم شدند که این تعهد را انجام ندهند، نایلیون بهمد خود و نا کرد و قشون فرانسه را از مملکت ناپل احضار نمود، اما انگلیسها تا یکسال بعد از امضاء قرارداد هم جزیره مالت را تخلیه نکردند.

نایلیون بی اندازه مایل و مصر بود که جزیره تخلیه شود، روزی بسفر انگلیس گفت بر من گوارا تراست که انگلیسها را در مون مارتر (۲) (خاک فرانسه) ببینم تا در جزیره مالت زیرا که مالت در دست انگلیسها بمثابه جبل الطارق ثانوی بود که در مرکز بحر مدیترانه باشد، نایلیون عقیده داشت که دریای مذکور دریاچه فرانسه باشد یعنی تمام سواحل آن در قلمرو فرانسه بیفتد و میگفت: « دست یافتن بر تمام مدیترانه هدف عمده و مقصود اصلی سیاست من است » اما اگر انگلیسها در جزیره مالت که در وسط دو قسمت شرقی و غربی بحر مدیترانه جای دارد میماندند حصول آن مقصود اصلی محال مینمود، نایلیون میخواست طریق بحری تولون به بندر اسکندریه را در اختیار خود داشته باشد زیرا پیش بینی میکرد که عنقریب امپراطوری عثمانی تجزیه میشود و میخواست شامات و مصر را سهم فرانسه قرار دهد لکن جزیره مالت اگر بدست انگلیسها باقی میماند این مقصود بعمل نمیآمد.

اگرچه نایلیون از این اوضاع کاملاً مستحضر بود لکن اظهار تشویش و شتابی نکرد و صلحجویی را بدرجه نهائی رسانید، ابدآ تجهیزاتی در قشون نکرد بلکه

۲۰۰،۰۰۰ نفر از سربازان تحت سلاح را مرخص نمود و عدهٔ قشون را به ۲۴۰،۰۰۰ نفر که معادل قوای عهد لوی شانزدهم بود رسانید، در مارس ۱۸۰۳ که رسیدگی به بحریهٔ فرانسه کردند دیدند در وضع بسیار بدی است، جز ۵ کشتی جنگی و ۱۵ سفینهٔ کوچک و ۱۰ کرجی چیز دیگر در اختیار خود ندارند، در این اوقات دولت انگلیس قریب ۲۰۰ سفینه داشت.

پس ناپلئون سعی وافر کرد که روابط قطع نشود و بگمان اینکه تسار روسیه بی طرف است او را میانجی قرار داد غافل از اینکه تسار هم در نهان با انگلیس هم‌رأی و شریک است، ناپلئون محض حفظ صلح حاضر شد که تازه سال دیگر جزیرهٔ مالتر با انگلیسها و گذارد، اهالی لندن قلباً مایل به جنگ بودند و از این سلامت روی و صلح جوئی قنصل اول فرانسه دل خوشی نداشتند، یکی از وزراء انگلیس موسوم به لرد مالس بوری^(۱) در یاد داشت خود نوشته است: « بناچار هنوز هم طالب صلح و از جنگ گریزان و بیمناک است، در این ساعت که ساعت ۹ روز ۱۷ مه است هر پیشنهادی را که ما باو بکنیم خواهد پذیرفت، در اینصورت جنگ قدری بتأخیر میافتد اما بکلی از دست نمی‌رود.»

مقارن همین تاریخ انگلیسها محض اینکه روابط کاملاً تیره شود قطع روابط شروع بعمل قاچاق بحری کردند و وقایع سال ۱۷۵۶ را که موجب جنگ هفت ساله معروف شد تجدید کردند^(۲). قبل از اعلان جنگ کشتیهای تجارتی فرانسه و هلند را که در بنادر آنها توقف داشتند توقیف کردند، عدهٔ این جهازات به ۱۲۰۰ میرسید و قیمت اموال توقیف شده به ۲۰۰ میلیون بالغ میگشت، پس جنگ شروع شد و یازده سال تمام سرتاسر اروپا را خراب و مفسد و مضطرب ساخت.

ناپلئون فوراً ایالت هانور را که ملک شخصی پادشاه انگلیس اردوگاه بولونی بود اشغال کرد و بنادر ناپل را از قبیل تارانت و غیره که مشرف

بر طریق جزیره مالت بود بتصرف آورد و ساخلو گذاشت، دو سال تمام مشغول تدارك قوای بود که بجزایر انگلیس پیاده کند، چون پول نداشت مستعمرات نوول اورلئان ولویزیان را بقیمت ۸۰ میلیون بدول متحده امریکای شمالی فروخت زیرا که باوجود بحریه انگلیس حفظ آن مستملکات محال مینمود، قریب ۱۵۰،۰۰۰ نفر درحوالی یادو کاله فراهم آورد که قسمت عمده آن دراردوگاه بولونی متمرکز بود. برای عبور از دریا و حمله بجزایر انگلستان در سواحل فرانسه تاهلاند قریب ۲،۳۰۰ کشتی کوچک و بزرگ و قایقهای ماهیگیری و تجارتی مسلح فراهم نمود، اما باوجود طول مدت تدارکات و اهمیت فوق العاده این امر معلوم نیست که واقعا ناپلئون مصمم باین عبور خطرناک بوده است یا نه، علی الظاهر در آغاز امر مقصود ناپلئون از تجهیزات فوق و تشکیل اردوی بولونی فقط ترسانیدن دولت انگلیس بوده که او را حاضر بمذاکرات صلح کند.

اعمال بحری و سفاین جنگی انگلیس
هر چند جمعی اعتقاد داشتند که عبور از دریای مانش ممکن است ولی ناپلئون میدانست که با بودن جهازات جنگی انگلیس در دریای مزبور گذراندن سفاین فرانسه و ورود قهری بخاک انگلیس از محالات است، بایستی ابتدا بتدبیر و خدعه یا با جنگ رسمی قوای بحری انگلیس را از آن دریا خارج کرد بعد حمله برد و اینهم اگر چه کاملاً محال نبود از کارهای بسیار مشکل بنظر میآمد.

انگلیسها بحریه فوق العاده ای در اختیار خود داشتند، در سنه ۱۸۰۴ فقط در بحار اروپا قریب ۴۰۲ جهاز کوچک و بزرگ مالک بودند، امیرالبحر نلسون با ۵۶ سفینه جنگی مراقب دریای مدیترانه و معبر جبل الطارق بود، از دماغه بریست تا بلژیک ۲۲۵ کشتی مواظب سواحل بود و در بنادر جنگی هم ۸۹ جهاز مسلح داشتند.

قوای فرانسه
مجموع قوای فرانسه که در بنادر جنوب و شمال پراکنده بود بزحمت با دو دسته کشتی انگلیس که در دریای مانش و بحر



نلسون امیر البحر انگلیس

(۱۷۵۸ - ۱۸۰۵)

شمال جای داشتند مقابلہ میکرد ، چون در سنہ ۱۷۹۶ اسپانیولی ها معاهد
و دوست فرانسه شده و کشتیهای فرانسه را در بنادر خود راه داده و مجهز میساختند
انگلیسها در ۱۸۰۵ بآندوات اعلان جنگ دادند بنابراین فرانسه مجبور شد بقوای
بحری خود بیفزاید، لکن از حیث تدارکات جنگی و از حیث ملأحان کار آزموده

فرانسه در مضیقه بود و صاحب منصبان بحری او جرئت نمی کردند دست بکاری بزنند. بمقیده ناپلئون اگر بیست و چهار ساعت اختیار دریای مانش بدست او می افتاد کار تمام بود لکن فی الحقیقه شش روز برای این مقصود کفایت میکرد، بازی ناپلئون برای تصرف مانش سه تدبیر بزرگ جنگی کرد اما هر سه تدبیر باطل شد چه بعلمت بدی هوا و دریا و چه بسبب فوت نا کلهانی صاحب منصبان و مأمورین اجرای امر. در آغاز کار دسته جهازات فرانسه در تولون بسر داری لانوش ترمویل^(۱) که از مجاهدین داوطلب جنگ استقلال امریکا بود مأموریت یافتند که به بندر روشفور فرانسه رو نهاده و جهازاتی را که آنجا محصور انگلیسها هستند را کرده و بجانب جزیره ایرلند رهسپار شوند، البته در اینصورت انگلیسها بمقابله آنها رفته و کشتیهای فرانسه که در بندر برست محصورند خلاصی می یافتند و این دو دسته کشتی فرانسه بالاتفاق دریای مانش را از وجود دشمن پاک میکردند، لانوش ترمویل که سرداری نیرومند و متهور بود می توانست این امر را انجام دهد لکن شبی که فردایش بایستی دست بکار بزند جهاز را وداع گفت (اوت ۱۸۰۴).

پس ناپلئون نقشه جنگی را تغییر داد، مقرر کرد که سفاین فرانسه و اسپانیا در جزایر آتیل امریکا جمع شده و مستعمرات پر ثروت و معتبر انگلستان را تهدید نمایند، البته در اینصورت انگلیس قوای خود را از بحر مانش بآن صوب میبرد پس از آنکه مقداری دور میشدند بحریه فرانسه بشتاب تمام مراجعت نموده و صاحب اختیار دریای مانش میشد.

امیر البحر فرانسوی موسوم به ویلنو^(۲) باتفاق سردار اسپانیولی گراوینا^(۳) بجزایر آتیل رسیدند و سفاین بندر روشفور هم بآنها ملحق شد لکن جهازات بندر برست نتوانستند در وقت مناسب خود را بآنها برسانند، طوفانهای عادی که هر سال در آخر بهار رخ میداد و فرانسویها بامید وقوع آن میخواستند بر جهازات انگلیس ظفر بیايند از اتفاق در سال ۱۸۰۵ اصلاً رخ نداد، در ظرف دو ماه تمام یکروز

(۱) - Latouche - Tréville

(۲) - Villeneuve

(۳) - Gravina

باد موافق و مساعد بروی جهازات فرانسه نوزید .

تدبیر و نقشه سوم عین نقشه اول بود ، ویلنو را با جهازاتش از آنطیل بفرانسه احضار کردند و مقرر شد که این سردار با قوای بحری اسپانیا بندر برست فرانسه را از محاصره انگلیسها خارج و خلاص کرده و دریای مانش را متصرف شوند (ژوئیه ۱۸۰۵) . ویلنو اگرچه بنیه و مزاج قوی داشت اخلاقاً مردی ضعیف النفس بود ، از جزئی حادثه‌ای بیمناک میشد و بسیار بدبین بود و اعتقاد داشت که با این بحریت ضعیف مقابل با جهازات انگلیس محال است ، با این تصورات بنزدیکی سواحل فرانسه رسید ، در آنجا چند کشتی انگلیسی را دریافت که نسبت بقوای او ضعیف بودند لکن نظر بهمان جبن اصلی شجاعتی بخرج نداد و نتیجه مهمی حاصل نکرد ، در این وقت باو خبر دادند که تمام قوای انگلیس در یرست مجتمع است ، اگرچه این خبر اصل نداشت لکن ویلنو ترسیده و بدون اینکه اوامر ناپلئون را منظور داشته بسمت شمال روی آورد راه جنوب پیش گرفت و به بندر قادس پناه برد (۲۰ اوت ۱۸۰۵) .

ناپلئون که در اردوگاه بولونی منتظر وصول سفاین ویلنو بندر برست بود چون از عقب نشینی او آگاه شد بی اندازه خشمناک گردید ، معذک بر فرض ورود ویلنو بدریای مانش گمان نمیرود که ناپلئون اقدامی در عبور از دریای مانش میکرد و تمام این اقدامات ظاهرسازی و تهدید بود زیرا که در ۱۸۰۵ دیگر این اقدام دیر بود ، قشون دول متحده روس و اطیش بمدد انگلیس میآمد و ناپلئون میدانست که اگر از حله بھاك انگلیس صرف نظر نکرده و قشون خود را بمقابل خصم جدید نکشد فرانسه پایمال دشمنان خواهد شد .

ویلنو برای اینکه رفع تهمت جبن از خود بکند با ۳۳ کشتی بجنگه امیر البحر نلسون انگلیسی که ۲۷ سفینه داشت عزیمت کرد ، روز ۲۱ اکتبر در مقابل دماغه ترافالگار قریب تنگه جبل الطارق آتش حرب در روی آب مشتعل شد ، ویلنو نتوانست از تفوق عددی سفاین خود استفاده کند ، کشتیهای فرانسه و اسپانیا را

بموازات ساحل در خط مستقیم جای داد، جهازات انگلیس در دستون عمودی بر آن خط حمله آوردند و در ظرف شش ساعت کشتیهای فرانسه را از هم جدا ساخته و مرکز و مؤخره الجیش آنرا دچار ضعف نمودند، اگر چه فرانسوی ها بوظایف خود عمل کردند و بعضی از آنها فداکاری و جانفشانی هم نمودند و رئیس قوای اسپانیا هم که گراوینا باشد از بندل کوشش مضایقه نمود لکن عاقبت چندین سفینه اسپانیولی خود را بدست باد داده از میدان جنگ دور شدند، و این نو بعد از مجاهده بسیار تسلیم شد، یکی از جهازاتش غرق شد و ۱۷ کشتی دیگر او بدست دشمن افتاد، پاترزه کشتی دیگر خود را به بندر قادس رسانیدند، اما انگلیس ها در مقابل امیر البحر خود را قربانی دادند، نلسون که خود سرداری یکی از ستونهارا بمعده داشت وارد میدان شده و با کشتی ردونابل فرانسوی مقابله نزدیک کرد، تیری از کشتی فرانسه خارج شده و او را در روی پل سفینه خود از پای در آورد.

نتایج
 از آن مغلوبیت دو فتح بزرگ نصیب ناپلئون گردید: اول فتح جنگ ترافالگار (۲۰ اکتبر)، دوم فتح اوسترلیتز (۲ دسامبر) لکن فی حذاتنه واقعه بی اهمیتی نبود زیرا که پس از قضیه ترافالگار انگلیسها بطور قطع فرمانفرمای بحر شدند و از بیم حمله بجزایر خود ایمنی حاصل کردند. ناپلئون چون دید که دشمن بدست نمی آید و طریقی برای غلبه مستقیم بنظر نمی رسد بر آن شد که من غیر مستقیم خصم را از پای در آورد پس ابواب اروپا را بر انگلیسها بریست و بسفیر انگلستان چنین گفت: «فراختای بحار را زندان قوم انگلیس خواهم کرد» فی الحقیقه شکست بحریه فرانسه موجب شد که سیاست خارجی ناپلئون صورت ثابتی بگیرد و میتوان ترافالگار را مقدمه و ریسه قرق و محاصره بری انگلیس دانست.

جنگهائی که بمعاهده تیل سیت مذهبی گردیده‌اند اوسترلیتز، ینا، فریدلند

منشاء اتحاد درهنگامی که ناپلئون مشغول تهیه مقدمات عبور از بحر مانش بود دول اروپا در پایان سال ۱۸۰۴ اتحاد جدیدی کردند، ثالث اروپا محرک و رابط فعال این اتحاد الکساندر اول تزار روسیه بود، پل اول پادشاه روسیه را بعضی صاحبمنصبان ناخشنود او در اطاقش خفه کردند و پسرش الکساندر اول را در سن ۲۳ سالگی بجای او بر اریکه تزاری نشاندند (۲۳ مارس ۱۸۰۴). آلکساندر خیالات و مقاصد عالیه درس داشت، میخواست در اروپا سمت میانجی و حکم بین الدول داشته باشد و در مشرق زمین خاصه امپراطوری عثمانی امرش نفاذ یابد، این مقصود ثانی را از جدّه خود کاترین دوم ارث میبرد. در این مقاصد با افکار و مرام ناپلئون مصادف و معارض میشد، علاوه بر این مقاصد خاص علت دیگر هم که در آن عهد میان سلاطین مشترک بود وی را بنصومت و کینه‌ورزی بر میانگیخت و آن حسد و رقابت بود نسبت بعظمت فرانسه. اعمال ناپلئون هم که قوت و نیروی او را بیش از پیش جلوه میداد آلکساندر اول را بیشتر بر سر رقابت و حسادت آورد، منجمله ناپلئون ولایت پیمون را که در تصرف قشون فرانسه بود رسماً بمملکت خود ملحق ساخت که بعداً در صورتیکه انگلیس بمعاضه حاضر شود این ولایت را وسیله تعویض قرار دهد^(۱)، در آغاز سال ۱۸۰۳ نیز جمهوری هلوتیک را بفرانسه منضم ساخت و سوسی‌ها راضی شدند که ناپلئون میان آنها حکم واقع شده و مسائل سیاسی کشور آنها را فیصله دهد (فوریه ۱۸۰۳).

مقارن این احوال ناپلئون امور مغشوشه آلمان را تصفیه و تعدیل کرد، چنانکه دیدیم^(۲) بعد از عهدنامه لونویل بعضی شاهزادگان و امرای آلمان تقاضای جبران خسارات

(۱) - صفحه ۵۱۰ رجوع شود (۲) - صفحه ۵۱۹ رجوع شود

وارد بر خویش میکردند و ناپلئون را بحکمیت خواستند، وی نیز تسار روس را در اینکار شرکت داد لکن تمام کارها در یازیس گذشت و نماینده تسار مار کوف نام آلت دست تالیران وزیر خارجه فرانسه بود و هر چه امضا کرد عبارت بود از تصمیحات و فرمانهای شخص ناپلئون، این وقایع بر تسار روس بسیار گران آمد.

دستگیری دوک دانکین (مارس ۱۸۰۴) بهانه قطع روابط شد، تسار اعتراض کرد که چرا ناپلئون در اراضی آلمان مداخله کرده و ناپلئون جواب داد که چرا روسیه بمهاجرین مدد میفرستد و آنها را پناه میدهد و محض اینکه مستقیماً تسار را متنبه سازد پرسید که آیا اگر تسار میدانست که در قریب سرحدات او جمعی مشغول توطئه برای کشتن پُل اول تسار سابق روس هستند در دستگیری آنها تردیدی و تأخیری جایز میسرمد؟ باری ایلچیان را از دو جانب احضار کردند.

تشکیل اتحاد دول
از این تاریخ تسار روسیه در عقد معاهدات لازمه بشتاب تمام کوشید، در مه ۱۸۰۴ با پادشاه پروس و در نوامبر ۱۸۰۴ با امپراطور آلمان و در ۱۱ آوریل ۱۸۰۵ با دولت انگلیس پیمان بست و امپراطور آلمان وعده داد که ۲۳۵,۰۰۰ مرد جنگی بمیدان کسِل کنند (۱). انگلیس ها متعهد شدند که مبلغ ۳۱ میلیون هر سال بهر لشکر صد هزار نفری که حاضر میدان جنگ شود تأدیه کنند، ورود انگلیس در اتحاد دول آتش جنگ را یکباره مشتعل ساخت.

مکر و خدعه
فرانسوای دوم امپراطور آلمان در ۹ اوت ۱۸۰۵ معاهده جنگی روس و انگلیس را امضاء کرد لکن از اواخر ۱۸۰۴ **اطریش** ببعد مصمم اینکار بود و از روی سیاست نیات خود را پنهان میداشت و ابر از خصومتی نمیکرد مگر ناپلئون غره شده و از جانب خشکی اطمینان یافته نقشه حمله بحری بجزایر انگلیس را عملی کند آنگاه بروی بتازد. ناپلئون جمهوری سیزالپین را بمبدل سلطنت ایتالیا کرده و مدتی میخواست پادشاهی آنجا را ببرادر خود ژوزف بدهد لکن عاقبت بر آن شد که خود تاج سلطنت را بپذیرد، امپراطور

(۱) - صفحه ۵۷۲ و ۵۷۳. رجوع شود

اطریش برای اینکه کاملاً ناپلئون اغفال شود رسماً سلطنت او را بر ایتالیا شناخته و از جانب خود سفیر فوق العاده فرستاد که در جشن تاجگذاری در شهر میلان شرکت جوید (۲۶ مه ۱۸۰۵) و در ژوئن ۱۸۰۵ الحاق ولایت ژن را بفرانسه تصدیق نمود. این روش

مصالحت و صلح
جوئی امپراطور
اطریش فقط
برای فریفتن
ناپلئون و بانتظار
ورود قشون مجتهد
روسیه بود ،
بمحض مهیاشدن
مقدمات نقاب
مکر و تزویر از
رخسار برداشت ،
بدون اعلان
جنگ به تقلید
انگلیس هاروی



فرانسوای اول

(۱۷۶۸ - ۱۸۳۵)

را به ایالت باویر که تازه بانیلئون اتحاد بسته بودند راند (۷ سپتامبر ۱۸۰۵) .

کوپن زل وزیر اطریش در این خصوص نوشته است : « بنایارت
سپاه بزرگ
نمی تواند بزودی خود را بما برساند ، پیش از آنکه او آماده

کارزار شود متحدین ما جمع و بمیدان وارد خواهند شد ، این مسئله بطوری حساب

شده و پیش‌بینی گردیده است که هیچ جای تردید و بیم در آن نیست. « اما حساب اطریشی‌ها از دو جهت درست‌نشد و خطا کرد، یکی 'کندی و تأخیر روسها که گوئی بر مورچه سوارند(۱)'، دیگر سرعت حرکات ناپلئون.

مکر و حیلۀ اطریشی‌ها امپراطور فرانسه را نفریفت، در همان اثنا یکی که در اردوگاه بولونی علی‌الظاهر منتظر ورود ویل نو و سفاین بحری بود بدقت تمام در احوال اطریشی‌ها مراقبت میکرد و میگفت: «نمیدانند که من باچه سرعتی ۲۰۰،۰۰۰ نفر مردان جنگی خود را پیچ داده و بمیدان آنها خواهم فرستاد» در مدتی کمتر از یکماه (از ۲۷ اوت تا ۲۴ سپتامبر) ناپلئون لشکر خود را که مشهور بسپاه بزرگ است از ساحل مانش بکنار رود رن سوق داد.

نظر بکثرت عدۀ افراد که ناآنوقت سابقه نداشت (یعنی ۱۸۶،۰۰۰ نفر و ۳۴،۰۰۰ توپ) ناپلئون مصلحت دید که سپاه بزرگ خود را بترتیب جدیدی تجزیه کند و چندین لشکر منفصل مهیا سازد، هر لشکر دارای دوالی چهار فوج پیاده نظام بود و مقدار کافی توپخانه و سواره نظام برای حفظ امنیت و طلائی قشون بآن منضم میشد، مجموع افراد هر لشکر از ۲۰،۰۰۰ الی ۴۰،۰۰۰ میرسید، این لشکرها سپاه کامل نبودند و فقط هنگامیکه امپراطور وقت را مناسب میدید و عدۀ کافی سواره نظام و توپخانه بهر لشکر ملحق میساخت آنوقت صورت سپاه کاملی بخود میگرفت، عدد این لشکرها هفت بود که هر يك از روی شمار معین شناخته میشد و سرداران هر يك بترتیب از اینقرار معین گردیدند: سردار لشکر اوّل برنادوت، دوم مارمون، سوم داووت، چهارم سولت، پنجم لان، ششم نی، هفتم اوژرو. اما افواج سواره نظام سنگین اسلحه زره پوش و تفنگچی و افواج دراگون و چندین دستگاه توپخانه که مجموع آن به ۲۸،۰۰۰ نفر میرسید در تحت فرماندهی مورا ملقب به «پادشاه سواره نظام» قرار گرفت، این عدۀ را سواران احتیاطی نام نهادند. قوای احتیاطیۀ عامه موسوم بکارد امپراطوری مرگب بود از بمب اندازان و

(۱) - در آن زمان تصویری از روی مزاح رسم کردند که روسها را بسوار بر سنگ پشت و خرچنگ نشان میداد

شاسورهای پیاده و سوار و مالیك و توپچیان که جمعاً ۷،۰۰۰ نفر بودند و آنانرا
 « بر گزیده برگزیدگان » میگفتند ، در این عده ۲۴ توپ نیز موجود بود .
 جنگك دو ماه دوام یافت و بدو قسمت منقسم گردید : اول مصاف با اطریش
 در سمت علیای دانوب در حوالی اولم (ماه اکتبر) ، دوم مصاف با قوای متحده
 روس و اطریش در شمال وین که واقعه عظیمه آن جنگك اوسترلیتزاست (نوامبر
 و دسامبر) .

جنگك اولم لشکری از اطریش بعدة ۸۰،۰۰۰ نفر بخط مستقیم خود را
 بنواحی اولم رسانید ، سردار اطریش موسوم به ماك منتظر بود
 که فرانسویان از طریق جنگل سیاه وارد میدان بشوند لکن ناپلئون طرز محاربه
 مارانگو را تجدید کرده قشون خود را از طریق استراسبورگ و کارلسروه و سپیر
 و من هیم و مایانس^(۱) از شطرن عبور داد و بمسافت بعید از خطوط دشمن در پناه
 سلسله ژوراسواب^(۲) واز دره های مین و نکار پیشرفت ، جناح یمن را در استوتگار
 ثابت نمود که هنگام لزوم محور جناح چپو قلب شود ، آنگاه میسر را به وورزبورگ^(۳)
 برده و از راه آنس باخ^(۴) بجانب جنوب تمایل جسته و غفلتاً تمام (سپاه بزرگ) را
 در مقابل دونوورث^(۵) بدانوب رسانید ، باین ترتیب ناپلئون در میان اولم و وین
 واقع شد و با اشغال اوکسبورگ و پلهای لئخ^(۶) راه معاودت و ارتباط و فرار را بر
 لشکر اطریش مسدود ساخت ، آنگاه لشکریان را دودسته کرد و از دو سمت رود
 دانوب تازان تازان رو برآه نهاد ، کوئی از اطریش بفراسته باز میگردد . در عرض
 راه چند جا دشمن را شکست داد و عاقبت اطریشها را در اولم بمحاصره افکند ،
 روز یکشنبه ۲۰ اکتبر همان روز یکمواقعه ترافالگار در دریا اتفاق افتاد ماك سردار
 اطریشی امان خواست ، این جنگك ۱۴ روز دوام یافت و ۶۰،۰۰۰ اسیر و ۲۰۰
 توپ و ۸۰ رایت بدست فرانسویان افتاد .

(۱) - Carlsruhe, Spire, Manheim, Mayence (۲) - Jura Souabe (۳) - Wurzburg
 (۴) - Ansbach (۵) - Donauverth (۶) - Lech

جنگ اوستریلیتز . . . ناپلئون از اولم عنان بجانب وین تافت و گفت : « بگذارید روسها را از زحمت طی نیمه مسافت برهائیم ، علت شتاب ناپلئون این بود که میترسید مبادا پروس خیانت ورزیده و در جنگ مداخله کند ، با وجود بدی راهها و باران و برف شدید و جنگ و زد و خورد دائم ناپلئون مسافت اولم تاوین را در ۲۳ روز طی کرد ، شهر وین بی مقاومت تسخیر شد (۱۳- نوامبر) و بسبب خدعه متهورانۀ موراتنام پل های دانوب بدست فرانسویان افتاد ، آنگاه ناپلئون بساحل یساردانوب رفته و وارد ناحیه موراوی (۱) شد ، چون بالاخره قشون روس و اطریش در حوالی اولموتز (۲) بیکدیگر رسیده بودند ناپلئون بسمت شمال توجه کرد که فرانسوای دوم و آلکساندر ادریابد ، ناپلئون ده روز قبل از مصاف زمینی را بازدید کرد و بر دقایق آن استحضار یافت آنگاه خدعه ها بکار برد و نمایشهای بسیار از ضعف و ترس خود داد تا اینکه دشمن جری شد و هر دو پادشاه روس و اطریش بمیدان مذکور واقع در ۱۲۰ کیلومتری شمال وین وارد شدند . در این محل ناپلئون در روز دوشنبه ۲ دسامبر ۱۸۰۵ که مقارن روز جشن تاجگذاری او بود جنگی کرد که نه تنها زیباترین و بهترین جنگهای اوست بلکه بقول مورخ نظامی آلمان روستو نام « سرمشق نبردهای عالم » بشمار است و شاید در تاریخ دنیا جنگی بتمامی و زیبایی آن نباشد .

اوستریلیتز میدان جنگ برگزیده ناپلئون محلی است در جنوب شرقی برون در فرجه زاویه ای که از تقاطع جاده وین به برون و برون به اولموتز تشکیل میشود و این مکان واقع است در شش کیلومتری مقابل شهر کوچک اوستریلیتز . این دشتی مرتفع است که سمت شمالش را رشته تپه های پوشیده از درخت کاج محصور داشته و تمام جانب شرقی آنرا رودخانه باتلاقی و فرو رفته گولدباخ احاطه نموده و چندین قریه در کنار آن رود واقع گردیده است .
جمعه ۲۹ نوامبر ناپلئون از پیش سپاه روس و اطریش گریخته شهر اوستریلیتز را

بغضم وا گذاشته قرای کنار رودخانه را گرفته و ۷۴،۰۰۰ نفری را که داشت قدری در پشت رودخانه در طول جاده‌ای که موازی با رود مزبور است ترتیب داد، طول جبهه لشکرش به ده کیلومتر می‌رسد، جناح راست قشون بفرماندهی داووت در قریه تل نیتز و سوکول نیتز بود، جناح راست با اتفاق سواره نظام احتیاطی مورا و لشکران به نپه‌های مستحکم سانتون تکیه داشت یعنی درست روی جاده‌او لوموتز. ساحل چپ رودخانه گولدباخ چند ذرعی مرتفع تر از ساحل راست است و بر جانب دیگر مبشر است، در طرف جنوب سواحل رود مزبور انخفاض یافته و بطور سراسب به قریه تل نیتز می‌رسید، در اینجا مرداب کوچکی است که در آن فصل طبقه ضخیمی از یخ سطح آن را پوشیده داشت، ناپلئون این اراضی مرتفع را بدشمن گذاشت و در برابر آن لشکری را که تحت فرماندهی سولت بود و قلب سپاه محسوب میشد جای داد، نقشه ناپلئون این بود که چون قوای خصم باراضی مرتفعه رسید حرکاتی کنند که دشمن بخیال قطع ارتباط سپاه فرانسه با شهر وین بیفتد و قوای خود را از جانب یمین سوق داده بقصد سدّ راه فرار بطرف وین متعایل گردند. البته برای انجام این مقصود بایستی دشمن قلب سپاه خود را در پراتزن (۱) سبک کرده و قوای خود را بسمت جناح چپ میل بدهد و در برابر پیل نیتز متمرکز سازد، آنوقت بمحض اینکه خصم مرتکب این خطای نظامی شد ناپلئون اراضی مرتفعه را بتصرف آورده و قلب سپاه خصم را که ضعیف شده مورد حمله سخت قرار داده و باین ترتیب دشمنان را منقسم و مجزّی می‌ساخت، بعد از تجزیه هر جناحی از دشمن را که ضعیف تر دید روی بآن نهاده و آنرا درهم می‌شکست.

همانطور که ناپلئون خواست شد، دشمن چنان حرکت کرد که گوئی شخص ناپلئون با فرمان می‌دهد، سپاه اطیش و روس روز ۳۰ نوامبر اراضی مرتفعه را گرفتند، عده این سپاه ۹۰،۰۰۰ تن و عنوان ریاست آن با کونوسوف روسی بود ولی در نفس الامر اطرافیان تسار نقشه حرکات آنرا رسم می‌کردند و این اشخاص مردمانی

ییمغز و سبکسار بودند و ادعا میکردند که در ظرف چند لحظه بوناپارته و قشون او را مضمحل خواهند ساخت، شب یکشنبه اول دسامبر اطریشها و روسها حرکات استدارای خود را شروع کردند و ناپلئون با کمال مسرت در آن شب سرد و روشن گوش بیانگک طبل و شپیور آنها داده و تا سه ساعت بعد از نصف شب از حرکات آنها محظوظ و از فرود آمدن دشمن بسمت تل نیتز مسرور بود، دشمن در این مکان قریب سه خمس از قوای خود را بسر داری بوخ هودن^(۱) متمرکز ساخت. روز دو شنبه ۲ دسامبر ساعت هفت صبح بطوری که ناپلئون انتظار داشت بوخ هودن شروع بحمله بر قریه تل نیتز و سکوول نیتز کرد، برای اینکه کاملاً روسها قریب بخورند مارشال داووت فرانسوی باده هزار نفر در مقابل ۳۵،۰۰۰ نظامیان خصم ایستادگی میکرد و تا سه ساعت تمام در میان خانه دهقانان و درختان اشجار باغ وزیر درختان انگور جنگی سخت برپای داشت، سه بار دهات مزبور بدست جانبین افتاد و عاقبت در ساعت یازده بصرف روسها درآمد.

در اثناء این جنگ ناپلئون بقلب سپاه روی نهاد که مقر کوئوسوف و امپراطوران روس و اطریش بود، در ساعت هفت و نیم آفتابی درخشان طالع گشت که درخشندگی آن از نوادر است و در افواه عوام بشهرت تام اختصاص دارد، مه غلیظی اراضی پست را پوشیده و مجرای رود گولدباخ و تپه پرات زن را مستور داشت، فقط نقاط مرتفعه از زیر پرده مه برآمده و در نور خورشید خود نمائی میکرد، افواج مارشال سولت مأمور حمله شدند و در ساعت هشت و نیم در پناه حجاب مه غلیظ رهپار گشته غفلتاً به پهلوی خصم رسیدند و در ساعت نه بیالاترین نقطه اتلال رسیده و ناپلئون هم با گارد مخصوص با آنها پیوست، آنوقت روسها و اطریشی ها از خطای خود مستحضر و از عظمت خطر واقف گشتند، با کمال نومیدی برای تجدید تصرف پرات زن کوشیدند و تمام یکصد هزار نفر احتیاطی روس را بکار واداشتند، تا چهار ساعت مغلوبه سخت بود، در فاصله سی قدم توپخانه جانبین یکدیگر را بباد آتش و

گلوله گرفتند، یکساعت بعد از ظهر روسها شکست یافته خود را در گودالها افکنده و رهسپار جانب اوسترلیتز گشتند.

در اثنائیکه قلب سپاه فرانسه مشغول تسخیرات زن بود جناح چپ درامنه تبه سانتون بررداری مورا و لان بفتح دیگر نایل شد، چهار هزار نفر زره پوش را بجانب سواره نظام اطریش فرستاد که آنها را از دم شمشیر آبدار گذرانیدند، لان پیاده نظام روس را شکسته يك دسته را بسمت اولموتز عقب نشاند و دسته دیگر را بسوی اوسترلیتز گریزند.

فقط جناح چپ خصم بررداری بوخ هودن برجای بود، در يك جنگ کوتاهی آن هم شکسته شد، ساعت دو بعد از ظهر قشون فرانسه جبهه خود را تغییر داده و از همان طریقی که شب پیش دشمن طی کرده بود رو بسمت دهات تل نیز و سو کول نیز نهاد، روسها که در میان دولشکر ناپلئون و داووت افتادند مثل این بود که در دهان گاز گرفتارند، در اندك مدتی ده هزار نفر تلفات دادند و از قریه تل نیز اخراج شده بسوی مرداب منجمد سابق الذکر روی نهادند، چون بروی یخ رسیدند توپخانه فرانسه بقدری گلوله بارید که یخ در زیر پای خصم شکسته و چندین صد نفر از فراریان با چهل توپ در آب غوطه خوردند، ساعت چهار بعد از ظهر که شب فرا رسید کار بکلی تمام شد، بارانی سیل آسا و برفی سهمگین باریدن گرفت، روسها و اطریشی ها ۲۷'۰۰۰ نفر مقتول و مجروح و اسیر بجای گذاشتند و مهمات بسیار با چهل بیرق و ۱۸۰ توپ بفرانسویان سپردند، در واقع تمام مهمات جنگی و قورخانه و توپخانه آنها بدست خصم آمد. یکی از سرداران مهاجر فرانسوی لائرون (۱) نام که در سپاه دشمن بود می گفت: «من خیلی شکستها دیدم اما هرگز چنین شکستی در محله من خطور نمیکرد» در مقابل این فتح نمایان ناپلئون ۸'۰۰۰ نفر تلفات داد که ۱۳۰۰ تن از آنها بدرد حیات گفتند، بکدقیقه هم محتاج نشد که ۲۵۰۰۰ قوای احتیاطی را بجنک بیندازد، فی الحقیقه برای شکست دادن به

۹۰،۰۰۰ قشون دشمن بیش از ۴۵،۰۰۰ نفر بمیدان نیاورد، فتح اوسترلیتز نتیجه کثرت عدد و قوای جنگی نبود بلکه نتیجه تفکر و حساب ویدش بینی دقیق بود. شب بعد از جنگ فرانسوا امپراطور اطریش در حال فرار مصلحه پرسوزگ از ناپلئون تقاضای ملاقات کرد، دو روز بعد دیدار صورت گرفت و منجر بوقفه جنگ شد و ناپلئون اجازه داد که قشون روس آسوده عقب بنشینند ولی منازل و مراحل آن را قبلاً ناپلئون معین میکرد، اطریشی ها وارد مذاکره آشتی شدند، این مقاولات منتهی بمعاهده پرسبورگ شد (۲۶ دسامبر ۱۸۰۵).

اطریش ایالات ایستری و دالماسی و ونیز را که بموجب معاهده کامپوفورميو تصرف کرده بود از دست داد، بعلاوه ولایات سواب و تیرول و غیره را که از املاک قدیمه او بود رها کرد و باین ترتیب راه آن مملکت بدریای آدریاتیک و ایتالیا و دره دن مسدود و سه میلیون اتباع آن دولت از دست رفت.

ناپلئون ایالات ایستری و ونیز و دالماسی را بمملکت ایتالیا ضمیمه کرد و باین ترتیب با ممالک عثمانی و مشرق زمین مرتبط شد و ایالات سواب و تیرول را میان متحدین آلمانی خود، منتخب و ورتمبرگ باویر تقسیم کرد.

امپراطور فتح اوسترلیتز ناپلئون را موفق کرد که بنا بر خیالات و آمال قدیمه خود کارهای شارلمانی را تجدید کرده (۱) و تاج بخشی و غرب کشور دهی کند، در ششماه اول ۱۸۰۶ چهار پادشاه ساخت، دو نفر در آلمان یکی ایتالیا و دیگری در هلاند. منتخب و ورتمبرگ و منتخب باویر تاج شاهی بر سر نهادند، ناپلئون میگفت: «این پادشاه حسن اتحادی است که با امپراطور داشته اند» در ایتالیا حکم داد که ایالت ناپل را از طایفه بوربون منزع ساختند بجرم اینکه در زمان جنگ با انگلیسها مساعدت کرده اند در واقع مثل این بود که حکومتی را در یکی از ولایات فرانسه معزول میکنند (۲۷ دسامبر ۱۸۰۵)، بموجب فرمان دیگر

(۱) - جفقه ۵۰۲ رجوع شود

سلطنت ایتالیا را برادر ارشد خود ژوزف داد (اول فوریه ۱۸۰۸) و جمهوری باتاوا را سلطنت هلند نام نهاد و پادشاهی آنرا برادر دیگر خود لوی تفویض فرمود (۵ ژوئن ۱۸۰۶). ناپلئون علاوه بر تاج بخشی ولایت بخشی هم میکرد مثلاً امارت برک را به مورا داد که پسر میفروشی بود و چنانکه گفتیم در سوق سواره نظام او را عذیم التظیر میشمردند، ایالت نوشاتل را به مارشال برتیه عطا کرد که رئیس ارکان حوب کل بود و ایالت بنونت را به تالیران وزیر امور خارجه سپرد و قس علی ذلك. از طرف دیگر برای جلب پادشاه پروس ولایت هانور را باو تسلیم کرد، در این اوقات ناپلئون تشکیلات عتیقه آلمان را برهمزد و حوزه امپراطوری مقدس ژرمانی را درهم شکسته اتحاد رن را تشکیل داد و بر سر تاسر ممالك اطراف رن و دانوب مسلط شد.

تغییر
تغییراتی که در آلمان رخ داد نتیجه مستقیم فتح اوسترلین بود، بطوریکه دیدیم (۱) قشون کنوانسیون در زمان انقلاب مملکت آلمان و قراردادهای بال و لونویل نقشه آنجا را برهمزده و سرحدات غربی فرانسه را بشطرن رسانیدند.

فرمان ناپلئون در ۱۸۰۳ عده امارتهای آلمان را بسیار کم کرده و به ۸۲ امارت رسانید، ناپلئون میخواست باز هم تقلیل داده و تشکیلات آلمان را بنفع خود ساده تر کند، در این اقدام جمعی از امرای آلمان خاصه اسقف منتخب مایانس باو کمک کردند، اسقف مزبور ناپلئون را دعوت نمود که «هرج و مرج ملت نجیب آلمان را، خاتمه داده و قوانین قدیمه ژرمانی را احیا کرده» و «امپراطوری مغرب زمین را چنانکه در عهد شارلمانی بود از نو ایجاد نموده و باز ایتالیا و فرانسه و آلمان را در تحت سلطنت واحد درآورد».

ناپلئون مسئول اسقف مایانس را برآورد، دو پادشاه جدید اتحاد رن باویر و وورتمبرگ را بپایانزده تن از امرای جنوب و مغرب آلمان

تحريك نمود كه از امپراطورى آلمان گيخته و تشكيل اتحادى موسوم به امارات متفقۀ رن بدهند (۱) (۱۲ ژوئيه ۱۸۰۶).

اين متحدين شهر قديم فرانكفور سور لو من (۲) را كه محل تاجگذارى بود كرسى و مركز خود قرار دادند، در اين شهر دو مجلس تشكيل شد: انجمن سلاطين و انجمن شاهزادگان و امرا كه بايستى مراقب امورات اتحادى خود باشند، فى الحقيقه مجلسين نفوذى نداشتند، امراء مذكور با ناپلئون قرار اتفاق دائمى بسته و در دفع و حمله بدشمنان هممهد شدند و امپراطور فرانسه را حامى خود خوانده و سياست خارجى را باو گذاشتند، حق صلح و جنگ و قيادت لشكر متفقين مزبور و تعيين عدد سپاه امرا را نيز بوى سپردند، در واقع ناپلئون سلطان متفقين مزبور بود و آنان در ظاهر متحدين او بشمار ميآمدند و در باطن دست نشانده و خدمتگزار او محسوب ميشدند.

انجام امپراطورى تشكيل امارات متفقۀ رن امپراطورى مقدس رومى ژرمانى را بهم زد، اين امپراطورى ده قرن قبل بوسيلۀ اوتون كبير مقدس (۹۶۲) تأسيس يافته بود و در اين اوقات قلمرو آن محدود

بخاك اطريش و پروس وسا كس و چند امارت كوچك شده بود و طبعاً موضوعى منتفى گشته و از ميان رفت. ناپلئون فرانسواى دوم را مجبور كرد كه از عنوان امپراطور آلمان بگذرد، فرانسوا در سنۀ ۱۸۰۶ (ماه اوت) از اين لقب صرف نظر كرد و بعد از آن خود را فرانسواى اول و امپراطور بالاستحقاق اطريش خواند، اين لقب اخير را مشارليه در سال ۱۸۰۴ هنگام وصول ناپلئون بمقام امپراطورى اختيار كرده بود.

مذاكرات ناپلئون على الظاهر صلح پرسبورگ مقدمه و مبشر صلح عمومى محسوب ميگردید و ناپلئون هم شخصاً آرزو مند اين صلح بود. تفوق باروسها و انگليسها و برترى ناپلئون چنان ظاهر و بارز بود و اتحادى كه بادولت در پاريس پروس كرد چنان كار را مستحكم ساخت كه هر كس گمان ميبرد

(۱) - les États confédérés du Rhin

(۲) - Francfort-sur-le-Main

دیگر در قاره اروپا بحالی و موردی برای جنگ باقی نمانده است. تسار روسیه هم بنابراین ظواهر امر وارد گفتگوی صلح شد و نماینده‌ای بیاریس فرستاد؛ انگلیس‌ها هم با وجود فتحی که در ترافالگار کردند بی‌میل به آشتی نبودند؛ پیت صدراعظم انگلستان در ژانویه ۱۸۰۵ وفات یافت و مشهور شد که غصه اوسترلیتز او را هلاک کرد؛ بجای او فوکس که از حزب ویک بود و مثل پیت کینه دیرینه فرانسه را در دل نداشت بصدارت نشست؛ مشارالیه مدتی بود آرزوی صلح داشت پس وزیر مختاری بیاریس روانه کرد لکن نه روس‌ها و نه انگلیس‌ها صمیمانه مایل بصلح حقیقی نبودند؛ قصد اصلی آنها بهم زدن میانه فرانسه و پروس بود؛ ناپلئون گاهی باروس و گاهی با انگلیس مشغول مقاوله شد و میخواست از طرفین استفاده‌های کامل ببرد لکن رویهمرفته فریب خورد و دشمن با ظاهر آراسته و صلح جویانه‌ای که نشان میداد بین فرانسه و پروس را شکر آب کرد و جنگ را میان آن دو دوست مشتعل ساخت.

سیاست پروس از ۱۷۹۵ تا این زمان که قریب ده سال بود روابط حسنه فرانسه و پروس که بموجب عهدنامه بال تشدید یافت کما کلن فردریک گتوم ثالث برقرار بود؛ سیاستون فرانسه نظر به تبلیغات نیکوئی که ولتر و دوستانش کردند نسبت بآن دولت احساس محبتی در خود مینمودند و جنگ هفت ساله هم نتوانست این محبت را بالمره زایل سازد؛ اعضا هیئت مدیره هم که علاوه بر خصوصت قدیم بادولت اطریش عداوت خاصی با آن دولت از لحاظ کاتولیک بودنش داشتند میخواستند با پروس عقد مودت بسته و آنرا در مقابل اطریش نگاهدارند؛ ناپلئون هم در عهد قنسولی خود برای جلوگیری از دسایس مفسدین که مبدا از قدرت نظامی پروس استفاده کرده تشکیل اتحادی در دول اروپا بدهند مایل بجلب پروس شد (نوامبر ۱۸۰۳) و چون بامپراطوری رسید عقد اتحاد با پروس بست (اوت ۱۸۰۵)؛ اما مساعی ناپلئون با خلق و خوی مخصوص فردریک گتوم ثالث مصادف شده و باطل گردید.

فردریک گتوم ثالث نوازه فردریک بزرگ جوانی شرافتمند و ساده و صلح طلب

و مرّد و محبوب بود، نالیران در ۱۸۰۶ اخلاق او را چنین بیان میکند: پادشاه پروس نمیدانده «بچه باید معتقد باشد و چه باید بکند» و مثل شاهزادگان خاندان خود جوانی طماع و حرصی بود، در نظر او املاک و ولایاتی که بموجب قرارداد ۱۸۰۳ بدولت پروس افزوده شد کفایت نمیکرد^(۱)، طالب ایالت هانور ملك شخصی پادشاه انگلیس بود و چون وسیله برای اینکار نداشت میخواست من غیر مستقیم آن ایالت را بچنگ آورد و بدون جنگ آنجا را بواسطه فرانسه یا بواسطه روس تملك کند اما فردريك كیتوم مرّد بود که از این دو طرف کدام را اختیار کند، بهتر از همه بنظر او بیطرفی بود زیرا که در بیطرفی خطری تصور نمیرفت و مقصود هم حاصل میشد.

ندما و مشاورین این پادشاه از خود او مرّدتر بودند و هر دسته عقیده خاصی داشتند، ملکه لویز که زنی جیل و صاحب اراده و با همت و تند خیال و متمصب و طرفدار اتحاد ملل ژرمن و ریاست و قیادت پروس بر آنها بود طبعاً دشمن جانی فرانسه محسوب میگشت، دو وزیر خارجه پروس هوگو و تیزوهاردن برگ^(۲) مثل پادشاه در میان روس و فرانسه مرّد و نسبت به بیطرفی مشکوک بودند و هیچوقت در يك رأى اتفاق نمیکردند، پس فردريك زمانى متمایل بملکه و زمانى متمایل بوزرا شد و سیاستى ناموزون و مزورانه پیش گرفت، از ۱۸۰۳ تا ۱۸۰۶ شش بار تغییر رأى داد، سه مرتبه با ناپلئون گفتگوی صلح کرد و سه عهد نامه موّدت با تسار روس بست.

تردید رأى در ماه سپتامبر ۱۸۰۵ که روسها و پروس ها امیدوار بودند که ناپلئون را در اردوگاه بولونى غافلگیر کرده و کل فرانسه را يك رویه کنند ناپلئون مارشال بزرگ تشریفات سلطنتى موسوم به دورك^(۳) را بیرلن فرستاد که با وا گذاشتن ایالت هانور پادشاه پروس را با او متمایل سازد، فردريك از این تفویض شادمان و مایل بدوستى

(۱) - صفحه ۲۰۹ «فردريك و تقسیم لهستان» رجوع شود

(۲) - Haugwitz et Hardenberg

(۳) - Duroc

امپراطور شد، لکن چهار هفته بعد که قشون فرانسه در حمله به اولم از خاک آنسباخ متعلق به پروس گذشت و قبلاً کسب اجازه از پادشاه پروس نکرد فردریک گیوم روی توجه بروسیه آورد و هنگامی که ناپلئون بجانب وین رهسپار بود فردریک با تسار روس در پوتسدام دیدار نمود و باو وعده داد که قوای خود را با اتفاق لشکر روس و اطریش وارد میدان کند، این اتحاد تسار روس و پادشاه پروس در درخه فردریک دوم با حضور ملکه لویز اتفاق افتاد، در این مکن محترم سلاطین مزبور در روشنائی مشعل‌های چند سوگند اتحاد و دوستی جاودانی یاد کردند، قشون پروس مجهز و وزیر فردریک موسوم به هوگویتز نزد ناپلئون روانه شد که قطع روابط را اعلان کند. وقتیکه هوگویتز بلشکرگاه فرانسه رسید که فتح نمایان اوستریتز نصیب ناپلئون شده بود و وزیر پروس کلام را تغییر داد و از ترس دوستی فرانسه را قبول نمود لکن ناپلئون از جزئیات اتحاد پروس و روس خبر داشت، پس عهدنامه ای میان دودول منعقد شد، هانور پادشاه پروس اختصاص یافت و ولایت کلو و نوشاتل از او منتزع گردید، ناحیه آنسباخ نیز از پروس مجزی و به باویر ملحق شد، پادشاه پروس تعهد کرد که در هر جنگی با لشکر فرانسه دوش بدوش قدم بعرضه کلزار گذارد، اما همان شبی که ورقه عهد نامه بامضای ناپلئون بدست فردریک رسید رسولی نزد تسار روس فرستاد و پیغام داد که هرگز با روسیه داخل جنگ نخواهد شد و چهار ماه بعد مجدداً فردریک سومین معاهده را با آلکساندر اول تسار روسیه برضد ناپلئون امضاء کرد (اول ژوئیه ۱۸۰۶).

در اینوقت که تسار روس از اتحاد فردریک گیوم اطمینان یافت قرارداد ای را که سفیرش در پاریس با امپراطور بسته بود برهمزد (۲۰ ژوئیه ۱۸۰۶) و انگلیسها هم مذاکرات را قطع کردند.

انگلیسها در طی گفتگو از ناپلئون تقاضای استرداد هانور کرده بودند و ناپلئون هم اصولاً موافقت ابراز داشته و موکول بدادن حق بدولت پروس کرده بود که جبران این خسران را بنماید، انگلیسها به پادشاه پروس چنین وانمود کردند که

هانور از او گرفته میشود و سخنی از جبران و ردّ مثل بمیان نیاوردند، در نتیجه فردریک گیتوم دیوانهوار امر بتجهیز و آرایش سپاه داد (۱۰ اوت ۱۸۰۶).
واقعه دیگر رخ داد که موجب اشتعال غضب فردریک شد، ناپلئون هنگام تشکیل امارت متفقہ درنواحی رن پادشاه پروس را هم دعوت کرده بود که ازجانب دیگر تشکیل اتحاد و اتفاقی با امارات و ایالات آن طرف داده و خود ریاست آنرا عهده‌دار شود و باو نوشت: «وقت است که عنوان و مقام امپراطوری را درخاندان براندبورگ وارد کنید.»

پس فردریک بی‌تأمل امر را و شاهزادگان شمالی را دعوت کرد که امر اتحاد را سر و صورتی بدهند، یکی از آن امر را که منتخب هس کاسل^(۱) بود و با پادشاه پروس رقابت داشت و نمیخواست تحت ریاست او قرار گیرد جواب داد که ناپلئون درنهان مرا از شرکت در این اتحاد نهی کرده است و این مطلب دروغ محض بود، این دروغ که هنوز هم در فرانسه بچشم راستی در آن مینگرند پادشاه پروس را از ناپلئون بدگمان و از مکر و خدیعت او هراسان ساخت، آنگاه در ظاهر با ناپلئون دم از مهر و وداد زد و در باطن بشتاب تمام مشغول آرایش لشکر و دعوت دول شد، باین ترتیب اتحاد رابع از دول انگلیس و پروس و ساکس و روسیه و سوئد تشکیل یافت.

مقدمه
ناپلئون بعد از صلح پرسبورگ در ۱۷ اوت ۱۸۰۶ امر داد که سپاه بزرگ از خاک آلمان غربی بفرانسه باز گردد زیرا که قطع روابط
بقین داشت دیگر موردی و محالی برای جنگ نیست و بوزیر خارجه خود تالیران چنین نوشت: «تصور اینست که پروس تنها روزی قدم بجنگ من خواهد نهاد چنان مضحک و غیر عقلانی است که لایق بحث و گفتگو نیست» (۱۲ سپتامبر ۱۸۰۶).

اما زمامداران امور در برلن عقل خود را از دست داده و بقول ناپلئون دچار سرع و سرکیجه شده بودند، ملکه با لباس نظام فوج مخصوص خود را سان میدید،

صاحب‌منصبان گارد محض خود نمائی بیای پلّه سفارت فرانسه آمده و شمشیرهای خود را نیز می‌کردند، تذکر فتوحات فردریک کبیر مغز ها را بجوش می‌آورد، همه اعتقاد داشتند و جراید پروس مینوشتند که سپاه پروس نخستین لشکر جهان و مرگب از پهلوانان است و همین قشون منجی آلمان و آزاد کننده آن سامان خواهد بود، نسبت بفرانسویان جزاظهار تنفر و تحقیر کاری نمی‌کردند و میگفتند: « دفع این سگان محتاج تیغ و تفنگ نیست! » و بناپارت را لایق سرجوقی در قشون پروس نمیدانستند.

روز ۷ اکتبر در بامبرگ (۱) اولتیماتوم بدست ناپلئون رسید باین مضمون که اگر تا ۸ روز دیگر خاك آلمان از قشون فرانسه خالی نشود جنگ را آماده باشید، ناپلئون چون از مضمون نامه مستحضر شد گفت: « بقید شرافت ما را تا هشت روز دیگر بجنگ دعوت میکنید، هرگز فرانسوی از وعده گاه جنگ رو بر نتافته است » و بعد از آنکه از قرائت مکتوب فارغ شد گفت: « فردا من در ساکس (آلمان) خواهم بود. »

جنگ ساکس جنگ ۱۸۰۶ - ۱۸۰۷ تکرار مصاف ۱۸۰۵ بود و بدو قسمت منقسم شد: یکی جنگ با پروس در ولایت ساکس که وقایع عمده آن فتح ینا و اورشئات بود و شش روز دوام یافت (از هشتم تا چهاردهم اکتبر ۱۸۰۶) دیگر جنگ با روس در لهستان که ششماه طول کشید و فتوحات آن موسوم به فتح ایلو (۲) و فریدلند بود (از دسامبر ۱۸۰۶ تا ژوئن ۱۸۰۷).

جنگ ساکس تکرار جنگ اولم شد، قبل از قطع روابط ناپلئون در اردوگاهی بطول ۵۰ کیلومتر هفت لشکر خود را با گارد و سواران احتیاطی مورا در ساحل رود من متمرکز ساخته بود، جمع لشکریان او به ۱۶۶،۰۰۰ نفر میرسید و از این جمله ۲۸،۰۰۰ نفر سواره نظام و ۲۵۶ توپ بود، پروسی ها ۱۵۰،۰۰۰

(۱) - Bamberg

(۲) - Eylau

قشون داشتند، ۲۵،۰۰۰ درسیلزی بجای مانده و ۲۰،۰۰۰ درماگدبورگ بود، پادشاه پروس با بقیه سپاه (۱۰۷،۰۰۰ نفر) با اتفاق سردار بزرگ سالخورده دوک دوبرونسویک که در جنگ والمی مغلوب شد اردوگاه خویش را در ساحل یسار رود سال (۱) در شمال تورن ژروالد (۲) قرار داد، پروسی ها افواج خود را در طول رودخانه من از کوتا (۳) به ینا بمسافت ۱۴۰ کیلومتر جای دادند، امید داشتند که ناپلئون را غفلتاً دریافته و از جانب کوتا سلسله کوه را طی کرده و از اردوی او تجاوز نمایند.

روز هشتم اکتبر قشون فرانسه بسه ستون ازگردنه فرانکن والد (۴) در محاذات کروناخ (۵) عبور کرد و بسرعت از جانب یمین رود سال گذشت، روز دهم در محل سالفلد (۶) بسپاه پرنس لوی دوپروس که مثل ملکه لویز از طرفداران بسیار جدی جنگ بود برخورد و قریب سه هزار نفر از آن مقتول و مجروح ساخت، خود پرنس هم بقتل رسید. روز ۱۳ اکتبر سپاه به ینا و اورشتات رسید و جنب و عقب مواضع سپاه پروس را دریافت، در همین روز پادشاه و سردارانش از بیم آنکه مبادا محصور فرانسویان شوند مصمم بیازگشت بودند و بدو ستون رهسپار ناحیه الب و طریق برلن شدند، یکی از ستونها تحت فرماندهی پادشاه پروس و دیگری تحت قیادت پرنس هومن لوهه (۷) بود و اتفاقاً این پرنس از همه بیشتر اطمینان داشت که بسهولت ناپلئون را مغلوب خواهد ساخت.

ستون این پرنس مؤخره الجیش بود و بر فراز رشته ارتفاعاتی ینا که در مغرب ینا بصورت کوه بی دامنه جنگل پوش بادهای عمیق و چین و شکنج بسیار واقع است مقام داشت، این مکان مرتفع دارای دهات و قصبات بسیار است و دامنه آن به ویمار (۸) میرسد. شب ۱۳ اکتبر تا روز ۱۴ بی خبر دشمن ناپلئون که مینداشت تمام قشون پروس در آن مکان مرتفع است با ۳۰،۰۰۰ قشون مرگب از قوای مارشال لان و گارد از طرق کوهستانی باریک

(۱) - Saal (۲) - Thuringerwald (۳) - Gotha (۴) - Frankenwald
(۵) - Kronach (۶) - Saalfeld (۷) - Hohenlohe (۸) - Weimar

که جز بُز از آن صعود نتواند کرد خود را بمرتفعات مشرفه برینا رسانید، اینجا را لاندگرافنبرگ^(۱) گویند، ناپلئون چراغ دردست ایستاده و اشخاصی را که بیریدن درختان و وسعت دادن راه توپخانه مشغول بودند روشن میکرد. بامداد چهاردهم اکتبر که سپیده دمید مقارن ساعت شش صبح مه غلیظی میدان را فرو گرفته و به پیشرفت فرانسویان مساعدت میکرد، این جنگ برخلاف اوسترلیتز نتیجه نقشه و پیش بینی نظامی نبود و میدان هم وسعتی برای اجرای اعمال نظامی نداشت، سرتاسر میدان بچهار کیلومتر میرسید، باصطلاح جنگ ینا عمیق بود ولی عرضی نداشت، عاقبت میان دو نقطه که پی در پی لشکر پروس مغلوب شد ده کیلومتر فاصله شد، این دولشکر تفاوتی عظیم باهم داشتند، درطرفی پادشاهی فرمان میداد که معتقد بچنگ نبود و غفلتاً گریبانش بچنگ افتاده و قبل از آنکه قوای خود را تمرکز بخشد چهار دشمن گردیده و ناچار بود که قطعه قطعه قشون خود را بمقابله بفرستد که متوالیاً مغلوب و معدوم شوند. درطرف دیگر سپاهی بود متمرکز و آراسته که درآغاز جنگ درهم فشرده و دوش بدوش در مصافگاه ایستاده بودند و سپس بتدریج انبساط یافته و منتشر گشتند مثل انگشتان دستی که بسته باشد و کم کم گشوده شود.

در نخستین مصادمه لان سردار فرانسوی حمله برد و هشت هزار تن پروس را که درسه قریه سنگر بسته بودند طرد کرد، چون باین طریق میدان جنگ وسعتی یافت لشکر مارشال سولت از دره سال بالا آمد و لشکر مارشال اوژرو از سمت چپ ینا بدره کوسپدا^(۲) رسید، مارشال لان که مرکز و قلب سپاه را داشت مقدمه الجیش بی^(۳) را هم بیاری خود برد از اینقرار مجموع قوای ناپلئون در این میدان به ۵۰،۰۰۰ نفر بالغ شد.

سخت ترین جنگ که دو مین مصادمه حساب میشود از ساعت ده تا دو بعداز ظهر (۴ ساعت) دوام یافت، پرنس هوهن لوهه با سی هزار سپاهی بچنگ آمد

(۱) - Landgrafenberg

(۲) - Cospeda

(۳) - Ney

پیاده نظام پروس مثل اوقاتی که نمایش نظامی میدهند با شکوه تمام حمله‌ی یکی از دهات برد که مارشال نی در آنجا مقام داشت، این پیاده نظام در ۵۰۰ متر فاصله قریه توقف کرد و بدون اینکه جرئت حمله داشته باشد مثل ایامیکه نمایش تیراندازی میدهند مشغول شدند و دود تفنگ و توپ فرانسویان را هدف قرار دادند، اما هیچ اثری نبخشید و بالعکس تیر فرانسویان غالباً با ماچ رسید، قشون پروس ملاحظه کردند که ساعت بساعت بر قوای خصم افزوده و اصلاً طرز حرکات نظامی آنها موافقتی با اصول جنگی فردریک ندارد، تأثیری از تیرباران آنها دیده نمیشود، بعکس تیر فرانسویان غالباً به هدف رسیده و صفوف آنها را غریبال آسا سوراخ سوراخ میکند و چون در این اثنا سواره نظام مورا هم وارد عرصه کارزار گردید یکبار پای پروسیها از جای رفت و بنا بر قول مارشال فون در گولتز (۱) در یک لحظه سپاه پروس «بطوفان و گردبادی از افراد فراری» مبدل شد.

در اینوقت ۱۵،۰۰۰ سپاه پروسی از ویمار بمیدان رسید، سردار این دسته ژنرال روچل (۲) بود، این جنگ که سومین مصادمه آنروز است آخرین هم محسوب میشود، ژنرال روچل با اینکه گروه گروه سپاهیان پروس را در حال فرار میدید دسته خود را چنان بحمله داد داشت که چند فوج از فرانسویان را عقب نشانید ولی جنبش او بزودی بسکون مبدل شد، خودش مقتول و در ظرف نیم ساعت افواجش متفرق و جزء دریای فراریان پراکنده گشتند.

از ۵۵،۰۰۰ نفر پروسی که بجنگ مبادرت جستند ۲۷،۰۰۰ نفر مقتول و اسیر و مجروح شدند و بقیه التیف در روی جاده ویمار ازدحام کردند و از پشت سر سوار نظام زره پوش مورا با شمشیر آخته بر سر آنان تاخته و چون بر گد درخت فراریان را بر زمین ریختند، بیش از ۲۰۰ توپ غنیمت فرانسویان شد.

اورشتات در اثناء حرب پناستون دوم سپاه پروس که ۵۰،۰۰۰ نفر بود بسر داری فردریک کیوم و دودک دو بر و نسیوک در ظاهر اورشتات

(۱) - von der Goltz

(۲) - Ruchel

بمارشال داووت مصادف شد، مارشال داووت را ناپلئون با ۲۸،۰۰۰ نفر سوار و پیاده مأمور جلو گیری از دشمن در حال شکست و عبور از پل کوسن^(۱) کرده بود، شب (۱۳) ناپلئون بگمان اینکه تمام قشون پروس با خود او سروکار دارند و کسی در مقابل داووت نیست فرمان داد که بمحل آپولد^(۲) ناخته و از عقب لشکر پروس را دریابد، داووت برای انجام این دستور در ساعت شش صبح (۱۴) حرکت کرد و در مقابل قریه ها سن هو سن^(۳) بمقدمه الجیش پروس رسید که شب را در اورشتات بروز آورده و در ساعت شش عازم حرکت بودند.

قریه ها سن هو سن عرصه کارزاری شد که در جنگهای امپراطوری بسختی آن کمتر دیده شده است، جمع کشته و اسیر از طرفین به ۲۵،۰۰۰ نفر بالغ گردید. جنگ تا چهار ساعت دوام داشت، پروس ها سعی بیفایده کردند که یا قریه را بگیرند یا از خطوط فرانسویان تجاوز کنند، در آغاز کار جزیک قسمت متعلق به ژنرال گودن قوایی در اختیار داووت بود، افواج داووت در شمال قریه مزبور مرتباً می تشکیل داده و با حملات سواره نظام بلوخر^(۴) و پیاده نظام مقاومت میورزیدند. در این مدت قسمت فریان^(۵) فرصت کرده بجناح یمن واصل شد، فوج ۸۵ در قریه ماند و بعد از شکست بلوخر چندان ایستادگی کرد که قسمت موران^(۶) هم بآنها ملحق شد و جبهه چپ قشون فرانسه تشکیل یافت، قسمت موران که ۹،۰۰۰ نفر بود مدت مدیدی با ۱۴،۰۰۰ سوار برادر پادشاه موسوم به پرنس گلیوم مقاومت کرد و عاقبت خصم را شکست داد، در حوالی ساعت ۳ مارشال داووت با اینکه بیش از ۱۰،۰۰۰ نفر که ثلث عدده او باشد از دستش رفت حالت حمله گرفت و دو قسمت احتیاطی پروس را در هم شکسته بصوب ویمار فرار داد، ۱۵،۰۰۰ مقتول و ۳،۰۰۰ اسیر و ۱۱۵ توپ از خصم گرفت در صورتی که خود بیش از ۴۴ توپ نداشت. از جمله مقتولین یکی دوک دو بر و نسیوک بود که شخصاً سر دسته پیاده نظام شده و بقریه حمله میبرد ضربتی مهلک بر سر او رسید و در خون غلطید.

(۱) - Kœssen

(۲) - Apoldat

(۳) - Hassenhausen

(۴) - Blücher

(۵) - Friant

(۶) - Morand

هزیمت هزیمتیاں ینا و فراریان اورشتات در ویمار بهم رسیدند و
 چون از عظمت حادثه واقف شدند شورش و هزاهزی عظیم
 سپاه پروس در آنها افتاد . نظامیان پروس اسلحه را ریخته و گوش بهیج
 فرمایی نداده راه فرار پیش گرفتند و سر در بیابان نهادند ، سواران فرانسوی که
 بدستگیری فراریان مأمور بودند هزاران اسیر گرفته و فردای جنگ ینا ۱۴،۰۰۰
 تن را بار دو گاه آوردند ، سه سواره نظام فرانسوی يك گروهان را اسیر آورد ، دو
 دسته از قشون که بزحمت خود را جمع آورده بودند یکی بسرمداری هوهن لوهه
 بسمت رود اودر میرفت و دیگری بریاست بلوخر بجانب الب میشتافت ، موراد
 لاسال فرانسوی مأمور تعقیب و تعاقب آنان گشته و چنان بسرعت تاختند که در
 هر یست و چهار ساعت ۸۰ کیلومتر قطع مسافت نمودند ، هر دو دسته محصور و
 گرفتار شدند ، دسته هوهن لوهه که ۱۶،۰۰۰ نفر داشت در پرنزلو^(۱) (۲۸ اکتبر)
 و دسته بلوخر که ۲۰،۰۰۰ بودند در لوبک^(۲) (۷ نوامبر) . روز هشتم نوامبر
 درست یکماه بعد از شروع بجنگ از لشکر پروس انری پیدا نبود ، تمام قلاع مستحکمه
 میان الب و اودر بدست افتاد مثلاً قلعه شتین^(۳) که ۲۰۰ توپ داشت تسلیم
 سواران لاسال گردید ، قلعه ماگد بورگ که ۲۲،۰۰۰ مرد در آن توقف داشت در
 مقابل ۱۵،۰۰۰ سپاهیان نی امان آورد .

از هیچ طرف مقاومت ملی ظاهر نشد ، مملکت پروس عرصه نمایش محو جمیع
 قوی و اضمحلال کلیه خصال اخلاقی گردید ، ناپلئون چون برلن رسید استقبالی
 شایان فاتحین بزرگ از او کردند و مردم سرگرم تیاتر و بازی خود بودند و با احترام
 تمام بوی سلام میدادند (۲۷ اکتبر) . مأمورین و زمامداران امور برلن خاصه
 پنج تن از وزراء سوگند یاد کردند که « بدل و جان اوامر مرجوعه را اطاعت
 کرده و در خدمت لشکر فرانسه بکوشند و با خصم مکاتبه و مرابطه نداشته باشند »
 در واقع با هموطنان خود قطع ارتباط نمایند . بنا بر قول گود فروا کاوی نیاک^(۴)

(۱) - Prenzlau (۲) - Lübeck (۳) - Stettin (۴) - Godefroy cavaignac

«گوئی هر کسی می خواهد در برابر از اطاعت و اظهار ضعف بر رفیق خود پیشی بجوید ، یکی از مشاوران و محارم فردریک گیتوم نوشته است که « باید در این وقت نه فقط صلح را تقاضا کرد بلکه باید صلح را گدائی نمود ، خود پادشاه پروس فردای شکست ینا در نامه ای که بنده وار با امپراطور غالب نوشته استدعای متار که نموده است باین ترتیب : « شما از آن بزرگوار تر هستید که به نتایج يك روز فتح سرگرم شده و در من بچشم حقارت و بی لطفی بنگرید ، فردریک که در یکی از هواخی پروس متواری بود بوزیری از وزراء خود در برلن چنین نوشته است : « مراقب باشید که از ناپلئون خوب پذیرائی شود و در هر يك از عمارات سلطنتی که مایل است وارد شده و مهمان خزانه پروس باشد » (۷ نوامبر ۱۸۰۶) ، در تاریخ جهان این قسم انحطاطی نادراست .

اما در اثر تحریکات ملکه لویز پادشاه پروس آخر الامر از خواب بیدار شد و هنگامی که ناپلئون تقاضای متار که وی را جواب موافق داد از آنجا که شرایط امپراطور بسیار سخت و ناگوار بود گیتوم تن در نداد ، ناپلئون دانست که تاروسها را مغلوب نسازد صلح محال است .

ناپلئون به ورشو وارد شد و ملکیون و نجباء لهستان را تشویق لشکر کشی کرد که در پی تحصیل استقلال از کف شده خود بر آیند و به لهستان وطن تجزیه گشته خویش را باردیگر بهم به پیوندند ، سپس از رود ویستول گذشته عنان بصوب شهر کونیگسبرگ که تنها شهر غیر مفتوح پادشاه پروس بود تافت .

جنگ در این سرزمین بکندی و صعوبت پیش میرفت ، مضاف ینا یکماه دوام کرد و مدت جنگ لهستان هفتماء شد ، در این دشت وسیع که قرای آباد نادراست بسختی غذا و علوفه بدست می آمد ، کمی طرق و کثرت با تلاق و وفور بر فو باز شدن ناگهانی یخ و چسبناکی گل ولای بقدری کار سوق الجیش را مشکل ساخت که قدمی بسرعت نمیتوانستند بردارند ، هر جا بدسته ای از روسها بر می خوردند چنان

مقاومت میکردند که نظامیان فرانسه معتقد بودند « دو دفعه باید هر روسی را کشت تا بمیرد » سپاهیان روس بی‌باکانه از خلال ستونهای لشکر فرانسه گذشته و تن به محاصره نمیدادند .

ایلو در ماه فوریه ناپلئون گمان برد که خصم را بیچنگ آورده است اما بالعکس خود غافلگیر شد ، روز ۸ فوریه ۱۸۰۷ در برف و مه سختی که دیده را از دیدار مانع بود ۵۰،۰۰۰ نفر قشون ناپلئون به ۷۰،۰۰۰ تن سپاهیان روس تحت فرماندهی بنیک سن^(۱) مصادف شد ، نزدیک بود کار او ساخته شود ، یک لشکر از لشکرهاى او بسر داری اوژرو چنان در جنگ مغلوبه راه را کم کرد که تمام مضمحل گردید ، در وسط روز روسها بقلب قشون که امپراطور در آن بود نزدیک شدند و خود را بقبرستان ایلو رسانیدند ، برای خلاصی از این حمله دهشتناک ناپلئون مجبور شد هشتاد اسکادرون سوار مورا را بکار بیندازد ، شب فرا رسید و روسها دست از جنگ بر نمیداشتند اما در این کيرو دار مارشال نی از پشت جناح یمین آنها بمیدان وارد شد و آنها را مجبور بقب نشستن کرد ، میدان بدست ناپلئون افتاد ولی چیزی جز ۲۵،۰۰۰ جسد مقتول و مجروح که از طرفین بخاك هلاك افتاده بود در آن دیده نمیشد .

تدارکات نظامی بعد از این « قصابی » بیفایده بقول ناپلئون طرفین بسبب خستگی مفرط و سردی هوا دست از کار کشیدند و « سرداران دولشکر و تدابیر سیاسی بصلح مایل و از جنگ متنفر و سیر گشتند » امپراطور چنان از ایستادگی و سخت جانی روسها متوحش شده بود که مستقیماً پیشنهاد صلح بفردریک گتوم کرد (۱۳ فوریه ۱۸۰۷) اما فردریک بگمان اینکه روسها غالبند از مذاکره خود داری نمود .

ناپلئون دانست که در بهار جنگ بزرگی باید کرد ، پس ب فکر تقویت سپاه افتاد و عدد آنرا به ۳۰۰،۰۰۰ نفر رسانید ، این جمعیت را از امارات متفقہ نواحی رن

(۱) - Benningsen

و از مملکت ایتالیا و ازدول متحد خود یعنی اسپانیا و هلاند فراهم آورد، درواقع لشکر امپراطوری مبدل سپاه ملل شد.

در حین تجهیز قشون امپراطور بمذاکره و تدابیر سیاسی نیز مشغول بود، هیچوقت فعالیت او باین درجه نرسید، در اقصای آلمان دور از خاک فرانسه امپراطور بایستی مراقب دولت اسپانیا باشد زیرا که یقین داشت در اولین شکست عهد دوستی او را درهم میشکنند و مواظب اطرش باشد که میدانست متر صد فرستو گرفتن انتقام است، از روی احتیاط با پادشاه اطرش مذاکراتی میکرد و سلطان عثمانی را هم میخواست از جنوب بجنگ روس بفرستد و با پادشاه ایران^(۱) هم مکاتبه میکرد که شاید از سمت بحر خزر بروسیّه حمله کند.

در بهار ناپلئون بسمت کونیگسبرگ که محل قورخانه و جتّاخانه فریدلند روس بود توجه کرد و بنینگ سن سردار روس را واکداشت که به پهلوی قشون او حمله کند، سردار روس از رودخانه آل که شعبه ای است از پرکل^(۲) گذشت باین تدبیر ناپلئون با روس مواجهه کامل یافت و روز ۱۴ ژوئن ۱۸۰۷ در میدان فریدلند آن لشکر را پشت برودخانه چنان درهم فشرد که مغلوبش ساخت. فریدلند آنوقت شهر کوچکی بود دارای ۲۰۰۰ نفر جمعیت و واقع بود در زاویه دورودخانه که در شمال شهر مردابی بزرگ تشکیل میدادند، در روی رودخانه که هشتاد متر عرض داشت چهار پل ساخته بودند و شب و روز قبل ۷۵۰۰۰ سرباز روسی با ۲۰۰ توپ از آن پلها گذشته بودند، سردار روسی قشون خود را بشکل قوس در ظاهر فریدلند گسترده.

در عرض جغرافیائی فریدلند وضع طبیعی چنین است که در ماه ژوئن روز بسیار دراز است، از سه ساعت بعد از نصف شب تا ساعت ده شب هوا روشن است و در واقع این یکروز جنگ ۱۹ ساعت طول کشید.

لان همان شب بانجا رسید و از ساعت ۳ بعد از نصف شب بجلو گیری سردار

(۲) - Prégel

(۱) - فتحعلی شاه



لانی از سرداران معروف ناپلئون

(۱۸۰۹ - ۱۷۶۹)

روس همت کماشت که ناپلئون از قصد خصم مطلع شده و مجال حرکت بیابد، سپس بکمک سواره نظام گروشی^(۱) بساحل دیگر رودخانه تاخته و درصدد قطع طریق روسها بسمت کونیگسبرگ برآمد، درفاصلهٔ ساعت هفت صبح ناظر جنگ سواره نظام در قسمت شمالی جاده دوام داشت، شش هزار سوار فرانسوی مظفرانه با ۱۲۰۰۰ سوار روسی کوشیدند، قشون لان یک ثلث قشون روس بود زیرا که ده هزار نفر پیش نداشت و خصم دارای سی هزار سرباز بود، بعد از ۶ ساعت لشکر مورتیه فرانسوی بکمک او رسید و روسها هم دائماً در تزیاید بودند چنانکه مقارن ظهر در برابر ۲۷۰۰۰ نفر فرانسوی ۷۰۰۰۰ نفر روسی دیده میشد.

کمی از ظهر گذشته ناپلئون تازان تازان از ایلو خود را بمیدان فریدلندرسانید و بسرعت وضع میدان جنگ را انگریسته گفت: «اگر دشمن بهمین وضع بماند کارش ساخته است» برای اینکه خصم در همین موقع بماند بایستی چهار ساعت تمام او را سرگرم کرد تا بقیهٔ قشون فرانسه بمیدان حاضر بشود، پس حرکات ماهرانه نظامی شروع شد و چون گندم در مزارع بلند بود بخوبی از عهدهٔ حملات و زد و خوردها و جنگ و گریزها برآمدند، خستگی جنگجویان هم که ده ساعت بود نفسی بر راحتی برنیاورده بودند باین ترتیب کمک کرد و کار جنگ بکندی هر چه تمامتر پیش میرفت، در واقع میان دولشکر متارکهٔ قهری بود و تا ساعت پنج از جانبین تعطیل موقتی پیش آمد.

در ساعت پنج تمام قوای فرانسه بمیدان واصل شد و صفوف قتال آراسته گردید، سرداران و سران سپاه از امپراطور دستور العمل کامل گرفتند و بعضی از افراد که دیر رسیدند قریب بکساعت بیاسودند و رفع خستگی کردند، آنگاه ۲۰ توپ را یکدفعه شلیک و جنگ واقعی قطعی را اعلان نمودند، از هر جانب غریو جنگجویان برخاست و تا شش ساعت جنگی خونین دوام یافت.

نقشهٔ ناپلئون این بود که مورتیه و لان از سمت یسار و قلب دشمن را نگاهدارند

و از جانب یمین‌نی بجناح چپ و مرکز خصم حمله بیرد و بقول ناپلئون « بدون نگرستن باطراف و اعتنا به یدش آمدها » حرکت کند و خود را بشهر فریدلند رسانیده پل‌ها را خراب نماید، پس از این اقدام مورتیه ولان حالت حمله گرفته و قلب و یمین لشکر روس را عقب رانده برودخانه بریزند .

نقشه طابق‌التعل بالثعل بموقع اجرا رسید ، لشکرنی قدری از حمله‌کار روسی عقب رفت ولی یککسته توپ (۳۰ عدد) که متهورانه در جبهه صفوف قرار گرفته و صد متر بیش با خصم فاصله نداشت طوفانی از گلوله برپا کرد و دشمنان را بازپس راند .

در ساعت هشت شهر فریدلند از آتش گلوله مشتعل و از هر جانب قشون فرانسه وارد آنجا شد ، در ساعت ده مورتیه ولان صحرا را از وجود دشمن پاک‌کرده و قشون روس را بسرکاری کورچا کف عقب‌رانده عده‌ای کثیر را در آب رودخانه غوطه دادند ، در این مضاف ۲۵۰۰۰۰ سرباز روسی تلف و ۸۰ توپ غنیمت فرانسویان شد ، امپراطور فرانسه از ۸۰۰۰۰۰ نفر قشون خود بیش از ۵۵۰۰۰۰ نفر را بجنک نیاورده بود ، بعد از شکست خصم بقیه سپاه تازه نفس را بسرکاری داووت و مورا از پی فراریان بصوب نیمین فرستاد ، تسار تقاضای صلح کرد .

صلح تیل‌سیت دو امپراطور مستقیماً مذاکرات صلح را در تیل سیت انجام داده و در روی قایقی در وسط رودخانه نیمین از یکدیگر دیدار کردند (۲۶ ژوئن ۱۸۰۷) . پادشاه پروس که جز يك شهر (محل) در آن طرف رود نیمین برایش باقی نمانده بود در این ملاقات اصلاً پذیرفته نشد و در جریان مقاولات او را مداخله ندادند و تمام خسارت جنگ بگردن او افتاد .

پس از معاهده تیل سیت (۸ ژوئیه ۱۸۰۷) ایالت هانور و تمام اراضی ساحل چپ رود الب و جمیع ولایانی که در تقسیم لهستان سهم پروس شده بود از فردريك کتیوم منتزع گردید ، امپراطور چهار ولایت را باو وا گذاشت : براندبورک ، یومرانی ، پروس و سیلزی . ملکه لویز هم که بتقاضای شوهرش به تیل‌سیت آمد

با وجود تضرع و زاری بسیار نتوانست چیزی بیش از این بدست آورد حتی قلعه ماگدبورگ را هم بر آن چهار ولایت نیفزودند و محض تخفیف و تحقیر فردریک-کیتوم در مقدمه عهدنامه قید شد که استرداد ولایات اربعه سابق الذکر پادشاه پروس « بر حسب خواهش اعلیحضرت امپراطور کل روسیه » است مطابق قرارداد ضمیمه عهدنامه وقت خروج قشون فرانسه از ولایات چهارگانه مذکور معین شد و در واقع تخلیه آنجا موقوف بتأدیه غرامات جنگی بود ولی میزان غرامات معلوم نبود چیست .

اتحاد در اینوقت عهدنامه و داد بین ناپلئون و آلکساندر تسار روس فرانسه و روس باشند (۸ ژوئیه ۱۸۰۷) . آلکساندر تمام تغییراتی را که ناپلئون در ممالک غربی اروپا داده بود برسمیت شناخت خاصه در ایتالیا و آلمان و متعهد شد که واسطه شده و دولت انگلیس را هم با خود در این شناسائی شریک سازد و اگر انگلستان میانجیگری او را نپذیرد در دفع آندولت با ناپلئون مساعدت نماید و در مقابل ناپلئون هم متعهد شد در میان سلطان عثمانی و دولت روس که مشغول جنگ بودند میانجی واقع گردد و اگر سلطان نپذیرد ممالک عثمانی را تجزیه نموده و برای سلطان جزا اسلامبول و روملی جائی را باقی نگذارد ؛ بنابراین ناپلئون و تسار روس اروپا را میان خود تقسیم کردند .

آلمان پس از عهدنامه تیلزیت ناپلئون تغییرات آلمان را بکمال رسانید ، اراضی منترعه از پروس واقعه در میان شطرب و شطرن را با ولایت هانور جمع کرده و سلطنت و ستغالی را تشکیل داده و پادشاهی آنرا به برادر خود ژرژم^(۱) عطا نمود ، حوزه انتخابیه ساکس را بمبدل سلطنت ساکس کرده و منتخب آن ولایت را پادشاهی آبخا بعلاوه دوک نشین بزرگ ورشو منصوب کرد ؛ این دوک نشین از اراضی لهستان که پروس از دست داده بود

تأسیس یافت، ولایات و سلطنتهای مذکور همه جزء متفقین رن قرار گرفتند، در واقع تمام خاک آلمان با استثناء ایالت پروس خاص جزء قلمرو متفقین رن گردید و امپراطوری آلمان را ناپلئون بنحوی تشکیل داد که بیش از پیش متمرکز و متحد و ساده بوده کاملاً مطیع و منقاد امپراطور خود باشند، در زمان قدیم هیچوقت ایالات آلمان بایندرجه اتحاد و یگانگی نداشتند، ناپلئون را حامی و سرپرست خود شناخته و در سیاست خارجی و سوقالجیش قدمی بی فرمان او نمی نهادند، از سال ۱۸۰۹ بیعدول متفق آلمان ۱۶۸،۰۰۰ مرد جنگی در کاب امپراطور حاضر ساختند.

انتقال از جنگ و خلاف بصلح و صفا مخصوصاً بدوستی و وداد
علل
اتحاد روس
و فرانسه
صمیمانه البته علل عمده میخواید، حال به یینیم چه شد که
تسار روس بعد از صلح تیل سیت و همچنین ناپلئون اینقسم
با یکدیگر محبت پیدا کردند، علل آن بسیار است منجمله
آلکساندر تسار روس چون دیگر امیدی بانگلیسها نداشت و دیر زمانی بود مصارف
جنگ و پول باو میدادند و چون قبل از جنگ فریدلند از انگلیسها مبلغی قرض
خواست و آنها مضایقه کردند بنابراین سخت بخشم آمد و هنگامیکه در روی قایق
در تیل سیت با ناپلئون ملاقات کرد اول سخشن این بود که: «من همانقدر که
با شما عداوت دارم با انگلیسها هم دشمن هستم» و روز دیگر در موقع عقد اتحاد
گفت: «در اقداماتی که برضد انگلیس بکنید من همراه و مدد کار شما خواهم بود».
علت دیگر این بود که پیشنهاد های عظیم و وسیع ناپلئون راجع بسرنوشت اروپا
چشم عقل تسار را خیره کرده مخصوصاً نقشه تقسیم امپراطوری عثمانی. اما علت
اینکه ناپلئون دودستی روس را گرفت و با او عقد دوستی محکم ساخت این بود که
بعد از نقض معاهده آمین با انگلستان همواره در میان دول معظمه اروپا دوست
و یابوری میجست که دافع تبلیغات و دسائیس انگلیس باشد (۱).

پروس امید اورا بیأس مبتدل
کردانید ، اطمینانی هم باطریش
نداشت ، پس جز تسار روس کسی
باقی نمی ماند .

در سال ۱۸۰۷ مخصوصاً
بیش از هر موقع ناپلئون محتاج
بدوستان صمیمی در اروپا بود زیرا
که اعلان جنگ خاصی با انگلیس داد
و آن قرق و محاصره بری بود و
حصول مقصود منوط بداشتن قدرت
کامل در تمام سواحل و بنادر اروپا بود
و البته رفاقت و دوستی دولت روس
در این امر نعمتی عظیم بشمار می آمد .



آلکساندر اول تسار روسیه

(۱۸۲۵ - ۱۷۷۷)

III

قرق و محاصره بری - مقاومتهای ملل : اسپانیا - اطریش

منشاء محاصره بری و مقصود از آن
پس از مغلوب شدن بحریه فرانسه در ترافالگار ناپلئون
اجباراً از خیال حمله مستقیم بانگلستان صرف نظر کرد ، پس
بر آن شد که اساس عظمت و بنیان ثروت انگلستان را منهدم
سازد یعنی فعالیت صنعتی و تجارتی آنرا درهم شکند . با منع
مال التجاره انگلیس از دخول بازارهای اروپا البته محصولات مستعمرات و مصنوعات
کارخانه های آن دولت در انبار ها و مخزن ها نافرورخته می ماند ، کثرت مال التجاره
بی خریدار موجب تقلیل پول و موجد بحران اقتصادی می گردید ، چون تجار در
دکانها را بستند صنعتگران و پیشه وران هم دست از کار می کشند و عمله و کارگر

هرچه هست بیکار و دچار فقر میشوند ، این حوادث مستلزم بحران اجتماعی خواهد شد ، گرسنگی و بیچارگی مردم را بشورش کشانده و دولت انگلیس را مجبور بمصالحه خواهد ساخت ، این فکر تازگی نداشت قبل از ناپلئون کمیته نجات عمومی در اکتبر ۱۷۹۳ و هیئت مدیره در نوامبر ۱۷۹۶ این خیال را در دماغ پخته و چاره انگلیس را منحصر باین دانسته بودند و بقول بارتلمی « اولیا امور فرانسه در سرتاسر خاک خود فروش جمیع امتعه و محصولات ممالک امپراطوری انگلیس را ممنوع داشته و میخواستند آندولت را در زیر بار کثرت امتعه بی خریدار خود مغلوب سازند . »

اقدام در قرق دولت انگلیس در سنه ۱۸۰۶ خود بهانه شروع جنگ اقتصادی را بدست داد ، همانطور که در زمان جنگ با امریکا (۱) دولت مزبور بوی بخشونت و سختی باتجارت ممالک حتی باتجارت بیطرف رفتار کرده و امتعه آنانرا ضبط کرده تا آنجائی که منجر بانعقاد اتحاد دول بیطرف بر ضد انگلیس گردید همانطور هم در اینوقت دست بجلوگیری از تجارت فرانسه زد . اگرچه دولت انگلیس آنقدر بحریه نداشت که تمام طرق دریائی فرانسه را مسدود کند و در اکثر بنادر کشتی جنگی انگلیس دیده نمیشد لکن عملاً تمام بندرها را محصور داشت و ورود و خروج مال التجاره را از بنادر فرانسه ممنوع کرد (۱۶ مه ۱۸۰۶) . خلاصه ناپلئون دیر زمانی بود که میخواست این محاصره را که جز در اوراق کاغذ وجود خارجی نداشت عملی کند ، پس روزی در فوریه ۱۸۰۳ قبل از قطع روابط با انگلستان بسفیر آندولت اخطار نمود « همینطور که شما ما را محصور کرده اید عاقبت من هم شما را در محاصره خواهم افکند ، شما با سد طرق بحری بیست زمین را زندان ما کرده اید ، من نیز روزی فراخنای بحار را محبس شما خواهم ساخت . » امپراطور در جواب اعلان جنگ اقتصادی انگلیس مورخ فرمان برلن ۱۶ مه ۱۸۰۶ در ۲۱ نوامبر همان سال بموجب فرمان

(۱) - بمنفعه ۲۴۰ رجوع شود ۱

برلن چنین جواب داد که: « بر حسب حقّ طبیعی جایز است که همان سلاحی که دشمن بروی شخص میکشد او نیز همان سلاح را بروی او بیازد. » پس مقرر میشود که جزایر بریتانیا از این تاریخ در حال محاصره است. آنگاه تصریح کرد که مردم فرانسه و متحدین فرانسه باید ابواب تجارت و مرابطه را با انگلستان مسدود ساخته و فروش محصول مستعمرات و متاع انگلستان را ممنوع دانسته و هر چه از آن امتعه بدست بیاورند ضایع یا ضبط کنند، باید بنادر فرانسه را بروی تمام سفایبی که از انگلستان یا مستعمرات آن میآید بر بندند و بهیچ اسم و رسم و بهیچ وجه من الوجوه یکنفر انگلیسی را نگذارند که قدم در خاک اروپا بگذارد، این مقررات را فرق و محاصره بری میگویند. ناپلئون در شرحی که برادر خود پادشاه هلاند نوشته گوید: « میخواهم دریا را به نیروی خشکی فتح کنم. »

فرمان میلان انگلیسها چون دیدند که ناپلئون بعد از صلح تیلسیت دستش گشوده تر و قدرتش بیشتر شد آنان هم بر لجاجت و سختگیری افزوده فرمان دادند که هر کشتی متعلق بفرانسه یا دول متحد او باید قبل از دخول به بنادر بوسیلهٔ جهازات انگلیس تفتیش شده و مالیاتی را که پارلمان معین میکند بپردازد (۱۱ اکتبر ۱۸۰۷). ناپلئون هم بموجب فرمان میلان در مقابل مقرر داشت که «جزایر بریتانیا هم در خشکی و هم در دریا محصور است» (۱۷ دسامبر ۱۸۰۷) و هر کشتی که بسمت انگلستان راهسپار شود یا تن بتقاضا و اوامر انگلیسها بدهد مستحق و محکوم به توقیف خواهد بود، این حکم انگلستان را نه فقط از اروپا بلکه از تمام عالم مجزّا میکرد.

نتایج اقتصادی فرق و محاصره بری نتایج بسیار و عواقب مختلف اقتصادی و سیاسی داشت، اگرچه فرق کاملاً عملی نشد و بقول یکی از محاصره وزراء ناپلئون مولین^(۱) نام «قاره اروپا را مانند قلعه نمیتوان ممنوع الورد ساخت» و اگرچه با وجود هزاران مأمور گمرک در سواحل و بنادر

باز قاچاقچیان بسیار در خاک فرانسه و دول متّحدّه او امتعه و محصول انگلیس را دارد میکردند لکن باز متاع انگلیسی در اروپا کمیاب شد و دول مجبور شدند که مصنوعات داخلی خود را ترقی داده و صنایع قدیم یا جدید را رونق بدهند که جبران نقصان بشود.

مثلاً قند چون از انگلستان وارد نمیشد و آن قسمتی هم که از مستعمرات میرسید کفایت نمیکرد کارش بجائی کشید که در ولایات دور از بنادر جز در دواخانه‌ها و قوطی عطاران نمیتوانستند حبّه‌ای قند بیابند، پس بنا گذاشتند که از نباتات اقلیم اروپا قند بگیرند مخصوصاً از چغندر. اما با وجود فعالیت و لیاقت صنعتگران و استادان نظربیدی اسباب کار کاملاً موفق نشدند و در ۱۸۰۹ هر کیلو قند به شش فرانک و بیست سانتیم رسید که سه برابر قیمت کنونی است، این گرانی ارزاق و حوائج زندگانی که موجب تغییر عادت مردم و زحمت و خسارت رعایا بود عموم ملل را ناراضی کرد، مثلاً در آلمان قیمت هر کیلو گرم قهوه به ده فرانک رسید، از طرفی منع صدور شراب و غلات و شاهدانه و غیره که مخرج آن بنادر انگلستان بود بر اضطراب و ناخرسندی مردم افزود، این سختگیری در فرانسه موجب انزجار مردم از امپراطوری و در ممالک خارجه که مجبور برده متاع انگلیس بودند باعث تنفر مردم از فرانسیان شد، از اینجا میتوان به نتایج مهمّه سیاسیّه فرق و محاصره بّری پی برد.

نتایج سیاسی محاصره بّری ناپلئون را مجبور کرد که دائم در جنگ باشد و متّصل ممالك اطراف را جزء حکومت فرانسه کند. پس بایستی طوعاً و کرهاً تمام ممالك اروپا از دریافت امتعه انگلیس خود داری کنند و الاّ هر ولایتی که راهی با انگلیس داشت بامر ناپلئون جزء فرانسه میشد. بیطرفی معنی نداشت یا بایستی مطیع و منقاد ناپلئون باشند یا استقلال خود را از دست بدهند. ناپلئون بتدریج موفق شد که روسیه و اطریش و پروس و دانمارک را در این عمل با خود یار کند و چون دولت سوئد در دوستی انگلیس باقی بود امپراطور

نصار روسیه را واداشت که ایالت فنلاند را از وی منتزع سازد و خود قسمتی از یومرانی را که تعلق بسوئد داشت گرفت (ژوئیه ۱۸۰۷). سپس ناپلئون از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۱ تمام ولایات ساحلی آلمان را از مصب رود امس تا مصب رود الب با بلاد آزاد یرم و هامبورگ جزء امپراطوری فرانسه کرد و سلطنت هلاند را هم که مستقلاً در اختیار برادرش لوی بود چون لوی در اجرای محاصره بڑی تعلل داشت و نمیخواست بامنع امتعه انگلیس رعایای خود را بخاک سیاه بنشانند بامپراطوری فرانسه ملحق گردانید (ژوئیه ۱۸۱۰) و بطوری که سابقاً گفتیم (۱) ولایات متعلقه بیابرا قسمتی بسلطنت ایتالیا ملحق کرد و قسمتی را بامپراطوری فرانسه پیوست. مملکت پرتغال که از اوایل قرن هیجدهم یکی از مهمترین بازارهای تجارت انگلیس بود چون در اجرای قرق بڑی خودداری ورزید ناپلئون با پادشاه اسپانیا شرکت کرده آنجا را میان خود قسمت نمودند و قشونی بسرداری ژونو به لیسبون گسیل کرد (نوامبر ۱۸۰۷) خانواده سلطنتی پرتغال بامریکا رفته و در مستعمره برزیل اقامت ورزیدند، خلاصه جنگ مشوم اسپانیاهم که در ۱۸۰۸ ناپلئون بآن مبادرت جست فقط محض اجراء کامل محاصره بڑی بود.

دولت اسپانیا در اسپانیا شارل چهارم که مردی احمق و ابله بود سلطنت داشت، از پانزده سال قبل زمام امور را بیکی از محارم و دوستان ملکه گودوئی (۲) نام داده بود که وزیری نسبتاً لایق بشمار میآمد، پسر پادشاه فردینان که بقول ناپلئون «بسیار احمق و بسیار موزی» بود داعیه سلطنت داشت و چون با گودوئی وزیر عناد میورزید در چشم عامه محبوبیت و وجاهتی احراز کرده بود زیرا که تمام اسپانیولی ها از گودوئی تنفر داشتند و دشمن او را بجان میخواستند، خصومت پسر پادشاه با محبوب ملکه منشاء وقایع ناگوار و حوادث ناهنجاری در خاندان سلطنتی شده بود.

(۱) - صفحه ۶۴ «اختلاف نظر با پاپ» رجوع شود

(۲) - Godoī

ناپلئون

و اسپانیا

از ۱۷۹۵ تا ۱۸۰۶ دولت اسپانیا پیمان دوستی را که بموجب عهد نامهٔ بال با دولت فرانسه بسته بود حفظ کرد. لکن هنگامیکه دولت پروس بناپلئون حمله برد تحریکات دسایس روسیه سیاست اسپانیا را بر گردانید، بعد از فتح اوسترلیتز روسها تقاضا کردند و ناپلئون پذیرفت که از پادشاه مغلول ناپل دلجوئی کرده و محلی بعموم مملکت از دست رفته باو بدهند، طرفین اتفاق کردند که مجمع الجزایر بالئار متعلق با اسپانیا را باو وا گذارند و روسیه و فرانسه متفقاً شاه اسپانیا را باین وا گذاری راضی کنند، هنگامیکه تسار روس از دوستی فرانسه عدول کرد بابیان مخصوصی پادشاه اسپانی خبر داد که ناپلئون چه خیال داشته و چگونه بی اطلاع او قسمتی از مملکتش را بخشیده است، همانطور که دسایس انگلیس در پروس مؤثر شد تحریکات روس در اسپانیا مؤثر افتاد و کودونی صدر اعظم اسپانیا کمی قبل از فتح بنامهائی حمله بفرانسه شد (۵ اکتبر ۱۸۰۶). ناپلئون این مطلب را از روی نوشته ها و اسناد سلطنتی پروس در برلن بدست آورد، اما چون پروس مغلوب شد شارل چهارم و کودونی اظهار کمال بندگی بناپلئون نمودند و او نیز خود را فریفته آنان وانمود کرده دروغ آنها را ظاهراً پذیرفت و در دل کینهٔ خانوادهٔ بوربون را که بر تخت اسپانیا مقام داشتند در سر میبخت و لشکر کشی پرتغال را بهانه قرار داده سپاهی شبه جزیرهٔ اسپانیا فرستاد و از جنگ خانگی دودمان سلطنتی استفاده نموده دست بکار زد.

واقعهٔ بایون

در شب ۱۷ تا ۱۸ مارس ۱۸۰۸ در اترنوز^(۱) که مقر پادشاه بود شورش بر ضد کودونی برخاست، شاه موافق نبود که صدر اعظم را از تمام مناصب و مشاغل خلع کند، روز ۱۹ شارل چهارم چون دید که آتش شورش بالا میگردد از سلطنت استعفا و مقام خود را بفرزندش فردینان داد، اما در این اثنا مورا سردار فرانسوی وارد شد و شارل چهارم را واداشت

(۱) - Aranjuez



ژواشیم مورا از سرداران ناپلئون که به سلطنت ناپل رسید

(۱۸۱۵ - ۱۷۷۱)

که استعفا و کناره جوئی خود را از سلطنت در نتیجه فشار و جبر وانمود کرده و حمایت ناپلئون را درخواست نماید ، از طرف دیگر مورا فردینان را متقاعد ساخت که برای بقا در مقام سلطنت لازم است باستقبال ناپلئون شتافته و از امپراطور که عازم اسپانیاست شناسائی رسمی خود را استدعا کنی ، ناپلئون در این وقت در بایون اقامت داشت ، فردینان خود را بآنجا رسانید ، شارل چهارم نیز بآنجا شتافت . در این مکلن با حضور ناپلئون مجلسی غریب و دهشتناک صورت یافت ، پدر چوب دست خود را بروی پسر کشید و مادر فردینان او را خائن و بی غیرت و قسّی القلب و جانی خوانده از امپراطور مستدعی شد که وی را بیای دار مجازات بفرستد ، در این حیص و بیص ناپلئون ساکت و تماشاچی بود عاقبت سر بر آورد و به فردینان امر داد که قبل از نیمه شب باید پدرت را بیادشاهی بشناسی و گر نه باغی و طاغی محسوب خواهی شد ، فردینان بوحشت افتاد و فرمان را گردن نهاد ، اما چون شارل چهارم از شورش و نهضت آرانژوز هنوز بیمناک بود از بازگشت به اسپانیا خودداری نمود و از جانب خویش و تمام فرزندان اش استعفا داده تاج و تخت را « بدوست خود ناپلئون بزرگ » وا گذاشت (۲۰ - ۳۰ آوریل ۱۸۰۸) و ناپلئون قصر کمپیینی^(۱) را با ۳،۴۰۰،۰۰۰ فرانک مقرری سالیانه باو بخشید لکن شارل از آن قصر به ماریسی رفت و از آنجا به روم مسافرت کرد .

فردینان را در قلعه والانس در ولایت اندر که ملک تالیران بود عنفاً جای دادند ، دوسال بعد فردینان « نظر بعلاقه قلبی و محبت کاملی که بشخص امپراطور داشت استدعا کرد که وی را بفرزندی خود بپذیرد تا باینوسیله زندگانی او مقرون بخیر و سعادت گردد » بعد از واقعه بایون چند نفر بیادشاهی رسیدند ، ژوزف پادشاه ناپل بسلطنت اسپانیا منصوب شد (۶ ژوئن ۱۸۰۸) . مجلس اسپانیا که اعضای آن بدستور و فرمان ناپلئون انتخاب شده بودند در بایون مجتمع شده ژوزف را بسلطنت شناختند ، مورا که قلباً مایل بیادشاهی اسپانیا بود از این پیش آمد رنجیده گشت

(۱) - Compiègne

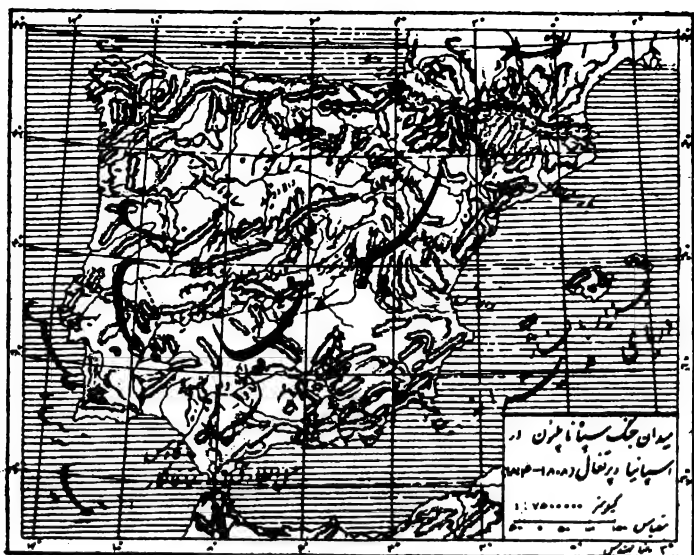
اما امپراطور وی را بفرمانفرمائی و سلطنت نایل برگزید (اول اوت ۱۸۰۸).

جنگ اسپانیا وقایع مذکوره موجب هیجان عموم مردم اسپانیا شد که سلاح جنگ برگرفتند و زد و خوردی شروع شد که پنجسال تمام و اهمیت آن ناپلئون را بخود مشغول داشت و عاقبت وی را مغلوب ساخت (مه ۱۸۰۸ - دسامبر ۱۸۱۳). این جنگ دراز و بیفایده و تازیانه‌ای یکی از اعمال اساسی امپراطوری ناپلئون بشمار می‌آید، مجلس انقلابی اسپانیا در اشبیلیه و قادس تشکیل یافته بنام فردینان هفتم انگلیسها را با اسپانیا خواندند، انگلیسها قدم در خشکی نهاد و میدان جنگی ترتیب داده بتدریج بهترین سربازان فرانسه را با آنجا جلب کرده و بخواك هلاك افكندند، امپراطور قریب ۳۰۰،۰۰۰ تن از مردان کار دیده و جنگ آزموده را در این مصاف از دست داد و چون روز سختی رسید و سال ۱۸۱۳ فراز آمد لشکر اواز رزم آزمایان مجرب خالی ماند و شد آنچه شد، بنابراین لشکر کشتی اسپانیا را باید اولین علت اضمحلال و انقراض دولت ناپلئون دانست.

صفات ممتازة این جنگی تازه و از سایر محاربات ناپلئون ممتاز و نخستین جنگ ملی بود که از آن تاریخ از هر مملکتی نایره آن اشتعال یافت.

جنگ اسپانیا تا آن زمان سروکار امپراطور با سلاطین و لشکر سلاطین بود و پس از غلبه بر لشکر پادشاه مغلوب و مطیع میشد، ملت بیطرف و ناظر میداند. اما در اسپانیا علاوه بر قشون منظم دولتی و سپاهیان انگلیس تمام ملت بمیدان ناپلئون قدم نهاد و چنانکه در ۱۷۹۲ در فرانسه واقع شد ملت اسپانیا برای دفع مهاجم و رفع ظلم ظالم قیام عمومی کرد، از این تاریخ بیعت ناپلئون بهر جا لشکر کشید همین ترتیب پیش آمد مثلاً در سال ۱۸۰۹ ملت اطریش و در ۱۸۱۲ ملت روس و در ۱۸۱۳ ملت آلمان بمقابله او دامن بکمر زدند.

در اسپانیا قیام ملت عام بود و بقول یکی از رؤساء نهضت بالافکس (۱) نام «ملت در برابر مهاجمین با کلرد و چاقو بمیدان آمد.» هر دهقانی سربازی شد که مثل



زمان دفع مسلمانان از اسپانیا تعصب ملی و تعصب دینی را بهم آمیخته داشت ، کشیشان اسپانیولی که در آنوقت ۱۹۰،۰۰۰ تن بودند ناپلئون را بسبب توقیف پاپ دشمن داشتند و اعلان جهاد کردند و در کتب درسی مذهبی و رسالات سؤال و جواب مدارس عباراتی از این قبیل درج کردند : «فرزند فرانسویان چه هستند ؟ عیسویان قدیم که اکنون مرتد شده‌اند - آیا کشتن فرانسوی گناه است ؟ - خیر هرکس یکی از این سگان از دین برگشته را بکشد بهشت را خریده است .»

چون اسپانیا مملکتی است کوهستانی پراز دره‌های عمیق و گردنه‌های بلند دسته‌های دهقانان مسلح در هر قدم کمینی میکشادند و تا کهان بر قشون فرانسه تاخته آنزوقه و مهمات جنگی را بغارت برده و اسرا را بانواع شکنجه و عذاب و عاجز کشی هلاک میکردند . لاو (۱) مینویسد : «در طول طریق سربازان مقتول را میدیدیم بعضی نیم سوخته و بعضی مثله شده و برخی بر درخت میخکوب گشته و گروهی بینک پای

(۱) - Lavaux

از اشجار بلند آویخته. « در مقابل این وحشیگری و قساوت قلب قشون فرانسه هم مأمور تهدیدات سخت بود، نویسنده فوق که سر جوفه قشون است مینویسد: « ما دستور داشتیم که از هر قریه و قلعه‌ای که تیر بروی ما خالی شود سیل خون جاری کنیم و دود آتش با فلاك رسانیم، بر کودکان گاهواره نیز رحم نکنیم... شش هفته متوالی هر روز کار ما غارت و آتش زدن دهات بود. »

نمونه خونریزی و سقاکی این دوره جنگ را میتوان از محاصره شهر سارگوس دریافت، لان سردار فرانسوی مأمور فتح شهر و پالافکس مشغول حفظ آن بود، زنان نیز در کنار مردان بنگاهداری قلاع مشغول بودند، چون لشکر وارد شهر شد بایستی خانه بخانه پیش رفته و در هر خانه اطلاق باطاق و طبقه بطبقه را پاك کنند، چهار ماه تمام این قصابی طول کشید (نوامبر ۱۸۰۸ - فوریه ۱۸۰۹) و قریب ۴۰۰۰۰ نفر بهلاکت رسید، لان به ناپلئون چنین نوشته است: « این جنگی است که روح را بدهشت میافکند، جنگی است بر ضد انسانیت، مضافی است برخلاف عقل و اسافزیرا که برای تحصیل تاجی باید دمار از روزگار مگتی بر آورد. »

در اوایل جنگ که قشون فرانسه در طرف شمال درمیدینه-دوربوسکو^(۲) بفتحی درخشان نایل شد (۱۴ ژوئیه ۱۸۰۸) در جنوب آندلس شکستی فاحش خورد که نتایج آن وخیم و مشؤم شد.

تسلیم
قشون فرانسه
در ییلن^(۱)

یکی از بهترین سرداران ناپلئون که از قهرمانان جنگ اوسترلیتز و فردلند محسوب و بژنرال دوپون موسوم بود مأمور فتح اشبیلیه شده و شهر قرطبه را بیک حمله تسخیر کرده بود لکن در این اثنا تمام ایالت آندلس شورید و چون دوپون قوای خود را کافی ندید فرار را اختیار کرده رو بسمت نوول کاستیل عقب نشست، در حوالی ییلن اسپانیولی ها او را در تنگه کوهستان محصور ساختند. بعد از ده ساعت کشتش و کوشش و مجاهدت برای فتح طریق فرار دو فوج سویس

(۱) - Bailen

(۲) - Médina de Rio Seco

از سپاهیان دوپون پشت دادند و دوهزار نفر از قشون او بـخاك هلاك افتادند و بیش از شش هزار نفر سربازان جوان که هیچ طاقـت گرمای چهل درجه و تشنگی و کرسنگی فوق العاده نداشتند باقی نماند، نوپخانه از کار افتاد و دو مرتبه ژنرال دوپون جراحت یافت، چون دریافت که عنقریب متنفسی باقی نخواهد ماند امان آورد (۱۹ ژوئیه ۱۸۰۸) و بعد از دو روز مذاکره ورقه‌ای بامضاء طرفین رسید.

ژنرال دوپون در این موقع ضعف نفس بخرج داد و دودسته قشونی را که تازه بمدد او رسیده بود و ابدأ در جنگ مداخله نداشتند جزء نظامیان خود قلمداد کرده و مشمول خلع سلاح قرار داد، مقرر شد که از طریق دریا اسراء فرانسوی را با اسلحه و آذوقه سالمأ بخاك فرانسه برسانند و متعرض آنها نشوند ولی انقلابیون اسپانیا آنها را اسیر حربی بشمار آورده گروهی را بقادس و گروهی را بیکس از جرایر بالثار فرستادند که بیش از نصف آنها از جوع و فلاکت شربت هلاك نوشیدند

نتایج واقعه تسلیم سربازانی که اروپائیان در آن زمان بشکست ناپذیری آنان ایمان داشتند شهرت فوق العاده گرفت و هیجانی عظیم بیلن در اسپانیولی‌ها تولید کرد، چنانکه ژوزف مجبور بترك مادرید

و قشون فرانسه مجبور بمقعب نشینی و تمرکز در نواحی شمالی گردید. مردم پرتغال نیز عموماً از این خبر قیام کردند، ژونو فرمانده فرانسوی با ۹۰۰۰ نفر در لیسبون محصور ۱۶،۰۰۰ سپاهی انگلیسی بود که تحت فرماندهی ولسلی (۱) (که بعد ها دوک ولینگتون^(۲) شد) بجنگ مشغول بودند، پنج هفته بعد از امان آوردن دوپون ژونو نیز تسلیم شد و بموجب قرارداد سنیترا سربازان او را بخاك فرانسه معاودت دادند، پس از این مغلوبیت پرتغال از دست امپراطور خارج گشت (۳۰ اوت ۱۸۰۸). در تمام اروپا مغلوبین ناپلئون بهیجان آمده و بانتقام امید بستند، شوکت و ابهت امپراطور متزلزل و حفظ اروپا برای او مشکل شد، اشتین (۴) وزیر اعظم پروس به فردریک گتوم چنین نوشت: «وقت است که با ناپلئون عهد دوستی مستحکم کنیم

(۱) - Wellesley

(۲) - Wellington

(۳) - Stein.

و این معاهده را حاجب اعمال خود قرارداد و بتدارك انتقام مبادرت جوئیم و افکار انقلابی و شورش را در اقطار اروپا بسط داده بهر کس یاد بدهیم که طریق ایجاد شورش و تولید نهضت چیست . ۴ (۱۱ اوت ۱۸۰۸) .

فرانسوای اول پادشاه اطیش بمحض شنیدن خبر تسلیم دوپون امر بتجهیز سپاه داد .

ملاقات
هیچیک از نتایج شکست و تسلیم دوپون در یلن از نظر دقیق
ناپلئون پوشیده نماند این حادثه بکلی غیرمنتظره و ناموقع
در ارفورت (۱)
بود، ناپلئون مقارن این واقعه ۲۰،۰۰۰ سپاهی در کمال حسن

تجهیز و آمادگی در تارانت تمرکز داده و مهمات جنگی در کورفو (۲) ذخیره کرده بود و میخواست تصرف مصر را که از آمال دیرینه او بود عملی کرده و بنا بر قول وقراری که با روسیه داشت امپراطوری عثمانی را تجزیه کند . پس از این حادثه ناگوار مجبور شد که دیده از مشرق مدیترانه پوشیده و بمغرب آن دریا باز کند و مقاومت اسپانیولی ها را بشکست و انقیاد مبدل ساخته ابهت و شوکت امپراطوری را از نو مستقر سازد ، برای حصول این مقصود جنگی دراز و منظم لازم بود که شخص ناپلئون در آن بقیادت سپاه پردازد اما اگر میخواست خود را با اسپانیا مشغول کند بایستی قبلاً از پشت سر خود ایمن شده و از دستبرد خائنانه اطیش مصون بماند، این اطمینان را ناپلئون خواست بمدد دوست خود تسار روسیه تحصیل کند و برای حسن ختام از تسار تقاضای ملاقات تن بتن و مکالمه محرمانه کرد .

ملاقات در ارفورت واقع شد (از ۲۷ سپتامبر تا ۱۴ اکتبر ۱۸۰۸)
در حضور گروهی از سلاطین و امرا و شاهزادگان دو امپراطور از هم دیدار کردند و علی الظاهر قرارداد دوستی سال گذشته را که در تیل سیت واقع شد تحکیم و تثبیت نمودند و در باطن تسار رخصت یافت که فنلاند و بعضی از ولایات عثمانی را مستقر سازد و ناپلئون نیز با سودگی دست بفتح اسپانیا زده و اگر امپراطور

(۱) - Erfurt (۲) - Corfou

اطریش اعلان جنگ بدهد از لشکر تسار روس سدی سدید در مقابل او داشته باشد (۱۲ اکتبر ۱۸۰۸). اما ناپلئون توقع داشت که تسار روس در همان اوقات اطریش را تهدید کرده و مساعدتاً بخلع سلاح قوای آندولت پیردازد ولی آلکساندر نپذیرفت .

نقشه ناپلئون چون نقش بر آب بهم خورد زیرا همان شخص خیانت تالیران که ناپلئون او را برگزیده بود که تسار روس را باخیالات او موافق کند یعنی تالیران وزیر امور خارجه بوی خیانت ورزید، تالیران که از سیاستون هوشمند محسوب است دچار اشتباهی عظیم بود بگمان اینکه دول خارجه الحاق ولایات رن را بفرانسه پذیرفته و در قول خود استوار خواهند ماند ، حاجت نمیدید که ولایات دیگر بفرانسه ملحق شود و اعمال نظامی ناپلئون و الحاق ولایات همجوار را بامپراطوری فرانسه عبت و مضر مینداشت ، میگفت حال که سر حد فرانسه مطابق آمال دیرین سیاستون برود رن رسیده است دیگر بس است ، بطریق اولی تالیران با نقشه عظیم ناپلئون راجع بمشرق زمین و تجزیه امپراطوری عثمانی مخالفت داشت و میخواست هر طور باشد از اجراء این مقصود ممانعت کند ، برای این منظور بایستی اطریش در کمال قوت و باصلاح کافی باقی باشد و دولت روس هم از اجابت دعوت ناپلئون خودداری نماید یا بقول مشهور آلبر سورل «دوست جدا و دشمن برجا» باشد . تالیران ده ماه قبل از ملاقات امپراطوران در ارفورت دست بخیانت زده و از اوایل ۱۸۰۸ نقشه سری ناپلئون را راجع بتجزیه عثمانی به مترنیخ سفیر اطریش نموده و اصرار کرده بود که دربار وین در جلوگیری از این مقصود بذل جهد کند ، در ارفورت هم هنگامی که تصمیم قطعی دو امپراطور در شرف اتخاذ بود تالیران تسار روس را ملاقات کرده و از او درخواست که « با ناپلئون مخالفت ورزیده و اروپا را نجات بخشد » و « کاری که موجب اضطراب اطریش شود نکند » مطابق این درخواستها و ابرامهای تالیران بود که تسار روس از « دندان نمودن » و تهدید کردن به اطریش خودداری کرد ، اطریش و روس بعدها

شهریه هنگفتی به تالیران می‌رسانیدند .

نابلئون آنانکه بظاهر امور قناعت می‌کنند ملاقات ارفورت را دلیل
نهایت وداد دو امپراطور دانستند و نابلئون هم همین ملاقات
در اسپانیا را برای ترسانیدن اطیش کافی شمرده خود بفرات عازم
اسپانیاشد که قائد جنگ باشد . بهترین سربازان خود را با سپانیابرد ، کار مخصوص
و افواج مجرب قدیم را از ایالات پروس و آلمان خواست و ۱۸۰،۰۰۰ نفر بشبه
جزیره اسپانیا وارد کرد .

بعد از سه هفته جنگ نابلئون وارد مادرید شد ، سه فتح در اسپانی نوزاد و بورگوس و
تودلا (۱) و اورمالک شمال اسپانیا کرد ، عبور قشون از کوهسار گواداراما (۲) که دیواری
سنگین است در حوالی مادرید با حله سواران لهستانی انجام گرفت ، این سواران
نیز مدار تازان تازان چهار توپ اسپانیولی را که در گردنه سوموزیرا (۳) استوار کرده
بودند بدست آورده راه را باز کردند (۳۰ نوامبر) . در مادرید امپراطور فرمان
الغاء رسوم و عادات قدیمه را صادر کرد و اصلاحاتی در شئون اجتماعی نمود منجمله
الغاء حقوق امراء قدیم و نسخ حقوق کمرکات داخلی و رفع تفتیش مذهبی و ایجاد
مساوات و غیر ذلك ، امپراطور گمان می‌کرد که با این اقدامات قلوب اسپانیولی
ها را بجانب برادر خود معطوف خواهد ساخت ولی هیئات !

نابلئون باین کارها سرگرم بود که ناگهان خبر دسایس تالیران و فوشه وزیر
نظمیه بگوش او رسید که مقدمات قتل او را فراهم کرده و جانشین او را هم در نظر
گرفته‌اند ، مقارن این احوال خبر رسید که دولت اطیش بر تجهیزات خود افزوده است
بنابر این اقامت خود را در مادرید کوتاه کرد و عنان بجانب فرانسه تافت که از
خطر جلو گیری کند (۱۷ ژوئیه ۱۸۰۹) .

اتحاد خامس اطیش بعد از جنگ اوسترلیتز با راستن سپاه پرداخت ، فعالیت
آرشیدوک شارل موجب شد که در ظرف سه سال شماره قشون

(۱) - Espinosa, Burgos et Tudela (۲) - Guadarrama (۳) - Somosierra



آرشیدوك شارل اطریش

(۱۸۴۷ - ۱۷۷۱)

آن دولت به ۴۰۰،۰۰۰ رسید که چنین عددی در سپاه اطریش بی نظیر بود اما ملاقات ناپلئون و آلکساندر اول تسار روس در ارفورت بطوریکه ناپلئون توقع داشت موجب گردید که اطریش ترسیده دست از ادامه تجهیزات بردارد لکن در اینوقت تالیران بار سوم خیانت ورزید و حقیقت گفتگو و ملاقات دو امپراطور را در ارفورت با اطلاع پادشاه اطریش رسانید که فریب ظاهر نخورد ، با این اقدام تالیران خود را مسئول و محرک جنگ جدید کرد، فرانسوای اول پادشاه اطریش

باز هم تردید داشت لکن مراسله ای از تسار روس باو رسید و او را اطمینان بخشید که « نسبت باستقلال و تمامیت دولت اطریش از جانب او اقدامی نخواهد شد . » پس بمحض دخول ناپلئون ب خاک اسپانیا فرانسوای اول مشغول لشکر آرائی شد و عدد سپاه را بسصد هزار مرد جنگی و دویست هزار تن ذخیره رسانید و با دولت انگلیس هم قراردادی راجع بانزوه و کمک خرج منعقد ساخت (۲۷ مارس ۱۸۰۹) . سایر دول تاراضی مثل اسپانیا و پرتغال هم باطریش و انگلیس ملحق شده و پنجمین اتحاد دول را تشکیل دادند .

جنگ ۱۸۰۹ مثل ۱۸۰۵ اطریشی ها بی اعلان جنگ وارد میدان شدند و در یکروز از طرق مختلفه قدم بکارزار نهادند ، آرشیدوك شارل از راه باویر و آرشیدوك ژان از سمت ایتالیا و دوك نشین بزرگ ورشو (۱۰ آوریل

(۱۸۰۹) تاختمن بردند، تسار روس که بموجب قرارداد ومذاکرات ارفورت مجبور بود قشون بجننگ اطریش بکشد علی الظاهر سپاهی آراست و در باطن فراسوای اوّل را اطمینان بخشید که قسمی بر ضرر او بر نمیدارد و ضربتی ب لشکریان او وارد نمیاورد؛ این اطمینان بیشتر موجب پیشرفت قوای اطریش گردید.

اطریشی ها بطوری که در ۱۸۰۵ گمان میکردند ناپلئون را غافلگیر خواهند کرد در ۱۸۰۹ نیز باین امید دست بکار زدند ولی همانطور که در آن سال تیر آرزوی آنان بخطا رفت در این سال هم حسابشان غلط شد، ناپلئون دوماه بود که از اسپانیا بفراسه وارد شده و مشغول تهیه جنگ بود و در این مدت قلیل چهارصد هزار مرد جنگی آماده رزم کرد، قشونی که ابتداء در دسترس داشت ۷۵۰،۰۰۰ نفر بود ۲۵۰،۰۰۰ کارد را از اسپانیا خواسته بآن ملحق کرد و صد هزار سرباز جدید از فراسه گرفت که ۸۰۰،۰۰۰ نفر آن از مشمولین سال ۱۸۱۰ محسوب میشدند، از ایالات متفقۀ رن و دوک نشین بزرگ ورشو نیز ۱۰۰،۰۰۰ تن مجهز کرد، باری ناپلئون از این قشون چهارصد هزار نفری یکصد هزار را با بطلانیا روانه نمود و ۳۰۰،۰۰۰ نفر را بآلمان فرستاد، فرماندهی این قشون اخیر را خود امپراطور بعهده گرفت. مثل جنگ ۱۸۰۵ این محاربه هم در قسمت درّه دانوب بدو دوره تقسیم میشود: یکی در درّه علیای دانوب و ولایت باویر که مدت آن پنجروز و از سختترین محاربات محسوب و واقعه عمده آن جنگ اکمول است (۲۲ آوریل ۱۸۰۹)، دوره دوم وقایع شمال و مشرق وین در ولایت موراوی که از حروب مشکله و مدت آن دوماه بود، حوادث معظمه آن ببرد عظیم اسلینگ (۲۱-۲۲ مه ۱۸۰۹) و مصاف مشهور واکرام (۵-۶ ژوئیه ۱۸۰۹) میباشد.

محاربه اکمول آرشیدوک شارل روز دهم آوریل از رود ین^(۱) گذشته با ۱۸۰،۰۰۰ نفر به باویر داخل شد، در این موقع هنوز قوای فرانسه کاملاً تمرکز نیافته بود، داووت با ۵۰،۰۰۰ نفر از طرف درّه من حرکت

(۱) - Inn

کرده و تازه به رانیسبون در ساحل شطّ دانوب رسیده بود، ماسنا با ۶۰،۰۰۰ نفر از طریق بلفور و اولم پیش آمده و در او کسبورگ در ساحل رود لنج (۱) اقامت داشت ۳۵،۰۰۰ نفر قشون از اهالی باویر و وورتمبرگ در فاصلهٔ دولشکر سابق الذکر مقام کرده و هنوز از محلّ اینکوشتات (۲) در ساحل یمین دانوب تجاوز ننموده بودند، اگر آرشیدوک شارل فرماندهٔ کلّ قوای اطریش قدری عجله کرده و خود را در میان این سه لشکر پراکنده ناپلئون قرار میداد نظر بتفوق عددی سپاه او میتوانست یکن یکن آن لشکرها را از میان بردارد، اما آرشیدوک شتابی نکرد و در کمال ثانی روز ۱۶ آوریل از رود ایسار گذشت، روز ۱۷ ناپلئون به دوناورث (۳) در ساحل شطّ دانوب رسید و روز ۱۸ سرداران خویش امر داد که هر چه زودتر تمرکز بیابند، دستورهای امپراطور باین دو کلمه ختم میشد:

« فعالیت و سرعت . »

میدان جنگ محلی بود مربع که دو ضلع آنرا رود دانوب تشکیل میداد و مساحت آن از ۲۰ الی ۴۰ کیلو متر مربع بود.

نقشه ناپلئون این بود که از آبنسبرگ (۴) حرکت کرده و از طرف لاندشوت (۵) از ایسار اطریشیها تجاوز نموده و خطّ آنوقه گیری و ارتباط آنها را باوین منقطع سازد و خصم را عقبرانده بزائوهٔ شمالی مربع فوق که سمت دانوب است برساند. در این زاویه چون برای گذشتن از دانوب جز رانیسبون محلی نیست و آنجا را هم فرانسویان در دست دارند البته آرشیدوک مجبور بتسلیم خواهد شد چنانکه ماک در جنگ اولم در ۱۸۰۵ امان آورد.

جنگ پنجم روز دوام یافت، روز پنجشنبه ۲۰ ناپلئون با مارشالان اطریشیها را از آبنسبرگ بطرف روتنبرگ و لاندشوت راندند و روز جمعه در مکن اخیر الذکر حملهٔ سخت بردند، در میان گیرو دار ماسنا هم بکمک فرا رسید و قشون فرانسه ۷،۰۰۰ نفر از اطریشیها را از کارانداختند و ذخیرهٔ کثیر بچنگ آورده و دشمن

(۱) - Lech (۲) - Ingolstadt (۳) - Donauwörth (۴) - Abensberg (۵) - Landshut

را از رود ایسار طرد کردند.

ناپلئون پس از خوردن جناح چپ اطریشی‌ها بسمت شمال رهسپار شد که داووت با آرشیدوک شارل مشغول جنگ بود، پس از تلاقی دو قشون امپراطور و داووت به ۷۵،۰۰۰ اطریشی برسداری آرشیدوک در اکمول حمله برد و پس از جنگی خونین ده هزار از سپاه اطریش را بخاک افکنده و غلبه کرد.

معذک قوای آرشیدوک شارل هنوز چشم زخم کامل نیافته بود زیرا که دو روز قبل از جنگ اخیر داووت یک فوج پیاده نظام بی توپ را در رانیسبون گذاشته بود و این فوج پس از مقاومت بسیار تسلیم خصم شده و شهر رانیسبون را به آرشیدوک وا گذاشتند، روز یکشنبه ۲۳ آوریل که روز جنگ چهارم محسوب است لان بیک حمله مجدداً رانیسبون را از اطریشی‌ها گرفت.

باری این جنگ عجیب پنج روزه که ناپلئون آنرا «جسورانه تر و عالمانه ترین جنگهای خود میخواند» تمام شد و ۶۰،۰۰۰ نفر و یکصد توپ و مقدار حیرت - آوری مهمات جنگی از اطریشی‌ها گرفته شد، ایالت باویر کاملاً از وجود اعدا پاک و راه وین باز شد.

اسلینگن یکماه از شروع جنگ نگذشته ناپلئون بروین تسلط یافت، شهر وین در ابتدا شروع به مدافعه کرد لکن پس از گلوله باران تسلیم شد، معذک اطریشیها این بار موفق شدند که پلهای دانوب را خراب کنند. در آن سمت دانوب آرشیدوک شارل دشت وسیع مارشفلد^(۱) را مضرب حیا میخویش ساخت، در اینوقت سپاه بوهیم نیز باردوی او ملحق شده و دارای ۹۰،۰۰۰ مرد جنگی بود، ناپلئون عزم کرد که از شط گذشته و خصم را یکباره معدوم کند. محل عبور را در هفت کیلومتری پائین وین در حوالی قریه ایرسدورف^(۲) معین کردند، در محاذات این قریه جزیره ای است موسوم به لوبو که دوشعبه از شط دانوب آنرا احاطه نموده است یکی بمرض ۷۰۰ متر و دیگر بمرض ۱۰۰ الی

(۱) - Marchfeld

(۲) - Ebersdorf

۱۲۰ متر، این شعبه بصورت خندق مدّوری است، درواقع جزیره مزبور درقسمت سفلی دشت مارشفلد شبیه باستیانی مشرف بر اراضی است.

در حضور آرشیدوگ شارل که بنظاره ایستاده بود قشون ناپلئون در ظرف دوروز (۲۱ و ۲۲ مه) از شطّ گذشته گرفت، دراین دو روز یکی از سخت‌ترین محاربات دوره امپراطوری بوقوع پیوست، روز ۲۱ دسته اول افواج فرانسوی از جزیره لوبو گذشته و در آنطرف رودخانه قریه آسپرن^(۱) را ازطرف چپ و قریه اسلینگک را از جانب راست مستخر ساخت، دراین اثنا از کثرت ازدحام جبری که از قایق بر روی شعبه کبرای دانوب بسته بودند پاره شد و دراین موقع فقط ۲۲،۰۰۰ نفر از آب گذشته بود، این عدّه قلیل مقارن ظهر مورد حمله ۹۰،۰۰۰ سپاه آرشیدوگ و ۳۰۰ توپ لشکر اطرش شدند، لان در اسلینگک و ماسنا در آسپرن محصور گشتند، ماسنا با ۷،۰۰۰ نفر ۳۶،۰۰۰ اطرشی را جلو گرفت و در وسط میدان سواره نظام فرانسه از هر طرف هجوم خصم را دفع نمود و او را از پیشرفت مانع آمد.

شامگاهان که پل مرمت یافت تا پاسی از شب قشون فرانسه از شطّ گذشته و بساحل دیگر رسید، فردا (۲۲ مه) ناپلئون چون خود را دارای ۶۰،۰۰۰ مرد و ۱۵۰ توپ دید در ساعت چهار فرمان حمله داد، در ساعت هشت لان قلب سپاه خصم را متزلزل ساخته و فتح نزدیک بود کاملاً نصیب شود که ناگهان پل شعبه بزرگ دانوب بکلی خراب گردید زیرا که دشمن چندین آسیار آتش‌زده و در مجرای شطّ افکنده و پل را باین ترتیب محترق ساخته بود، لان از مشاهده این احوال توقّفی کرد و چون دریافت که قایقهای حامل ذخیره جنگی توانسته‌است از شطّ بگذرد و وسیله‌ای برای جنگ ندارد باز پس نشست، اطریش از یمین و یسار فشارهای سخت آوردند که فرانسویان را بدانوب بریزند، لکن هم‌جانب فرادشان بخطا رفت، نبرد تا ساعت ۹ شب دوام داشت، در ۱۱ ساعت مدّت جنگ

(۱) - Aspern

قریه اسلینک ۹ مرتبه در دست طرفین محارب گردش کرد ، در ساعت شش مارشال لان بضر ب کلوله مهلکی از پای درآمد ، قریه آسپرن در دست ماسنا بود و مشار الیه در حفظ آن اعجاز میکرد ، گویند درگیر و دار قتال از او پرسیدند تا کی این قریه را در برابر هجوم دشمن نگاه توانی داشت جواب داد : « دو ساعت ، شش ساعت ، بدست و چهار ساعت و هر قدر که برای نجات قشون فرانسه توقف در اینجا را لازم به بینیم » سواره نظام و کارد پهلوانانه کوشیدند تا اینکه تمام قشون بسلامت توانست از شعبه شط گذشته و بجزیره لوبو پیاده شود ، ماسنا آخر کسی بود که از آب گذشت ، در این دو جنگ از هر دولشکر ۴۵٬۰۰۰ نفر مقتول و مجروح شدند .

اردوگاه ناپلئون قشون را در جزیره لوبو تمرکز داد و جزیره را جزیره لوبو اردوگاهی مستحکم و قلعه و خندق حصین و متین ساخت ، میان جزیره و ساحل بعین شط پلی استوار با پایه های فرو رفته در قعر رودخانه ساختند و مهندسین و کارگران فرانسوی که از بولونی آمده بودند اینکار عظیم را انجام دادند ، امپراطور در حین تهیه استحکامات در اردوگاه مشغول فراهم آوردن قوای جدید هم بود مخصوصاً از ایتالیا .

قشون ایتالیا که ۵۰٬۰۰۰ نفر بود بر داری اوژن دوبوهارنه^(۱) نایب السلطنه و مکدونالد در دره های آلپ لشکر آرشیدوک ژان را درهم شکست آرشیدوک مزبور را آرشیدوک شارل بعد از جنگ اکمول نزد خود خواند لکن یرس اوژن ویرا تعاقب کرده بجانب هنگری طرد کرده در جنوب جزایر راب^(۲) سپاه او را مغلوب ساخته و خود باردوگاه جزیره لوبو آمده بحضور ناپلئون رسید ، از اینقرار در اوایل ژوئیه ناپلئون صاحب ۱۵۰٬۰۰۰ نفر و ۴۵۰ توپ بود .

چهل روز بعد از جنگ سابق الذکر ناپلئون عزم حمله بخصم را جزم نمود و از طوفان بسیار شدیدی که روز ۵ ژوئیه در گرفت استفاده کرده فرمان داد که توپها

(۱) - Eugène de Beauharnais (۲) - Raab

را بسمت قریه آسپرن کشیده و آنجا را کلوله باران کنند، باین طریق خصم را غریب داده و خود در ظرف چند دقیقه چهار پل مهیا را بر شعبه کوچک دانبوب افکنده و در محاذات قریه انترس دورف^(۱) از شط عبور کرد، صبح ۵ ژوئیه در مقابل شهر وین در دشت وسیعی که میان شط و زمین مرتفع موسوم به واگرام واقع است با آوشیدوک شارل پنجه درافکند، واگرام زمینی است که چند متر از سایر نقاط ارتفاعی بیشتر است.

این جنگ دو روز دوام یافت، روز اول را ناپلئون صرف واگرام توزیع افواج لشکر و گستردن افراد نظام کرد و سپاه را بشکل چتر یا قوس آراسته جناح چپ را در قریه آسپرن و جناح راست را در حوالی ده نوزیدل^(۲) قرارداد.

روز دوم که پنجشنبه ششم ژوئیه بود قشون اطریش رو بسمت جنوب و شرق گسترده شد چنانکه کوئی از طرف فرانسه میآیند، مفصل این قشون قریه واگرام بود، طول جبهه قشون مزبور به ۱۲ کیلومتر میرسید، آرشیدوک دارای ۱۴۰،۰۰۰ سپاهی و ۴۰۰ توپ بود و میخواست فرانسویان را چنان در میان دوشلع قشون خود بفشارد که کوئی در دهانه گاز گرفتارند و نقشه او این بود که جناح راست خود را از طرف اسلینگ و آسپرن تقدری پیش ببرد که دست ناپلئون از شط دانبوب بریده شود.

از طرف دیگر ناپلئون هم میخواست از جانب چپ اطریشها تجاوز کند، محض این مقصود لشکر داووت را در جلو قریه نوزیدل جای داد و لشکر اُدینو^(۳) را در دنباله آن گذاشت که درست بمحاذات قریه واگرام برسند، در مرکز لشکر برنادوت^(۴) را قرار داد با افواج ساکسون، میسره سپاه را به ماسنا سپرد و در دهانه زاویه صفوف جنگی یعنی درست در وسط دو ضلع گارد و قشون ایتالیا را جای داد، توزیع قشون بترتیب فوق طوری بود که هر وقت وضعی ووهنی در یکی

(۱) - Enzersdorf (۲) - Neusiedel (۳) - Oudinot (۴) - Bernadotte

از صفوف مشاهده میشد فوراً امداد میسر بود.

جنگ در ساعت چهار صبح آغاز گشت، ساعت ۱۱ آرشیدوک گمان برد که فتح وظفر با اوست، میسر قشون فرانسه عقب نشست و اطربشی‌ها بقرینه آسپرن تقریب جستند، در قلب سپاه هم افواج ساکسون فرار کردند، ناپلئون چون این احوال را مشاهده کرد نازان نازان ۱۰۰ قطعه توپ را بمیدان برد و چنان آتش بارانی کرد که حمله اطربشی‌ها خنثی شد، سپس ناپلئون ۲۰،۰۰۰ پیاده و ۴،۰۰۰ سواره نظام را سرداری ماکدونالد بصورت مربع روانه کرد، سواره نظام اطربش باین مربع حمله آورد و خورد شد و دهاات سوسن برون و آدر کلا^(۱) بدست فرانسویان افتاد، داووت هم از طرف میمنه قریه نوزیدل را گرفت و اُدینو بتصرف واکرام موفق شد.

ساعت ۴ عصر بعد از ۱۲ ساعت کشش و کوشش آرشیدوک شارل عقب نشینی اختیار کرد اما هر چند ۳۰،۰۰۰ نفر از سپاهیان او از حیث انتفاع جنگی خارج بودند و ۱۲،۰۰۰ اسیر بدست ناپلئون افتاده بود قشون اطربش ابدأ از نظم و ترتیب نیفتاد و با کمال انتظام بسمت بوهم عقب نشست و باقشونی که سردرپی آنها داشت مقاومت میورزید.

بعد از فتح واکرام غلبه و پیشرفت ناپلئون بطوری روشن بود
صلح وین که آرشیدوک شارل درخواست متارکه کرد (۱۱ ژوئیه ۱۸۰۹)
صلح قطعی در پایتخت وین امضا شد (۱۴ اکتبر ۱۸۰۹). قسمتی که اطربش از لهستان بدست آورده بود بعلاوه ولایت گالیسی از دست آندولت خارج و بفرمان ناپلئون تنصیف گردید، قسمتی جزء کراندوک نشین ورشو و قسمتی جزء قلمرو تسار روس شد، ولایات سالسبورگ و دره اعلای رودین بیابویر ملحق گردید، تریست و فیریول و کلونیول و کرواسی را ناپلئون گرفته و با ایالات دالماسی و ایستری منتزعه از مملکت ایتالیا ملحق ساخته و هفت ایالت ایگیری را تشکیل داده مستقیماً جزء امپراطوری خود نمود.

خلاصه فرانسوای اول پادشاه اطریش جمعاً يك ششم جمعیت اطریش را که عبارت از چهار میلیون نفر باشد از دست داد .

صفات مختصه لشکر کشی ۱۸۰۹ آخرین مصافی بود که ناپلئون بر اعداء خود غالب آمد ، با سایر محاربات او تفاوتهای اصلی و اساسی محاربات ۱۸۰۹ داشت زیرا که ناپلئون بزحمت موفق بفتح شد . سپاهیان خصم نهضت ها پایداری و استقامت جدیدی که در سالف ایام سابقه نداشت نشان دادند چه حس وطن پرستی هم در قشون و هم در افراد رعیت ظاهر شده بود ، قبل از شروع جنگ یکی از مأمورین فرانسه از وین چنین اطلاع داد : « در ۱۸۰۵ جنگ با دولت بود نه با قشون و نه با ملت ، در ۱۸۰۹ هم دولت طالب جنگ است هم قشون و هم ملت . » ناپلئون چون بوین رسید برأی العین این احوال را مشاهده کرد و کار سختگیری مردم نسبت بقشون فرانسه و اظهار لجاج و خصومت بجائی رسید که امپراطور اجباراً احکام سختی برای حفظ نظامیان از تطاوول اهالی مغلوب اطریش صادر فرمود .

در تیرویل مثلاً شخصی می فروش آندراس هوفر (۱) نام بانگ مخالفت برداشت و کوهستانیها بیکه بعد از ۱۸۰۵ بفرمان امپراطور رعیت باویر شده و رضایت نداشتند با او همداستان شده پادشاه سابق خود یعنی امپراطور اطریش را خواستار گشتند . این شورش چند ماه دوام یافت ، شورشیان تیرویل قشون امپراطور باویر را شکسته و فوجی از ساکسونها را درهم نوردیدند و کار بجائی رسید که ناپلئون یکی از بهترین سرداران خود را که مارشال نی باشد با نجافر ستاد و مبلغی گزاف و عده مداد که هر کس سر هوفر را بیاورد بدهد ، عاقبت هوفر گرفتار و تیرباران شد (فوریه ۱۸۱۰) . بعلاوه خود دولت اطریش هم حس ملی مردم را بهیجان آورد و این امر نازه ای بود ، و قتیکه سپاه آرشیدوک شارل وارد باویر شد آرشیدوک اعلان کرد که « این لشکر منجی آلمان و رهاننده ملت از جنگال ظالم غدار است » در شمال آلمان

هم دو نهضت نظامی حکایت میکرد که هیجانهای موجود است، ده هزار نفر برسداری یکی از صاحبمنصبان پروس شیل نام دو ماه تمام حکومت و ستفالی را از مهاجرات خود بکنک آورده بود، از این قبیل شورشها در اغلب نقاط رخ میداد.

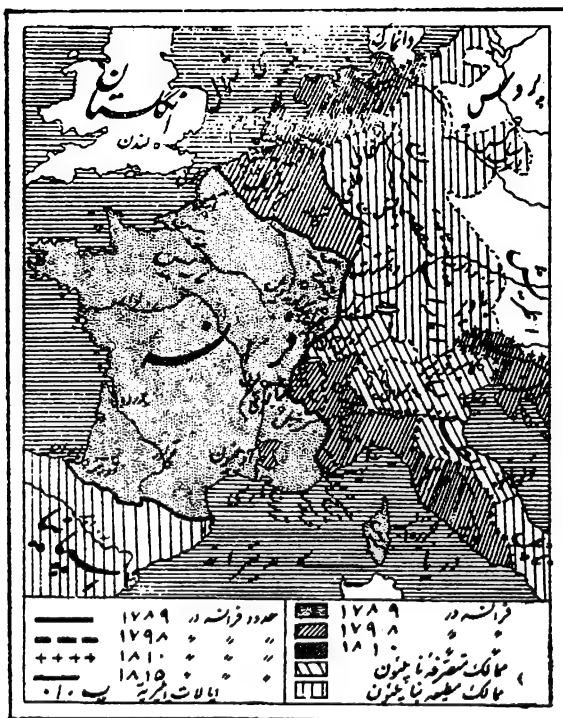
دو روز قبل از امضاء عهدنامه وین یکنفر محصل ساکسون فردرک اشتاب^(۱) نام در موقع سان سپاه در صدد برآمد که ناپلئون را خنجر بزند، پس از گرفتاری اقرار کرد که عقیده راسخه او این بوده است که با کشتن ناپلئون خدمتی شایان تقدیر بمملکت خود و بتمام اروپا کرده است و چون ناپلئون شخصاً از او سئوالانی کرد در جواب گفت: «قتل شما جنایت نیست، ادای تکلیف است» امپراطور پرسید: «اگر ترا بیخشم از من ممنون خواهی شد؟» جوابداد: «باز هم از کشتن شما خودداری نخواهم کرد». این نظیر احوال روحی مردم اسپانیا بود و نشانه بیداری حس ملی آلمان بشمار میآمد.

کمال ترقی صلح وین نهایت ترقی و تعالی ناپلئون است، پس از این تاریخ
تا دو سال مالک الرقاب مغرب و مرکز اروپا بود، امپراطوری
ناپلئون فرانسه از روم به هامبورگ کشیده شد و یک ثلث از خاک

ایطالیا و تمام فرانسه و قسمتی از سوئیس و لوکزامبورگ و بلژیک و هلند و ولایات پروس مجاور شطرن و ممالک آلمانی در سواحل دریای شمال تا خط سیر رود الب که مجموع آن به ۱۳۰ ایالت منقسم گردید جزء امپراطوری فرانسه محسوب میشد، در ماوراء بحر آدریاتیک نیز هفت ایالت ایلیری مستقیماً در قلمرو امپراطوری واقع بودند، ناپلئون پادشاه ایطالیا - سرپرست ولایات متفقہ سوئیس - حامی ایالات متحده رن بود و بسلاطین این ایالات تاج بخشی میکرد، برادر خود ژوزف را پادشاه اسپانیا و برادر دیگرش ژرژم را پادشاه و شوهر خواهر خود مورا را پادشاه ناپل کرد، مستقیماً یا بواسطه سلاطین دست نشاندۀ خود بر ۷۰ میلیون مردم حکومت میراند و این عدد در دست نصف جمعیت آنوقت اروپا بود، دوستان و مستخدمینی

(۱) - Frédéric Staabs

که طوعاً و کرهاً خود را باو بسته بودند از این قرارند: تساروس، امپراطور اطریش، شاه پروس، پادشا داممارك. دولت سوئد. این دولت تا دیر زمانی به دوستی انگلستان باقی بود ولی او نیز از قرق بری سدمات بسیار دید و چون سلسله سلاطین آن دولت نزدیک بانقرض



نقشه امپراطوری فرانسه در سنه ۱۸۱۰

بود ناچار سوئدیها یکی از سرداران فرانسوی موسوم به مارشال برنادوت را بولیمهدی اختیار نمودند (ژانویه - اوت ۱۸۱۰).

در مقابل اوامر ناپلئون هر سری باطاعت خم میشد حتی خانواده خودخواه متعصب اطریش هم طوق بندگی ویرا بگردن نهاد، ناپلئون از نقطه نظر سیاسی برای حفظ نسل و ابقای امپراطوری در خانواده خود امپراطریس ژوزفین زن خود را که از او اولادی نداشت طلاق داد (۶ دسامبر ۱۸۰۹) و دختر فرانسوای اول موسوم به ماری لویز را خواستگاری کرد، در عروسی این شاهزاده خانم که در

کلیسای نورتردام پاریس اتفاق افتاد (اول آوریل ۱۸۱۰) پنج ملکه دامن قبا و بالاپوش امپراطریس را در دست داشتند، از این ازدواج پسرى بوجود آمد که ویرا پادشاه روم لقب دادند (۲۰ مارس ۱۸۱۱).

ناپلئون فقط يك دشمن غیر مغلوب داشت و آن انگلیس بود، لکن بسبب طول مدت او نیز نزدیک باضمحلال بود، هر سال مبلغ خطیری کسر بودجه داشت، ربح قروض او سالیانه به ۶۰۰ میلیون بالغ میشد و نتایج قرق بری نیز بنا بر پیش بینی ناپلئون بحصول میببوست، انبارها و مخازن تجارتی لندن از محصول مستعمرات لبریز بود، اما نمیتوانستند از اروپا غله بخرند و نظر بتکثیر سکنه انگلستان اوراق محلی هم کفایت نمیکرد، در آخر سال ۱۸۱۱ بنا بر قول آلبر سورل مورخ: «مردم انگلستان از فزونی ادویه و محصول مستعمرات خفه شده و از کمی نان بجان آمده بودند.» عمده ها و کارگران که غذاهای کافی بدست نمیآوردند و مثل ایام قحطی با آنها جیره میدادند در اغلب نقاط سر بطنیان برداشته بودند، پارلمان انگلیس مجبور شد که مبالغ هنگفتی بنام قرض وامداد بتجار و اصحاب حرف و صنایع بدهد تا بکلی از دست نروند، همه چیز دلالت داشت بر این که ناپلئون بفتح تام و غلبه مالا کلام نایل آمده و بمقصود و آرزوی خویش رسیده است.

فصل هیجدهم

انجام امپراطوری

اصلاحات پروس - لشکرکشی بروسیه - اتحاد عام
هجوم نخستین - دوره تجرید سلطنت - صدور - و اترلو
معاهدات پاریس و وین - تغییرات ارضی در اءالك اروپا

علل انحطاط جلال و طمطراق قدرت ناپلئون ظاهری بود و در باطن افتان
و استحکامی نداشت، برای تخریب آن اساس بزرگ دوسال
امپراطوری بیشتر وقت صرف نشد، امپراطوری عظیم فرانسه بنیانش بر زور
و بقایش با زور بود، مللی که آن امپراطوری را تشکیل میدادند مثل فرانسوی و
بلژیکی و هلاندی و آلمانی و ایتالیائی هیچ ارتباط طبیعی و تجانس ملّی با هم
نداشتند و یکسان در رفع و ضرر رشیک نمیشدند مثلاً فرق بڑی انگلستان بحال فرانسویان
و آلمانیان ساحل رن فایده بخشید و برای اهل هامبورگ و مردم هلاند خسارت
بار آورد، فرانسویان در تمام مدت لشکرکشی های سخت شکیبائی بیشه کرده و تحمل
سربازگیری و مالیات میکردند و دلخوش و مغرور بودند که فتوحات نمایان امپراطورشان
موجب شهرت و سرافرازی آنان است لکن مردم سایر ممالك ملحقه بفرانسه که از
سرچشمه این غرور ملّی سیراب نمیشدند تحمل بارهای گران برایشان دشوار بود،
پس وفاداری و دوستی این ملل نسبت بامپراطور تا زمانی بود که زور در دست
و تاج اقبال بر سر داشت و چون وهنی رسید محو شد مثلاً مردم ایالات متّفقہ رن
که دائماً بمال و مرد ناپلئون را یاری میکردند در مقابل از فتوحات امپراطوری
چیزی که جبران خسارات را بکند حاصل نمیدادند.

اما متّحدین امپراطور مثل روس و اطریش و پروس همه از بیم دم از اتحاد
میزدند و اندیشه آنها جز بجانب انتقام و کینه کشی توجّهی نداشت و هر یک بطریقی

اصلاحات پروس

پروس بعد از در هیچ جا تهیّه وسایل کینه‌خواهی از پروس شدیدتر نبود، بعد از عهدنامه تیل‌سیت دو حزب در پروس تشکیل شد، گروهی تیل‌سیت سر تسلیم فرود آورده و جمعی در پی جبران شکست دامن بکمر زدند، دسته اوّل بر آن بود که راه چاره مسدود است جز انقیاد اوامر غالب و حفظ بقیه السیف پروس و تبعیت از سیاست و فرمان و دستور امپراطور راه امیدی باقی نیست، دسته دوّم که بوطنخواه موسوم بود میگفت که شکست وقتی قطعی است که انسان از خود بگذرد و باب چاره‌جویی را مسدود پندارد و الاّ باز گشت به سعادت تعالی ممکن است، فقط باید شخص خود را مهیا و مستعد لایق کند تا شاهزادگان سعادتمند بر سرش نشینند و این منظور با تجدید حیات پروس متلازم است، چون ملکه لویز طرقدار این سیاست بود فرقه وطنخواه نفوذ یافت لکن جیمانه و مخالف نبود، فردریک گئوم بنا بر فطرت خویش همواره از عقیده‌ای بعقیده‌ای منتقل میشد و بر رایی ثابت نمی‌ورزید و وطنخواهان کراراً برای مصمّم کردن شاه مجبور بودند آنچه فرقه تسلیم و اطاعت، رشته است پنبه کنند و مشقّات بسیار تحمل نمایند. مطلبی که قابل ذکر و توجّه است این است که رؤساء حزب وطنخواهان و وطنخواه هیچک پروس نژاد نبودند و هریک را که بنگریم از خارج تابعیت پروس را پذیرفته بودند، مثلاً هاردن برگ و شارن‌هورست (۱) از مردم هانوفر محسوب میشدند و اشتین اهل ناسو (۲) بود و گنیزنو (۳) از ساکس می‌آمد و بلوخر از مردم مکلنبورگ (۴) و شون (۵) از اهالی لیتوانی بود، چون دولت پروس خاصّه بعد از عهد فردریک ثانی قویترین دولت پرستان اروپا بود از هر جانب

(۱) - Hardenberg et Scharnhorst (۲) - Nassau (۳) - Gneisenau

(۴) - Mecklembourg (۵) - Schön

مردمان نیرومند و قتال که مذهب پرستان داشتند با آنجا روی مینهادند چنانکه کاتولیکها دولت اطریش را ملازم و ملجاء خود میشناختند، هنگامی که ناپلئون سرتاسر آلمان را باطاعت فرانسویان آورد پرستانهای آلمان روی نیاز بدولت پروس آوردند که اگرچه مغلوب و متلاشی بود لکن باز صورتاً استقلالی داشت و مرکز امیدواری وطنخواهان آلمانی محسوب میشد و پناهندگان مزبور باندیشه اینکه زوزی پروس پیشقدم شده و ملت آلمان را از زنجیر فرانسویان آزاد کند در ترقی و تعالی آن مملکت بجان میکوشیدند.

طرز وطنخواهان آلمانی طریق منحصر بفرد کینه‌خواهی را تجدید
تجدید حیات حیات پروس و تغییر کامل اوضاع آن مملکت دانسته دست
پروس باصلاحاتی زدند که بشئون اجتماعی و دولتی و اداری و مالی
 و لشکری علاقه تام داشت و روی همرفته انقلابی تولید کردند
که اگرچه بتقلید افکار انقلابی فرانسویان بود لکن اصولاً و اساساً باشورش فرانسه تفاوت و اختلاف داشت. وطنخواهان و مصلحین شئون نظامی پروس دریافتند که انقلاب کبیر فرانسه با اعلان مساوات «تمام قوای ملت را بیدار کرده و تمام نیروی مردم آنجا را بکار انداخته است» و فرانسه را واجد اسلحه جنگی کرده است که تا آن زمان نظیرش دیده نشده بود، این قول گنیزنو از مصلحین پروس است.

وطنخواهان از این فکر نتیجه گرفتند که برای دفع قوای فرانسه بایستی در ملت پروس و آلمان همان احساسات و هیجاناتی را که موجد تفوق فرانسه است ایجاد کرد و باصلاح خودشان بدفعشان پرداخت، پس تجدید حیات پروس بتقلید فرانسه بود، اما فقط بهمین اعتبار ایفاظ احساسات نه به اعتبار دیگر.

حال مابین تفاوت انقلاب دو ملت را باید دید: اولاً منشاء تجدید پروس شاه بود نه ملت و این انقلاب نه محض نشر عدالت و بهبودی حال رعیت بود بلکه مثل اصلاحات سلاطین مستبده منوره قرن هیجدهم برای تکثیر عواید سلطنت و افزایش نیروی دولت بود، بعلاوه این اصلاحات همه موقت و آنی بود و هیچیک

نایابان نرفت، اغلب آنها از تصور بعمل نیامد و بعضی هم عمداً ملغی شد و بمحض رفع خطر فرانسه در ۱۸۱۵ از قوت افتاد.

اصلاح اجتماعی مهمترین اصلاحات در اجتماع و در قشون شد، در اصلاح اجتماعی دو درجه باید اعتبار کرد: نخست بارون دواشتین در سنه ۱۸۰۷ شروع کرد و عاقبت چهار سال بعد در ۱۸۱۱ بدست هاردن برگ وزیر اعظم بختام انجامید.

پروس مملکتی بود واجد طبقات ممتاز در جامعه پروس سه طبقه دیده میشد: نجبا، متوسطین و توانگران و دهاقین. تفاوت این طبقات با طبقات ممتاز فرانسه قبل از ۱۷۸۹ این بود که در فرانسه با صرف مبلغی ممکن بود از طبقه ادنی باعلی ترقی یافت، ولی در پروس امکان نداشت. اراضی تمام در دست نجبا بود و کسی جز آنان مالک ملک نمیتوانست شد، طبقه متوسطه ناچار در شهرها متمرکز شده و اصناف معینه تشکیل داده امر ارحیات میکرد، اما دهقانان رعیت و (SERF) بودند و بیگاری و خدمت شخصی را تن در میدادند.

در تاریخ ۹ اکتبر ۱۸۰۷ اشتین فرمانی صادر کرد که بموجب آن خرید و فروش املاک آزاد شد و نجبا حق فروش و دهقانان رخصت خرید و نگاهداری یافتند، این فرمان رعیت را از خدمات شخصی معاف کرد، اما حق سخره و بیگار را کماکان باقی گذاشت و مسئله اساسی دیگر را که مالکیت دهقان در اراضی مسکونه خود باشد متعرض نشد.

ظاهراً اشتین میخواست بعدها این مسئله را هم تنظیم کند لکن چنانکه دیدیم (۱) تسلیم علمای از قشون فرانسه در اسپانیا موجب شد که بمغلوبیت ناپلئون امیدوار شده و چندان ضرورتی در تکمیل اصلاحات پروس ندید، در ماه اوت ۱۸۰۸ مکتوبی از اشتین بدست پلیس امپراطور افتاد که حکایت از سوء نیت و امیدواری او بشکست ناپلئون میکرد، امپراطور امر داد که او را از زمامداری پروس معزول و

(۱) - بصفحه ۶۲۲ «تسلیم قشون فرانسه در بیلن» رجوع شود



اشتین وزیر اعظم پروس

(۱۷۵۷ - ۱۸۳۱)

توقیف کنند، اشتین چون این
خبر بشنید به روسیه رفت و
متواری شد.

جانشین او بارون هاردن برگ
اصلاحات را تعقیب کرد و
دستور العمل جدیدی نشر داد
(سپتامبر ۱۸۱۱) که بموجب
آن بکلی دهقانان از پرداخت
حقوق قدیمه رمالیاتهای امرا
و اربابان معاف و مالک و وارث
دو نلک اراضی مزروعه خود
شدند، این دستور هم نجبا و
هم رعیت را رنجانید اما نجبا
برای اینکه از مالیاتها و عوارض
مأخوذه سنواتی محروم شدند و

اما دهقانان محض اینکه متوقع بودند تمام اراضی مزروعی ملک آنها بشود نه دو نلک.
باینجهت کاملاً دستور فوق اجرا نشد و در ۱۸۱۶ که خطر ناپلئون دفع گردید
دستور العمل هم ملغی گردید و بعد از سی و پنج سال دیگر در ۱۸۵۰ عاقبت دهقانان
پروس از هر قیدی آزاد شدند، از همین مطلب میتوان بخوبی دریافت که اصلاحات
پروس چقدر موثرت و بمقتضای ضرورت زمان بوده است.

اصلاحات
اشکری
اصلاحات نظامی بیشتر نتیجه مساعی شارن هورست بود
مشار آلیه از مردم هانور و فرزند یکی از دهاقین ساکسون
بود، چندی در توپخانه هانور سمت صاحب منصبی داشت، سپس
در ۱۸۰۱ بخدمت پروس رفت و تعلیمات نظامی و لیعهد پروس را عهده دار شد و در

۱۸۰۷ با نهایت شجاعت ادای وظیفه نمود؛ قبل از جنگک ینا مدتی در علل فتوحات فرانسه تأمل کرد و بدین نتیجه رسید که: «با گروه دهقانی که نجبا جبراً بمیدان میرانند نمیتوان فتح و نصرت امید بست، چه دهقانی که در خطر با مالک خود شریک اما از نعمت و پاداش خدمت محروم است از جانبازی دریغ دارد.»

پس بایستی در قشون پروس باصلاحاتی دست زد و مطابق اصلاحات اجتماعی قشون را هم حیات جدید بخشید، اشتین او را مأمور اجرای منویات خود کرد و یکی از صاحبمنصبان باویری گنیزنو نیز با او معاونت نمود، لکن کاملاً موفق بانجام مقصود خود نشد و بیش از هر اصلاحی از طرف حزب مخالف نسبت باصلاحات لشکری مخالفت ابراز گردید.

شارن هورست میخواست قشون و ملت را متحد سازد و خدمت نظام اجباری را که ۷۰ سال قبل یکی از پادشاهان پروس موسوم به شاه سلحشور پیش بینی کرده و بعمل نگذاشته بود معمول دارد^(۱)، پیشنهاد شارن هورست در سنه ۱۸۰۸ موجب هیجان و اعتراض عام شد زیرا که حرفه نظامی بواسطه سوء مقصود و سوء جریان امور از حرف پست و دانی شده و کسی راضی بآن نبود.

یکی از مورخین آن زمان موسوم به نی بوهر^(۲) گفته است: «تمام عالم را نظامی کردن مخالف اصول تمدن و نتیجه فکر یک صاحبمنصب بی تربیت است» پادشاه پروس هم پیشنهاد را رد کرد.

پس شارن هورست اجباراً باصلاحات کوچکترا کتفا کرد؛ معذک بمشکلات عیدیه مصادف شد، آن اصلاحات از اینقرار است: تخفیف خسوت انتظامی، حذف سیاست بدنی، الغاء چریکی، طرز جدید تعیین صاحبمنصبان یعنی انتخاب صاحبمنصبان از طبقات نجبا و متوسطین، ایجاد آکادمی نظامی و غیرذلک.

شارن هورست میکوشید که حتی الامکن بر عده سپاهیان کروم پرها^(۳) بیفزاید چه ناپلئون از راه احتیاط قشون پروس را بسیار ضعیف

(۱) - صفحه ۱۱۸ «لشکر پروس» و صفحات ۱۱۹ - ۱۲۰ رجوع شود

(۲) - Niebuhr

(۳) - Krumpers

و محدود ساخته بود، بموجب قرار داد منضم بمعهد نامه نیل سیت تخلیه و ولایات پروس از قشون فرانسه منوط بتأدیه کامل غرامت جنگ بود و از آنجائیکه مبلغ کل غرامات را معین نکرده بودند ناپلئون از ابهام عبارت قرار داد استفاده کرده محض تنبیه فردريك گيوم و انتقام دو روئی و خیانت او بنای سختگیری گذاشت و از مملکت پروس در ظرف یکسال مبالغ و مقادیر هنگفت از نقد و جنس گرفت، اداره ولایتی را که قشون در آنجا مقام داشت بمأمورین فرانسوی وا گذاشت و مستخدمین پروس را از ارتباط با پادشاه و دولت پروس منع کرد، مالیات را مستقیماً وصول نمود و بیهانه های مختلف مقادیر کزاف از محصولات جنسی جمع کرد، بنا بر قول خود ناپلئون در اینصورت بیش از يك ميليارد از پروس فایده برد، کار سختگیری فرانسویان بجائی رسید که در بعضی نقاط از بیست رأس احشام یکی بیش باقی نماند و آتش قحط و غلا اشتعال یافت. ژنرال کلارک^(۱) حاکم برلن به ناپلئون چنین مینویسد: «بدون اینکه بخواهم نسبت باحوال این سامان اظهار غصه و ابراز ترحم بکنم عرض مینمایم که بدبختی بدرجه ای است که خودکشی هر روز بیشتر میشود مخصوصاً در طبقات متوسطه جامعه بدرجه دهشتناکی رسیده است، همین فشار و تضییق بود که حس وطنخواهی پروس و خصومت با فرانسه را تهییج کرد نه جنگها و شکستها، هنگامیکه جنگ اسپانیا ناپلئون را مجبور بعودت دادن قشون از آلمان نمود این تضییقات هم خاتمه پذیرفت. قراردادی هم در اوایل سپتامبر ۱۸۰۸ در پاریس بامضا رسید که بموجب یکی از مواد آن دولت پروس تا ده سال ممنوع شد که بیش از ۴۲۰۰۰ سپاهی در ایام صلح داشته باشد.

اما شارن هورست عبارت را بطور دیگر تعبیر کرد: در هر دسته قشون پنج شش نفر از اهالی بلوکات را وارد کرده و مجبور بآموختن اصول و حرکات نظامی ساخت چنانکه بعد از یکماه از مسائل اصلی نظام مستحضر شدند، سپس آنانرا بولایت فرستاده و پنج شش نفر دیگر بجای آنها داخل قشون میکردند، باین ترتیب

يك باتايتون قشون كه ظاهراً ييش از ۵۵۰ نفر زير بيرق نداشت در ظرف سه سال ۲،۵۰۰ نفر مرد جنگى را آماده كرده بود. اين طرز تربيت نظام را كرومپر گفته‌اند و كلمه كرومپر اصلاً بمعنى اسب يد كى است كه در هراسكادرون قشونى نگاه ميدارند. در نتيجه دولت پروس در ۱۸۱۵ موفق شد كه ۳۵۰،۰۰۰ مرد رزم آزموده وارد ميدان كند و ناپلئون را متحير سازد.

دارالعلوم برلن علاوه بر اصلاحات اجتماعى و نظامى تغييرات عمده هم در وضع حكومت دادند و بجای وزراء منفرد هيئتى از وزرا برقرار ساختند، در امور ماليه هم اصلاحاتى بعمل آمد، اخذ رسوم مشروبات كه شهرها انحصار داشت دردهات هم معمول گرديد، بلديه را هم توسعه داده داراى اختيارات بسيار كردند.

در ۱۸۱۰ بنا بر پيشنهاد گيتوم دوهوم بولت^(۱) دارالعلومى در برلن تاسيس يافت تا بقول فردريك گيتوم «دولت پروس آنچه را از قواى مادى خود كم كرده است بوسيله تكثير قواى معنوى جبران نمايد» اين تاسيسات علمى منحصر به پروس نبود، بنا بر پيشنهاد هوم بولت «چون مملكت آلمان نيمى در زير سم ستوران خصم خراب شده و نيمى در زير چنگال دشمن هنوز باقى است پس اين دارالعلوم را بايد مأمّن و مخزن علوم تمام آلمان قرارداد.» بواسطه ايجاد اين دارالعلوم شهر برلن مركز معارف و علوم شد و مهيتا گشت كه بعد ها پابنتخت آلمان باشد، لكن در ابتدا دارالعلوم مركز تهيج احساسات وطنى بود، معلمين برخلاف اصول رايجه درميان مردم پروس كه تسليم و رضا را پيشه خود ساخته سر اطاعت فروود مياوردند بر آن شدند كه حس وطن پرستى و بغض دشمنان خارجى را در دلها بيدار كرده و مردم را بر احوال وطن كه قطعه قطعه و خراب شده است متاثر سازند، شارن هورست از يكطرف به تجديد حيات قشون مشغول بود و دارالعلوم از طرف ديگر باحياء همت و تزريق جان تازه‌اى در طبقات متوسطه پروس اشتغال داشت، كار بجائى كشيد

(۱) - Guillaume de Humboldt

که در ۱۸۱۳ که زلزله در ارکان امپراطوری فرانسه افتاد بررسی ها کاملاً مهتای
تخریب آن اساس بودند و در انهدام امپراطوری پیشقدم گشتند .

II

لشکر کشی به روسیه

قطع رشته اتحاد دو سال طول نکشید که بعثت پیش آمدن سه جنگ مشوم
دولت امپراطوری ناپلئون زیر وزبر شد و خود او نیز از اریکه
سلطنت بزیر افتاد . نخستین علت این واقعه هواناگ لشکر کشی
فرانسه و روس
بروسیه بود که از دیر زمانی تسار روس مقدمات آن را فراهم
کرده و مسئول شروع آن شناخته میشود .

آلکساندر تسار روسیه بهمان سرعتی که در ۱۸۰۷ دوستی ناپلئون را پذیرفت
در سنه ۱۸۱۰ بهمان شتاب از وی روی برگردانید ، علل قطع رشته اتحاد از
اینقرار است : خصومت نجباء روس با فرانسه و خساراتی که در نتیجه فرق بری
بطبقه نجباء روس وارد میشد و مخصوصاً اخلاق و حس جاه طلبی آلکساندر
بعد از قرارداد تیل سیت نجباء روس کینه فرانسویان را در دل گرفتند چه طبقه
مزبور بار عایای خود مثل غلام رفتار میکردند و آزادی فرانسه را که نتیجه انقلاب
کبیر بود دوست نداشتند ، محرک دسته ای که مخالف با اتحاد فرانسه محسوب میشدند
مادر آلکساندر یعنی امپراطریس ماری بود . نخستین سفیری که ناپلئون بسن پترز-
بورگ فرستاد و موسوم به ساواری^(۱) بود خانه نیافت که در آن منزل کند زیرا که
مالکین در اجاره دادن عمارات خود مضایقه میکردند ، در کلیساها مردم علناً بفرانسویان
نفرین میفرستادند و بعضی اشخاص میخواستند آلکساندر را بجرم اتحاد با فرانسویان
بقتل برسانند ، کم کم این ابراز خصومت متروک شد ولی بکلی از میان نرفت
و هنگامی که فرق بری در مملکت روسیه هم بموقع اجرا گذاشته شد کینه و عداوت
مردم رو با افزایش نهاد زیرا که در نتیجه این منع تجارتی امتعه و محصولات روسیه

(۱) - Savary

مثل گندم و شاهدانه و غیره که بازاریش در انگلستان بود بفروش برد و فواید عمده‌ای که بنجباء روسیه میرسید مقطوع شد.

آلکساندر علت عمده قطع روابط اخلاق و جاه طلبی مفرط شخص نزار بود. یکی از ندما و محارم آلکساندر موسوم به پرنس سزار توریسکی^(۱) او را چنین وصف میکند «مردی صاحب روح متلون است» مقصودش این بود که افکار آلکساندر ثباتی نداشت؛ سهولت از صورتی به صورت دیگر انتقال مییافت، آنچه امروز او را مشغوف میداشت فردا و برآ برخسومت میکشاید و آنچه روز قبل او را ناپسند میآمد روز دیگر مورد توجه او قرار میگرفت.

لکن حقیقت امر این بود که تلون مزاج و بی ثباتی آلکساندر مثل تمام نژاد اسلاو ظاهری بود، افراد این ملت در ظاهر احساسات و تلون و سهولت تغییری ابراز میدارند اما در باطن کاملاً متوجه بمنافع خود بوده و فرصت استفاده را از دست نمیدهند؛ الکساندر در آغاز کار خود را شیفته و حیران اعمال درخشان ناپلئون و انمود کرد و بشتاب و حرارت بسیار خود را در آغوش اتحاد وی افکند زیرا که از ناپلئون انتظار منافع عمده داشت و فایده هم برد، بعد از عهدنامه تیلسیت مملکت فنلاند را از سوئد گرفت و پس از ملاقات ارفورت اجازه یافت که ولایات مولداوی و والاشی را از عثمانی منتزع ساخته و حدود مملکت روس را برود دانوب برساند و بعد از فتح وین با اینکه مساعدت شایانی بناپلئون نکرده بود قسمتی از اراضی لهستان نصیب او شد اما حرص او بهمین مقدار اکتفا نمیکرد میخواست که از سمت جنوب اسلامبول را و از جانب مغرب ورشو را بدست آورد و کاملاً امپراطوری عثمانی را تجزیه کرده بمیل و نفع خود دولت لهستان را از نو تشکیل بدهد اما ناپلئون در ۱۸۰۹ صریحاً با این خیالات مخالفت ورزید و روسها را از تصرف اسلامبول منع نمود و در لهستان هم دوک نشین بزرگ ورشو را تشکیل داد که روسها کاملاً از آن مملکت دندان طمع بکنند، از این تاریخ آلکساندر دشمنی ناپلئون کمر بر بست

(۱) - Czartoryski

ولی در ظاهر رشته اتحاد را میجنبانید و بقول خودش « ناپلئون را در زیر بار تعارفات و الفاظ محبت آمیز خسته و فرسوده میساخت . » سابقاً گفتیم (۱) که چگونه بعد از ملاقات در ارفورت و در آغاز جنگ واکرام آلکساندر به ناپلئون خیانت ورزید ، قشون پروس که بمدد فرانسویان آمد دود فمه با اطرش جنگ کرد لکن در سخت ترین مصافها فقط دو مجروح و دو مقتول در میدان دیده شد .

از اواسط سال ۱۸۱۰ آلکساندر بتهیه جنگ مشغول گردید
 قطع روابط و با انگلستان عقد دوستی بست و امیدوار بود که در ۱۸۱۱ به لهستان غفلتاً هجوم آورده و ناپلئون را غافلگیر کند . پس در آخر ۱۸۱۰ (۳۱ دسامبر) علناً ابراز خصومت کرد و بعضی از بنادر روسیه را بروی تجارت انگلستان گشوده و ورود مال التجاره فرانسه را از قبیل مفرغ و چینی آلات و ابریشم و شراب و غیره بخاص روسیه منع کرد ، اتفاقاً در این اوقات صنایع فرانسه هم دچار بحران عظیم بود (۲) ، کارگران شمال فرانسه تعطیل کرده و نیمی از صنایع و حرف شهر لیون دچار وقفه گردیده بود . در این حین مردم لهستان که با وجود اظهار محبت آلکساندر و وعده تجدید استقلال آن مملکت که تسار میداد از روسها بیمناک بودند ناپلئون را مستحضر ساختند که تسار باطناً در خیال تصرف دوک نشین بزرگ ورشو است ، ناپلئون بشتاب تمام لشکر لهستانی را برای انداخت و سپاهی از فرانسه بسرداری داووت روانه کرد که حافظ سرحدات لهستان باشند ، این اقدام موجب شد که آلکساندر قدری دست نگاهدارد .

در این اثنا ناپلئون برای اینکه کاملاً قرق بری را اجرا کند بلاد هانسه - آتیک (۳) مثل بیرم (۴) و هامبورگ و غیره را اشغال کرد و دوک نشین بزرگ آلدنبورگ (۵) را که ملک شوهر خواهر آلکساندر بود در ۱۸ فوریه ۱۸۱۱ بتصرف آورد و این پیش آمد بیشتر موجب عداوت دو امپراطور شد .

(۱) - بصفحه ۶۲۸ رجوع شود (۲) - بصفحه ۵۶۶ « ناخرسندی عمومی » و صفحه ۵۶۸ « امور عام المنفعه » رجوع شود

(۳) - Oldenbourg (۴) - Brême (۵) - Hanséatiques (۶) -

معذلك يكسال مذاكره طول كشيد ، ناپلئون حاضر شد كه خسارت وارده به دوك آلدنبورگ را جبران كند ، اما تسار عمداً كار را خاتمه نديداد كه بتفصيل تمام تجهيزات قشون را بكمال رساند و اتفاقاً هر قدر برعده لشكر ميافزود مشكلات او در تهيه و تدارك مهمات جنگ افزوني ميبافت ، عاقبت در اواخر آوريل ۱۸۱۲ كه آلكساندر خود را آماده كازار يافت اولتيماتومي به ناپلئون فرستاد ، دراينوقت ناپلئون مطلع شد كه يكي از صاحبمنصبان آلكساندر كه از ۱۸۱۰ بيمد بعنوان اظهار محبت و پيكانيكي در دربار فرانسه ميزيسته شغل جاسوسي دارد و بدستباري يكي از خائنين اسناد چندي از وزارت جنگ بدست آورده و براوضاع لشكر و مقدار مهمات سپاه ناپلئون دقيقاً اطلاع يافته است ، باري جنگ در ۲۲ ژوئن ۱۸۱۲ اعلان شد .

اتحاد سادس در اينجنگ انگليسيها وسويديها باتسار روس همدمت شدند ، برنادوت بااميد اينكه تسار روس مملكت نروژ را باو خواهد داد در اين جنگ با او همراهي كرد ، امپراطور اطريش و پادشاه پروس با ناپلئون متحد بودند ، لكن فرانسواي اول درنهان با آلكساندر عقد دوستي محكم کرده و وعده داده بود كه از حال سكون خارج نخواهد شد و حمله اي نخواهد برد . فردريك گيوم هم تسار روس را بهمين طريق مطمئن ساخته و گفت : « بجان و دل دوستي و اتحاد را پيمايان خواهم برد . »

لشكر كشي اين لشكر كشي ششماه طول كشيد (۲۴ ژوئن - ۱۶ دسامبر ۱۸۱۲) . ناپلئون ۳۵۰،۰۰۰ نفر سپاهيان خود را بترتيب بروسيه ذيل توزيع كرد : ۳۰،۰۰۰ پروسى جناح چپ را تشكيل داده قشونها از ناحيه بالتيك حمله ببرند و رياست آنها با ژنرال يورك (۱) باشد ، ۳۰،۰۰۰ نفر اطريشي بسرداري پرنس دوشوار زن برگك (۲) جناح يمين را ترتيب داده بجانب پينسك (۳) رهسپار شوند و بقيه قشون كه ۲۹۰،۰۰۰ نفر است برياست شخص امپراطور از وسط حركت كنند . از اين عده اخير فقط

(۱) - York

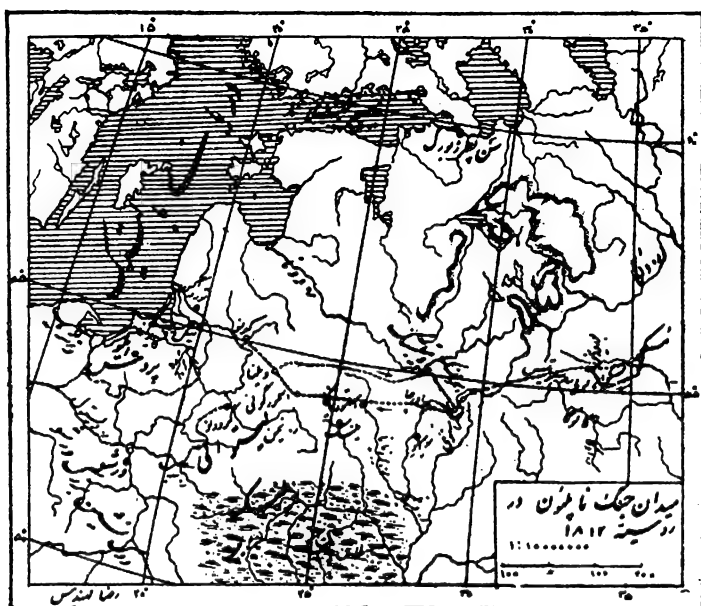
(۲) - Prince de Schwarzenberg

(۳) - Pinsk

۱۸۰،۰۰۰ نفر فرانسوی بودند و آنها نه فرانسوی خالص بلکه مردم هلاند و آلمانیهای ساحل یسار شطرن و اهالی سویس و بیمون هم جزء قشون فرانسه بشمار میآمدند، مابقی که ۱۱۰،۰۰۰ نفر باشد از قشون امدادی ولایات متفقۀ رن یعنی ساکنین باویر و ساکس و ورتمبرگ و وستفالی و اهالی لهستان و دانمارک و ایتالیا و کرواسی و دالماسی ترکیب میشد، روسها این قشون را که مزوجی از ملل مرکزی و غربی اروپا بود سپاه بیست ملّت خوانده‌اند و درست گفته‌اند، تسار صاحب ۳۰۰،۰۰۰ مرد جنگی بود که ۸۰،۰۰۰ نفر آنها قزاق بودند و بدو لشکر عمده تقسیم شده یکی در نواحی دونا (۱) بررداری بار کلی دوتولی (۲)، دیگری در جنوب یعنی ناحیۀ دنیپر تحت ریاست بار گاتیون (۳).

قشون فرانسه در محلّ 'کو نو' (۴) از رود نیمن عبور کرد،
 جمله
 عبور سه روز دوام یافت و روسها هیچ مانعتی بعمل نیاوردند، تسار نقشۀ جنگی خاصی کشیده و اصول آنرا شخصاً یکی از سرداران ناپلئون بقرار ذیل بیان کرده بود: جنگی واقع نخواهد شد، قشون ما پیشاپیش ناپلئون عقب خواهد کشید و سکنة دهات و بلاد را « جاروب » کرده بجلو خواهد راند بقسمیکه معابر فرانسویان از همه چیز خالی شود و کم کم پیش آمده و بمیان دشت روسیه برسند آنگاه « زمان و صحرا و هوا طبعاً فرانسویان را دفع خواهند کرد. » خطر این نقشۀ جنگی از آغاز لشکر کشی بر ناپلئون روشن شد، پنج روز بعد از گذشتن از رود نیمن هنوز قشون صد کیلومتر راه نبریده و کاملاً بشهر ویلنا نرسیده نان کمیاب شد، اسبان از خستگی و گرسنگی چنان بر خاک هلاک میافتادند که فرانسویان میترسیدند بمحور بترک نصف توپخانه خود بشوند، بدون اینکه تیری خالی شود قشون فرانسه يك ششم افراد خود یعنی ۵،۰۰۰ نفر را از دست داد چه بعلمت هلاک و چه بسبب فرار، با اینحال هنوز لشکر فرانسه از لیتوانی یعنی خاک لهستان تجاوز نکرده بود و لهستانیها هم کاملاً طرفدار ناپلئون و امیدوار بتجدید استقلال خود بودند.

(۱) - Duna (۲) - Barclay de Tolly (۳) - Bargation (۴) - Kovno



چون امپراطور قدم بخاك روسيه نهاد جنگ مقدس را كه در اسپانيا مشاهده کرده بود بار دیگر معاینه دید ، دهقانان بدست خود محصولات را درخاك نهفته یا آتش افکننده و دهات را طعمه حریق ساخته معبر قشون فرانسه را صحرایی لم بزرع میکردند .

ناپلئون میخواست نخست قشون روس را درهم بشکند آنگاه درمسکو صلح مظفرانه کند و امیدوار بود كه در میان دورودخانه دونا و دنیپر كه بموازا ت یكدیگر جریان دارند هر دو قشون روس را مغلوب سازد اما روسها بدست نیامدند . امپراطور تصور كرد میتواند بار كلی دوتولی را در شهر وی تېسك^(۱) در ساحل دونا محاصره كند (۲۸ ژوئیه) اما سردار مشارالیه از دست او رها شده به قشون بارگاتیون در سواحل رود دنیپر ملحق گردید آنگاه ناپلئون بجانب اسمولنسك كه یكی از

(۱) - Vitebsk

بلاد عظیمه روس است روی آور شد که هر دو سردار روس را در آنجا حصارى کند لکن روسها پس از جنگى خونین و پس از فدا کردن مؤخره الجیش خود شهر اسمولسک را آتش زده و میان خود و ناپلئون حصارى آتشین ترتیب دادند (۱۷ اوت) در اینوقت ناپلئون شش روز راه تا مسکو داشت و دشمن هم هیچ درصدد جلو گیرى او بر نمیآمد و بجنگ قطعى تن نمیداد .

مسکوا اما مردم روسیه تا این پایه حاضر بعقب نشینی نبودند و کاملاً از اهمیت نقشه جنگى تسار استحضار نداشتند مخصوصاً راضی نمیشدند که پایتخت قدیم روسیه یعنی شهر مقدس مسکو بدست دشمن بیفتد، آلکساندر تسلیم افکار عمومى شد و سردار کل قشون کوئوسوف (۱) نام را که با وجود شکست معروف اوسترلیتز باز قبول عاقه داشت اجازه جنگ داد .

کوئوسوف سپاه روس را در فاصله ۱۵۰ کیلومتر از مسکو در جنوب بورودینو (۲) و پشت رود کولوچا که یکى از شعب شط مسکوا است صف آرائی کرد ، قشونش ۱۴۰،۰۰۰ نفر بود و ۶۴۰ توپ داشت ، میدان جنگ را با ساختن سنگر و خندق مستحکم گردانید ، در مقابل قریه سمنوسکویه (۳) سه دیوار از خاک و سنگ برافراشت و در برابر قلب سپاه بنای مهمى که عبارت از خندق عمیق و سنگری عظیم باشد ساخت ، در این سنگر ۲۷ توپ بزرگ بود و فرانسویان آنرا قلعه بزرگ نام نهادند .

شب پنجم سپتامبر دولشکر بهم رسیدند لکن روز ششم که یکشنبه بود جنگ نشد زیرا که کوئوسوف سردار روسى بمحتمه حضرت مریم را از مسکو بار دو گاه آورده و با مراسم لازمه از مقابل صفوف لشکر میگذرانید و روسها بتقدیس و تعظیم آن اشتغال داشتند .

روز دوشنبه ۷ سپتامبر ۱۸۱۲ ناپلئون به کوئوسوف حمله برد ، امیر اطور تقریباً دارای ۱۲۷،۰۰۰ نفر سپاهی و ۵۸۰ توپ بود ، ساعت پنج صبح جنگ با شلیک عظیمی

(۱) - Koutousof (۲) - Borodino (۳) - Semenokoie

از توپ شروع شده که تا آنوقت گوش هیچ آفریده ای نشنیده بود، از صدای ۱۲۰۰ توپ که دفعتاً شلیک میشد زمین میلرزید، در ساعت یازده پرنس اوژن از جانب یسار و قلب پیشرفته بورودینو و سنگر عظیم را بتصرف آورد، نی و موراسه دیوار مقابل قریه سمنوسکویه را گرفته و از آنجا بر اشکر روس مشرف شدند، اگر ناپلئون بنابر تقاضای دوسر دار سابق الذکر قسمتی از قوای احتیاطی را بمدد آنها میفرستاد در حوالی ظهر فتحی نظیر فریدلند نصیب فرانسویان میشد اما چون امپراطور باور نمیکرد که باین زودی و سهولت کار تمام شود از امداد مضایقه نمود.

روسها با جهدی بلیغ حمله آوردند اگرچه در مقابل سه دیوار مذکور مجبور بمقعب نشینی شدند ولی سنگر عظیم مرکزی را باز بتصرف آوردند، در اینجا جنگی خونین رخ داد، بنابر قول یکی از جنگجویان «اطراف خندق و میان سنگر در زیر تلّی عظیم از اموات و اجساد نیم جان پوشیده شده بود، از شش تا هشت جسد رویهم ریخته بود» عاقبت پیاده نظام و سواران زره پوش معاً بسنگر مزبور وارد شدند اما بار دیگر ناپلئون علی رغم اصرار و ابرام سرداران از روانه کردن قشون احتیاط خودداری کرد چه از جان سختی و استقامت روسها متعجب بود و میترسید که فردا باز بجنگ بیایند و کارد احتیاطی را برای آن جنگ لازم داشت، پس ناچار بضرب توپ دشمن را فرار دادند. روسها هم مثل اطریشها دروا گرام گرچه عقب نشینند لکن از انتظام نیفتادند و آماده بودند که هر وقت فرمانی برسد باز بجنگ بیردازند و اگرچه چهل هزار تن در میدان گذاشتند لکن سی هزار نفر از قشون فرانسه را هم از کار انداختند و رفتند.

نتیجه فتح مسکوا فقط این شد که ناپلئون شهر مسکورا مستحّر حریق مسکو ساخت (۱۳ سپتامبر ۱۸۱۲). امیدوار بود که تسخیر آن پایتخت قدیم روسها را مجبور بصلح کند یا ایشکه زمستان را در آنجا بسر برده و آنوقت کافی برای سپاهیان فراهم کرده سال آینده بجانب سن پترزبورگ لشکر بکشد. اما وطنخواهی روسها خیال ناپلئون را باطل کرد، تمام مردم روسیه کینه

مهاجرین را دردل گرفته و بقول الیزابت زن تسار « برای هر چیز مهیا بودند جز برای مذاکره صلح ». آلكساندر تقاضای صلح نکرد بلکه نمایندگان ناپلئون را هم نکذاشت باردو وارد شوند، فردای آنروز که فرانسویان وارد مسکو گشتند روسها شهر را آتش زدند. روستوپ چین^(۱) حاکم مسکو در حین تخلیه شهر امر داد که وسایل اطفاء حریق را دور کرده مغازه‌های الکل فروشی را خراب نموده و عمارت شخصی او را آتش بزنند، چون در شهری که تمام خانه‌ها از چوب است اطفاء حریق میسر نمیشود چهار روز تمام آتش بفلک شعله کشید و قریب ۸۰۵۰۰ خانه که معادل سه ربع شهر مسکو است سوخت. ناپلئون در اقامت مسکو ابرام بخرج داد و بیش از یکماه در آنجا ماند چه بیم داشت که خبر بازگشت او تولید آتار ناگوار در اروپا بکند. بنابراین میخواست حتی المقدور مراجعت را عقب بیندازد بعلاوه با مطالعه احصائیه احوال جوئی سی سال اخیر مطمئن بود که هنوز زمستان دور است و باین زودی او را فرو نخواهد گرفت.

اما حساب امپراطور غلط شد « زمستان ۱۸۱۲ پنج هفته پیش از موعد عادی فرارسید » در واسط اکبر برفی ناگهانی باریدن گرفت و امپراطور بعزیمت مجبور و روز ۱۹ اکتبر از مسکو خارج شد و فرمان داد که قسمتی از حصار قصر کرملن را منهدم سازند.

خیال ناپلئون این بود که زمستان را در جنوب مسکو یعنی بازگشت ناحیه کالوگا که پراز آنوقه و اوراق است بسربرد اما کو توسوف درمالو یاروسلاوتس^(۲) راه را بر وی مسدود ساخت (۲۴ اکتبر). ناپلئون برای احتراز از جنگ عظیمی که موجب ضعف او میشد از عزیمت آنصوب صرف نظر و عقب نشینی اختیار نمود (۲۶ اکتبر) و اجباراً بهمان راه ویران و بی آبادی اسمولنسک افتاد. مدت بازگشت کمی بیش از یکماه و نیم طول کشید و علت تأخیر اوضاع جوئی و شبهای دراز و روزهای پنج الی شش ساعتی بود، سرمای سخت و

(۱) - Rostopchine

(۲) - Maloiaroslavets

بی نظیر آن سال هم در رسید، در اواسط اکتبر میزان الحرارة ۱۸ درجه سانتیگراد زیر صفر را نشان میداد و در اوایل دسامبر به ۳۷ درجه زیر صفر رسید، کلاغ‌هایی که در هوا می‌پیریدند از سورت سرما بزمین می‌افتادند و خود روس‌ها هم با وجود عادت بر ما عتد کثیری هلاک شدند، چنانکه تقریباً نصف قشون روس از کار افتاد.

اما افراد قشون فرامسه علاوه بر سرما و شبهای دراز از عقب دچار حملات پی در پی کوتوسوف و از پهلوی گرفتار صدعات گروه قزاق بودند و کم‌کم از انتظام خارج شده جماعتی گرسنه و سرمازده و محترض بشمار می‌آمدند، هر کس پاسست میکرد و بخواب میرفت دیگر بر نمی‌خواست، جز گوشت قوتی نداشتند آن نیز از شدت سرما از سنگ سخت‌تر شده بود، خون منجمد اسبان نیز غذای آنها محسوب میشد، یکی از سربازان کارد قدیم گوید: «لشکریان مثل اسیران بی سلاح و بی انبان راه‌پیار بودند». این جماعت کثیر که ۱۸ ساعت طول شب را در سرمای هولناک بروز می‌آوردند از طلوع صبح تا غروب راه را با سکوت و افسردگی تمام بریده و در هر قدم جسدی یا سلاحی یا ارا به‌ای یا توبی بجای می‌گذاشتند.

معدک این قشون که بقول یکی از صاحب‌منصبان انگلیس که در خدمت کوتوسوف بود بفوجی از اموات و اشباح شباهت داشت در طول راه بقتحی نایل آمد، و قتی که سپاه فرانسه بکنار رود برزینا^(۱) که ۸۰ متر عرض دارد رسید خود را در میان سه لشکر روس دید که مجموع آنها به ۱۴۰،۰۰۰ نفر بالغ میشد. فرانسویان ۶۵،۰۰۰ نفر بودند که ۲۸،۰۰۰ نفر از آنان فقط اسلحه داشتند و می‌خواستند از روی یخ روخانه بگذرند، لکن غفلتاً یخ بازو عبور ممنوع شد، در این وقت چهار صد نفر از مهندسين پل‌ساز دسته ژنرال ابله^(۲) مردانگی بلکه پهلوانی کرده و خود را فدای سایرین نموده و در محل استودیانکا^(۳) دو پل بر رود مزبور بستند، در ظرف بیست و چهار ساعت شب و روز این پهلوانان در میان آب پر یخ که قطعات آن بگوش بدن می‌چسبید کوشیدند و اغلب جهان را وداع گفتند، در این وقت فرانسویان ۱۰۰،۰۰۰ نفر

(۱) - Bérésina

(۲) - Eblé

(۳) - Studianka

روسی را بخاك افكنده و راهی برای ادامهٔ مراجعت باز کردند ، فقط ۹۰۰۰ نفر اشخاص بی‌دست و پا و بطش‌التیر را که باوجود احکام مکررّه از پل نمیخواستند بگذرند به کوتوسوف تسلیم کردند (۱۹ - ۲۵ نوامبر) .

در شانزدهم دسامبر بقیّة السیف قشون در 'کوتو' از رود نیمن گذشت ، در این شب که یکی از آخرین لیالی عقب نشینی بود سرما چنان شدت کرد که در یکدسته ۱۵۰۰۰ نفری ۱۲۰۰۰ نفر هلاک شدند . خلاصه از ۲۹۰۰۰۰ نفری که ششماه قبل بروسیه وارد شدند و ریاست آنها مستقیماً با ناپلئون بود ۲۵۰۰۰۰۰ نفر تلف شد چه مجروح و چه مقتول و چه فراری و اگر عثمای را هم که از آلمان احضار شد و بقشون پیوست محسوب داریم عددتلفات به ۳۳۰۰۰۰۰ نفر بالغ میگردد .

ناپلئون شخصاً در اواخر بازگشت قشون ریاست را بعهده
دسیسه نگرفت ، يك هفته بعد از عبور از رود برزینا فرماندهی قشون
ژنرال ماله را به مورا گذاشته خود باتفاق پنجنفر راه پاریس را معجلاً
پیش گرفت و روز ۵ دسامبر وارد پایتخت گردید زیرا که از پاریس اخبار موحشه
و غریبه باو میرسید .

ساحبمنصبی بود ژنرال ماله نام که نظر بمعقاید جمهوری طلبی وی راجزء احتیاط قرار داده بودند و از چند سال باینطرف بواسطهٔ طرح دسایس تخت نظر واقع بود ، مشارالیه در این موقع از غیبت ناپلئون استفاده کرده میخواست زمام مهام را در دست بگیرد و کودتا کند ، پس خبر مرگ ناپلئون را منتشر ساخت و احکام مجعوله از مجلس سنا صادر نمود و يك باتایون گارد بلدی با خود هم دست نموده وزیر نظمیه را توقیف کرده و در صدد تأسیس حکومت موقت برآمد ، لکن عاقبت حکومت پاریس او را دستگیر و در محکمه محاکمه و تیرباران نمود . در نتیجهٔ استماع اخبار مذکوره ناپلئون باین نکته برخورد که در وقت انتشار خبر وفات او در پاریس کسی نبود که بگوید بسیار خوب ناپلئون بر فرض مردن جانشین و وارث دارد چرا باید حکومت موقتی اعلام شود و بابودن وارث قانونی امپراطور در پاریس یعنی پادشاه روم این اقدامات

چه صورت دارد. ناپلئون از تأمل در این مسائل بسیار پریشان خاطر گشت چه دریافت که کسی دلبسته به سلطنت بازمانندگان او نیست و به رژیم امپراطوری علاقه ای ندارد.

III

اتحاد عام - لشکرکشی به آلمان

نهضت ملی	حادثه ناگوار روسیه بقول تالیران برای ناپلئون «آغاز انجام
در پروس	محسوب میشود، از انتشار خبر بازگشت مغلوبانه ناپلئون تمام
اتحاد هفتم	ملل مقهوره از شادی و امید برخود لرزیدند و آتش کینه های
	نهانی از نهاد همه زبانه زدن گرفت.

شدت هیجان در مملکت پروس بیشتر نمایان شد، در ۳۰ ماه دسامبر ژنرال یورک باروسها قرارداد بیطرفی بست، فرانسویان مجبور به تخلیه نواحی شرقی پروس گشتند. هنگامی که اشتین از روسیه بازگشت و آلکساندر اورابمنصب «کمیسر تسار» منصوب کرد با اتفاق یورک در شهر کونیگسبرگ دعوتی از وجوه نمایندگان ایالات نمود، نمایندگان رأی دادند که بعنوان سر بازگیری فوق العاده دو دسته از قشون ذخیره بخدمت دعوت بشوند، این دودسته که یکی لاندوهر و دیگر لاندستورم (۱) خوانده میشدند کمک قشون دائمی محسوب گشتند باین ترتیب مسئله نظام اجباری که دو سال قبل شارنهورست زحمتی در آن کشیده و موفق نشد عملی گردید.

تمام این حوادث در پروس جنبه انقلابی و ملی داشت، شخص فردریک گیتوم موافق نبود و در ابتدا ابراز مخالفت هم میکرد زیرا که باور نداشت باین زودی فرانسه تا ایندرجه رو بضعف بگذارد پس شرحی بمضمون ذیل بکنت دوناربون نگاشت: «من از مره این مردم مضحك نیستم که آرزو مند هستند فرانسه بگردن درافتد، واز ناپلئون درخواست که یورک را از کار انداخته او را برای محاکمه بدیوان حرب دعوت کند. اما روز بروز نهضت ملی در توسعه بود، هر چند دهقانان

(۱) - landwehr et landaturm

در ابتدا آماده نبودند و بایستی مفلولاً آنها را بصف نظام بیاورند لکن نجبا و طبقات آزاد مملکت مثل نویسندگان و علماء و معلمین و محصلین و وکلای دعاوی و عمله ها و صنعتگران و مالکین متحداً حاضر بجنگ شدند، حتی فلاسفه هم کمر بجنگ بستند مثلاً فیخت^(۱) فیلسوف مشهور دروس خود را تعطیل کرده و تلامذه خود را دعوت بمیدان جنگ نمود و تا موقع صلح بتدریس نپرداخت، فردریک گیتوم عاقبت از هیجان عمومی بهیجان آمد و در برسلو عهد نامه اتحاد با روسیه بست (۲۸ فوریه) و در ۱۷ مارس اعلان پیر هیاهوئی بنام «دعوت ملت» صادر نموده آنانرا بجنگ فرانسه خوانده و خدمت نظام اجباری را مقرر داشت، نتیجه این وقایع این شد که بقایای قشون فرانسه تارود الب عقب نشست اما اطرش علی الظاهر بیطرف ماند که تجهیزات ناقصه خود را کامل کند و به ناپلئون پیشنهاد میانجی گری کرد ولیکن در باطن مشغول مذاکره با روسیه و انگلستان و پیروس بود و میخواست وارد اتحاد هفتم دول بشود.

لشکر کشی ناپلئون از همین مملکت فرانسه که گمان میرفت بکلی از پا

در آمده و از مردان جنگی خالی مانده است ۳۰۰،۰۰۰ سپاهی

جدید آراست، این قشون منحصرأ از افراد ۱۸ ساله و ۱۹

۱۸۱۳

ساله تشکیل شد که در حین حرکت تعلیمات نظامی بآنها میدادند، از حیث حرارت و نشاط جنگی این جوانان با افواج سابق برابری میکردند لکن آن پهلوانان تازه کار بنیه و قوه تحمل مشاق جنگ و سفر را نداشتند، اگر ناپلئون لجاجت بخرج نمیداد و جنگ اسپانیا را ترك میگفت در همین حال هم میتوانست بفتحی نظیر اوسترلیتز نایل گردد ولی قریب ۲۵۰،۰۰۰ نفر مردان کار آزموده نبرد دیده را در ماوراء جبال پیرنه در خاک اسپانیا گذاشت و بكمك خود نخواند و مخصوصاً سواره نظام را در این مصاف جدید خیلی لازم داشت و در اوّلین تصادف با خصم از فقدان آن متأسف گردید، هزاران اسبی که در سفر روسیه تلف شده بود بجای آنها چیزی بدست نیامد و نظر بهمین فقدان سواره نظام فتوحات اولیه ناپلئون نتیجه ثابتی نبخشید.

جنگک ناپلئون در ساکس و براندبورگ و سیلزی واقع گردید و بدو قسمت منقسم شد: در ابتدا فتوحات درخشان ولی مستعجل در لوتزن و بوتزن (۱) (ماه مه) نصیب او گردید و در آخر در لپزیک مغلوب و به آن سمت رود رن مجبور بعقب نشینی شد (پائیز ۱۸۱۳) در فاصله این دو قسمت مدتی صرف مذاکرات صلح در شهر پراگ گردید که نتیجه بخشید.

لوتزن جنگک اول در فصل بهار سه هفته طول کشید، ناپلئون ۹۲،۰۰۰ سپاه پروس و روس را که از همان وقت به «متحدین» موسوم و بوتزن بودند بسر داری بلوخر و بیت کنش تین (۲) در وی سن فلیس (۳) و در لوتزن درهم شکست و آنرا بیاوراء رود الب فراری کرد (اول و دوم ماه مه) آنگاه از پی خصم تاخته در بوتزن و ورشن مجدداً او را منکوب و به پشت رود او در افکند، اما افراد قشون دشمن در همه جا جانبازی و کوشش فوق العاده میکردند، در میدان لوتزن بعضی دهات مکرر در دست طرفین گردش نمود چنانکه فرانسویان بعد از حمله ششم نتوانستند قریه را بگیرند، بلوخر سردار پروس علی رغم امر صریح فردرک کیتوم و آلکساندر تسار روس در شب شکست حاضر بعقب نشینی نمیشد و میخواست مجدداً حالت حمله بگیرد.

در ظرف سه هفته پروسی ها يك نصف از سپاهیان خود را در خاک میدان گذاشتند، ناپلئون از این واقعه تعجب کثان در شب جنگک لوتزن مینویسد: «قصابی باین سختی و معذلتك نه يك توپ، نه يك بیرق، نه يك غنیمت!»

با وجود این پایداری متحدین بکلی بیمناك شده و دریافته اند که بدون مدد اطریش کلری از پیش نتوانند برد و از آنجا که سپاه اطریش هنوز آماده نبرد نبود مترنیخ صدراعظم اطریش ترك جنگک و میانجی گری فرانسوا امپراطور اطریش را پیشنهاد کرد مگر باین بهانه چند هفته وقت یافته کاملاً مهیا گردند. ناپلئون هم طالب صلح بود ولی نمیخواست از فتوحات خود چیز را ترك کند و چون در صدد بود

(۱) - Lutzen et Bautzen (۲) - Biücher et Wittgenstein (۳) - Weissenfels



بلوتخر سردار بزرگ پروس در میدان جنگ واترلو

(۱۷۴۲ - ۱۸۱۹)

که سواره نظام را از اسپانیا باز پس آورد پیشنهاد متار که رایذیرفت، در پلس ویتز^(۱) متار که با مضای طرفین رسید (۴ ژوئن) و مقرر شد که کنگره صلحی در شهر پراگ تشکیل گردد که در آنجا نسبت بصلح عام مذاکرات لازمه بعمل آید.

(۱) - Pleswitz

کنگره پراگ نمایندگان طرفین در شهر پراگ فراهم آمدند ولی همه کس میدانست که بازی بیش نیست، کنگره هم چند جلسه بیشتر تشکیل نیافت، ناپلئون از نیت باطنی دولت اطریش مستحضر شد زیرا که اطریش بجای بیطرفی و میانجی گری هشت روز قبل از تشکیل کنگره با متحدین پیمانی بسته بود، در طی مذاکرات مترنیخ ندیری کرد که موجب ضعف ناپلئون و تهییج افکار عامه فرانسه بر ضد او میشد، پس ظاهراً به ناپلئون پیشنهاد صلح نمود و اراضی سار شطرن و تمام ایتالیا را بدولت فرانسه واگذار کرد، متحدین اطمینان داشتند که ناپلئون این مصالحه را رد خواهد کرد، آنگاه همه کس ملتفت خواهد شد که مسبب جنگ حرص و جاه طلبی ناپلئون و مسئول هر پش آمدی خود اوست و اگر اتفاقاً امپراطور این مصالحه را می پذیرفت آنگاه متحدین شرایط سخت تری بر آن افزوده و پیشنهاد را تجدید میکردند تا اینکه با کار منجر به جنگ شود یا فرانسه بقدری فشرده گردد که سرحدات قبل از انقلاب کبیر برسد، این مسئله رسانیدن فرانسه بسرحدات قبل از انقلاب یکی از مواد سرّی عهد نامه ۱۸۰۵ روس و انگلیس بود (۱). در ماه دسامبر ۱۸۱۳ که در فرانکفورت مذاکرات انجام گرفت همین مسئله تجدید گردید و در ۱۸۱۴ هم که قوای متحدین بخاک فرانسه وارد شد باز همین مذاکره بمیان آمد، در نتیجه مردم فرانسه در ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ قریب ظاهر خوش این پیشنهاد را خوردند و برخی از مورّخین هم تا امروز دچار همین اشتباه هستند.

باری ناپلئون بدام افتاد و دخول در مذاکره پیشنهاد متحدین را موکول بخاتمه مدّت متارکه نمود، در این فرصت اطریشی ها بحال تکمیل سپاه یافته و ختم کنگره را اعلام داشته جنگ را اعلان کردند، باین طریق در ماه اوت ۱۸۱۳ اتحاد عظیم روس و اطریش و پروس و انگلیس که از سال ۱۸۰۵ در تدارک آن بودند ولی فتح درخشان اوسترلیتز ناچندی آنرا عقب انداخت صورت گرفت.

(۱) - صفحه ۵۷۴ رجوع شود

دِرَسْد

اِیْمِزِیَنِك

نایپلئون با سه لشکر سرو کار داشت : لشکر اطریش، سرداری

شوار زن برگ که از سمت بوهم میآمد و ۲۳۰،۰۰۰ نفر

بود ، سپاه پروس که از جانب سیلزی میرسید و عده آن

۱۰۰،۰۰۰ تن، سرداری بلوخر بود ، قشون شمال بریاست برنادوت مارشال سابق

فرانسه که ولیعهد سوئد شده و در اینموقع فرماندهی ۱۶۰،۰۰۰ نفر سپاهیان

روس و سوئد را عهده دار گشته بجنگ فرانسویان میآمد ، جمع کل قوای متحدین

۵۰۰،۰۰۰ نفر و سپاه ناپلئون ۴۰۰،۰۰۰ نفر بود . متحدین بنا بر مصلحت مورد

ویکنفر سردار سویسی موسوم به ژومی نی^(۱) که سابقاً ریاست ارکن حرب مارشال

نی فرانسوی را داشت طریقه جنگی ناپلئون را تقلید کرده و قوای خود را

متمرکز ساختند ، اما خود ناپلئون این بار بالعکس ۲۰۰،۰۰۰ نفر یعنی نصف

لشکر خویش را متفرق نموده بساخلو دانزیک و هامبورگ و قلاع متعدد دیگر

فرستاد که بکلی از میدان جنگ دور بودند ، ناپلئون میخواست این نقاط مهمه را

در دست داشته باشد که هنگام صلح معاوضه نماید .

ناپلئون برای منع لشکرهای خصم از تمرکز یافتن در تمام نقاط حالت حمله

گرفت ، اُدنور را بیرلن فرستاد که با برنادوت مقابله کند و خود در نواحی سیلزی

بلوخر پروسی را شکست داد اما نتوانست او را کاملاً بجنگ آورد ، در اینوقت

باو خیر دادند که سردار اطریش شوارزن برگ از سمت بوهم پیش میآید ناچار

ماکدونالد را در برابر بلوخر گذاشته خود با ۷۰،۰۰۰ نفر بجانب درسد تاخت ،

در این محل بعد از دو روز جنگ امپراطور ۱۵۰،۰۰۰ نفر لشکر شوارزن برگ

را با نظرف رود الب راند و مورد هدف گلوله قشون فرانسه شده جراحتی مهلك

برداشت (۲۶-۲۷ اوت) .

اما سرداران ناپلئون در سایر میدانها شکست خوردند .

ناپلئون برای تکمیل فتح در سدنرال واندام را مأمور کرد که از راه نزدیکی

ناختن برده خط فرار اطریشی‌ها را مقطوع سازد، اما چون بعضی از ستونهای
 خصم راه غلط پیش گرفتند، و اندام بعضی اینکه دشمن را بمحاصره افکند خود
 محصور شد و در کولم مجبور بنسلیم اسلحه گردید (۳۰ اوت)، در سیزی ما کدونالد
 در حوالی کاتزباخ (۱) شکست خورد و علت آن باران سیل آسائی بود که او را
 دریافت زیرا که رودخانه چنان طغیان کرد که یکی از افواجش از او بریده شد
 و در پیش چشم او بدست دشمن خلع سلاح گردید. اُدینوهم در ولایت براندبورگ
 حمله به برنادوت برد ولی یکی از افواج ساکسون که در خدمت او بود فرار اختیار
 کرد و قشونش مغلوب گردید و نیم دجار نظیر این حادثه شده چند روز بعد
 شکست خورد (۲۳ اوت تا ۶ سپتامبر).

نابلئون محض اینکه محصور نشود بسمت لیزیک راند و ۴ روز
 لیزیک تمام از ۱۶ تا ۱۹ اکتبر با ۱۵۵،۰۰۰ نفر در برابر ۳۰۰،۰۰۰
 تن سپاه متحدین ایستادگی کرد. این عظیم ترین جنگ دوره امپراطوری محسوب
 میشود و آلمان‌ها آنرا «نبرد ملل» نامیده‌اند، طرفین بیش از ۲،۰۰۰ توپ داشتند،
 با اینکه افواج ساکسون و مردم و ورتمبرگ خیانت ورزیده و مکانهای خود را
 در بحبوحه جنگ ترك گفته بخضم پیوستند بهیچوجه اثر شکست در فرانسیان
 دیده نمیشد اما در شب ۱۸ مه آنوقت جنگی کم شد و مجبور بعقب نشینی گردیدند.
 در شب تاریک و مه غلیظ تمام این سپاه بزرگ بایستی از روی يك پل بگذرند،
 روز ۱۹ مه جنگ هنوز دوام داشت که ناگاه شخصی سهواً پل را خراب نمود
 درحالتیکه هنوز جمعی از سپاهیان نگذشته بودند، ۲۵۰ توپ و ۲۰،۰۰۰ اسیر
 بچنگ خصم افتاد ولی بآنطرف هم قریب ۶۰،۰۰۰ نفر تلفات وارد شده بود.

شکست لیزیک دوره اقتدار نابلئون را در آلمان ختم و اتفاق
 هانو (۲) ایالات متفقہ رن را بنفاق و تفرقه مبدل کرد، در آغاز امر نهضت
 وطنخواهی که از پروس بسایر نقاط آلمان میرسید چندان پیشرفتی نداشت، یکی از
 معروفترین حکماء آلمان هگل (۳) نام گفته است: «شن نفرانسیوی از یک خوک

(۱) - Katzbach

(۲) - Hanau

(۳) - Hegel

روسی بهتر و سه روس از يك داوطلب باویری خویش است . « اما هر قدر که از قدرت و شوکت ناپلئون کاسته میشد حبّ وطن و عشق استقلال طلبی در مردم افزوده میگردد . چون امپراطور اجباراً بجانب لیپزیک عقب‌نشت مردم باویر قبل از اهالی ساکس نقض عهد کرده بمتّحدین پیوستند ، بعد از شکست لیپزیک بامید اینکه قشون مغلوب و از هم گسیخته امپراطور را کاملاً از بین بردارند طریق هانورا مسدود ساختند (۳۰ اکتبر ۱۸۱۳) اما فراسویان راه را گشودند و در اوایل نوامبر از شرطرن گذشتند .

از دست رفتن همانوقت که مملکت آلمان از حیطه قدرت ناپلئون خارج شد سرداران اوهم اسپانیا را از دست دادند ، پنجسال تمام جنگ اسپانیا طول کشید و نظریت فرقه قشون وعدم وحدت فرماندهی فراسویان نتوانستند کاملاً بر اهالی مستولی شوند بلکه بعلمت حسد و رقابت سرداران خود غالباً مغلوب میشدند .

بعد از فتح منمشع و اکرام ناپلئون عنده قشون اسپانیا را به ۳۰۰،۰۰۰ نفر رسانید و بهترین سرداران خود مثل نی ، ماسنا ، مارمون و سولت را بآنجا گسیل داشت ، دولشکر معظم در آن مملکت تشکیل شد یکی لشکر اندلس تحت قیادت مارشال سولت و دیگر لشکر پرتغال بسر داری ماسنا ، سولت بفتح تمام بلاد اندلس مثل قرطبه و اشبیلیه و غیره باستثناء قادس نایل آمد و ماسنا هم قوای متحدّه اسپانیا و انگلیس را بقیادت ولینگتون در حوالی سالامانکا شکست داد و بجانب لیسیون راند (ژوئیه ۱۸۱۰) ، اما در آنجا ولینگتون انگلیسی بقیّه السیف قوای مجتمع ساخته بمدافعه پرداخت و مشکلی خطیر فراهم آورد .

در فاصله رود تاج و ساحل اقیانوس بمحاذات نورد و در اس (۱) شبه جزیره ای واقع است که شهر لیسیون در دماغه آن جای دارد ، ولینگتون آنجا را مأمن خود قرار داده و چندین خندق و ۱۵۰ سنگر و برج ساخته و ۷۰۰ توپ در آن نهاد ،

(۱) - Torres Vedras بصفحه ۶۲۱ نقشه اسپانیا رجوع شود

ماسنا بمحاصره این استحکامات پرداخت و مارشال سولت را دعوت کرد که بیاری او بیاید تا اینکه قشون سولت از جانب اندلس بجنوب پر تغال رسیده از سمت دیگر استحکامات را مورد حمله قرار دهد، چهار ماه ماسنا در این انتظار بسر برد، آذوقه و غذای لشکر باقی با خورسید و دشمن بالعکس از طرف دریا کاملاً آذوقه می گرفت، ماسنا با شجاعتی نظیر آنچه در ۱۸۰۰ نمایش داده بود در محاصره میکوشید اما ابرام ولجاج او بجائی نرسید، مارشال سولت از راه حسد و رقابت بمساعده روزگار گذرانید و وقتی بساحل یسار رود تاج رسید که قشون ماسنا از شدت قحطی دست از محاصره برداشته و عقب نشینی اختیار کرده بود (نوامبر ۱۸۱۰). در سنوات ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ هم چون نقشه متحدی در کار نبود فتح و شکست بسیار رخ داد ولی هیچیک نتیجه قطعی نبخشید.

بعد از واقعه شکست قشون ناپلئون در روسیه کارها دیگرگون شد، و اینگتون از پر تغال با ۱۲۰،۰۰۰ نفر حرکت کرده مادرید را تسخیر نمود (۲۸ مه ۱۸۱۳) و فرانسویان را بجانب شمال رانده ژوردان را در ویتوریا^(۱) مغلوت کرده و قشون او را ب خاک فرانسه انداخت (۲۱ ژوئن ۱۸۱۳). هنوز ناپلئون در سرحد رن مقابل با مهاجمین نکرده بود که سرحدات پیرنه مورد حمله خصم واقع شد، روز هشتم نوامبر ۱۸۱۳ و اینگتون سپاه خود را از بیداسوا^(۲) گذرانید، ناپلئون مصمم شد که تاج شاهی را بفر دینان داده و او را با اسپانیا روانه کند (۸ دسامبر ۱۸۱۳) اما وقت گذشته بود.

IV

مهاجمه - تجدید سلطنت بوربون دفعه اول

فرانسه با اینکه ۱۸ سال تمام بود که بر دشمنان خود غلبه می کرد و همه جافاتح میگردید در این موقع هیچ وسیله ای که خصم را دفع کند نداشت، لشکر کشی ۱۸۱۳ تمام جباخانه ها و قورخانه ها و انبار ها

هجوم

(۱) - Vitoria

(۲) - Bidassoa

را از سلاح جنگ و مهمات حرب خالی کرده بود، ناپلئون تصور میکرد که متحدین جرئت اینکه در فصل زمستان براو بتازند نخواهند داشت و او در فصل مزبور از مملکت فرانسه استفاده نموده و لشکری جدید برای سال ۱۸۱۴ تدارک خواهد دید. متحدین مصمم شدند که بی درنگ بجنگ بپردازند لیکن مقدمه بر آن شدند که تدبیر سیاسی سابق را که در پراگ اجراء نمودند در فرانکفورت بکار بیندازند پس در شهر اخیر اجتماع نموده و چون میدانستند که ناپلئون آشتی را نمیپذیرد پیشنهاد صلحی کردند که کاملاً در ظاهر برفع فرانسه بود ولی متحدین منتظر ختم گفتگو نشدند، همان روزی که ناپلئون جواب پیشنهاد آنها را داده و اظهار موافقت نمود دول متحده اعلامیه ای خطاب بملت فرانسه انتشار دادند که چون امپراطور دعوت آنها را نپذیرفته و پیشنهاد را رد کرده است مجبورند بدفع او قیام نمایند و سر و کار آنها با شخصی ناپلئون است نه با ملت فرانسه.

سه لشکر متحدین در ایام ۳۱ دسامبر الی اوّل ژانویه ۱۸۱۴ از شطرن عبور کردند، قشون برنادوت بجانب بلژیک رهسپار شد و دولشکر دیگر یکی بسرداری بلوخر پروسی و دیگر بفرماندهی شوارزن برگک اطریشی از شط گذشتند، لشکر اوّل در کوبلانتز و مایانس عبور کرد و لشکر دوم که تساروس و امپراطور اطریش و پادشاه پروس هم در آن بودند در سرحدّ سویس مقابل شهر بال از رود گذشت. هر سه لشکر طوری حرکت کردند که در ناحیه رود سن بیکدیگر پیوندند، در آخر ژانویه سپاه بلوخر و شوارزن برگک در ساحل رود اوب (۱) بهم رسیدند، قوای آنها به ۲۵۰،۰۰۰ نفر بالغ میشد و ناپلئون بیش از ۸۰،۰۰۰ تن برای دفع آنان نداشت. اما هوش و تدبیر نظامی و سرعت عملی که در ناپلئون بود جبران نقص عددی را میکرد و چند برابر بیش از اندازه عادی قوای او را جلوه میداد، امپراطور بقول خودش عزم جزم کرد که «بار دیگر موزه سرداری قشون ایتالیا را پوشیده» و برای نجات پاریس همان اعمال جنگی را که در سنه ۱۷۹۶ کرده بود در سال

۱۸۱۴ اجرا کرده و کارهایی را که در لمباردی برای تسخیر مانتو کرده بود بار دیگر بمنصه ظهور رساند.

متحدین بخود نوید میدادند که در ظرف هشتروز بیاریس محاربه خواهند رسید اما دو ماه تمام در این راه وقت صرف کردند در فرانسه (۲۶ ژانویه - ۳۱ مارس). جنگ فرانسه اگر چه در ظاهر بسیار پیچیده و مبهم است لکن فی الحقیقه بسیار ساده است و میتوان آنرا بقرار ذیل تقسیم نمود:

در ابتداء متحدین با ۱۶۰،۰۰۰ نفر که چهار برابر قوای ناپلئون بود در ساحل رود اوب اجتماع کرده و امپراطور را در روتر (۱) مغلوب ساختند (اول فوریه) بعد از این فتح متحدین محض آنکه زودتر به پاریس برسند لشکر خود را تقسیم نمودند، بلوخر از ناحیه مارن (۲) و پتی مورن (۳) پیش آمد و شوارزن برگ از طریق رودخانه های اوب و سن.

ناپلئون قوای خود را چنان ترتیب داد که هر جناحی در مقابل يك لشکر از دولشکر خصم افتاد، جناح چپ در برابر بلوخر و جناح راست در پیش شوارزن برگ و خودش با تمام قوایی که داشت در قلب جای گرفت و اردوگاه مرکزی را در حوالی سزان (۴) قرارداد که بیک فاصله از میمنه و میسره است، از این نقطه مرکزی ناپلئون بیدرتک گاهی بجانب چپ میپرید و زمانی بسمت راست میجوید که هر دو سپاه دشمن را از پیشرفت بازدارد، ناپلئون در ماه فوریه بمقصد خود نایل شد ولی در ماه مارس مغلوب گردید.

جنگ فوریه در این ماه امپراطور بلوخر را جلو گرفت و ستونهای قشون او را در شامپوبر (۵) منقطع ساخت (۱۰ فوریه) و روز بعد در محل مون میرای (۶) و شاتوتیری (۷) و وُشان (۸) دشمن را شکست داد، در این

(۱) - Roithière (۲) - Marne (۳) - Petit Morin (۴) - Sézanne
(۵) - Champaubert (۶) - Montmirail (۷) - Ghâteau-Thierry (۸) - Vauchamps

چهار جنگ که در چهار روز واقع شد ۴۰،۰۰۰ نفر پروسى با ۱۰۰ توپ کشته و گرفته شد.

آنگاه امپراطور روى بجانب لشکر شوارزن برگ کرد که نزديك بغوتن بلو میشد و مقدمه الجیش اورا در مورمان (۱) و نانژى (۲) شکست داد (۱۶-۱۷ فوریه) سپس تمام لشکر اورا در مونترو (۳) مغلوب و بجانب شهر تروا گریزند و با نظرف رود اوب انداخت (۱۸ فوریه). ناپلئون از روز دهم تا ۱۸ فوریه دائماً در حرکت سریع بود و قسمتی از پیاده نظام خویش را با رابه حمل و نقل میکرد، در این هشت روز هفت جنگ کرد و در همه غالب آمد، خلاصه در آخر ماه فوریه خصم را بجائی رسانید که در اوایل لشکر کشی بخاک فرانسه در آنجا بود.

این شکستهای پیاپی چندی متحدین را نا امید ساخته و تولید مشاجرات و مناقشات سختی در آنها کرد، بعضی از آنها منجمله اطریشها خواستند خود را کنار بکشند، اما آخر الامر ارادهٔ تسار روس چربید و ابرام و لجاجی که در غلبه بر ناپلئون داشت اورا وادار کرد که تمام مساعی خود را بکار برد و میانه را بگیرد که قطع روابط نشود و اتحاد بهم نخورد، در اوّل مارس روسها و انگلیسها و پروسیها و اطریشها مجدداً در شومون (۴) عهد موّدت را تجدید کرده متعهد شدند که هیچیک بصلح انفرادی مبادرت نجسته و هر يك از دول فوق ۱۵۰،۰۰۰ نفر تحت سلاح در برابر خصم نگاهدارند، دولت انگلیس تعهد کرد که سالی ۱۵۰ میلیون بعنوان مصارف و کمک جنگی بسه دولت متحد خود بپردازد.

جنگ در ماه پس از تشدید مبانی اتحاد دول متفق در آغاز ماه مارس حمله را شروع کردند، ایندفعه هم بلوخر بجانب مو (۵) آمد ولی مارس وقتیکه از نزدیکی ناپلئون خبر یافت بی جنگ بسمت شمال گریخت که بقوای امدادیه برنادوت متصل شود، امپراطور از پی سپاه او تاختن برد و نزديك بود در حوالی رود اسن (۶) بلوخر را محصور سازد، ولی جبن و کم دلی کنل

(۱) - Mormant (۲) - Nangis (۳) - Montereau (۴) - Chaumont
(۵) - Meaux (۶) - Aisne

مور و حاکم شهر سواسون بلوخر را نجات داد، مشاراًلیه حتی ۲۴ ساعت هم از خود دفاع نکرد و در نخستین پیشنهاد تسلیم امان آورد، بلوخر باین طریق توانست سالمأ از پل سواسون بگذرد (۴ مارس) و بقوای امدادیه شمال پیوندد اما ناپلئون از تعقیب دست برداشت، در کرائون^(۱) (۷ مارس) باورسید و شکستی باو داد و بلوخر خود را باراضی مرتفعه صعب‌العبور لائون^(۲) رسانید، ناپلئون که از حیث عده خیلی کمتر از پیروسیها بود سه روز در این مکان بجنگ پرداخت و توانست دشمن را از آنجا خارج کند (۷-۸-۹ مارس).

از لائون ناپلئون بشتاب هر چه تمامتر بسمت روداوب که مسیر لشکرشوارزن برگه بود فرود آمد، در حین عبور یکدسته از قوای روس و پیروس را خورد کرد (۱۳ مارس) و روز ۲۰ مارس با ۲۸،۰۰۰ نفر یکصد هزار تن لشکریان خصم برخورد و مجبور شد عقب بنشیند.

در اینوقت امپراطور نقشه بسیار متهورانه‌ای رسم کرد و مصمم شد که بجای برگشتن بسمت پاریس بجانب سن‌دیزیه^(۳) رانده و در ایالت لورن قوای ساخلوی قلاع سرحدی را هم جزء قشون خود کرده و خط آذوقه و امداد خصم را قطع کند، امیدوار بلکه متیقن بود که متحدین از پی او خواهند آمد زیرا که در آنجا بقول خودش: «همان فاصله که متحدین با پاریس دارند او با شهر مونیخ خواهد داشت.» نزدیک شد که نقشه ناپلئون درست شود، متحدین در طریق مارن تمرکز یافته و عازم مراجعت بجانب متر بودند که اتفاقاً طلابه لشکر و جاسوسان قاصدی را که از پاریس نزد ناپلئون میرفت دستگیر کردند، در یکی از اخبار پاریس دیدند که به ناپلئون اطلاع میدهند که جمعیت کثیری بطرفداری خانواده بوربون در آنجا تشکیل شده و اگر لشکر دشمن بآنجا برسد بسیار قوت خواهد گرفت، تسار روس بیدرنگ متحدین را بسمت پاریس برد (۲۴ مارس).

متحدین در سر راه خود جز دو لشکر کوچک مارمون و مرثیه را که جمعاً

(۱) - Craonne

(۲) - Laon

(۳) - Saint-Dizier

۲۰،۰۰۰ نفر بودند نیاقتند و این خصم ضعیف را عقب نشاندهند لکن بعد از جنگی بسیار سخت روز سه‌شنبه ۲۹ مارس قشون متحدین که ۱۱۰،۰۰۰ نفر بود بظاهر شهر پاریس رسید.

پاریس در آنوقت وسعتش کمتر از امروز بود و ایداً استحکامات جنگی نداشت، فقط حصاری که برای تفتیش هل و نقل و گمرک ساخته بودند آنرا احاطه میکرد، در غیاب ناپلئون مردم پاریس در استحکام آنجا کوشش نکرده بودند، قریب ۴۰،۰۰۰ نفر مرگب از بقیة السیف لشکر مارمون و موریه و گارد ملی و داوطلبان و شاگردان مدرسه دارالفنون و انوالیها کمر بدفاع از شهر بر بستند.

در روز چهارشنبه ۳۰ مارس ساعت پنج صبح در سمت شمال شرقی از ون سن تا کلیسی حمله دشمن شروع گردید، جنگ تا آخر روز دوام یافت مخصوصاً در ارتفاعات بل ویل و شارون که مارمون در آنجا بدفاع مشغول بود و در کلیسی که مارشال موسی بمحافظت آن قیام میکرد، تا ظهر غلبه با اهل پاریس بود لکن در اینوقت بلوخر نقاط مشرفه مون مارتر را تسخیر کرد و در ساعت چهار بعد از ظهر پاریسی‌ها بکلی از کثرت دشمن مغلوب شده و ۹،۰۰۰ نفر تلفات داده استندعای صلح کردند، ساعت ۷ بعد از ظهر متار که صورت گرفت، شبانه‌قوای نظامی مسلح پاریس را تخلیه نمودند و افواج دشمن که پیشاپیش آنها تساروس و شاه یروس در حرکت بودند روز ۳۱ مارس بیاریس وارد شدند.

چند روز قبل از این واقعه شهر لیون هم بدست اطرشها افتاد زیرا که اوژرو عمداً در دفاع از شهر بذل جهدی نمیکرد (۲۱ مارس). در جنوب فرانسه قشون انگلیس سرداری ولینگتون قوای سولتر را عقب رانده روز ۱۰ آوریل شهوتولوز را مستخر کرد.

یکی از مورخین انگلیس موسوم به ژنرال ولسلی در ۱۸۱۴
ملت
راجع بناپلئون چنین مینویسد: «در هیچ‌وقتی از اوقات پیشین
جنگ و هوش و ذکا و فعالیت حیرت‌انگیز و پشت کار بی نظیر و قدرت

تنظیم و تشکیل و برتری بی مانند ناپلئون باین پایه و باین میزان ظاهر نگردید، هیچ آفرینه ای از عهده کارهائی که این مرد در آن زمستان مشغول انجام داد بر نتواند آمد.

هیچ سرداری هم تا باین حد از لشکر خود همراهی و فداکاری ندیده است، بطوری که مشروحاً خواهیم نوشت^(۱) سربازان بیرقدیم و نظامیان ۱۸ ساله جدید در میدان جانبازی و شجاعت نمائی با یکدیگر رقابت و مسابقه میکردند و ملت و رعیت هم در ایالاتی که مورد هجوم واقع شد بجان و مال امپراطور را مدد میکردند. در اوایل مهاجمه مردم که از کثرت جنگ خسته و از بسیاری سربازگیری فرسوده بودند بیطرفی و سکوت اختیار کردند اما خشونت و تعدیات لشکر دشمن خاصه طایفه قزاق و مردمان پروس حس وطنخواهی را مجدداً بیدار کرد، ژنرال یورک سردار پروس میگفت: «من گمان میبردم که بفرماندهی جنگجویان مسلحی مشرف و مفتخر شده ام اکنون میبینم که برگرومی قحط الطریق ریاست دارم.» لشکر دشمن هر جا میگذاشت منظمأً بتخریب و ویران کردن آبادیها میپرداخت، تا کستان را از ریشه و درختان میومدار را از بیخ و بن میبردند، خانه ها را غارت میکردند و سپس طعمه حریق میساختند و فجایع جنگهای سی ساله را تجدید میکردند بیش از ۲۰۰ شهر و قریه بیاد غارت و خرابی داده شد.

آنگاه دهقانان تبرها و داسها و تفنگهای کهن خود را برداشته و مثل مردم اسپانیا دسته دسته مستقیماً بجنگ و دفاع پرداختند، در ایالت لورن بنا بقول تسار روسیه از يك ستون لشکر روس بیش از ۳،۰۰۰ تن بذاك هلاك افتاد و حتی یکنفر سرباز فرانسوی هم دیده نشد. بقدری از افراد خصم تنها در اطراف کشته شد و چندان آنوقه و مهمات بغارت رفت که نظامیان متحدین بکلی دست و پای خود را گم کرده و بیم انقلاب عمومی ملت فرانسه رؤسای دشمن را در تصمیمات خود متزلزل میساخت.

(۱) - صفحه ۶۹۶ و ۶۹۷ رجوع شود

دسایس سلطنت طلبان میساخت .

نتیجه ورود متحدین بیاریس انقراض امپراطوری و تجدید
سلطنت خانواده بوربون شد ، محرز و مؤسس این دو تغییر
عظیم تالیران بود که تسار روس را آلت اجرای مقاصد خود

بعد از قتل دوک دانکین فرقه سلطنت طلب حساب خود را کشیده و دیگر
نفسی برخلاف ناپلئون برنیاوردند اما در همه جا از این فرقه موجود بود و اکثر
از مهاجرینی بودند که بوطن بازگشتند ، در سنوات اخیر امپراطوری عده کثیری
از روحانیون خاصه کاتولیک ها که از تضییقات وارده بر پاپ رنجیده بودند باین
فرقه سلطنت طلب پیوستند ، توانگران و مردم طبقات آزاد که از فشار و سلطه
امپراطوری به تنگ آمده بودند همچنین جزء فرقه مزبور شدند (۱) .

برادران لوی شانزدهم کنت دوپروانس و کنت دارتوا که از ۱۸۱۱ بیعد
در هارتول (۲) انگلستان مقام داشتند چون دیدند که قشون متحدین قدم ب خاک
فرانسه نهاد درصدد رسیدن بتاج و تخت خانوادگی خود برآمدند ، کنت دوپروانس
که از ۱۷۹۵ بیعد خود را لوی هیجدهم لقب داده بود (۳) در اینوقت اعلامیه
مشروح و کثیرالعددی انتشار داد و بفرانسویان توصیه کرد که « سرداران متحدین
را چون دوستان خود بپذیرید ، دروازه شهرهای مارا بر روی آنان بگشائید و
بدانید که مقاومت بیفایده و موجب خسران عظیم و تلفات سنگین و مخالف مصالح
فرانسه است ، با مسرت هر چه تمامتر دخول آنانرا بفرانسه استقبال کنید . »
سلطنت طلبان مشغول ایجاد شورش در ایالت واند و در نواحی جنوب بودند و
چون مردم بوردد از محاصره و قرق بری خسارت دیده و تجارت شراب دچار وقفه
شده بود دعوت سلطنت طلبان را پذیرفته و انگلیس هارا راه دادند (۱۲ مارس)
در آنجا سلطنت لوی هیجدهم را اعلان نمودند ، کنت دوپروانس بارون دوویترو
را بارکان حرب سپاه متحدین فرستاد که از جانب او گفتگو کند .

(۱) - Hartwell - (۲)

(۱) - بصفحه ۵۵۸ و مابعد رجوع شود

(۳) - بصفحه ۴۵۳ « ترور ایض » رجوع شود

انگلیسها کاملاً با خانواده بوربون موافقت داشتند و از ۱۸۰۷ بیحد حقوقی بآنها میدادند تجدید سلطنت بوربون را بهترین نتیجه فتوحات خود مینداشتند، اطریشی‌ها و ویروسیها اگر چه قدری تردید داشتند اما اظهار تمایلی هم نمیکردند، فقط آلکساندر تساروس با این نظر مخالفت میورزید چه معتقد بود که لوی هیجدهم و برادرش نخواهند توانست منصفانه و بدون کینه ورزی طرز حکومت آزاد و تساوی حقوق فرانسویان را قبول کرده و تغییراتی را که انقلاب کبیر برانسه داده تحمل کنند و در اینصورت ملت فرانسه هم که دست از افکار و عقاید انقلابی خود برنمیدارد پس سلطنت بوربون بی اساس و بیدوام خواهد شد.

اقرض
چون آلکساندر به پاریس قدم نهاد یا قصد ششصد نفر در معابر
اطهار سرور کرده و دستمال بر سر چوب بسته و بیرق سفید
امپراطوری علامت سلطنت طلبی آویخته در اطراف موکب اواز دحام نموده
فریاد «زنده باد بوربون! پست باد غاصب ظالم» بر داشتند اما این اعمال که در
انظار خارجه شرم آور بود تأثیر در تسار روس نکرد، عقاید او را تا لیران تغییر داد
و عاقبت ویرا با بازگشت بوربونها موافق ساخت.

تالیران خیانات سابقه را ادامه داده و طالب افزایش قدرت خود بود، برای
حصول مقصود امید داشت که ناپلئون را از میان بردارد و پادشاهی بجای او بنشاند که
چون خود را دست نشانده وی خواهد دانست البته از او امر اوسریچی نکرده ویرا
بصدارت منصوب خواهد ساخت. پس تسار روس را بخانه خود وارد کرد و بوی
ثابت نمود که صلح کردن با ناپلئون بمنزله تعطیل موقتی جنگ است و اگر پادشاهی
را به پادشاه روم یعنی پسر سه ساله ناپلئون بدهند و امپراطریس ماری لویز را به
نیابت سلطنت نصب کنند باز هم فی الحقیقه سلطنت حقیقی در دست ناپلئون خواهد
ماند، پس فقط بوربون ها میتوانند صلح اروپا را تأمین کنند و اکثر فرانسویان
هم آرزو مند بازگشت آنها هستند، با این بیانات تسار روس متقاعد گشت و سلاطین
متحد اعلامیه ای انتشار دادند که «دیگر نه با ناپلئون و نه با هیچیک از افراد خانواده

او دم از آشتی نخواهند زد * (۳۱ مارس).

بامداد که اول آوریل بود تالیران مجلس سنا را که بر خلاف قانون خود او افراد را معین کرده بود تشکیل داده و کمتر از نصف نمایندگان که ریاست آنها با خود تالیران بود و دو نفر از جاسوسان لوی هيجدهم دوک دودالبرگ و آبه دو-مونسکیو در آن بودند حکومت موقتی را اعلام داشتند، روز یکشنبه ۳ آوریل همان اعضا سنا عزل ناپلئون را رأی داده و علت را چنین بیان کردند که : « سوگند خود را نقض و بحقوق ملت تجاوز نموده و برخلاف قانون اساسی در اخذ مالیات و جلب قشون افراط کرده است . » در صورتیکه همین احکام را مجلس سنا سابقاً بحکم ناپلئون تصویب کرده و همیشه آلت اجرای مقاصد امپراطور بشمار میآمد .

در اینوقت ناپلئون در ۵۰ کیلومتری پاریس در فونتن بلو اقامت

استغفاء و ۶۰۰۰۰ تن قشون متمصب و فدائی شخص خود همراه

ناپلئون

داشت که بیک اشاره حاضر بجانبازی بودند ، هنگامیکه محقق

گشت که متحدين از تعاقب او صرف نظر کرده و پاریس میروند عنان کشاده تازان تازان رو به پایتخت نهاد ؛ در سیام مارس ساعت ۱۱ شب به ژوئیزی (۱) دو فرسنگی پاریس رسید و در طول طریق متصل اسب عوض میکرد ، در این محل صاحبمنصبی از پاریس رسیده او را از تسلیم شهر وامضاء متار که مستحضر کرد ، پس ناپلئون بجانب فونتن بلو رفت .

در آنجا قشون باو رسید و آماده حمله به پاریس گشت لکن سردارانش از جنگ سیر شده بودند ، آرزو داشتند که هر طور هست صلحی بر قرار شود که از نعمتها و ثروتهای هنگفتی که در سایه ناپلئون جمع کرده اند متنعم و مستفید گردند و خودخواهی آنها بجائی رسید که برای آسایش خود امپراطور را فدا کردند ، پس از حرکت امتناع ورزیدند ، مخصوصاً مارشالنی از همه بیشتر ابرام کرد و در نهایت غضب به ناپلئون گفت : « وقت است که بس کنی و وصیتنامه خود را بنویسی . » این ایستادگی و امتناع سرداران ناپلئون را مجبور کرد که در روز دوشنبه چهارم

آوریل استعفا داده سلطنت را بفرزند خود شاه روم واگذار دارد .

سرداران استعفا نامه را برداشته بحضور تسار رفتند ، تسار اگرچه در ۳۱ مارس اعلان کرده بود که دیگر با ناپلئون وارد مصالحه نمیشود لکن باطناً از جنگ با او هراسان بود و میخواست ناپلئون دوم را بسلطنت بشناسد ، در این گفتگو بودند که صاحبمنصبی از در در آمد و خبر داد که لشکری از فرانسویان که در اسون مقر داشتند استحکامات خود را ترك گفتند ، این واقعه که افکار تسار را تغییر و خاندان امپراطور را برباد داد نتیجه خیانت تازمای بود ، مارشال مارمون دوک دو-راکوز (۱) که در جوانی از رفقای بناپارت و در ایام امپراطوری صاحبمنصب حضور امپراطور و در نعمت و احسان ناپلئون غرق بود در نهان با شوار زن برگ کنار آمده بود که مقام مستحکم خود را گذاشته لشکریان را بمحلی که از میدان جنگ مسافتی دور باشد بیرد .

ناپلئون بعد از این خیانت چون دید که دیگر تاب مقاومت ندارد بلا شرط استعفا داد (چهارشنبه ششم آوریل) . پنج روز بعد در فونتن بلو عهده میان او و سلاطین متحد بامضا رسید که بموجب آن لقب امپراطوری و حکومت جزیره الب (میان ایتالیا و جزیره کرس) بساو تفویض گردید و دولت فرانسه متعهد گشت که سالی دومیلیون بوی بدهد ، شب بعد از امضاء قرارداد ناپلئون سعی کرد که خود را مسموم کند ، روز ۲۰ آوریل پس از وداعی مهیج و مؤثر با گارد قدیم از قصر فونتن بلو خارج شد ، پنجشنبه ۲۸ آوریل امپراطور در فرژوس سوار يك كشتی انگلیسی شده بجانب محل حکمرانی جدید رهسپار گشت .

همان روزی که ناپلئون مستعفی شد مجلس سنا سلطنت لوی هیجدهم را اعلان کرد .
اولین معاهده پس از خلع ناپلئون بکار مصالحه دست زدند ، ابتدا در ۲۳ آوریل قراردادی نوشته شد ، سپس معاهده پاریس در تاریخ پاریس ۳۰ مه منعقد گردید . مملکت فرانسه بحدود سال ۱۷۹۲ رسید و از تمام فتوحات انقلاب کبیر جز ولایت ساوا و آوینیون و مون بلیار جائی برای

(۱) - Marmont, duc de Raguse

او نماند، متحدین هم متعهد شدند که فوراً خاک فرانسه را ترك كنند و دولت فرانسه بدون جنگ ۵۳ قلمه مستحكم خود را با مهتات و تداركات جنگی در آلمان و ایتالیا و بلژیک بمتحدین واگذار کرد، این حصن‌های حصین اکثر دارای ساخلو معتبر بودند مثلاً در هامبورگ مارشال داووت ۳۰،۰۰۰ سپاهی داشت که خود لشکری آماده بشمار می‌آمد فقط قیمت مهتات و اسلحه‌ای که تفویض بنصم شد معادل يك میلیارد و نیم فرانك بود، ۴۳ سفینه جنگی در بندر آنور و ۱۲،۰۰۰ اسلحه ناریه بمتحدین تقدیم گردید. انگلیس‌ها هم جزیره مالت و مستعمراتی را که از فرانسه گرفته بودند مثل جزیره موریس نگاهداشتند، بلژیک را بهلاند ملحق کردند و جمعاً دولت واحدی تشکیل دادند، مقرر گشت که ایالات ویز و لمباردی بدولت اطریش داده شود، برای توزیع و تقسیم سایر اراضی که از لشکر فرانسه تخلیه شده بود بنا گذاشتند که کنگره عامی دو ماه بعد در شهر وین تشکیل گردد.

این قرارداد و مصالحه قلوب فراسویان را مجروح ساخت،
 صلح
 مردم مرارت شکست را احساس کردند مخصوصاً تسلیم کردن
 و افکار عامه
 این همه قلاع مستحکمه بدون خالی شدن يك تیر از طرفین
 در انظار خیانتی عظیم محسوب شد زیرا که می‌گفتند گرفتن این نقاط محکم برای قوای
 خصم ارزان تمام نمیشد. محرک حقیقی و عامل اصلی نالیران بود اما چون قراردادها
 را برادر لوی هیجدهم موسوم به کنت دارتوا امضا کرد مردم گفتند بلی این انعام
 و وجه شرابی بود که خانواده بوربون بمتحدین عطا کرد! نوده ملت که از دهشت
 هجوم دشمن بجان آمده بود کینه ناپلئون را از خاطر برد، همه کس او را حامی فرانسه
 می‌گفت و لوی هیجدهم را دست نشاندۀ اجانب می‌خواند، با اصطلاح اهل زمان
 لوی هیجدهم «شاهی بود که در کالسکه بیگانگان بمملکت خود آمده است».
 بجای اینکه خانواده بوربون در صدد تسکین کینه مردم و رفع
 خطای بوربون‌ها
 عداوت و بی اعتمادی ملت بر آیند کارهایی کردند که بیش از
 پیش دل‌ها را ریش و خاطر‌ها را پریش ساخت، رسوم و اصول استبدادی سابق را

یکی یکی احیا و تجدید کردند، لوی هیجدهم خود را سلطان من جانب الله خواند و در معنی حکومت حقیقی ملت را منکر شد و قوانین اساسی را که مجلس سنا تهیه دیده و برای تصویب بحضور او فرستاد رد کرده خود فرمانی مستقیماً صادر فرمود و احکام خویش را بتاریخ نوزدهمین سال سلطنت خود مورخ ساخت، چنانکه گوئی نه انقلابی شده است و نه عهد جمهوری و دوره امپراطوری وجود داشته است، بعلاوه در مقدمه فرمان سابق الذکر اشاره بحوادث سالفه کرده و آن اتفاقات را «انحرافات مشنومه» نامید و انقلابی که فرانسویان را متساوی و آزاد ساخته بود مورد توهین قرارداد، مقرر شد که در مدرسه نظامی سن سیر جز اولاد نجبا کسی را نپذیرند و بنوان صرفه جوئی ۲۲،۰۰۰ صاحب منصب را متقاعد و منتظر خدمت کردند و باین ترتیب گروهی عظیم را دچار فقر و فاقه ساختند، بالعکس صاحب منصبان مهاجر قدیم را در قشون داخل نمودند، مردم به این صاحب منصبان بدلباس متکبر و فرسوده و مندرس نخست خندیدند و آنانرا مورد سخریه و استهزا قراردادند اما چون دیدند کار شوخی نیست بلکه دولت برای این صاحب منصبان مقاماتی قائل شده و سنواتی را که در میان اجنبی زیسته و بروی هموطنان خود شمشیر کشیده اند جزء سنین خدمت آنها بشمار میآورد غضبناک شدند، در کمتر از یکسال از آوریل ۱۸۱۴ تا مارس ۱۸۱۵ باین ترتیب ۶۰۰ سردار و ۲۰۹ سرتیپ و ۳۶۴ بریگادیه ساختند و موافق تسمیه قشون عهد استیاد درجه و لقب بآنان دادند، مهاجرین و روحانیون در بعض نواحی شروع بیاز خواستن املاک و اراضی خود کردند، در صورتیکه بموجب کنکردا (قرارداد ناپلئون با پاپ) و بموجب قوانین امپراطوری کسی حق نداشت از رعیت مطالبه املاکی را بکند که در ایام انقلاب ضبط و فروخته شده بود.

همین مسئله کمک کرد که ناپلئون مجدداً قبول عام یافت و ملت فرانسه بقول یکی از سفرای روس ناپلئون را «مرد انقلاب» نامید و آرزومند بازگشت اوست، یکی از اطباء پاریس چندی بعد نوشته است: «رجعت خاندان بوربون

چنان بانواع واقسام مارا منزجر و بیچاره ساخت که ناپلئون را مانند منجی آسمانی و فرستاده خدائی شناخته و آرزو داشتیم که باز گردد و انتقام سیلی هائی که اجانب بروی ما زده اند بکشد .

V

صد روز - واترلو - معاهده دوم پاریس

بازگشت در جزیره الب ناپلئون کاملاً از افکار و عقاید مردم فرانسه استحضار مییافت و میدانست که در کنگره وین لوی هیجدهم از جزیره الب بوسیله تالیران از سلاطین اروپا تقاضا خواهد کرد که ویرا از جزیره الب خارج کرده بیکى از جزایر دور دست در اقصای اقیانوس بفرستند پس عزم جزم کرد که تخت سلطنت بوربون را واژگون سازد .

روز ۲۸ فوریه ۱۸۱۵ ناپلئون پس از ده ماه توقف در جزیره الب با هزارتن از سربازان قدیم بدریانشت و اوّل مارس در خلیج ژوان قدم بساحل نهاده روز ۲۰ مارس بقصر توپلری وارد شد، چون هنگام رفتن به الب اهالی سلطنت طلب نواحی رون باو توهین کرده و تهدید بقتل نموده بودند در این سفر از آن ناحیه نگذشت بلکه از کوهستان آلپ براه گرنوبل داخل و طول طریق و صعبیت معابر سرحدی را بر خود هموار ساخته از نقاطیکه مردمان وطنپرست داشت گذشت، عبور ناپلئون را مانند سیر فاتحین بزرگ عالم استقبال و بدرقه کردند، در طول راه دهقانان از قریه ای بقریه ای وی را مشایعت مینمودند، هر فوجی که برای جلوگیری او کسب میشد بیدرنک بقتشون کوچک امپراطوری ملحق میگشت و بشوق و سرور تمام طوق خدمت او را بر گردن مینهاد، در شهر گرنوبل چون حاکم در صدد بستن قلعه برآمد کارگران قهراً ابواب را بر روی ناپلئون گشادند، در لیون کنت دارتوا که دعوی مقاومت با ناپلئون داشت چون ویرا نزدیک دید بشتاب تمام فرار اختیار کرد که دستگیر نشود، مارشال نی که مثل سایر مردمان جنوب شور و ادعائی عجیب در سر داشت لوی هیجدهم را امید داد که « غاصب را در

قفس آهنین^۱ به پیشگاه او خواهد آورد ولی چون بمقابل امپراطور رسید چنان هیجانی در افواج دید که خود نیز دگرگون احوال شده افواج خود را بتهنیت‌گوئی مقدم ناپلئون فرمان داد و در او کُرر^(۱) خود را با غوش ناپلئون افکند.

باری چون شب دوشنبه ۲۰ مارس ساعت نه ناپلئون در دهلیز قصر توپلری که پراز هواخواهان او بود ظاهر گشت سرور خلائق مبدل بجنون و هذیان شد، حضار امپراطور را در روی دست گرفته بتالار طبقه اول رسانیدند، ژنرال تیه بو که شاهد واقعه بوده گوید: «کمان کردم که رستاخیز فرا رسیده است، هیجان و شور مردم چنان بود که گفتمی سقفها منهدم خواهند گشت، سپس چون خروش رعد آسای مردم خاموشی گرفت حضار مانند مصر و عان و مجنوبان بودند و چون مستان سخن میگفتند».

شب قبل که مقارن عید مذهبی و آخرین یکشنبه پرهیز کاتولیکها بود لوی هیجدهم از قصر توپلری رفته بود، مشارالیه در شهرگان بلژیک اقامت گزید و برای تجدید سلطنت خویش چشم نیاز بدست سلاطین بیگانه دوخت و امید بشکست فرانسه بست.

ناپلئون بدون فوت وقت بر آن شد که در داخله مردمی را
متتم قانون
که از استبداد سابق او رنجیده اند مطمئن و امیدوار سازد
اساسی
و در خارجه سلاطین را که در شهر وین مجتمع بودند آسوده
خاطر کند.

پس بنیامین کنستان^(۲) را که یکی از رؤسای طبقه آزادبخواه بود مأمور نگارش متقیمی بقوانین اساسی دوره امپراطوری کرد و نمایندگان ایالات را در ماه دعوت کرده در مجلسی باشکوه و عظیم موسوم بمیدان مه متتم قانون را بسمع آنان رسانید بموجب این قانون در فرانسه دولت آزادبخواهی تشکیل مییافت، قدرت امپراطور محدود بقدرت دو مجلس میشد: یکی مجلس اعیان که همان سنای سابق باشد که موردنی

(۱) - Auxerre

(۲) - Benjamin Constant

میکردید، دوم مجلس مبعوثان ملت. وزرا مسئول مجلسین میگشتند و رأی مجلسین برای وضع مالیات و اخذ نفقات قشونی لازم بود، خلاصه بر طبق این متمم واقعاً آزادی افراد مصون از تعرض میگشت.

نابلیون به پادشاهان اروپا خبر داد که فی الحقیقه و از روی قلب مقررات عهدنامه پاریس را پذیرفته «جز فواید صلح و سلام و منافع مهر و صفا چیزی طالب نیست، ابواب رقابت را مسدود کرده و سعادت و خیر ملل را خواستار است»

اما سلاطین نامه نابلیون را نگرفتند و در ۱۳ مارس نابلیون را «دشمن و برهم زننده آسایش ملل عالم» خوانده و برا از حمایت قانون خارج ساختند چنانکه در ۹ ترمیدور مجلس کنوانسیون نسبت به رو بسپیر معمول داشت^(۱)، بعد از آن سلاطین قراردادند که ۸۰۰،۰۰۰ نفر سپاهی بمیدان آورده و تا امپراطور را بکلی مضمحل ن سازند دست برندارند.

جنگ چون نابلیون از جنگ گریزی نیافت برای اینکه خصم را **بلژیک** محال لشکر آرائی ندهد طریق حمله پیش گرفت، مقدمه الجیش دشمن دولشکر بود: یکی انگلیسی سرداری ولینگتون و یکی پروسی بفرماندهی بلوخر و هر دو در بلژیک جای داشتند، نابلیون مصمم شد که باین دولشکر رو نهاده و آنانرا از میان بردارد، مجموع سپاه دشمن در بلژیک ۲۲۰،۰۰۰ نفر بود و نابلیون ۱۲۴،۰۰۰ سپاهی داشت، تمام این عده از سربازان سابق او بشمار میآمدند که لا اقل دو دفعه میدان جنگ را دیده بودند و بمحض استماع خبر ورود نابلیون ب خاک فرانسه و دخول او بیاریس از زوایا و خبایا بیرون آمده و با فوج خود پیوسته بودند، اگر سلطنت طلبان در ایالت و انده شورش برپا نکرده و نابلیون را با عزام سی هزار لشکر مجبور نکرده بودند قشون او در بلژیک به ۱۵۴،۰۰۰ نفر بالغ میکردید.

امپراطور نقشه جنگی محاربات ایتالیا و جنگ فرانسه را تجدید کرد که عبارت بود از وارد شدن بمیان دولشکر خصم بقسمی که محال اتصال و الحاق نیافته

(۱) - صفحه ۴۵۰ «روز یکشنبه ۹ ترمیدور» رجوع شود

یکان یکان مهیور شوند، برای این مقصود بایستی بشتاب تمام خود را به مقابل برو کسل رسانیده بیک ضربت پروسى ها را بسمت رود رن و انگلیسها را بجانب دریا بیندازد، جنگ بلژیک چهار روز طول کشید (از پنجشنبه ۱۵ تا یکشنبه ۱۸ ژوئن) و منجر بشکست واترلو (۱) شد.

پنجشنبه ۱۵ ناپلئون از رود سامبر در شارلوروا (۳) گذشت، لینی (۲) در حین عبور فرمانده مقدمه الجیش که یکی از سلطنت خواهان متعصب بود موسوم به ژنرال کنت دو بورمون و ناپلئون او را باصرار مارشال نی در خدمت خود نگاهداشته بود فرار اختیار کرده و طلابه سپاه پروسى را از نزدیکی لشکر فرانسه مطلع ساخت.

نقشه عمومى ناپلئون این بود که میمنه سپاه خود را بسرداری گروشی بمقابله لشکر پروس گماشته و میسر را بفرماندهی نی بیرابری انگلیسها فرستاده خود در قلب قرار گرفته متناوباً بجناحین سپاه مدد بفرستد.

در آغاز کار بهمراهی گروشی روبه پروسى ها نهاد، روز جمعه در نواحی فلوروس در محلّ لینی با آنها نبرد کرد ولی برخلاف انتظار کار عمده ای از پیش نبرد، خطا از جانب مارشال نی بود توضیح آنکه امپراطور باو دستور داده بود که در ساعت اول جنگ محلّ تقاطع طرق کاتربرا (۴) را بگیرد که ولینگتون نتواند بمدد بلوخر بیاید سپس قسمتی از قوای خود را بریاست دروه درلون (۵) روانه کند که از پشت سر پیروسیها حله آورد، امانی دیر حرکت کرد و وقتی رسید که انگلیسها محلّ کاتربرا را گرفته بودند آنکاه برای راندن آنها از محلّ مزبور دروه درلون را بیاز پس خواند، مشارالیه در حین دخول بمیدان جنگ لینی فرمان مارشال نی را دریافت و مجبور شد پس رفته و تمام روز را بطی طریق و زد و خورد بیهوده صرف کرده و وقتی بکاتربرا رسید که شب شده و قهرآ آتش جنگ خاموش گشته بود، این حرکت نامناسب کار ناپلئون را خراب کرد و حله قطعی را که میخواست ببرد بتأخیر

(۱) - Waterloo (۲) - Ligny (۳) - Charleroi

(۴) - Quatre - Bras (۵) - Drouet d' Erlon

انداخت، این حمله خیلی دیر واقع شد، تقریباً ساعت هفت شب قلب سپاه دشمن متزلزل گردید اما تاریکی شب پروسیها را نجات بخشید و از اضمحلال رها کرد، بلوخر که مدتی در میان زره پوشان فرانسه دچار و گرفتار بود بحال یافت سپاه پراکنده خود را گرد آورده در نزدیکی قشون انگلیس اردو زد که هنگام سختی بتوانند از او یاری کنند.

نایپلئون کروش را با ۳۰،۰۰۰ نفر از پی بلوخر گسیل کرده خود
واترلو بکملک مارشال نی شافت و از سمت میسر به قوای انگلیس پرداخت. انگلیسها عصر شنبه ۱۷ ژوئن در جنوب قریه واترلو مقابل جنکل سوانی (۱) در بالای اراضی مرتفعه مون سن ژان (۲) و در سر راه بروکسل بودند، نایپلئون هم در نزدیکی آنها اراضی مرتفعه دیگر را که موسوم به بل آلیانس است اردو گاه ساخت، از محل انگلیسها تا جایگاه نایپلئون بیش از ۱،۲۰۰ متر فاصله نبود اما میان دو اردو در راهی به عمق ۲۰ متر با سرازیری خفیفی موجود بود، جاده بزرگ شارل روا به بروکسل از شمال بجنوب این دژه را قطع میکند و از مشرق بمغرب راه برن لالو (۳) به او هن (۴) بطور عمودی جاده فوق را قطع مینماید، اینراه از کنار اراضی مرتفعه مون سن ژان بشکل خندق طبیعی میگنزد، در طرف مشرق آن پرچین ضخیمی موجود بود که سنگر طبیعی خوبی محسوب میشد و انگلیسها در پشت آن پنهان بودند.

انگلیسها در جلو اردو گاه خود سه بنای محکم را بشکل برج و بارو حایل خود قرارداد و سوراخها و کنکره هائی در آن ابنیه تعبیه کرده بودند که نخستین حمله فرانسویان را از آنجا دفع نمایند، این سه بنا عبارت بودند از قلعه و پارک هوگو مون در برابر میمنه انگلیسها و قریه سه سنت در مقابل سپاه انگلیس و قریه پایلوت (۵) در جلو میسر آنها، ولینگتون سردار انگلیس در این مکانهای مستحکم ۶۷،۰۰۰ نفر و ۱۹۶ توپ تمرکز داده بود و مقرر داشتند که در روز جنگ اول ۳۰،۰۰۰ سپس ۶۰،۰۰۰ پروسی هم بمدد برسند، در آغاز کار زار نایپلئون قدری

(۱) - Soignes (۲) - Mont - Saint - Jean (۳) - Brain l' Alleud

(۴) - Ohain (۵) - Papelotte

از حیث عدد تفوق داشت زیرا که ۷۴،۰۰۰ سپاهی و ۲۴۶ توپ در اختیار او بود؛ تقریباً معادل قوامی که در جنگ اوسترلیتر داشت با این تفاوت که آنجا ده کیلومتر طول میدان جنگ بود و اینجا در واترلو کمتر از ۴ کیلومتر عرصه تاخت و تاز داشت؛ این تجمع قوی در مصافگاه تنگ نتایج بسیار مشغومی حاصل کرد.

از بعد از ظهر ۱۷ ژوئن تاپاسی از شب گذشته بارانی سیل مانند فرو بارید، زمین سخت گل شد، مردان جنگی که آب از لباسشان میچکید بقول یکی از ناظرین میدان، «دو سه من گل بکفش آنها چسبیده بود»، بعضی از آنان حتی کفش خود را هم در میان گل چسبناک بجای گذاشته بودند، بعد از حرکتی سریع مجبور شدند که در میان مزرعه گندمی که تا گردن اشخاص میرسید پنهان شوند؛ این گندم چنان تر بود که هر کس در آن وارد میشد مثل آن بود که در حمامی داخل شده است؛ هیچکس نتوانست آتشی برافروزد، غذاهم دیر رسید و تا پاسی از شب افراد گرسنه بودند. صبح ۱۸ ژوئن امپراطور میخواست در ساعت ۹ بدشمن بتازد لکن برای اینکه سپاهیان خسته و فرسوده را قدری بیشتر استراحت بدهد و زمین از اشعه خورشید خشک شود تا نویخانه سهولت بگذرد جنگ را تا ظهر شروع نکرد.

این تأخیر امپراطور را دچار خطر عظیم ساخت چه در این مدت پروسها فرصت یافته خود را بمیدان رسانیدند و قبل از وصول آنها قوای انگلیس مغلوب نشد. در این روز سه حمله از طرف فرانسویان شد: اول حمله پیاده نظام بمیسره انگلیسها که دفع شد، دوم حمله تمام سواره نظام بقلب سپاه انگلیس که آن نیز دفع گردید، سوم هنگام غروب حمله عام فرانسویان که آنها هم بواسطه ورود لشکر پروس دفع و منجر بفرار شد.

اولین فکر ناپلئون این بود که میسره انگلیس را در اطراف قریه پابلوت در هم بشکند چه در اینجا ممکن بود که پروسها بانگلیسها برسند، افواج دروه در لون که مرگب از چند ستون سنگین بود از دره گذشته بجاده او هن داخل شدند اما چون بمرتفعات رسیدند جای انبساط و توسعه نیافتند، بحال اجتماع ماندند

و آتش توپ و تفنگ دشمن چندان از افراد بر روی هم ریخت که ناچار از حرکت باز ایستادند، در اینوقت و لینگتون قسمتی از سواره نظام خود را که معروف بسواران خاکستری اکوس هستند بمیدان فرستاد که تیغ بیدریغ بر فرق پیاده نظام دوره درلون نهادند و اینان چون قوه دفاع نداشتند پریشان و آشفته شده خود را بمکان اول رسانیدند، در این فرار سواران اکوسی چیره بر خصم خود شده بدره فرود آمدند و توپخانه احتیاطی فرانسویان را که در گل ولای مانده بود ضایع و باطل ساختند. این شکست ناپلئون را وادار کرد که بقلب بتازد، اما در ساعت ۲ از جانب یمین و از پشت سر جبهه میدان جنگ سی هزار پروسى سرداری بو لو^(۱) از پشت جنگلی که حایل و پناه گاه آنان بود بیرون تاختند، امپراطور مجبور شد که قسمت اعظم ذخیره پیاده نظام خود را که ۱۰،۰۰۰ نفر بود باینجانب متوجه سازد، در واقع در عین جنگ بایستی بمحاربه تازمائی مبادرت کند، هم جلو انگلیس و هم جلو پروس را بگیرد، برای حمله بقلب سپاه انگلیس ناپلئون بغیر از سواره نظام قوه تازه نفسی نداشت، مارشال بی که در این مصاف پنج اسب در زیر پایش بخواه هلاک افتاد اول با پنج هزار سوار زره پوش نیزه دار، سپس با تمام ده هزار سواری که در لشکر فرانسه بود بخصم تاختن برد، این دریای آهن و فولاد بجنبش آمده در سمت مغرب جاژه بروکسل صفی بعرض ۱،۵۰۰ متر بست، در اینجا هم همان خطای نظامی دوره درلون که عبارت از ضیق میدان جنگ بود تکرار شد، سواران چنان بیکدیگر فشرده شدند که در عین تاختن نمیتوانستند تفنگ خود را پر کنند، مدت سه ساعت بیفایده در میدان بر گرد هم پیچیدند و مربعات پیاده نظام انگلیس از هر طرف آنانرا احاطه کرد چنانکه گوئی «در چهار دیواری از مردان جنگی و صوفی از سرنیزه های آخته» محصورند. در این هنگامه تمام توپخانه انگلیس بدست فرانسویان افتاد اما چون وسایل انتقال آنرا نداشتند و بخیال تخریب آنهم نیفتادند بحال خود گذاشتند، مقارن ساعت ۷ که مردان خسته و اسبان فرسوده شدند ناچار از آن میدان مرتفع فرود آمدند، نی مکرر به ناپلئون پیغام فرستاد که پیاده نظام

را هم بمدد سواره نظام بفرستد که کار يك رويه شود اما فايده نبخشيد ، ناپلئون نتوانست هيچ ازقوای احتياطي خود يعني گارد بکاھد چه قشون پروس تا حوالی قریة پلان سنوا^(۱) آمده و يك كيلومتر در پشت قلب لشکر فرانسه جای گرفته بودند. وقتیکه پروسى ها عقب نشستند مقارن ساعت ۷ ناپلئون درصدد حمله بزرگ برآمد و پنج با تايون بمب انداز و شاسور از افواج گارد را بهمان میدانی که سابقاً سواره نظام رفته بود روانه کرد ، بقيّة قشون هم از هر جانب بايستی بمدد اين افواج بروند لکن باران تويخانه انگليس که کاملاً بهدف ميرسيد دوئل از اين افواج را بھاك افکند ، بقيّة السيف که مشی بیش نبود روی بگریز نهاد ، در اين اثنا از جانب میمنه فرانسویان صدای توپ اندازی شديدی بکوش رسيد معلوم شد که دسته ديگر از قشون پروس بسردارى زيتن^(۲) وارد عرصه کارزار شده و درست در همان مکانی که امپراطور انتظار ورود قشون سردار خود گروشي را داشت قدم بمیدان نهاده است .

سپاه ناپلئون که از خستگی شب پيش بجان آمده و هشت ساعت جنگ و کوشش بي فايده در زیر آفتاب سوزان ماه ژوئن آنان را فرسوده ساخته و شکست گارد امپراطوری و ظهور دشمن تازه نفس بجای افواج فرانسوی زمام اختيار را از کفها ربوده بود يکباره پای بگریز نهادند ، فریاد «خیانت !» و «خود را نجات دهيد» از هر سو برخاست ، قشون انگليس در اينوقت حالت حمله گرفته بالتمام از اردوگاه مون سن ژان فرود آمده و بر سر فراریان تاختند ، از يھلو هم قشون پروس بنای حمله نهاد و کار چنان شد که يکسر سپاهيان فرانسه بهم برآمدند و ديوانه وار مثل گله کوسفند روی به گریز گذاشتند ، فقط گارد قديم مر بعی تشکیل داده و در وسط فراریان بر جای باقی ماند ، چهار مربع از گارد که اعتنائی بدعوت خصم برای تسليم شدن نمیکردند در مقابل ميخانه بل آليانس از دم تیغ و تفک گذشتند و نابود شدند ، دوباتايون ديگر که از گارد باقی بود يعنی «برگزيده بز گزيدهگان» دو طرف جاّه

(۱) - Plancenoit

(۲) - Zieten



ولینگتون سردار بزرگ انگلیس
در میدان جنگ واترلو
(۱۷۹۹ - ۱۸۵۲)

برو کسل را گرفته و تنها با هر
دو لشکر خصم مقابله کردند،
از هیچ شلیک توپ و تفنگی
پای نبات آنها از میدان بدر
نرفت، در اطراف آنها از کشته
مردان و اسبان پشته‌ها تشکیل
یافت، عاقبت در ساعت ۹ شب
فرمان عقب نشینی دادند و سواره
نظام پروسی نتوانست يك تیر -
رس تفنگ با آنها نزديك شود،
فقط دورا دور از پی آنها
می‌تاخت.

خلاصه قشون فرانسه
در حال فرار بفرمان بلوخر
تعاقب شد و شمیر پروسی‌ها
در آن گریزندگان افتاد، بلوخر
امر داد که تا «يك مرد و
يك اسب بر پای است از
کشتن فرو گذار نکنند» تا
ساعت ۲ بعد از نصف شب این
شکار دوام یافت، ماهتاب هم
کمک میکرد تا پای بخاک
فرانسه نگذاشتند هیچيك از
افواج موفق بتجمع نکردند.

اما گروشی که ناپلئون انتظار ورود او را داشت فریب حرکات خدعه آمیز
 پروسی ها را خورده و آنها را موقتاً بفرار ساخت و خود با ابرام هر چه تمامتر با
 مؤخره الجیش پروسی ها بجنگ مشغول بود ، هر قدر سردارانش خاصه ژنرال
 ژرار (۱) باو میگفتند که گوش بسمت مغرب فرا داده و از شلیک توپ مستحضر
 شود و قوائی با نظرف بفرستد ، بخرچ گروشی نمیرفت ، چون امپراطور باو گفته
 بود که از اینطرف باید بروی مطابق التعل بالتعل میخواست فرمان را اجرا کند ،
 خلاصه اگر گروشی قدری قوه ابتکار و ذوق سلیم داشت میتوانست مدد بزرگی
 بامپراطور بکند و همان افتخاری که در جنگ مارانگو نصیب دسکس شد بهره او
 گردد ، کاری که کرد این بود که بعد از اطلاع از فرار فراسویان مراجعت منظمی
 نموده افواج خود را بی آسیب بفرانسه داخل نمود .

دومین استعفا چهار روز بعد از واترلو (۲۲ ژون) ناپلئون پس از دو روز توقف
 در پاریس تاج و تخت را ترك گفت ، مقدمات انقراض او را
 این بار فوشه وزیر نظمیه فراهم آورد ، مجلس مبعوثان که برخلاف قانون تشکیل
 یافته بود ناپلئون را مجبور باستعفاء کرد و او نیز برای احتراز از جنگ داخلی استعفا داد ،
 بحکم مجلس دولت موقت تشکیل یافت بریاست فوشه که بادشمنان وارد مذاکره شود .
 تجدید سلطنت فوشه رأساً با لوی هیجدهم و ولینکتون داخل گفتگو شد ،
 اگر چه در این بار شهر پاریس دارای استحکامات بود و
 بوربون ۸۰،۰۰۰ نفر مرد جنگی بمحارست آن کوشش داشت و اگر چه
 بار دوم متحدین مرتکب خطای عظیمی شده و قوای خود را متفرق و
 متشتت ساخته بودند معذک فوشه شهر پاریس را بدشمن تسلیم نمود ، هرگاه بنا بر
 تقاضای ناپلئون که میگفت بکروز فرماندهی سپاه را بمن داده و مرا ژنرال بناپارت
 بخوانید سر داری لشکر را باو میدادند کار متفقین ساخته بود ، باری روز ۷ ژوئیه مهاجمین
 بیاریس داخل شده فوراً حکومت موقت و مجلس را از کار انداختند ، روز هشتم
 لوی هیجدهم که از بی سپاه انگلیس طی طریق میکرد در دست یکصد روز بعد از فرار

وارد قصر توپلری شد، دو روز پیش از ورود فوشه را بوزارت نصب کرده بود.

مهاجۀ ثانیه استعفاء ناپلئون و استقرار لوی هیجدهم قشون دول متحدہ را از پیش آمدن مانع نشد، قریب يك میلیون سپاهی از تمام ممالك اروپا به فرانسه روی نهاده از کلیۀ سرحدات گذشته قریب سه ربع خاک فرانسه یعنی ۶۰ ایالت را فرو گرفتند، اگرچه از طرف مردم فرانسه هیچ مقاومتی نشد و اگرچه بنا بر تقاضای آنها قبلاً قشون فرانسه متفرق و مرخص شده بود معذلک انگلیسها و روسیها و روسها و اطریشیها و هلاندیها و آلمانها و ابطالیائیها و اسپانیولیها و غیره با فرانسه مثل ولایات مفتوحه معامله کرده جبراً در خانۀ اهالی منزل گرفته غذا و لباس و اسلحه و مهمات را از مردم گرفته و بانتقام مغلوبیت بیست سالۀ خود فرانسویان را زیر شکنجه آوردند، بقول هانری هوسی (۱) «فرانسه مصلوب» مجدداً تمام مصائب و بلیات مهاجۀ سابقه را دید، در نقاط بسیار دهقانان مجبور بترك خانۀ خود و منزل گرفتن در جنگلها شدند، پروسیها که بقول یکی از صاحبمنصبان روس «چنان شهرهای فرانسه مینگریستند که گفتمی بگاوان شیرده مینگرند» علناً اظهار میداشتند که وقتی از خاک فرانسه خارج خواهند شد که مثل اراضی صاعقه یافته بشود، در پاریس بلوخر موزه‌ها را بیاد غارت داد و درصدد برآمد که ستون و اندم و پل ینا را منهدم سازد، این اوضاع چهارماه دوام یافت و منجر بمعاهدۀ دوم پاریس شد.

معاهدۀ دوم این معاهده در ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ باامضا رسید، بعضی از متحدین مثل آلمانی‌ها و پروسی‌ها میخواستند فرانسه تجزیه پاریس بشود و ایالات آلتزاس و لورن و فلاندز نصیب آنها شود، بعضی از آنها عداوت را بآنها رسانیده ولایات فرانش کونته (۲) و قسمتی از بورگونی را هم مطالبه میکردند، اما تسار روس و ولینکتون انگلیسی مانع این مقصود شدند، بقای فرانسه را برای حفظ تعادل دول اروپا لازم میدانستند، این میخواست فرانسه

(۱) - Henry Houssaye

(۲) - Franche - Conté

را از انگلستان ممنون کند و آن میخواست او را از روسیه متشکر سازد .

بموجب معاهده نانی پاریس مملکت فرانسه بحدود سال ۱۷۹۰ رسید ، فقط ولایت آوینیون برای او ماند ، ساووا و نیس را هم از او جدا کردند ، از سمت شمال اراضی دره سار و چند قلعه محکم که از عهدلوی چهاردهم ببعده ملک فرانسه محسوب میشد از وی منتزع گردید ، غرامت سنگینی هم بعهده او قرار گرفت که ۷۰۰ میلیون فرانک باشد و متعهد شد که تا پنج سال ۱۵۰،۰۰۰ سپاه متحدين را در قلاع شمالی و شرقی نگاهداشته و مصارف آنها را بدهد ، در نتیجه بازگشت مشنوم ناپلئون از جزیره رالب فرانسه کوچکتر از آن شد که قبل از انقلاب کبیر بود .

انجام کار
ناپلئون
یکماه قبل از امضای عهدنامه پاریس ناپلئون بجزیره سنت هلن (۱) که صخره عظیمی است در بحار حاره میان برافریقا و قاره امریکا یعنی در وسط اقیانوس اطلس وارد شده بود ،

ناپلئون بعد از استعفا به بندر روشفور رفت شاید خود را با امریکا برساند ، اما کشتی جنگی انگلیس مراقب سواحل بود و بطوری که ناپلئون گمان میبرد و از حقیقت دور نبود فوشه میخواست و برا دستگیر کرده به بوربون ها یا بسلاطین متحده تسلیم نماید ، ناپلئون بجوانمردی انگلیس که از میان جمله اعدا او فقط مغلوب نشده بود اعتماد داشت ، بنابراین از دولت مشارالیه تقاضای اجازه ورود با انگلستان کرد که آزادانه در آن مملکت روزگار بگذرانند ، روز ۱۵ ژوئیه به کشتی بلروفون (۲) نشست اما انگلیسها او را اسیر جنگی محسوب داشته به سنت هلن فرستادند ، ناپلئون با چند نفر از خاصان و محارم خود در آن جزیره ساکن شد و سرگذشت و خواطر خود را بآنها میگفت که یادداشت کنند ، اما نظامیان انگلیس همواره او را تحت نظر داشتند و اذیت و آزار فوق العاده میکردند و در عمارت محبس لانکود (۳) از طرف حاکم جزیره هودسن لو (۴) نام از وی مراقبت کامل بعمل میآمد ، این حاکم بقول ولینگتون «مردی احمق و درامر محارست محبوسین بی اندازه

(۱) - Sainte - Hélène (۲) - Bellérophon (۳) - Longwood (۴) - Hudson Lowe

سختگیر و بیرحم بود، علاوه بر این شخص نمایندگان دول متّحده هم مواظب او بودند، دوره رنج و مشقت و کفاره گناهان شش سال طول کشید، آب و هوای جزیره ناپلئون را رنجور ساخت و انگلیسها نیز عمداً توجّهی بحال او نمیکردند و ضعف او را در اثر صولت مرض و انمود مینمودند، عاقبت امپراطور در سنّ ۵۲ سالگی در شب پنجم مه ۱۸۲۱ کمی قبل از ساعت شش و پس از حملات شدیدۀ درد جهان را بدرود گفت، مرض او را سرطان معده تشخیص دادند.

VI

سپاه امپراطوری

در عهد امپراطور چندان تغییرات عمیقۀ در امر سپاه رخ نداد، اصول سربازگیری و تجهیز قشون موافق قواعد عهد انقلاب باقی ماند، تنها کار جدیدی که کردند تشکیل واحدهای نظامی قویتر از دیویزیون بود^(۱)، این واحدهای جدید را کردارمه یا لشکر نام نهادند، از امتیازات بزرگ سپاه امپراطوری این را باید شمرده که در آغاز کار مرگب از افراد فرانسوی بود و پس از جنگهای اوسترلیتز و بنا بقدری از ملل متنوعه و عناصر مختلفه بآن منضم شد که در زمان ترقی نهائی امپراطوری ترکیبی از افراد جمیع ملل فرانکستان شد و شخص میتواند آنرا حقیقتاً سپاه اروپا بخواند. سابقاً گفتیم^(۲) که امپراطور در آغاز سلطنت خود چگونه در کار سربازگیری

سربازان اجباری افزود، سربازان اجباری سنوات ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ چگونه بر شدت و سختگیری افزود، مطابق حساب اشخاص مطلع ناپلئون از ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۶ از ممالک امپراطوری متجاوز از ۲،۰۰۰،۰۰۰ سپاهی فراهم آورد و از قشون او قریب يك ميليون و نیم در میدانهای جنگ یا در مریضخانه ها تلف شد.

از ۱۸۰۵ ببعد در سپاه امپراطوری افواج خارجه بسیار شد و هر سال روی بافرايش نهاد منجمله افواج سويسی که در سلطنت استبدادی سابق هم مشغول

(۱) - بصفحه ۸۵ رجوع شود (۲) - بصفحه ۶۷ « نظام اجباری » رجوع شود

خدمت بودند و فوج هانوری و فوج ویستولی که از لهستان میآمدند و فوج پرتغالی و پیاده نظام کروات و شاسورهای ایلیری و افواج آلبانی و یونانی .

علاوه بر افواج خارجی در سپاه امپراطور چریکی های بسیار بود که از ممالك تابعه مثل ایتالیا و ناپل و هلاند و ایالات متفقۀ آلمان میآمدند ، در آغاز لشکر کشی بروسیه عدۀ افراد خارجی بیش از فرانسویان شد ، باید دانست که این عناصر خارجی کمتر از خود فرانسویان نسبت بامپراطور فداکار نبودند ، هیمنه و سلطۀ امپراطور در افراد قشون بحدّی بود که سخت ترین حوادث جنگ و قحط و پیریشانی و سرمای روسیه را تحمل میکردند ، یکی از صاحبمنصبان گوید : روزی امپراطور از برابر فوج وورتمبرگ آلمان میگذشت « ناگاہ همه چشم باو دوخته و با تحسین و تکریم بوی نگر بستند ، بطوریکه آثار اعتماد و امیدواری از چشمان آنها ظاهر بود . »

تشکیلات

تشکیلات سپاه بهمان وضع عهد انقلاب باقی ماند ، ناپلئون فقط

دسته های موسوم به نیم بریکاد را فوج نام نهاد و علاوه بر

قشون

تقسیمات بریکاد و دیویزیون یکدسته بندی دیگر نیز کرده آنرا

کوردارمه یا لشکر نامید ، در هر لشکر دو الی چهار دیویزیون بود ، ناپلئون در نصب صاحبمنصبان جز کمال دقت مرعی داشت تا شخصی را کاملاً کارگشته و جنگ.

آزموده نمیدید و برا بصاحبمنصبی اختیار نمیکرد ، هیچیک از افراد قبل از آنکه

دو سال خدمت کرده باشد بدرجۀ سر جوقه نمیرسید ، برای وصول بر تبه و کیلی

چهار سال و برای حصول درجۀ معین تا بی هشت سال خدمت لازم بود ، برای تهیۀ

صاحبمنصبان ارشد مدرسه ای در سن سیر تشکیل یافت که تعلیمات لازم بصاحبمنصبان

داده و آنانرا برای ترفیعات نظامی آماده میساخت ، ولی ناپلئون شخصاً مایل بود

که صاحبمنصبان ارشد و عموماً جوان باشند ، سر هنگ ها و سرتیپ های او متوسطاً

۳۷ سال داشتند بلکه اکثر سنّشان کمتر از این بود ، از ۱۶۲ صاحبمنصب بزرگ

که بدست دشمن شربت هلاک نوشیدند ۳۳ نفر سنّشان میان ۲۸ الی ۴۰ سال بود .

اصناف در این باب ناپلئون تغییراتی در قشون داد، علاوه بر پیاده نظام صف گروهی پیاده بر گزیده و چالاک و تربیت خاص یافته نظامیان را اختیار کرده و پیاده نظام سبک نام نهاد.

در سواره نظام هم ناپلئون تغییراتی داد، هیچکس مثل اوسواره نظام را بکار نینداخت و از آن استفاده نکرد، سواران عبارت بودند از سواره نظام احتیاط یا سواره نظام سنگین که زره پوش و با کلاه خود بودند و تفنگک قزاقینه داشتند، سواره نظام صف با افواج در اگون که تفنگهای سبک برای حمله پیاده در دست داشتند و سواران نیزه دار که از لهستان تقلید شده بود و در فرانسه سابقاً وجود نداشت و سواره نظام سبک که مرگب از هوسار و شاسور بود.

ناپلئون در توپخانه هم بر عده توپهای اسبی یا توپخانه قطار که از مخترعات فردریک دوم بود افزود^(۱)، توپچی ها را از میان افراد تربیت شده مشق دیده انتخاب کرد، تا ۱۸۰۱ راننده توپخانه مردمان غیر نظامی بودند، چون تدریجاً سربازان کار آزموده از بین رفتند و جوانان خرد سال داخل قشون شدند ناپلئون بیش از پیش بکار توپخانه توجه نمود، در ۱۸۱۳ که لشکر به آلمان کشید عده سپاه او از ۴۰۰،۰۰۰ تن تجاوز نمیکرد ولی ۱۲۰۰ توپ بمیدان کشید و این میزان سه برابر از نسبت عادی توپخانه با قشون بیشتر است.

بالا تراز صفوف نظام گارد امپراطوری بود که لشکری از مردان برگزیده و مجرب بود، در ابتدا عده گارد از ۹،۸۰۰ نفر تجاوز نمیکرد لکن در آخر سپاهی شد مرگب از ۹۰،۰۰۰ مرد رزم آزموده که سه قسمت میشد: گارد قدیم، گارد میانه، گارد جوان. گارد را «برگزیده برگزیدگان» میخواندند و افراد آنرا از میان صاحبمنصبان جزء صفی میگزفتند ولی سربازان ساده هم که چندین جنگ کرده و لیاقت و شایستگی کامل ابراز نموده بودند باین افتخار نایل میآمدند. پیاده نظام قشون گارد بعد از ۱۸۱۰ مرکب بود از چهار فوج بمب افکن «گر نادبه»

(۱) - بصفحه ۱۲۸ «تجهیزات جنگی در پروس» رجوع شود

دوفوج شاسور پیاده، شش فوج پیاده نظام خفیف و چالاک. سواره نظام گارد مرگب میشد از شاسورها که موکب خاص امپراطور بودند و مالیک که قسمت اعظم آنها از خاک مصر آمده بودند و بمب افکن سوار که از تمام افراد قشون زیباتر بودند و در آگونهای ملکه و نیزه داران سرخ پوش و ژاندارمهای منتخب. علاوه بر سوار و پیاده نظام دو فوج توپخانه و ۲۰۰۰ نفر قشون بحریه هم جزء گارد محسوب میشد، تمام اروپا از گارد امپراطور بیم داشت، گارد را قشون احتیاطی شکست ناپذیر می گفتند و همینقدر که در میدان جنگ کلاههای بلند پوستی آنان نمایان میشد در اکثر موارد دشمن از حمله باز میایستاد و فتح و ظفر بجانب فرانسه روی مینهاد.

تجهیزات
و تدارکات
سلاح قشون مانند دوره انقلاب بود، نه در تنگ اصلاحاتی بعمل آمد و نه در توپ (۱). لباس پیاده نظام قدری تغییر کرد کلاه نمدی آنها که باران آنها را ضایع میکرد و تاب ضرب شمشیر نمیآورد مبطل بکلاه خود چرمی شد، شلوار و مچ پیچ و لباس را برای روز سان و نمایش گذاشتند و از سال ۱۸۱۰ بعد در میدان جنگ شلواری و سدرمای و بالا پوش خاکستری کلاه داری مرسوم گردید که کمال شباهت را به البسه پیاده نظام کنونی فراسه داشت مگر در رنگ پارچه که قدری مختلف است، مالیک شلواری سرخ رنگ و کشاد و قبائلی سبز و زربفت و عمامه ای بامنکوله بلند و سفید می پوشیدند، شاسورها با نیم تنه سبز ملیله دوزی و تنگمه های طلائی و جامه کوتاه سرخ با سجاف پوست که از روی دوش آنها آویخته میشد و قالیقای سیاه با خطوط سرخ و پیرهای سبز حرکت میکردند، نیزه داران سرتاپا سرخ پوش و قراینه داران تمام سفید پوش و دارای کلاه و زره زرین بودند، این نظامیان با جامه های فاخر و اسلحه براق چشم نظار را خیره میکردند.

لکن این تدارکات و البسه مخصوص و منحصر با فواج ممتاز بود، بقیه سپاه بواسطه

(۱) - بصفحه ۵۲۴ رجوع شود

کثرت پیکار و لشکرکشی دائمی مجال تبدیل و اصلاح لباس نمی یافتند، با اینکه ناپلئون کوشش بسیار کرد نتوانست لباس پیاده نظام را آراسته کند و تا آخر با همان وضع ناپسند دوره انقلاب کبیر باقی بود، در جنگ از ذخیره دشمن هر چه بدست می افتاد با افراد میدادند، در آخر دوره امپراطوری کار بجائی رسید که حتی کارد هم لباسی نداشت و در ۱۸۱۵ مثل ۱۷۹۳ که قشون داوطلب گرفته میشد افراد نظام با لباس عادی و کلاه مدور و کفش چوبین دهقانی بمیدان یا بسربازخانه میآمدند.

سربازان سربازان سیاه امپراطوری بیشتر خود را سرباز ناپلئون میدانستند
 تا سپاهی فرانسه و ابتدا خدمت امپراطور را بر خود فرض
 پرستش امپراطور میشناختند چه صاحب منصبان و سربازان سالخورده ای که جنگهای
 زمان انقلاب را هم بخاطر داشتند و چه کودکان و جوانانی که در ۱۸۱۳ بخدمت
 آمدند عموماً با عشق تمام طاعت او را گردن نهاده و فرمان او را بر خود واجب
 میشمردند، و بهوش و ذکاوت نظامی ناپلئون که در هیچ جنگی و از هیچ شکستی
 متزلزل نمیشد ایمان راسخ داشتند و مانند زهاد و صلحائی که تسلیم قضا و قدر الهی
 میشوند تسلیم اراده امپراطوری بودند و هیچوقت از خود رائی نداشتند که منافی
 اراده او باشد، و قتیکه مورا سردار فرانسوی بسلطنت رسید سربازان خود گفت
 «اورا ترك مكنيد، سعادت جز در حضور او نیست، از آن روز که من وی را ترك گفته ام
 روی نیکبختی ندیده ام» بعد از جنگ یینالان در ضمن شرحی که از احوال سربازان
 خود با امپراطور نوشت چنین شرح داد که: «میدانم چگونه آن اعلیحضرت را از
 محبت و عشق نظامیان خود مستحضر سازم، همینقدر میگویم که هیچیک نسبت بزن
 خود آنقدر فریفته و دلباخته نبوده اند که بشخص اعلیحضرت مقتون و عاشق هستند»
 حضور یافتن ناپلئون کافی بود که مشاق سفر و مخاطرات کارزار را از خاطرها محو
 سازد، و کیل قشونی بورگونی نام حکایت کرده است که در ساحل برزینا (روسیه)
 یکی از رفقای او های های میگریست که مبادا «امپراطورش» مجبور شود پیاده
 طی طریق کند، نظامی دیگر گوید: «در میدان جنگ یینا بعضی از افراد بودند

که هر دو پایشان شکسته و در خاک و خون می غلطیدند اما از ته دل فریاد زنده باد امپراطور بر می آوردند ! « خلاصه و نمونه فداکاری و جانبازی و عشق سرشار سپاهیان را باید در تفصیل وداع گارد با امپراطور جستجو کرد چه بعد از جنگ و اثر لو چه پس از دو مین استعفا . یکی از افراد گارد که در مالمزون از جانب رفقای خود بر خاست تا احساسات آنان را نرجانی کند از شدت اندوه و طغیان گریه نتوانست سخنی بگوید ، فقط در میان ندبه وزاری این جمله را بر زبان راند :

« ما می بینیم که دیگر از سعادت مردن در خدمت شما محروم مانده ایم . »

امپراطور هم با پادشاهای بسیار و درجه و رتبه لژیون دونور آتش این عشق را دامن میزد و بر تعصب و هواداری سربازان میافزود ، مخصوصاً با مهربانی و رخصت گستاخی آنها را فریفته خویش میساخت ، افراد گارد قدیم او را تو خطاب میکردند و سر جوفه کوچک میگفتند ، ناپلئون بهمراه می داد که نزد او بیایند و خود نیز غالباً با آرامگاه سپاهیان میرفت و از غذای آنان میچسبید ، در زحمات و خستگیهای سفر با نظامیان شریک بود و مخصوصاً نسبت بهمراه ابراز اعتماد و اطمینان میکرد ، هنگامیکه بجانب اولم لشکر میراند افواج را دایره وار گرد کرد و جزئیات نقشه خود را برای حمله سپاه دشمن بآنان گفت ، شبی که بامدادان جنگ اوسترلیتز اشتعال یافت افواج را جمع کرد و طرز حمله فردا را بآنان بیان نمود ، هر سربازی گمان میبرد که طرف اعتماد خاص امپراطور است و ناپلئون شخصاً او را میشناسد زیرا که قبل از سان قشون ناپلئون در نهان اسم چند نفر را بخاطر می سپرد و در میان جمع آنان را باسم و رسم پیش میخواند و احوال میپرسید .

سپاهیان چندان تربیتی نداشتند و مثل اکثر صاحبمنصبان خود مراقب نکات انتظامی نبودند و در راه بقصد چپاول و جمع سورات از فوج خارج و باطراف منتشر میشدند ، بعلاوه خود ناپلئون هم چون نمیتوانست آذوقه این عده کثیر را بهمراه حمل کند غالباً افراد را مجاز میکرد که در خاک دشمن بجمع آوری آذوقه بپردازند ، نظامیان غالباً با صاحبمنصبان گستاخی میکردند اما با این همه عیب

خصال پسندیده نیز داشتند مثل خوش خلقی و طاقت و قوت و نه‌ور و پهلوانی، کلوس‌ویتز^(۱) پروسی آنان را مردانی «از فولاد آبدیده» نامیده است، شب قبل از جنگ اوسترلیتز افرادی را که از وین احضار کردند در ظرف ۴۸ ساعت ۱۲۰ کیلومتری مسافت کردند یعنی شبانه روزی ۶۰ کیلومتر، مردان از فرط خستگی و رنج سفر بی اختیار در راه میافتادند اما بمحض شنیدن صدای توپ برخاسته باز برآه میافتادند، بعضی از صاحبمنصبان که بازوی آنها را گلوله درهم می‌شکست بمحض تمام شدن جنگ بر جسته بمحل مأموریت خود می‌شتافتند، در میدان اسلینگک بمب اندازهای گارد ده ساعت تمام از یازده صبح تا نه شب در زیر آتش توپ و تفنگ اطریشی‌ها ایستاده و يك فشنگ هم آتش نزدند، حرکت آنها عبات بود از اینکه هر وقت یکی از رفقایشان تیر می‌خورد و جای او در صف باز می‌ماند محلّ خالی را پر می‌کردند.

شجاعت و پهلوانی قشون جوانی که در ۱۸۱۴ سرعت فراهم آمد کمتر از نظامیان جنگ آزموده سابق نبود، در سال مزبور در فرشامپنواز^(۲) ۴،۰۰۰ نفر از گارد ملی که لباس عادی و کفش چوبی داشتند با مهاجمین جنگیدند، در اوّل ۵،۰۰۰ نفر و سپس ۱۰،۰۰۰ نفر و عاقبت ۲۰،۰۰۰ سوار با ۴۸ توپ از سپاه متحدین بقلع و قمع آنان مأمور شد، جوانان فرانسوی مرتباً تشکیلات داده و با اینکه چندان مشق نظامی نکرده بودند ده ساعت با خصم کوشیدند و در موقع عقب‌نشینی بطور جنگ و گریز ۲۸ کیلومتر راه طی کرده ۲،۰۰۰ مقتول و مجروح در راه گذاشتند و با وجود تقاضا بلکه تضرّع دشمن تن تسلیم در ندادند، این يك مشت جوان تازه کار چنان داد مردانگی و پهلوانی دادند که چون تسار روس در آخر کار بآن جا رسید و قتل عام را ملاحظه کرد خود را بمیان آتش سواره نظام خویش و بقیّ السیف قشون فرانسه افکنده و با اینکه شخصاً در خطر بود دست برداشت و گفت: «من باید این شجاعان را نجات بدهم!»

(۱) - Clausewitz

(۲) - Fère Champenoise

مردان سالخورده و جوانان خردسال سپاه امپراطور چه در روز شکست و چه در ایام فتح چنان ابراز لیاقت کردند که قول آن صاحبمنصب پروسى درحق آنها راست آمد که بعد از جنگ ینا گفت: « اینها کوچک و ضعیفند، يك نفر از آلمانیهای ما چهارتن از آنان را بزمین تواند زد اما وقتی که آتش جنگ شعلهور میشود موجوداتی فوق الطبیعه میگردند. »

VII

کنگره وین - تغییرات ارضی در ممالك اروپا

چون فرانسه مغلوب شد سلاطین اروپا درصدد تجدید نقشه جغرافیای سیاسى اروپا برآمدند و انجام این امر از وظایف کنگره وین شد، کنگره وین (از اکتبر ۱۸۱۴ تا ژوئن ۱۸۱۵) مهمترین انجمن عامی است که بعد از کنگره وستفالی (۱۶۴۸) تا آئزمان در اروپا انعقاد یافته است. چنانکه در کنگره وستفالی سلاطین درصدد تصفیة مشکلات و محاسبات جنگ سی ساله برآمدند در کنگره وین هم مشغول تسویه و تعدیل فتوحات فرانسه در زمان انقلاب و در دوره امپراطوری شدند. دول متحده اروپا اراضی منصرفه فرانسه را میان خود تقسیم کرده و تشکیلات اروپا را تجدید نمودند. معاهداتی که در این کنگره بامضا رسید موجب رنجش فرانسویان و ملل دیگر خاصه آلمانیها و ایتالیائیها شد، بنابراین این سه ملت ناراضی قسمت اعظم قرن نوزدهم را صرف تخریب مقررات کنگره وین کردند.

در طی مذاکرات تالیران موفق شد که مجدداً فرانسه را در ردیف دول معظمه داخل کرده و در مورد مملکت لهستان و ایالت ساکس اتحاد دول اروپا را بنفاق و انفصال مبذل سازد، اما باز گشت ناپلئون از جزیره الب رشتههای تالیران را پنبه کرد و سلاطین اروپا را مجدداً با اتحاد و یگانگی کامل برانگیخت و در نتیجه باز فرانسه از مقام عالی خود ساقط شده تا چند سال جزء دول درجه دوم بشمار آمد.

موضوع

کنگره وین

مطابق مقررات نخستین معاهده پاریس نمایندگان تمام دول در وین فراهم آمدند که اراضی مأخوفه از فرانسه را تقسیم کرده و آنچه در معاهده پاریس معین نشده است معلوم سازند؛

این اراضی عبارت بودند از ولایات آلمان در ساحل یسار رود رن با ترو و مایانس و سیپر و کلنی و قسمتی از ولایات ایتالیا که جزء امپراطوری فرانسه بشمار میرفت؛ تکلیف دیگر کنگره این بود که ممالك خارج از امپراطوری فرانسه را که ناپلئون در وضع سیاسی آنها تغییراتی داده بود مجدداً بمیل خود تغییر بدهند از قبیل ایالات متفقہ رن در آلمان و دوک نشین بزرگ ورشو در لهستان.

این تغییرات و تشکیلات را دول متحدہ بعد از معاهده پاریس مقصود متحدین

پیش خود پیش بینی کرده و عزم جزم نمودند که قبلاً مسائل و معضلات را حل کنند، پس در تحت ریاست عالیہ آلکساندر اول و فردریک - گیتوم و فرانسوا که در وین بودند نمایندگان مختاری انتخاب و بمذاکره مشغول شدند از اینقرار: صدر اعظم اطریش مترنیخ و صدر اعظم روس نسل رود (۱) و وزراء پروس هومبولد (۲) و هاردن برک، اسامی نمایندگان مختار انگلیس از اینقرار بود: لرد کاسلریک (۳) و ولینکتون و مقرر شد که این نمایندگان قبلاً در مجمع سرّی معضلات امور را حل کرده و بنفع دول اربعه روس و اطریش و انگلیس و پروس کار را خاتمه دهند، سپس در صورت ظاهر کنگره را مفتوح ساخته و نمایندگان سایر دول را بقبول مقررات دول چهار گانه مجبور سازند، در واقع کنگره بازیگر خانه ای میشد که بازبهای آن بنفع دول متحد صورت میگرفت. در این نقشه سرّی متحدین نخست محلی برای فرانسه قائل متحدین

نشدند لکن بزودی دریافتند که مصالح لوی هیجدهم را هم و فرانسه که دست نشانده آنهاست باید در نظر بگیرند چه لوی هیجدهم شخصاً در انظار فرانسویان احترامی نداشت و هر گاه دول معظمه او را بمحافل

(۱) - Nesselrode

(۲) - Humboldt

(۳) - lord Castlereagh

سیاسی خود راه ندهند و یا نمایند؛ او را در مذاکرات نپذیرند بکلی حیثیت و اعتبارش از میان خواهد رفت و سلطنت فرانسه قوامی نخواهد گرفت. بعلاوه دول متحده کراراً اعلان نموده بودند که جنگ آنها با شخص ناپلئون است و با ملت فرانسه عداوتی ندارند و اگر در این موقع فرانسه را راه نمیدادند پرده از روی سیاست و تدابیر آنها برمیخاست و مقاصد آنها کشف میشد، پس تا گزیر نمایند؛ لوی هیجدهم راهم که تالیران بود بمحافل خود دعوت کردند.

کارهای

تالیران فرانسه را که تبرعاً بمجامع دول پذیرفته شده بود در

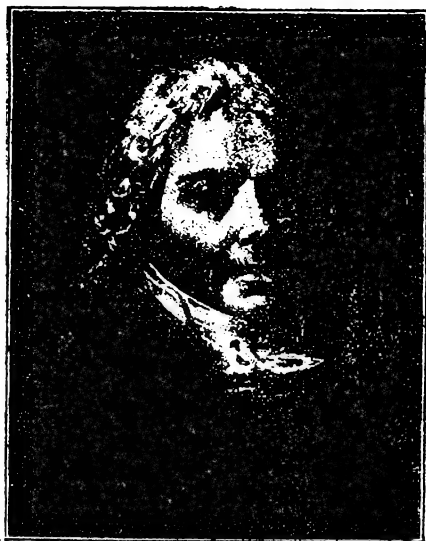
الذک مدتی بامهارت و زبردستی بی نظیری بمقام عالی ترقی داد

تالیران

و نفوذ او را حقیقاً در اروپا برقرار و جاری ساخت. تالیران در

حضور سلاطین بزرگی که برای تقسیم ممالک و توزیع اراضی اجتماع کرده بودند بیطرفی کامل اظهار نمود و نخستین کلام او این بود که «ما چیزی توقع نداریم، مطلقاً هیچ نمیخواهیم حتی یک قریه هم چشم نداریم، تسار روس میگفت «سلاطین اروپا در وین اجتماع کرده اند که هر یک مناسب مقام خویش سهمی ببرند، اما تالیران در مقابل خود را مدافع حقوق ملل ضعیفه ساخته میگفت: «اول حقوق آنکه سهم مناسب مقام، و قتیکه جمع مقدّمانی خطابه افتتاحیه کنکره را تنظیم میکرد که در روز شروع قرائت شود تالیران پیشنهاد نمود که عبارت ذیل در آن مندرج گردد: «این تصمیمات مطابق و موافق اصول حقوق عمومی ملل خواهد بود، پیشنهاد تالیران طوفانی عظیم برپا کرد، نمایندگان مختار پروس فریاد برآوردند: «خیر آقا، حقوق عمومی.... بیفایده است! حقوق عمومی ملل را با این مسائل چه کار است!» تالیران جواب داد «همین حضور شما دلیل وجود حقوق عمومی است» عاقبت پس از دو ساعت جرّ و بحث تالیران پیشنهاد خود را بکرسی نشاند و در ورقه افتتاحیه وارد ساخت.

بیطرفی و حمایت از حقوق ملل ضعیفه که از آغاز کار تالیران شعار خود کرد تمام سلاطین جز و امراء ممالک اروپا را که از خیالات و مطامع دول معظمه هراسان



و مضطرب بودند بجانب تالیران
متوجه کرد و با همین کلمه حقوق
ملت دول متحده را مانع شد که
بنا بر نقشه ای که ریخته بودند
منفرداً امور سایر ملل و دول
را تصفیه کنند، چیزی نگذشت
که بنا بر پیش آمدهای موافق
تالیران موفق گردید که میان
متحدین نفاق بیندازد و از این
کدورت نفع فرانس را تأمین نماید
مسئله ساکس بقول یکی از
نمایندگان

ولهستان مختار سلاطین

متحده در هیچ مسئله قلباً باهم
اتفاق نداشتند مگر در عداوت

فرانسه، مسائل بسیاری فیما بین

پرنس دو تالیران وزیر خارجه ناپلئون

در سن ۵۵ سالگی

(۱۷۵۴ - ۱۸۳۸)

سلاطین محل اختلاف بود منجمله موضوع اراضی که روسیه و پروس بایستی
بمتصرف آوردند، آلکساندر و فردریک گیتوم این مسئله را بقرار ذیل میان خود
حل کرده بودند که تسار دوک نشین بزرگ ورشو را یعنی قسمتی از لهستان که
سابقاً در تقسیمات آن مملکت نصیب پروس شده بود متصرف گردد، در مقابل
پادشاه پروس دست بروی ایالت ساکس انداخته و آنجا را از پادشاه جدیدش
منتزع نماید، بیهانه اینکه مشارالیه در ۱۸۱۳ تنها پادشاهی بود که با ناپلئون
وفاداری کرد و کفران نعمت ننمود. اما انگلستان و اطریش مایل باین ترتیب
نبودند، انگلیسها نمیخواستند که پای روس در اروپای مرکزی باز شود و ورشو
بآن مملکت تعلق گیرد و اطریشی ها راضی نبودند که پروس ساکس را متصرف

شده و کاملاً از سمت شمال و شمال غربی ولایت بوهم را که جزء اطیش بود ، محصور سازد .

از روزیکه معاهده پاریس بامضاء رسید نفاق سلاطین ظاهر شد
گسیختن
و در بین اختلاف شدت گرفت ، تسار روس و پادشاه پروس
رشته اتحاد
برای اینکه ضرب شستی نشان داده و یکباره کار را خاتمه بدهند
که دیگر جای گفتگوئی برای کنگره باقی نماند لشکر خود را در لهستان و ساکس
متمرکز ساختند : احتمال قوی میرفت که جنگ میان متحدين شروع شود .

تنها مانع وقوع جنگ این بود که قوای پروس و روس از یکطرف و اطیش
و انگلستان از طرف دیگر تقریباً تعادل داشت ، بهمین مناسبت فرانسه در آن میان
میانجی و واسطه واقع گردید ، غلبه با طرفی بود که دولت فرانسه را بخود همدست
سازد ، تسار روس مشغول شد که تالیران را بسوی خود متمایل کند و باو امید داد
که قسمتی از ایالات شمال و شمال شرقی را بفرانسه منضم خواهند کرد ، اما تالیران
میدانست که اگر این پیشنهاد را بپذیرد اهتیتی را که فرانسه پیدا کرده و خود
را حامی و مدافع حقوق ملل معرفی نموده نموده است از بین خواهد برد زیرا که خلع
پادشاه ساکس که صاحب سلطنت مشروع محسوب میگردد بهیچ قانونی درست
نمیآید ، پس تالیران وعده های تسار را رد کرده با انگلستان و اطیش تمایل اظهار
نمود ، در ۳ ژانویه ۱۸۱۵ فرانسه و انگلستان و اطیش پیمان بستند که با
الحاق لهستان بروسیه و ساکس به پروس مخالفت بورزند و برای اجرای این مقصود
هر يك از آنها ۱۵۰۰۰۰ سپاهی بایستی آماده و مجهز داشته باشد ، دول درجه
دوم مثل ممالك آلمان (وورتمبرگ و باویر و غیره) نیز داخل این اتحاد مثلث شدند .
اما چون روس و پروس پس رفتند و هر يك قسمتی از دعاوی خود را ترك
کردند جنگ واقع نگردید ، معذلك تالیران موفق شد که اتحاد مستحکم دول را
برهم بزند و نفعی عظیم بفرانسه برساند و دول كوچك را بفرانسه متمایل ساخته
و نفوذ دولت خویش را در ماوراء شطرن جاری کند ، لکن مراجعت ناپلئون

از جزیره آلپ این شاهکار سیاست را که نتیجه فکر توانای نالیران بود برهم زد و چهار دولت سابق را مجدداً بایکدیگر متحد و دوست نموده کینه ملت آلمان را مجدداً نسبت بفرانسه مشتعل ساخت.

کارهای کنگره کنگره وین هیچ وقت باز نشد یعنی هیچ جلسه عمومی که نمایندگان تمام دول در آن جمع باشند و متفقاً در مباحث معینه

وین مربوط با اروپا بحث کنند تشکیل نیافت، فقط محافل متفرقه بین بعض دول تشکیل شد که معاهدات جداگانه بستند و چون خبر باز گشت ناپلئون را شنیدند بزودی کنگره را خاتمه دادند، دول معظمه معاهدات دول کوچک را بکن بکن از نظر گذرانیده و پشت آنها راسخه گذاشتند و همین کار را انجام تکلیف کنگره وین نام نهاد و بهمین مقدار اکتفا کردند (۹ ژوئن ۱۸۱۵). سایر دول کوچک هم دعوت شدند که با معاهدات مذکوره ابراز موافقت نمایند و کردند. اروپا در معاهدات وین بعلاوه عهد نامه دوم پاریس که مکمل آن محسوب میشود نتیجه تمام جنگهای ۲۳ ساله عهد انقلاب ۱۸۱۵ و دوره امپراطوری فرانسه را بر باد داد و مجدداً نقشه سیاسی اروپا بر تریب ذیل رسم شد:

پنج دولت معظمه تشکیل یافت از اینقرار: فرانسه، انگلستان، پروس، اتریش، روسیه.

فرانسه بسرحدات قبل از انقلاب کبیر رسید و اگر چه از یکطرف ولایت آوینیون باو منضم گردید لکن از جانب شمال و شمال شرقی از وی کاسته شد، در واقع تنها فرانسه بود که وسعت خاکش از سابق کمتر شد.

انگلستان فرمانفرمای بلامعارض دریا ها شد و جزیره مالت و جزایر ایونین را در بحر مدیترانه و گویان و تاباگو و تری نی ته را در امریکا و مستعمره کپ را در افریقا و جزیره سراندیب را در آسیا و جزیره ایل دو فرانس را در اقیانوس هند مالک شد و فی الواقع تمام مستعمراتی را که از فرانسه و از دولی که در دوره

جمهوریت و امپراطوری با فرانسه دوست بودند مثل هلاند و اسپانیا گرفته بود بطور قطع صاحب گردید .

پروس دارای ۴،۰۰۰،۰۰۰ رعیت اضافی شد و قسمتی از لهستان - دوك - نشین بزرگ پوزن (۱) - و یومرانی متعلق بسوئد و يك ثلث ایالت ساكس را بچنگ آورد ، در ساحل یمن رن وستفالی و دوك نشین بزرگ برک را مالك شد و در ساحل یسار نرو واكس لاشاپل و سارلوی (۲) و قسمت اعظم اراضی مأخوذه از فرانسه را بدست آورد ، فی الحقیقه مملكت پروس ثانوی تشکیل شد كه میتوان آنرا پروس رن نامید ، سرحدات این پروس بحدود فرانسه پیوسته شد كه كاملاً بتواند مراقب این دولت باشد .

اطریش ۴،۰۰۰،۰۰۰ رعیت بدست آورد ، در آلمان سالزبورگ و در ایتالیا لمباردی و جمهوری سابق وینز و در سواحل شبه جزیره بالکان دالماسی و راگوز را گرفت ، اما بلژيك و قسمتی از اراضی غربی آلمان را كه به باویر ملحق شد از كف داد ، سلطه اطریش بر لمباردی و وینز (كه همان دولت ایتالیای عهد ناپلئون باشد) نفوذ آن دولت را در سواحل رود پو بی اندازه راسخ كرد و تصور میرفت روزی تمام ایتالیا بحیطه تصرف اودر آید و آرزوی دیرین خانواده اطریش صورت انجام بگیرد .

روسیه صاحب ۴،۰۰۰،۰۰۰ الی ۵،۰۰۰،۰۰۰ جمعیت تازه شد ، در نواحی بحیرالتيك فنلاند را از سوئد منتزع ساخت و در ساحل دانوب ایالت بسازابی را از عثمانی گرفت و در نواحی رود ویستول دوك نشین بزرگ ورشو را بممالك خود ملحق ساخت و سرحدات خود را برود اودر رسانید . آلکساندر بعد از تصرف دوك نشین ورشو محض استمال لهستانیها آنجا را سلطنت مستقلة لهستان نامید و دوست و متصل بروسیه خواند نه جزء آن مملكت .

در اطراف فرانسه سدی از ممالك درجه دوم ترتیب دادند كه كاملاً آن مملكت

(۱) - Posen

(۲) - Saarlouis

را از دول دیگر جداسازد از اینقرار : مملکت بلژیک و هلاند موسوم به پشی با (۱) که سلطنت آن یکی از شاهزادگان خانواده اورانژ نفویض شد ، ایالات متفقہ سویس مرگب از ۲۲ ولایت بیطرف که تمام دول اروپا عہدہ دار حفظ بیطرفی آن شدند ، مملکت ساردنی کہ شامل ساووا و نیس و ینہ مون و ژن و اراضی مجاور آن بود . در آلمان امارتہای عمدہای را کہ ناپلئون تأسیس کرد بہمانحال باقی گذاشتند از اینقرار : مملکت باویر کہ لاندو و سپیر ہم بآن افزودہ شد و با اتفاق پروس موثق بمحارستہ و مراقتہ سرحدات شرقی فراسہ گردید ، مملکت وورتمبرگ و مملکت ساکس کہ قسمتی از آن را گرفته بہ پروس ملحق ساختند محض استرضای خاطر پادشاہ انگلستان ایالت ہانور را ہم مملکتی جدا گانہ کردند . از مالکی کہ بواسطہ انقلابات کبیر فراسہ و ناپلئون در آلمان از میان رفتہ بود جز ہفت ایالت بقیہرا احیا نکردند مخصوصاً ایالات روحانیون را بہچوچہ تجدیدو احیا نمودند . ولایات آلمان کہ در ۱۸۱۵ عدد آنها بہ ۳۰ بالغ میشد اتفاق کردہ و برای حفظ امنیت و آسایش داخلی آلمان ہیئت اتحادیہ ژرمانیک را تشکیل دادند ، عدد این ولایات در سال ۱۷۹۲ سیصد و شصت و در سال ۱۸۰۵ ہشتاد و دو بود ولی چنانکہ دیدیم در ۱۸۱۵ شمار آنها بہ ۳۹ منتهی شد ، کرسی این ولایات متحدہ در فرانکفور و ریاست عالیہ آن با اطرش بود لکن ممالک غیر آلمانی متعلقہ بہ اطرش مثل ہنگری و ونیز وغیرہ جزء اتحادیہ مزبور محسوب نمیشدند ، همچنین پروس خاص و ملحقات آن در خاک لہستان جزء اتحادیہ فوق نبود ، این ہیئت مجمع چندین پادشاہ مستقل محسوب میشد نہ اتحاد چندین ملت کہ با یکدیگر مخلوط گشتہ و ملت واحدہ تشکیل دادہ باشند .

در ایتالیا پاپ صاحب ولایات کلیسا شد و پارم و پلزاس بامپراطریس ماری لویز تعلق گرفت ، دوک نشین بزرگ توسکان یکی از شاهزادگان ہابس بورگ دادہ شد ، شعبہ خانوادہ بوربون در سیسیل مجدداً صاحب اختیار مملکت ناپل شدہ

اطریشها مورا را از حکومت آنجا خارج نمود (مارس ۱۸۱۵)، در جمهوری ونیز و ژن بکلی از صفحه سیاست محو شدند، در شبه جزیره ایبریك هیچ تغییرات سیاسی رخ نداد، مملکت اسپانیا و مملکت پرتغال مجدداً بدست سلاطین سابق افتاد. در شمال اروپا مملکت نروژ از دانمارك منتزع و به سوئد ملحق گردید و در تمام شبه جزیره اسکاندینا و مملکتی واحد تشکیل یافت که سلطنت آن به برنادوت رسید، پادشاه دانمارك در مقابل نروژ که از دست او رفته بود مالك دو كشین سلسوبك (۱) ولوئن بورگ (۲) و هولس تین (۳) شد و این مسئله پنجاه سال بعد موجب مشکلات بسیار صعب گردید.

اگر چه معاهدات ۱۸۱۵ جمعی از ملل را خرسند و راضی
 ناراضیها ساخت ولی عده کثیری از ملل مثل فرانسویها و بلژیکیها
 و آلمانیها و ایتالیائیها را رنجیده خاطر کرد.

علت رنجش فرانسویان این بود که معاهدات ۱۸۱۵ را کاملاً بضرر خود و بقصد ضعیف ساختن خود میدیدند، تمام ممالك اروپا توسعه یافته و قوی شدند مگر فرانسه که پس از تسلط بر سراسر اروپا یکباره تنزل کرده و کوچکتر از ایام قبل از انقلاب شد، فقدان سرحدات طبیعی که آمال دیرین فرانسویان متوجه وصول بآنها بود اکثر مردم آن مملکت را آزرده ساخت باین جهات معاهدات ۱۸۱۵ را دلیل خواری و ذلت خود شناختند و هم خویش را مصروف برهم زدن آن کردند. علت رنجش بلژیکیها این بود که بدون جلب نظر آنها ملکیشان را به هلاند ملحق ساختند در صورتیکه از حیث نژاد و زبان فرانسوی و از لحاظ مذهب کاتولیک هستند و هلاندها ژرمن نژاد و پرستان مذهبند، از اینجهت پس از پانزده سال در ۱۸۳۰ شوریده و مملکت خود را از هلاند جدا کردند.

علت رنجش آلمانیها و ایتالیائیها آن بود که معاهدات ۱۸۱۵ آرزوی دیرین آنها را که توحید آلمان و توحید ایتالیا باشد برنیارود و قوانین اساسی آزاد در

(۱) - Slesvig

(۲) - Lauenbourg

(۳) - Holstein

آنجا جاری ساخت، آلمانیها بیشتر آزرده و خشمناک شدند زیرا که در ۱۸۱۳ که سلاطین لشکرکشی میکردند بآنها وعده وضع قوانین اساسی داده بودند و مردم آلمان شعار جنگی خود را عبارت « زنده باد توتونی! » (۱) قرار دادند و قصدشان از لفظ توتونی مزج اقوام مختلفه مملکت آلمان بیک ملت و کشور واحد بود.

چون معاهدات سنه ۱۸۱۵ برخلاف رضای ملل بود علی رغم انتظار امضا کنندگان اسباب صلح کَل نشد بلکه موقه آرامشی بملل بخشید، اگر چه تا چندی از جنگهای بین دول جلوگیری کرد ولی اغتشاشات عمده در داخله ممالك تولید کرد و مقدمات بعیده محاربات نیمه دوم قرن نوزدهم را تدارك دید و در آلمان و ایتالیا انقلابات بسیار برانگیخت.

اهمیت بعد از آنکه در سنه ۱۸۱۵ اروپا روی صلح و آرامش دید
 انقلاب کبیر نتیجه انقلاب کبیر روشن شد، انقلاب کبیر فرانسه بعد از
 رفورم (اصلاح مذهبی) مهمترین واقعه تاریخ عالم محسوب
 و امپراطوری میشود، هم رفورم و هم انقلاب فرانسه جنبه عمومیت داشتند
 و منحصر بهمان ممالکی که عرصه ظهور آنها شد نبودند بلکه در سرتاسر اروپا اثرات
 مذهبی و اجتماعی آنها نفوذ و جریان یافت، انقلاب کبیر و امپراطوری ناپلئون
 تغییرات بسیار در نقشه جغرافیای سیاسی اروپا وارد کردند چنانکه در این ۲۳
 سال نقشه اروپا بیش از دو قرن سابق تغییر و تبدیل یافت. ایتالیا و آلمان بیش
 از هر کشوری مورد تغییر و تحول واقع شدند، تقسیمات پریپچ و خم آن دو مملکت
 ساده و مستقیم گردید و در حقیقت میتوان انقلاب کبیر و ناپلئون هر دو را بانی
 و مؤسس وحدت آلمان و ایتالیا شناخت، شصت سال از سقوط امپراطوری
 ناپلئون نگذشت که هر دو ملت بتوحید اقوام مختلفه و تشدید مبانی سلطنت خود
 کامیاب گشتند.

انقلاب کبیر و امپراطوری موجب تبدلات سیاسی و تحولات اجتماعی اروپا

گشتند و افکار و عقاید جدید را که خلاصه آن در اعلان حقوق بشری مندرج است یعنی حرّیت و مساوات و حکومت ملی در قاره اروپا انتشار دادند. در کلیّه ممالکی که جزء قلمرو فرانسه و مجرای نفوذ سیاسی او شد مثل بلژیک و هلاند و سواحل رود زن و ایالات آلمان متصله با امپراطوری و در برخی از ایالات متّفقه رن و در ولایت پیه مون و لمباردی و ونیز بهمت فرانسویان امتیازات طبقاتی ملغی و حقوق ملوک الطوائفی منسوخ و قانون مدنی مجری گردید چنانکه سلاطین اروپا در ۱۸۱۵ نتوانستند رسوم و اصول منسوخه قدیمه را باز گردانند، انقلاب کبیر در هر جا که تأثیر کرد ملل را برای تحدید استبداد سلاطین بیدار و مهیا ساخت و میل شرکت در حکومت و وضع قوانین مربوطه بحقوق و وظایف متقابله حاکم و محکوم و رئیس و مرئوس را در قلوب ملل برانگیخت و بعد از ۱۸۱۵ روز بروز اثرات انقلاب فرانسه در سایر ممالک اروپا بیش از پیش محسوس شد و تا نیم قرن بدو صورت مختلف جریان یافت: یکی نهضت آزادی خواهی برای وضع قوانین در ممالکی که سلطنت مستبدّه داشتند، دیگر نهضت ملی در ممالکی که دارای وحدت نبودند و بقصد توحید خویش میکوشیدند مثل ایتالیا و آلمان.

ٲ

آدينكتون: ٥١٧

آراندا: ٣١٤

آرژان تو، مرسى: ٣٣٧، ٣٤٤، ٣٧٣

آرشيدوك، ژان: ٦٢٧، ٦٣٢

آرشيدوك، شارل: ٤٩٤، ٥١١، ٥٥٠

٥١٢، ٦٢٦، ٦٣٥

آركور: ٢١٣

آلبرسول: ٦٢٥، ٦٢٨

آلبىرونى: ٥٠، ١٥٦، ١٥٧

آلكساندر اول: ٥٧٣، ٥٨٢، ٥٨٧

٥٩٦، ٦١٢، ٦٢٥، ٦٢٧، ٦٤٧

٦٥٠، ٦٥٣، ٦٥٥، ٦٥٨، ٦٦٠

٦٧٤، ٦٩٩، ٧٠٤

آلكسيس (تسار): ٦٩، ٩٠

آلوينزى: ٤٩٩

آن: ٤٥

آنو، ميكل: ٢٨٣

الف

اڤينى: ٢٧٧

ادوارد، شارل: ٤٥

ارلف: ٩٤

استان هوپ: ۱۵۲، ۱۵۵
 استانیسلاس: ۱۸
 استراسبورک (اسقف): ۳۵۸
 استن: ۲۰۳
 استنگ: ۲۴۱
 استن ویل (کنت): ۲۶
 استوارت، ژاک: ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶
 استوفله: ۴۹۱
 اسمیت، آدام: ۲۷۰
 اسمیت، سیدنی: ۵۰۸
 اسن، هیلر: ۴۵۶
 اشتال (مادام): ۵۵۱
 اشتین، بارون: ۶۲۳، ۶۴۰، ۶۴۴
 ۶۵۸
 اگوست دوم: ۷۸، ۷۹، ۱۵۹
 اگوست سوم: ۱۵۹، ۱۸۴، ۲۵۴
 الفینستون: ۲۵۹
 اله اونور، اولریک: ۸۳
 الیزابت (انگلیس): ۱۹۹، ۲۰۴
 الیزابت (روس): ۹۳، ۱۸۲، ۱۸۴
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۳۸۸، ۶۵۵
 انکلا، بواسی: ۴۵۳
 اوتون کبیر: ۱۰۴
 اوری: ۱۹
 اورلوف، الکسیس: ۲۵۸، ۲۵۹
 اوژن (پرنس): ۱۳۴، ۶۳۲، ۶۵۴
 اوژرو (مارشال): ۴۶۱، ۴۹۵، ۴۹۶
 ۵۰۲، ۵۴۸، ۵۸۵، ۶۰۰، ۶۵۵
 اوکلاند (لرد): ۴۸۶
 اولار (مسیو): ۴۴۵، ۴۴۷
 اونی ژنی توس، بول: ۲۸، ۳۱

ایبرویل: ۲۰۹
 ایس ناز: ۴۱۰، ۴۳۴
 ایوان ششم: ۶۹، ۹۲
 ب
 بابوف: ۴۶۰، ۴۶۴
 باخ: ۲۸۹
 بارس: ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴
 باربروس، فردریک: ۱۰۴
 بارتلمی: ۴۶۰، ۴۶۱، ۶۱۳
 بارر: ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۹
 بارگاتیون: ۶۵۱
 بارناو: ۴۰۵
 باری (گنتس): ۲۴، ۳۵
 باری، کیوم: ۲۴
 براندبورک، آلبر: ۷۵، ۱۰۵
 برایتون، نورث: ۶۰، ۶۳، ۶۴
 برتلو: ۵۰۹
 برگ، استارم: ۱۸۳
 برنادوت (مارشال): ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۵۰، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۹، ۷۰۶
 برنار، شموئیل: ۱۱
 برنسویک (دوک): ۵۹۹، ۶۰۲
 برنیس (آبه): ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۱۸۳، ۲۲۱
 برو (آبه): ۴۴۶
 بروگلی: ۱۳۸، ۱۸۶، ۳۷۸
 برون: ۵۴۹
 برون تیر: ۳۰۴
 برونسویک (دوک): ۱۹۳، ۱۹۵، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۳۴، ۴۸۱

برونسويك، فردينان: ١٨٦
 بروير: ٥
 برويس: ٥٠٦
 بريته (مارشال): ٥٥٣، ٥٩٢
 بريسو: ٤١٠، ٤١١، ٤٢٦، ٤٧٧
 پريكار: ٥٢٥
 برنيس (آبه): ١٩٤
 بريه: ٤٥٧
 برين: ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٩، ٣٣٨
 بشاردن: ٢٨٦
 بطريق بزرگ: ٨٧
 بكاريا: ٩٨
 بكو، ژان: ٢٤
 بل ايل (مارشال): ١٦٧، ١٦٨
 بلتجي، محمد: ٨٢
 بلوخسر: ٦٠٣، ٦٤٠، ٦٦٠، ٦٦١
 ٦٦٣، ٦٦٧، ٦٧١، ٦٨١، ٦٨٣
 ٦٨٧، ٦٨٩
 بناپارت، ژوزف: ٥١٨، ٥٤٨، ٥٩٥
 بناپارت، لوى: ٥٤١، ٥٤٩، ٥٩٢
 ٦١٦
 بنيكسن: ٦٠٥
 بوخ هودن: ٥٨٩، ٥٩٠
 بوربون (دوك): ١٥، ١٨، ١٩، ١٥٨
 بوردونه: ٢١١، ٢١٢، ٢١٣
 بورگونى (دوك): ٣، ٧، ٢٩٩
 بورگوين (ژنرال): ٢٣٧
 بورمون (كنت): ٦٨٢
 بوزت: ٤٠٧
 بوژو (كاپيتان): ٢٠٨، ٢٠٩
 بوسكاون: ٢١٣، ٢١٦

بوسی (مارکی): ۲۱۴
 بوشاردون: ۲۸۷
 بوشه، فرانسوا: ۲۸۵، ۲۸۶
 بوفون (کنت): ۲۹۶
 بوکو: ۶۸۵
 بومارشه: ۲۳۸
 بومون، کریستف: ۳۱
 بونیناس هشتم (پاپ): ۵۶۴
 بوهارنه، اوژن: ۵۴۸
 بوئلیه (دوک): ۷
 بویه (مارکی): ۳۸۸
 بیرن: ۹۲
 بیرون (دوک): ۳۶۲
 بیگو: ۲۱۸
 بی-لی: ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۹۰
 ۴۰۵، ۴۱۴، ۴۴۱
 بننیک: ۲۲۳
 بیوت (لرد): ۶۰، ۶۱
 بیووارن: ۴۵۰
 پ
 پاپن، دنی: ۲۹۳
 پاتینو، ژوزه: ۵۰
 پارم (دوک): ۱۵۵، ۴۹۸
 پامکال: ۲۹۲
 پالافکس: ۶۲۰، ۶۲۲
 پاولی: ۴۲
 پتیون: ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۲۱
 پرمارکت: ۲۰۷
 پروانس (کنت): ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۰
 ۳۳۶، ۴۵۳، ۴۹۱، ۵۴۴، ۶۷۳
 پروست (آبه): ۲۹۷

پرستلی: ۲۹۴
 پطر سوم: ۹۴، ۱۹۳
 پطر کبیر: ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۳
 ۱۰۱، ۱۱۸، ۲۸۸، ۵۵۷
 پلاسی، بارن: ۲۲۵
 پل اول: ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۸۲
 پمبال: ۳۱۳
 پمپادور (مادام): ۲، ۲۳، ۲۷، ۳۳، ۳۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۸۵
 پواسن، ژان: ۲۳
 پوتامکین: ۱۰۰
 پوگاجف: ۹۸، ۹۹
 پول اول: ۹۷
 پی ششم (پاپ): ۱۴۵، ۴۹۹، ۵۱۰
 پی هفتم (پاپ): ۵۱۷، ۵۵۴، ۵۵۶
 ۵۶۳، ۵۶۵
 پیت: ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۳
 ۴۵۰، ۴۸۵، ۵۱۷، ۵۹۴
 پیر، روبس: ۳۹۰، ۴۰۲
 پیشگرو: ۵۲۸، ۵۴۶، ۵۴۷
 پیک سینی: ۲۸۹
 پی کال: ۲۸۷، ۲۸۸

ت

تاراس: ۴۵۰
 تالیران: ۳۹۴، ۴۰۵، ۴۶۴، ۴۸۲، ۵۱۹، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۸، ۵۸۳، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۵۸، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۷۹، ۶۹۸
 ۷۰۰، ۷۰۳

تالين: ٤٥٠
 تانسن (گاردینال): ٣٠
 تانسن (مادام): ٢٢، ٢٧٧
 تروچس: ١٢٦
 ترونشر: ٤٠٥، ٤٣٢، ٥٤٢
 تره ویل، لاتوش: ٥٧٩
 تری (آبه): ٢٧، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٥
 تریل هار: ٤٠٥
 تسكان (دوك بزرگه): ١٥٥
 تن: ٥٥١
 توت، بارون: ٢٥٧، ٢٥٩
 تودور، هانری: ١٩٨
 تورفور: ٢٩٦
 تورگو: ٣٠٩، ٣١١، ٣١٦، ٣١٨
 ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٣٥، ٣٦٣
 ٣٦٥، ٣٧٤
 تورن: ١٧١
 تورنی: ٣١٧
 توره: ٤٠٥
 تولاندال، لالی: ٢١٦، ٣٠٦
 تولوز (کنت): ٣
 تولی، بارکلی: ٦٥١، ٦٥٢
 تیپو: ٤٥٧
 تیپو صاحب: ٢٢٧، ٢٢٨
 تی تین: ٢٧٥
 تیمرمن: ٧٠
 تیول، نورمان: ٢٤
 تیون ویل، مرلن: ٤٣٨
 تیه بو (ژنرال): ٦٨٠
 ج
 جاك اول: ٢٠٥

جاك دوم: ۲۹۸

جاك سوم: ۴۵

جفرسون: ۲۳۹

چ

چنام (لرد): ۱۶۲، ۶۴

چستر فيلد: ۵۱

ح

حيدر علي: ۲۲۷، ۲۴۱

د

دارتوا (كنت): ۳۳۴، ۳۵۱، ۳۵۵،

۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۴۱۵، ۴۱۶،

۴۷۵، ۵۴۶، ۶۷۳، ۶۷۷، ۶۷۹،

دارژانسون (مارکي): ۸، ۲۵، ۳۴،

۳۵، ۶۶، ۱۶۴، ۱۷۷، ۲۲۲،

۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۲،

۳۱۵، ۳۱۸، ۳۳۱،

دالامير: ۳۳، ۹۷، ۲۶۷، ۲۹۰، ۳۰۰،

۳۱۰، ۳۱۱،

دالبرگ (دوك): ۴۷۵

دامين: ۲۵

دانزو (دوك): ۲۵۱

دانگين (دوك): ۵۴۷

داننتون: ۳۹۰، ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۲۳،

۴۲۹، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۸۴، ۴۸۵،

داووت: ۵۴۹، ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۸۹،

۵۹۰، ۶۰۲، ۶۰۹، ۶۲۸، ۶۳۰،

۶۳۳، ۶۳۴، ۶۷۷،

داويد: ۴۴۶

دروہ: ۳۸۹

دسکس (ژنرال): ۵۱۶، ۵۲۸، ۶۸۸،

دنان (مادام): ۲۷۷

دکویون (دوک): ۳۸، ۳۹، ۳۲۴.
۳۸۲

دمولن: ۴۲۹

دوبلوا: ۴

دوبوا (کاردینال): ۱۸، ۱۵۴، ۱۵۵

دوبویه (مارکی): ۲۴۱

دوپلکس: ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴.

۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۵

دوپور: ۴۰۷

دوپون (ژنرال): ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴

دوتانسن (مادام): ۲۱

دودر، مرلن: ۴۸۹

دورک (مارشال): ۵۹۵

دورلثان (دوک): ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۶۱.

۳۸۱، ۳۸۳، ۴۶۳

دورلثان، فلیپ: ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷.

۹، ۱۲، ۱۸، ۱۵۳

دورویلیه: ۲۴۱

دوشولن (دوک): ۷

دوفو (ژنرال): ۵۱۰

دوگراس: ۲۴۱

دوما: ۴۵۰

دومن (دوک): ۳

دوموریه: ۲۵۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۳

۴۸۷

دون: ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۰

دون فیلیپ: ۱۶۸

دون کارلوس: ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۶

دونوای (کاردینال): ۲۹

دونوای (مارشال): ۱۷۷

دیدرو: ۹۷، ۲۶۷، ۳۰۰، ۳۰۸

۳۱۰، ۳۱۱

ديورك (دوك): ٤٨٨

ر

راسين: ١٢٣

راكول (مادموازل): ١٢٢

رانژ، گيوم: ٤٣، ٤٧

رامبو، آلفرد: ٨١

رپنين (كنت): ٢٥٥، ٢٥٦

رفائل: ٢٨٣

رنيو: ٤١٠

روبر: ٤٦٣

رويس پير: ٤٢٦، ٤٢٩، ٤٣١، ٤٣٤

٤٣٧، ٤٣٨، ٤٤٣ - ٤٥١، ٤٧١

٤٩٤

روبن: ٢٧٥، ٢٨٤، ٢٨٥

روچل (ژنرال): ٦٠١

رودني: ٢٤١

روستو: ٥٨٧

روسو: ٢٤٢، ٢٦٧، ٢٨٠، ٣٠٠

٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣١١، ٣١٢

٣٦٤، ٣٩٤، ٤٤٥

روشامبو: ٢٤٠

رولان: ٤١٧

رولاند: ٤٣٦

روهان (شواليه): ٣٠٤

رويه: ١٧٧

ريدا، پرمالاگت: ٣١٤

رېش پانس: ٥١٦

رېشليو (دوك): ٢٣، ١٤٩، ١٨٥

١٩٤، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢٢١، ٢٦٦

٤٣٧، ٤٨٤

ريگو: ٢٨٦

رينولد: ۲۸۹

ريولى (دوك): ۵۵۸

ژ

ژاڭلون، ولاديسلاس: ۲۴۸

ژان آلبير: ۲۱۲

ژان دون، دوھان: ۱۲۲

ژرار: ۶۸۸

ژرژ اول: ۴۵، ۴۸، ۵۶، ۱۵۳

ژرژ دوم: ۴۶، ۵۴، ۵۶، ۱۷۲، ۱۸۲

۱۸۴، ۲۰۵، ۲۱۲

ژرژ سوم: ۴۳، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰

۶۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۴۷۴

ژرمىنى: ۶۶۳

ژوبه: ۵۱۱

ژوردان: ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۴

۵۲۲، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۹، ۶۶۶

ژوزف اول: ۱۳۴، ۳۱۲

ژوزف دوم: ۲۱، ۲۷، ۹۷، ۱۳۰

۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۵، ۲۵۹، ۲۶۲

۲۶۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۴۴۲، ۴۷۵

۴۷۶، ۴۸۳، ۵۱۶، ۶۲۳

ژوزفين: ۵۴۸، ۵۵۷، ۶۳۷

ژفرسون، توماس: ۲۳۴

ژوسيو، برنارد: ۲۹۶

ژوسيو، لوران: ۲۹۶، ۴۵۶

ژوفر: ۴۵۶

ژوفراسن ھيلر: ۵۰۹

ژوفرن (مادام): ۲۷۷، ۲۷۹

ژوفروا: ۲۹۳

ژوليكر: ۵۲۵

ژوليو: ۲۰۷، ۲۰۸

ژونو: ۶۱۲، ۶۱۶

ژونویل: ۲۱۷، ۲۱۸

ژیلر، ولار: ۲۸۶

س

سارتین: ۳۲۴

ساکس، اکوست: ۷۲، ۱۳۵، ۱۳۶

ساکس چن (دوک): ۴۸۳

ساکس، موریس: ۱۶۸، ۱۷۱ - ۱۷۴،

۱۷۶، ۱۷۸

سانتر، ژان: ۵۴، ۴۱۲، ۴۲۲

ساووا (دوک): ۱۵۲، ۱۵۵

ساواری: ۶۴۷

سروان: ۴۱۷

ششل، هرو: ۴۳۵، ۴۳۶

سگور (کنت): ۵۴۹

سگور (مارکی): ۳۶۲

سگینه: ۳۲۸

سلامار: ۱۵۷

سن پل: ۵۶۳

سن پیر (آبه): ۲۷۷

سندویچ (لرد): ۱۷۵

سنز: ۳۰

سن ژرمن (کنت): ۱۹۴، ۳۲۴

سن ژوست: ۴۳۷، ۴۴۹، ۴۵۱

سن میمون (دوک): ۷، ۱۰، ۱۷، ۱۵۳،

۳۶۰

سوباب: ۲۲۵، ۲۲۷

سوبیز: ۱۷۸، ۱۸۶

سورل، آلبر: ۴۰۴، ۵۷۲

سوفرن، بیللی: ۲۴۱

سوفلو: ۲۸۱

سولت: ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۰۰، ۶۶۵،

۶۶۶

سولتکی: ۲۵۵

سولتی کف: ۱۹، ۱۹۳

سونن: ۳۰

سونه، ژان: ۴۱۰

سووروف: ۲۶۶، ۵۱۱، ۵۱۳

سویفت: ۵۱

سیگیسموند: ۱۰۶

سیلی: ۱۹۶

سین لی: ۲۰۸

سی یس (آیه): ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۴

۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۵، ۴۵۸، ۴۶۲

۴۶۶، ۵۳۳، ۵۳۶

ش

شاتوبریان: ۲۰

شاتور، دوشس: ۲۳

شارتر (دوک): ۳۵، ۹۳

شارل اول: ۵۵، ۲۰۵، ۳۳۰، ۳۷۴

شارل دوم: ۲۰۵، ۵۴۳

شارل سوم: ۳۱۳

شارل چهارم: ۳۱۳، ۶۱۶، ۶۱۷

۶۱۹

شارل ششم: ۹۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶

۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳

۱۷۰

شارل هفتم: ۱۶۸، ۱۷۰

شارل دهم: ۱۱۳

شارل دوازدهم: ۸۳، ۷۷، ۱۲۱، ۱۵۶

۱۵۹

شارل آلبر: ۱۶۸، ۱۶۹

شارل ادوار: ۱۷۶
 شارل امانول: ۱۶۴
 شارلکن: ۱۶۴، ۱۹۹
 شارلمانی: ۲۰۳
 شارن هورست: ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۳۶
 شالوته: ۳۸، ۳۹
 شامپلن، سامول: ۲۰۶
 شوارزن برگک: ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۷۰، ۶۷۶
 شوازل: ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۳۳، ۳۹-
 ۴۱، ۱۸۴، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۷
 ۲۵۵-۲۵۷، ۲۷۹
 شور (سرهنگ): ۱۶۸
 شومت: ۴۱۳، ۴۴۰، ۴۴۲
 شیل: ۲۹۴

ص

صوفی: ۶۹، ۷۵، ۸۹

ع

عیسی: ۵۶۴

ف

فارنز، الیزابت: ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸
 ۱۶۸، ۱۷۶
 فالگونه: ۲۸۷
 فتودور (تسار): ۶۹
 فراگونار: ۲۸۵، ۲۸۶
 فرانسوای اول: ۱۷۰، ۱۹۸، ۱۹۹
 ۲۰۲، ۲۰۶، ۵۸۴، ۵۹۳، ۶۲۴
 ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۹۹
 فرانسوی دوم: ۴۷۸، ۵۸۳، ۵۸۷
 فرانکلن، بنیامین: ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۳۹
 ۲۴۲، ۲۹۴

فردريك كيوم: ۸۲، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۷،
 ۱۰۹- ۱۲۱، ۱۶۶، ۲۹۱، ۴۷۴،
 ۵۹۴- ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۰۵،
 ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۲۳، ۶۴۰، ۶۴۵،
 ۶۴۶، ۶۵۰، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۹۹،
 ۷۰۱

فردريك دوم: ۲۱، ۷۳، ۷۵، ۹۴، ۹۵،
 ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۷،
 ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۶،
 ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۷۹،
 ۱۸۱، ۱۹۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۴،
 ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۸۸،
 ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۵،
 ۴۹۳، ۵۹۸، ۶۹۳

فردريك سوم: ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۶۴،
 ۲۶۵

فردريك چهارم: ۷۸، ۱۱۰
 فردريك ششم: ۱۰۶
 فردينان: ۶۶۶
 فرديناند اول: ۱۶۴
 فرديناند دوم: ۱۶۴
 فرو: ۴۵۳

فش (كاردينال): ۵۶۵
 فلورى (كاردينال): ۲، ۱۸، ۲۰، ۲۳،
 ۱۲۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷،
 ۱۶۹، ۱۹۸، ۲۷۶

فلهسل: ۳۸۰

فليپو: ۵۰۸

فن درگولتز (مارشال): ۶۰۱

فٹلون: ۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۷
فوشہ: ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰،
۴۶۴، ۴۶۷، ۵۵۸، ۵۶۰، ۶۲۶،
۶۸۸ - ۶۹۰

فوکس: ۵۹۴
فوکیہ: ۴۳۸، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۵۲
فونتناک (کنت): ۲۰۷
فونسن: ۳۲۵
فیخت: ۶۵۹
فیلیپ اول: ۳۱۳
فیلیپ سوم: ۱۶۴
فیلیپ پنجم: ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۴،
۱۶۵
فیلیپ لوبل: ۵۶۴

ک

کابو، سیاستین: ۱۹۸
کات: ۱۲۲
کاترین دوم: ۶۸، ۹۴، ۱۰۱، ۱۴۱،
۱۴۲، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۵،
۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۸۸،
۳۱۲، ۴۱۴، ۴۷۵، ۴۸۸، ۴۹۲،
۵۱۱، ۵۴۹، ۵۸۲

کاتلینو: ۴۹۱
کادودال، ژرژ: ۵۴۶، ۵۴۷
کاردل (مادموازل): ۹۶
کارناتیک (نواب): ۲۱۳
کارنو: ۴۳۸، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۶۱،
۴۸۸، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۲۹، ۵۴۸
کارنیہ، ژاک: ۱۹۹
کاریہ: ۴۴۱، ۴۵۲
کازیمیر، ژان: ۱۱۳

کاستلان (کنت): ۳۹۴
 کاسلریگ (لرد): ۶۹۹
 کامینتی: ۲۹۱
 کالون: ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۲۵۴
 کالیتہ (دوک): ۴۶۳
 کاماس: ۱۲۶
 کامباسرس: ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۸
 کامبون: ۴۳۷، ۴۸۴
 کامی دہ مولن: ۴۱۲
 کامیل: ۴۲۹
 کانگانی، لوران: ۳۱۴
 کاو لیہ: ۲۰۹
 کاوی نیاک، فروا: ۶۰۳
 کرانسه، دوبوا: ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۹
 کرمول: ۴۴۶
 کرنی: ۱۲۳
 کروزا: ۱۱، ۲۶، ۲۷۵، ۲۸۴
 کسبورک، لیک: ۷۰
 کسنی: ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱
 ۳۱۶، ۳۲۴
 کلارک (ژنرال): ۶۴۵
 کلاویر: ۴۱۷
 کلايو: ۲۲۴ - ۲۲۷
 کلیر: ۱۷، ۱۹، ۵۰، ۱۴۹، ۲۰۰
 ۲۰۶، ۲۲۱، ۲۴۰، ۴۸۷، ۴۹۱
 ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۵۴، ۵۶۸
 کلرمان: ۴۲۶، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۴۹
 ۵۵۸
 کلمان سیزدهم (پاپ): ۳۱۴
 کلمان چهاردهم (پاپ): ۳۱۵

كللمب، كريستف: ۲۰۷
 كلودريوا: ۴۵۰
 كلوس ويتز: ۶۹۷
 كمبرلند (دوك): ۴۶، ۱۷۲
 كنده (پرنس): ۵۴۷
 كنسالوى: ۵۴۱
 كنستان، بنيامين: ۶۸۰
 كوانى (مارشال): ۲۷۷
 كوبن زل: ۵۱۶، ۵۸۴
 كوبور (پرنس): ۴۸۷
 كوتوسف: ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۵۳، ۶۵۵-
 ۶۵۷
 كوتون: ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۵۱
 كوتيون سوم: ۲۴
 كورساكوف: ۲۱۵
 كورلاند، آنادوشس: ۹۲
 كورن (لرد): ۵۱۸
 كورنواليس: ۲۴۰
 كورنى: ۲۷۶
 كوره: ۵۴۷
 كوستو: ۲۸۷
 كوسيوسكو: ۲۶۶
 كوك، جينس: ۲۹۱
 كوكس: ۲۴۹
 كوليانكور: ۴۰۵
 كونتى: ۳۲۶
 كوندورسه (ماركى): ۴۱۰
 كونيتز: ۱۷۵، ۴۱۶
 كونيو: ۲۹۳
 كويون (دوك): ۲۷

گ

- کاہہ: ۴۱۰
 گامستری (مارکی): ۱۹۵
 گالی سونین: ۲۱۷، ۲۲۲
 گراوینا: ۵۷۹، ۵۸۱
 گرن ویل: ۲۳۲
 گروشی: ۶۸۶، ۶۸۸
 گریک، اوتو: ۲۹۴
 گرین: ۵۹
 گلوک: ۲۸۹
 گنیزنو: ۶۴۰، ۶۴۱
 گوستاو آدلف: ۷۷، ۱۰۷
 گوستاو سوم: ۲۶۴
 گوته: ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۸۲
 گودن (ژنرال): ۶۰۲
 گودوئی: ۶۱۶، ۶۱۷
 گودمو: ۲۱۵
 گورچا: ۶۰۹
 گوردون: ۷۱، ۷۵، ۷۶
 گورنی: ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۴
 گولیور: ۵۱
 گیش: ۲۴۱
 گینس پورو: ۲۸۹
 گیوم، ژرژ: ۱۰۷، ۲۸۷
- ## گ
- لابرڈ، یارون: ۳۰۱
 لاپلاس: ۲۹۲
 لارشفو (دوک): ۴۰۵
 لارشفو کو (دوشس): ۵۵۷
 لاس: ۶، ۱۲، ۱۸، ۵۰، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۶، ۱۱۵

٣٤٦ ، ٣٩٣ ، ٥١٥ ، ٥٤٩ ، ٥٨٥ ،
٥٩٠ ، ٦٠٠ ، ٦٠٦ ، ٦٠٩ ، ٦٢٢ ،

٦٢٩ - ٦٣٢

لاسال، کا ولیہ: ٢٠٧ ، ٢٠٨ ، ٦٠٣

لا سپد: ٤٥٦

لاسی: ١٨٠

لافایت (مارکی): ٢٣٨ ، ٣٦٢ ، ٣٧٨ ،

٣٨٠ ، ٣٨٦ ، ٣٨٧ ، ٣٩٠ ، ٣٩٤ ،

٤٠٥ ، ٤١٩ ، ٤٢٠ ، ٤٢٤

لاک: ٢٩٩ ، ٣٠٠ ، ٣٠٤ ، ٣٠٧

لاکانال: ٤٥٦

لاگرانژ: ٢٩٢

لامارک: ٤٥٦ ، ٤٨٨

لامبال (پرنس): ٤٢٥

لامبر (مادام): ٢٧٧

لامت، الکساندر: ٤٠٧

لانژرون: ٥٩٠

لانکرہ: ٢٨٥

لاوو: ٦٢١

لاووازیہ: ٢٧٥ ، ٢٩١ ، ٢٩٤ ، ٢٩٥ ،

٣٥٧ ، ٤٤٨

لاویس (مسیو): ١٢٤ ، ٣٤٦

لئوپلڈ: ١٣٤ ، ١٣٥ ، ١٤١ ، ١٤٦ ،

٤١٦ ، ٤٧٦ ، ٤٧٨

لسپیناس (مادمازل): ٢٧٧ ، ٢٧٩

لکزینسکا، ماری: ١٨

لکزینسکی، استانیسلاس: ٧٩ ، ١٥٩ ،

١٦١ ، ٢٥١ ، ٢٥٤ ، ٢٥٦

لوپا: ٤٥٠

لوپرون: ٥٣٥ ، ٥٤٧ ، ٥٤٩

لودون: ١٨٠

لورن، آلبير: ۱۰۴
 لورن، فرانسوا (دوك): ۱۶۱، ۱۶۲
 لوريستون: ۵۱۸
 لوزون (دوك): ۲۳۸، ۳۴۳
 لوژاندر: ۴۱۲، ۴۱۹
 لوساژ: ۲۹۷
 لوسين، بناپارت: ۴۶۵، ۴۶۶
 لوفور: ۷۱، ۷۵، ۷۶
 لوكلر (ژنرال): ۴۶۶، ۵۷۴
 لوکورب: ۵۱۳
 لولورن: ۲۸۷
 لونوار، ريشار: ۵۶۸
 لويز (ملكه): ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۹،
 ۶۰۴، ۶۰۹

لوى سيزدهم: ۲۰۶، ۳۴۲، ۵۰۳
 لوى چهاردهم: ۲-۱۲، ۱۶، ۱۹،
 ۲۸، ۳۷، ۷۰، ۷۴، ۸۴، ۱۱۰،
 ۱۱۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶،
 ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۵۰،
 ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۳،
 ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۴۲، ۳۴۶،
 ۳۵۲، ۳۶۰، ۴۳۷، ۴۶۸، ۴۶۹،
 ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۲۸، ۵۳۷، ۵۵۴،
 ۵۵۹، ۶۹۰

لوى پانزدهم: ۴، ۱۸، ۲۹، ۳۳-
 ۳۷، ۴۱، ۵۱، ۹۳، ۱۰۰، ۱۲۱،
 ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۲،
 ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۱،
 ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۱۲، ۲۱۵-۲۱۸،
 ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۶۹،
 ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۰-۲۸۲، ۲۸۷،

۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۶،
۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۵، ۳۶۰،
۴۳۲، ۵۰۴

لوی شانزدهم: ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۳۸،
۲۴۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۸۰،
۲۸۳، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۳۶-۳۳۰،
۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۶۰، ۳۶۸،
۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۴،
۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۰۴، ۴۲۴،
۴۲۷، ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۵۸،
۴۷۳، ۴۷۸، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۹۱،
۵۰۴، ۵۱۴، ۵۳۷، ۵۴۸، ۵۴۹،
۵۷۶، ۶۷۳

لوی هفدهم: ۴۵۳، ۴۹۱
لوی هیجدهم: ۴۵۳، ۴۶۱، ۵۱۴،
۵۳۳، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶، ۶۷۳-
۶۸۰، ۶۸۸، ۶۹۹، ۷۰۰

لوی کاپه: ۴۳۲
لیانکور (دوک): ۳۷۵
لیل، روژه: ۴۲۱
لی لی پوت: ۶۳
لیمون (مارکی): ۴۲۰
لینه ویل (مادموازل): ۲۷۵، ۲۹۵،
۲۹۶

ماتیو دوما: ۴۶۴
مارا: ۳۹۰، ۴۱۲، ۴۲۵، ۴۲۶،
۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۷۱
مارتن، ورنی: ۲۰۲، ۲۸۳
مارسورا: ۴۹۱، ۴۹۴
مارکوف: ۵۸۳
مارکیز: ۲۹۰

مارمون (مارشال): ٤٩٥، ٥٢٦، ٥٨٥، ٦٦٥، ٦٧١، ٦٧٦

مارمون تل: ٣١١

مارى آنتوانت: ١٥٠، ٢٨٩، ٣٢٠، ٣٢٣

٣٣٦، ٣٣٤، ٣٣٠، ٣٢٩، ٣٢٣

٣٤٤، ٣٧٤، ٤٠٩، ٤١٦، ٤١٨

٣٣٤، ٣٧٤، ٤٠٩، ٤١٦، ٤١٨

٤٢٠، ٤٤١، ٤٧٥

مارى ترز: ٢١، ٦٩، ١٣٠، ١٣٤

١٤٠، ١٤٦، ١٦١، ١٦٣، ١٦٥

٧١، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٩، ١٨١

١٨٥، ١٩١، ٢١٠، ٢٥٩، ٢٦١

٣٢١، ٣٢٢

مارى لويز: ٦٣٧، ٦٧٤، ٧٠٥

ماريو: ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٩٧

مازارن: ٣٧

مازپا: ٨٠

ماسنا: ٤٩٥، ٥٠٢، ٥١٢، ٥١٥

٥٢٨، ٥٤٩، ٥٥٨، ٦٢٩، ٦٣١

٦٣٣، ٦٦٥، ٦٦٦

ماسيون: ٢٦٨

ماشو: ٢٥، ٣٥، ١٧٧، ٢٢٢

ماك: ٥٨٦

ماكدونالد: ٦٣٢، ٦٣٤، ٦٦٣، ٦٦٤

مالزرب: ٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٨، ٤٣٢

٤٤٨

مالسون: ٢٢٤

مالس بورى (لرد): ٥٧٦

ماله (ژنرال): ٦٥٧

مثير، (لرد): ٦٢

مترنيخ: ٥٧٢، ٦٢٥، ٦٩٩

محمد ص: ٤٤٦

مرسى (كنت): ٤٨٦

مرسيه: ٣٨١

مصطفى ثالث: ٢٥٧

من: ١٥٧

منتنن (مادام): ٥

منچيكوف: ٧٥، ٩١، ٩٢

منورسيد (عبدالله): ٥٠٩

موپرتويس: ٢٩١

موپو: ٢٥، ٢٧، ٣٩، ٤٠، ٣٢٣،

٣٢٤، ٣٣٨

مودن (دوك): ٤٩٨

مورا: ٤٦٦، ٥٢٩، ٥٥٦، ٥٨٥،

٥٨٧، ٥٨٨، ٥٩٠، ٥٩٢، ٦٠١،

٦٠٣، ٦٠٩، ٦١٧، ٦١٩، ٦٣٦،

٦٥٤، ٦٥٧، ٦٩٥

مورپا: ٣٠٩، ٣٢٣، ٣٣٠، ٣٣٢

مورتيه: ٦٠٨، ٦٠٩

مورو: ٢٩٥، ٤٩٣، ٤٩٤، ٥١٤،

٥١٦، ٥٢٨، ٥٤٦، ٥٤٧، ٦٦٣

موريه (ژنرال): ٤١٧

موزار: ٢٨٩، ٢٩٠

مولن، كامى: ٣٧٩

مولين: ٦١٤

مونتسپان (مادام): ٣، ٤

مونتسكيو: ٦٦، ٩٨، ٢٤٢، ٢٦٧،

٢٧٧-٢٧٩، ٣٠٠-٣٠٦، ٣١١،

٣١٢، ٣٦٤، ٣٩٤، ٣٩٧، ٤٠٥،

٤٧٥

مونث: ٢٩٢، ٥٠٩

مونسى (مارشال): ٦٧١

مونك: ۵۴۳
 مون كالم (ماركسى): ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴
 مون مورانسى (كنت): ۳۹۴، ۴۰۵
 مونيہ: ۳۹۴، ۴۰۵
 ميخالويچ: ۷۵
 ميراپو: ۳۴۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۲
 ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۳۲
 ميرجففر: ۲۲۵، ۲۲۶
 ميل: ۲۱۶

ن

ناتيه: ۲۸۶
 ناپلئون اول: ۱۹، ۴۲، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۶۶، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۵، ۴۹۳، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۹، ۵۵۱، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۷
 ناپلئون دوم: ۶۷۷
 نامور، دوپون: ۳۰۸
 نانسى (اسقف): ۳۶۸
 نسلرود: ۶۹۹
 نظام دكن: ۲۱۳
 نكر: ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۶۳، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲
 نلسون: ۵۰۷، ۵۱۷، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۱
 نوای (دوك): ۱۰
 نوای، ويكونت: ۳۸۲
 نورث (لرد): ۶۰، ۶۳، ۶۴

نى (مارشال): ٥٨٥، ٦٠١، ٦٠٥،

٦٣٥، ٦٤٤، ٦٥٤، ٦٦٣، ٦٦٥،

٦٧٥، ٦٧٩، ٦٨٢، ٦٨٣، ٦٨٥

نيوتون: ٢٩٠، ٢٩١

نيوكاسل (دوك): ٥٧

و

واتو: ٢٧٥، ٢٨٤، ٢٨٦

واشنگتون، ژرژ: ٢١٧، ٢١٨، ٢٣٤،

٢٣٥، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤٤، ٢٤٦،

واكنر: ٢٩٠

والپول، ربرت: ٤٨، ٥٠، ٥٣، ٦٠،

١٥٩، ١٦٥، ٢١٠، ٢٧٧،

والير (ژنرال): ١٧٨

واليس: ٥١٨

واليس زوسكى: ٧٤

واندام (دوك): ١٦٥

وانديك: ٢٧٥

وبان: ١١، ١٦، ٢٧٤، ٢٩٨، ٣٠٠،

ودروى (ماركى): ٢١٨

ورژن (كنت): ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٥٦،

٢٦٣، ٣٢٤، ٣٤١، ٤٧٤

ورمسر: ٤٩٨، ٤٩٩

ورنى، پارى: ٢٧٦

ورونز: ٢٧٥

ورى (آبه): ٣٢٨

ورينو: ٤٢٩، ٤٣٠

وسلى: ٥٢

وگويون (دوك): ٣٢٠

ولتر: ٢٤، ٣٢، ٣٩، ٥١، ٦٦، ٨٣،

٩٧، ٩٨، ١٢٤، ١٦٩، ٢١٣،

٢١٥، ٢١٧، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٤٢،

۲۵۵، ۲۶۷، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۰،
۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۲،
۳۱۹، ۳۴۷، ۳۶۴، ۳۹۴، ۴۶۹،
۴۷۵، ۵۹۴

ولسلی (ژنرال): ۶۷۱، ۶۲۳

ولف: ۲۱۹، ۲۲۰

ولینگتون: ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۱، ۶۸۱

۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۹۰، ۶۹۹

ووازانو: ۱۹۸

ویار: ۱۷۱

ویعروول، بارون: ۶۷۳

ویریو: ۳۸۹

ویلر وای (مارشال): ۲۰

ویلکس: ۶۱، ۶۲، ۶۵

ویلنو: ۵۷۹ - ۵۸۱

ه

هابسبورک، رودلف: ۱۰۶

هاردن برگک: ۵۹۵، ۶۴۰، ۶۴۲

۶۴۳، ۶۹۹

هاستینکس، وارن: ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸

هانری سوم: ۲۵۱، ۳۸۶

هانری چهارم: ۴، ۱۹۹، ۲۰۴

۳۵۱

هانری هشتم: ۸۷

هانری (پرنس): ۲۶۱

هانری لوازور: ۱۰۴

هانریو: ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۵۰، ۴۵۱

۴۹۵

هنیدن: ۲۸۹، ۲۹۰

هاو (ژنرال): ۲۳۷

هبرت: ۴۱۳، ۴۳۴، ۴۴۹

مرشل: ۲۹۳
 مره: ۲۸۱
 مگل: ۶۶۴
 هولباخ: ۳۱۱
 هلوتیوس: ۲۷۵، ۳۸۰، ۳۱۱
 هلوتیوس (مادام): ۲۷۷، ۲۷۸
 هندل: ۲۸۹
 هوپ، استان: ۴۸
 هوت ریو: ۵۷۳
 هودسن لو: ۶۹۰
 هودون: ۲۸۷
 هوراس: ۲۷۷
 هوسی، هانری: ۶۸۹
 هوش: ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۹۲، ۵۰۵، ۵۲۸
 هوفر، اندراس: ۶۳۵
 هوکارث: ۵۱
 هوگارس: ۲۸۹
 هوگوتیر: ۵۹۵، ۵۹۶
 هولستین کوتورپ: ۹۴
 هوم بولت: ۶۴۶
 هومبولد: ۶۹۹
 هومن لوئه (پرنس): ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۳
 میلک بورقوسن (پرنس): ۱۶۳، ۱۸۶
 یورک (ژنرال): ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۷۲



بها: ۵۴۰ ریال

